دکتر حسن احمدی گیوی

دستور تطبیقی زبان ترکی و فارسی

یک دورهٔ کامل دستور زبان ترکی
یک دورهٔ کامل دستور زبان فارسی
مقایسهٔ دستور زبان ترکی و فارسی
رهنمود آموزش زبان ترکی به فارسی زبانان



فهرست مندرجات

پیش‌گفتار ۱

فصل نخست - کلیات و تعاریف ۹

بخش نخست - خط و الفبای زبان ترکی آذربایجانی ۹

بخش دوم - اقسام صدادارها در زبان ترکی ۱۰

بخش سوم - نشانه‌های نوشتاری همزه و صدادارها در زبان ترکی ۱۱

بخش چهارم - آیین هم‌آهنگی آواها (قانون هم‌آهنگی صداها) ۱۴

نخست - قانون توالی آواها ۱۵

دوّم - آیین همسان‌سازی واجها (قانون وحدت حروف) ۱۶

سوم - آیین هم‌طرازی حرفها ۱۷

چهارم - گروه‌های فعلی دوگانه ۱۷

پنجم - دگرگونی‌های واجهای آغازین و میانین واژه‌های برگرفته ۱۷

ششم - تراش‌خوردگی واژه‌ها ۱۸

هفتم - تشدید در زبان ترکی ۲۰

هشتم - حروف وقایه در زبان ترکی ۲۰

نهم - دگرگونی‌های ویژهٔ حروف واژه‌های ترکی و برگرفته ۲۴

دهم - دگرگونی‌های گوناگون در یک واژهٔ ترکی یا برگرفته ۳۱

یازدهم - متحرّک ساختن حرف ساکن واژه‌های برگرفته ۳۲

بخش پنجم - تعریف پاره‌ای از اصطلاحات دستوری (۹ دسته) ۳۲

بخش ششم - پاره‌ای از ویژگی‌ها و امتیازهای زبان ترکی (۱۰ دسته) ۴۶

فصل دوّم - جمله ۵۷

بخش نخست - جایگاه ارکان و اجزای جمله در زبان ترکی ۵۷

بخش دوم - اقسام جمله ۵۸

نخست ـ از دیدگاه مفهوم ۵۸
دوم ـ از دیدگاه فعل ۵۹
سوم ـ از دیدگاه اثبات و نفی ۶۱
چهارم ـ از دیدگاه پیوند با هم ۶۱
پنجم ـ از حیث استقلال ۶۳
بخش سوم ـ حذف در اجزای جمله ۶۴
بخش چهارم ـ واژه‌های آغازگر جمله ۶۵

فصل سوم ـ فعل ۶۷
بخش نخست ـ تعریف فعل ۶۷
بخش دوم ـ فعل در زبان ترکی ۶۸
بخش سوم ـ وابسته‌های فعل ۶۸
نخست ـ بن فعل ۶۸
دوّم ـ شناسهٔ فعل (نمودار شناسه) ۶۹
سوّم ـ شخص ـ افراد و جمع (نمودار شخص‌های شش‌گانه) ۷۱ـ۷۲
چهارم ـ مصدر ۷۲
پنجم ـ زمان ۷۳
بخش چهارم ـ اقسام فعل به اعتبار زمان ۷۳ـ۱۰۹
گفتار نخست ـ فعل ماضی ۷۴
نخست ـ ماضی ساده = ماضی مطلق = (شهودی گئچمیش) ـ اقسام فرعی ۷۴ـ۷۵
دوم ـ ماضی استمراری (دوام لی‌گئچمیش) ۷۵ـ۷۹
سوم ـ ماضی نقلی (نقلی گئچمیش) ۷۹ـ۸۳
چهارم ـ ماضی نقلی مستمر ۸۳ـ۸۴
پنجم ـ ماضی بعید (اوزاق گئچمیش) ـ نمودار ۸۴ـ۸۶
ششم ـ ماضی بعید مستمر .... ۸۶ و ۸۷
هفتم ـ ماضی ابعد ۸۷
هشتم ـ ماضی ابعد مستمر ۸۷
نهم ـ ماضی التزامی ۸۸ـ۸۹
دهم ـ فعلهای ماضی غیرشهودی ۹۰
گفتار دوم ـ فعل مضارع ۹۰ـ۹۷
نخست ـ مضارع اخباری ـ اقسام (حال ـ آینده) ۹۰ـ۹۲

دوم ـ مضارع التزامی (غیرقطعی گله‌جک) ـ اقسام فرعی............................ ۹۵-۹۷
گفتار سوم ـ مستقبل (قطعی گله‌جک زمان) ۹۸
گفتار چهارم ـ فعل امر............................ ۹۸-۹۹
گفتار پنجم ـ فعل دعا............................ ۹۹-۱۰۰
گفتار ششم ـ فعل آینده در گذشته (دیداری ـ شنیداری)............................ ۱۰۰-۱۰۲
گفتار هفتم ـ فعل نفی ـ فعل نهی ۱۰۲-۱۰۵
گفتار هشتم ـ فعل وصفی............................ ۱۰۵-۱۰۹
بخش پنجم ـ اقسام فعل از دیدگاه‌های گوناگون............................ ۱۰۹-۱۱۳
گفتار نخست ـ اقسام فعل به اعتبار مفهوم و نقش (تام یا خاص ـ ربطی)............................ ۱۰۹-۱۱۳
گفتار دوم ـ اقسام فعل به اعتبار مفعول: ۱۱۳-۱۳۶
نخست ـ ناگذر (لازم)............................ ۱۱۳-۱۱۵
دوم ـ گذرا (متعدّی) ۱۱۵-۱۲۰
سوم ـ خودگذر (خود برگرد = قایدیّش فعلی) ۱۲۱-۱۲۵
چهارم ـ فعل‌های گذرا و ناگذر تقابلی ۱۲۵
پنجم ـ فعل دو وجهی ۱۲۶
ششم ـ فعل‌های سببی (= دو مفعولی = گذرای دو درجه‌ای) ۱۲۶-۱۳۱
هفتم ـ فعل‌های گذرای سه درجه‌ای (فعل‌های متعدّی سه مفعولی) ۱۳۱-۱۳۲
هشتم ـ فعل‌های گذرای چهار درجه‌ای (فعل‌های متعدّی چهار مفعولی)............................ ۱۳۲-۱۳۳
نهم ـ فعل‌های دوسویه............................ ۱۳۳-۱۳۵
دهم ـ فعل‌های گروهی ۱۳۵-۱۳۶
یازدهم ـ فعل‌های تمیزی ۱۳۶
گفتار سوم ـ اقسام فعل به اعتبار فاعل (معلوم ـ مجهول)............................ ۱۳۷-۱۳۸
گفتار چهارم ـ فعل‌های معین ـ شبه‌معین............................ ۱۳۸-۱۴۰
گفتار پنجم ـ اقسام فعل به اعتبار ساختار (ساده ـ میانوندی ـ مرکب ـ عبارت فعلی ـ گروه فعلی ـ
گروه‌های فعلی دوگانه) ۱۴۰-۱۵۸
گفتار ششم ـ اقسام فعل به اعتبار وجه (اخباری، التزامی، امری) ۱۵۸-۱۶۰
گفتار هفتم ـ اقسام و ساختارهای دیگر فعل در زبان ترکی (فعل‌های غیرشخصی و...)... ۱۶۰-۱۷۰
گفتار هشتم ـ تغییر مقولهٔ دستوری فعل ترکی (فعل در نقش‌های قیدی، وصفی و...) .. ۱۷۰-۱۷۳

فصل چهارم ـ اسم (آد) ۱۷۵-۲۰۹
بخش نخست ـ اقسام اسم ۱۷۵-۱۸۰
گفتار نخست ـ از حیث شمارش (مفرد ـ جمع ـ اسم جمع)............................ ۱۷۵-۱۷۷

گفتار دوم ـ از حیث اشتقاق (جامد ـ مشتق) ۱۷۸
گفتار سوم ـ از حیث آشنایی مخاطب (معرفه ـ نکره) ۱۷۹-۱۷۸
گفتار چهارم ـ از حیث اختصاص و شمول (اسم خاص ـ اسم عام) ۱۷۹
گفتار پنجم ـ از حیث ساختار (ساده ـ مرکب) ۱۸۰-۱۷۹
گفتار ششم ـ مصدر ـ اقسام ـ مصدریار ۱۸۳-۱۸۱
گفتار هفتم ـ اسم مصدر ـ حاصل‌مصدر ۱۹۰-۱۸۳
گفتار هشتم ـ اسم آلت ۱۹۱-۱۹۰
گفتار نهم ـ اسم مصغّر ۱۹۱
گفتار دهم ـ اسم صوت ۱۹۲-۱۹۱
گفتار یازدهم ـ اسم مکان ۱۹۵-۱۹۳
گفتار دوازدهم ـ اسم‌های خویشاوندان ناهم‌خون ۱۹۵
گفتار سیزدهم ـ إتباع ۱۹۷-۱۹۶
بخش دوم ـ نقش‌های اسم ۲۰۹-۱۹۷
گفتار نخست ـ نقش نهادی (مسندالیهی = فاعلی) ۲۰۰-۱۹۸
گفتار دوم ـ نقش مسندی ۲۰۰
گفتار سوم ـ نقش مفعولی ۲۰۱-۲۰۰
گفتار چهارم ـ نقش متمّمی ۲۰۲-۲۰۱
گفتار پنجم ـ نقش مضاف‌الیهی ۲۰۵-۲۰۲
گفتار ششم ـ نقش منادایی ۲۰۶-۲۰۵
گفتار هفتم ـ نقش قیدی ۲۰۷
گفتار هشتم ـ نقش وصفی (صفتی) ۲۰۸-۲۰۷
گفتار نهم ـ نقش تمیزی ۲۰۸
گفتار دهم ـ نقش بدلی ۲۰۹-۲۰۸

فصل پنجم ـ صفت ۲۴۷-۲۱۱
بخش نخست ـ صفت صرفی (ساختاری) ـ صفت نحوی (کاربردی) ۲۱۲-۲۱۱
بخش دوم ـ تغییر مقولهٔ دستوری صفت ۲۱۳-۲۱۲
بخش سوم ـ اقسام صفت (ساختاری و صرفی) ۲۴۵-۲۱۳
گفتار نخست ـ اقسام صفت از حیث ساختار (ساده ـ مرکب) ۲۱۳
گفتار دوم ـ اقسام صفت از حیث اشتقاق (جامد ـ مشتق) ۲۱۴-۲۱۳
گفتار سوم ـ اقسام صفت از حیث مفهوم و پیام ۲۴۵-۲۱۴

گروه نخست ـ صفت بیانی........................ ۲۱۴
یک ـ صفت بیانی ساده........................ ۲۱۴
دو ـ فاعلی........................ ۲۱۴ـ۲۲۱
سه ـ فاعلی گذشته........................ ۲۲۱ـ۲۲۴
چهار ـ مفعولی........................ ۲۲۴ـ۲۲۷
پنج ـ نسبی........................ ۲۲۷ـ۲۲۹
شش ـ لیاقت........................ ۲۲۹ـ۲۳۱
هفت ـ صفت مصغّر........................ ۲۳۱
● صفت و موصوف با مضاف و مضاف‌الیه........................ ۲۳۱
● صفت‌های سنجشی (مطلق ـ تفضیلی ـ عالی)........................ ۲۳۱ـ۲۳۲
گروه دوم ـ صفت اشاره........................ ۲۳۲ـ۲۳۳
گروه سوم ـ صفت پرسشی........................ ۲۳۳
گروه چهارم ـ صفت تعجّبی........................ ۲۳۴
گروه پنجم ـ صفت مبهم........................ ۲۳۴ـ۲۳۵
گروه ششم ـ صفت شمارشی........................ ۲۳۵ـ۲۴۳
گفتار چهارم ـ صفت یارها........................ ۲۴۳
گفتار پنجم ـ صفت از حیث نقش (در علم نحو)........................ ۲۴۶ـ۲۴۷

فصل ششم ـ ضمیر........................ ۲۴۹ـ۲۶۲
بخش نخست ـ اقسام ضمیر........................ ۲۴۹ـ۲۶۰
گروه نخست ـ ضمیر شخصی (جدا ـ پیوسته ـ مالکیت)........................ ۲۴۹ـ۲۵۶
گروه دوم ـ ضمیر مشترک........................ ۲۵۶
گروه سوم تا ششم ـ ضمیرهای اشاره، پرسشی، تعجبی، مبهم........................ ۲۵۷ـ۲۵۹
گروه هفتم ـ ضمیر اشتمالی........................ ۲۵۹ـ۲۶۱
بخش دوم ـ نقش‌های ضمیرهای گوناگون........................ ۲۶۱ـ۲۶۲

فصل هفتم ـ قید........................ ۲۶۳ـ۲۷۶
اقسام قید........................ ۲۶۴
نخست ـ از حیث ساختار (ساده ـ مرکب)........................ ۲۶۴ـ۲۷۰
دوم ـ از حیث اصالت و اختصاص (مختصّ ـ مشترک)........................ ۲۷۰ـ۲۷۱
سوم ـ از حیث مفهوم و پیام........................ ۲۷۱ـ۲۷۶

فصل هشتم ـ شبه‌جمله ۲۷۷ـ۲۷۸

اقسام شبه‌جمله ۲۷۷ـ۲۷۸

بخش نخست ـ شبه‌جمله از حیث اصل و ریشه ۲۷۷ـ۲۷۸

بخش دوم ـ اقسام شبه‌جمله به اعتبار پیام و مفهوم ۲۷۸

فصل نهم ـ حرف ۲۷۹ـ۳۰۹

بخش نخست ـ حرف ربط ۲۷۹ـ۲۸۶

بخش دوم ـ حرف اضافه ۲۸۶ـ۳۰۷

بخش سوم ـ حرف نشانه ۳۰۷ـ۳۰۹

فصل دهم ـ وندها ۳۱۱ـ۳۶۱

بخش نخست ـ پیشوندها ۳۱۱ـ۳۱۲

بخش دوم ـ میانوندها (۱۲۳ دستهٔ اصلی) ۳۱۲ـ۳۳۸

بخش سوم ـ پسوندها (۳۲۲ دستهٔ اصلی) ۳۳۸ـ۳۶۱

فصل یازدهم ـ رهنمود نوآموزان ترکی ۳۶۳ـ۵۹۳

بخش نخست ـ خطّ و الفبای زبان ترکی ۳۶۴ـ۳۶۵

بخش دوم ـ آیین هم‌آهنگی آواها ۳۶۵ـ۳۶۶

بخش سوم ـ تشدید در زبان ترکی ۳۶۶

بخش چهارم ـ حروف وقایه در زبان ترکی ۳۶۶ـ۳۶۷

بخش پنجم ـ دگرگونی‌های ویژه در حروف واژه‌های ترکی و برگرفته ۳۶۷

بخش ششم ـ متحرّک ساختن حرف‌های ساکن واژه‌های برگرفته ۳۶۷

بخش هفتم ـ های بیان حرکت در زبان ترکی ۳۶۷-۳۶۸

بخش هشتم ـ فعل ۳۶۸-۳۸۶

گفتار نخست تا سوم: ۱ بن و شناسه ۲ شخص و مفرد و جمع ۳ مصدر ۳۶۸ـ۳۷۱

گفتارچهارم ـ فعل‌های ماضی در زبان ترکی (ماضی ساده، استمراری، نقلی، نقلی مستمر، بعید، التزامی) ۳۷۱ـ۳۷۶

گفتار پنجم ـ فعل‌های مضارع در زبان ترکی (اخباری ـ التزامی) ۳۷۶ـ۳۷۸

گفتار ششم ـ مستقبل ۳۷۸

گفتار هفتم ـ امر ۳۷۸ـ۳۷۹

گفتار هشتم ـ فعل نفی ـ فعل نهی ۳۷۹

گفتار نهم ـ فعل وصفی ۳۸۰
گفتار دهم ـ اقسام فعل به اعتبار مفعول (ناگذر، گذرا، دو وجهی، سببی، گذرای سه درجه‌ای ـ گذرای چهار درجه‌ای) .... ۳۸۰ ـ ۳۸۴
گفتار یازدهم ـ اقسام فعل به اعتبار فاعل (معلوم ـ مجهول)........................ ۳۸۴
گفتار دوازدهم ـ اقسام فعل به اعتبار ساختار (ساده، میانوندی، مرکّب، دو سویه).. ۳۸۵ ـ ۳۸۴
گفتار سیزدهم ـ فعل معین ۳۸۵
گفتار چهاردهم ـ گروههای فعلی دوگانه ۳۸۵
گفتار پانزدهم ـ فعل کلیدی ترکی ۳۸۶
بخش نهم ـ اسم (مفرد و جمع، ساده و مرکب ـ نقش‌های اسم) .... ۳۸۷ ـ ۳۸۶
بخش دهم ـ صفت (اقسام: بیانی، اشاره، پرسشی، مبهم، شمارشی، سنجش، صفت پارها) ۳۸۸ ـ ۳۸۷
بخش یازدهم ـ ضمیر (شخصی، مشترک، اشاره، پرسشی، مبهم، نقش‌های ضمیر).. ۳۸۹ ـ ۳۸۸
بخش دوازدهم ـ قید........................ ۳۹۰
بخش سیزدهم ـ شبه‌جمله ۳۹۰
بخش چهاردهم ـ حرف (حرف ربط، حرف اضافه، حرف نشانه)........................ ۳۹۰
بخش پانزدهم ـ وندها (پیشوندها، میانوندها، پسوندها) ۳۹۰
بخش شانزدهم ـ نمودار پاره‌ای از واژه‌ها، اصطلاح‌ها، تکیه کلام‌ها، تعارف‌ها و عبارت‌های روزمرهٔ ترکی به فارسی (۳۹ دسته)........................ ۳۹۱ ـ ۴۶۳
بخش هفدهم ـ برخی از واژه‌های مشترک مرد و زبان ترکی و فارسی .... ۴۶۲ ـ ۵۲۲
بخش هیجدهم ـ نمودار مصدرهای ترکی و فارسی .... ۵۲۳ ـ ۵۹۳
نمودار پاره‌ای از مصدرهای فارسی ـ ترکی (با ساختارهای مصدر، ماضی ساده، نقلی، مضارع، مستقبل، امر ترکی)........................ ۵۲۳ ـ ۵۲۸
نمودار پاره‌ای از مصدرهای ترکی ـ فارسی (با آوانویسی لاتین، مترادف فارسی)... ۵۹۳ ـ ۵۵۰
کتابنامه........................ ۵۹۳ ـ ۵۹۴
نمودارهای متن کتاب........................ ۵۹۵ ـ ۵۹۶
نشانه‌های اختصاری........................ ۵۹۷
اصطلاح‌نما (اندیکس)........................ ۵۹۹ ـ ۶۱۶

به نام خداوند جان و خرد

پیش گفتار

زبان، لفظها و نوشتارهایی است که برای انتقال اندیشه‌ها، خواسته‌ها، احساس‌ها و دانسته‌ها از ذهنی به ذهنی دیگر به‌کار گرفته می‌شود. زبان دو جنبه دارد: جنبهٔ لفظی، جنبهٔ نوشتاری.

جنبهٔ لفظی زبان، همان واج‌ها، آواها، واژک‌ها، واژه‌ها و جمله‌هاست که به وسیلهٔ دهان و اندام‌های آوایی ادا می‌شوند. و جنبهٔ نوشتاری آن، خطّ و الفباست که نمایندهٔ آن آواها و لفظها هستند. زبان، یکی از نهادهای اجتماعی مانند اقتصاد، سیاست، مذهب، خانواده، مدرسه و جز آنهاست و آن، ضروری‌ترین و کارسازترین رکن اجتماعی بودن انسان است؛ زیرا بوسیلهٔ زبان است که مردم جهان با هم رابطه برقرار می‌سازند و تفهیم و تفاهم می‌یابند و به زندگی جمعی می‌پردازند.

برای زبان‌های موجود جهان، تقسیم‌بندی‌های گوناگونی انجام گرفته است. در یکی از آنها، زبان‌ها را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: ۱- زبان‌های یک هجایی ۲- زبان‌های پیوندی ۳- زبان‌های اشتقاقی یا صرف‌پذیر؛ و زبان ترکی، در این تقسیم‌بندی، در شمار زبان‌های پیوندی می‌آید که دارای هجای ثابتی است و برای دگرگونگی و گونه‌گونگی معنی و پیام واژه، و نشان دادن شخص و زمان و صیغه‌های فعل، پسوندها، پس‌واژک‌ها، و پس‌واژه‌هایی به آخر جزء ثابت (بن فعل) افزوده می‌شود؛ مانند بن فعل «یاز» که با افزودن اجزایی به آخر آن، پیام‌ها، ساخت‌ها، ساختارها و زمان‌های گوناگونی پدید می‌آید؛ چون:

یازدی = نوشت (سوم شخص مفرد ماضی ساده)، یازا جاغام = خواهم نوشت (اول شخص مفرد مستقبل)، یازارلار: می‌نویسند (سوم شخص جمع مضارع اخباری آینده)، یاز:

بنویس (دوم شخص مفرد فعل امر که دارای شناسهٔ صفر است.)، یازان و یازیجی (صفت فاعلی)، یازیل میش: نوشته شده (صفت مفعولی) یازماق: نوشتن (مصدر) و... که در همهٔ آنها هجای «یاز» (بن فعل)، ثابت و تغییرناپذیر مانده است و در همهٔ ساختارهای برگرفته از آن، افزوده‌ها تنها به آخر بن افزوده شده‌اند.

زبان ترکی از نظر خاستگاه، در شمار زبان‌های اورال ـ آلتایی است که متکلّمان به آن زبان، از سرزمینی واقع در میان کوه‌های اورال و آلتایی (در شمال ترکستان) و در زمان‌های گوناگون به سرزمین‌های گوناگون مهاجرت ورزیده‌اند.

زبان ترکی آذربایجانی، زبان بخش بزرگی از شمال غرب ایران، شامل استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، و نیز بخشی از مناطق مرکزی ایران از جمله: تهران، کرج، ساوه، قزوین، همدان و شهرهای استان مرکزی است و افزون بر آن، استان پهناور شمالی یعنی گیلان را نیز در برمی‌گیرد. و در سرزمین‌های برون مرزی نیز زبان ترکی، زبان رسمی آذربایجان و مناطق گسترده‌ای از ازبکستان، گرجستان، داغستان، قزاقستان و اوکراین است.

زبان ترکی آذربایجانی، دارای گویش‌های فراوانی است، مانند گویش باکو، تبریز، لنکران، قره‌باغ، اردبیل و جز آن‌ها. در این کتاب، بیشتر، گویش و تلفّظ مردم شهرستان‌های خلخال، میانه، سراب، پارس‌آباد، و مشگین شهر که قرابت ویژه‌ای با گویش باکو و قفقاز و نیز هم‌خوانی نزدیک با آیین هم‌آهنگی آواها دارد، مورد نظر بوده است؛ چنانکه در این مناطق، دو مصدر «گئت مک» و «گَل مک» (رفتن و آمدن) و ساختارهای گوناگون فعل‌های آن دو، مانند «گئت دیک» (رفتیم) و «گَلّه جک» (خواهد آمد) با رعایت آیین هم‌آهنگی آواها به صورت دستورمند، یعنی «گئت مک»، «گل مک» و «گئد ِردیک»، و «گَلّه جک» می‌آید؛ در صورتی که آن چهار مصدر و فعل در گویش تبریز به صورت‌های (گئت ماق ـ گَل ماق ـ گئدئردوق ـ گله جاق) به کار می‌روند که با آیین هم‌آهنگی آواها هم‌خوانی ندارد.

گزاره‌ای از انگیزه و آغاز کار و مراحل و مسائل پس از آن

پانزده سال پیش در دیار غربت، مهمان دوست عزیز و نازنینم جناب آقای عباس خلقی بودم. دختر کوچک ایشان سیما خانم، نامزد آقای رضا علی آبادی از خانوده‌های سرشناس تبریز شده بود. داماد و خانواده‌اش مانند بیشتر تبریزی‌ها با هم به‌زبان ترکی تکلّم می‌کردند؛ در حالی‌که سیما خانم چون در تهران متولّد و در امریکا بزرگ شده بود، برخلاف اعضای خانوادهٔ خود نمی‌توانست ترکی حرف بزند؛ ولی سخت مایل بود که زبان ترکی را بیاموزد. آقای خلقی، مشکل را با بنده در میان گذاشتند و به چاره‌اندیشی پرداختند. من نیز به پاس و سپاس محبّت‌های بیکران ایشان و خانواده‌شان فردای آن روز نشستم و شماری از واژه‌ها و اصطلاح‌ها و تکیه کلام‌ها و تعارف‌های روزمرّهٔ زبان ترکی را به اضافهٔ چکیده‌ای از ساخت‌ها و ساختارهای فعل‌های مهمّ و ضروری در ۲۲ برگ کوچک یادداشت کردم و به سیما خانم دادم و ایشان ترکی‌دان شدند! و همان یادداشت‌ها بعدها برای عروس‌های فارسی زبان خانوادهٔ خود ما نیز کارساز افتاد. آن پیشامد فرخنده و آن ۲۲ برگ یادداشت، سنگ بنای نخستین این کتاب است که به پیشگاه خوانندگان گرامی عرضه می‌دارم.

بنده حدود بیست جلد کتاب با دوست عزیزم آقای دکتر حسن انوری و دو سه جلد هم خودم به تنهایی در زمینهٔ دستور زبان فارسی نوشته‌ام و آخرین آن‌ها که نگارش خودم هست، کتاب دو هزار صفحه‌ای «دستور تاریخی فعل» است که درست چهل سال (از ۱۳۴۰ تا ۱۳۸۰) روی آن، کار و پژوهش کرده‌ام و در اردیبهشت ماه پارسال به زیور چاپ آراسته است.

وقتی کتاب دستور تاریخی فعل به چاپخانه سپرده شد و فراغتی یافتم، با خود اندیشیدم که بنده برای زبان ملّی خودم این همه کار کرده‌ام، چرا برای زبان مادری‌ام کاری نکنم؟ و به گروه بیشماری از هم‌زبانان گرامی و بیشتر از آنان، به دوستان و عزیزان فارسی زبان علاقه‌مند و نیازمند به زبان ترکی که مشوّق من هستند، پاسخ مثبت ندهم؟ با اینکه بزرگانی چون

دوست عزیز آزاده و فرزانه‌ام جناب آقای م.ع. فرزانه و آقایان علی حسین‌زاده (داشقین)، عباد ممی‌زاده ینگجه، صابر شیبانی اصل، عادل ارشادی‌فر، بویژه جناب آقای دکتر جواد هیأت و زنده‌یاد دکتر محمدتقی زهتابی در این قلمرو، قلم‌فرسایی‌ها و پژوهش‌هایی کرده و رنج‌ها کشیده‌اند و نیز هستند پیران نکته‌سنج و تیزبین، و جوانان چیره‌دست و نازنین که برای این کار، بیش از بنده، توان و مجال و شایستگی دارند؛ در هر صورت به عنوان یک فرزند کوچک آذربایجان، احساس مسؤلیت کردم و بر آن شدم که در راه خدمت به زبان مادری خود و امتثال امر خواستاران آن، گامی بردارم. بی‌درنگ دست به‌کار شدم. و برخی از آثار نویسندگان و پژوهش‌گران دیگر را در مطالعه گرفتم و شب و روز به اندیشه و کار و پژوهش پرداختم تا این اثر ناچیز پدید آمد.

باید بگویم که بنده، هم ایران را دوست دارم، هم آذربایجان را؛ و بر هر دو عشق می‌ورزم؛ منتها من ایرانی را دوست دارم که آذربایجان را اندامی از پیکر خود بداند و پاره‌ی تن خود بشمارد و بر رشد و توان و بالندگی آن همّت گمارد؛ و نیز آذربایجانی را دوست دارم که چون سروی سرفراز، و شاخ گلی دلنواز در بوستان دل‌ستان ایران عزیز و در کنار گلها و سروهای شیراز و اهواز و... ببالد و سایه و رنگ و بوی آن، دیده و مشام ایران و ایرانی را نوازش دهد. و نیز همان‌گونه که در جایی نوشته‌ام[1]، من، هم زبان ترکی را دوست دارم و هم، زبان فارسی را؛ امّا زبان ترکی را از آن‌رو دوست دارم که زبان مادری من است و مادرم بدان زبان شیرین و دل‌نشین، مرا لالایی گفته و با مفاهیم والای پدر و مادر، خدا و عشق و ایمان، میهن و ملّت و انسان، و آیین‌ها و باورهای بومی و قومی و... آشنایم ساخته است و هنوز آوای جان‌فزای مادرم که در کنار گهواره یا بسترم با آهنگ دل‌نشینی با این «بیاتی» شگفت و شگرف و زیبا مرا لالایی می‌گفت، در گوش جان و دلم طنین‌انداز است و به فداکاری و ایثارم فرامی‌خوانْد:

لالای بئشیگیم لای‌لای! / ائویم، ایشیگیم لای‌لای!

سَن یات، مَن اویاخ قالیم / چکیم کئشیگین لای‌لای!

ترجمهٔ نارسا: لای‌لای گهواره‌ام، لای‌لای، / خانه و کاشانه‌ام لای‌لای!

تو بخواب، من بیدار بمانم / تا کشیکت را بکشم. (مراقبت باشم لای‌لای)

و امّا به زبان فارسی بدان سبب عشق می‌ورزم که زبان ملّی من و زبان رسمی وطن من است و من آن را سازنده‌ترین و مهم‌ترین عامل وحدت ملّی می‌شناسم و یگانه وسیله‌ای می‌دانم که از یک‌سو مرا با هم‌میهنان شیرازی و اهوازی، بوشهری و بهشهری، کرمانی و

۱ـ مقدمهٔ ترجمهٔ فارسی منظوم آقای کریم مشروطه‌چی (سؤنمز) از حیدربابای استاد شهریار

کرمانشاهی و مردم دیگر نقاط ایران عزیزم پیوند می‌دهد و تفهیم و تفاهم می‌آفریند؛ و از دیگر سو، بوسیلهٔ این زبان فاخر و شیرین است که گنجینهٔ گرانسنگ آثار ذوق و اندیشهٔ فردوسی و مولوی، ناصرخسرو و نظامی، عطّار و سنایی، سعدی و حافظ، حلاج و خرقانی، ابن‌سینا و بیرونی، بوسعید و غزّالی، بایزید بسطامی، بلعمی و بیهقی و دیگر خداوندان سخن و ذوق و اندیشه و دانش و بینش میهنم، مراگوهرها می‌بخشد و بر حیثیت و شخصیّت و افتخار و غرورم می‌افزاید.

باری، بدون هیچ ادّعا و کشفی، این اثر ناچیز را که بی‌گمان، کاستی‌ها و نارسایی‌ها و ناهمواری‌های فراوانی دارد، به پیشگاه هم‌زبانان عزیز و دیگر دوستداران و علاقه‌مندان زبان ترکی تقدیم می‌دارم و با ستارهٔ آسمان ادب ایران، پروین اعتصامی همنوا می‌شوم و می‌گویم:

«نوشته و سخن من به صفر می‌مانست — که در برابر اعداد در شماری بود
من این ودیعه به دست زمانه می‌سپرم — زمانه، زرگر و نقّاد هوشیاری بود
سیاه کرد مس و روی را به کورهٔ وقت — نگاه داشت به هر جا زَرِ عیاری بود.»

امید است سخن‌شناسان و صاحب‌نظران عزیز، خطاها و لغزش‌ها و کمبودها را با بزرگی خویش بر این فرزند کوچک دور از دامن آذربایجان عزیز ببخشند و ایرادها و نکته‌ها و راهنمایی‌های خود را به آدرس مؤسسهٔ لغت‌نامه دهخدا (تهران ـ خیابان ولیّ‌عصر ـ سه‌راه زعفرانیه) برایم بفرستند تا با سپاس فراوان، در چاپ یا چاپ‌های بعدی به نام خودشان بیاید و مورد استفاده قرار گیرد. آری به ارشاد و امدادشان نیازمندم:

با صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست
وز رفیقان ره استمداد همّت می‌کنم.

چند یادآوری و سپاس

نخست بر آن بودم که بیان مطالب، به زبان ترکی باشد ـ جز فصل یازده که ویژهٔ فارسی زبانان است. ـ اندیشه کردم و متوجّه شدم که اولاً این کتاب، دستور تطبیقی زبانُ ترکی و فارسی است. ثانیاً بیشتر ترکی زبانان بویژه جوانان و ساکنان سرزمین‌های فارسی زبان نمی‌توانند زبان و نوشتهٔ ترکی را به آسانی بخوانند و استقبال نه چندان شایان از کتاب «معاصر ادبی آذری دیلی» روانشاد دکتر محمدتقی زهتابی نیز از همین رهگذر بوده است؛ از این‌رو، بیان مطالب را به زبان فارسی و کاربردها و ساختارها و شاهدها را به زبان ترکی آوردم ـ که همهٔ آذربایجانیان عزیز و دیگر ترک زبانان، هم با زبان فارسی و هم با دستور زبان فارسی آشنایی بیشتری دارند ـ و برای آسانی فهم مطالب، هر یک از

گفتارهای دستوری را نخست در زبان فارسی، تعریف کرده، سپس به معرّفی ساختار یا کاربرد آن در زبان ترکی پرداخته‌ام؛ چنانکه در تعریف ماضی بعید نوشته‌ام: ماضی بعید که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافهٔ ساختار ماضی سادهٔ بودن ساخته می‌شود: خوانده بودم، خوانده بودی، خوانده بود... در زبان ترکی... ساخته می‌شود.

برای این که اسم‌های جمع ترکی به آسانی خوانده شوند، پسوند جمع (لر ـ لار) را معمولاً جدا از اسم نوشته‌ام: قلم لر، کتاب لار.

کوشش بر این بوده که در ترجمهٔ واژه‌ها و فعل‌ها، آن معنی یا معانی که به درد همگان، بویژه نوآموزان زبان ترکی می‌خورد، بیاید و معنی‌های دور از ذهن آورده نشود. و نیز از ذکر نکته‌ها و واژه‌های دارای مفاهیم زشت و رکیک خودداری شده است (اگرچه گاهی ضرور و سودمند می‌نمودند.)

برای این که از دیرگواری و سنگینی بحث‌های دستوری بکاهیم و نیز گفتارهای‌مان سند و پشتوانه داشته باشد، دست در دامن شاعران ترکی سرا زده‌ایم و در این رهگذر، حیدربابای استاد شهریار که مورد علاقه و ورد زبان آذربایجانیان است، به عنوان شاهد، بیش از همه، زینت‌بخش صفحات کتاب گردیده است.

در مصدرهای میانوندی، برای مشخّص شدن اجزای فعل، عنصر غیرفعلی، جدا نوشته شده است:

باش لاماق، سس‌له مک، بیرلش مک، و نیز در جدول مصدرهای فارسی به ترکی، جهت مشخّص بردن بن فعل، در مصدرها و فعل‌های نمونه، بن فعل از بخش یا بخش‌های دیگر جدا آمده است: کس دیم، ایچ‌ماق

در جدول مصدرهای فارسی به ترکی سعی شده است که بیشتر، مصدرهای زنده و پویا بیایند و نیز از آوردن مصدرهای لازم و متعدی دستورمند که بیرون از شمارند، حتی‌الامکان خودداری گردیده و به‌مصدرهای سماعی (نادستورمند) بسنده شده است.

در جدول مصدرهای فارسی به ترکی، برخی از ترکیب‌ها که آمده‌اند در فارسی، فعل مرکّب نیستند؛ ولی در زبان ترکی فعل مرکبند؛ مانند سرد شدن و گرم شدن که در فارسی، مسند و فعل ربطی هستند؛ امّا در ترکی، مصدر ساده‌اند: «سؤیوماق»، «قیزماق»؛ و برخی دیگر نه در فارسی و نه در ترکی، مصدر مرکب واقعی نیستند؛ امّا در هر دو زبان (بویژه در زبان ترکی) زیاد به کار می‌روند و یا اصطلاح‌های تعارفی هستند، از این‌رو، این قبیل ترکیب‌ها را هم در نمودار مصدرهای فارسی ـ ترکی آوردیم.

افزون برگفتارهای دستوری متن کتاب، در فصل یازدهم که ویژهٔ نوآموزان زبان ترکی است، چکیدهٔ رقیقی از مطالب اصلی و ضروری متن کتاب را به زبان ساده گنجاندیم و آنها را با نمودارها و جدول‌های گوناگون روشن‌تر ساختیم؛ در حقیقت، کتابی که پیشاروی خوانندگان گرامی است، دو کتاب است: یکی کتاب اصلی در ده فصل که مخصوص ترک زبانان و ترکی دانان است؛ دیگری چکیدهٔ آن در فصل یازدهم که اختصاص به فارسی زبانان و نوآموزان دیگر زبان ترکی دارد.

برای آشنایی بیشتر و یادگیری بهتر مخاطبان دستهٔ دوم، در فصل یازده، واژه‌ها و اصطلاح‌ها را برحسب مفاهیم و موارد، دسته‌بندی کرده‌ایم و آنها را در نموداری شامل ۳۹ بند مستقل و جدا قرار داده‌ایم و در هر بند، واژه‌ها و اصطلاح‌های مربوط به آن بند را با مترادف هر یک آورده‌ایم، چون: واژه‌ها و اصطلاح‌های مربوط به خانواده، خانه و مسکن، اثاث خانه، اندام‌های بدن، مسافرت، گردش در شهر، خوراکی‌ها، میوه‌ها، گل‌ها، اصطلاح‌های آموزشی، ورزشی، پزشکی و درمانی و... و در پایان هر بند، جمله‌هایی با ترجمهٔ فارسی آنها افزوده‌ایم که حاوی یک یا دو واژه و اصطلاح ترکی از آن بند است.

افزون بر همهٔ این‌ها در آخر کتاب (پیش از دو نمودار مصدری) نموداری از واژه‌های مشترک را آورده‌ایم که شامل هزارها واژه است و همهٔ آنها در دو زبان فارسی و ترکی، متداول است و آن واژه‌های مشترک، در یادگیری زبان ترکی، به فارسی زبانان کمک شایانی می‌کند و پس از آن، دو نمودار مصدری (مصدرهای فارسی ـ ترکی) و (مصدرهای ترکی ـ فارسی) را قرار داده‌ایم.

در پایان از همهٔ عزیزان و سروران و دوستان مهربان گیوی و خلخال و اردبیل و تبریز و تهران که در تألیف این اثر، نگارنده را یاری و راهنمایی و تشویق فرموده‌اند، سپاس‌گزاری می‌کنم. بویژه از دوست عزیزم جناب آقای عباس خلقی و دختر شایسته‌شان سیما خانم که آغاز کتاب را رقم زده‌اند. هم‌چنین سپاس‌ها دارم از پیر فرهنگ و معلّم اخلاق جناب آقای بیت‌الله جمالی و برادر بزرگ و بزرگوار و دانشمند و آزاده‌ام جناب آقای دکتر اسماعیل رفیعیان که تشویق‌ها و راهنمایی‌های کارساز و سودمندی داشته‌اند.

از دوست عزیز و ادیب و دانشمندم جناب آقای دکتر رسول شایسته که از خاک پاک تبریزند و بر هر دو زبان، تسلّط کامل دارند و مقدمه و بخشی از متن کتاب را مطالعه کرده، ناهمواری‌ها را برطرف ساخته‌اند و نیز از پسرعموی عزیزم آقای رحمت‌اللّه احمدی‌گیوی قاضی پاکدامن و حقوق‌دان گرانمایه که از مشوّقان دیرینم بوده‌اند، بسیار

ممنونم. از دوستان دانشمند عزیزم جنابان آقایان استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، دکتر حسن انوری، استاد بهاءالدّین خرّمشاهی، دکتر توفیق سبحانی، نصرت‌الله فیروزپور، حسن انوشه مراغه، اکبر ترابگر، دکتر مصفی بابیوردی، دکتر جواد درهمی، حسن ریاضی، مهندس علیرضا صرّاقی، بهزاد بهزادی، دکتر حمید وارسته که هر یک به گونه‌ای یاری و دوست‌نوازی فرموده‌اند، سپاس فراوان دارم.

از جناب آقای دکتر جواد هیأت، پزشک و استاد و زبان‌شناس گرامی، و دوست عزیز و پژوهشگر فرزانه‌ام جناب آقای م. ع فرزانه، و نیز از چهار سرور و دوست ادیب و شاعر گرانمایه جناب آقای سیدجعفر موسوی، جناب آقای علی کاظمی، جناب آقای کریم مشروطه‌چی (سؤنمز)، و جناب آقای محمد مدرّس که هم آثارشان زینت‌بخش کتاب است و هم خودشان از مشوّقان و راهنمایانم بوده‌اند، بسیار بسیار سپاس‌گزارم.

منت‌پذیر دوست فرهنگ دوست و ادب پرورم جناب آقای مهندس فیاضی رئیس محترم نشر قطره و همکاران صدیق و تلاش‌گرشان هستم که کتاب به سرمایهٔ مادّی و معنوی ایشان آرایهٔ طبع گرفته است. و نیز از دوست عزیزم آقای علی بروجردی مدیر و مسؤل حروف‌چینی و صفحه‌آرایی که رنج‌ها کشیده‌اند، ممنونم.

سپاس‌ها دارم از دوست و همشهری و همکار عزیز و ادیبم آقای دکتر شیرزاد طایفی که هم زحمت اصلی، یعنی ویراستاری کتاب را قبول فرموده‌اند و هم در نمودار مصدرهای فارسی ـ ترکی، گزینش و نگارش همهٔ معادلهای ترکی را بر عهده گرفته‌اند.

از تک‌تک اعضای خانواده‌ام، بویژه اشرف خانم و محمود و ارژنگ و فرهنگ و هما و زری خانم و الیاس که هم تحمّلم کرده‌اند و هم یاری‌ام نموده‌اند و همچنین از نوه‌های عزیز و مهربان و قشنگم: امید، هاله، نسیم، علی، مژده، شادی که برایم چایی و میوه آورده و خستگی‌ام را بدر کرده‌اند؛ یک جهان متشکرم: آفرین بر دست و بر بازوی‌شان!

سرانجام به روان پاک استاد شهریار که برگ برگ کتاب، با حیدربابا و اشعار دیگرشان آراسته است و نیز مشوق و استاد فقید سعیدم زنده‌یاد دکتر مهدی روشن‌ضمیر، و هم‌چنین محقّق و دانشمند از دست رفته روانشاد دکتر محمد تقی زهتابی که از کتاب ارزندهٔ «معاصر ادبی آذری دیلی» ایشان بیش از همه بهره جسته‌ام، درود می‌فرستم.

سخن را با آرزوی شادابی و پیروزی و سرافرازی همهٔ ملّت ایران و مردم آذربایجان در هر زمان و مکان، و پیروزی همهٔ آزادگان جهان پایان می‌بخشم.

شهریور ماه / ۱۳۸۲ حسن احمدی‌گیوی

فصل اوّل ـ کلّیات و تعاریف

بخش نخست ـ خطّ و الفبای زبان ترکی آذربایجانی

خطّ و الفبای ترکی آذربایجانی، همان خطّ و الفبای متداول در فارسی برگرفته از عربی است، به اضافهٔ سه مصوّت (حرفهای صدادار) ویژهٔ ترکی که در هیچ‌یک از دو زبان فارسی و عربی وجود ندارد و آن سه عبارتند از:

۱ـ ـؤ (ü): اؤزؤم (انگور)، گؤمؤش (نقره)، یؤز (صد)، گؤزگؤ (آینه)

۲ـ ـؤ (ö): اؤکوز (گاونر)، گؤز (چشم)، سؤز (سخن)، گؤیچک (زیبا)

۳ـ ـیٔ (ı): دیرناق (ناخن)، بیلاق (چشمه)، پیچاق (چاقو)، چیراق (چراغ)

این سه صدادار به اضافهٔ صدادار مرکّب «ـوؤ» چنانکه در «فردوسی»، «توؤلاماق» (چرخاندن) و «اوؤلاماق» (شکارکردن) می‌آید، با شش مصوّت کوتاه و بلند (ـَ، ـِ، ـُ، ا، و، ی)، و سی‌ودو حرف الفبای فارسی و عربی، جمعاً ۴۲ حرف و صدا هستند که در واژه‌های ترکی و برگرفته (اعم از پارسی تبار، تازی تبار، فرنگی تبار و...) به کار می‌روند. از این چهل‌ودو حرف و صدا، ده تا صدادار (مصوّت = واکه) وسی تا بیصدا (صامت = همخوان) هستند.

ده صدادار عبارتند از:

ـَ(ه) / ـِ(ه) / ـُ / ـا / ـو / ـی / ـؤ / ـؤ / ـؤ / ـوؤ / و سی‌ودو بیصدا عبارتند از:

ا(ء)، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی (یای صامت = بیصدا)

بخش دوم ـ اقسام صدادارها در زبان ترکی

مصوّت‌های ترکی به دو دستهٔ دوتایی تقسیم می‌شوند: ۱ـ از حیث تلفظ ۲ـ از حیث نقش لبها

نخست ـ اقسام صدادارها از حیث تلفظ در ترکی مانند فارسی، دو دسته‌اند:

یک ـ صدادار کوتاه (نرم‌آوا = اینجه) که پنج‌تا هستند:

۱ـ ـَ: اَل (دست)، گَل (بیا)، گبه (کناره)، سَس (صدا)، دَوه (شتر)

۲ـ ـِ: اِئو (خانه)، اِئله (چنان)، اِحسان، اِعلان، اِئل (ایل، طایفه)

۳ـ ؤ: اؤکوز (گاونر)، اؤپ (ببوس)، گؤز (چشم)، گؤرمک (دیدن)

۴ـ اوُ (ـوُ): اوُزوُم (انگور)، گوُلمک (خندیدن)، اوزوک (انگشتری)، دوُز (راست)

۵ـ ای (ـی): ای (بو)، ایده (سنجد)، ایران، میوه، گیوه، حیله

دو ـ صدادار بلند (بلند آوا = قالین) که چهارتا هستند:

۱ـ آ (ا): آتا (پدر)، آنا (مادر)، بالا (فرزند)، قالان (مانده)

۲ـ او (ـو): اوزاق (دور)، اوجوز (ارزان)، بوروُن (بینی)، دورو (زلال)

۳ـ ایْ (ـیْ): بیْجاق (گوشه)، قیْراق (گوشه)، جیزیْق (خط)، قیْرمیْزی (سرخ)

۴ـ اؤ (ـؤ): اؤجاق (اجاق)، اؤتاق (اتاق)، بؤی‌لو (آبستن)، دؤغرو (راست)

افزون بر نُه مصوّت نرم‌آوا و بلندآوای بالا، صدادار دیگری نیز هست که از مصوّت بلند «ـو» به اضافهٔ واو دیگری پدید می‌آید و ترکیب آن دو، صدا و تلفظی ایجاد می‌کند که گویی دو صدادار است. به عبارت دیگر، در تلفظ آن، صدا از یک حرف صدادار به سوی صدادار دیگر می‌لغزد و آن، در زبان فارسی و عربی نیز هست، مانند فردوسی، روشن، روزن، قول (گفتار، وعده)، روضه، نوحه، حوصله، رونق و...

از نمونه‌های این صدادار مرکّب در زبان ترکی است:

اوۆ (شکار)، هوۆلاماق (هو کردن)، قوۆزاماق (بلند کردن)، قوۆدورماق (دواندن، تند راندن)، توۆلاما (آتش‌گردان):

نوۆ اُصولرن شرعه برعکس اۆلدوغون ایضاح الدیب

کهنه نی تطبیق قرآن ائتملی بون‌دان سۆرا.

(صابر ۱۱۶)

حیدربابا کهلیک لرۆن اوچان‌دا

کۆل دبین دن دوۆشان قالخیب قاچان‌دا

(حیدربابا ۱۵)

بــــــایرام یـــئلی چـــارداق لاری یــیخان‌دا
نـــــوو روز گـــلی، قـــارچـیچگی چـیخان‌دا...
(همان ۱۶)

دوم ـ اقسام صدادارهای ترکی از حیث نقش لبها

صدادارهای ترکی از حیث نقش لبها در ادای آنها دو دسته‌اند:

یک ـ صدادارگِرد (لبی = دوْداقلانان)، که در تلفظ آن، لبها گرد می‌شوند و آنها عبارتند از چهار صدادار زیر به اضافهٔ صدادار مرکب ـ وو:

۱ـ اؤ، اؤخ (تیر)، اؤراق (داس)، دؤلی (پُر)، کؤر (کور)
۲ـ او: اوشاق (بچه)، اوزاق (دور)، بورون (بینی)، اوزون (دراز)
۳ـ اؤ: اؤسکورمک (سرفه کردن)، سؤز (سخن)، اؤزی (خودش)
۴ـ اوْ: اوز (چهره)، دوْز (راست)، یوْز (صد)، هوْلی (هلو)
۵ـ ـ وؤ: دوروشان (خرگوش)، اوْماق (مالیدن)

دو ـ صدادار غیرگرد (غیرلبی = مسطّح = یاستی)، که در تلفظ آن، لبها نقشی ندارند و صدا بی‌گرد شدن لبها، از گلو می‌آید و از دهان خارج می‌شود. و آنها پنج صدادار زیرند:

۱ـ ـَ: اَل (دست)، اَیاق (پا)، دَرمک (چیدن)، گَل‌مک (آمدن)
۲ـ ـِ: اِئوِلَن‌مک (زن گرفتن)، ائل (ایل)، احترام، اعتقاد
۳ـ آ: آچار (کلید)، آغا (آقا)، آل (بگیر)، بارماق (انگشت)
۴ـ ای: ایچ (بنوش) ـ ایدَه (سنجد)، ایران، اینه (سوزن)
۵ـ ایْ (ائ): ایلیْغ (ولرم) چیْراغ (چراغ)، قیْچ (پا)، چیْخ (بیرون شو)

بخش سوم ـ نشانه‌های نوشتاری همزه و صدادارها در زبان ترکی

یک ـ نشانه‌های نوشتاری صدای همزه در ترکی، تقریباً مانند فارسی و عربی است:
اَن‌مک (پایین آمدن)، اَس‌مک (لرزیدن)، مأمور، مؤمن، ائتلاف، شیء، سوء، سابقه و...

دو ـ سه صدادار کوتاه (ـَـ، ـِـ، ـُـ)، در ترکی نیز مانند فارسی، نشانهٔ نوشتاری ندارند.

سه ـ هفت صدادار دیگر به صورتهای زیر می‌آیند:

۱ـ آ و ا (الف): آغ، باغ، داغ، کال، بالا (فرزند)
۲ـ او (و) (و او صدادار): اوزاق، اؤشاق، دورماق (ایستادن)، سو (آب)
۳ـ اوْ (وْ): اوْچ (سه)، اوْرک (دل)، یوْز (صد)، کوْچه (کوچه)
۴ـ اؤ (ؤ): اؤزی (خودش)، گؤز (چشم)، دؤزوْم (صبر)، چؤرَک (نان)

۵ـ اؤ (ö): ایشیق (روشن)، قیزماق (گرم شدن)، دیرناق (ناخن)، قیچ (پا)
۶ـ اؤ: اؤن (دَه)، اؤیون (بازی)، قوْیما (مصنوعی)، توْز (گَرد)
۷ـ اوؤ (مصوّت مرکب): اوؤ (شکار)، اوؤسون (افسون)، تـوؤی (عـروسی) تـوؤ لاماق (چرخاندن)

اینک چند شاهد برای هفت صدادار بالا:

لای لای لای بـــالا! لای لای
یـــات، قـــال، دالا لای لای. (صـــابر / ۲۵)

حـــــیدربابا! ایـــلدیریم لار شـــاخاندا
ســـــئل‌لر، ســـولار شـــاققیلدیوب آخـــاندا
قـــیزلار اوْنـــا، صـــف بـــاغلیوب، بـــاخاندا
ســـلام اوْلســـون شـــوْکـــتوْزه، ائـــلوْزه
منیم‌ده بیر آدیم گلـین دیلیزه (حیدربابا / ۱۵)

حـــــیدربابا! گـــــلدیم ســـنی یـــوْخلیام...
عمری قوْوام بلکه بوردا حاخلیام (همان / ۴۱)

چهار ـ کشش تلفظ بلندآواها (مصوّت‌های بلند) در ترکی

سه مصوّت بلند آوای «آ» (ـا)، «او» (ـو) و «ای» (ـی) که در زبان فارسی باکشش بلند و (کشیده) تلفظ می‌شوند؛ مانند باغ، اتاق، گیلاس، کوزه، روزه، خون، گیره، میله و سیما؛ در زبان ترکی معمولاً با کشش کوتاه تلفظ می‌شوند؛ به طوری که الف، باکششی نزدیک فتحه (ـَ)، و او مصوّت با کششی نزدیک ضمه، و یا «، باکششی نزدیک کسره (ـِ) به تلفظ درمی‌آیند؛ در مثل، چهار واژهٔ (حال ـ خام ـ باغ، یال) که در عروض فارسی، دارای هجای کشیده (یک حرف متحرک + دو حرف ساکن) به شمار می‌آیند، در عروض ترکی، دارای هجای بلند (یک متحرک + یک ساکن) و هم‌وزن (حَل، جَم، بَغ، یَل) شمرده می‌شوند.

هم‌چنین است سه واژهٔ کور، گور، مور که واو مصوّت آنها در زبان ترکی با صدایی نزدیک به مصوّت کوتاه «ـُ» (ضمّه) بـه تـلفظ درمـی‌آید؛ و در عـروض تـرکی، بـرابـر واژه‌هایی چون گُل، شُد و پُر قرار می‌گیرند.

و یا سه واژهٔ پیر، شیر، میر نیز در عروض ترکی، همورن واژه‌هایی چون دِل، گِل و وِل قرار دارند.

از این قبیل است واژگان زیر که مصوّت بلند در آنها نزدیک به مصوّت کوتاه تلفظ می‌شود:

الان (الآن)، کرمان، تالان (هر دو مصوّت کوتاه)، شام، باغ، داغ، خال و... کؤره (کوره)، کؤچه (کوچه)، کؤزه (کوزه)، کؤمه (کومه)

کیف (کیف مدرسه و...)، گیلاس، بئل (بیل)، سئل (سیل)، بِکار (بیکار)، به حال (بیحال).

بـــایرام یـــئلی، چـــارداخ لاری یـیٔخان‌دا
نـــوروز گـــولی، قـــار، چـیچگی چـیٔخان‌دا
آغ بـــولوت‌لار کـــؤینک لریـن سـیٔخان‌دا
بـــیزدن ده بـیر یـــاد ایـلیه‌ن ســاغ اؤلســون
دردلریـــمیز قـؤی دیککـلسین، داغ اؤلسـون.
(حـــیدربابا ۱۶)

بـــوردا شـــیرین خـــاطره‌لر یـــاتوپلار
داش‌لار یـئــلان، بـــاشی، بـــاشا چـــاتوپلار.
(همان ۴۲)

پنج ـ تلفظ مصوّت کوتاه «ـِ» (کسره) در زبان ترکی

تلفظ کسره، در زبان ترکی، سه گونه است:

۱ـ با حفظ تلفّظ فارسی و عربی، کسره معمولاً در ترکی بیش از چهار حرف (همزه، ح، ع، ه)، تلفظ فارسی و تازی خود را حفظ می‌کند:

ائتلاف، ائمّه، احترام، احسان، اعلام، اعتقاد، اهانت، اهمال و...

۲ـ به صورت یای مجهول (صدایی میان کسره و یای صدادار):

ابلاغ، اطلاع، اسلام، اشتها، اصلاح، حساب، رضا، مس و...

۳ـ به صورت صدایی میان کسره و صدای سکون حرف صامت « ـیٔ = یٔ»:

یئجاق (گوشه)، پیٔچاق (چاقو)، چیٔخماق (درآمدن)، قیٔشلاق (قشلاق)، خیٔردا ـ میٔردا (خرده‌ریز)، قاسیٔم (قاسم)، کاظیٔم (کاظم)، هاشیٔم (هاشم) و...

چنانکه ملاحظه می‌شود، این صدا دراین‌کتاب با نشانهٔ نوشتاری « یٔ = یٔ » نشان داده‌شده‌است.

بخش چهارم - آیین هم‌آهنگی آواها (قانون هم‌آهنگی صداها)

زبان ترکی از حیث تلفظ و آدای آواها، از قانون دقیق و نظام یافته‌ای پیروی می‌کند و هر یک از نرم‌آواها و بلندآواها (مصوّتهای کوتاه و مصوّتهای بلند)، جایگاه ویژه‌ای در ساختار فعلها، مصدرها، و دیگر واژه‌ها و ترکیبها دارند و همهٔ مصوّتهای یک واژه و ترکیب با پیروی از مصوّت آغازین، از بخشها و گروههای همخوان و همخورد تشکیل می‌شوند؛ به عنوان مثال، دو مصدر «گَل‌مک» و «گئت‌مک» (آمدن - رفتن) که حرف آغازین بن فعل‌شان (گَل - گئت)، نرم‌آوا (مصوّت کوتاه) است (َ، ـِ)، پسوند مصدری «مک» می‌گیرند که با نرم‌آوا آغاز می‌شود. و برعکس، دو مصدر «یازماق» و «اوْخوماق» که بن فعل‌شان با بلندآوا (مصوّت بلند) آغاز می‌شود، پسوند مصدری «ماق» می‌گیرند که با بلندآوا آغاز می‌گردد؛ از این روست که می‌توانیم بگوییم، واژه‌های بیرون، لیمو، سیلو، ترکی نیستند؛ زیرا در زبان ترکی اگر صدادار آغازین واژه یا ترکیب، نرم‌آوا باشد، آن واژه نمی‌تواند، مصوّت بلندآوای «ـو» (اؤ) داشته باشد؛ در صورتی که در این سه واژه، این اصل رعایت نشده است.

از سوی دیگر در واژه و ترکیب اصیل ترکی هم که با نرم‌آوای «ـؤ» (اؤ) آغاز می‌شود در بخش یا بخشهای پسین، واژه و ترکیب، نرم‌آوای «ـؤ» می‌آید، نه خود «ـؤ» که نرم‌آوای آغازین واژه است:

اؤز (خود) ← اؤزوْموْن (مال خودم)

سؤز (سخن) ← سؤزوْن (سخنت)

اؤکوْز (گاونر)

اؤسکوْروْب دوْر (سرفه کرده است.)

و بدین ترتیب، نه تنها نرم‌آواها پس از خود، بلندآواها را برنمی‌تابند، بلکه نرم‌آواهای ویژه‌ای را پس از خود می‌طلبند، نه هر نرم‌آوا را. و نیز به پیروی از آیین هم‌آهنگی آواهاست که اسم‌هایی که مصوّت پایانی‌شان نرم‌آواست با پسوند «لر» که مصوّت نرم‌آوا دارد، جمع بسته می‌شوند و اسم‌هایی که مصوّت پایانی‌شان بلندآواست، با پسوند «لار» که مصوّت بلندآوا دارد، جمع بسته می‌شوند:

قلم لر، اَل‌لر (دستها)، شریف‌لر، حریف‌لر (قلم + لر...) باغ‌لار، داغ‌لار (کوهها)، کتاب‌لار، کتابخانالار[۱]

۱- تبدیل مصوّت کوتاه «های بیان حرکت»، به مصوّت بلند «الف» در واژه‌هایی مانند «کتابخانا» هم به پیروی از همین نظام هم‌آهنگی آواهاست.

*** اقسام آیین هم‌آهنگی آواها ـ از اقسام آیین هم‌آهنگی آواهاست:**
نخست ـ قانون توالی آواها (آیین پیروی مصوّتهای پسین واژه از مصوّت آغازین)

مهم‌ترین اصل و نمودار آیین هم‌آهنگی آواها قانون توالی آواهاست؛ و آن عبارت است از اینکه بلندی یا کوتاهی مصوّت آغازین واژه یا ترکیب، تکلیف بلندی یا کوتاهی و نوع مصوّتهای پسین را روشن و معیّن می‌سازد؛ یعنی اگر مصوّت آغازین واژه، نرم‌آوا باشد، مصوّت یا مصوّتهای بعدی نیز به پیروی از آن، نرم‌آوا هستند و با آن، هم‌خوانی و هم‌آهنگی دارند و اگر مصوّت آغازین واژه و ترکیب، بلندآوا باشد، مصوت یا مصوتهای پسین نیز از آن پیروی می‌کنند و گونه یا گونه‌های ویژه‌ای از بلندآواها هستند که با مصوت آغازین هم‌آهنگی دارند.

در واژهٔ «آلاجاق» (خواهد گرفت، بستانکاری) و «وئره‌جک» (خواهد داد، بدهی)، قانون توالی آواها را بخوبی روشن می‌سازند:

این دو واژه از دید هویّت دستوری و مفهوم و پیام، درست همانند یکدیگرند؛ امّا چون اوّلی با مصوّت بلند «ا» آغاز شده، حرفهای پس از آن، یعنی «ل» که جزء بن فعل است و «جاق» که پسوند مستقبل و صفت مفعولی است، هر دو با مصوّت بلند «ا» همراه شده‌اند؛ برعکس، چون در واژهٔ «وئره‌جک»، حرف نخستین، یعنی «و» (واو صامت) با نرم‌آوا آغاز شده، حرف «ر» که جزء بن فعل است و نیز حرف «ج» که حرف نخستین پسوند مستقبل و صفت مفعولی است، هر دو به پیروی از آیین توالی آواها با مصوّت کوتاه «ـَ» (فتحه) آمده‌اند.

از این دست است دو گروه واژگان زیر:

گروه نخست (بلند آواها): اوشاق لار (بچّه‌ها)، اژیون (بازی) آرالاش دیرماق (جدا کردن افراد درگیر)، اوتوز دورماق (باختن) آخشام لار (اوّل شبها و غروب‌ها)، قاچاغان لار (فراری‌ها)، اوجالار (بلندها) آلچاق (کوتاه)، قاباق جادان (پیشاپیش)، داغ لارا (به کوهها)

گروه دوم (نرم‌آواها): آلَه گلَن (به‌دست آمده) گَبه لر (کناره‌ها) گلمهَ سه‌لر (اگر نیابند)، تلَه‌سن (عجول)، سؤزوم (سخنم) گوزَل (زیبا)، ایچه ری‌ده کی‌لر (اندرونیان)، ایشیک ده کی‌لر (بیرونیان) قلبیرلر (غربالها) و...

چنانکه می‌بینیم درگروه یک، چون واژه‌ها با بلندآوا آغاز شده‌اند، پسوندها و بخشهای بعدی آنها نیز دارای بلندآوا هستند و برعکس، در گروه دوم، همهٔ پسوندها و بخشهای پسین به پیروی از نرم‌آوای آغازین واژگان، دارای نرم‌آوا می‌باشند. و بدین ترتیب است که آوای نخستین واژه و ترکیب، در شکل‌گیری و ساختار و آوای هجاهای دوم و سوم و... واژه‌های

ترکی، نقش سازنده و تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کنند.

در شاهدهای زیر، واژگانی که با حروف سیاه مشخّص شده‌اند، نموداری از رعایت آیین هم‌آهنگی آواها عموماً و آیین توالی آواها خصوصاً در زبان ترکی هستند:

حیدربابا سنؤن اوزوْن آغ اوْلسون
دوْرت بیر یا نون بولاغ اوْلسون، باغ اوْلسون
بیزدن سورا سنؤن باشون ساغ اوْلسون.
(حیدربابا ۱۶)

حیدربابا چکدوْن منی گیتردوْن
یوسفوْوی اوْشاق ایکن ایتیردوْن (همان ۴۱)
بیر سلامیمی قارداش منیم‌ده
ساوالان داغینا، حیدربابا یا (راحم ۲۴۸)

یادآوری:

واژه‌های برگرفته ـ اعّم از فارسی تبار، تازی تبار، فرنگی‌تبار ـ را نیز در زبان ترکی با آیین هم‌آهنگی آواهای ترکی هم‌آهنگ می‌سازند:

آشبازخانا (آشپزخانه)، باغچالار (باغچه‌ها)، باهار (بهار) نوْبات (نبات)، آخماق (احمق)، قالا (قلعه) آختا (اخته)، ساواد (سواد)، پارا (پاره) ماشین (ماشین)، شاخسی (شاه‌حسین) میرده‌شیر یا «موزرده‌شوزر» (مرده‌شور):

حیدربابا کهلیک لروْن اوچاندا
باخچالارون جیجک لنوب آچاندا... (حیدربابا۱۵)
میرصالحین دلی سوزلیق اتمه‌سی
میر عزیزین شیرین شاخسی گتمه‌سی...
(همان ۱۳۴)

دوم ـ آیین همسان‌سازی واجها (قانون وحدت حروف)

آیین همسان‌سازی واجها، قانونی است در زبان ترکی، که از روی آن، حرفِ نخست واژه یا واژک به حرف آخر واژه یا واژک پیشین و مربوط به خود بدل می‌شود و با آن هم‌جنس و همسان می‌گردد. (بویژه در زبان گفتاری)؛ مانند پسوند جمع «لر» و «لار» که اگر به واژه‌های مختوم به «ر» افزوده شوند، «ل» که حرف آغازین پسوند جمع است به «ر» که حرف پایانی

اسم مفرد است بدل می‌گردد:

خبر + لر ← خبر رر (= خبر لر)

بازار + لار ← بازار رار (= بازار لار)

و نیز اگر پسوند جمع به حرف مختوم به «ن» افزوده شود، حرف لام پسوند، به پیروی از آیین همسان‌سازی و اجها به «ن» بدل می‌شود؛ چنانکه در چمن و جاوان:

چمن + لر ← چمن نر (= چمن‌لر)

جاوان + لار ← جوان‌نار (جاوان‌لار)

سوم ـ آیین هم‌طرازی حرفها

در این قانون، حرف آغازین واژه یا واژک پسین و یا پسوند، برای هم‌آهنگی و هم‌طرازی با حرف پایانی واژه یا واژک پیشین و مربوط به خود، به حرفی تبدیل می‌شود که با حرف پایانی واژهٔ پیشین، نزدیک و قریب‌المخرج باشد؛ چنانکه در جمع اسمهایی که حرف پایانی شان «ت» است، حرف نخستین پسوند جمع «لر» و «لار»، مخصوصاً در زبان گفتاری به حرف «د» که با «ت» قریب‌المخرج است، بدل می‌گردد:

اَت + لر ← اَت‌در (= اَت‌لر = گوشتها)

ایت + لر ← ایت‌در (= ایت‌لر = سگها)

آت + لار ← آت‌دار (= آت‌لار = اسبها)

اوْت + لار ← اوت‌دار (= اوت‌دار = آتشها)

چهارم ـ گروههای فعلی دوگانه

(مصدرهای مختوم به «مک» و «ماق») ← فصل فعل (گروههای فعلی دوگانه) و ← مصدر

پنجم ـ دگرگونیهای واجهای آغازین و میانین واژه‌های برگرفته

۱ـ ابدال مصوّت کوتاه «ـَ» به مصوت بلند «ا» در آغاز یا میان واژه‌های برگرفته:

ساراب = سراب، هامبا = همپا، طاراز = طراز، آدام (آدم)، آمان = اَمان، واخ = وقت، باراق = یراق، زانباق = زنبق، تاغی = تقی، ناغی = نقی، عَن ناغی = علی نقی، طاباق = طَبَق، قاطار = قطار، باهار = بهار، حوْقّا = حقّه:

میرزا تاغی‌نان گنجه گشدیک چایا

من باخیْرام سنا، ده بوْغولموش آیا. (حیدربابا ۲۹)

ائل گئچدی، باهار اولدی، خبر یوخ گزلزمزدن
گزل آچمادی، تورزانمادی سس بزلبزلزمزدن.
(شهریار ۱۴۸)

۲ـ ابدال بلندآوای «ا» به نرم‌آوای «ـَ» (برعکس دگرگونی پیشین):
خَلچه = قالیچه (با دگرگونی دیگر)، کَبین = کابین، شنه (شانه)
بیرده کبین کسلمه میش، سَن‌مَنه بیرسؤز دنمه‌دین
یوخسا جهازنِم داگرک، گَلیدی بیرحوققا ـ ماشا!
(شهریار ۱۳۰)

۳ـ ابدال کسرهٔ همزهٔ آغاز واژه به «ای» (تبدیل نرم‌آوا به بلندآوا در زبان گفتاری)
ایسماعیل = اسماعیل، ایسفندریار = اسفندیار
← بند پنج بخش سوم همین فصل

۴ـ ابدال مصوّت کوتاه «ـِ» (کسره) واژه‌های برگرفته به مصوّت «ئِ»:
کاظئِم (کاظم)، کاسئِب (کاسب)
← بند پنج بخش سوم همین فصل

۵ـ ابدال صدادار بلند «ـو» به صدادار کوتاه «ـُ» (ضمّه): دؤست (دوست):
دؤستون گؤزَر، دارِخار
دؤشمن گؤزَر، شاداؤلِی. (شهریار ۱۴۷)

ششم ـ تراش‌خوردگی واژه‌ها

همان‌گونه که برای آسانی گفتار و نوشتار و جز آن دو، گاهی در زبان فارسی، یک یا دو حرفِ واژه را تراش می‌دهند و حذف می‌کنند، مانند واژه‌های بیار، قندان، ره، مه، خموش، که تراش‌خورده و مخفّف بیاور، قنددان، راه، ماه و خاموش هستند، در زبان ترکی نیز برای آسانی گفتار و نوشتار و جلوگیری از درازآهنگی و بدقوارگی واژه‌ها و التقای صدادارها، گاهی حرف یا حرفهایی از آنها را حذف می‌کنند؛ چنانکه در پاره‌ای از فعلهای ناگذر دستورمند که از بن فعل + یکی از چهار میانوند (ئل، یَل، ـیل، ـُل) + پسوند مصدری «مک» یا «ماق» ساخته می‌شوند، حرف یا حرفهایی از مصدر حذف می‌شود؛ چون:

اوجال ماق، توجال ماق، کیچیل مک، بؤیومک، آیرئل ماق، کُهنَل مک، که تراش‌خورده‌اند و حرف یا حرفهایی از آنها حذف گردیده است و برابر قاعدهٔ کلّی، بایستی به ترتیب اوجاآل ماق، توجاآل ماق، کیچیک ایل مک، بؤیوک ایل مک،

آیری ایل‌ماق، کهنه آل‌مک می‌بودند.

و یا واژه‌ها و ترکیبهایی مانند اۇلابیلمز، اثده بیلمه‌رم، نه‌اۇلور، قۇرخمیۇرم، بیلمیرم، نه‌ایله یۇردۇن، نه‌ایله میشم، آقامیر، نه‌ایلیور، کاروان، گله بیلمه‌دیم، تثجه،اولدو (اولدی)، ده‌گیلن، هاردا وارسام، نه‌ایلیوم، تاپابیلمیرم، سیله بیلمیرم، یاتا بیلمه‌دی، اۇلابیلمز، قالابیلمز، در شواهد زیر که به ترتیب به صورت اۇلاماز، اثده‌مم، نۇلور، قۇخمورام، بیلمم، نیلیردۇن، نیله میشم، آمیر، نی‌نیور، کَروان، گلَمَدیم، تثجۇلدی، دنه، هارداسام، سیلن‌میرم، یاتانمادی، اۇلانماز، قالانماز آمده‌اند:

آلدانـــما فـقیرین اۇلامـاز عـقلی، ذکـاسی

چون یۇخدور اۇنون سن‌کیمی پاکیزه لباسی.

(صابر ۱۸)

بـاور اثـده مَـم علم‌دن اۇلـسون فَرَح عـاید

علم آرتیق اۇنورسا، هم اۇلور غم متزاید. (همان۲۳)

گـۇزگلۇم سـنه مایل‌دیر ازل دن بَری ای پـول !

اۇلـــام دا نـۇلور طـاعتیوه ایل‌گونی مشـغول.

(همان ۷۰)

پـــای پـــیاده دۇشـــۇرم چــۇل‌لره

خار مغیلان گۇرزۇرم، قۇخمورام. (همان / ۹۰)

بیر دۇره ده‌کیم صدق و جفا قالمیا جاخمیش

بیلمم بثله دۇران لاری نیلۇر دۇن الهی! (همان۱۶۷)

باشیما زلف قویوب، ساققالی قیخدیر مامیشام

ای شبسترلی داداش لارا سیزه من نیله‌میشم؟

(معجز ۵۳)

خشکـــنابی یـــامان گـــونه کـــیم‌سالوب ؟

آمیر غافار دام ـ داشثنی کیم‌آلوب؟ (حیدربابا۳۲)

حـــــیدربابا آمـــیر حـــیدر نـــی‌نیور؟

یـقین گـینه سـماوری قـینیور. (هـمان ۳۵)

حـــــیدربابا قـــــارلی داغ‌لار آشـــــان‌دا

گثجه کروان یۇلون آزوب چاشان‌دا. (همان ۳۷)

حـــبدربابا یـــولوم ســـن‌دن کـــج اولدی
عـــمرزم گـــنچدی، گـــلمه‌دیم گـــنج اولدی
هئچ بیلمه‌دیم گوزل‌لرون نئجولدی. (همان۱۷)

دئـــته بـــولاخ خـــیرون اؤلـــسون آخـــارسان
اقـق لره خـمار ـ خـمار بـاخارسان. (هـمان ۲۰)
مـــن هـــارداســـام تـــهران دایـا کـاشان‌دا
اوزاخ لاردان گؤزوم سنجراؤن‌لاری. (همان ۳۷)
آغـبئز، بـــوورون زیـــنه و ئـریز چشـــمه تک
سیلّن میرم گؤزلریمین یا شیئی. (شهریار ۱۶۴)
ایـــلان وؤران یـــوخلادی
گـؤیرچـین یـا تـانمادی. (روشـن ضـمیر ۱۹)
ســـاکت اؤلانـــماز کـــیشی
انـــوده قـــالانماز کـیشی. (هـــمان ۲۸)

هفتم ـ تشدید در زبان ترکی

تشدید معمولاً در واژه‌های تازی‌تبار و به ندرت در واژه‌های فارسی‌تبار به‌کار می‌رود؛ مانند اتّحاد، محمّد، درّه، پلّه؛ امّا در واژه‌های ترکی گاهی متداول است؛ مانند یئدّی (هفت)، سکّیز (هشت)، دوقّوز (نُه)؛ ولی بیشتر به جای تشدید، خود هر دو حرف مکرّر را می‌نویسند؛ چون ساققال، باققال:

آی نـــنه بـــیر قـــیرمیزی ســـاققال کـــیشی
آغزی در عالی قوّجا باققال کیشی. (صابر ۱۹۸)

هشتم ـ حروف وقایه در زبان ترکی

حروف وقایه، حرفهای الفبایی هستند که معمولاً در میان دو بخش یک واژهٔ مرکّب یا ترکیب می‌آیند که حرف پایانی بخش یا جزء نخستین و نیز حرف آغازین جزء دوم در آنها صدادار باشند تا گرانی تلفظ همایش دو صدادار برطرف گردد. حروف وقایهٔ معروف ترکی چهار است:

۱ـ نون وقایه ـ این نون که در زبان عربی و بندرت در زبان فارسی نیز متداول است،

مانند «ضَرَبَنی» ← ضَرَب (فعل) + ن (نون وقایه) + ی (ضمیر مفعولی) «آنیران» ← آ (پیشوند نفی) + ن (نون وقایه) + ایران، در زبان ترکی کاربرد فراوانی دارد؛ مانند واژه‌های مختوم به صدادار که در نقش مفعولی و اضافی، در میان مفعول و حرف نشانه و نیز در میان مضاف و مضاف‌الیه، نون وقایه می‌گیرند:

در نقش مفعولی: علی‌نی، مژده‌نی، شادیٔ‌نی، نیمانی، مینانی، مینونی، اؤنی، بونی

در نقش اضافی: علی‌نین، مژده‌نین، شادیٔ‌نین، اونون، نیمانون، مینانون، از این قبیل است در کاربردی‌های زیر:

اؤنا (به او)، بونا (به این)، میوه‌نی، بابانی، آهونون، زمی‌نون، کوزه‌نی، باجی‌نین:

حیدربابا ایلدیریم لار شاخان‌دا...

قیزلار اونا صف باغلیوب باخان‌دا. (حیدربابا ۱۵)

حیدربابا شیطان بیزی آزدیریب...

سالوب خلقی بیربیری‌نون جانینا. (همان ۱۹)

ترکی بیرچشمه ایسه، من اؤنی دریا ائله‌دیم

بیرسویوخ معرکه‌نی، محشر کبرا ائله‌دیم

(شهریار ۲۲۹)

سَرچه‌نی عمرون بویی‌گر بَس‌له سَن

بلبل خوشخوان اؤلا بیلمز گوزلوم! (موسوی ۶۹)

اسیر پنجهٔ مرگ ایلیوبدوز روز اوّل دن

گدانی، پادشاهی، عالمی، اعلانی، ادنانی.

(کاظمی ۲۰۴)

کیم دییر عشق، منی خوار و پریشان ائله‌دی

هرنه دردیم وارئدی، عشق، اونا درمان ائله‌دی.

(وجی ۲۰۹)

یادآوری:

این نون گاهی در غیرهمایش دو صدادار نیز دیده می‌شود، چنانکه در ترکیب دو ضمیر «بو» و «اؤ» با دو حرف اضافهٔ «دا» و «دان» که حرف پایانی اوّلی، صدادار، ولی حرف نخستین دومی بیصداست، نیز می‌آید:

برن‌دا، برن‌دان، اؤن‌دا، اؤن‌دان:

ســــــاوالانــــا ســــــلامیوی یــتیردیم

اؤن‌دان سنه الهام آلیب، گتیردیم. (شهریار ۹۵)

۲ـ سین وقایه ـ واژه‌هایی که حرف پایانی آنها صدادار است، اگر ضمیر شخصی پیوستهٔ «ـی» (= ش فارسی) بگیرند، میان آن واژه و ضمیر، سین وقایه افزوده می‌شود:

آقاسی، قاپوسی، آبروسی، آرزوسی، ننه‌سین، دده‌سین، بی‌بی‌سی، عَمی‌سی، مؤمی‌سی، قوزوسی، آیری‌سی، غذاسی، مهره‌سی و...:

خشکــــــابون آبــــــروسی، آزدَمــــــی

مسجد لرون، مجلس لرون گؤرکمی. (حیدربابا ۳۳)

حــــیدربابا گــــؤل غــــنچه‌سی خــندان‌دی

آمما جیف اؤرک غذاسی قان‌دی (همان ۳۷)

ای صــــــفاسین اونــــــودمایان قــــــفقاز

گــــــلمیشم ذوق آلام مــــــرافــــــین‌دان

ســــینه‌مین دار خــــرابــــه ســـین‌ده دریــن

بــــوجواهــــرلرین خــــزانــــه ســـی‌وار.

(شهریار ۱۷۷-۱۷۶)

۳ـ یای وقایه ـ در زبان ترکی مانند زبان فارسی، گاهی در التقای دو صدادار، میان آن دو، یای صامتی می‌آورند که یای وقایه است:

فارسی: دریایی ← دریا + ی (یای وقایهٔ بیصدا) + ی (یای نسبت صدادار.)

خوشرویی ← خوشرو + ی (یای وقایهٔ بیصدا) + ی (یای حاصل مصدری صدادار)

ترکی: ولی‌یه ← ولی + ی (یای وقایهٔ صامت) + ه (حرف اضافه) (به ولی) تله‌یه ← تله + ی (یای وقایهٔ صامت) + ه (حرف اضافه) (به تله) از این دست است حرف «ی» در ترکیبها و شواهد زیر:

دلی‌یه (به دیوانه)، اورایا (به آنجا)، بورایا (به اینجا)، ننه‌یه (به مادر)، منیژه‌یه (به منیژه)، هاله‌یه (به هاله)، شادی‌یه (به شادی)، مژده‌یه (به مژده)، کسرایا (به کسری) بورداییام (اینجا هستم)، تک و تنهاییم، آوارایوخ (آواره هستیم)، آماده یوخ (آماده هستیم)، آنلاییم (بفهمم)، دانلایاق (سرزنش کنیم)، اؤخویوم (بخوانم)، اؤخویوب (خوانده است)، تؤخویوم (ببافم)، آلمالی ییق (گرفتنی هستیم)، گتمه‌لی یوق (رفتنی هستیم)، یئیه جیوک (خواهیم خورد)، دییه جیوک (خواهیم گفت)، سوزویون (بکشانید)، سوبلی یک (بگرییم):

مــــیرزا تــاغی نــان گــنجه گــتدژک چــابا...

یردن اینـیق دوشدی اوتای باخچایا. (حیدربابا۲۹)

۴ـ رای وقایه ـ دو ضمیر اشارهٔ «بو» و «اؤ» و نیز صفت و ضمیر پرسشی «ها» که حرف پایانی‌شان صدادار است، هنگامی که اشاره به مکان دارند، و واژه‌ای که به آنها می‌چسبد با صدادار آغاز شده است، برای آسانی تلفظ دو واژه، در میان آن ضمیر و صفت و واژهٔ بعدی، حرف «ر» افزوده می‌شود که باید آن را رای وقایه نامید:

اؤراجان (تا آنجا) ← اؤ + ر (حرف وقایه) + جان (حرف اضافه)

بوراجان (تا اینجا) ← بو + ر (حرف وقایه) + جان (حرف اضافه)

اورادان (= اوردان = از آنجا) ← اؤ + ر + دان (حرف اضافه)

هارادا (= هاردا = در کجا) ← ها + ر + دا (حرف اضافه)

هاراجان (تا کجا) ← ها (ضمیر پرسشی) + ر + جان (حرف اضافه)

یادآوری:

اوّلاً رای وقایه، ویژهٔ دو ضمیر اشارهٔ (بو ـ اؤ) و ضمیر و صفت پرسشی «ها» است و برای ضمیر شخصی «اؤ» در همایش دو صدادار، نون وقایه می‌آید نه رای وقایه:

اؤرا گئتدیم (به آنجا رفتم)

اونا سلام وئردیم (به او سلام دادم)

ثانیاً آن سه ضمیر، تنها زمانی که به مکان اشاره دارند، با رای وقایه می‌آیند وگرنه با نون وقایه همراهند:

اؤراباخ (به آنجا نگاه کن)

اوناباخ (به آن شخص یا چیز نگاه کن)

ثالثاً این «ر» گاهی در مقام غیرهمایش دو مصوّت نیز می‌آید:

اؤرادا ← اؤ (او) + ر (رای وقایه) + دا (حرف اضافه)

بوردان ← بو (این) + ر + دان (حرف اضافه)

با توجه به نکات بالا شاید بتوان حدس زد که این «ر»، تراش خوردهٔ «یئر» (جا) است و ترکیبهایی مانند «اورا» و «بوردا»، مخفف «اویئر» و «بویئرده» باشد؟

بــــوردا بــــیرشیر داردا قــــالوب بــــاغیرر

مروّت سیز انسان لاری چاغیرر. (حیدربابا۳۹)

قــــــوزان مــــینم هــــئتیمی اؤردا گــــؤر

اؤردان آییل، قامتیمی داردا گؤر. (همان ۳۹)

اؤردا هـــنر مـــعدن لرتن قـــازنلیب
«مشدی عباد»، «آرشین مال‌چی» یاز یلیب.
(شهریار ۸۶)

نهم ـ دگرگونیهای ویژهٔ حروف واژه‌های ترکی و برگرفته

یک ـ همزه ـ ابدال همزهٔ اول واژه به یای صامت؛ مانند یوز (اوز).

هـــمیشه لیک شـــادلیق اومـــور اؤزونـــه
قـــبری گـــورور، تـــوز قـــونددورمور یـــوزونه.
(حیدربابا ۴۳)

قـــوری تـــؤکولـــون بـــوبیر یـــوزی داغـــیلسین
بـــوشیطان لیـــق قـــورقوسی بـــیریغیلسین.
(همان ۳۸)

دو ـ ت ـ حرف «ت» در آخر واژه‌های دو یا چند هجایی ترکی، اگر در میان دو صدادار قرار گیرد، معمولاً به «د» بدل می‌شود:

ایگیت (جوانمرد) ← ایگیده، ایگیدین، ایگیدیچون
قوروت (کشک) ← قورودا، قورودون، قورودوچون
برکیت (سفتش کن) (برکیت مک) ← برکیدم، برکیدیب، برکیدیر، برکیده‌جک، برکیدرم
ائشیت (بشنو) (ائشیت مک) ← ائشیدم، ائشیده جک‌لر، ائشیده رم

۳ـ ج

۱/۳ ـ ابدال جیم به «ژ» ـ حرف جیم تنها وقتی صدای خود را می‌دهد که پیش از صدادار قرار بگیرد. در غیر این صورت، یعنی به تنهایی و پیش از صامت، «ژ» تلفظ می‌شود:

الف ـ گوج (زور) ← گوژلی (زورمند)، گوژوئرمک (زور دادن)، گوژسوز (بی‌زور)
ب ـ گوج ← گوجه نمک (زور دادن)، گوجی (زورش)، گوججوتن (به زور)

۲/۳ ـ واژه‌های مختوم به «نج» ـ واژه‌هایی که بخش پایانی آنها یک صدادار به اضافهٔ «نج» باشد، در تلفظ زبان ترکی معمولاً حرف نون حذف، و حرف جیم به شین بدل می‌شود، مگر اینکه به حرف صدادار اضافه شوند:

الف ـ نارنج ← نارنش (بونارنش دیر: این نارنج است). نارنش لاری گتیر (نارنجها را بیاور)
ب ـ نارنج ← نارنجی گتیر (نارنج را بیار)، نارنجا باخ (نارنج را نگاه کن)

قیلینج (خنجر) ← قیلیش، قیلیش تاپیب (خنجر پیدا کرده)، قیلیش لار (خنجرها) قیلینج ← قیلین جی گتیر (خنجر را بیاور)، قیلینج اوینادیر (خنجربازی می‌کند) از این قبیل است سُرُنج، قولنج، ترنج، قرینج و...

۴ـ چ ـ حرف چ نیز تنها وقتی که به حروف یا واژه‌های صدادار اضافه می‌شود، صدای خود را حفظ می‌کند؛ وگرنه به «ش» بدل می‌گردد:

اوچ ← اوش نفر (سه نفر)، اوش گون (سه روز)، اوش مین (سه هزار)

اوچ ← اوچی (سه تایش)، اوچون (سه تایش را)، اوچه (به سه)

۵ـ خ

۱/۵ـ واژه‌های مختوم به «خ» و نیز «غ» و «ق» اگر تک هجایی باشند، حرف آخر، طبق تلفظ واژه، به صورت «خ» یا «غ» نوشته می‌شود:

میخ، چیخ، شیخ، باخ، چوخ، یوخ، توخ، باغ، ساغ، داغ، یاغ و اگر دو یا چند هجایی باشند، باید حرف آخر را به صورت «ق» نوشت: اوتاق، اوجاق، اياق، مایماق، توبراق، اوتانجاق، قورخاق

و اگر دو یا چند هجایی باشند و در میان دو مصوّت قرار گیرند به «غ» بدل می‌شوند[1]:

اوتاق (اتاق) ← اوتاغی (اتاق را)، اوتاغا (به اتاق)، اوتاغون (اتاق تو)

اياق (پا) ← اياغیم (پایم)، اياغون (پایت)، اياغی (پایش)

اوشاق (بچّه) ← اوشاغیم (بچّه‌ام)، اوشاغون (بچّه‌ات)، اوشاغی (بچّه‌اش):

قـیش گـنجه‌سی طـوله لرون اوتـاغی

کت‌دی لرون اوتوراغی، یاتاغی. (حیدربابا ۲۷)

۲/۵ـ هر یک از ترکیبهای ترکی که در اجزای سازندهٔ آن، یکی از سه حرف (خ ـ غ ـ ق) باشد، حرفهای صدادار آن ترکیب، بلندآوا (مصوّت بلند) است[2]:

اياغ آلتی (زیرپایی)، باشماق آلتی (زیرکفشی)، دیرناخ توتان (ناخن‌گیر)، قازماسایی (دستهٔ کلنگ)

۶ـ د

۱/۶ـ ابدال دال ـ اسمهای مختوم به «ن» وقتی همراه حرف اضافهٔ «دا» یا «دان» می‌آیند، حرف دال به پیروی از آیین همان سازی آواها به «ن» بدل می‌شود:

۱ـ از زهتابی ۴۰ ۲ـ از زهتابی ۴۱

حـــــیدربابا کـــندین تـــویون تـــوتاندا...
بیگ، گلینه دام‌نان آلما آتاندا. (حیدربابا ۲۳)

ورزغـــان نـــان آرمـــوت ســـاتان گـلن‌ده...
بیزده بویان تان اشیدیب، یلن‌ده. (همان ۲۹)

و ← آیین همان‌سازی واجها (ص ۱۶)

۲/۶-ابدال دال به تاء ـدر واژهٔ «تایا» به معنی دایه، «د» به «ت» بدل شده است. نسرینی تایاسی قوجاغینا آلیب. (دایهٔ نسرین، او را بغل گرفته است.)

۷ـ ر

۱/۷ـ هیچ واژهٔ ترکی با حرف «ر» آغاز نمی‌شود. بدین جهت در برخی از روستاها بر سر واژه‌های فارسی‌تبار و تازی‌تباری که بـا «ر» آغاز می‌شوند، همزهٔ مکسوری می‌افزایند: إرضا، إرحمان، إرحیم، إرستم، إرحمت، إرّف و...

از این روست که استاد شهریار از بچّه‌ای به نام «رضا» که همبازی‌اش بوده، به نام «إرضا» یاد می‌کند:

عـــــلی‌منه یـــــاشیل آشـــیخ وشـــرردی
إرضـا مـنه شوروزگلی دَزّدی. (حیدربابا ۲۵)

قـــــاشیق‌لاری إرّف‌ده دبـــــر
هر بیری بیرطرف ده‌دیر... (از ترانهٔ محلّی کهن)

۲/۷ـ ابدال «ر» به «ل»: فعلهایی که حرف پایانی آنها «ر» باشد، هنگام افزودن شناسهٔ جمع «لر» و «لار» در زبان گفتاری، حرف «ر» به «ل» بدل می‌شود:

گنده‌للر (=گندرلر: می‌روند)، آلاللار (= آلارلار: می‌گیرند) گله‌للر (=گلمرلر: می‌آیند)، ساياللار (= سایار لار: می‌شمارند):

بـــــایرام اوْلوب، قـــیزیل بـــالچیق اَزلـــلَر
نـــــاقیش وورروب، اوْتـــاق لاری بـــزَلّلَر
طاخچا لاردا دوْزمه‌لری دوْزللر. (حیدربابا ۲۵)

گـــزیرچـــین‌لر دسـته قـالخیب، اوچـوللار
گـــزن ســـاچاندا قـیزیل پـرده ســاچاللار

قیزیل برده آجیب، ییغیب، قاچاللار. (همان ۳۶)

۳/۷ـ رای وقایه (افزودن حرف «ر» در میان دو مصوّت):
اورا، بورا. ← حروف وقایه (بند هشتم همین بخش)

۸ـ ش ـ ابدال حرف «ش» آخر واژه به «نْج»
به پیروی از قاعدهٔ تبدیل «نْج» آخر واژه (ابدال جیم به «ژ»)، برخی از واژه‌هایی که حرف پایانی‌شان، «شْ» است، هنگام افزوده شدن به مصوّت، «ش» به «نْج» تبدیل می‌شود:
قارِنش (وجب) + ی (ضمیر شخصی پیوسته) ← قارِنجی (وَجَبَش) قارِنش + یم (ضمیر شخصی پیوسته) ← قارِنجیم (وجبم)

۹ـ ق ـ ابدال «ق» به «خ» و «غ»
۱/۹ـ اگر حرف پایانی واژه، قاف باشد، در زبان گفتاری، قاف به «خ» تبدیل می‌شود: قوْناق ← قوْناخ گلدی (مهمان آمد). قوناخلار گتدی (مهمانها رفتند) آیاخلاریوی یور (پاهایت را بشوی)
۲/۹ـ اگر حرف پایانی واژه، قاف باشد، در میان دو صدادار به «غ» بدل می‌شود: قوْناق ← قوْناغا، قوْناغی و ← حرف «خ» همین بخش

۱۰ـ ک
۱/۱۰ـ هر واژهٔ ترکی که در آن، حرف «ک» باشد، (برعکس واژه‌هایی که وقتی یکی از سه حرف خ، غ، ق را دارند، حرفهای صدادارشان بلندآوا هستند) حرفهای صدادار واژه، نرم‌آوا (مصوّت کوتاه) هستند[1]:
کوْس مک (قهر کردن)، کَس مک (بریدن)، کوْتک (کتک)، کوْمک (کمک)
۲/۱۰ـ تبدیل «ک» به «ی» و «گ» ـ حرف کاف در آخر واژه‌های دو یا چند هجایی اگر به حرف صدادار افزوده شود، به صدایی میان «گ» و «ی» بدل می‌شود[2]:
اورک (دل) ← اورگیم (اوریم)، بوْرک (قلوه) ← بوْرگیز (بوْرِیز)، چوْرک (نان) ← چوْرگه (چوْرَیه) (به نان) ایپک (ابریشم) ← ایپگ ایچون (اییی ایچون) (برای ابریشم) گَل‌مک ← گَل‌مَیی (گل مگی: آمدنش)

۱ـ از زهتابی ۴۱ ۲ـ از زهتابی ۴۱ـ ۴۰

۱۱ـ گ

هر واژهٔ ترکی که دارای حرف گاف باشد، حروف صدادار آن واژه، نرم‌آوا (مصوّت کوتاه) است؛ همان طور که در حرف کاف هم همین گونه است(۱):

گَل مک (آمدن)، گۆل مک (خندیدن)، گئت مک (رفتن)، گلین (عروس)، گیزلین (پنهانی)

۱۲ـ ل

۱۲/۱ـ ابدال «ل» به «د» ـ اسمهایی که به یکی از دو حرف «ت» و «د» ختم شده‌اند، هنگامی که پسوند جمع (لر ـ لار) و یا «لی» نسبت می‌گیرند، حرف لام پسوند در زبان گفتاری به دال بدل می‌شود:

آت (اسب) +لار ← آت‌دار (= آت‌لار: اسبها)، ایت (سگ) +لر ← ایت دَر (= ایت‌لر: سگها)، کُرد +لر ← کُرددَر (= کُردلر: کردها)، کۆت (کُت) +لار ← کوت‌دار (= کوت‌لار: کُت‌ها) درد +لر ← درت‌در (= دردلر: دردها). خوش‌آمد +لر ← خوش‌آمد دَر (خوش آمدها) کند +لی ← کَت‌دی (دهاتی)، مرند +لی ← مرت‌دی (مرندی):

قـیش گـئجه‌سی طـؤله لرۆن اۆجـاغی

کت‌دی لرۆن اۆتوراغی، یاتاغی. (حیدربابا ۲۷)

۱۲/۲ـ ابدال «ل» به «ر» ـ در واژه‌هایی که حرف پایانی «ر» دارند، هنگام افزودن پسوند جمع (لر ـ لار) و «لی» نسبت و «لیک» و «لیق» حاصل مصدری، حرف لام پسوند به پیروی از آیین همسانی واجها، در زبان گفتاری به «ر» بدل می‌شود:

هنر +لر ← هنر رَر (= هنر لر: هنرها)، اثر +لر ← اثر رَر (اثر لر: اثرها)، چپر +لر ← چپر رر (= چپرلر: چپرها)، بازار +لار ← بازاررار (بازار لار: بازارها) خیار +لار ← خیاررار (= خیارلار: خیارها)، هنر +لی ← هنرری (= هنرلی: باهنر) خطر +لی ← خطرری (= خطرلی: با خطر)، افسر +لیق ← افسر ریغ (= افسر لیق: افسری)

و ← آیین همان‌سازی واجها (بند دوم همین بخش)

۱۲/۳ـ ابدال «ل» به «ن» ـ در واژه‌های مختوم به نون چون مورد بالا:

جاوان +لار ← جان‌وان‌نار: (جوانها) گَلَن +لر ← گَلَن نر (= گلن لر: آیندگان) گیلان +لی ← گیلان لی (= گیلان نی: گیلانی)، یامان +لیق ← یاماق نیق (= یاماق لیق: بدی) گلین +لیک ← گلین نیک (= گلین لیک: عروس بودن)

۱ـ از زرشایی ۴۱

بـــــــیلسین‌تُر کـــی‌آدام گـــندر، آدقـــالار
باخشی، پس‌دن آغیز دا پیر، داد قالار. (حیدربابا ۲۷)
و ← آیین همان‌سازی واجها (بند دوم همین بخش)

۱۳ـ ن

۱/۱۳ـ حذف «ن» ـ در واژه‌هایی که بخش پایانی آنها یک صدادار + «ـنگ» باشد، واج «ن» معمولاً در زبان ترکی حذف می‌شود و واج «گ» به «ک» بدل می‌شود:
فیرنگ ← فیرک سوغتی (سوغاتی فرنگ)، دبنگ ← دبک لیؤیدوْر (دبنگی‌اش گل کرده!)، هَونگ (هاون) ← هَوَک دسته، رنگ ← رک بَه رک (رنگ به رنگ).
امّا اگر این واژه‌ها نیز مانند دسته‌های پیشین به واجهای صدادار افزوده شوند، دگرگونی بالا صورت نمی‌پذیرد:
الدنگ ← الدنگ آدام، فیرنگ ← فیرنگه گئدیب (به فرنگ رفته) رنگ ← نیه رنگون قاچوب؟ (چرا رنگت پریده؟)
۲/۱۳ـ حذف «ن» در واژه‌های مختوم به صدادار + «نْد» ـ در واژه‌هایی که به «ند» ختم شده‌اند، معمولاً واج «ن» مانند مورد بالا می‌افتد و واج «د» به «ت» بدل می‌شود:
دماوند ← دماوت ده قاروار (در دماوند برف هست)، سهند و الوند ← سَهَت، الوت دن اوزاق دیر (سهند از الوند دورتر است.) سهند + لی ← سهت دی (سهندی)
اما اگر واژه به صدادار بپیوندد، دگرگونی صورت نمی‌گیرد:
دماوند ← دماونده باخ (به دماوند نگاه کن)
من نهاوندی گؤرمه میشم (من نهاوند را ندیده‌ام)
۳/۱۳ـ نون وقایه ← حروف وقایه (بند هشتم همین بخش)

۱۴ـ و

تلفظ واو در زبان ترکی و در واژه‌های ترکی و برگرفته، مانند فارسی چهارگونه است:
۱ـ صدادار (در میان یا آخر واژه): اوزاق (دور)، دورماق (برخاستن)، دوش
۲ـ بیصدا (در آغاز یا میان و یا پایان واژه): وَردَنه، ورد، انوْ (خانه)، منْوْ (مَوْ)، گَوَن، گاو
۳ـ همصدای ضمّه (ـُـ): تو، خوب، خوش، اوْخ (تیر)
۴ـ حذف در تلفظ (واو معدوله): خوابگاه، خوارلیق (خواری)، خواستاگار

۱۵ـه (های بیان حرکت)

مصوّت «ه» (های بیان حرکت) که در گویش تهران و بسیاری از شهرستانها به صدای کسره، و در قزوین و برخی از شهرستانها با صدای فتحه تلفظ می‌شود، در زبان ترکی دوگونه تلفظ دارد:

۱/۱۵ـ اگر مصوّت پیش از آن، بلندآوا (مصوّت بلند) باشد، حرف «ه» به مصوّت بلند «ـ ا» (الف) تبدیل می‌شود:

مسافرخانا، کارخانا، خاما، مریضخانا، کالا (کاله)، پایا، بارا، آینا، خالا، میانا (شهر میانه)، مالا، تولا (توله)، فورا (فوره)، کولاپشتی، اوْیا (اوبه)، خوْرا (خوره)، دوْلما (دلمه)، طاخچا (طاقچه)، باخچا (باغچه)، آلچا (آلوچه)، دایچا (کرّهٔ اسب)، پارچا، مایا، یوْنجا:

بـایرام اوْلوب، قـیزیل پـالچیق از للـر...
طاخچالا را دوزمه‌لری دوزلر. (حیدربابا ۲۵)

حـیدربابا قـره‌چمن جـاداسـی
چوْوش لارین گلرسی، صا داسی. (حیدربابا ۱۸)

عـمّه جـانون بـال بـلله سـین یـیَردیم...
بـاخچالار دا تیرینگنی دیبردیم. (همان ۲۲)

اَزل مـایا سـی دیر، سـودا خـلقتین
عشـق دیـر چـراغـی ابدیتّین. (راحم ۲۴۳)

۲/۱۵ـ اگر مصوّت پیش از «ه» نرم‌آوا (کوتاه) باشد، «ه» به صورت فتحه تلفظ می‌شود:

میوه، گیوه، هره (هرکس)، دره، اره، شنه (شانهٔ خرمن) بَلله، ننه، دده، هله (هنوز)، خرره (گل‌آلود)، تله، پیّه و...:

حـیدربابا داغـون، داشـون، سـره‌سی
کـهلیک اوخـور دالیـسیندا فـره‌سی
قوزولارون آغی، بوزی، قره‌سی. (حیدربابا ۲۰)

حـیدربابا یـار ویـولداش دوْنـدولر...
چشمه‌لریم، چیراغ‌لاریم سوْندولر. (همان ۳۱)

یادآوری:

در اندکی از واژه‌ها نه تنها های بیان حرکت به الف تبدیل نمی‌شود، بلکه برعکس، الف

حرف آغازین واژه تبدیل به فتحه می‌گردد: چَنه (چانه)، دنه (دانه)، شنه (شانه)

۱۶ـ ی

۱/۱۶ – یای مصوّت در میان و پایان واژه‌ها، صدایی نزدیک به صدای کسره دارد:
فیل، گیر، میر

← بند چهار بخش سوم همین فصل

۲/۱۶ـ یای صامت گاهی در نقش یای وقایه به کار می‌رود.

← حروف وقایه (بند هشتم همین بخش)

دهم ـ دگرگونیهای گوناگون در یک واژهٔ ترکی یا برگرفته

گاهی در یک واژهٔ ترکی یا فارسی تبار و جز آن، دو یا چند تراش خوردگی، افزودگی و دگرگشتگی حروف دیده می‌شود که با قواعد و موارد گذشته متفاوت است؛ چنان‌که دو واژهٔ «تاء و «ضایع» که اولی فارسی و دوّمی عربی است. و در زبان فارسی خیلی از هم دورند، در زبان ترکی به اوّلی، یای بیصدایی افزوده می‌شود و به صورت «تای» درمی‌آید. و از دوّمی، حرف «ع» و کسرهٔ پیش از آن حذف می‌گردد و واژه به صورت «ضای» (زای) درمی‌آید که هموزن «تای» است: تایْ، زایْ. و استاد شهریار، آن دو را قافیه کرده در سوک همسرش گوید:

سـندن سـونرا حـیاته مـن
شـیرین دیـه، زای دئـمیشم...
سـنین گـوزنک بـاتما غـیوی
آی بـاتانا تـای دئـمیشم. (شـهریار ۱۴۹)

از این دست است واژه‌های زیر:

صابا (= صباح)، قالا (قلعه)، اومرود (امید)، تفزاوت (تفاوت)، کؤنه (کهنه)، زانباخ (زنبق)، بؤلؤل (بلور) کاریز (کهریز = کاریز)، خلچه (قالیچه)، طاماح (طمع)، هانبال (حمّال)، هلبته (البتّه)، هَوَک (هاوَن)، چؤبان (چوپان) منشه (بیشه)، هؤلی (هلو)، نار (انار)، هاوا (هوا)، قضو قدر (قضا و قدر)، قادا ـ بالا (قضا و بلا)، قانا و تنؤر (قنات) و...:

سـؤیلیور اؤغـلوم صـابا تـزگل گـینه
قؤیماضمون دن اؤلا پامال کیشی. (صـابر ۱۹۹)
حـصارین دالیـن دا کـؤنول ونـردیگیم
او بار بیرباغ سالیب، سوین بؤلؤل دن. (سهند ۲۳۲)

دنـــیا قـــضو قـــدر، اژلوم - ایـتیم‌دی
دنیا بژیی اژغول سوزدی، یتیم‌دی (حیدربابا ۱۶)
بـــئله مــیوه گــؤرمز یــیزیم قـــاناالار
قوْجالما سونسیزی دژغان آنالار. (شهریار ۹۲)
انـــلی بـــلبلی! ســـن مـتیم اوْز بـالام‌ســان
یامان گؤن ده حصاریم سان، قالام سان. (همان ۸۳)
سانکی چوبان باییب قوزونی، داغدا «نی» چالیر
رؤیا دژغور، قوزی قولاغیندا چوبان سی. (همان ۵)
ایـــتیرمه اومـــودون ای انـــسان اژغـــلو!
وصال دیرآخیری، هجرین، فرقتین. (راحم ۲۴۳)

یازدهم - متحرک ساختن حرف ساکن واژه‌های برگرفته

در زبان ترکی، مانند همهٔ زبانهای زندهٔ جهان، در برخی از واژه‌ها و اصطلاحها که از زبان‌های دیگر می‌گیرند، به اقتضای ویژگی‌های زبان شناختی و دستوری زبان ترکی، و برای آسانی گفتار، دگرگونی یا دگرگونیهایی می‌دهند که به پاره‌ای از آنها اشاره شد؛ یکی از آن دگرگونیها، دادن حرکت به حرف ساکن واژه است، آنجاکه در واژهٔ سه حرفی، دو حرف ساکن به دنبال هم قرار گرفته‌اند؛ بدین معنی که اگر در واژه‌های سه حرفی، دو حرف آخر ساکن باشد و مصوّت پیش از آنها مصوّت کوتاه کسره یا فتحه باشد، به حرف ساکن نخستین، کسره می‌دهند:

جیب جِیب، کَسر ← کَسیر، ← قتل ← قَتیل، فِکر ← فیکیر، سَبز ← سَبیز (دهی در شهرستان میانه)، قبر ← قبیر، عطر ← عطیر، صبر ← صبیر

و به ندرت در میان دو حرف ساکن الفی می‌افزایند (با تغییری دیگر):

نَقل ← ناغیل

امّا اگر حرف پیش از دو حرف صامت، ضمّه باشد، به حرف نخستین، ضمّه داده می‌شود:

عُمر ← عُمُر، شکر ← شُکُر

بخش پنجم - تعریف پاره‌ای از اصطلاحات دستوری

در این بخش، پاره‌ای از اصطلاحات دستوری که ممکن است برای برخی از خوانندگان

گرامی، روشن و مشخّص نباشد، تعریف شده است:

یک ـ دستور تطبیقی

دستور تطبیقی، دستوری است که زبانی را با زبان یا زبانهای دیگر می‌سنجد و وجوه اشتراک و افتراق آنها را بررسی و روشن می‌سازد.

در این کتاب، که هدف اصلی، پژوهش و نگارش دستور زبان ترکی است، به علّت این که خوانندگان گرامی ـ از جمله ترکی زبانان ـ معمولاً به قواعد دستور زبان فارسی بیش از قواعد دستور زبان ترکی آشنایی دارند، نخست هر یک از واحدهای دستوری را در زبان فارسی تعریف کرده، سپس به معرّفی آن در زبان ترکی پرداخته‌ایم تا فهم مطلب برای خواننده آسان‌تر گردد. بعد با سنجش آن واحد در آن دو زبان، دگردیسی‌ها و بود و نبودهای ساختارها و کاربردها را در هر یک از آن دو زبان بیان داشته‌ایم؛ چنان‌که در مبحث ماضی بعید گفته شده است: ماضی بعید که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافهٔ ماضی سادهٔ «بودن» ساخته می‌شود: رفته بودم، رفته بودی... ، در زبان ترکی نیز از ساخت صفت مفعولی فعل اصلی به اضافهٔ ساخت ماضی سادهٔ فعل معین «ایمک» (بودن) تشکیل می‌شود...

دو ـ واج

واج، کوچک‌ترین واحد آوایی (صوتی) دستوری است که معنی ندارد، ولی می‌تواند در معنی کلمه، تغییری پدید آوَرَد؛ مانند «لی» (= با)، «دوِر»، و «جک» در واژه‌های زیر:

پول ← پول + لی = پول‌لی (پولدار)

گۆل‌مک ← گۆل + دوِر + مک = گۆل دوِرمک (خنداندن)، آل ← آل + جک = آلجک (دستکش)

در مثال‌های بالا، پول، اسم است. واج یا پسوند «لی» هم، معنی آن را عوض کرد (پولدار)؛ و هم هویّت دستوری آن را که اسم بود به صفت تغییر داد. و در مثال دوم «گول‌مک» به معنی خندیدن، مصدر لازم است. واج یا پسوند «دوِر» اولاً معنی آن را خندانیدن کرد. ثانیاً مصدر لازم بود، مصدر متعدی‌اش ساخت. در مثال سوم نیز «آل» به معنی دست، اسم ساده است، واج یا پسوند «جک» هم، آن را اسم آلت کرد و هم معنی‌اش را تغییر داد.

یا ترکیب «باغچالارون» (باغچه‌هایت) در بیت زیر از شهریار:

حیدربابا کهلیک لرون اوچاندا...
یاخچالارون چیچک لنوب آچاندا (حیدربابا ۱۵)

که از چهار بخش ترکیب یافته (باغ + چا + لار ـ ون) بخش نخستین یعنی «باغ» (باغ) واژه است، و جزءهای بعدی همگی واج هستند که مفهومی بر مفهوم «باغ» افزوده و هویّت دستوری واژه را دگرگون ساخته‌اند.

سه ـ پیش واژه

پیش واژه، که آن را پیش جزء می‌گفتند، جزء معنی‌دار بخش نخست واژهٔ مرکب و مشتق است؛ مانند دینج (آسوده)، راحات (راحت)، آغ (سفید)، باش (سر) در مصدرهای زیر:

دینجل‌مک (آسوده شدن)، راحات لاش ماق (راحت شدن)، آغارماق (سفید شدن)، باش لاماق (آغاز کردن)

چهار واژهٔ دینج، راحات، آغ، باش همگی صفت و اسم معنی‌دار هستند که ترکیب چهار مصدر بالا را پدید آورده‌اند.

یا جزء «بو» (این) در ترکیب «بویان» (این طرف) در بیت زیر:

یئل گلنده وئرگیرسین بویانا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)

که «بو» خود، صفت و معنی‌دار است و واژهٔ مرکب «بویان» را پدید آورده است.

چهار ـ پس واژه

بخش معنی‌دار پسین واژهٔ مرکب را پس واژه می‌گوییم که استاد دهخدا آن را مزید مؤخّر می‌نامیدند؛ مانند باغ، چای، داغ، گوزه، زمی، ییلاق و مچید در ترکیب اسمهای قره‌باغ، قوری چای، آغ داغ، باش گوزه، قانلی زمی، آق ییلاق و گوی مچید، که بیشتر اسم خاصّند. و نیز مانند «گول» و «چالان» در ترکیب «قوری گول» و «سازاق چالان» در بیت زیر:

حیدربابا قوری گولون قازلاری
گدیک لرین سازاق چالان سازلاری. (حیدربابا ۱۸)

پنج و شش ـ واژه ـ کلمه

فرق واژه و کلمه این است که واژه، اصطلاح صرفی و ساختاری است و به هر لفظ معنی‌دار اطلاق می‌شود ـ بدون توجّه به نقش و ارزش نحوی آن و بدون نیاز به آمدن در جمله ـ مانند آی، گون، اولدوز، گلدیم، گندیر و...

در صورتی که کلمه، هم به معنی واژه است که هویّت صرفی و ساختاری دارد و هم یکی از مقوله‌های هفت‌گانهٔ دستوری است که در جمله می‌آید و نقشی در آن ایفا می‌کند؛ مانند نیما و مینا و گؤردی در جملهٔ زیر:

نیما مینا نی گؤردی. (نیما مینا را دید.)

که نیما فاعل جمله و مینا مفعول جمله و گؤردی، فعل است؛ به عبارت دیگر، کلمه از دید علم صرف، لفظی است دارای معنی، مانند آتا، سَن که انواع بیشماری دارد؛ ولی از دید علم نحو، یکی از اجزای جمله است که در ساختمان آن، نقشی به عهده می‌گیرد. به بیان دیگر، واژه، اصطلاح یا کلمهٔ صرفی است و کلمه، اصطلاح یا کلمهٔ صرفی ـ نحوی.

هفت ـ کلمه‌های صرفی / کلمه‌های صرفی ـ نحوی

برخی از انواع هفت‌گانهٔ کلمه، تنها در علم صرف مطرحند؛ مانند اسم، ضمیر، شبه جمله؛ که آنها را کلمه‌های صرفی می‌نامند.

برخی دیگر از کلمه‌های هفت‌گانه، هم در علم صرف مطرحند، هم در علم نحو؛ مانند فعل، صفت، قید و حرف؛ که آنها را کلمه‌های صرفی ـ نحوی می‌گویند.

هشت ـ مقوله‌های هفت‌گانهٔ دستوری

مقوله‌های هفت‌گانهٔ دستوری، همان انواع هفت‌گانهٔ کلمه، یعنی فعل، اسم، صفت، ضمیر، قید، شبه جمله، و حرف است.

نه ـ حرف

حرف‌ها، دو گونه‌اند: ۱ حرفهای الفبا یعنی الف، ب، پ و... که اصطلاح صرفی است.

۲ حرفهای سه گانه، یعنی حرف ربط، حرف اضافه و حرف نشانه که جنبهٔ صرفی ـ نحوی دارند؛ یعنی هم به تنهایی و خارج از جمله مطرح هستند؛ و هم از نظر نحوی، اجزای جمله را به هم پیوند یا نسبت می‌دهند.

بخش ششم ـ پاره‌ای از ویژگی‌ها و امتیازهای زبان ترکی

زبان ترکی عموماً و فعل ترکی خصوصاً دارای ویژگی‌ها و امتیازهای گوناگونی است که در زیر به چند مورد از آنها ـ که بیشتر از کتاب «مقایسة اللّغتین» برگرفته شده ـ اشاره می‌شود:

یک ـ فعل‌های میانوندی

مهم‌ترین ویژگی و توان‌مندی زبان ترکی ناشی از فعل‌های میانوندی است؛ بدین معنی که در زبان ترکی از همه یا بیشتر اسم‌ها، صفت‌ها، اسم صوت‌ها، حتی برخی ضمیرها به کمک میانوند، فعل می‌سازند؛ چون:

ایاق (پا: اسم) + لا (میانوند) + ماق (پسوند مصدری) ← ایاق لاماق: زیرپا گرفتن و کوبیدن، پیس (بد: صفت) + له (میانوند) + مک (پسوند مصدری) ← پیس له‌مک: بدگویی کردن، مَه (بع: اسم صوت) + له (میانوند) + مک ← مَه‌له‌مک (بع‌بع کردن گوسفند و برّه و آهو و...) و ← بخش فعل میانوندی (فصل سوّم، ص ۱۴۱)

و همین امر، قابلیّت واژه‌سازی زبان ترکی را افزایش می‌دهد و آن را از زبان‌های دیگر ممتاز می‌سازد.

دو ـ کثرت و تنوع و گستردگی ساخت‌ها و ساختارهای فعل در زبان ترکی

از ویژگی‌های دیگر زبان ترکی، کثرت و تنوّع ساخت‌ها و ساختارهاست که بسیاری از زبان‌ها از آن برخوردار نیستند. به عنوان نمونه به فعل‌های زیر اشاره می‌شود که مخصوص زبان ترکی است و در زبان فارسی وجود ندارد:

ماضی سادهٔ توانی، ماضی سادهٔ شایانی، ماضی استمراری عادتی، ماضی استمراری شرطی (سلبی)، ماضی استمراری التزامی، ماضی استمراری مصدری، ماضی استمراری شایانی، ماضی استمراری توانی، ماضی نقلی ادبی، ماضی نقلی گویش تبریز، ماضی نقلی مستمر شرطی، ماضی التزامی شرطی، ماضی التزامی شرطی کهن، مضارع اخباری (ساخت جداگانه برای حال ـ آینده)، مضارع اخباری پرسشی، مضارع اخباری گویش تبریز، مضارع اخباری مصدری، مضارع اخباری توانی، مضارع اخباری شایانی، مضارع التزامی شرطی، مضارع التزامی شرطی کهن متروک، مضارع التزامی مصدری، مضارع التزامی توانی، مضارع التزامی شایانی، آینده در گذشته (دو دسته: دیداری یا شهودی ـ نادیده یا شنیداری)، فعل‌های وصفی واره، فعل‌های وصفی ـ قیدی، فعل‌های ناگذر دستورمند (لازم با قاعده)، فعل‌های ناگذر و گذرای تقابلی، فعلهای گذرای سه درجه، فعلهای گذرای چهار درجه، فعل میانوندی و... که بر توان و غنای زبان ترکی افزوده است.

سه ـ با قاعده بودن همهٔ فعل‌های ترکی

از ویژگی‌ها و امتیازهای دیگر زبان ترکی، با قاعده بودن همهٔ فعل‌هاست که کار یادگیری زبان را بر اهل زبان و نیازمندان و علاقه‌مندان آسان می‌سازد. تنها فعل کهن و متروک «ایمک» به معنی «بودن» و... بیقاعده است که آن هم به صورت مستقل یا مصدر، کاربرد ندارد؛ فقط به عنوان فعل معین و گاهی فعل ربطی به کار می‌رود.

چهار ـ وجود ساختارها و گونه‌های دیگر مقولات دستوری غیرفعلی

از انواع دیگر کلمه‌های هفت‌گانه نیز برخی ساختارها و گونه‌ها، ویژهٔ زبان ترکی است؛ چون:

صفت مصغّر: خیرداجا (بسیار کوچک)، آزجا (بسیار کم)، ضمیر مالکیّت: منیم کتابیم (کتاب من)، منیم‌کی (از آنِ من)، ضمیر مشترک فرعی: بیله‌زه (به شما)، ضمیر اشتمالی: بابک گیل (بابک و این‌ها = خانهٔ بابک و این‌ها) و...

پنج ـ لفظها و مصدرهای جداگانه برای حالت‌های مختلف وقوع یک فعل

چنانکه برای دعوا کردن، فعلهای زیر به کار می‌رود که هر کدام، شکل و حالت ویژه‌ای از دعوا کردن را بیان می‌کنند، مانند:

دؤیوشمک: همدیگر را کتک زدن
ووروشماق: همدیگر را زدن
ساواشماق: با یکدیگر دعوا کردن و گلاویز شدن
دیدیشمک: دعوا کردن همراه چنگ زدن همدیگر
چارپیشماق: دعوا و برخورد با همدیگر، تصادم
دالاشماق: با هم دعوای لفظی کردن
دارتیشماق: با هم مشاجره کردن
چاخناشماق: با هم سرشاخ شدن
توتوشماق: دعوا با گرفتن یخهٔ همدیگر
بؤغوشماق: دعوا همراه یقه‌ی همدیگر را گرفتن و خفه کردن
تپیشمک و تپیک‌لشمک: دعوا کردن همراه لگد انداختن به‌هم
خیرتدک‌لشمک: دعوا همراه گلوی همدیگر را گرفتن

سؤیوشمک: دعوا کردن با دشنام دادن به همدیگر
دیرَه شمک: دعوا کردن، رودررویهم ایستادن
بؤغاز لاشماق: گلوی همدیگر را گرفتن، رودرروی هم قرار گرفتن
چیرپیشماق: زد و خورد کردن
درروشماق: مناقشه کردن، رودررو شدن
سؤیوز لشمک: گلاویز شدن، درهم آویختن

شش ـ گزینش فعلهای مناسب شخصیت هر کس

برای اینکه بگویند «فلانی از در وارد شد»، بسته به شخصیت او و نحوه‌ی ورود و مناسبت گوینده با وی، فعل ویژه‌ای به‌کار می‌رود:

قاپی‌دان گلدی (از در، آمد، به طور متعارف)
قاپی‌دان ایچری بویوردولار (از در، تشریف فرما شدند)
قاپیدان گیردی (از در، وارد شد، به طور خودمانی)
قاپی‌دان کئچدی (از در، گذشت)
قاپی‌دان سؤخولدو (از در، خودش را چپاند)
قاپی‌دان تپیلدی (از در، خودش را به زور تو کرد)
قاپی‌دان دوْر تولدو (از در، یواشکی تو آمد)
قاپی‌دان سوْرو شدو (از در سر خورد و آمد تو، به معنی مجازی)

هفت ـ اختصاص مصدر و لفظ ویژه برای هر یک از انواع خاص یک فعل واحد

در برابر فعل «کندن» فارسی، شش کلمه‌ی ترکی موجود است که هر کدام در محل و مورد ویژه‌ای به‌کار می‌رود: ۱ قازماق به معنی کندن زمین و امثال آن ۲ یؤلماق به معنی کندن مو و کندن گیاه از ریشه ۳ سؤیماق به معنی کندن پوست و نیز راهزنی ۴ اؤیماق به معنی کندن چوب و امثال آن برای منبت‌کاری و درآوردن چشم به‌کار می‌رود ۵ همچنین قؤپارماق برای کندن جزئی از چیزی ۶ قیرتماق برای کندن و برداشتن جزئی از چیزی گفته می‌شود.

هشت ـ ترکیبات فعلی وسیع مرکّب از اعضای بدن با معنی‌های مجازی

در زبان ترکی برای اعضای بدن انسان، مانند «باش» (سر)، گؤز (چشم)، آغیز (دهان)، آیاق (پا)، و امثال آن‌ها صدها ترکیب و اصطلاح و تعبیر وجود دارد. البته در این

زمینه، در زبانهای دیگر نیز ترکیبهای فعلی با معانی مجازی دیده می‌شود؛ ولی نه بدین وسعت و ریزه‌کاری. اینک برای اینکه در این باب، نموداری به دست داده باشیم، به نقل تعدادی از اصطلاحات و تعبیرات فعلی رایج در زبان ترکی که از یادداشتهای آقای م.ع، فرزانه به نقل از کتاب «مقایسة اللغتین» آقای دکتر هیأت اقتباس شده، در رابطه با کلمه‌ی «دیل = زبان» بسنده می‌کنیم:

۱ـ دیل ـ آغیزائله مک = دلداری دادن، با لحن ملایم خواستار پوزش شدن، چاق سلامتی کردن

۲ـ دیل آچماق = الف ـ زبان باز کردن (طفل). ب ـ درد خود را باز گفتن.
پ ـ التماس کردن، خواهش کردن.

۳ـ دیل آغیزا سالماماق = وراجی کردن، پشت سرهم و بدون وقفه حرف زدن.

۴ـ دیل اؤگره تمک = چیزهای ندانسته را یاد دادن، حرف یاد دادن، راه و چاه نشان دادن به کسی.

۵ـ دیل تاپماق = تفاهم پیدا کردن، جلب رضایت و اعتماد کردن، زبان مشترک یافتن.

۶ـ دیل تؤکمک = خواهش و تمنا کردن، اصرار ورزیدن با زبان بازی

۷ـ دیل چیخارتماق = استهزاء کردن، ادای یکی را درآوردن. فضول و پررو شدن.

۸ـ دیل وئرمک = راضی شدن، قول دادن. * دیل وئرمه مک = امکان حرف زدن به‌دیگری ندادن.

۹ـ دیلده تؤک بیتمک = از تکرار و بازگویی مطلب خسته شدن.

۱۰ـ دیلدن دوشمک = خسته شدن، از پا درآمدن.

۱۱ـ دیلدن سالماق = خسته و درمانده کردن، از پا انداختن.

۱۲ـ دیلدن دوشمه مک = ورد زبان بودن، از یاد نرفتن، فراموش نشدن.

۱۳ـ دیله گتیرمک = الف ـ یکی را به حرف واداشتن. ب ـ کاری را که در حق یکی انجام داده شده بر زبان راندن.

۱۴ـ دیله توتماق = با حرفهای شیرین یکی را رام کردن، بچه‌ی در حال گریه را با زبان ساکت کردن.

۱۵ـ دیله گتیرمه مک = خدمت و محبت خود را به رخ طرف نکشیدن، حرفی را که گفتن آن ممکن است، نگفتن.

۱۶ـ دیلی آغزینا سیغماماق = خودستایی کردن، حرفهای گنده گنده گفتن.

۱۷ـ دیلی باتماق = نطقش خاموش شدن.

۱۸ـ دیله گلمک = زبان به شکوه و شکایت گشودن، به‌ناله و فغان آمدن.

۱۹ـ دیلی قیسا اۆلماق = به خاطر داشتن قصور، جرأت حرف زدن نداشتن.

۲۰ـ دیلی دۆلاشماق = حرفها را اشتباهی گفتن، در نتیجه‌ی اشتباه و یا دست‌پاچگی حرفها را قاطی کردن.

۲۱ـ دیلی دۆنمه مک = قادر به تلفظ و ادای صحیح حرف نبودن.

۲۲ـ دیلی توتولماق = توان و یارای گفتن را از دست دادن، به هنگام سخن گفتن لکنت پیدا کردن.

۲۳ـ دیلینه وۆرماماق = از چشیدن چیزی امتناع کردن.

۲۴ـ دیلیندن دۆشمه مک = مرتباً تکرار کردن، به طور مداوم بر زبان راندن نام کسی.

۲۵ـ دیلیندن قاچیرتماق = بی‌هوا و بی‌حساب از دهانش در رفتن.

۲۶ـ دیلینی باغلاماق = وادار به سکوت کردن.

۲۷ـ دیلینه باغلاماق = به گردنش گذاشتن با زرنگی و به استناد به حرف او

۲۸ـ دیلینی بیلمک (باشا دوشمک) = از حال و مقالش باخبر شدن، به راز دلش پی بردن.

۲۹ـ دیلینی قارنینا (دینمزیشرینه) قۆیماق = از زیاده‌گویی خودداری کردن، زبان در حلق فروبردن.

۳۰ـ دیلینی دیشله مک = حرف را ناتمام گذاشتن، در وسط حرف تأمل کردن.

۳۱ـ دیلینی کسمک = به سکوت واداشتن، جلوی حرف یکی را به زور گرفتن.

۳۲ـ دیلینی ساخلاماق = از گفتن چیز خاصی خودداری کردن، سکوت را ترجیح دادن.

۳۳ـ دیلینی ساخلاماماق = در گفتن بی‌پروایی نشان دادن، حرف زیادی و بی‌موقع زدن.

۳۴ـ دیللر از بری اۆلماق = به دلیل خوشنامی بر سر زبانها افتادن، ذکر خیر داشتن.

۳۵ـ دیللرده گزمک (دۆلاشماق) = همچون امثال سایر به زبانها گشتن.

۳۶- دیللره دۆشمک = ورد زبان خاص و عام شدن، بر سر زبانها افتادن، شایع شدن.

نُه ـ واژه‌های ویژهٔ صداهای جانوران گوناگون و عناصر طبیعت

چون: سو شیریلتی‌سی، یارپاق خیشیلتی‌سی، اۆت پیچیلتی‌سی، گؤی گورولتوسو، پلنگ نیریلتی‌سی، قۆش جیویلتی‌سی، اینک یا اۆکوز بۆگورمه‌سی، که به ترتیب به معنی: صدای شرشر آب، صدای خش‌خش برگ، صدای افتادن باد در سبزه، صدای غرش آسمان، صدای غرش پلنگ، صدای جیک جیک مرغ، صدای گاو و صدای ریزش آبشار می‌باشد.

ده ـ فعل‌های سادهٔ بی‌جانشین در زبان ترکی

پاره‌ای فعلها و واژه‌ها هستند که معادل آنها در زبان فارسی و دیگر زبانها معمولاً به صورت فعل ساده وجود ندارد و در مقام آنها، جمله یا عبارت و دست‌کم، فعل مرکب به کار می‌برند. اینک برخی از این قبیل فعلها را که بیشتر از کتاب «مقایسة اللغتین» آقای دکتر جواد هیأت (صص. ۸۷-۳۴) برگرفته شده است، برای نشان دادن غنا و توان و گستردگی فعل در زبان ترکی در زیر می‌آوریم:

آجیْخماق ـ گرسنه شدن، احساس گرسنگی کردن

آجیْشدیْرماق ـ به سوزش انداختن، به‌درد آوردن

آجیْقلانماق ـ بر کسی خشم گرفتن

آچیْلیْشماق ـ خوگرفتن، اُخت شدن، قید و کمرویی را کنار گذاشتن

آددیْملاشماق ـ پا به‌پای کسی راه رفتن

آددیْملاماق ـ با گام شمردن، گذشتن با گامهای بلند

آددیْملی ـ کسی که قدمهای بلند داشته باشد

آدلانماق ـ نام و نشان یافتن، نامور شدن

آراغاج: ۱ سالی که گرما و رسیدن میوه در آن زودتر از موعد شروع شده باشد ۲ بچّه‌ای که از شکم مادر، درشت و سالم درآمده باشد.

آرالاشماق ـ ۱ فاصله پیدا کردن از همدیگر ۲ از جنگ و درگیری دست برداشتن

آرالانماق ـ از هم جدا شدن، نیمه‌باز شدن

آرتیْق گل‌مک: با وجود مقصّر و خطاکار بودن، با زورگویی و پررویی، خود را ذیحق نشان دادن. یک چیزی هم طلبکار شدن

آرخالانماق ـ متکّی بودن، پشت‌گرمی داشتن

آریْتلاماق ـ پاک کردن، تمیز کردن (حبوبات)

آریْتماق ـ پاک کردن

آریْقلاماق ـ لاغر شدن

آزدیْرماق ـ دکّ کردن کسی یا حیوانی

آزغین ـ راه گم‌کرده، به خانه و لانهٔ دیگر رفته

آزماق ـ گم شدن، منحرف شدن

آسقی ـ بندشلوار، رخت‌آویز

آسیلی ـ دل واپس و نگران
آشیرِیم ـ کمره‌ی کوه، تیغه‌ی کوه
آغلاشما ـ گریه‌ی دسته جمعی
آغلامسینماق ـ بغض کردن، به حالت گریه افتادن
آغناق ـ غلتگاه جانوران (مراغه)، لجن‌زار
آغناماق ـ به پهلو غلطیدن، خر غلط کردن
آغیز، (آغوز) ـ نخستین شیر گوسفند و پستانداران
آلاچرپوۇ ـ برف همراه با باد و سوز، کولاک برف
آلاچیق ـ خانه‌ی چوبی یا حصیری وسط باغ، سایه‌بان نمدی
آلدیرماق ـ ۱ وادار به خرید کردن ۲ برداشتن زیر ابرو وسیلهٔ آرایشگر
آلقیش ـ دست زدن، تحسین کردن با کف زدن
آلقیشلاماق ـ مورد تشویق قرار دادن
آلیشدیرماق ـ روشن کردن آتش، روشن کردن هیزم و گَونَ و مانند آنها
آنلاشماق ـ همدیگر را درک کردن، تفاهم یافتن، قرارداد بستن
آنلاشیلماق ـ مفهوم شدن، از علایم و آثار دریافتن
آنیلماق ـ یاد شدن، به‌خاطر آورده شدن
آیاقلاشماق ـ توان پا بپای کسی رفتن، داشتن
آیاقلاماق ـ لگدمال کردن
آیریج ـ دوراهی، محل تقاطع راهها
اُپریمک ـ پوسیده و پلاسیده و پیر شدن
اُتنه ـ کیسه‌ی جنین، جوجه‌ی پر درنیاورده.
اُردۇ ـ پس‌مانده‌ی آب صابون، چرکاب صابون
اُرسین ـ میله‌ی آهنی نوک پهن برای تمیز کردن تنور و درآوردن نان از آن
ارلیک ـ دختر دم‌بخت
اره میک ـ دختر یا زنی که فاقد نیرو و اندامهای زایایی است. زن عقیم و نازا
اُریشمک ـ سر به‌سر گذاشتن، پاپیچ کسی شدن
اُرینتی ـ آنچه از ذوب فلز حاصل شده باشد.
ارینمک ـ ۱ تنبلی کردن، ۲ به حال مایع درآمدن
ازدیرمک ـ ناز نازی کردن، لوس بار آوردن

اُسکیمک ـ کهنه شدن، قدیمی شدن
اسگیلمک ـ کوچک شدن، کاسته شدن
اُسنّه مَک ـ خمیازه کشیدن
اَقل ـ شل و ول، بی‌دست و پا، از کارافتاده
اُکمک ـ دکش کردن، از سر باز کردن
اُکیلمک ـ جیم شدن، یواشکی در رفتن
اَللشدیرمک ـ انگولک کردن، ور رفتن
اَللشمک ـ تلاش کردن، درگیر شدن با کار یا مسأله‌ای
اَلله مک ـ دستمالی کردن، با دست ورز دادن
اَنگک ـ فرق سر
اَملیک ـ بچهٔ گوسفند یا بزی که تازه علف می‌خورد، برّهٔ شیرمست.
اَمیزدیرمک ـ شیر دادن از طریق پستان و پستانک
اَمیشدیرمک ـ ۱ شیردادن از طریق پستان ۲ رها کردن برّه و بزغاله در پیش مادر و سرپرستی کردن که شیر بخورد.
اندِه رمک ـ یک دفعه ریختن (مایعات)
اؤتوروش ـ طرز نشستن
اؤجشدیرمک ـ برانگیختن کسی علیه کسی، تحریک کردن
اؤجشمک ـ سربسر گذاشتن، انگولک کردن
اؤخلؤو ـ چوب باریک و دراز که خمیر نان را با آن پهن کنند
اؤخوتماق ـ به درس گذاشتن، به مدرسه فرستادن، وادار به خواندن کردن
اودغونماق (اوتقون ماق) ـ آب دهن را قورت دادن
اودوخماق ـ به شدّت گرسنه شدن
اوده‌مک ـ ۱ از عهده برآمدن، ۲ بسنده شدن
اؤزله‌مک ـ سخت بِه‌گزین کردن و سوا نمودن جنس
اؤزؤلؤشمک ـ ۱ قطع رابطه کردن از همدیگر ۲ با زرنگی در رفتن، به تندی فرار را برقرار ترجیح دادن.
اؤسانماق ـ به تنگ آمدن، بیزار شدن و شرمگین گشتن
اؤسته‌له‌مک ـ با زور و نیرنگ و به ناحق بر حریف چیره شدن
اؤغونماق (اؤوون‌ماق) ـ از خنده روده‌بر شدن، ریسه رفتن

اونوتماق ـ فراموش کردن، از یاد بردن
اؤکوز ـ گاونر
اؤمماق ـ توقع چیزی یا امری داشتن، چیزی را خواستن و ناراحت شدن
اوؤخالاماق ـ مشت مالی کردن، مالش دادن
اؤوکه لَه‌مَک ـ چنگ انداختن، له کردن، مشت مال دادن
اوؤماق ـ مشت مال دادن
اؤووشدورماق ـ مالیدن و مچاله کردن
اؤووؤنتو ـ خرده‌ریزه، خرده شده
اؤیانماق ـ بیدار شدن، هشیار شدن
اؤیسه مک ـ ۱ غربال کردن ۲ برباد دادن غلّه با شانه
اوینا‌تماق ـ ۱ بازی دادن، دست انداختن ۲ در بازی و قمار و ورزش شرکت دادن ۳ وادار به رقص کردن
اؤیناق ـ پر رفت‌وآمد، جای بازی بچه‌ها و این و آن
اؤیناماق ـ ۱ رقصیدن ۲ بازی کردن ۳ رابطهٔ نامشروع داشتن زن با فاسق
ایته له‌مک ـ هُل دادن، سوق دادن
ایتگی ـ آنچه گم شده باشد
ایتگین ـ مفقودالاثر، کسی که به سفر یا جایی رفته و از او خبری نیست.
اشه لنمک ـ پنجه کشیدن مرغ بر خاک برای کاویدن دانه، مشغول کندوکاو شدن
اشه‌نک ـ ۱ جایی که مرغ پنجه کشیده و گود کرده ۲ عمل آن مرغ
آیریش مک ـ کژ تابی و لج‌بازی کردن با کسی
ایشیلتی ـ نور ضعیف، سوسو
ایگره نمک ـ مشمئز شدن، نفرت داشتن، به حالت چندش درآمدن
اینانماق ـ اعتقاد داشتن، باور داشتن
اینانمالی ـ قابل اعتماد، باور داشتنی
اینانیلماق ـ طرف اعتماد بودن
اینجیک ـ آزرده خاطر، رنجیده‌دل
ایلمک ـ گره بافتنی و فرش (دؤیوّن = گره معمولی)
ایمه جی ـ داوطلب کارهای دسته جمعی (مانند کمک کردن روستاییان به جمع کردن خرمن کشاورز)

ایلیشیک ـ گره‌خوردگی و پیوند ضعیف
ایمک‌له مک ـ چهار دست‌وپا رفتن
ائولنمک ـ ازدواج کردن، زن گرفتن
با تقین ـ طلب بلاوصول
باخیم ـ نقطه‌ی نظر
بادالاق (داbalاق) ـ پشت‌پا زدن به کسی، (ایلدیک = پشت‌پا زدن در کشتی)
بارشماق ـ صلح کردن، آشتی کردن با کس یا گروهی
باسدیرماق ـ ۱ دفن کردن، خاک کردن ۲ به گشن دادن اسب و خر و گوسفند و...
باسمارلاماق ـ غافلگیر کردن و ناگهانی فشار و زور آوردن
باشلاماق ـ شروع کردن، از سرگرفتن
باغداش ـ چار زانو نشستن
باغیرتماق ـ جیغ و داد کسی را درآوردن
بالدیز ـ خواهرزن، خواهرشوهر
بانلاماق ـ بانگ برآوردن خروس
بایدیرماق ـ ۱ باختن در بازی و قمار ۲ دسته گل به آب دادن
بایرا ملاشماق ـ دید و بازدید عید داشتن، به هم تبریک گفتن
بئبه‌ک ـ ۱ مردمک چشم ۲ بچه‌ی کوچولو
برکیشمک ـ ۱ سخت و سفت شدن ۲ ورزیده و آبدیده شدن
بره‌لتمک ـ با نگاه اعتراض‌آمیز چشمها را خیره کردن به کسی
بسلنمک ـ پرورده شدن، پرواری گشتن
بلله مک ـ نشانه‌گذاری کردن، روشن کردن
بله‌مک ـ ۱ قنداق کردن بچه ۲ کثیف و آلوده کردن
بوداماق ـ ۱ زدن شاخه‌های درخت ۲ تکه‌تکه کردن، دریدن و پاره‌پاره کردن سگ و گرگ، انسان یا حیوانی را
بودانماق ـ از هم‌دریده شدن، پاره‌پاره شدن
بورجوتماق ـ قر و غمزه آمدن، کمرجنبانیدن
بورخولماق ـ پیچ خوردن بند پا یا دست و بازو
بورمه له‌مک ـ مچاله کردن کاغذ و پارچه و جز آن
بوروئمک ـ ۱ به پارچه پیچیدن چیزی ۲ روگرفتن زن با روسری و چادر

بۆرۆنمک ـ خود را پیچیدن (به پارچه)
بۆزارانتی ـ هوای گرگ و میش، چیزی که از دور خاکستری به نظر آید
بۆزارماق ـ خاکستری رنگ شدن
بۆزوۆلوق (بیزۆلوق) ـ ۱ آغل گوساله ۲ جای کثیف ۳ کنایه است از زندان
بۆشاتدیرماق ـ وادار کردن کسی به طلاق دادن زن خود
بۆشالتدیرماق ـ دستور خالی کردن جایی یا ظرفی دادن
بۆشاماق ـ طلاق دادن
بۆشانماق ـ طلاق گرفتن
بۆغازلاشماق ـ یقه‌ی همدیگر را گرفتن
بۆغاناق ـ ۱ هوای گرفته و طوفانی ۲ نوعی خار پهن و درشت و نیش‌دار
بۆغوشدورماق ـ به جنگ هم انداختن حیوانات مانند سگ و گاو و خروس و...
بۆغوشماق ـ به جان هم‌افتادن و درگیر شدن
بۆلۆشمک ـ میان خود تقسیم کردن مال مشترک
بۆیلوق ـ نخ تابیده از پنبه
بۆیلانماق ـ سرکشیدن و خود را نشان دادن، بلند شدن و نگریستن به جایی یا کسی
بۆیوخماق ـ دست و پا گم کردن
بۆیۆرتمک ـ فریاد کسی یا گاوی را درآوردن
بۆیۆرمک ـ نعره کشیدن گاو و شتر
بۆیۆکلَنمک ـ اظهار و ادّعای بزرگی کردن، بزرگ شدن مقام
بیتیرمک ـ ۱ رویانیدن ۲ به سروسامان رسانیدن
بیتیشمک ـ به هم وصل شدن، التیام یافتن زخم و مانند آن
بیج ـ ۱ زنازاده ۲ حیله‌گر و ناکس
بیرلشمک ـ دست به یکی شدن (کردن)
بیریکمک ـ یکدل و یکزبان شدن، دست به یکی کردن
پاخیر ـ مس اکسیده شده، زنگ زده
پارتیلتی ـ سروصدای شدید ترکیدن چیزی
پارتیلداماق ـ با سروصدا ترکیدن
پاققیلداماق ـ در جوش و خروش بودن، با صدا خندیدن
پوزماق ـ ۱ برهم زدن ۲ آخرین بازمانده‌های جالیز را چیدن

پوْلوْش ـ پس‌مانده‌ی میوه‌جات
پیرپلتی ـ ۱ صدای بال زدن پرندگان ۲ نقطه‌ی نورانی
پیرپلداماق ـ بال زدن و پرواز کردن
پیققیلداماق ـ زیر خنده زدن با صدا
تاخماق ـ ۱ نصب کردن، سنجاق کردن ۲ قرار دادن در دست یا سینه (دست‌بند و گردن‌بند را)
تاپیشماق ـ همدیگر را یافتن دو هم‌دل و هم‌خو
تپیلمک ـ خود را داخل کردن (به ناحق به جایی یا مسأله‌ای)
تپینمک ـ ۱ از روی عصبیّت پا بر زمین کوبیدن ۲ این پا و آن پا کردن و خود را مشغول ساختن
توْپارلاماق ـ ۱ جمع و جور کردن، یکجا گرد آمدن ۲ هی زدن و اعتراض کردن به کسی
توْپارلانماق ـ جمع و جور شدن و دست و پای خود را جمع کردن
توْپلاماق ـ جمع‌آوری کردن، روی هم چیدن، گردآوری کردن (کتاب و مانند آن را)
توْپوْرمک ـ آب دهان ریختن، تف انداختن
توتوشدورماق ـ ۱ به جان هم‌انداختن دو تن ۲ مقایسه کردن دو یا چند چیز با هم
توتوشماق ـ گلاویز شدن با هم
توْرپاقلاماق ـ خاک اندود کردن، یا خاک پوشاندن، دفن کردن (مرده)
توشلاماق ـ ۱ نشانه روی کردن ۲ در یک ردیف قرار دادن
توْققوشماق ـ به هم خوردن سر دو نفر، زد و خورد کردن
توْزلاما ـ آتش‌گردان، آتش‌چرخان
توْزلاماق ـ ۱ چرخانیدن چیزی، تکان دادن سر ۲ گول زدن
توْمماق ـ بغض کردن، در خود فرورفتن
تیریقلاماق ـ شکم روی داشتن
تیققیلداماق ـ تق تق صدا کردن
تین ـ گاز اسید کربنیک سوختن ذغال
جاغیلداماق ـ جاری شدن ناگهانی آب
جیرماقلاماق ـ چنگولک زدن، پنجول کشیدن
چوْرولده‌مک ـ جیرجیر کردن
جیزماقارا ـ خطوط کج و معوج، دست‌نویس ناخوانا و نامنظّم

جیغیلداشماق ـ جیغ و ویغ راه انداختن
جینگیلده مک ـ ۱ صدای جرنگ جرنگ دادن ۲ داد و قال راه انداختن
جینلنمک ـ از کوره در رفتن، سخت خشمگین شدن
چاپالاماق ـ دست و پا زدن، تقلا کردن برای کار و هدفی
چاتماق ـ ۱ رسیدن به کسی یا چیزی ۲ کوک زدن پارچه ۳ بار کردن بر ستور
چاخنا شدیرماق ـ ۱ به هم زدن، گل آلود کردن ۲ برهم زدن جمع و جنگ و درگیری ایجاد کردن در میان آنان
چارتیلداماق ـ صدا کردن در اثر افتادن یا شکستن
چاشدیرماق ـ گیج کردن و به اشتباه انداختن
چاشماق ـ سردرگم شدن، خود را باختن و به اشتباه افتادن
چاغیرماق ـ صدا زدن، دعوت کردن
چاققیلداماق ـ صدا کردن در اثر اصطکاک
چالپخلاماق ـ دست و پا زدن
چالپشدیرماق ـ ۱ به سعی و کوشش وادار کردن ۲ به هم زدن مایعات در ظرف
چزتمک ـ ۱ از جا دررفتن، سکندری خوردن، لغزش داشتن در کاری ۲ به‌هم خوردن تلهٔ موش و جز آن
چرچی ـ دستفروش دوره‌گرد
چؤبوقلاشماق ـ ۱ چپق به چپق دادن ۲ درددل کردن با کسی
چؤخدان ـ از خیلی وقت پیش
چؤکدورمک ـ به‌زانو درآوردن
چولقالاماق ـ ۱ پوشاندن با پارچه‌ای، ۲ سخت فراگرفتن، چنانکه مه، قلّهٔ کوه را
چؤلمک ـ ظرف سفالی و گلی دهان گشاد
چیرپیشماق ـ زد و خورد کردن، دست به یقه شدن
چیرپینماق ـ دست و پا زدن
چیرمالاماق ـ بالا زدن آستین، ورمالیدن پاچه‌ی شلوار
چیغیرتماق ـ داد کسی را درآوردن
چیم‌دیرمک ـ آب‌تنی دادن
چیم‌دیک له‌مک ـ وشگون گرفتن
خارتلداتماق ـ به صدا درآوردن در حال ریختن

خۆرتلاماق ـ از قبر بیرون آمدن، زنده شدن مرده
خۆده‌ک ـ ۱ شاگرد چوپان ۲ طفلِ همراه پدر یا مادر در خانه‌ی نامادری یا ناپدری
خۆرولداماق ـ خرخر کردن، خرناسه کشیدن
خۆرتولداتماق ـ با صدا از گلو فروبردن غذا، قورت دادن با صدا
دادیملیق ـ مقدار اندک در حدّ چشیدن
دادیخماق ـ بدمزه شدن غذا و خوراکی، طعم طبیعی را از دست دادن
داراشلیق ـ بسیار تنگ و باریک
داراشماق ـ ۱ به چیزی حمله‌ور شدن، دور چیزی جمع شدن چنانکه مور برگرد چربی یا شیرینی ۲ تند و تیز و با حرص و ولع خاصّی مانند گرگ و سگ به خوردن خوراکی پرداختن
داریخماق ـ دلتنگ شدن، حوصله‌اش سر رفتن
داریلماق ـ حوصله‌اش سر رفتن، دلتنگی پیدا کردن
داشلاماق ـ سنگباران کردن، سنگسار کردن
داشیماق ـ با خود حمل کردن
داشینماق ـ کوچ کردن از جایی به جایی، جابجا شدن و اسباب‌کشی کردن
دالدالاماق ـ در جای خلوت‌گیر آوردن، غافلگیر کردن
دالقین ـ غرق در فکر، در فکر فرورفته
دانا ـ گوساله میان یک تا دو سال
دانقاز ـ حرف نشنو، نتراشیده و نخراشیده
دانیشدیرماق ـ به حرف آوردن
دَه‌بِرتمک ـ از جا تکان دادن
دَبرمک ـ از جای تکان خوردن
دَج ـ تخته‌ای مخصوص برای نشانه‌گذاری غله در خرمن
دۆداقلاشماق ـ لب بر لب نهادن، همدیگر را بوسیدن
دۆرتمک ـ زور چپان کردن
دوروخماق ـ به فکر رفتن، غرق حیرت و شگفتی شدن
دوروشماق ـ رودررو شدن و کژتابی کردن با کسی، به خصومت و دشمنی پرداختن
دۆرتولمک ـ ۱ به زور و فشار وارد شدن ۲ از سر فضولی سرکشیدن به‌جایی
دۆزمک ـ تحمل کردن

دؤشَرگه ـ اقامتگاه موقّتی سر راه
دؤغراماج (دوغراما) ـ نان خرد شده در ماست یا دوغ
دؤغاناق ـ ۱ حلقه یا دو شاخه‌ای که برای گره زدن دو سر طناب به کار می‌رود ۲ کنایه است از آدم نتراشیده و نخراشیده
دؤلوخسونماق ـ حالت گریه به خود گرفتن
دؤمبالماق ـ خم شدن به وضع سجده
دؤیه ـ ماده گاو جوان که هنوز نزاییده
دوؤغا ـ آش دوغ که در آن سبزی و برنج می‌ریزند
دونوخماق ـ مات بردن، به شگفتی درآمدن از امری
دئشیلمک ـ ۱ سر باز کردن کورک یا دمل ۲ سوراخ شدن پارچه یا چیز دیگر
دیبک ـ هاون سنگی یا چوبی بزرگ برای کوبیدن گوشت
دیدمک ـ حلاجی کردن پشم یا پنبه با دست، پاره پاره کردن (آتماق = حلاجی)
دیدیشمک ـ ۱ به همدیگر چنگ انداختن ۲ کلنجار رفتن با هم، رودرروی هم قرار گرفتن
دیرچلمک ـ سر برافراشتن، بهبود یافتن (از بیماری)
دیرسک لنمک ـ به آرنج تکیه دادن
دیْرماشماق ـ بالا رفتن با دست و پا (از درخت و کوه و...)
دیره‌مک ـ ۱ سینه سپر کردن ۲ زل زدن و خیره شدن
دیسکینمک (دیکسینمک) ـ بی‌هوا از چیزی ناراحت شدن، عکس‌العمل آنی
دئشمک ـ ۱ باز کردن سر زخم، نیشتر زدن ۲ سوراخ کردن
دیغلاتماق ـ موجب دق شدن، دق مرگ کردن کسی
دیکَلْتمَک ـ راست ایستانیدن، به حال عمود درآوردن
دیلغیر ـ ۱ آدم سبک آواره‌ی به‌درد نخور ۲ مو ریخته و جُلْنْبُر
دیندیرمک ـ ۱ به صحبت گرفتن، به حرف زدن واداشتن ۲ احوال‌پرسی و خوش و بش کردن
زوغلاماق ـ ساقه‌ی نورسته درآوردن، جوانه زدن
زؤققولداماق ـ درد داشتن همراه با ضربان
زیْریلداماق ـ زاری کردن، گریه کردن و زر زدن کودک
زیل له‌مک ـ زل زدن، چشم دوختن
زینقیلتی ـ صدای زنگوله و زنگ

ساپلاماق ـ ۱ دسته‌دار کردن تبر و کلنگ ۲ سوزن نخ کردن، ۳ ناسزا گفتن
ساتاشماق ـ ۱ سر به‌سر کسی گذاشتن، متلک گفتن ۲ یک لحظه برخورد کردن چشم
سارسیلماق ـ به‌لرزه درآمدن، از توان افتادن
ساغیم ـ یک وعده شیر دوشیده شده
ساغینماق ـ خود را حفظ کردن
ساناقلاماق ـ بد و بیراه گفتن
سانجی ـ درد احشای توخالی، قولنج، دل پیچه
سانجیلانماق ـ دچار قولنج شدن
سایقلاماق ـ هذیان گفتن
سَکمَک ـ ۱ روی یک پا راه رفتن، لی‌لی کردن ۲ راه رفتن کبک و آهو، خرامیدن
سؤخوشدورماق ـ بد و بیراه گفتن
سوُرتوشمک ـ ۱ اصطکاک دو چیز به هم ۲ سر به سر کسی گذاشتن
سوُرومک ـ بر روی زمین کشیدن
سوُروندورمک ـ مسامحه کردن، لیفتش دادن
سؤزارماق (سؤزال‌ماق) ـ رنگ رو باختن، پژمرده شدن
سوُزمک ـ آب چیزی را گرفتن
سوسماق ـ ساکت شدن به سبب رنجش، لب فروبستن از سخن یا حالت قهر
سوُلَنمک ـ پرسه زدن، ول گشتن
سومسونمک ـ ۱ به‌هر جا سرکشیدن (برای گدایی) ۲ جویدن و بازی کردن سگ با استخوان
سوُمک ـ گلوله‌ی پشم آماده برای رشتن و تابیدن
سؤنجوقلاماق ـ جفتک پراندن، لگدپرانی کردن
سؤووشماق ـ ۱ رد شدن و گذشتن (کاروان و...) ۲ از سرگذشتن، رد شدن قضا و خطر ۳ سپری شدن زمان
سیخیشدیرماق ـ در تنگنا گذاشتن، تحت فشار قرار دادن
سیغارلاماق ـ مالش دادن با دست، تیمار کردن
سیغیشدیرماق ـ بر خود هموار ساختن. تحمل کردن کسی یا امری
سیغینماق ـ پناهنده شدن، پناه بردن به کسی یا جایی
سیلکینمک ـ خود را تکان دادن، گرد و خاک خود را تکان دادن

سینمَک ـ به دل نشستن، گوارا شدن و چسبیدن (خوراکی)
سینیْخماق ـ ضعیف و نحیف شدن، شکسته شدن
سئوْمک ـ سخت دوست داشتن، عشق ورزیدن
سئویلمک ـ مورد محبت قرار گرفتن
سئویندیرمک ـ شاد و خوشحال کردن (با مژده یا دیدار)
سییرمک ـ ۱ پاک کردن بشقاب و کاسه با خوردن آخرین لقمه ۲ خراش دادن ۳ از نیام بیرون کشیدن ۴ پایین کشیدن چنانکه شلوار را.
شاریْلداماق ـ شرشر کردن آب یا مایع دیگر
شیْرتاشیْرت ـ گل‌آلودی زمین به علت بارندگی و غیره
شیتلنمَک ـ لوس‌بازی درآوردن
شیْریلتی ـ صدای شرشر آب
شیشیرتمک ـ ۱ متورم کردن ۲ بزرگ جلوه دادن و هندوانه زیر بغل کسی دادن
شیْغاماق ـ حمله کردن به تندی، شکار کردن در هوا
شیْققیلتی ـ صدای شکستن استخوان یا چوب
شیْققیلداتماق ـ به صدا در آوردن
قاتیْشدیْرماق ـ ۱ به‌هم زدن، درهم آمیختن ۲ دو به هم‌زنی کردن
قارالتی ـ سیاهی از دور
قاریْشماق ـ به هم افتادن جانوران، زد و خورد کردن در کس
قارت ـ پیر و چروکیده
قاریْشدیْرماق ـ مخلوط کردن و به هم زدن به‌عمد و با شعور
قاریْماق ـ پیر شدن زن
قاشقا ـ پیشانی سفید (در اسب و غیره)
قاشیْماق ـ ۱ تراشیدن و کندن ته دیگ و جز آن با قاشق و کفگیر و امثال آنها ۲ خاراندن بدن
قاق (قاخ) ـ خشکه‌ی میوه
قالتاق ـ ۱ قسمت چوبی‌زین ۲ آدم حقّه‌باز و پشت هم‌انداز
قاماشماق ـ ۱ خیره شدن چشم در اثر نور و غیره ۲ کند شدن دندان در اثر خوردن میوه‌ی نارس (کال اول ماق)
قانادلانماق ـ ۱ بال و پر درآوردن ۲ شاد و خوشحال شدن از مژده یا امری
قایساق ـ رویه‌ی خشکیده‌ی خمیر

قاینْ (قَیین) ـ برادر زن یا برادر شوهر
قده مک ـ تراشیدن مداد و قلم، قط زدن
قورشاماق ـ به چیزی بد تشویق کردن، تحریک کردن و از راه بدر ساختن
قوْرغا ـ گندم بو داده (و در شیر نشانده)
قوْروماق ـ حفظ و حراست کردن
قوْشماق ـ ۱ شعر گفتن ۲ بستن اسب به ارابه ۳ داخل گلّه کردن (اسب و گوسفند و خر و گاو)
قولاج ـ فاصله میان دو دست باز
قوْنماق ـ فرود آمدن و نشستن پرنده بر سر شاخه و جایی
قوْوالاماق ـ ۱ دنبال کسی دویدن، کسی یا حیوانی را دنبال کردن ۲ راندن و دور کردن به قهر
قیْجقیْرداتماق ـ دندان قروچه کردن، دو چیز را به هم سابیدن و صدا درآوردن
قیْدیقلاماق ـ قلقلک دادن
قیْرجانماق ـ خود را لوس کردن و ادا درآوردن
قیْرغیْن ـ کشتار دسته جمعی، مرگ و میر همگانی
قیْریْشماق ـ چین و چروک خوردن
قیْریْلماق ـ ۱ بریدن نخ یا طناب و غیره ۲ از بین رفتن دسته جمعی انسان یا حیوان
قیْسناماق ـ در تنگنا گذاشتن، پافشاری کردن
قیْلچیْق ـ ۱ تیغه‌ی ماهی ۲ تارهای سنبل گندم و جو و گیاه هرزهٔ دیگر
کَسَه‌ر ـ ۱ وسیله یا ابزار برنده از نوع قیچی و خنجر و تبر ۲ بُرش و قاطعیّت
کَکَه‌لَن‌مَک ـ خودنمایی و خود بزرگ‌شماری کردن، ادای بزرگان و مردان درآوردن.
کوْماج (ز) ـ نوعی نان
کوْسوْشمک ـ از همدیگر قهر کردن
کوْسه‌یه‌ن ـ زود رنج، دل نازک و حسّاس
کوْشگوْرتمک (کیش گیرتمک) ـ به حمله واداشتن و شورانیدن (سگ را)
کوْنده‌ له‌مک ـ به شکل گلوله درآوردن خمیر
کیچیل‌مک ـ کوچک شدن
کیریمک ـ از تب و تاب افتادن و کز کردن
کیشیلن‌مک ـ ادای مردان درآوردن، منم‌منم گفتن

گرنشمک ـ دهن دره کردن
گمیرمک ـ خاییدن استخوان، خوردن گوشت باقیمانده‌ی استخوان
گلیشمک ـ نشو و نما یافتن
گؤپلاماق ـ لاف زدن، گزافه گفتن
گؤتوروْلمک ـ ۱ دور برداشتن، خیز برداشتن ۲ یک‌هو فرار کردن و دور شدن
گؤروْش ـ دید و بازدید
گوّلش دیرمک ـ به کشتی واداشتن
گوّلوش مک ـ دسته جمعی خندیدن
گوّلوّمسوْن مک ـ لبخند زدن
گوّمبوّلدت مک ـ به صدای تند درآوردن
گوّوه نمک ـ به خود یا کسی یا چیزی بالیدن، فخرفروشی کردن
لوّغا ـ شوخ طبع و بذله‌گو
مارالّانماق ـ اشتیاق پیدا کردن، راغب شدن بر امری
مارچیلتی ـ صدای دهان در موقع خوردن و نوشیدن، ملچ ملچ
وؤرنوخماق ـ سراسیمگی کردن، به خود پیچیدن، مردّد و دودل شدن در انجام کاری
هایلاشدیرماق ـ هی زدن به کسی برای اقدام به کاری
هایلاشماق ـ همدیگر را صدا زدن
هدیک ـ گندم و نخود آب پز، غله‌ی پخته
هنیرتی (هنیلتی) ـ صدای نفس یا پچ‌پچ نامعلوم
هؤرتولداتماق ـ یک نفس سرکشیدن مایع (معمولاً با صدای دهان)
هؤکوّرتمه ـ گریه و زاری با صدای بلند
هوّرخورماق ـ با نفس گرم کردن
هیرپلداماق ـ هرهر خندیدن
یاپماق ـ نان به تنور چسباندن
یاتیشدیرماق ـ ۱ خواباندن دسته جمعی کودکان و... ۲ ساکت کردن بلوا و درگیری
یاخالاماق ـ ۱ یقه‌ی کسی را گرفتن ۲ آب کشیدن ظرف
یاخانتی (یاخینتی) ـ آب آلودهٔ به‌جا مانده از شستن ظرف
یاخماج ـ تکه نانی که روی آن عسل کره، یا مربا مالیده باشند
یادیرقاماق (یادیرقالاماق) ـ از یاد بردن، از عادت درآمدن

یاراماز - بدرد نخور، بی‌وجود
یاراماق - به درد کسی خوردن
یاریتماق - درست انجام دادن، با موفقیت به سرانجام رساندن
یاسلاما - آنچه برای بازماندگان مرده برده می‌شود
یامسیلاماق (یانسی لاماق) - ادای کسی را درآوردن
یوباتماق - به تأخیر انداختن، لیفتش دادن
یوخا - ورقه‌ی نازک خمیر، لواش نرم و پاک
یودورتماق - به شست و شو دادن
یؤرماق - ۱ خسته کردن ۲ تفسیر و تعبیر کردن
یوماق - گلولهٔ پشمی یا پنبه‌ای تابیده و رشته برای بافتن و تنیدن
یومماق - ۱ بستن چشم ۲ مشت کردن دست
یومورروقلاشماق - همدیگر را با مشت زدن
یومورولاشماق - گلوله شدن، گردآلو شدن
یؤنماق (یؤنتاماق) - خراطی کردن و تراشیدن چوب و چیز سفت
ییخماق - ۱ سرنگون کردن ۲ بر زمین زدن حریف در کشتی
یئریش - طرز و شیوه‌ی راه رفتن
یئرلشمک - جای‌گزین شدن، جای گرفتن
یئریکله مک - ویار داشتن، هوس کردن زن باردار خوراکیی را
ییغدیرماق - جمع‌آوری کردن، دستور جمع‌آوری کردن دادن
ییغینَاق - ۱ ییغینجاق ۲ گرد آمدن بستگان و دوستان و همسایگان در خانهٔ داماد برای مبارک‌باد گفتن در سه یا چهار شب قبل از شب عروسی
ییغینتی - ۱ ته مانده و خرده‌ریز ۲ افراد متفرقه که در آبادی یا جایی سکونت کنند.
ییغینجاق - هم آیش، تجمّع
یئکَلمک - بزرگ شدن و رشد کردن
یئم - علوفهٔ خوراک دام
ییه لنمک - تصاحب کردن چیزی

فصل دوم ـ جمله

جمله، مجموعه‌ای منطقی و نظام‌یافته از کلمه‌هاست که خواستها، اندیشه‌ها، دانسته‌ها، عواطف و احساسهای ما را بازگو می‌کند؛ چون:

هاوا سریوخ دیر (هوا سرد است)

یاسمن گلدی. (یاسمن آمد.)

نسترن درس اۏخور. (نسترن درس می‌خواند.)

بخش نخست ـ جایگاه ارکان و اجزای جمله در زبان ترکی

ترتیب قرار گرفتن اجزا در جمله‌های ترکی، درست مانند فارسی است؛ یعنی:

۱ـ نهاد (مسندالیه = فاعل) در آغاز جمله، فعل در پایان آن می‌آید. و مفعول و متمم معمولاً به دنبال هم در میان فاعل و فعل قرار می‌گیرند:

آیلار (نهاد (فاعل)) گلدی (فعل) (آیلار آمد.)

آیلار (نهاد (فاعل)) کتابی (مفعول) الهاما (متمم) وئردی (فعل) (آیلار کتاب را به الهام داد.)

۲ـ مسند اگر فعل باشد در آخر جمله است:

آیناز گئدیب دیر (آیناز رفته است.)

و اگر صفت یا اسم و یا ضمیر باشد، در میان نهاد و فعل ربطی می‌آید:

آیناز نوخوش ایدی (آیناز بیمار بود.)

نیما دبیر دیر (نیما دبیر است.)

سینا اۏ دور (سینا اوست.)

۳ـ قید، صدرنشین جمله است و پیش از فاعل یا پس از آن می‌آید:

بابک سحرچاغی بازارا گتدی (بابک صبح به بازار رفت.)

متأسفانه بابک بوگون نوخوش دیر (متأسفانه بابک امروز بیمار است.)

۵ـ۴ـ صفت و مضاف‌الیه، در جمله، جایگاه ویژه‌ای ندارند و همراه و پیرو موصوف و مضاف خود هستند؛ چنانکه اگر موصوف و مضاف، فاعل باشند، آن دو به همراهی فاعل در آغاز جمله می‌آیند: یاخشی اوغلان دده ـ ننه سینه احترام ایلەر (پسر خوب به پدر و مادرش احترام می‌گذارد.) و اگر موصوف و مضاف، متمم باشند، آن دو در بخشهای پایانی جمله قرار می‌گیرند:

کسری دونن صبح کتابینی مدرسه یولوندا ایتیریب (کسری دیروز صبح کتابش را در راه مدرسه گم کرده است.)

یاخشی کتاب، یاخشی یولداش دیر (کتاب خوب دوست خوبی است.)

۶ـ منادا، پیش از نهاد می‌آید:

آللاه! سن اؤزوْن رحم الله. (خدایا! تو خودت رحم کن.)

بخش دوم ـ اقسام جمله

جمله از دیدگاههای گوناگون، اقسام گوناگونی دارد؛ چنانکه:

نخست ـ اقسام جمله از دیدگاه مفهوم و چگونگی بیان

جمله از دیدگاه مفهوم و چگونگی بیان چهار دسته است:

۱ـ جملهٔ خبری (خبری جمله)، که مطلب را به طور قطعی و حتمی خبر می‌دهد:

گوْن چیخدی (آفتاب سر زد.)

هاوا ایستی دیر. (هوا گرم است.)

۲ـ جملهٔ پرسشی (سوروشما جمله‌سی):

حالیز یاخشی دیر؟ (حال‌تان خوب است؟)

هاچان داغا گئده جک سن؟ (کی به کوه می‌روی؟)

حیدربابا ملاّ ابراهیم و اریابوخ ؟

مکتب آچار؟ اؤخور اوشاخ لاریابوخ؟ (حیدربابا ۳۰)

۳ـ جملهٔ عاطفی (عاطفی جمله)، که با آن یکی از عواطف انسانی از قبیل تحسین، تأسف، تعجب، آرزو، شادی و... بیان می‌شود:

کاشکه قارداشیم بوگون گله! (کاش برادرم امروز بیاید!)

نه گوزل خطّون وار! (چه خطّ زیبایی داری!)
آفرین سنین ادبیوه! (آفرین بر ادب شما!)
افسوس که هامی آزاد لیغین قدرین بیلمیرلر! (افسوس که همه قدر آزادی را نمی‌دانند!)

هـــریان گـلدی، شـیللاق آتـوب آشـاردیق
آللاه! نـــه‌خوش قمسیز ـ قـمسیز یـاشار دیق.
(حیدربابا ۲۲).

آی اوزومـــــــــی اوز آزدیـــــرن گـــونلریم!
آغاج مینیب، آتـکز دیرن گـونلریم!(همـان ۲۲).

نـــه پــــیس قـــاری نـــنه ایـمیش ســن!
نـاقیل! یـالان! یـالان دنیا! (شـهریار ۲۲۰)

۴ـ جملهٔ امری (امری جمله):
تشریف گتیرین. (تشریف بیاورید.)
کتابی وئر. (کتاب را بده.)
← فعل امر (ص ۹۸)

دوم ـ اقسام جمله از حیث فعل
جمله از حیث فعل، سه گونه است:
۱ـ جملهٔ فعلی (فعلی جمله)، که در آن، فعل تام (خاص) به کار رفته باشد:
قوش اوچدی. (مرغ پرید.)
گون باتدی. (آفتاب غروب کرد.)

حـــــیدربابا گـــــلدیم ســـنی یـــوخلیام
بــــیرده یـــاتام قـــورجاغون‌دا یــــوخلیام
عُمری قووام، بلکه بوردا حـاخلیام. (حیدربابا ۴۱)

۲ـ جملهٔ اسنادی (نسبت جمله سی)، که در آن، فعل ربطی به کار می‌رود و مسند را به مسندالیه نسبت می‌دهد و جمله معمولاً از نهاد و مسند و فعل ربطی تشکیل می‌شود:
هاوا آیدین دیر (هوا روشن است.)

مسعود قبول اوْلدی (مسعود قبول شد.)

دنیا قضوْ قدر، اوْلوم ایستیم دی
دنیا بویی، اوغول سوزدی، یتیم دی. (حیدربابا ۱۶)

۳ـ جملهٔ بی‌فعل (فعل سیز جمله)، جمله‌ای است که در عرف زبان، یعنی مطابق رسم اهل زبان، بدون فعل تشکیل می‌شود و یا فعل آن حذف می‌گردد.
جمله‌های بی‌فعل اقسامی دارد و از آن جمله است:

۱/۳ـ برخی از جمله‌های تعارفی:

آخشاموز خیر! (شب به‌خیر!) ـ کئفوز؟ (حال شما؟) ـ گؤله‌گؤله (شاد باشید) ـ چوخ ممنون! (خیلی متشکّر!) ـ مرحمتیز آرتیْق! (مرحمت شما زیاد!) ـ سن هارا بورا هارا! (شما کجا، اینجا کجا!)

۲/۳ـ برخی از جمله‌های پرسشی:

نه حال ـ خیر؟ (چه حال و چه خبر؟) ـ هارا بئله؟ (به کجا این طور؟) نه خبر؟ (چه خبر؟) ـ حالون؟ (حالت چطور است؟) و...

۳/۳ـ برخی از جمله‌های تعجبی:

نه عجب! (چه عجب!) ـ عجب! ـ نه ائشیت ملی! (چه شنیدنی!)

تبریز هارا! دن هارا!
آلمان هارا! سن هارا! (روشن ضمیر ۲۲)

۴/۳ـ پاره‌ای از جمله‌های دعایی، نفرینی و آرزویی:

صد شکر که اولدی نور باران!
مشروطه یله بوخاک ایران! (صابر ۲۴۸)

عزیزیم! قوزو قربان!
قوچ قربان! قوزو قربان!
مرد اوْغلانین بیرینه
نامردین‌یوْزی قربان! (واله: ادبی یار یاخلار ۲۴)

آی اؤزومـــــی اؤ آزدیـــرن گـــؤن لریـــم!
آغاج مینیب، آت گَز دیرَن گؤنلریم. (حیدربابا ۲۲)
گؤزوم آیدین!اگؤروزرم سؤیگلی قارداش لاریمی
باسمینام باغریما اوز دؤغما قارین داش لاریمی.
(شهریار ۱۵۰)

گـــــندیرسیز دیـــــار - دبـــــار
خوش حالیزا آقوش لارا (روشن ضمیر ۱۹)

۵/۳ ـ جمله‌هایی که ضمیر پرسشی «هانی» دارند (مانند «کو» در فارسی):
هـــــانی او کـــــلبه زلفـــــعلی بـــــنّا
ایشله دردی بنا قوبان‌دا طاراز؟ (اکبر خبار)

سوم ـ اقسام جمله از حیث اثبات و نفی

یک ـ جملهٔ مثبت (مثبت جمله):

حسین درس اوخور. (حسین درس می‌خوانَد.)

محسن کنکور دا قبول اؤلدی. (محسن در کنکور قبول شد.)

یـــل گـــلن‌ده وئـــر گـــتیرسین بـــوبانا
بلکه منیم یانمیشِر بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)

دو ـ جملهٔ منفی (سلبی جمله):

ناصر درس اؤخومور (ناصر درس نمی‌خواند.) منصور کنکوردا قبول اؤلمادی (منصور در کنکور پذیرفته نشد.)

گـــؤز یـــاشنا بـــاخان اؤلـــسا، قـــان آخـــماز
انسان اؤلان، خنجر بئلینه تاخماز. (حیدربابا ۱۹)

چهارم ـ اقسام جمله از حیث پیوند با هم

یک ـ جمله‌های هم‌پایه (پیوسته)

جمله‌های هم‌پایه، جمله‌هایی هستند که هر یک با حفظ استقلال، از حیث معنایی با هم پیوند دارند و در جمع، مکمل پیام و مفهوم و موضوع ویژه‌ای هستند؛ مانند جمله‌های زیر: آچاریم ایتمیش دی. هریانی گزدیم. تاخچا ـ بوخچا یا دا باخدیم. اوشاخلاردان دا سؤرو شدوم. تا پیلمادی (کلیدم گم شده بود. همه جا را گشتم. طاقچه و بقچه را هم نگاه کردم.

از بچه‌ها هم پرسیدم. پیدا نشد.)

عبارت بالا از پنج جملهٔ مستقل تشکیل شده که هر یک از آن جمله‌ها استقلال خود را حفظ کرده‌اند؛ امّا روی هم گزارش ویژه‌ای راکه «گم شدن کلید و با همهٔ تلاش، پیدا نشدن آن است.» می‌رسانند و در پیام‌رسانی مکمل یکدیگرند.

دو ـ جمله‌های ساده ـ جمله‌های مرکب

۱ـ جملهٔ ساده، جمله‌ای است که تنها یک فعل داشته باشد؛ چون:

قوش اوچدی. (مرغ پرید.) میوه با هادیر. (میوه، گران است.)

۲ـ جملهٔ مرکب، جمله‌ای است که بیش از یک فعل داشته باشد؛ به عبارت دیگر از دو یا چند جملهٔ سادهٔ مربوط به هم تشکیل یافته باشد؛ مانند دو جملهٔ مرکب زیر:

کتاب که ایسته‌میش دیز، دوُنن گؤنده‌ردیم. (کتابی که خواسته بودید، دیروز فرستادم.) فروشگاها که گتیمش دیم، کیف آلام، یاخشی کیف تاپانمادیم. (به فروشگاه که رفته بودم، کیف بخرم، کیف خوب پیدا نکردم.)

جملهٔ مرکب نخستین از دو جملهٔ ساده، و جملهٔ مرکّب دوم از سه جملهٔ ساده ترکیب یافته‌اند.

یادون دادی، نه هرلک قاچاردیم؟

قوشلار تکین قانادچالوب، اوچاردیم؟

(حیدربابا ۱۷)

سه ـ جمله‌های پایه ـ پیرو

جمله‌های ساده‌ای که جملهٔ مرکب را پدید می‌آورند، از حیث بار پیام و مفهوم دو گونه‌اند:

جملهٔ پایه ـ جملهٔ پیرو

۱ـ جملهٔ پایه، آن جملهٔ ساده از جملهٔ مرکب است که معمولاً غرض اصلی گوینده یا نویسنده را در بردارد و قابل تأویل به مصدر یا صفت نیست.

۲ـ جملهٔ پیرو، آن جملهٔ ساده از جملهٔ مرکب است که وابسته به جملهٔ پایه است و مفهومی از قبیل شرط، زمان و جز آن را به مفهوم جملهٔ پایه می‌افزاید و قابل تأویل به مصدر یا صفت است[1]. به مثالهای زیر توجّه فرمایید:

۱ـ تأویل، تبدیل فعل یا کلمه‌ای به کلمهٔ دیگر و یا تبدیل جمله به مصدر یا صفت را می‌گویند.

همین که زنگی ووردوم، قاپونی آچدیلار (تا زنگ را زدم، در را باز کردند.)

اوکه یازیر، منیم قارداشیم دیر. (آن که می‌نویسد، برادر من است.)

در جملهٔ نخست، «قاپونی آچدیلار» جملهٔ پایه است که غرض اصلی گوینده را در بردارد و جملهٔ «همین که زنگی ووردوم.) جملهٔ پیرو است که زمان فعل جملهٔ پایه را می‌رساند.

در جملهٔ دوم، «[آقا] منیم قارداشیم دیر» جملهٔ پایه است که غرض اصلی گوینده است، جملهٔ «آقا که یازیر» جملهٔ پیرو است که صفت نهاد جملهٔ پایه را می‌رساند.

جملهٔ پیرو مثال نخست را می‌توانیم تأویل به مصدر بکنیم و به جای «همین که زنگی و وردوم...» بگوییم: «زنگی و ورماق همان، قاپونی آچدیلار.» و در مثال دوم نیز جملهٔ پیرو (اوکه یازیر...) را می‌توانیم تأویل به صفت کنیم و بگوییم: «یازان آقا منیم قارداشیم دیر.»

همین گونه است جملهٔ مرکب زیر:

بازاراکه گدیردیم، باشماق آلام، نیلوفری گؤردوم (به بازار که می‌رفتم. کفش بخرم، نیلوفر را دیدم.)

جملهٔ مرکب بالا از سه جملهٔ ساده تشکیل شده، جملهٔ «نیلوفری گوردوم» که غرض اصلی گوینده است، جملهٔ پایه، و دو جملهٔ «بازاراکه گدیردیم» و «باشماق آلام» که هر یک، مفهومی بر مفهوم جملهٔ پایه می‌افزایند، جمله‌های پیرو هستند.

ترکی دیدیم (پایه) ، اوخوسونلار اؤزلری (پیرو)

بیلسین لرکه (پیرو) آدام گلدرآدقالار (پیرو). (حیدربابا ۲۷)

بیلمزیدیم (پایه) ، دؤنگه‌لروار (پیرو)، دؤنوم‌وار (پیرو)

ایتگین لیک وار (پیرو)، آیریلیق‌وار (پیرو)، اؤلوم‌وار (پیرو).
(حیدربابا ۱۷)

پنجم ـ اقسام جمله از حیث استقلال

جملهٔ ساده از حیث استقلال دو گونه است:

۱ـ جملهٔ مستقل، که به تنهایی، پیام و مفهوم روشن و کاملی دارد:
گۆل‌لر آچیلدی (گلها شکفتند.)
هاوا قیزیشدی (هوا گرم شد.)
۲ـ جملهٔ ناقص، جملهٔ ساده‌ای است که به تنهایی، پیام روشن و رسایی ندارد و با آمدن جملهٔ دیگر (جملهٔ پایه)، مفهوم آن، روشن و رسا می‌شود:
گـــۆز یـــاشینا بـــاخان اۇلـــسا، قـــان آخماز
انسان اۇلان، خنجر بیلینه تاخماز (حیدربابا ۱۹)
در مصراع اول بیت بالا، «گۆز یاشینا باخان اۇلسا» جملهٔ ناقص است، زیرا پیام روشن و کاملی از آن دریافت نمی‌شود، با آمدن جملهٔ بعدی (قان آخماز)، مفهوم آن، کامل و رسا می‌شود.
یادآوری:
همهٔ جمله‌های پیرو در شمار جمله‌های ناقصند. و همهٔ جمله‌های پایه می‌توانند جملهٔ کامل شمرده شوند.

بخش سوم ـ حذف در اجزای جمله

یک یک اجزای جمله به علّتها و مناسبتهایی به قرینهٔ لفظی و معنوی و نیز گاهی به حکم عرف زبان حذف می‌شوند؛ چنانکه:

۱ـ حذف فاعل (نهاد = مسندالیه)

نهاد یا فاعل جمله گاهی به مناسبت‌هایی به قرینه حذف می‌شود؛ از آن جمله است:
۱/۱ ـ اگر نهاد اول شخص یا دوم شخص باشد:
گلیرم (می‌آیم). دوروروق (بلند می‌شویم.) (اول شخص مفرد و جمع)
قالمیر سیز؟ (نمی‌مانید؟). گئدیرسن؟ (می‌روی) (دوم شخص مفرد و جمع)
۱/۲ـ در جملهٔ پاسخی، که نهاد در جملهٔ پرسشی ذکر شده است:
علی هانی؟ (علی کجاست؟) ← * ائوه گئتدی (* به خانه رفت.)

۲ـ حذف فعل

۲/۱ـ به قرینهٔ لفظی:
کیم گلدی؟ (که آمد؟) ← * علی * (جملهٔ پاسخی)
۲/۲ـ به قرینهٔ معنوی:

بابادان نه خبر * ؟ (از بابا چه خبر *) (جملهٔ پرسشی)

دوستا مروّت ایتملی * دشمنیله گنجین ملی *

قـــــایدا بــــــودور، حـــــیف دگـــــیل

بشـــــریؤلون آزوب، چـاشا؟ (شـهریار ۱۳۱)

۲/۳- به حکم عرف زبان:

کنفوز * ؟ (حال شما؟). هایان‌دان یئله * ؟ (از کجا این طرفها * ؟)

لافاتونون روحی شاد * چورخ ائندی داد و فریاد. (روشن ضمیر ۱۷)

۳- حذف اجزای دیگر جمله

اجزای دیگر جمله نیز گاهی به تنهایی و گاهی چند جزء با هم حذف می‌شوند:

کیم نوخوش دی؟ (که مریض است؟) ← نسترن * * (حذف مسند و فعل ربطی)

کتابی کیم گوتوردی؟ (کتاب را که برداشت؟ ← علی * * (حذف مفعول و فعل)

دونن‌هارا گتدیز؟ (دیروز به کجا رفتید؟) ← * تبریزه گتدیم (* به تبریز رفتم.) (حذف قید)

بخش چهارم - واژه‌های آغازگر جمله

اغلب جمله‌های ترکی با واژه‌ها و عبارتهایی آغاز می‌شوند؛ چون:

آی...! /بعله! /بلی /آی بابا! /ای بابا! /گل بیرگؤرک /فرق‌اللهمز آی نه‌گوزل! /یوخ! / یوخ -یوخ واللاه! / یوخ بابا! / حتماً / خِییر / خِییر اصلاً / یاخشی / چوخ یاخشی / آخ نه یاخشی! / اوّل باشی...:

بعله! گلیرم. / یوخ یوخ! گله بیلمه‌رم. / یوخ واللاه! منیم خبریم یوخ دور. / چوخ یاخشی گتیررم. / آی بابا! بونه سؤزدوْر!

آی‌باشی داش‌لی کیشی! دیتمه، اوشاق درواوشاقیم

نه‌ادب وقتی‌دی؟ قوْی سؤگسون، اوشاق دورواوشاقیم!

(صابر ۵۳)

آی نـــه گـــوزل قـایدادی شـال سـالالاماق!

بیگ شالینا بـایرام لیـقین بـاغلاماق! (حیدربابا ۲۴)

بیرگؤریدیم آیرنلیغی کیم سالدی؟
اؤلکه میزده کیم قیرنلدی؟ کیم قالدی؟
(حیدربابا ۳۸)

بونه سس دؤر سن عالمه سالوبسان!
گل بیرگؤرک، اززون هاردا قالوبسان؟ (همان ۴۵)
اوّل باشی مندن استقبال ائتدیز
سون نان چؤنؤب ایشیم‌ده اخلال ائتدیز. (همان ۵۴)

فصل سوّم ـ فعل

بخش نخست ـ تعریف فعل

فعل را باید از دو دیدگاه تعریف کرد: دیدگاه ساختاری و صرفی، دیدگاه کاربردی و نحوی.

فعل از دیدگاه ساختاری و صرفی، کلمه‌ای است که انجام گرفتن کار یا حرکتی، و یا بودن و داشتن و یا پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته یا اکنون و یا آینده برساند؛ چون:

گلدیم (آمدم). سویرق دئر (سرد است). یاز اجاقلار (خواهند نوشت)

و از دیدگاه کاربردی و نحوی، کلمه‌ای است که در جایگاه اسناد می‌نشیند؛ یعنی یا خود، مسند جمله است (فعل خاص) و یا مسند را به مسندالیه (نهاد) نسبت می‌دهد. (فعل ربطی)؛ چون:

قار	یاغیر (برف می‌بارد.)
نهاد (فاعل)	مسند (فعل = فعل تام)

هاوا	سویوخ	دور	(هوا سرد است.)
نهاد (مسندالیه)	مسند	فعل ربطی	

و نیز هستهٔ مرکزی گزاره است. مهمترین رکن جمله است. و در آنِ واحد به چهار مفهوم دلالت می‌کند: ۱ـ شخص ۲ـ افراد و جمع ۳ زمان ۴ یکی از مفاهیم زیر:

۱ـ انجام گرفتن کاری: سؤلماز گتدی (سولماز رفت)

۲ـ نسبت دادن صفت و حالتی بر کسی یا چیزی: سؤلماز ادب‌لی دیر (سؤلماز مؤدّب است.)

۳ـ پذیرفتن صفت یا حالتی: سؤلماز نؤخوش اؤلوب. (سولماز بیمار شده است.)

۴ـ پذیرفتن کاری: سؤلماز گؤرسن دی (سولماز دیده شد.)

۵ـ وجود داشتن: سؤلماز وار؟ (سؤلماز هست؟)

۶ـ مالکیت و دارا بودن: سؤلمازین کتابی وار (سؤلماز کتاب دارد.)

وقتی گفته می‌شود: سولماز گتدی (سولماز رفت)، فعل «گتدی» هر چهار مفهوم بالا، یعنی: انجام گرفتن کار، مفرد بودن فاعل، زمان گذشته، و شخص فعل (سوم شخص مفرد) را می‌رساند؛ به عبارت دیگر، از فعل «گتدی» درمی‌یابیم که یک نفر (غایب) کاری را در زمان گذشته انجام داده است.

بخش دوم ـ فعل در زبان ترکی

همهٔ فعلهای ترکی، دستورمند (با قاعده) هستند و از قانون واحدی (آیین هم‌آهنگی آواها) پیروی می‌کنند؛ جز فعل ناقص کهن مردهٔ «ایمَک» معادل «هستیدن» (= استیدن = بودن) فارسی که در زبان زنده و پویای ترکی، برخی از ساختهای آن در دو نقش فعل معین و فعل ربطی به کار می‌روند؛ مانند دو فعل «ایدی» و «دی» در دو جملهٔ زیر، که اوّلی، نقش ربطی، و دوّمی، نقش فعل معین دارد:

یاشار غایب ایدی. (یاشار غایب بود.) یاشار غایب دی. (یاشار غایب است.)

یاشار گتمیش ایدی. (یاشار رفته بود.) یاشار گتت دی. (یاشار رفت)

بخش سوم ـ وابسته‌های فعل

فعل دو دسته وابسته دارد: وابسته‌های ساختاری و صرفی که عبارتند از: بُن، شناسه، شخص، افراد و جمع، زمان، وابسته‌های کاربردی یا نحوی، مانند مفعول، متمّم، قید و...

نخست ـ بن فعل

بن فعل به آن بخش از فعل می‌گوییم که پیام و مفهوم فعل را در بردارد.

در زبان فارسی، هر فعل دو بن دارد: بن ماضی، مانند «رفت» و «دید»، بن مضارع مانند «رو» و «بین» از مصدر «رفتن» و «دیدن».

امّا در زبان ترکی، فعل، تنها یک بن دارد که ساختار آن، مانند زبان فارسی برابر است با ساخت دوّم شخص مفرد امر؛ که خود به تنهایی پویا و فعّال نیست و پیشوند و پیش‌واژک و پیش‌واژه نیز نمی‌گیرد؛ بلکه با افزودن میانوندها و پسوندها به آن، اقسام گوناگون و ساختهای مختلف فعل، و مشتقهای دیگر وصفی و اسمی و... پدید می‌آیند؛

چنان‌که از «یاز» که بن فعل «یازماق» (نوشتن) است، فعلها و واژه‌های مشتقّی چون:
یازیرام و یازارام (مضارع اخباری)، یازدیم (ماضی ساده)، یازمیش دیم (ماضی بعید) یازاجاغام (مستقبل)، یازین (امر)، یازان و یازیجی (صفت فاعلی)، یازی (صفت مفعولی ـ اسم) پدید آمده‌اند.
و نیز از «گل» بن فعل «گلمک» (آمدن) می‌توانیم فعلها و مشتقهای زیر را بسازیم:
گلدی (ماضی ساده)، گلیردی (ماضی استمراری)، گلیب‌دی (ماضی نقلی)، گلمیش دی (ماضی بعید)، گلمیش اوْلا (ماضی التزامی)، گلیر و گلر (مضارع اخباری)، گله (مضارع التزامی)، گله جک (مستقبل)، گل (امر) گلن (صفت فاعلی)، گلمیش (صفت فاعلی گذشته)، گل مه‌لی (صفت لیاقت)، گلیر (= درآمد = اسم)، گل ـ گشت (اسم مصدر)، گله جک (آینده = اسم)
بیشتر فعلهای زنده و پویا در ترکی، از اصل، ترکی است؛ یعنی از بن فعل و یا اسم و صفت و دیگر کلمه‌های ترکی با افزودن میانوند و پسوند ترکیب می‌یابند.

دوّم ـ شناسهٔ فعل

شناسه، آن بخش از فعل است که شخص و افراد و جمع فعل با آن شناخته می‌شود.
شناسه‌ها شش تا هستند که در فارسی عبارتند از: ـَم، ـی، ـَد، ـیم، ـید، ـَند؛ ولی در زبان ترکی، حرفهای صدادارِ هر یک از شش شناسه به پیروی از حرف صدادار آغازین بن فعل، و از روی آیین هم‌آهنگی آواها، اندکی با هم فرق می‌کنند و در نتیجه، هر کدام از شناسه‌های شش‌گانه، چند گونه می‌شوند:

اول شخص مفرد: ـَم و معادلهای آن (ـام، ـوْم، ـوم)
دوم شخص مفرد: ـَن و معادلهای آن (ـان، ـین، ـیْن، ـؤن، وَن، ـوْن، ـون)
سوم شخص مفرد: ـی و معادلهای آن (ـوْ، ـو)
اوّل شخص جمع: ـَک و معادلهای آن (ـیک، ـؤک، ـاق، ـوْق، ـوق)
دوم شخص جمع: ـیز (ـ ین) و معادلها (ـیْز، ـؤز (= ـَز) ـوْز، ـوز)
سوم شخص جمع: لَر، لار

نمودار بن و شناسه

شخصها	بن فعل	شناسه	فعل	معنی	میانوند
اول شخص مفرد	گل	م	گلم	بیایم	—
	یاز	ـام	یازام	بنویسم	—
	گۆل	ـۆم	گۆلۆم	بخندم	—
	دور	ـوم	دوروم	برخیزم	—
	گئت	یم	گئدیردیم	(می‌رفتم)	ـیرد
	ییغ	یم	ییغیردیم	(جمع می‌کردم)	ـیرد
دوم شخص مفرد	وئر	ـَن	وئرسَن	اگر بدهی	س
	آل	ـان	آل سان	اگر بگیری	س
	یه	ـین	یه دین	خوردی	د
	ییغ	ـین	ییغ دین	جمع کردی	د
	گۆر	ـۆن	گۆرسۆن	اگر دیدی	س
	گۆل	ـۆن	گۆل دۆن	خندیدی	د
	دور	ـۆن	دور سۆن	اگر برخیزی	س
	دور	ـون	دور دون	برخاستی	د
سوم شخص مفرد	گل	ـی	گلدی	آمد	د
	گۆل	ـۆ	گۆلدۆ	خندید	د
	توت	ـو	توتدو	گرفت	د
اول شخص جمع	گل	ـَک	گلک	بیاییم	—
	گل	ـیک	گل دیک	آمدیم	د
	یۆر	ـۆق	یۆر سۆق	اگر خسته کنیم	س
	توت	ـوق	توتدوق	گرفتیم	د
دوم شخص جمع	ایچ	یز (ـین)	یچیز = ایچین	بنوشید	—
	ییغ	یز	ییغ دیز	جمع کردید	د
	گۆر	ـۆز (ـَز)	گورسۆز (گورسز)	اگر دیدید	س
	گۆل	ـۆز	گۆلۆز	بخندید	—
	دور	ـوز	دوروز	برخیزید	—
سوم شخص جمع	گل	لر	گلدیلر	آمدند	دی
	یاز	لار	یازدیلار	نوشتند	دی

و ← فصل یازدهم (ص ۳۷۰ تا ۳۷۲)

سوم ـ شخص ـ افراد و جمع

فعل را یا گوینده به خود نسبت می‌دهد؛ مانند اوْخودوم (خواندم). یا به مخاطب، چون: اوْخودون (خواندی) و یا به دیگری (غایب): اوْخود و (ی) (خواند).

در صورت نخست، فعل را اوّل شخص یا متکلّم یا گوینده می‌گویند.

در صورت دوم، فعل را دوم شخص یا مخاطب و یا شنونده. و در حالت سوم، سوم شخص یا غایب و یا دیگری می‌نامند.

فعل یا مفرد است و یا جمع؛ مفرد مانند گلدیم (آمدم). جمع مانند گلدیز (آمدید) و چون فعل همان طور که دیدیم سه شخص دارد و هر شخص می‌تواند مفرد یا جمع باشد؛ پس هر فعلی ۶ شخص دارد:

اول شخص مفرد: گلدیم (آمدم). گیدیرم (می‌روم)
دوم شخص مفرد: گلدین (آمدی). گئدیرسن (می‌روی)
سوم شخص مفرد: گلدی (آمد). گئدیر (می‌رود)
اول شخص جمع: گلدۆک (آمدیم). گئدیرمیز (می‌روید)
دوم شخص جمع: گلدیز (آمدید). گلیرمیز (می‌آیید)
سوم شخص جمع: گلدیلر (آمدند). گلیرلر (می‌آیند):

اوّل گـــــزن کـــه آداخــــلادیز، اوتــــاندیم
اوغلان دئ دئدیز اَرین، ایناندیم. (صابر ۲۱۰)

عــــمّه جــــانون بــــال بــــلله‌ســین یـِیَردیم
ســــون‌دان دوروب اوْس دۆنــــومی گــیِیَردیم.
(حیدربابا ۲۲)

بــــرنه‌سس دۆزســــن عــــالمه ســــالوبسان!
گــــل بــــیرگۆرک اۆزۆن هــــاردا قــــالوبسان؟
(همان / ۴۵)

حــــیدربابا شــــیطان بــــیزی آز دیــــرنب
محبّتی اۆرک لردن قــاز دیــرنب. (همان / ۱۹)

بــــــیزده و اللاه اونــــــودماریق ســــــیزلری
گۆرممه‌سک، حلال ائدین بیزلری (همان /۱۷)

اونـــــان ســـــورا دونــــه رگـــه‌لر دؤنـــــوبلر
محبّتون چیراخلاری سؤنوبلر. (حیدربابا ۳۴)

جدول شخص‌های شش‌گانه

شخص	مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی التزامی	مضارع اخباری	مستقبل	امر
اول شخص مفرد	آمدن نوشتن	گل مک یازماق	گل دیم یازدیم	گل میش اولام یازمیش اولام	گلیرم یازیرام	گله جگم یازاجاغام	گلیم یازیم
دوم شخص مفرد	رفتن گرفتن	گئت مک آلماق	گئت دین آل دین	گئت میش اولاسان آل میش اولاسان	گئدیرسن آلیرسان	گئده جکسن آلاجاقسان	گئت آل
سوم شخص مفرد	خندیدن خواستن	گولمک ایستمک	گولدی ایستدی	گولموش اولا ایستمیش اولا	گولر ایستر	گوله جک ایسته‌ی	گولسون ایستسین
اول شخص جمع	دانستن نشستن	بیل مک اوتورماق	بیل دیک اوتوردوق	بیل میش اولاق اوتورموش اولاق	بیلیریک اوتوروروق	بیله جه‌یک اوتوراجاغیق	بیله‌ک اوتوراق
دوم شخص جمع	آمدن نوشتن	گل مک یازماق	گل دیز یازدیز	گل میش اولاسیز یازمیش اولاسیز	گلیرسیز یازیرسیز	گله جکسیز یازین (یازین)	گلین (گلیز)
سوم شخص جمع	رفتن گرفتن	گئت مک آلماق	گئت دیلر آل دیلار	گئت میش اولالار آل میش اولالار	گئدیرلر آلیرلار	گئده جکلر آلاجاقلار	گئتسینلر آلسینلار

چهارم ـ مصدر

مصدرهای ترکی از بن فعل + دو پسوند «مک» و «ماق» ترکیب می‌شوند؛ چون: گل + مک ← گلمک، دور + ماق ← دورماق

← فصل چهارم ـ اسم (مصدر، ص ۱۸۱) و گروههای فعلی دوگانه (ص ۱۵۶) و فصل یازدهم (نمودارهای دوگانهٔ مصدری، ص ۵۲۴ تا ۵۹۳)

پنجم ـ زمان

زمان، دوگونه است: زمان نجومی یا تقویمی، زمان دستوری

یک ـ زمان نجومی، همان زمان اصلی یعنی گذر لحظه‌ها، ساعتها، روزها و سالهاست که مفهومی مطلق و مشخّص و دقیق است؛ چون:

دونن‌لری (دیروز)، صاباح (فردا)، ایکی ایل (دو سال) دؤرت ساعت (چهار ساعت)، اوچ ثانیه (سه ثانیه) و...

دو ـ زمان دستوری، و آن نامی است که فعلها با آن نامیده می‌شوند و برخلاف زمان

نجومی، مفهوم مطلق و دقیق و تغییرناپذیر نیست؛ بلکه مفهومی نسبی است و نسبت به مبدأ معیّنی، به طور نسبی اندازه‌گیری می‌شود؛ چنانکه فعلی را که در زمان گذشته انجام گرفته، ماضی می‌گوییم، بی‌آنکه زمان وقوع آن دقیقاً روشن و مشخّص شود.

چنانکه در جملهٔ علی گتدی، «گتدی» فعل ماضی است؛ ولی از نظر زمان وقوع، هم شامل یک لحظه پیش می‌شود که فعل گتدی از علی نامی سرزده است؛ هم شامل چهارده قرن پیش می‌شود که علی(ع) از کوفه به مدینه رفته است.

و یا وقتی به کسی می‌گوییم:

ساعات دؤرت ده گل دانشگاها. گلمه‌سن من گتدیم. (ساعت ۴ به دانشگاه بیا. نیایی، من رفتم) فعل گتدیم از حیث زمان دستوری، ماضی ساده (گذشته) است؛ در صورتی که از حیث زمانِ نجومی، آینده را می‌رساند.

یا وقتی می‌گوییم:

رستم مازندرانا گِدیر و کیکاووسا نجات وئریر. (رستم به مازندران می‌رود و کیکاوس را نجات می‌دهد.)

هر دو فعل «گِدیر» (می‌رود) و «نجات وئریر» (نجات می‌دهد)، فعل مضارع هستند که مخصوص زمان حال و آینده‌اند؛ امّا در این دو جمله، زمان گذشته را می‌رسانند.

بخش چهارم ـ اقسام فعل به اعتبار زمان

فعل در زبان فارسی و ترکی به اعتبار زمان چهار گونه است: ماضی، مضارع، مستقبل و امر.

گفتار نخست ـ فعل ماضی (گئچمیش فعل)

ماضی، فعلی است که انجام کار یاداشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته می‌رساند.

مهم‌ترین و مشهورترین فعل‌های ماضی در زبان ترکی عبارتند از:

ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید، ماضی بعید مستمر، ماضی ابعد، ماضی ابعد مستمر و ماضی التزامی.

نخست ـ ماضی ساده (ماضی مطلق = شهودی گئچمیش)[1]

ماضی ساده که در زبان فارسی از بن ماضی + شناسهٔ فعل ساخته می‌شود: رفتم، رفتی، رفت... در زبان ترکی، از بن فعل + ساخت ماضی سادهٔ فعل معین متروک «ایمک» پدید می‌آید. به عبارت دیگر، از بن فعل + میانوند «د» + شناسه درست می‌شود و انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالت را در زمان گذشته به طور ساده و بی‌مفهوم شک و شرط آرزو و دوری و نزدیکی زمان می‌رساند:

گل (بن فعل) + د (میانوند) + یم (شناسه) ← گلدیم (آمدم)

کس مک (بریدن): کس‌دیم، کس‌دین، کس‌دی، کس‌دیک، کس‌دیز، کس‌دیلر،

قیرماق (بریدن، پاره کردن): قیردیم، قیردین، قیردی، قیردیخ، قیردیز، قیردیلار

گؤرمک (دیدن): گؤردوم، گؤردون، گؤردی، گؤردوک، گؤردوز، گؤردولر

گۆل‌مک (خندیدن): گۆل دوم، گۆل دون، گۆل دی (دۆ)، گۆل دوک، گۆل دوز، گۆل دولر

دورماق (برخاستن): دوردوم، دوردون، دوردی، دوردوق، دوردوز، دوردولار

آیناز گلدی (آیناز آمد)   آیلار گئتدی (آیلار رفت)

اوشاق‌لار یاتدیلار (بچه‌ها خوابیدند). بیز قایتدیق (ما برگشتیم)

قورخدوم آی آمان! یارپلدی باغریم

بیرنازک ایپه ساریلدی باغریم. (صابر ۲۱۰)

ناگهان کوچه ده اوجالدی صدا

وور ـ هارای دوشدو، قوپدو بیرغوغا. (همان ۳۱۸)

ایندی دنسک، احوالات دی، ناغیل دی

گئچدی،گئتدی، ایتدی، یاتدی، داغیلدی.

(حیدربابا ۳۴)

خفه لندیم، دارنخدیم.

هامی یاتدی، من باخدیم. (روشن ضمیر ۳۴)

بیر دره یاوان چورک، تلاش‌دان چیخدی

گون گلدی، یاران لاواش‌دا، داش‌دان چیخدی.

(سؤنمز ۴۲)

۱ـ زهتابی ۲۲۹

ساختارها و گونه‌های فرعی ماضی ساده

ماضی ساده افزون بر ساختار اصلی، گونه‌ها و ساختارهای دیگری هم دارد. از آن جمله است:

ماضی سادهٔ توانی ← فعلهای توانی (۱۶۴)

دوم ـ ماضی استمراری (دواملی گئچمیش)(۱)

ماضی استمراری که در فارسی امروز با افزودن «می» بر سر ماضی ساده پدید می‌آید: می + آمدیم ← می‌گرفتند و...

و در روزگاران دیرین، ۱۲۳ ساختار داشته است، فعلی است که انجام فعل یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته، همراه مفاهیمی چون: ادامه، تکرار، عادت و رسم، شرط و جزای شرط، لزوم و مانند آنها می‌رساند و در زبان ترکی با چهار ساختار اصلی به کار می‌رود:

یک ـ ماضی استمراری اخباری (تداومی = دیرپای)

ماضی استمراری اخباری یا تداومی یا دیرپای، از بن فعل به اضافهٔ میانوند «ـ یر» و «ـ یَر» «ـُر»، «ـ ار»، «ـ وَر»، «ـ ور» و ساختار ماضی فعل معین کهن «ایـمک» پدید می‌آید؛ به عبارت دیگر از بن ماضی + میانوندهای بالا + میانوند د + شناسه ساخته می‌شود و مفاهیمی چون: استمرار (ادامهٔ کوتاه و نزدیک بودن زمان فعل = ماضی استمراری زودگذر)، تکرار، تدریج و مانند آنها را می‌رساند:

کَس (بن فعل) + ـ یر (میانوند) + د (میانوند) + ـ یم (شناسه) ← کسیردیم (می‌بریدم)

گل مک (آمدن) ← گلیردیم، گلیردین، گلیردی، گلیردیک، گلیردیز، گلیردیلر

یِیخ ماق (افکندن) ← یِیخیردیم، یِیخیردین، یِیخیردی، یِیخیردیق، یِیخیردیز، یِیخیردیلار

گَل مک (آمدن): گَلَردیم، گَلَردین، گَلَردی، گَلَردیک، گلردیز، گلردیلر

آل ماق (گرفتن): آلاردیم، آلاردین، آلاردی، آلاردیق، آلاردیز، آلاردیلار

گُول مک (خندیدن): گُولُوردوم، گُولُوردون، گُولُوردی، گُولُوردوک، گُولُوردوز، گُولُوردیلر

۱ـ زمتابی ۲۳۲

توت ماق (گرفتن): توتوردوم، توتوردون، توتوردی، توتوردوق، توتوردوز، توتوردیلار

مشق یازیردیم، آتام گلدی (مشق می‌نوشتم، پدرم آمد. = ادامهٔ کوتاه و نزدیکی زمان)

یاشار جمعه گونلری داغا گئدیر. (یاشار روزهای جمعه به کوه می‌رود = تکرار)

یاشار شطرنجی بالا ـ بالا اؤرگشیردی. (یاشار شطرنج را اندک اندک می‌آموخت. = ادامهٔ تدریجی)

مظلوم لارین حقّی اورسته اَشردی
ظالم لری قیلیش تکین کَسردی. (حیدربابا ۳۳)

یاشار دیلار آسوده
نه ترافیک، نه دوده (روشن ضمیر ۱۸)

قویون دنیم نیه «منصور»ی چکدیلر داره
اؤ، حقّی بیر اوجایئردن، آراماق ایستردی.
(سؤزنمز / ۴۴)

دو ـ ماضی استمراری عادتی

این ساختار از بن فعل به اضافهٔ یکی از دو میانوند (ـَر ـ آر) به اضافهٔ ماضی سادهٔ فعل معین «ایمک» ساخته می‌شود و برای بیان انجام گرفتن کار در گذشته همراه مفاهیمی چون عادت، رسم، معمول (ادامهٔ دیرپای ـ دوری زمان = ماضی استمراری دیرپای)، جزای شرط به کار می‌رود:

گئدردیم، گئدردین، گئدردی، گئدردیک، گئدردیز، گئدردیلَر
یازاردیم، یازاردین، یازاردی، یازاردیق، یازاردیز، یازاردیلار

ایرانلی‌لار سده‌نی جشن توتاردیلار. (ایرانیان سده را جشن می‌گرفتند = رسم)
منیم آتام اوزون پالتارِ گیه‌ردی. (پدر من لباس بلند می‌پوشید: عادت)
اگر بیله ایدیم، من ده داغا گله‌ردیم. (اگر می‌دانستم، من هم به کوه می‌آمدم: جزای شرط)

سحر تئزدن تاخیرچی‌لار گلردی
قزیون قوزی، دام باجادا مَلردی. (حیدربابا ۳۶)

هـــریان گـلدی شـیلاغ آتـوب آشـاردیق
آللاه نه خوش غم سیز غم سیز یاشاردیق!
(همان ۲۲)

نفی ماضی استمراری عادتی

در نفی ماضی استمراری عادتی مانند مضارع اخباری، حرف «ر» فعل در ساخت سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع به «ز» بدل می‌شود:

گلردی ← گلمزدی. گلردیلر ← گلمزدیلر

سه ـ ماضی استمراری شرطی (سلبی)

این فعل از میانوند شرطی (سه ـ سا) و بن فعل به اضافهٔ ماضی سادهٔ فعل معین «ایمک» ساخته می‌شود و در جملهٔ شرطی می‌آید و از انجام نگرفتن کار مشروط در زمان گذشته حکایت می‌کند؛ از این‌رو آن را ماضی استمراری سلبی و ماضی استمراری انکاری نیز گفته‌اند. فعل جملهٔ جزای شرط معمولاً ماضی استمراری عادتی یا ماضی بعید و یا ماضی سادهٔ «ایمک» (بودن) است:

گلسه یدیم، گلسه یدین، گلسه یدی، گلسه یدیک، گلسه یدیز، گلسه یدیلر
آلسایدیم، آلسایدین، آلسایدی، آلسایدیق، آلسایدیز، آلسایدیلار

اگر سیزده تلویزیونی آچسایدیز، فیلمی گؤرردیز. (اگر شما هم تلویزیون را باز می‌کردید، فیلم را می‌دیدید: یعنی باز نکردید و ندیدید.)

اگر دیسه‌یدین، من ده گلمیشدیم. (اگر می‌گفتی، من هم آمده بودم: یعنی تو نگفتی و من هم نیامدم.) اگر مشقیوی یازسایدین، ایندی راحت ایدین. (اگر مشقت را می‌نوشتی، حالا راحت بودی: یعنی ننوشتی و حالا راحت نیستی.)

چهار ـ ماضی استمراری التزامی

این فعل که از بن فعل به اضافهٔ میانوند (ای ـ آی) و ساختار ماضی سادهٔ «ایمک» ساخته می‌شود، برای بیان مفاهیمی چون آرزو، لزوم، استحسان و مانند آنها به کار می‌رود:

گیدیدیم، گیدیدین، گیدیدی، گیدیدیک، گیدیدیز، گیدیدیلر
یازایدیم، یازایدین، یازایدی، یازایدیق، یازایدیز، یازایدیلار

بیر اوچایدیم بوچیریندان یئلینن
باغلاشایدیم داغدان آشان سئلینن. (حیدربابا ۳۸)
دنباده وئردی چوخ گزلی برباده آیریلیق
ای کاش اؤلمیییدی بودنیاده آیریلیق. (موسوی ۴۶)
آرزیلاردیم بیرگون مجال تاپایدیم
سیزله دانیشماغا بیرحال تاپایدیم. (سؤنمز ۳۵)

بیز دونن سینمایا گئتدیک، گرک سیزده گلی‌دیز. (ما دیروز به سینما رفتیم، باید شما هم می‌آمدید: لزوم)

بیز صبح اوستادین گؤروشونه گئتدیک، نه یاخشی ایدی سیزده گله‌یدیز. (ما دیروز به دیدار استاد رفتیم. چه خوب بود شما هم می‌آمدید: استحسان)

ساختارها و گونه‌های فرعی ماضی استمراری

ماضی استمراری، علاوه بر چهار ساختار اصلی، ساختارها و گونه‌های دیگری نیز دارد. از آن جمله است:

۱ـ ماضی استمراری مصدری ← فعلهای مصدری (ص ۱۶۲)
۲ـ ماضی استمراری توالی ← فعلهای توالی (ص ۱۶۴)
۳ـ ماضی استمراری شایانی ← فعلهای شایانی (ص ۱۶۶)

۱ـ اخباری

گزیردیم، گزیردین، گزیردی، گزیردیک، گزیردیز، گزیردیلر
آلیردیم، آلیردین، آلیردی، آلیردیق، آلیردیز، آلیردیلار
توتوردوم، توتوردون، توتوردی، توتوردوق، توتوردوز، توتوردولار
کؤسوردوم، کؤسوردون، کؤسوردی، کؤسوردوک، کؤسوردوز، کؤسوردیلر
قاچاردیم، قاچاردین، قاچاردی، قاچاردیق، قاچاردیز، قاچاردیلار
گلردیم، گلردین، گلردی، گلردیک، گلردیز، گلردیلر

۲ـ عادتی

کسردیم، کسردین، کسردی، کسردیک، کسردیز، کسردیلر
یازاردیم، یازاردین، یازاردی، یازاردیق، یازاردیز، یازاردیلار

۳ـ شرطی

گلسه‌یدیم، گلسه‌یدین، گلسه‌یدی، گلسه‌یدیک، گلسه‌یدیز، گلسه‌یدیلر
آلسایدیم، آلسایدین، آلسایدی، آلسایدیق، آلسایدیز، آلسایدیلار

۴ـ التزامی

گئدیدیم، گئدیدین، گئدیدی، گئدیدیک، گئدیدیز، گئدیدیلر
آلایدیم، آلایدین، آلایدی، آلایدیق، آلایدیز، آلایدیلار

۵ـ مصدری

گؤزلمَک‌دیدیم، گؤزلمَک‌دیدین، گؤزلمَک‌دیدی، گؤزلمَک‌دیدیک، گؤزلمَک‌دیدیز، گؤزلمَک‌دیدیلر

یازماق دایدیم، یازماق دایدین، یازماق دایدی، یازماق دایدیق، یازماق دایدیز، یازماق دایدیلار

۶ـ توانی

گَزه‌بیلردیم، گَزه‌بیلردین، گَزه‌بیلردی، گَزه‌بیلردیک، گَزه‌بیلردیز، گَزه‌بیلردیلر
قاچابیلردیم، قاچابیلردین، قاچابیلردی، قاچابیلردیک، قاچابیلردیز، قاچابیلردیلر

۷ـ شایانی

گزمه‌لی‌دیم، گزمه‌لی‌دین، گزمه‌لی‌دی، گزمه‌لی‌دیک، گزمه‌لی‌دیز، گزمه‌لی‌دیلر
قاچمالی‌دیم، قاچمالی‌دین، قاچمالی‌دی، قاچمالی‌دیک، قاچمالی‌دیز، قاچمالی‌دیلر

سوم ـ ماضی نقلی (نقلی گئچمیش)

ماضی نقلی که آن را به ترکی، نقلی گئچمیش نامیده‌اند[1]، فعلی است که انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته به صورت نقل و داستان می‌رساند.

ساختار ماضی نقلی که در فارسی از ترکیب صفت مفعولی و فعلهای ام، ای، است،

۱ـ زهتابی ۲۲۹

ایم، اید، اند، پدید می‌آید: رفته‌ام، رفته‌ای، رفته است... در زبان ترکی سه گونه است:

گروه یک - ساختار زنده و پویا

این ساختار که از روزگاران دیرین تا امروز ادامه داشته و دارد، از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافهٔ ساختار مضارع التزامی سادهٔ فعل «ایمک»، یعنی (ـَم، آم / سَن، سان / دیر، دیر، دور، دوْر / ـوْک / ـوق) پدید می‌آید، که در دو ساخت اول شخص مفرد و اول شخص جمع، از میانوند «میش» و مترادفهای آن (میْش، موْش، موش) و در چهار ساخت دیگر از میانوند «ـیب» و مترادفهای آن (ـیْب / ـوْب / ـوب) در بین بن فعل و شناسه تشکیل می‌شود:

گَل میشم، گلیب سن، گلیب‌دیر، گَل میشیک، گلیب سیز، گلیب‌لر

آلمیْشام، آلیب‌سان، آلیب‌دیر، آلمیْشیق، آلیب‌سیز، آلیب‌لار

دورموشام، دوروب‌سان، دوروب‌دور، دورموشوق، دوروب‌سوز، دوروب‌لار

گؤرموْشم، گؤروب سن، گؤروب دوْر، گؤرموْشوْک، گؤروب سوْز، گؤروب‌لر

محمود دانشگاها گئدیب دیر (محمود به دانشگاه رفته است.)

اوشاقلار مدرسه ده قالیب دیرلار (قالیب‌لار = بچه‌ها در مدرسه مانده‌اند.)

یـــــاخشی لیـــــقی الیـــمیزدن آلوب‌لار
باخشی بیزی‌یامان گؤزنه سالوب‌لار. (حیدربابا ۳۸)

مـن گؤردؤگـؤم کـروان چـاتوب کـؤچوْب‌دی
آیـرلیقین شـربتینی ایـچیپ‌دی. (همان ۴۲)

سان‌که اوشـا قـلیقیم کـیمی تَـنیم‌ده یـاتمیْشام
لای‌لای دیبرمنه آنامون مهربان‌سسی. (شهریار ۱۱۵)

آل یــاشیل گــینمیش اوجـــا داغــلارون
قارنالی قوبترون‌دان اوزاقلاشمیْشام. (وورغون ۳۰)

ماضی نقلی بریده (مرخَّم)

ماضی نقلی در زبان ترکی مانند زبان فارسی گاهی به صورت بریده به کار می‌رود؛ یعنی به قرینهٔ فعل جملهٔ پیشین یا پسین و یا به قرینهٔ معنوی (در سوم شخص مفرد)، شناسهٔ آخر آن را حذف می‌کنند؛ چون:

اوشاقلار دانشگاها گئدیب * قییدیب‌لر. (بچه‌ها به دانشگاه رفته و برگشته‌اند.)

در جملهٔ بالا به قرینهٔ فعل جملهٔ پسین (قییدیب‌لر)، شناسهٔ «لر» از آخر فعل جملهٔ اول (گئدیب) حذف شده است.

در جملهٔ زیر نیز به قرینهٔ فعل «یاتیب دیر» شناسهٔ «دیر» از آخر فعل «اوزانیب» حذف گردیده است:

ژاله اوزانیب * یاتیب دیر. (ژاله دراز کشیده و خوابیده است.)

محمود دانشگاها گئدیب * مسعود یاتیب *. (محمود به دانشگاه رفته * و مسعود خوابیده *)

در جملهٔ بالا دو فعل ماضی نقلی (گئدیب ـ یاتیب) که سوم شخص مفرد هستند، بدون قرینهٔ لفظی به صورت بریده (مرخم) آمده‌اند؛ همان طور که در زبان فارسی نیز ساخت سوم شخص مفرد می‌تواند بی‌قرینهٔ لفظی به صورت بریده بیاید؛ چنانکه در ترجمهٔ بالا می‌بینیم:

دئدیم قضا گلیب *، تاپیب *، بیرایشیدی اولوب * گئچیب /
قوربانام اوْل آلاگوْزه، حیرانام اوْل قلم قاشا. (شهریار ۱۳۰)

آی ســـاوالان: کـــئچیب عشـــقین چـــراغـــی
قوریب دیر محبتین بولاغی. (آی ساوالان ۱۳)

گروه دو ـ ساختار اَدبی امروزی ماضی نقلی

این ساختار که تنها با میانوند «میش» و مترادفهای آن (میْش / موْش / موش) می‌آید، فقط دو ساخت اوّل شخص مفرد و اوّل شخص جمع آن با ساختارهای شش‌گانهٔ گروه نخست هم‌خوانی دارد:

گَلمیشم، گلمیش سن، گلمیش دیر، گلمیشیک، گلمیش سیز، گلمیش لر.
یاتمیْشام، یاتمیْش سان، یاتمیْش دیْر، یاتمیْشیْق، یاتمیْش سیز، یاتمیْش لار
گوْرموْشم، گوْرموْش سن، گوْرموْش دوْر، گوْرموْشوْک، گوْرموْش سوْز، گوْرموْش لر
دورموشام، دورموش سان، دورموش دور، دورموشوق، دورموش سوز، دورموش دورلار:

سنی شیرین کیمی ای نازنین! مه‌باره یازمیْشلار
منی فرهادتک داغلاربویی آواره یازمیْشلار.
(موسوی ۲۲)

یادآوری:

در ساختار ماضی نقلی ادبی نیز گاهی، سوم شخص مفرد به صورت بریده (با حذف شناسه) می‌آید:

عشقین که قرارنَندا وفا قالیماجاقمیش

بیلمم که طبیعت نیه قویموش * بوقراری.

(شهریار ۶۴)

من ده اُردملی اَرنْ لریاشامیش * / ستّارا، بابکه تن لریاشامیش * / بوقدر ائللجه بیلن لریاشامیش * (سؤنمز ۴۵)

گروه سه ـ ماضی نقلی گویش تبریز

در گویش تبریز و شهرستان‌های تابع معمولاً در دو ساخت دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع ماضی نقلی به جای میانوند «ـیب» و مترادفهایش (ـیْب /ـؤب / وب)، میانوندهای «می» و مترادفهای آن (مِنْ، مؤ، مو) به صورت زیر می‌آید:

گلمیشم، گلمیسن، گلیب دیر، گلمیشیک، گلمیسیز، گلیب لر

آل میشام، آلمیسان، آلیب دیر، آلمیشیق، آلمیسیز، آلیب لار

گؤلمؤشم، گؤلمؤسن، گؤلؤب دؤر، گؤلمؤشؤک، گؤلمؤسؤز، گؤلؤب لر

دؤیموشام، دؤیموسان، دؤیوب دور، دؤیموشوق، دؤیموسوز، دؤیوب لار.

سن علی! یاخشی بورداغدا اؤتوراق ایله‌میسن / شهری، دنیانی، علی تک سه طلاق ایله میسن (شهریار ۱۰۵)

ماضی نقلی با ساختار وصفی

← فعل وصفی (ص ۱۰۴)

فرق ماضی ساده (مطلق) با ماضی نقلی

افزون بر فرق ساختاری این دو ماضی، اولاً ماضی نقلی معمولاً برای انجام کاری در گذشته استعمال می‌شود که گوینده بدان اشراف نداشته یا از آن بی‌اطلاع بوده است؛ ولی ماضی ساده چنین نیست. ثانیاً در ماضی نقلی، زمان انجام کار روشن و یا مطرح نیست؛ امّا در ماضی ساده، زمان، روشن و یا مطرح است. به دو جملهٔ زیر توجّه فرمایید:

تبریزه گئتدیز؟ (به تبریز رفتید؟ = ماضی ساده)

تبریزه گئدیب سیز؟ (به تبریز رفته‌اید؟ = ماضی نقلی)

فعل و جملهٔ نخست را وقتی به کار می‌بریم که از رفتن مخاطب به تبریز در وقت معیّنی آگاهی داشته‌ایم؛ مثلاً صبح دوشنبه، مخاطب را در فرودگاه دیدیم. پرسیدیم چرا به فرودگاه آمده‌اید؟ گفت می‌خواهم به تبریز بروم.

ولی فعل و جملهٔ دوم را زمانی به کار می‌بریم که اولاً ما از رفتن مخاطب به تبریز آگاهی نداریم ثانیاً زمان در آن، مورد نظر نیست؛ منظور ما این است که آیا مخاطب در تمام مدّت عمرش به تبریز رفته و آن شهر را دیده است یا نه؟

چهارم ـ ماضی نقلی مستمر (نقلی داوملی گئچمیش)

ماضی نقلی مستمر، فعلی است که جامع پیام و مفهوم ماضی استمراری و ماضی نقلی است؛ یعنی انجام گرفتن کار را در گذشته با مفهومهایی چون ادامه، تکرار، آرزو و... نقل می‌کند.

ساختار ماضی نقلی مستمر

ماضی نقلی مستمر در زبان ترکی دو ساختار دارد:

یک ـ ساختار اصلی ماضی نقلی مستمر در زبان فارسی با افزودن «می» بر سر ماضی نقلی به دست می‌آید: می‌رفته‌ام، می‌رفته‌ای، می‌رفته است...

امّا در زبان ترکی با افزودن میانوند «ـیر» و معادلهایش (ـیر /ـوْر /ـور) در ساختار ماضی نقلی پدید می‌آید و ساخت سوم شخص مفرد آن، دارای شناسهٔ صفر است؛ یعنی فاقد شناسه است:

گل میشم (ماضی نقلی) ← گل + ـیر + میشم ← گلیرمیشم (ماضی نقلی مستمر)

گئدیرمیشم، گئدیرمیش سن، گئدیرمیش * ، گئدیرمیشک، گئدیرمیش سوز، گئدیرمیش‌لر

ییخیرمیشام، ییخیرمیش سان، ییخیرمیش * ، ییخیرمیشوق، ییخیرمیش سوز، ییخیرمیش‌لار

گؤلوْرموْشم، گؤلوْرموْش سن، گؤلوْرموْش * ، گؤلوْرموْشوْک، گؤلوْرموْش سوْز، گؤلوْرموْش لر

اوْخورموشام، اوْخورموش سان، اوْخورموش * ، اوْخورموشوق، اوْخورموش سوز، اوْخورموش‌لار

بیلدیر اوشاقلار هر جمعه داغا گئدیر میش‌لر. (پارسال بچه‌ها هر جمعه به کوه می‌رفته‌اند.)

نسیم مدرسه یه‌که گئدیرمیش، بی‌بی سین یول‌دا گؤروب. (نسیم که به مدرسه می‌رفته، در راه عمّه‌اش را دیده است.)

دو ـ ساختارها و گونه‌های دیگر ماضی نقلی مستمر

۱ـ ماضی نقلی مستمر شرطی

این فعل که پیام مشروط نفی ماضی نقلی مستمر را می‌رساند، از بن فعل + میانوند شرط (سه ـ سا) + فعلهای معین (ایمیشم، ایمش سن، ایمیش، ایمیشؤک، ایمیش سؤز، ایمیش‌لر) ساخته می‌شود:

گلسه ایمیشم، گلسه ایمیش‌سن، گلسه ایمیش، گلسه ایمیشیک، گلسه ایمیش سیز، گلسه ایمیش‌لر

آلسایمیشام، آلسایمیش‌سان، آلسایمیش، آلسایمیشوق، آلسایمیشسیز، آلسایمیش‌لار

اگر من تئز گلسه ایمیشم، دوستلاری گؤررمیشم. (اگر من زود می‌آمده‌ام، دوستان را می‌دیده‌ام.) یعنی: گلمه‌دیم و گؤرمه‌دیم.)

اگر بیلسه ایمیش‌لر،ها می‌گلرمیش (اگر می‌دانسته‌اند، همه می‌آمده‌اند. یعنی: بیلمه دیلر و گلمه دیلر.)

۲ـ ماضی نقلی مستمر مصدری ← فعلهای مصدری (ص ۱۶۳)

۳ـ ماضی نقلی مستمر توانی ← فعلهای توانی (ص ۱۶۵)

۴ـ ماضی نقلی مستمر شایانی ← فعلهای شایانی (ص ۱۶۷)

پنجم ـ ماضی بعید (اوزاق گئچمیش)

ماضی بعید که آن را در ترکی، اوزاق گئچمیش نامیده‌اند[۱] و در زبان فارسی از ساخت صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ماضی ساده «بودن» صرف می‌شود: رفته بودم، رفته بودی... در زبان ترکی ترکیب می‌یابد از ساخت صفت مفعولی فعل اصلی به اضافهٔ گونه‌ها یا گروههای چهارگانهٔ ساخت ماضی سادهٔ فعل معین «ایمک» یعنی:

دیم، دیم، دوّم، دوم / دین، دین، دؤن، دون / دیر، دیر، دؤر، دور / دیک، دیق،

۱ـ زهتابی ۲۳۴

دۆک، دوک / دیز، دیٛز، دوز، دوز / دیلر، دیٛلار، دۆلر، دولار تشکیل می‌شود؛ و آن اغلب انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در گذشتهٔ دور پیش از فعل دیگر می‌رساند:

گلمیشدیم، گلمیشدین، گلمیشدی، گلمیشدیک، گلمیشدیز، گلمیشدیلر.

آلمیٛشدیٛم، آلمیٛشدیٛن، آلمیٛشدی، آلمیٛشدیٛق، آلمیٛشدیٛز، آلمیٛشدیٛلار

گۆلمۆشدۆم، گۆلمۆشدۆن، گۆلمۆشدی، گولمۆشدۆک، گۆلمۆشدۆز، گۆلمۆشدۆلر

توتموشدوم، توتموشدون، توتموشدی، توتموشدوق، توتموشدوز، توتموشدولار

سعید بیروافت کلاسا یتیشدی که استاد درسی باشلامیٛشدی. (سعید وقتی به کلاس رسید که استاد درس را آغاز کرده بود.)

در مثال بالا وقوع دو گونه کار در زمان گذشته بیان شده است؛ یکی «یتیشمک» (رسیدن)، دیگری «باشلاماق» (آغاز کردن)؛ چون فعل آغاز کردن، پیش از رسیدن انجام شده است، از این‌رو آغاز کردن (باشلامیٛشدی) با ماضی بعید، و رسیدن (یتیشدی) با ماضی ساده آمده است.

حیدربابا سنی وطن بیلمیشدیم

وطن دئییب، باش گۆتورۆب، گلمیشدیم

سنی گۆروب، گۆزیاشیٛمی سیلمیشدیم.

(حیدربابا ۵۳)

سۆز وئرمیشدین اززومه

باخاجاقسان سۆززومه. (روشن ضمیر ۲۳)

قنجی آخساردی، انگی شیش میشدی

کوساساققال کیشی یدی، کلّه‌سی داز. (خیّاز)

نمودار ساختار ماضی بعید

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
گروه اول (ـمیش، ـمیش، ـمیش)							
[illegible]	گیرمک	گیرمیشدیم	گیرمیشدین	گیرمیشدی	گیرمیشدیک	گیرمیشدیز	گیرمیشدیلر
وارد شدن	گیرمک	گیرمیشدیم	گیرمیشدین	گیرمیشدی	گیرمیشدیک	گیرمیشدیز	گیرمیشدیلر
رفتن	گئتمک	گئتمیشدیم	گئتمیشدین	گئتمیشدی	گئتمیشدیک	گئتمیشدیز	گئتمیشدیلر
گروه دوم (ـمیش، ـمیش، ـمیش)							
ماندن	قالماق	قالمیشدیم	قالمیشدین	قالمیشدی	قالمیشدیق	قالمیشدیز	قالمیشدیلار
خریدن	آلماق	آلمیشدیم	آلمیشدین	آلمیشدی	آلمیشدیق	آلمیشدیز	آلمیشدیلار
فروختن	ساتماق	ساتمیشدیم	ساتمیشدین	ساتمیشدی	ساتمیشدیق	ساتمیشدیز	ساتمیشدیلار
گروه سوم (ـموش، ـموش، ـموش)							
دیدن	گؤرمک	گؤرموشدوم	گؤرموشدون	گؤرموشدو	گؤرموشدوک	گؤرموشدوز	گؤرموشدولر
برداشتن	گؤتورمک	گؤتورموشدوم	گؤتورموشدون	گؤتورموشدو	گؤتورموشدوک	گؤتورموشدوز	گؤتورموشدولر
خندیدن	گولمک	گولموشدوم	گولموشدون	گولموشدو	گولموشدوک	گولموشدوز	گولموشدولر
گروه چهارم (ـموش، ـموش، ـموش)							
ایستادن	دورماق	دورموشدوم	دورموشدون	دورموشدو (ایدی)	دورموشدوق	دورموشدوز	دورموشدولار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گردیدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ششم ـ ماضی بعید مستمر

ماضی بعید مستمر که در فارسی با افزودن «می» بر سر ماضی بعید ساخته می‌شود: می‌رفته بودم، می‌رفته بودی، می‌رفته بود... و امروزه متروک است، در زبان ترکی، دو ساختار دارد که هر دو، زنده و پویاست:

۱ـ ساختار ماضی بعید مستمر شرطی

این ساختار از صفت مفعولی فعل اصلی + ماضی استمراری شرطی فعل معین «اۇلماق» ساخته می‌شود و انجام نگرفتن کار را در زمان گذشتهٔ دور با مفهوم ادامه و جز آن به صورت مشروط، نقل و روایت می‌کند: گلمیش اۇلسایدیم، گلمیش اۇلسایدین، گلمیش اۇلسایدی، گلمیش اولسایدیق، گلمیش اولسایدیز، گلمیش اولسایدیلار

اگر سیز دئمیش اۇلسایدیز، بیزده گلمیشیدیک (اگر شما می‌گفته بودید، ما آمده بودیم.)
یعنی سیز دئمه‌دیز. بیزده گلمه‌دیک (شما نگفتید. ما هم نیامدیم.)

۲ـ ساختار ماضی بعید مستمر غیرشرطی

این ساختار از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافهٔ ساخت ماضی استمراری التزامی فعل معین «اۇلماق» پدید می‌آید و مفاهیم التزامی چون آرزو و لزوم و استمرار را در زمان

گذشتهٔ دور می‌رساند:

گلمیش اولایدیم، گلمیش اولایدین، گلمیش اولایدی، گلمیش اولایدیق، گلمیش اولایدیز، گلمیش اولایدیلار

کئشگه من‌ده سیز ایلن گئیتمیش اؤلایدیم. (کاش من هم با شما می‌رفته بودم.)

گرک سیزده بیلدیر پاسپورت آلمیش اؤلایدیز. (شما هم باید پارسال پاسپورت می‌گرفته بودید.)

هفتم ـ ماضی ابعد (اوزاق راق گئچمیش)

این فعل که انجام کار در گذشتهٔ دورتر را می‌رساند و در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی + ماضی نقلی فعل معین «بودن» ساخته می‌شود: رفته بوده‌ام، رفته بوده‌ای، رفته بوده است... در زبان ترکی از صفت مفعولی فعل اصلی + فعل ماضی «ایمیش» از مصدر کهن و متروک «ایمک» + شناسه پدید می‌آید: گلمیش + ایمیش + ام ← گلمیش ایمیشم (رفته بودم‌ام) گزمیش ایمیشم، گزمیش ایمیش سن، گزمیش ایمیش، گزمیش ایمیشیک، گزمیش ایمیش سیز، گزمیش ایمیش لر

قالمیش ایمیشام، قالمیش ایمیش‌سان، قالمیش ایمیش، قالمیش امیشیق، قالمیش ایمیش سیز، قالمیش ایمیشلار

اوشاقلار یوخیه قالمیش ایمیشلار که گئج گلیب‌لر. (بچه‌ها خواب مانده بوده‌اند که دیر آمده‌اند.)

هشتم ـ ماضی ابعد مستمر [1]

ماضی ابعد مستمر که از فعلهای کهن متروک زبان فارسی بوده و با افزودن «می» بر سر ماضی ابعد پدید می‌آمده: می‌رفته بوده‌ام، می‌رفته بوده‌ای... در زبان ترکی از ساخت سوم شخص مفرد ماضی نقلی مستمر فعل اصلی + ماضی سادهٔ فعل معین «ایمک» یعنی: دیم، دین، دی، دیک، دیز، دیلر و معادلهای‌شان ساخته می‌شود؛ ولی امروز کاربرد ندارد:

گلیرمیش‌دیم، گلیرمیش‌دین، گلیرمیش‌دی، گلیرمیش‌دیک، گلیرمیش‌دیز، گلیرمیش‌دیلر.

باخیرمیش دیم، باخیرمیش دین، باخیرمیش‌دی...

گؤرورمؤشدوم، گؤرورمؤشدون، گؤرورمؤشدی، گؤرورمؤشدوک، گؤرورمؤشدوز، گؤرورمؤشدولر

توتورموشدوم، توتورموشدون، توتورموش‌دی...

۱ـ آقای دکتر زهتابی، این فعل را «دواملی گئچمیش غیرشهودی» (ماضی استمراری غیرشهودی) نامیده‌اند (صص ۳۳۲ ـ ۳۳۳)

نهم ـ ماضی التزامی

ماضی التزامی، فعلی است که انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته با شک و شرط و آرزو و لزوم و مانند آنها بیان می‌کند و در فارسی از صفت مفعولی فعلی اصلی به اضافهٔ مضارع سادهٔ فعل معین باشیدن صرف می‌شود: گفته باشم، گفته باشی، گفته باشد... امّا در زبان ترکی، دارای سه گونه و سه ساختار است:

یک ـ ماضی التزامی شرطی

این فعل از صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع التزامی شرطی فعل معین «اوْلماق» (باشیدن) پدید می‌آید و انجام فعل را در زمان گذشته به شرط وابسته می‌سازد:

دورموش اوْلسام، دورموش اوْلسان، دورموش اوْلسا، دوْرموش اولساق، دورموش اوْلساز (اوْلسوْز)، دورموش اوْلسالار

گلمیش اوْلسام، گلمیش اوْلسان، گلمیش اوْلسا...

سوْلماز سفردن گلمیش اولسا، بیزه تلفن اَئلر. (اگر سولماز از مسافرت برگشته باشد، به ما زنگ می‌زند.)

دو ـ ماضی التزامی شرطی کهن ساختار

این فعل نیز مانند ماضی التزامی شرطی، از صفت مفعولی فعل اصلی، ولی بدون کمک فعل معین «اولماق» (شدن) درست می‌شود:

آلمیش‌سام، آلمیش‌سان، آلمیش‌سا، آلمیش‌ساق، آلمیش‌ساز، آلمیش‌سالار

گلمیش‌سم، گلمیش‌سن، گلمیش‌سه...:

قوجا یعقوب ایتمیش سه‌ده تاپموسان
قوْوالیوب قورد آغزیندان قاپموسان.
(حیدربابا ۴۱)

سلقه‌لی اوْغرو تاپیلمیش‌سا بویاش‌سیز یئرده
شهرباردان دا گرک بیر دوْلی دیوان آپارا.
(شهریار ۱۰۹)

سه ـ ماضی التزامی غیرشرطی

این فعل نیز از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافهٔ ساخت مضارع التزامی سادهٔ «اوْلماق»، یعنی بدون میانوند شرطی (س) پدید می‌آید و انجام گرفتن کار را در زمان

گذشته به شک و آرزو و لزوم و بندرت شرط وابسته می‌سازد:

گتمیش اژلام، گتمیش اژلاسان، گتمیش اژلا، گتمیش اژلاق، گتمیش اژلاسوز، گتمیش اژلالار

توتموش اژلاق، توتموش اژلاسان، توتموش اژلا...

شاید علی گلمیش اژلا (شاید علی آمده باشد.)

گرگ سیز اشیتمیش اژلاسوزکه علی‌گلیب. (بایدشما شنیده‌باشیدکه علی آمده‌است.)

ساختارهای سه گانهٔ ماضی التزامی

۱ـ ماضی التزامی شرطی

گلمیش اژلسام، گلمیش اژلسان، گلمیش اژلسا، گلمیش اژلساق، گلمیش اژلساز، گلمیش اژلسالار

ییغمیش اژلسام، ییغمیش اژلسان، ییغمیش اژلسا، ییغمیش اژلساق، ییغمیش اژلساز، ییغمیش اژلسالار

گژلموش اژلسام، گژلموش اژلسان، گژلموش اژلسا، گژلموش اژلساق، گژلموش اژلساز، گژلموش اژلسالار

دورموش اژلسام، دورموش اژلسان، دورموش اژلسا، دورموش اژلساق، دورموش اژلساز، دورموش اژلسالار

۲ـ ماضی التزامی شرطی کهن ساختار

گلمیش سم، گلمیش سن، گلمیش سه، گلمیش سک، گلمیش سز، گلمیش‌لر

قیلمیش‌سام، قیلمیش‌سان، قیلمیش‌سا...

گژرموش سم، گژرموش سن، گژرموش سه...

دورموش سام، دورموش سان، دورموش سا...

۳ـ ماضی التزامی غیرشرطی

گلمیش اژلام، گلمیش اژلاسان، گلمیش اژلا، گلمیش اژلاق، گلمیش اژلاسوز، گلمیش اژلالار

ییخمیش اژلام، ییخمیش اژلاسان، ییخمیش اژلا...

گژرموش اژلام، گژرموش اژلاسان، گژرموش اژلا...

اوتموش اژلام، اوتموش اژلاسان، اوتموش اژلا...

دهم ـ فعلهای ماضی غیرشهودی

فعلهای ماضی غیرشهودی یا روایتی و یا نادیده، فعلهایی هستندکه گوینده یا نویسنده، شاهد و ناظر انجام گرفتن کار و آگاه از آن نبوده؛ بلکه بعد، آن را شنیده و آگاه شده است.

مهمّترین ماضی های غیر شهودی عبارتند از:

۱ـ ماضی نقلی: گئدیب‌دیر ۲ـ ماضی نقلی مستمر: گئدیرمیش ۳ـ ماضی استمراری شرطی: گَلسه ایمیش ۴ـ ماضی استمرای التزامی: گَلیمیش ۵ـ ماضی ابعد: گئتمیش ایمیش ۶ـ ماضی ابعد مستمر: گلیرمیشدی ۷ـ ماضی التزامی: گلمیش اؤلسایدی

← هر یک از فعلهای ماضی بالا

گفتار دوّم ـ فعل مضارع

مضارع، فعلی است که وقوع کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان حال یا آینده و بندرت در زمان گذشته و هر سه زمان می‌رساند:

سیما مشق یازیر (سیما مشق می‌نویسد: زمان حال)

سیما شاید صاباح صفره گئده. (سیما شاید فردا به مسافرت برود: آینده)

شهریار دییر: حیدربابا دنیا یالان دنیادی (شهریار می‌گوید... : گذشته)

یئرگۆنۆن دؤره سینه دؤلانیر (زمین به دور خورشید می‌چرخد: هر سه زمان)

مضارع که در زبان فارسی سه گونه است (مضارع اخباری، مضارع التزامی، مضارع مستمر) در زبان ترکی دو گونه است: مضارع اخباری، مضارع التزامی؛ و در زبان ترکی مضارع مستمر وجود ندارد.

نخست ـ مضارع اخباری

مضارع اخباری فعلی است که انجام کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان حال یا آینده و بندرت در زمان گذشته یا هر سه زمان به صورت قطع و یقین می‌رساند.

اقسام مضارع اخباری

مضارع اخباری که در زبان فارسی، یک ساختار دارد، در زبان ترکی دو گونه است: مضارع اخباری حال، مضارع اخباری آینده. یعنی برای هر یک از دو زمان حال و آینده، ساختاری جداگانه دارد.

یک ـ مضارع اخباری حال

مضارع اخباری حال با افزودن میانوند «ـیر» و معادلهای آن (ـیر /ـوْر /ـور) و یا یکی از دو میانوند (ـَر /ـار) در بین بن فعل و شناسه پدید می‌آید و بر انجام کار در زمان حال و معمولاً مدّت کوتاه دلالت دارد:

گلیرم، گلیرسن، گلیر، گلیریک، گلیرسیز، گلیرلر

یازیرام، یازیرسان، یازیر، یازیریق، یازیرسیز، یازیرلار

گؤلوْرم، گؤلوْرسن، گؤلوْر، گؤلوْروْک، گؤلوْرسوْز، گؤلوْرلر

دوروُرام، دوروُرسان، دوروُر، دوروُروق، دوروُرسوز، دوروُرلار

من ناهار ییرم. حسین درس اوخور. (من ناهار می‌خورم. حسین درس می‌خواند.)

ساختار مضارع اخباری حال، افزون بر زمان حال، برای نقل زمان گذشته و هر سه زمان و نیز برای مفهوم تکرار و معمول و جز آن و بندرت برای زمان آینده به کار می‌رود:

رستم، اوغلو سهرابی تانیمیر و اوْنی اوْلدوْروْر. (رستم پسرش سهراب را نمی‌شناسد و او را می‌کشد: گذشته)

آغاجلار یازدا چیچک آچیر. (درختان در بهار شکوفه می‌کنند: هر سه زمان)

من هر جمعه داغا گئدیرم. (من هر جمعه به کوه می‌روم: تکرار)

من قلیان آلتی دا پنیر ییرم. (من صبحانه پنیر می‌خورم: معمولاً)

ایاز صاباح مسافرته گئدیر. (ایاز فردا به مسافرت می‌رود: آینده)

بوچرخ فلک، ترسینه دوْران ائدیر ایمدی

فعله ده اوْزوْن، داخل انسان ائدیر[1] ایمدی.

(صابر ۱۷)

میرزا تاغی‌نن گنجه گئتدیک چایا

من بساخیرام[2] سئل‌ده بوْغولموش آیا.

(حیدربابا ۲۹)

سحر آخشام یالوارئرام[3] یئل‌لره

قاردا شیما مندن سلام یتیرسین. (شهریار ۹۲)

۱ـ حال
۲ـ نقل گذشته
۳ـ معمولاً

شیطان تزکدیب ایمانیزی، جان آلیرایندی
آللاهدان آلان جانیزی، شیطان آلیر[1] ایندی.
(همان ۱۳۵)

بیرگزن آغسیز قالی بوش
بیرگزن دؤلی داد اولی[2]. (همان ۱۳۷)

درد، منی یاندیریر[3]، امما آدی یوخ
اؤ دور آغزیمدا حیاتین دادی یوخ. (سؤنمز ۴۵)

قاچیرام اؤخ کیمی! نیجه قاچیرام[4]
ایتانون گؤزلله ده منه چاتماز. (خبّاز)

سیزیلدیر حسرتوزن ده کاظمی، مرغ پریشان تک
دییر[5] ای نازنینیم! ای نگار دلنوازیم! گل.
(کاظمی ۲۰۷)

دو ـ مضارع اخباری آینده (غیر قطعی گله جک زمان)[6]

این فعل با یکی از دو میانوند (-ر / -ار) در بین بن و شناسهٔ فعل می‌آید و بیشتر بر انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالت در زمان آینده دلالت می‌کند و گاهی نیز برای بیان مفاهیمی چون رسم و عادت، تکرار، جزای شرط و مانند آنها به کار می‌رود:

گلرم، گلرسن، گلر، گلریک، گلرسیز، گلرلر

باخارام، باخارسان، باخار، باخاریق، باخارسیز، باخارلار

سن گئت، من سورا گلرم. (تو برو. من بعداً می‌آیم: آینده)

سارا هر گون صبح چاغی مسواک ووراِر. (سارا هر روز هنگام صبح مسواک می‌زند: عادت و تکرار)

اگر وقت ایله سم، صاباح سیزه گله‌رم (اگر وقت بکنم، فردا به خانهٔ شما می‌آیم: جزای شرط، آینده)

۱ـ حال ۲ـ معمول و تکرار
۳ـ ادامه ۴ـ نقل گذشته
۵ـ حال کوتاه
۶ـ آقای دکتر زهتابی این فعل را «غیرقطعی گله جک زمان» نامیده، در مقابل مستقبل که «قطعی گله جک زمان» نامیده شده است.

اگــر لطـــف ایـــله ســؤرسان احــوالیــمی
بــونامه ســنه بیلدیرر حــالیمی. (صــابر ۱۱۳)
گـــؤیرچـــینلر دســته قــالخوب، اوچــاللار
گـــؤن ســـاچاندا قـــیزیل پـــرده آچـــاللار
قـــیزیل پـــرده آچــوب، یـیغیب، قــاچاللار
گــــؤن اوجـــالوب، آرتــار داغــون جــمالی
طبیعتین جوانلانار[1] جمالی. (حیدربابا ۳۶)

گــؤن، گــؤزنی قــوواللار، گــنجه، گــنجه‌نی

ساحل سیز بوشلوقدا اوزر کاینات. (سؤنمز ۴۳)

نفی مضارع اخباری

در ساخت نفی سوم شخص مفرد مضارع اخباری آینده، مانند نفی ماضی استمراری عادتی، حرف «ر» فعل به «ز» بدل می‌شود:

گلر ← گلمز، آلار ← آلماز

اقسام و ساختارهای فرعی مضارع اخباری

مضارع اخباری افزون بر دو گونه و دو ساختار مضارع اخباری حال، مضارع اخباری آینده، ساختارها و گونه‌های دیگری نیز دارد که از آن جمله است:

یک ـ مضارع اخباری پرسشی

در گذشته، مضارع اخباری را همراه «می» می‌آورده‌اند؛ این کاربرد در زبان گفتاری منسوخ شده، ولی در زبان ادب گاهی به آخر فعل و به ندرت بر سر فعل افزوده می‌شود:

گلرمی؟ (می‌گلر؟) گئدیر سیز می؟ (می گئدیرسیز؟)

امروزه در زبان گفتاری معمولاً به جای افزودن «می»، آخر فعل پرسشی را کشیده تلفظ می‌کنند.

۱ـ عادت و تکرار

۱ـ «می» در آخر فعل:

منی جان‌دان اؤساندیردی، جفادن‌یاراؤسانمازمی؟
نیچون قیلماز منه درمان، منی بیمار سانمازمی؟
(فضولی: ادبیات شناسلیق ۱۵۴)

نـاهـل اۆلانـا مـطلبی آندیرماق اۆلورمی؟
سؤزقانمیانا زورایله قاندیرماق اولورمی؟ (صابر ۶۹)
ارن دان‌سوراباغ، گؤر بوایشی ایتمک اۆلورمی؟
خـلقین انـرینه ایلچی لیگـه گـتمک اۆلورمی؟
(بیریا ۱۳)

۲ـ «می» پیش از فعل:
فعله اززوری سن‌ده بیرانـسـان مـی‌سانیرسان؟
پولسوز کیشی‌! انسانلیقی آسان می‌سانیرسان؟
(صابر ۶۷)

دو ـ مضارع اخباری گویش تبریز

در لهجهٔ تبریز و شهرستانهای تابع، گاهی به آخر سوم شخص مفرد مضارع اخباری حال، اعم از ساخت مثبت و منفی، پسوند «ی» می‌افزایند:

مریم گلیر ← مریم گلمیری. (مریم می‌آید. مریم نمی‌آید.)
اعظم مریمی سایمیری. (اعظم به مریم اعتنا نمی‌کند.)
اکرم بولوز توخوری. (اکرم بولیز می‌بافد.)

بیرطرف دن مرثیه خوان ایستیری حقّ البکا
آغلادوب چونکه محرّم ده منی صبح و مسا. (معجز ۱۷)

هــامیّ تـــوزکـــوپ، گــنــدیری
وطنی تـرک انـدیری. (روشـن ضمیر ۲۰)

فـرصت دالیـسـین‌جا گـزیری، ال یـتری تـاپـا
ویران قویاجاق بوردوری، ای کؤینگی ساری! (شیدا)

۳ـ مضارع اخباری مصدری ← فعلهای مصدری (ص ۱۶۳)
۴ـ مضارع اخباری‌توانی ← فعلهای توانی (ص ۱۶۵)
۵ـ مضارع اخباری شایانی ← فعلهای شایانی (ص ۱۶۷)

دوم ـ مضارع التزامی

مضارع التزامی که در زبان فارسی با افزودن «به» بر سر بن مضارع و شناسه به آخر آن پدید می‌آید: بروم، بروی، برود...، فعلی است که واقع شدن کار یا پذیرفتن و داشتن حالتی را در زمان آینده با شک و شرط و آرزو و مانند آنها می‌رساند و در زبان ترکی، از نظر ساختار و پیام، دو گونه است:

یک ـ مضارع التزامی غیرشرطی (مضارع التزامی تبعی غیرشرطی)

ساختار این فعل، از ترکیب بن فعل + یکی از دو میانوند (ـَ / ـا) و یا میانوند ـه ـیه و همتاهای آن (ـیَ / یَ / ـو) + شناسه به دست می‌آید:

۱ـ گؤزلَم، گؤزله سن، گؤزله، گؤزلک، گؤزله سیز، گؤزله‌لر

۲ـ آلام، آلاسان، آلا، آلاق، آلاسیز، آلالار

۱ـ گلیم، گله سن، گله، گلک، گله سیز، گلسین‌لر

۲ـ آلیَم، آلاسان، آلا (آلا)، آلاق، آلاسیَز، آلالار (آلسونلار)

۳ـ گؤزلوَم، گؤزله سن، گؤزله (گؤزلسؤن)، گؤزلک، گؤزله سیز، گؤزله‌لر (گؤزل سؤنلر)

۴ـ دوروم، دوراسان، دورا (دورسون)، دوراق، دوراسوز، دورالار (دورسونلار)

شاید ائلناز گله. (شاید ائلناز بیاید: شک)

کئشگه ائلناز گله. (کاش ائلناز بیاید: آرزو)

گرگ ائلناز گلسین. (باید ائلناز بیاید: لزوم)

یئری‌وار ائلناز داگلسین. (جا دارد ائلناز هم بیاید: استحسان)

اولاد وطـن قـوی هـله آواره دؤلانسـون
چـرکاب سـفالت‌ده الی باشی بولانسون(۱).
(صابر ۱۳).

وطـن نـه‌دیر؟ نـه بـیلیر بیـسوادی نـسوانون
گـرگ گـنده، اوخـویا(۲) قیزلاری تکـذبانون.
(معجز ۸۹)

۱ـ مطیعی غیرشرطی　　　۲ـ لزوم

قورخوم بودی یارگلمیه[(۱)]، بیردن آچیلا صبح
باغریم یارپلار، صبحیم! آچیلما سنی تاری.
(شهریار ۶۳)

شهریار، آرزی گوز اولدی که سهندبله گله[(۲)]
بختیار مجلسینه، باش‌دا سلیمان رستم. (همان ۱۵۲)

عدالت چراغی سؤنمه سؤن گرگ
حق بایراغی، یئره ینمه سؤن[(۳)] گرگ. (راحم ۲۴۴)

آرزی لاردیم بوگون مجال تاپایدیم
سیزله دانیشماغا بیرحال تاپایدیم[(۴)]. (سؤنمز ۳۵)

دۆشدۆبدی تنگه نفس، فرقتون ده، صبر آزالیب
اۆلوم؟ قالیم؟ نه ائدیم[(۵)]؟ صادر ایله فرمانین.
(کاظمی ۲۰۵)

دو ـ مضارع التزامی شرطی

این فعل، وقوع کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان آینده به شرط وابسته می‌سازد. و خود دو دسته است:

۱ـ مضارع التزامی شرطی پویا، که فعّال و زنده است و از بن فعل + میانوند شرطی «سه» یا «سا» + شناسه پدید می‌آید: گَل + سه + ـم ← گلسم (بیایم)

گلسم، گلسن، گلسه، گلسک، گلسز، گلسه‌لر

آل + سا + م ← آلسام، آلسان، آلسا، آلساق، آلساز، آلسالار

اگر آلساز، من ما شینیمی ساتیرام. (اگر بخرید، من ماشینم را می‌فروشم.)

آختارسان، تاپارسان. (اگر جستجو کنی، پیدا می‌کنی.)

ختم ایلیون بو مجلسی، یاران! دورون گندک
معجز یاتیب، اویانسا، حساب ایستر، ایسته مز؟
(معجز ۷۸)

۱ـ ترس
۲ـ آرزو
۳ـ لزوم
۴ـ آرزو
۵ـ پرسش

ایـــندی دنسک، احـــوالات دی، نـاغیل دی
گـنچدی، گـتدی، ایتدی، باتدی، داغیلدی.
(حیدربابا ۳۴)

اگـــر گـــؤرؤشمه ســـم شـــهریار یـــله
اؤت دوتوب آلیشار مزارنم منیم. (راحم ۲۴۶)
صیّاد انوی ویـران اؤلی، اوؤچی دؤشـرآل دن
قان دورماز اگر کـــسه پیچاخ، قیرسا دامـاری
(شیدا)

عـــالم اؤلـــسان، اولدوز لارا چـــاتارسان
جـــاهل قـــالسان، استغلالون ســـاتارسان.
(سؤنمز ۵۸)

۲ـ مضارع التزامی شرطی کهن متروک، این ساختار، امروزه فعّال و پویا نیست و بندرت در زبان شعر و ادب دیده می‌شود و آن از مضارع اخباری حال یا آینده + دو میانوند (سه ـ سا) پدید می‌آید:

۲/۱ـ از مضارع اخباری حال:
گلیرسم، گلیرسن، گلیرسه، گلیرسوک، گیرسوز، گلیرسه‌لر
آلیرسام، آلیرسان، آلیرسا، آلیرساق، آلیرساز، آلیرسالار

۲/۲ـ از مضارع اخباری آینده:
گلرسَم، گلرسَن، گلرسَه، گلرسَک، گلرسَز، گلرسه‌لر
آلارسام، آلارسان، آلارسا، آلارساق، آلارساز، آلارسالار
گؤز یاشلاری هریان دان آخارسا، منی توشلار
دریابه باخار، بللی دی چابلارنِن آخاری. (شهریار ۶۴)

گونه‌ها و ساختارهای فرعی مضارع التزامی

مضارع التزامی، افزون بر دو ساختار اصلی، ساختارها و گونه‌های دیگری نیز دارد. از آن جمله است:

۳ـ مضارع التزامی مصدری ← فعلهای مصدری (ص ۱۶۳)
۴ـ مضارع التزامی توانی ← فعلهای توانی (ص ۱۶۶)
۵ـ مضارع التزامی شایانی ←فعلهای شایانی (ص ۱۶۸)

گفتار سوم ـ مستقبل (آینده = قطعی گله‌جک زمان)

مستقبل که در زبان ترکی آن را «قطعی گله‌جک زمان» نامیده‌اند[۱] و در زبان فارسی از مضارع سادهٔ «خواستن» + بن ماضی فعل اصلی ساخته می‌شود:

خواهم دید، خواهی دید، خواهد دید... ، در زبان ترکی معمولاً از ساختار مضارع التزامی غیرشرطی فعل اصلی به اضافهٔ ساختار مضارع حال فعل معین «ایمک» (بودن) پدید می‌آید و انجام کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان آینده می‌رساند:

گله جگم، گله جکسن، گله جک، گله جگیک، گله جک‌سیز، گله جک‌لر

آلاجاقام، آلاجاقسان، آلاجاق، آلاجاقیق، آلاجاق‌سیز، آلاجاق‌لار

من بیری‌گون تبریزه گئد جگم. (من پس فردا به تبریز خواهم رفت.)

شب نوروز، خضاب ایلیه جک مؤمن خاص

سقفلی مثل بادمجان اؤلاجاق انشالله. (معجز ۲۰۷)

اویـــونور تـــبریز کـــی اوغـــلی شـــهریار

اؤنون شهر تینی اوجالداجاقدیر. (راحم ۲۴۳)

کونول! خزان گئده جک، بیرده نوبهار اؤلاجاق

داریخما، گؤل آچاجاق، باشقا روزگار اؤلاجاق.

(واله: ادبی یارپاقلار ۲۲)

گفتار چهارم ـ فعل امر

فعل امر که انجام دادن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را طلب می‌کند و در زبان فارسی از بن مضارع به اضافهٔ شناسه پدید می‌آید: برویم، برو، بروید... ، در زبان ترکی نیز از بن فعل به اضافهٔ شناسه ساخته می‌شود: گئدیم، گئت * ، گئتسین، گیده‌ک، گئدین (گئدیز)، گئتسین‌لر

آلیم، آل * ، آلسون، آلاق، آلون (آلوز)، آلسون‌لار

از ساختهای شش‌گانهٔ امر، بیشتر، دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع آن، فعّال و پویاست.

یادآوری ۱: اول شخص مفرد امر، اصلاً کاربرد ندارد، امّا هر شش ساخت آن، چنانکه دیدیم، صرف می‌شود.

یادآوری ۲: همان گونه که دیدیم شناسهٔ ساخت دوم شخص جمع امر هم با «ن» و

۱ـ زهتابی ۲۳۶

هم با «ز» می‌آید: قالون = قالوز، وئرین = وئریز

یادآوری ۳: دوم شخص مفرد امر دارای شناسهٔ صفر است؛ یعنی در زبان ترکی نیز مانند زبان فارسی شناسه نمی‌گیرد و درست برابر بن فعل است: آل (بن فعل آلماق = دوم شخص مفرد آلماق: بگیر)

یادآوری ۴: ساخت سوم شخص مفرد امر با چهار شناسه (سین = سیٛن = سۆن = سون) می‌آید: وئرسین، قیلسیٛن، گۆلسۆن، دورسون.

یادآوری ۵: ساخت سوّم شخص جمع امر با دو شناسهٔ (لر ـ لار) می‌آید: گلسین‌لر، گۆلسۆن‌لر، آلسون‌لار، دورسون‌لار:

ایـــمدی ســـنین دیــر بـــو دکـــان ســـریـــر

گُل، گـشت، اوتـور، دور، یِـه، ایـچ، اول بـخته‌ور.

(صابر ۱۹۹)

بـــــیرسۆزوشون بـــوقارقینمیش فـــلک‌دن

نه ایستیور بـوقوردوغی کـلک‌دن؟ (حیدربابا ۳۸)

نـــــه اوت قـــۆیور مـــالیات

باشووی قوی، راحـات یـات. (روشـن ضـمیر ۱۸)

فراقـون دان‌چیٛخیب دیٛر گـۆزی‌لره سـوزوگدازیـم، گـُل

عزیزیم، عزّتیم، بخت اولدوزوم، فـرخـنده یـازیم، گـُل.

(کاظمی ۲۰۷)

امر تأکیدی

گاهی الفاظ (گینان، گینن، گیلن، نه، نَن) به آخر فعل امر افزوده می‌شود و آن را مؤکّد می‌سازد. این ساختار را می‌توان امر تأکیدی نامید: یازگیلَن، یازگینان، یـازگینَن (حتماً بنویس)، دِنَن، دِنَه (حتماً بگو)

گفتار پنجم ـ فعل دعا

این فعل که در فارسی کهن، ساختار ویژه‌ای داشته و نشانهٔ آن تنها در فـعل «باد» (مخفّف بُواد از بُوَد و الف میانوند دعا) دیده مـی‌شود، در فـارسی امـروز بـا سـاختار مضارع التزامی یا امر با آهنگ خاصّ دعا ادا می‌شود، در زبان ترکی نیز مانند زبان فارسی امروز، نشانهٔ ویژهٔ نوشتاری ندارد و با همان ساختار مضارع التزامی و امر می‌آید و در گفتار، با آهنگ خاص دعا ادا می‌گردد:

ساغ اؤل (زنده و سلامت باش.)

آللاه سنی ساخلاسون (خدا نگه‌دار تو.)

گوزلرینه دؤندوگوم سان که بیر اصلانمیش

بختەور اؤلسون باشون بختیمز اؤغلانیمیش.

(صابر ۱۹۷)

حیدربابا گون دالووی داغلاسون

اوزون گولسون، بولا خلارون آغلاسون

(حیدربابا ۱۶)

بارالاها! سن بیزه وئر بوشیاطین دن نجات

انسانون نسلین کسیب، وئر انسه بو جن‌دن نجات.

(شهریار ۱۷۲)

گفتار ششم ـ آینده در گذشته (گنچه جک گله جگی)

در زبان فارسی امروزی، جای این فعل خالی است، ولی در متنهای دیرین فارسی در ضمن گفتار از فعل یا فعلهای ماضی، اگر می‌خواسته‌اند سخن از فعلی دیگر به میان آورند که هنوز انجام نشده بوده و قرار بوده در آیندهٔ نزدیکی انجام بگیرد ـ ولی انجام نگرفته است. ـ و از این‌رو نسبت به زمان فعل یا فعلهای دیگر، مؤخّر و مستقبل بوده است، ساختار ویژه‌ای به کار می‌برده‌اند؛ یعنی مصدر یا بن ماضی فعل اصلی را همراه ساخت ماضی ساده و بندرت ماضی استمراری فعل معین «خواستن» می‌آورده‌اند.

استاد فقید ملک‌الشعرای بهار، این فعل را «فعل مقاربه» و آقای دکتر امین ریاحی «صیغهٔ مستقبل و ماضی» و شادروان سید احمد کسروی «گذشتهٔ آیندگی» نام داده‌اند و بنده در کتاب «دستور تاریخی فعل» با آوردن شواهد فراوان، آن را «فعل آینده در گذشته» نامیده‌ام (ج ۱، صص ۷۲۷ـ۷۲۱):

قضا بروی می‌خندید که دو روز دیگر گذشته خواست شد. (بیهقی ۹۳۵)

حسین... چون بخواست مردن، این شغل به محمد نخشبی داد. (سیاست‌نامه ۲۵۷)

امروز این فعل در زبان ترکی نه تنها برای فعلی که در آینده بنا بوده انجام بگیرد، ولی انجام نگرفته است، بلکه برای هر فعلی که در زمان آینده (نسبت به زمان مورد گفتگو) قصد انجام آن بوده، اعم از این که انجام گرفته یا نگرفته باشد، با دو ساختار ویژه به کار می‌رود: آینده در گذشتهٔ دیداری (شهودی)، آینده در گذشتهٔ نادیده یا شنیداری یا مسموع

یک ـ آینده در گذشتهٔ دیداری یا شهودی

آینده در گذشتهٔ دیداری به فعلی می‌گوییم که زمان آن نسبت به زمان فعل یا فعلهای دیگر که ماضی بوده‌اند، آینده بوده، و گوینده، وقوع آن را دیده و یا از آن آگاهی داشته است و آن از ساخت صفت (صفت فاعلی ـ صفت لیاقت) فعل اصلی به اضافهٔ ساخت ماضی دیداری فعل معین «ایمک» ساخته می‌شود:

یه جگیدیم، یه جگیدین، یه جگیدی، یه جگیدیک، یه جگیدیز، یه جگیدیلر

یئخاجاغیدم، یئخاجاغیدین، یئخاجاغیدی، یئخاجاغیدیق، یئخاجاغیدیز، یئخاجاغیدیلار

من چون دونن شیرازا گئده جگیدیم، سیزه گله بیلمدیم. (من چون دیروز باید به شیراز می‌رفتم، به خانهٔ شما نتوانستم بیایم: برای کار انجام شده)

یاشار سحر باشی امتحان وئره جگیدی، ولی یوخویاقالدی، ویره بیلمه‌دی. (یاشار صبح بایستی امتحان می‌داد، ولی خواب ماند و نتوانست بدهد: برای کار انجام نشده)

دو ـ آینده در گذشتهٔ نادیده یا شنیداری

آینده در گذشتهٔ نادیده یا شنیداری به فعلی می‌گوییم که مانند آینده در گذشتهٔ دیداری، زمان آن نسبت به فعل یا فعل‌های مورد گفتگو، آینده بوده؛ امّا گوینده وقوع آن را ندیده و از آن، آگاهی نداشته و بعداً شنیده و آگاهی یافته است. این فعل نیز از صفت (فاعلی ـ لیاقت) فعل اصلی به اضافهٔ ساخت شنیداری فعل معین «ایمک» ساخته می‌شود:

گئده‌جک ایمیشم، گئده‌جک ایمیش سن، گئده‌جک ایمیش، گئده‌جک ایمیشیک گئده‌جک ایمیش سیز، گئده‌جک ایمیش لر

یازاجاغیمیشام، یازاجاغیمیش سان، یازاجاغیمیش، یازاجاغیمیشیق، یازاجاغیمیش سیز، یازاجاغیمیش لار:

یولداشلار دونن داغاگئده جگیمیش لر. (دوستان دیروز بنا بوده به کوه بروند.)

ساوالان گئچن ایل، ماشین آلاجا غیمیش، آلا بیلمییب. (ساوالان پارسال بنا بوده ماشین بخرد، نتوانسته است.)

بیر دوره ده کیم صدق وصفا قالیماجاغمیش

بیلمم بئله دورانلاری نیلیردین الاهی!...

صیّاد جفاکارده رحم اولمیاجاقمیش
آهولری، جیرانلاری تیلیردین الاهی!
یاقون، اکینین خیرینی بگلر گوزه جگمیش
تخم اکمگه دهقانلاری تیلیردین الاهی!
(صابر ۱۶۸-۱۶۷)

عشقین که قرارینده وفا اولمیا جاقمیش
بیلمم که طبیعت نیه قویموش بو قراری!
(شهریار ۶۴)

گفتار هفتم - فعل نفی - فعل نهی

منفی همهٔ فعلها را نفی، و منفی امر را نهی می‌گویند.

یک - فعل نفی

فعل نفی که در زبان فارسی با افزودن پیشوند «ن» بر سر فعلهای گوناگون ساخته می‌شود: نرفتم، نمی‌رفتم، نمی‌روم، نخواهم رفت...، در زبان ترکی نشانهٔ آن، حرف «م» است که از روی آیین هم‌آهنگی آواها یکی از مصوّتهای کوتاه یا بلند (ـَ، ـیا، ـِی، ـُ) را می‌گیرد و بندرت بی‌همراهی مصوت در میان بن فعل و اجزای دیگر آن می‌آید: گلدیم ← گلمدیم. آلدیم ← آلمادیم

نفی ماضی ساده: گلمه‌دیم،گلمه‌دین،گلمه‌دی،گلمه‌دیک، گلمه‌دیز، گلمه‌دیلر (با «مه»)

نفی ماضی ساده: آلمادیم، آلمادین، آلمادی، آلمادیق، آلمادیز، آلمادیلار (با «ما»)

نفی ماضی استمراری: گوزلموردوم، گوزلموردون، گوزلموردی، گوزلموردوک، گوزلموردوز، گوزلموردیلر (با «مْ»)

نفی ماضی استمراری: توتموردوم، توتموردون، توتموردی، توتموردوق، توتموردوز، توتموردیلار (با «مْ»)

نفی ماضی استمراری: گلمییدیم، گلمییدین، گلمییدی، گلمییدیک، گلمییدیز، گلمییدیلر (با «می»)

نفی مضارع اخباری: گوزلمورم، گوزلمورسن، گوزلمور، گوزلموروک، گوزلمورسوز، گوزلمورلر (با «مْ»)

نفی مستقبل: گوزلمیه جگم، گوزلمیه جکسن، گوزلمیه جک، گوزلمیه جیوک، گوزلمیه جکسوز، گوزلمیه جک‌لر (با «می»)

گـلمه مـیشدی (نـفی مـاضی بـعید)، گـلمه مـیشم (نـفی مـاضی نـقلی)، گئتمه‌میش ایم‌میشم (نفی ماضی ابعد)، گـئتمه میش اۆلام (نـفی مـاضی التـزامی)، گئتمه سم و گئتمه یم (نفی مضارع التزامی)

او کـهنه لردن عـجب کیم اوتـانمیوب ده دیـیرلر
گرک بوعصره گـؤره بـویله بـویله عـادت اولیدی.
(صابر ۱۱۸)

بـیردؤره ده‌کـیم صـدق وصـفا قـالمیا جـاقمیش
بیلمم بیله دؤرانلاری نیلیردین الاهی! (همان ۱۶۷)

مـــن بـــیزووی قـــوجاخلادیم، قـــاشماسون
دیـــیردی بـــاخ، بـــایدا دؤلســـون، داشـــماسون.
(حیدربابا ۴۶)

یادآوری ۱:

در برخی از ساختهای نفی ماضی استمراری و مضارع اخباری، حرف «ر» در فعل نفی به «ز» بدل می‌شود:

گلّر ← گلمز	آلار ← آلماز	آچارلار ← آچمازلار
گلردیم ← گلمزدیم	یازاردیم ← یازمازدیم	توتاردوق ← توتمازدوق

ســن دوامــین آلابـیلمزسن اۆغـول! بـوخرجین
چونکه ناخوش کیشی‌نین کـؤنلی بـادمجان ایـستر.
(معجز ۱۵۰)

گـــــؤز یـــــاشینا باخان اۆلـــــاقان آخـــــماز
انســـــان اۆلان خـــــنجر بـــــئلینه تـــــاخماز
آمـــماحییف کـــؤر تـــوتدوغون بـــوراخـــماز.
(حـــــیدربابا ۱۹)

بـــــیلمزیدیم دؤنگـــــه لروار، دؤنـــوم‌وار
ایـستگین لیک‌وار، آیـریلیق‌وار، اؤلوم‌وار. (هـمان ۱۷)

بـــــیرخـــــانمی، بـــــیراؤزی
اؤزگـه‌یه دؤشـمز گـوزی. (روشـن ضـمیر ۱۸)

ایـــندی دلبـــرلره دنـــه‌ن مـــن اؤلؤم
تـوت او دیـرناقلارون، سـن اؤل قـیمازا (خـباز)

یادآوری ۲:

گاهی در ساخت اول شخص مفرد فعل نفی، میانوند (ـَ ر ـ ار) فعل می‌افتد:

بیر دؤره ده‌کیم صدق وصفا قالمیاجاقمیش
بیلمم بنله دؤرانلاری نیلیردین الاهی! (صابر ۱۶۷)

عشقین که قرارین‌دا وفااولمیا جاقمیش
بیلمم که طبیعت نیه قویموش بوقراری!
(شهریار ۶۴)

بیلمم قنش‌دی، سؤیوخ‌دی
پولوم واردی یایوخ‌دی. (روشن ضمیر ۲۰)

من زؤر آلتنا گئتمم.

یادآوری ۳:

اگر حرف پس از بن فعل، صدادار باشد، در ساخت نفی معمولاً حرف صدادار میانوند نفی می‌افتد:

گلیرم ← گل + می + یرم ← گلمییرم ← گلمیرم
گؤرورم ← گؤر + مز + یورم ← گؤرمزیورم ← گؤرمزرم
یازیریق ← یاز + می + یریق ← یازمییریق ← یازمیریق

بیزده واللاه اونوتماروق سیزلری
گؤرممه‌سک، حلالایدین بیزلری. (حیدربابا ۱۷)

منده بوردا تیز مطلبه چاتمارام
ایوز گلیب چاتمیونجا یاتمارام. (همان ۳۹)

دو ـ فعل نهی

منفی امر را نهی می‌گویند. به عبارت روشن‌تر، فعل نهی فعلی است که انجام ندادن کار و یا نداشتن و نپذیرفتن حالتی را درخواست می‌کند. نهی که در زبان فارسی امروزه با افزودن «نَ» بر سر امر ساده درست می‌شود و در قدیم به جای «نَ» بیشتر با «مَ» می‌آمده: نرو، مروید، در زبان ترکی مانند فعل نفی با دو نشانهٔ (مَه ـ ما) می‌آید:

گل ← گلمه   یاز ← یازما   توتون ← توتمایون   گلسین ← گلمه‌سین

گلمییم، گلمه، گلمه سین، گلمیَک، گلمیون (گلمیوز)، گلمه سینلر

آلماییم، آلما، آلماسون، آلمیاق، آلمیون (آلمیوز)، آلماسینلار

حـــیدربابا گـــوزیلر بـــوزتون دومـــان دی ...

بـیر بـیروزدن آیـریلمایون آمـاندی. (حـیدربابا ۳۸)

قـورخوم بـودی یـار گـلمیه، بـیردن یـاریلا صبح

بـاغریم یـاریلار، صبحوم! آچیلما سـنی تـاری.

(شهریار ۶۳)

اوز جـــانیوزلان اویـــناما بـوعرصه ده شـیدا!

لیـــلاج دغـلبازیله قـیزدیرما قـوماری. (شـیدا)

گفتار هشتم - فعل وصفی

فعل وصفی که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی ساخته می‌شود:

بچّه‌ها به مدرسه رفته و برگشتند، در زبان ترکی، ساختار اصلی آن، از بن فعل به اضافهٔ ساخت ماضی نقلی فعل معین «ایمک» یعنی «-یب» و همتاهایش (-یب /-وب / -وب) پدید می‌آید:

نیلوفر مدرسه یه گئدیب، قاییتدی. (نیلوفر به مدرسه رفته، برگشت.)

اللناز اوتاق‌دان چیخیب، قاچدی (اللناز از اتاق درآمده فرار کرد.)

الهام پاشانی گوروب، گله‌جک. (الهام پاشا را دیده، برخواهد گشت.)

یاشار دوروب گئتمیشدی. (یاشار بلند شده و رفته بود.)

ارزش فعل وصفی را از حیث زمان، شخص، مفرد و جمع و وجه، فعل پس از آن مشخّص می‌کند؛ چنانکه در مثالهای بالا فعل «قاییتدی» در جملهٔ نخست، نشان می‌دهد که «گئدیب» فعل ماضی ساده است. و فعل «گله‌جک» در مثال دوم، نشانگر مستقبل بودن «گوروب» است.

چهار ساختار (گئدیب، چیخیب، گوروب، دوروب) که پیام و مفهومی نزدیک به صفت حالیه دارند، فعل وصفی نامیده می‌شوند:

یاشار اوتاق‌دان چیخیب، قاچدی، یعنی یاشار در حالی که از اتاق خارج شده بود، فرار کرد؛ پس چیخیب به تعبیری صفت و حالت فاعل را در حین انجام کار می‌رساند.

فعل وصفی در زبان فارسی به جای فعلهای وصفی ساخت، یعنی فعلهای ماضی نقلی، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید، ماضی ابعد، ماضی التزامی که از صفت مفعولی فعل اصلی ساخته می‌شوند، نمی‌آید؛ امّا در زبان ترکی، جانشین همهٔ انواع

ماضی، مضارع، مستقبل و امر می‌شود:

سؤلماز باغا گئدیب گزیر. (سولماز به باغ رفته، قدم می‌زند: مضارع اخباری)

سؤلماز بازارا گئدیب، پارچا آلدی. (سولماز به بازار رفته، پارچه خرید: ماضی ساده)

سؤلماز دانشگاها گئدیب، قاییدیب (سولماز به دانشگاه رفته و برگشته: ماضی نقلی)

سؤلماز باغا گئدیب گزه‌جک. (سؤلماز به باغ رفته، گردش خواهد کرد: مستقبل)

سؤلماز! قابلاری گؤتوروب، آپار. (سؤلمازا ظرفها را برداشته، ببر: امر)

از موارد مهمّ جانشینی فعل وصفی این فعلهاست:

۱ـ ماضی ساده: ستاره عمّه نزیک‌لری یاپاردی / میرقادر ده هر دم بیرین قاپاردی / قاپوب، ییب، دایچا تکین چاپاردی. (حیدربابا ۳۵)

۲ـ ماضی استمراری: من قاییدیب پیرده اوشاق اؤلاردیم / بیرگؤل آچیب، اون‌دان سورا سؤلاردیم. (همان ۲۱)

۳ـ ماضی نقلی: قوجا یعقوب ایتمیش سم‌ده، تاپموسان / قووالاییب، قورد آغزین‌دان قاپموسان. (همان ۴۱)

۴ـ ماضی بعید: مژده صبح تئزدن کتابلارین گوتورب، گئتمیشدی. (مژده صبح زود کتابهایش را برداشته، رفته بود)

۵ـ مضارع اخباری: من هر گون خیابانا چیخیب، قدم وورورام. (من هر روز به خیابان رفته، قدم می‌زنم)

۶ـ مضارع التزامی: کئشگه صاباح گلیب، بیزه باش وورا سوز. (کاش فردا آمده، به ما سری بزنید.)

۷ـ مستقبل: آذرگیل بیغیشیلیب، گله جک‌لر. (آذر و اینها آماده‌شده، خواهند آمد.)

۸ـ امر: اوشاقلاری گؤتوروب، گلین بیزه. (بچه‌ها را برداشته، بیایید به خانهٔ ما.)

۹ـ مصدر: شب جره‌سی، گیردکانی، ایده‌سی / کنده باسار، گؤلوب، دانیشماق سی. (حیدربابا ۲۷)

۱۰ـ اسم مصدر: شنگؤل‌آوا یوردی، عاشیق آلماسی / گاه داگئدیب، اوردا قوناق قالماسی. (همان ۱۸)

۱۱ـ صفت فاعلی: حیدربابا کهلیک لرین اوچان‌دا / کؤل دیبین‌دن دؤشان قالخوب، قاچان‌دا. (همان ۱۵)

فعلهای وصفی واره

افزون بر ساختار اصلی فعل وصفی، نوعی فعلهای وصفی گونه در زبان ترکی هستند که با ساختارهای گوناگون و با نقش وصفی ـ قیدی، پیام و مفهومی نزدیک به فعل وصفی دارند. این ساختارها را به اعتبار مفهوم و پیام می‌توان فعل وصفی واره نامید. و نیز از دیدگاه نقش و کاربرد، نوعی فعل وصفی ـ قیدی شمرد.

ساختارهای فعلهای وصفی واره

از مهمترین ساختارهای فعلهای وصفی واره، فعلهای وصفی ـ قیدی است مرکب از بن فعل + پسوندهای (ـ یَبن، ـ ییان ـ ـوْبَن، ـ موبان)

دیوبن، گلیبن، آلیان، یازیبان، گزلوَبن، دوروبان:

سن هاچان منی دؤس سایبیان بیرکاغاذ یازدین؟ (تو کی مرا دوست حساب کردی و نامه نوشتی؟)

← فعلهای وصفی ـ قیدی ↓

فعلهای وصفی ـ قیدی

فعلهای وصفی ـ قیدی به فعلهایی می‌گوییم که از حیث ساختار، صفت، و از حیث نقش و کاربرد به منزلهٔ قید هستند. از مهمترین اقسام فعلهای وصفی ـ قیدی است:

۱ـ بن فعل + پسوند «ـ یبن»، «یبان»، «ـ وَبن»، «ـ وبان»

این ترکیب، هم معنی فعلی، هم معنی وصفی و هم نقش قیدی دارد؛ مثلاً وقتی خواهری با آهنگ گله‌آمیزی به برادر می‌گوید:

سن هاواخ باجی دیوبَن خبرسیز بیزه گلدین؟

مفهوم جمله این است: تو کی خواهر گفتی و بی‌اطلاع به خانهٔ ما آمدی؟ و یا تو کی خواهرگویان [در حال خواهر شمردن] بی‌اطلاع به خانهٔ ما آمدی؟

در برداشت نخست، ترکیب، مفهوم فعلی دارد. (فعل وصفی) در برداشت دوم، (از نظر صرفی)، ترکیب، مفهوم وصفی (صفت حالیه) دارد. و از نظر نحوی و نقش، «دیوبَن» (باجی دیوبَن»، قید حالت است:

ای جیگر زخمی! آغیز آچما، خدنگین گؤرؤبن. (فضولی: از زهتابی)

آقـــا اؤلدی، تـــقانیمیز داغـــیلدی

قویون اولان، یاد گـلدیبن ساغیلدی. (حیدربابا ۳۱)

آمـما اونـون شـماتتی - آللاها خـوش گـلمیوبن
گـتدی مـنیم حـیاتیمی، ووردی داشـا، چیْخدی بـاشا.
(شهریار ۱۳)

آچیلیر بـوردا افـق، داغ‌دی، آغـاش‌دی، باغ‌دی
داغـا دیـرسک لـنوین مـنظری بـاغ ایـله‌میسن.
(همان ۱۰۵)

۲- بن فعل + پسوندهای (ـَرکن، ـ ارکن، یَرکن، یارکن):
سن‌ده بیر کاغاذ یازارکن بیزی بیر یادا سال. (توهم با نوشتن نامه‌ای یادی از ما بکن.)
سیزده بیر ماهنی اوخویارکن مجلسه حال وئرین. (شما هم با خواندن ترانه‌ای به مجلس حالی بدهید.)
سن‌ده بیزی یؤخلیه رکن بوطرفلره گل. (تو هم صلهٔ رحمی بکن و این طرفها بیا.)
حسین‌ده گزرکن، ننه سینه باش و ورمون. (حسین هم گردش‌کنان سری به مادرش بزند.)
من سوزوَم‌ده دورارکن / سنه کنیز اولارکن / اکدیگیمی در مه‌دیم / سن‌دن قوللوخ گؤرمه‌دیم. (روشن ضمیر ۲۳)

۳- بن فعل + پسوند «میش» و همتاها (میْش، موْش، موش):
گل میش نه ایلیه جک سن؟ (بیایی چه کار می‌توانی بکنی و...)
توتموش نه ایلیه بیلرسن؟ ییغمیْش هاراآپارا جاقسـان؟
گؤرموْش نیتّر سن؟

۴- بن فعل + پسوند (جک - جاق):
ساسان گؤرجک، دئندی. (... به محض دیدن، همینکه دید)
سوسن آلجاق یئدی. (... به محض خریدن، همینکه خرید)

۵- بن فعل + پسوندهای (ـَرک، ـ اراق، یاراق، ـ یَرک):
هاله، سوزی ایشیده‌رک، دوْشوْندی. (به‌محض‌شنیدن‌حرف= همینکه‌حرف‌راشنید...)
نسیم مامان دیه‌رک، قاجدی. (... مامان‌گویان = با گفتن مامان...)
علی ماشینی ساخلیاراق، آندی. (... با نگه داشتن ماشین = ماشین را نگه داشت)
پـشندیر آغـزین‌دا بـیرقارا قـارقا   اوچـاراق قـوْندی بـیراوجـا بـوداغـا.
(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

اولدوز سایاراق گوزله میشم هر گئجه یاری
گئج گلمه‌ده دیریار، ینه اولموش گئجه یاری. (شهریار ۶۳)
بیرقوش «آییغام» سؤیلیه‌رک گاه‌دان ایلدر
گاه‌دان اونودا ینل‌دیه لای‌لای هوش آپاری. (شهریار ۶۳)
سانکی سفر دَه‌یم اؤیادیللار کی دور چاتاق
زنگ شتر چالیر گئجه‌رک کاروان سسی. (همان ۱۱۵)

۶ـ بن فعل + پسوندهای (دیکده، دیقدا، دؤکده، دوقدا):
گئت دیکده، قال دیقدا، دؤز دؤکده، یوردوقدا:
گئت دیکده میوه باهالاشیر (روز به روز میوه گران می‌شود.)
دؤز دوکده، غم قالانیر (به موازات صبر کردن، غم، انباشته می‌شود.)

۷ـ بن فعل + پسوندهای (دیکجه، دیقجا، دؤکجه، دوقجا)
سانما ازدیکجه فلک بیزلری ویرانلیق اؤلور
اون تمنّا سی‌ایله بوغدادگیرمالیق اؤلور. (صابر ۱۰۲)
آلدیقجا کؤز لانیر. (هر چه می‌خریم، حیف و میل می‌شود.)
گؤردؤکجه غصّه میز آرتیر. (با دیدن، اندوهمان افزون‌تر می‌شود.)
توتدوقجا گئدیر. (حرف را که آغاز کرد، ادامه می‌دهد)

بخش پنجم ـ اقسام فعل از دیدگاههای گوناگون

گفتار نخست ـ اقسام فعل به اعتبار مفهوم و نقش

فعل از دیدگاه مفهوم و نقش، دوگونه است: فعل تام یا خاص، فعل ربطی یا عام

نخست ـ فعل تام

فعل تام یا خاص، فعلی است که پیام و مفهوم خاصّی را می‌رساند و نیز می‌تواند مسند جمله باشد؛ همهٔ فعلها بجز چند فعل ربطی محدود، تام هستند:

مژده	گلدی	
فاعل (مسندالیه = نهاد)	فعل (مسند)	(مژده آمد.)

شادی	گئتدی	
فاعل (مسندالیه = نهاد)	فعل (مسند)	(شادی رفت.)

در دو جملهٔ بالا، دو فعل «گلدی» و «گئتدی»، مفهوم خاصّی را می‌رسانند که عبارت

است از آمدن و رفتن؛ و اوّلی به مژده و دوّمی به شادی نسبت داده شده‌اند؛ پس مسند جمله هستند.

معجز اثبات وجود ایلیه چک میکده‌ده
ایچه چک باده، غزل‌خوان اوْلاجاق انشاللاه.
(معجز ۲۰۸)

حیدربابا ایگیت امک ایتیرمز
عُمُر گئچر، افسوس برَه بیتیرمز. (حیدربابا۱۷)
قوشلارا نه خوش یاشارسوز
داغلار، داشلار آشارسوز. (روش ضمیر ۱۹)

دوم ـ فعل ربطی

فعل ربطی، فعلی است که نه مفهوم خاصّی را می‌رساند و نه می‌تواند در جمله، نقش مسند داشته باشد؛ بلکه فعلی است که تنها مسند را به مسندالیه یا نهاد نسبت می‌دهد و آن در زبان فارسی سه فعل ربطی اصلی استیدن، بودن، شدن، و شش فعل ربطی فرعی، یعنی باشیدن، هستیدن، گشتن، گردیدن، آمدن و افتادن است؛ مانند هوا خوب است. هوا سرد شد. و در ترکی، چون:

تهران (نهاد) ایستی (مسند) دیر (فعل ربطی) (تهران گرم است.)

تبریز (نهاد) سرین (مسند) ایدی (فعل ربطی) (تبریز خنک بود.)

در دو جملهٔ بالا دو فعل «دیر» و «ایدی» فعل ربطی هستند که معنی ویژه‌ای را نمی‌رسانند، بلکه دو مسند (ایستی ـ سرین) را به دو نهاد (تهران ـ تبریز) نسبت می‌دهند.

در زبان ترکی به جای استیدن و بودن فارسی و مترادفهای آن دو (باشیدن، هستیدن، گشتن، گردیدن) فعل کهن متروک «ایمک» هست که ساختها و ساختارهای گوناگون آن در نقش فعل ربطی به کار می‌روند و به جای فعل ربطی «نیست» فارسی و ساختهای دیگر آن، فعل «دگیل» (دِییل) و ساختهای دیگرش استعمال دارد.

و نیز به جای فعل «شدن» و معادلهای آن (آمدن ـ افتادن) فعل «اوْلماق» نقش فعل ربطی دارد که هم مصدر و هم ساختهای گوناگون آن زنده و فعّال است:

عشقی وارنـدی شـهریارون گـؤزللی، چـیچکلی
الـسـوس قـارایـئل اسـدی، خـزان اؤلدی بـهاری.
(شهریار ۶۴)

۱ـ فعل ربطی «ایمک»:

دبیرم...: دیرم، دیرسن، دیردیر، دیریک، دیرسیز، دیر دیلر

دبیر بودم...: دبیر ایدیم، دبیر ایدوْن، دبیر ایدی، دبیر ایدیک، دبیر ایدیز، دبیر ایدیلر

دبیر بوده‌ام...: دبیر ایمیشیم، دبیر ایمیش‌سن، دبیر ایمیش، دبیر ایمیشک، دبیر ایمیش‌سیز، دبیر ایمیش‌لر

تنهایم...: یالقوزام، یالقوزسان، یالقوزدیر...

تنها بودم...: یالقوز ایدیم، یالقوز ایدین، یالقوز ایدی...

تنها بوده‌ام...: یالقوز یمیشام، یالقوز یمیش‌سان، یالقوز یمیشیق، یالقوز یمیش‌سیز، یالقوز یمیش‌لار

غــزل دوْر صــفابخش اهــل نـظر غــزل دوْر گــل بــوستان هــنر.
(فضولی: ادبیات شناسی لیق ۱۶۶)

بـونه سـن دیـر سن عـالمه سـالوبـسان گـل بیرگوْرک اؤزوْن هـاردا قـالوبسان؟
(حیدربابا ۴۵)

آمــیرغفار ســیّد لریــن تــاجی‌دی مَرده شـیرین، نـامَرده چـوخ آجـی‌دی.
(همان / ۳۳)

من‌ده سنین دای اوغلو آم، سن‌ده منیم. بیبیم قیزی
گؤیزل باخارسا گوْنوْشه، گؤزده گرگ دیر قاماشا.
(شهریار ۱۳۱)

ســن یــاریْ مــین قـاصدی ســن اگلش سنه چای دنمیشم. (همان ۱۴۹)

وطــن وقــاریْنین بــیرمثالی دیْــر شـاه داغـی، مـحتشم سـاوالان داغـی.
(راحم ۲۴۷)

مــن کــسی یــونگوْل واری‌ام اون‌دان مگر دالی‌ام؟ (روشن ضمیر ۲۱)

۲ـ فعل‌های وار ـ یوْخ ـ دگیل (دَییل)

در فعل وار ـ یوْخ (هست ـ نیست) و ساختهای دیگر آن دو در زبان ترکی معمولاً در

نقش ربطی به کار نمی‌روند و نقش تامّ و مسندی دارند. و چنانکه گفته شد به جای فعل ربطی «نیست» فارسی، فعل نفی «دگیل» (دَییل) ترکی به کار می‌رود نه «یوْخ»! و دو فعل «وار» و «یوخ» در نقش مسندی، مخفف یا بریدهٔ ساخت سوم شخص مفرد «واردور» و «یوْخ‌دور» هستند:

وارام، وارسان، واردور، واروق، وارسوز، واردورلار

یوْخام، یوْخسان، یوْخدیر، یوْخوق، یوْخسوز، یوْخدورلار

دگیلم، دگیل سن، دگیل (دیر)، دگیلیک، دگیل سیز، دگیل دیرلر

حسین (نهاد) وار؟ (مسند) (حسین هست؟)

ناهار (نهاد) حاضیر (مسند) دگیل (فعل ربطی). (نهار حاضر نیست.)

آمـــما اوز ارامـــیزدی   گـــنجه دگـــــیل، گـــزنوزدی.

(روشن ضمیر ۲۲)

گـــنجن ایـــل لرده شـــهر تـــبریزده   وارنـــدی میرزه ممدلی بزّاز. (خبّاز)

۳ـ فعل ربطی «اوْلماق» (شدن): ماضی ساده: اوْلدوم، اوْلدون، اوْلدی، اوْلدوق، اوْلدوز، اوْلدولار

ماضی نقلی: اوْلموشام، اوْلوبسان، اوْلوب، اوْلموشوق، اوْلوبسوز، اوْلوبلار

مضارع اخباری: اوْلورام، اوْلورسان، اوْلور، اوْلوروق، اوْلورسوز، اوْلورلار

همیشه فکری بودور عاشق پریشانون   اوْگوْزلرین‌دن اوْپیدی، اوْلیدی قوربانون.

(معجز ۱۰)

یامان یئرده گوْن دوْندی، آخشام اوْلدی   دنـــیامنه، خـــرابـــهٔ شـــام اوْلدی.

(حیدربابا ۳۱)

عـــدالت دنـــیادا گـــرک‌وار اوْلـــسون   حکمی هر طرف ده برقرار اوْلسون.

(راحم ۲۴۵)

قـــاراگـــوْزنون بـــالالارا!   بـــیلین عـــمری آز اوْلار.

(روشن ضمیر ۲۲)

خوشام که شوقیله در دین آلام غزاله بالام

اوْقاره گوْزلره قوربان اوْلام غزاله بالام.

(موسوی ۶۵)

گفتار دوّم ـ اقسام فعل به اعتبار مفعول

فعل به اعتبار مفعول در زبان ترکی ۱۱ گونه است: ۱ ناگذر (لازم = تأثیر سیز فعل) ۲ گذرا (متعدّی = تأثیرلی فعل) ۳ خودگذر (خودبرگرد = مرجوع) ۴ ناگذر و گذرای تقابلی ۵ دووجهی (ذووجهین) ۶ سببی (گذرای دو درجه‌ای = دو مفعولی) ۷ گذرای سه درجه‌ای (متعدی سه مفعولی) ۸ گذرای چهار درجه‌ای (متعدّی چهار مفعولی) ۹ دوسویه ۱۰ گروهی ۱۱ تمیزی

نخست ـ فعل ناگذر (لازم)

فعل ناگذر یا لازم که آن را به ترکی «تأثیر سیز فعل» نامیده‌اند[1]، فعلی است که به مفعول نیاز ندارد و با فاعل تنها معني جمله را کامل می‌کند:

دانشجولار گلدیلر. (دانشجویان آمدند.)

استاد گئتدی. (استاد رفت.)

فعل ناگذر که در زبان فارسی همیشه به صورت ساده و اصلی است، یعنی بدون افزودن میانوند می‌آید، در زبان ترکی دو گونه است: نادستورمند (بیقاعده = سماعی)، دستورمند (با قاعده = قیاسی)

یک ـ فعل ناگذر نادستورمند (فعل لازم بیقاعده)

این فعل، خود به خود و بی‌افزودن چیزی ناگذر است؛ چون:

یاتدی، گئت‌دیک، گلدیلر، یاتمیش دوغ:

سحر تیزدن تاخیرچی‌لار گلردی قوزیون قوزی دام باجادا ملردی.

(حیدربابا / ۳۶)

وقت گئچمییب گله‌بیلسن، گل اؤغلوم! قوجاغیم‌دا دؤیونجا دینجل اؤغلوم!

(کاظمی ۲۰۱)

دو ـ فعل ناگذر دستورمند (فعل لازم با قاعده)

فعل ناگذر دستورمند، فعلی است که در اصل، گذراست؛ ولی با افزودن میانوندهایی به صورت ناگذر درمی‌آید. فعل‌های ناگذر دستورمند، فعلهای مجهول‌واره هستند؛ به عبارت دیگر، از آنها بوی فعل مجهول می‌آید و در ترجمه به فارسی نیز اغلب، معادل مجهول دارند:

گؤرمک (دیدن: گذرا) ← گؤرسن‌مک (دیده شدن: ناگذر مجهول)

۱ـ زهتابی ۲۱۰

توتماق (گرفتن: گذرا) ← توتول‌ماق (گرفته شدن: ناگذر مجهول)

ساختارهای فعلهای ناگذر دستورمند

از ساختارهای فعلهای ناگذر دستورمند (لازم با قاعده) است:

۱ـ همراه میانوند «ـ یل» و معادلهای آن (ـ یل / ـ ؤل / ـ ول)

این دسته از فعلهای ناگذر دستورمند با افزودن میانوندهای بالا در میان بن فعل گذرا و شناسه می‌آیند:

وئرمک ← وئریل‌مک. ییخماق ← ییخیل‌ماق. دؤزمک ← دؤزؤل‌مک. وورماق ← وورول‌ماق:

سَریل‌مک، دَریل‌مک، کَسیل‌مک، اکیل‌مک، چکیل‌مک

ییخیل‌ماق، سیخیل‌ماق، یاخیل‌ماخ، تاخیل‌ماخ

اوزول‌مک، سؤزؤل‌مک، هؤرؤلمک، بؤزؤل‌مک

دورول‌ماق، قورول‌ماق، توتول‌ماق، پوزول‌ماق

آقـــا اؤلدی، تـــفاقیمیز داغـــیلدی　　قـــویون اؤلان یـادگندیین ســاغیلدی.

(حیدربابا ۳۱)

قوی تؤکولسون بـوئربوزی داغیلسین　　بـوشیطانلیق قـورقوسی بیر ییخیلسین

(همان ۳۸)

۲ـ با میانوند «ـ ین» و معادلها (ـ ین / ؤن / ـ ون):

دَل‌مک ← دلین‌مک. سرمک ← سرین‌مک. چال‌ماق ← چالین‌ماق. سؤزمک ← سؤزون‌مک. آل‌ماق ← آلین‌ماق. گؤرمک ← گؤرؤن‌مک:

گـــندنلرین یـــئری بـوردا گـــؤرؤنور　　خـــانم نـــنه آغ کـــفنین بـــوروئنور

دالیم جادورهارا گندیم سؤرؤنور. (حیدربابا ۴۲)

۳ـ با میانوند «ن» در فعلهایی که حرف پایانی آنها صدادار است:

بؤیاماق ← بویان‌ماق. تورلاماق ← تورولان‌ماق. اؤخلاماق ← اؤخلان‌ماق. دانتاماق ← دانتان‌ماق. تاقتاماق ← تاقتان‌ماق. چالخلاماق ← چالخالان‌ماق. بولاماق ← بولان‌ماق:

چالخالان دیق‌جا، بولان دیق‌جا زمان، نهره کیمی

یاغی یاغ اوسته چیخیر، آیرانی، آیران لیق اؤلور. (صابر ۱۰۲)

روزگـــارین دگـــیرمانی فـــیرلانیر

مـــخلوق اؤنـــون دیش لریـــنه تـــوللانیر.

(حیدربابا ۴۳)

خـــــفه‌لن دیـــم، دارنـــخ دیْـــم هـــــامی‌یاتدی، مـــــن بـــاخدیْم.
(روشن ضمیر ۱۹)

۴- با تبدیل «تْ» (تای ساکن) فعل گذرای دستورمند به «نْ» (نون ساکن):
اؤیات‌ماق ← اؤیان‌ماق. ایشلت‌مک ← ایشلن‌مک. گیزلت‌مک ← گیزلن‌مک. تؤکت‌مک ← تؤکن‌مک. ایتیت‌مک ← ایتین‌مک. اوزات‌ماق ← اوزان‌ماق. یوبات‌ماق ← یوبان‌ماق. جالات‌ماق ← جالان‌ماق:

یـــئل گـــلن‌ده وئـر گـتیرسین بـویونا بـلکه مـنیم یـاتمیْش بـختیم اؤیـانا.
(حیدربابا ۱۶)

چـــــالیْش آدون گــــــلن‌ده رحمت اؤخون سون سنه. (شهریار ۱۲۷)

و ← فعل گذرا، ص ۱۲۰

۵- با میانوند «سَن» بین بن و پسوند مصدری:
گؤرمک ← گؤرسن‌مک

گـــــؤززمه هـــــرنه گــــــلیر آلا - بولا گؤرسنیر. (روشن ضمیر ۲۱)

۶- با میانوند «نیل» و معادلها (نیْل، نؤل، نول) در فعلهای مختوم به مصوّت:
سوراماق ← سورانیل‌ماق. اؤخلاماق ← اوخلانیْل‌ماق. گؤزله‌مک ← گؤزله‌نیل‌مک:
داملاریْمیْز سووانیْل‌مادی (پشت بامهامان گل‌اندود نشد.)

۷- ناگذر دستورمند با افزودن میانوند «نْ» بر ناگذر نادستورمند:
اَس‌مک ← اَسنه‌مک
حسین هیْ اَسنیردی (حسین هی خمیازه می‌کشید.)

دوم - فعل گذرا (متعدّی)

فعل گذرا یا متعدّی که آن را به ترکی «تأثیرلی فعل» نامیده‌اند[1]، فعلی است که از فاعل به مفعول می‌گذرد. به عبارت دیگر به مفعول نیاز دارد:
الهام کتابی گتیردی. (الهام کتاب را آورد.)
آیلار قلمی گؤتوردی. (آیلار قلم را برداشت.)

در زبان ترکی، فعل در ساختار اصلی و سادهٔ خود ممکن است ناگذر یا گذرا باشد؛ مانند «گلمک» (آمدن) و «یاتماق» (خوابیدن) که ناگذرند؛ ولی «یازماق» (نوشتن) و «اوخوماق» (خواندن) که گذرا هستند؛ امّا افزون بر این دسته از فعلهای ناگذر و گذرا، با افزودن میانوندهایی به فعلهای ناگذر، آنها را گذرا می‌سازند و با افزودن میانوندهایی به

۱- زهتابی ۲۱۰

فعلهای گذرا آنها را تبدیل به ناگذر می‌کنند؛ چنانکه با افزودن میانوند «ـیرت» بین بن و شناسهٔ فعل ناگذر «گئچمک» (گذشتن)، آن را به «گئچیرت‌مک» (گذرانیدن) که فعل گذرا است بدل می‌سازند و با افزودن میانوند «سَن» در بین بن و شناسهٔ فعل «گؤرمک» (دیدن) که گذراست، آن را به «گؤرسن‌مک» که ناگذراست بدل می‌کنند؛ در صورتی که در زبان فارسی، فعل ناگذر از اصل ناگذر (ناگذر نادستورمند) است و فعل ناگذر دستورمند وجود ندارد و تنها فعل گذراست که از ناگذر ساخته می‌شود و به صورت گذرای دستورمند درمی‌آید.

با توجه به آنچه گذشت، فعل گذرا از حیث ساختار به دو دسته تقسیم می‌شود:

فعل گذرای نادستورمند (فعل متعدی بی‌قاعده)، فعل گذرای دستورمند (فعل متعدی باقاعده)

یک ـ فعل گذرای نادستورمند (فعل متعدی بیقاعده یا سماعی)

فعل گذرای نادستورمند فعلی است که از اصل، گذرا (متعدّی) باشد؛ مانند «یمک» (خوردن) و «آپارماق» (بردن) که بی‌افزودن میانوندی گذرا هستند:

قوزان منیم همتیمی اؤردا گؤر   اؤردان آییل قامتیمی داردا گؤر.

(حیدربابا ۳۹)

خلق اؤز اصیل عادت لرین دَییشدی

دؤغما، گؤزل صفت لرین دَییشدی.

(سؤنمز ۵۴)

دو ـ فعل گذرای دستورمند (متعدی با قاعده یا قیاسی)

فعلهای گذرای دستورمند در زبان ترکی معمولاً با افزودن میانوندهایی به فعلهای ناگذر ساخته می‌شوند و مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱ـ با میانوند «دیر» و همتاهای آن (دیر، دؤر، دور) در میان بن و پسوند مصدری: گزمک (گشتن) ← گزدیرمک (گرداندن). باتماق (فرورفتن) ← باتیرماق (فروبردن). گؤلمک (خندیدن) ← گؤلدورمک (خندانیدن). دؤلماق (پرشدن) ← دؤلدورماق (پرکردن). از این قبیل است:

ایترمک، اسدیرمک، آندیرمک، چیمدیرمک، سیندیرماق، دیندیرمک، میندیرمک، قؤندورماق، دؤندورماق، اؤزدورمک، کؤسدورمک، تیزدیرماق، یاندیرماق، اؤزلش دیرمک و...:

یالواررام صفام‌دان اؤز دؤندر مه‌سؤن   شهریارا لایق، شاه یوردوم‌دا وار.

(سهند ۲۳۵)

مـن بـاخان دا قـوْزانیْلار، باخیْلار بیرده یـاتوب، یـاندیْریْلار، یـاخیْلار.

(حیدربابا ۴۲)

دؤلدور تواره، قوی قالا، بیرگؤن بوکؤر پەلر

آلقیش لاسینلا ذوقیله سن‌دن قـالان سـسی.

(شهریار ۷۶)

منی یاندیْردی فضولی کیمی هجران دردی

اوزون ایل‌لر دئمه‌دیم خلقه بـوپنهان دردی.

(سلیمان رستم: ادبی یار پاقلار ۱۲)

۲ـ با میانوند «ت» بین بن فعل ناگذر و پسوند مصدری:

اؤیناماق ← اوینات‌ماق. اؤتورماق ← اؤتورت‌ماق:

آچیت‌ماق، قـنیت‌مک، قـودورت‌ماق، قوْروت‌ماق، چوْروْت‌مک، بئزت‌مک، ایشـله‌ت‌مک، دَیـرت‌مک، گـیجلت‌مک، اوخشـات‌ماق، آغلات‌ماق، آخسـات‌ماق، آغـنات‌ماق، دیکـلّت‌مک، آغـارت‌ماق، قـارالت‌مـاق، قـیزارت‌ماق، بوْزارت‌مـاق، اؤتـورت‌ماق، کـؤزرت‌مک، گـؤیرت‌مک، بَـرکیت‌مک، آسگیلت‌مک، اینجیت‌مک، اُریت‌مک، چـــوْروْت‌مک، آیـیلت‌ماق، اویـنات‌ماق، دوررولت‌مـاق، چـیْغیرت‌ماق، کیچیلت‌مک، بؤیوت‌مک، گئلت‌مک:

نـؤدانلا ایشـله ینده، چوْزر بؤرکی ترسینه

وقتی که دؤلدی، توک یئره ایسلاتما کسـرتن.

(معجز ۵۶)

هاهیل لرون یشمیش کـفن چوْروْدوب جـــاهیل لری دنـیا غـمی کــیریدیب

قیز ـ گلین‌لر، آت جانلاری اریدیب[1]. (حیدربابا / ۴۴).

اریت‌دی جـانیمی، جـانا بلای هـجرانـون

بـوخـسته جـانیم اؤلا ای عـزیزا قـوربانـون.

(کاظمی ۲۰۵)

۳ـ با میانوند «ـ یرت» و همتاهای آن (ـ یْرت / ـ ؤرت / ـ ورت)

۱ـ در موارد خاص، حرف «ت»، گذراساز به «د» تبدیل می‌شود

گئچمک ← گئچیرت‌مک. اوچماق ← اوچورت‌ماق، کؤچوْرت‌مک، قاچیْرت‌ماق، یاتیْرت‌ماق، اؤتورت‌ماق، آسقیْرت‌ماق، اؤسکوْرت‌مک، دوْشوْرت‌مک و...

قوشی اوچورت دوم (پرنده را پرانیدم.)

دامی اوچورت دوم (بام را خراب کردم.)

چراغی گئچیرت دیم. (چراغ را خاموش کردم.)

اوشاغی یا تیْرت دیْم. (بچه را خوابانیدم.)

دئـنه گـئچیرت اولدوز لاری الک‌دن.   ییرسؤزروشون برقارقین میْش فلک‌دن...

(حیدربابا ۳۸)

سالوبدور تـوپراقـا افـراسیابی، رسـتمی، زالی

قارایئرده یاتیْردیْب گیوی، گودرزی، نـریمانی.

(کاظمی ۲۰۴)

۴ـ با میانوند «ـ یر» و همتاهای آن (ـ یْر / وْر / ور):

یئتمک ← یئتیرمک. یئتمک ← یئتیرمک. اؤتمک ← اؤتوْرمک. و نیز یئتیرمک، ایتیرمک، آشیْرماق، باتیْرماق و...

قارداشیْم منی گتیردی، یئتیردی. (برادرم مرا آورد و رساند.)

قوْناقلاری اؤتوْرمک ایچون قاپویا کیمین جیْخدیْق. (برای بدرقهٔ مهمانان تا دم در آمدیم.)

قرآن اؤخوماق، بئزتوخوْماق، کیفته پیشیرمک

اسـبـاب تـرّقی، اؤ تـجارت گـینه‌وار دور.

(ممجز ۱۵۵)

ایـتیرمیشم کـلفچه نـین بـاشیْنی   تـا پـانمیْرام اؤزوگـوْموْن قـاشیْنی.

(شهریار / ۱۶۴)

۵ـ با میانوند «ـ یت» و همتاها (ـ یْت / ـ وْت / ـ وت):

آخماق ← آخیْت‌ماق. قوْخماق ← قوْخوت‌ماق. قوْرخماق ← قوْرخوت‌ماق: بیخود گوْزوْروْن یاشیْن آخیْتما. (بیهوده اشک چشمت را جاری نکن.)

۶ـ با میانوندهای (دَر ـ دار):

دؤنمک ← دؤن درمک، قوْنماق ← قوْن دارماق. چوْن درمک. آندرمک:
سویی أندردی منیم باشیما. (آب را بر سر من فروریخت)
حیدربابا، ارز باکیه چوْندریر... سؤزلرؤزی هی اندریر، دوندریر.
(شهریار ۹۸)

۷ـ با میانوند «ـ یزدیر» و همتاها (ـ یزدیز / ـ وزدوْر / ـ وزدور):
چیمـمک ← چیمیز دیرمک. دامماق ← دامیز دیرماق و آمیز دیرمک، قالخیز دیرماق، دادیز دیرماق:
آنا اؤشاغین امیز دیردی. (مادر به بچه‌اش شیر داد.)[1]

۸ـ با میانوند «ـ یز» و «یز دیر»
قالخماق ← قالخیزماق (= قالخیزدیرماق)
یاشار قیرخ کیلوتایی یئردن قالخیزیر. (= قالخیزدیریر: یاشار لنگهٔ چهل کیلویی را از زمین بلند می‌کند.)

۹ـ با میانوند «ـ ارت»:
چیخماق ← چیخارت‌ماق. قوْپماق ← قوْپارت‌ماق:
ائلناز آغاجین خوْلین قوْپارت‌دی (ائلناز ساقهٔ درخت را برکند.)

۱۰ـ با میانوند «قوزدور»:
دررماق ← دورقوز دورماق:
ائلناز آیتازی یئرین‌دن دورقوز دوردی. (ائلناز آیتاز را از سرجایش بلند کرد.)

۱۱ـ با میانوند «ـ وز» و «ـ وزدور» در میان فعل گذرای نادستورمند
فعل گذرای نادستورمند «اوت‌ماق» به معنی بردن (در قمار و ورزش و شرط‌بندی) با میانوند «ـ وز» و «ـ وزدور» به گذرای دستورمند با معنی متضاد (باختن) تبدیل می‌شود:
اوتدوم. (بردم) ← اوتوزدوم = اوتوزدور دوم(باختم)

۱ـ گاهی فعل گذرا با میانوند «دِر» می‌آید بی‌آنکه ساختار ناگذر داشته باشد: گزندرمک

ریشخندیله قیرجاندی سحر، سویله‌دی دورما
جان قۆرخوسی‌وار عشقین، اوتوزدون بـوقماری.
(شهریار ۶۴)

۱۲ـ با میانوند «ـالا» در میان فعل گذرای نادستورمند (با قدری اختلاف معنی):
قوۆماق (راندن) ← قوۆالاماق (تعقیب کردن و راندن):
قـــۆجا یـــعقوب ایـتمیش سـم‌ده تـاپوبسان
قـــوۆالیـــوب، قـورد آغـزین‌دان قـاپوبسان.
(حیدربابا ۴۱)

۱۳ـ با پسوند «له ـ لا» در میان فعل گذرای نادستورمند:
آس ماخ ← آس لاماخ. سال‌ماخ ← سال لاماخ:
آی نـه گـۆزل قـایدادی شـال ســال لاماق!
بگ شـــالینا بـــایرا مـــلیقین بـــاغلاماق...
شـــال ایـــسته‌دیم مـن‌ده انـوده آغـلادیم...
غـلام گـیله قـاشدیم شـالی سـال لادیـم.
(حیدربابا ۲۴)

۱۴ـ گذاراسازی فعل ناگذر با تبدیل میانوند «ل» به «ت»:
گیزلن‌مک ← گیزلت‌مک:
بـــاغیشلایین اوزات ســـــام هَردن بیر چاشنی قانسام. (روشن ضمیر ۱۷)
و ← فعل ناگذر (ص ۱۱۵)

۱۵ـ گذراسازی فعل میانوندی با میانوند (له ـ لام) در میان اسم یا صفت و یا دیگر فعلیارها، و پسوند مصدری:
ایش + له + مک ← ایش‌له‌مک. خوش + لا + ماق ← خوش‌لاماق و باشلاماق، ایاق‌لاماق، گۆزله‌مک، دیش‌له‌مک، پیس‌له‌مک، اۆزله‌مک، داشلاماق، یاخچی‌لاماق، تعریف له‌مک، کۆرلاماق و...
حـــــیدربابا گـــۆن دالوری داغـــلاسون...
اوشـاخلارون بـیر دسـته گـۆل بـاغلاسون.
(حیدربابا ۱۶)

و ← فعل میانوندی (ص ۱۴۱)

سوم ـ فعلهای خودگذر (خودبرگرد = قایدیش فعلی)

در زبان ترکی، فعلهای ویژه‌ای یا ساختارهایی ویژه هستند که با افزودن میانوندهایی از ساختهای گذرا ساخته می‌شوند؛ امّا برخلاف بیشتر فعلها که در این مقام، تبدیل به فعل مجهول و ناگذر می‌شوند، این فعلها ناگذر نمی‌گردند؛ بلکه نوعی فعل گذرا می‌شوند که فاعل و مفعول آنها یکی است؛ به عبارت دیگر در این ساختارها فعل از فاعل صادر می‌شود و بر خود فاعل برمی‌گردد و یا بر آن واقع می‌شود. به جمله‌های زیر توجّه فرمایید:

سوسن قاپونی آچدی (سوسن در را باز کرد.)

در جملهٔ بالا فعل «آچدی»، گذراست. و فاعل آن، سوسن، و مفعول آن، قاپو است. حال اگر فعل همین جمله را به صورت خودگذر دربیاوریم، چنین می‌شود:

قاپو آچیلدی. (در باز شد.)

در جملهٔ بالا، آچیلدی که از فعل گذرای آچدی ساخته شده، با ساخت جدید خود، ناگذرنماست؛ یعنی در نگاه نخست چنین می‌نماید که فعل ناگذر است؛ در صورتی که چنین نیست و مانند فعلهای گذرا، مفعول دارد؛ منتها مفعول آن، همان کلمهٔ قاپو است که فاعل فعل نیز هست و فاعل و مفعول، روی هم افتاده و یکی شده‌اند یعنی هم، آنکه کار «آچیلدی» بر آن واقع شده، یعنی مفعول فعل، قاپوست و هم، آنکه کار از او صادر شده، یعنی فاعل فعل نیز همان قاپو است.

همین حالت را دارد «ساسان» در جملهٔ زیر:

ساسان یویوندو (ساسان آب تنی کرد = خودش را شست.)

فعل یویوندو که از فعل گذرای یودو (شست) ساخته شده، نوعی گذراست؛ منتها هم فاعل آن و هم مفعول آن، «ساسان» است؛ یعنی فعل از ساسان صادر شده و بر خود ساسان واقع شده است.

این ساختار فعلی راکه در آن، فعل از فاعل سر می‌زند و به خود او برمی‌گردد و یا بر آن می‌گذرد، می‌توان فعل خودبرگرد و یا فعل خودگذر نامید.

روانشاد آقای دکتر محمدتقی زهتابی، این فعل را «قایدیش فعلی» (فعل برگشت) نامیده‌اند.[1] حال اگر به جای دو جملهٔ مورد بحث بالا، دو جملهٔ زیر را بیاوریم:

آش ایچیلدی. (آش خورده شد.)

پارچا کسیلدی. (پارچه بریده شد.)

۱ـ زهتابی ۲۲۰

در جملهٔ بالا و فعلهای آن دو جمله، از نظر ساختار ظاهری با دو جملهٔ نخستین، یعنی (قاپو آچیلدی.) و (ساسان بوریوندو.) تفاوتی ندارند؛ در صورتی که از نظر معنایی و گذرایی و ناگذرایی (لازم یا متعدّی بودن) یکی نیستند. و دو فعل نخست، خودگذر هستند؛ ولی دو فعل بعدی، ناگذر و مجهولند؛ یعنی آش را کس یا کسانی خورده‌اند و پارچه را کس یا کسانی بریده‌اند؛ به عبارت روشن‌تر، در دو جملهٔ اخیر، آش و پارچه مفعول هستند و کس یا کسان، فاعل آن دو؛ در صورتی که در دو جملهٔ نخستین، قاپو و ساسان هم فاعل فعلند و هم مفعول فعل.

ساختار فعل خودگذر (خودبرگرد)

میانوندهای فعلهای خودگذر، بیشتر همان میانوندهایی هستند که از فعل گذرا، فعل ناگذر می‌سازند؛ از آن جمله است:

۱ـ میانوند «ـ یل» و معادلهای آن (ـ یل / ـ ؤل / ـ ول):

چک مک ← چکیل مک، جیرماق ← جئریل‌ماق، اوزؤل‌مک، اکیل‌مک، (درفتن)، سوزؤل‌مک (بواشکی در رفتن)، آتیل‌ماق، آچیل‌ماق، قیریل‌ماق، اگیل‌مک، تپیل‌مک، تؤکؤل‌مک، سؤکؤل‌مک، تورتول‌ماق، (الکن شدن)، تاخیل‌ماق (سرِ خر شدن)، سؤخول‌ماق، دورول‌ماق، یاییل‌ماق، یؤرول‌ماق، ییخیل‌ماق، یومول‌ماق، سیخیل‌ماق، قوتاریل‌ماق، وورول‌ماق (عاشق شدن)و...:

رکـــــاییم‌ده بـــــیرتوسن بـــــادپا — آچیل‌میش باشیم اوسته، زرّین‌لوا...
چکـــــیل مک‌ده عـــرّاده ده‌تـــوپلر — طـــبیل لرده فـــریاد گـــوُپ گـــوُپ‌لر.
(صابر ۱۱۳)

یـــیخیلار خـــانمانِ نـــاف نـــریس — داخـــی گـــشتمز تکـــذّبان خـــبیث...
(معجز ۱۱۴)

قـیزلار دییَر آتـیل، ماتیل چـرشنبه! — آیـنا تکـین، بـختیم آچـیل چـرشنبه!
(حیدربابا ۲۵)

بـــــهروز دا شـــــهید اؤلدی — تـؤشول‌دی شهید لره. (شـهریار ۲۲۶)
قـــان چـیخیب کـلّه مـه دلی اؤلدوم — آتیلیب فـایتونا دئـدیم شهناز. (خبّاز)
خشکـنابی یـامان گـزنه کـیم سـالدی؟ — سیدلردن کیم قیرلدی؟ کیم قـالدی؟
(همان ۳۲)

۲- میانوند «- ین» و همتاها (- ین / - ۆن / - ون):

گئیمک ← گئیین‌مک. دئمک ← دئیین‌مک (یاد و «یا»). سۆرمک ← سۆروۆن‌مک و دلیـن‌مک، سئوین‌مک، قۇرون‌ماق، دؤیۆن‌مک، داشین‌ماق، دلین‌مک، گئچین‌مک، سوبون‌ماق، سؤیۆن‌مک، سیلین‌مک، چکین‌مک و...:

عُرَفا دیرسن اۇزۆن، اهـل خـطا دیـرسن اۇزۆن
دۆشونۇرسن می‌برسۆزده نتجه‌هذیان لیـق اۇلور؟
(صابر ۱۰۳)

۳- میانوند «ن» (نون ساکن):

آلازلاماق ← آلازلان‌ماق. قۇروزاماق ← قۇروزان‌ماق و دۆلان‌ماق، سرلان‌ماق (میوه)، سۆرۆن‌مک، بۆرۆن‌مک، دایان‌ماق، آسلان‌ماق، سالان‌ماق، تۆلان‌ماق، (آویزان شدن)، قاشین‌ماق، داشین‌ماق، بۆرن‌مک، سیلکه‌لن‌مک، سَرین‌مک، چکین‌مک، حـال‌لان‌مان، پارچالان‌ماق، گۆزل‌لن‌مک:

قـاریشیق دیـر هـله‌لیک مـلّتین اسـتعدادی
النیل‌سه، صاقی بیریان، تۆزی بیریان لیـق اۇلور
چالخالان دیق جا، بولاندیق جا زمان، نـهره کیمی
یاغی یاغ اۇسته چیخیر، آیرانی، آیرانلیق اۇلور.
(صابر ۱۰۲)

خـانم نـنه آغ کـفنین بـۆرۆنۇر — دالیـم جادور، هـاراگـتسم سـۆرۆنۇر.
(حیدربابا ۴۲)

روزگـارین دگـیرمانی فـیرلانیر — مـخلوق اۇنـون دیش لرینه تـوللانیر.
(همان / ۴۳)

تـندیر لریـن قـۇوزانـاردی تـوستی‌سی — چـورک لریـن گـۆزل‌ایی، ایـستی سی.
(همان ۳۶)

یـئردن دَیـر جـَلندی — درردی، یـبیر سـیلکه‌لن‌دی.
(روشن ضمیر ۲۰)

دومـانلی داغ! قـارباشوندا تـلله نـیر — یۆکـسک لیگین، آغ صاچون‌دان بلله‌نیر.
(چاوش اکبری ۲۸)

۴ـ میانوند «ـ یش» و همتاها (ـ یش / ـ وْش / ـ وش):
گیرمک ← گیریش‌مک. دورماق ← دوروش‌ماق و ییغیش‌ماق، سیغیش‌ماق، بوزوْش‌مک، چالیش‌ماق، چاتیش‌ماق، سیخیش‌ماق:

نیسان دوْشدی، بیزده دوْشدوْک یاغیشا...
هی دیێردیک بلکه یاغیش ییغیشا. (حیدربابا ۵۱)

۵ـ با تبدیل میانوند «ت» ویژهٔ ساخت گذرا به میانوند «ن»:
اوزات‌ماق ← اوزان‌ماق. اوْیات‌ماق ← اوْیان‌ماق. داش‌لات‌ماق ← داش‌لان‌ماق، ایس‌لان‌ماق، گیزلن‌مک، ایش‌لن‌مک، حرص‌لن‌مک، باش‌لان‌ماق، آللان‌ماق، فیرلان‌ماق و...:

شورشه موجب، نه تأخیر مواجب دیر فقط
گوْرسنیر بیر باشقا زاد آلتیندا بوْرقانون گینه.
(معجز ۲۱۰)

روزگارین دگیرمانی فیرلانیر
... باغ‌که گینه بشر تنجه آللانیر. (حیدربابا ۴۳)

۶ـ با افزودن میانوند «ت» در فعل ناگذر نادستورمند:
اوْشوْمک ← اوْشوْت‌مک:
اوشاق اوْشوْت‌دی یاتدی. (بچه تب و لرز کرد. خوابید.)

۷ـ با میانوند «یخ» در بین صفت و پسوند مصدری:
آج + یخ + ماق ← آجیخ‌ماق:
من آجیخ میْشام. (من گرسنه‌ام است.)

۸ـ با میانوند «ـ ال» و «ـ ل» در بین صفت و پسوند مصدری:
آج + ـ ال + ماق ← آجال‌ماق. دارال‌ماق. دوْزل‌مک:
یئریمیز دارال‌دی (جای‌مان تنگ شد.)

کسیلر بانگ ناله و فریاد
دوْزَلر بوزمانه انشاللاه. (معجز ۱۱۴)

۹- با میانوند «لْ» در بین صفت مختوم به مصوّت و پسوند مصدری:

اوجا + ل + ماق ← اوجال‌ماق. قوْجا + لْ + ماق ← قوْجال‌ماق:

حیدربابا آغاجلارون اوجالدی

آمما حیف جوانلارون قوْجالدی.

(حیدربابا ۳۰)

۱۰- با میانوند «لَن» و «لان» در بین اسم و پسوند مصدری فعلهای میانوندی:

هوس‌لن‌مک، چیچک لن‌مک، حال‌لان‌ماق، کال‌لان‌ماق:

بالا جاکوْزسوْزوْن دارقیفسینده

جهانا سیغمیان جان چیچک‌لندی. (سوْنمز ۶۸)

چهارم - فعلهای گذرا و ناگذر تقابلی

فعلهای گذرا و ناگذر با قاعدهٔ ترکی، معمولاً با افزودن میانوند به ساختارهای بیقاعده، پدید می‌آیند:

گزمک (ناگذر) ← گزدیرمک (گذرا). گوْرمک (گذرا) ← گوْرسن‌مک (ناگذر)

امّا برخی از فعلهای ناگذر و گذرای با قاعده هستند که آنها ساختار بیقاعده ندارند و اصولاً در زبان به صورت با قاعده به‌کار می‌روند و ساختار ناگذرشان با ساختار گذرای‌شان اندکی فرق دارند؛ بدین معنی که ساختار ناگذرشان با میانوند «نْ» در تقابل با ساختار گذرای‌شان قرار می‌گیرد که همراه میانوند «تْ» است؛ به عبارت دیگر با تبدیل میانوند «نِ» ساختار ناگذر به «ت»، آن فعل، گذرا می‌شود و یا با تبدیل «ت» در ساختار گذرا به «ن»، آن فعل، ناگذر می‌گردد:

گیزلن‌مک (ناگذر = لازم) ← گیزلت‌مک (گذرا = متعدی)

آللات‌ماق (گذرا) ← آللان‌ماق (ناگذر)

این گونه فعلها که ساختار ساده و اصلی ندارند؛ بلکه ساختار گذرا و ناگذر آنها با میانوندهای «تْ» و «نْ» در تقابل هم صرف می‌شوند، در این کتاب، فعلهای ناگذر و گذرای تقابلی نامیده شده‌اند.

← فعل ناگذر (ص ۱۱۵) و ← فعل گذرا (ص ۱۲۰)

پنجم ـ فعل دووجهی

فعل دووجهی که در دستورهای سنّتی پیشین، آن را ذووجهین می‌نامیدند، فعلی است که گاهی به صورت ناگذر و گاهی به صورت گذرا در جمله به کار می‌رود؛ مانند فعل «گؤزله» در دو جملهٔ زیر، که در جملهٔ نخست، ناگذر و در جملهٔ دوم، گذراست:
گؤزله، ییخیلارسان. (بپا نیفتی)

من گلنه جن بو ماشینی گؤزله. (تا آمدن من این ماشین را بپا.)

یا فعل «سپیب» در دو جملهٔ زیر که در دو وجه ناگذر و گذرا به کار رفته است:

سعیدین اؤزی سپیب. (سعید صورتش جوش زده: ناگذر)

سعید حَیَطه سو سپیب. (سعید به حیاط آب پاشیده است: گذرا)

از این قبیل است دو فعل «یئمیر» و «آرتیریب‌سان» در چهار جملهٔ زیر:

بوکؤینک اوکؤتا یئمیر. (این پیراهن به آن کت نمی‌خورد: ناگذر)

مسعود آلما یئمیر. (مسعود سیب نمی‌خورد: گذرا)

اؤچوخ آرتیریب. (او خیلی پررو شده: ناگذر)

ساناز سماورین سویون آرتیریب. (ساناز آب سماور را افزوده است: گذرا)

من گؤردوزگؤزم کروان، چاتوپ کؤچوبدی

آیرلیقین شربتینی ایچیبدی. (حیدربابا ۴۲)

من ده بوردان تز مطلبه چاتمارام

ایوزگلیب چاتمیونجان یاتمارام. (همان ۳۹)

ششم ـ فعلهای سببی (گذرای دو درجه‌ای[1] گذرای درجه‌دوم[2] = دومفعولی)

پاره‌ای از فعلهای گذرا، افزون بر مفعول، به متمم نیز نیاز دارند و بدون آن نمی‌توانند معنی جمله را تمام کنند؛ مانند آلماق، وئرمک، ایسته‌مک، اؤرگت‌مک، یندیرت‌مک:

ساناز درسی سؤلمازا اؤرگتدی. (ساناز درس را به سولماز یاد داد.)

فعل «اؤرگتدی» در جملهٔ بالا همان گونه که به مفعول (درس) نیازمند است، به متمم (سولماز) نیاز دارد و بدون آن نمی‌تواند معنی جمله را کامل کند:

ساناز درسی؟ اؤرگتدی.

این گونه فعلها که هم به مفعول و هم به متمّم نیاز دارند، فعلهای سببی یا فعلهای گذرای دو درجه نامیده می‌شوند. و چون در دستورهای سنّتی پیشین فارسی، مفعول را

۱ـ وزین‌پور ۱۹۵　　۲ـ مباٰت ۲۱

«مفعول بیواسطه» (یا مفعول صریح) و متمّم را «مفعول بواسطه» یا «مفعول غیر صریح» می‌نامیدند، فعلهای سببی را هم به علّت نیاز به آن دو، فعلهای دو مفعولی می‌گفتند.

افزون بر فعلهای گذرا که از اصل، سببی (گذرای دو درجه‌ای) هستند و هم به مفعول و هم به متمم نیاز دارند، پاره‌ای از فعلهای گذرا را با افزودن یک میانوند، فعل سببی می‌سازند؛ چون:

ایچ مک (نوشیدن: گذرا) + ـیرت ← ایچیرت‌مک (نوشانیدن: سببی)

یازماق (نوشتن: گذرا) + دیر ← یازدیرماق (نویسانیدن: سببی)

یورماق (خسته کردن: گذرا) + دور ← یوردورماق (امر به خسته کردن دادن: سببی)

و نیز پاره‌ای از فعلهای ناگذر را با افزودن دو میانوند، سببی می‌کنند؛ یعنی نخست فعل ناگذرا را با یک میانوند، گذرا کرده، بعد با میانوند دوم، آن را به صورت سببی درمی‌آورند:

یات‌مات (خوابیدن: ناگذر) + ـیرت ← یاتیرت‌ماق (گذرا)

+ دیر ← یاتیرت دیرماق (امر به خواباتیدن دادن: سببی)

گزمک (گشتن = ناگذر) ← گزدیرمک (گردانیدن = گذرا) ← گزدیرت دیرمک (دستور گردانیدن دادن = سببی)

کوسمک (ناگذر) ← کوسدورمک (گذرا) ← کوسدورت دورمک (سببی)

در فعلهای گذرای دو درجه‌ای یا سببی، همان گونه که با حذف مفعول، معنی جمله ناقص و نارسا می‌شود، با حذف متمّم نیز، جمله، نارسا و ناتمام می‌گردد:

روشنک (فاعل) قلمی (مفعول) فرانکه (متمم) وئردی (فعل). (روشنک قلم را به فرانک داد: سببی)

فرانک (فاعل) قلمی (مفعول) روشنک‌دن (متمم) آلدی (فعل). (فرانک قلم را از روشنک گرفت: سببی)

در دو جملهٔ بالا، فعل وئردی و آلدی فعل گذرای دو درجه‌ای هستند و همان طور که به مفعول (قلم) نیاز دارند، به متمم (فرانک ـ روشنک) نیز نیاز دارند. در زیر، یک‌بار مفعول، و بار دیگر، متمم را حذف می‌کنیم و می‌بینیم که در هر دو صورت، معنی جمله، ناقص و ناتمام می‌شود:

روشنک؟ فرانکه وئردی. (جملهٔ بی‌مفعول ناقص)

فرانک؟ روشنک‌دن آلدی. (جملهٔ بی‌مفعول ناقص)

روشنک قلمی؟ وئردی. (جملهٔ بی‌متمم ناقص)

فرانک قلمی؟ آلدی. (جملهٔ بی‌متمّم ناقص)

شـــال ایـــــسته‌دیم مـــن ده اتـــوده آغـــلادیم
بـــــیرشال آلوب تـــتزیبلیمه بـــاغلادیم.
(حیدربابا ۲۴)

اقسام فعل سببی از حیث قانون‌مندی

فعل سببی از حیث قانون‌مندی دو گونه است: نادستورمند، دستورمند

۱ـ فعل سببی نادستورمند (فعل دو مفعولی بی‌قاعده = سماعی)

فعل سببی نادستورمند، فعلی است که صورت ساده و اصلی آن، سببی است و نیازی به افزودن میانوند سببی‌ساز ندارد؛ مانند فعلهای آلماق، ویرمک، سوروشماق، ایسته‌مک، جواب وئرمک، باغلاماق، یوللاماق، گؤندرمک و...:

یاسمن کتابی نستردن آلدی. (یاسمن کتاب را از نسترن گرفت.)

تـــطبیق ایـــده‌جکلر یـــازینی شـــیوهٔ تـــرکه
صـــیان‌دا ســـهولت‌له خـــبر دار اوْلاجـاقدور.
(صابر ۹۲)

یـــئل گـــلن‌ده وئـــر، گـــتیرسین بـــویونا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اوْیانا. (حیدربابا ۱۶)

وئرمه دین اذن‌دالین‌جا سوْزوْنوْب، سایه گـلیم
اولماسا قوی باری اوْل سایه‌وه همـسایه گـلیم.
(سوْنمز ۶۹)

۲ـ فعل سببی دستورمند (فعل دو مفعولی با قاعده = قیاسی)

فعل سببی دستورمند یا فعل گذرای دو درجه‌ای با قاعده، فعلی است که با افزودن یک میانوند به فعل گذرا، و گاهی با افزودن دو میانوند به فعل ناگذر پدید می‌آید:

یه مک (خوردن = گذرا) + دیرت ← یه دیرت‌مک (خورانیدن: سببی)

اوْتورماق (نشستن: ناگذر) + ورت ← اوْتورت‌ماق (نشانیدن: گذرا) ← + دور ← اوْتورت دورماق (امر به نشانیدن کردن: سببی)

ساختارها و میانوندهای فعل‌های سببی ترکی

فعلهای سببی نیز مانند فعلهای ناگذر دستورمند و فعلهای گذرای دستورمند با افزودن میانوندهای ویژه که شماری از آنها با میانوندهای فعل گذرا مشترک است، پدید

می‌آید. اینک معروف‌ترین ساختارها و میانوندهای فعل‌های سببی در زیر آورده می‌شود:

الف ـ فعل سببی از ساختار فعلهای گذرای نادستورمند:

۱ـ همراه میانوند «دیر» و همتاها (دیر، دوْر، دور)

أزمک (کوبیدن: گذرا) ← ازدیرمک (کوبانیدن: سببی)

سات‌ماق (فروختن: گذرا) ← سات دیرماق (فروشانیدن: سببی)

کس‌مک (بریدن: گذرا) + دیر ← کس دیرمک (بُرانیدن – امر به بریدن دادن: سببی) و نیز:

باس‌دیرماق، ایچدیرمک، بیچ‌دیرمک، آل‌دیرماق، چاتدیرماق، سال‌دیرماق، پوْزدورماق، یازدیرماق، قازدیرماق، آچ‌دیرماق، توت دورماق، سای‌دیرماق، قوْی دورماق، قوروْدورماق، اوْدورماق، یوْن‌دورماق، اوتدورماق، تاخدیرماق، آسدیرماق، آتدیرماق، بیچدیرمک، سوْیدورماق، اشیتدیرمک، دارتدیرماق، بیلدیرمک، سیلدیرمک:

اوشاق جوْرابی گئیدی. (بچه جوراب را پوشید: گذرا) + دیر ← آنا جوْرابی اوشاغا گئیدیردی. (مادر جوراب را به بچه پوشانید: سببی)

قیْخدیر میسان بیش آلتی کچل باشی زوریلن
بون‌دان سوْرا نه دوْروطنه، خلقه خدمتین؟
(معجز ۵۷)

حیدربابا شیطان بیزی آزدیریب
محبتی اوْرک لردن قازدیریب
قره گوْنوْن سرنوشتین یازدیریب. (حیدربابا ۱۹)
قورت قوْجالیب، چکدیرن ده دیشینی
سوْری قالخیب دوْلایی‌دان آشاردی.
(همان ۲۸)

۲ـ با میانوند «ت» بین بن و شناسهٔ فعل گذرا (متعدّی):

ایسته‌مک (خواستن: گذرا) ← + ت ← ایستَت‌مک (به خواستن وداشتن: سببی)

اوْتارماق (چراندن: گذرا) + ت ← اوْتارت‌ماق (به چراندن واداشتن: سببی)

باغلات‌ماق، داغلات‌ماق، ساخلات‌ماق، اؤخلات‌ماق، اؤخورت‌ماق، چیرتدات‌ماق، گتیرت‌مک:

قاضی متهّمی دادگاها گتیرت‌دی. (قاضی متهم را به دادگاه آورانید = امر داد بیاورند.)

۳ـ همراه میانوند «ـ یرت» و معادلها:

ایچ‌مک (نوشیدن: گذرا) + ـیرت ← ایچیرت‌مک (نوشانیدن: سببی)

ساناز سؤلمازا سوُت ایچیرت‌دی. (ساناز به سؤلماز شیر نوشانید.)

یه‌مک (خوردن) + دیرت ← یه دیرت‌مک (خورانیدن)

۴ـ همراه میانوند «سَت»:

گؤرمک (دیدن: گذرا) + سَت ← گؤرست‌مک (نشان دادن: سببی)

یادآوری:

به ندرت، میانوندهای گذراساز، و سببی‌ساز و سه درجه‌ای‌ساز به جای هم به کار می‌روند؛ به عبارت دیگر، فعلهای گذرای دو درجه‌ای و سه درجه‌ای به جای هم به کار می‌روند؛ چنانکه وجه سببی فعل گذرای تانیماق، به جای میانوند گذراساز «ت» با میانوند «ـ ت دیر» که مرکب از دو میانوند «ت» و «دیر» و مخصوص فعل سه درجه‌ای است می‌آید:

تانیت دیرماق (شناساندن: سببی، به جای «تانیت‌ماق»)

ب ـ فعل سببی از ساختارهای فعل‌های ناگذر

همان گونه که در پیش اشاره شد، گاهی از برخی فعلهای ناگذر نیز فعل سببی به دست می‌آید، بدین ترتیب که نخست با افزودن میانوند گذراساز، آن را گذرا کرده، سپس با افزودن میانوند سببی‌ساز، آن فعل گذرا را سببی می‌سازند:

یات‌ماق (خوابیدن: ناگذر) + ـیرت ← یاتیرت‌ماق (خوابانیدن: گذرا) + دیر ← یاتیرت دیرماق (به خوابانیدن واداشتن: سببی)

چوُروُمک (پوسیدن: ناگذر) + ـوُت ← چوُروُت‌مک (پوسانیدن: گذرا)

+ دوُر ← چوُروُت دوُرمک ← (مایهٔ پوسانیدن شدن: سببی)

از این دست است:

اسـدیرت دیـرمک، اوتـورت دورمـاق، قـاچیرت دیـرماق، اؤلدورت دورمک، کؤچورت دورمک، اوچورت دورماق، چوروت دورمک، قـینت دیـرمک، چـاپدیت دیرماق (امر به غارت کردن دادن)، یاپیش دیت دیرماق، قووروت دورماق، ایـسلات دیرماق و...:

شـهرداری قـاراچـی‌لاری کـؤمه لردن کـؤچورت دوردی. (شهرداری دسـتور کوچانیدن کولی‌ها را از آلونکها داد.)

هفتم ـ فعلهای گذرای سه درجه‌ای (فعلهای متعدی سه مفعولی)

فعلهای گذرای سه درجه‌ای یا فعلهای گذرای سه الزامی، فعلهایی هستند که به یک مفعول و دو متمم الزامی نیازمندند و خود ویژهٔ زبان ترکی هستند و در زبان فارسی چنین ساختار و وجهی وجود ندارد:

۱ـ علی حسینی ووردی. (علی حسین را زد: گذرا)

۲ـ علی حسینی ووردوردی. (علی حسین را زنانید = یکی را گفت حسین را بزند: سببی)

۳ـ علی حسینی ووردورت دوردی. (علی به یکی امر کرد که او به دیگری دستور دهد، حسین را بزند: گذرای سه درجه‌ای = متعدی سه الزامی)

در مثال سوم، حسین، مفعول فعل است و یکی و دیگری که در جمله، مستتر است، متمم فعل هستند.

ساختار فعلهای گذرای سه درجه‌ای (سه الزامی)

همان گونه که گاهی با افزودن دو میانوند از فعلهای ناگذر، فعل سببی (گذرای دو درجه‌ای) می‌سازند، از فعلهای گذرا نیز با افزودن دو میانوند، فعلهای گذرای سه درجه‌ای پدید می‌آید:

آچ‌ماق (گشودن: گذرا) + دیر ← آچ دیرماق (گشانیدن = امر به گشودن دادن: سببی = گذرای دو درجه‌ای) + دیرت ← آچدیرت دیرماق (گشایانیدن = امر کردن که بگویند گشوده شود: سببی سه درجه‌ای)

وورماق (زدن: گذرا) + دور ← ووردورماق (زنانیدن = امر کردن به کسی که بزند: سببی = گذرای دو درجه‌ای) + دیرت ← ووردورت دورماق (امر کردن به کسی که به دیگری دستور دهد که بزند: گذرای سه درجه‌ای) و دؤیمک ← دؤیدورمک ←

دؤیدوٚرت دوٚرمک. کس مک ← کسدیرمک ← کسدیرت دیرمک. بیچدیرت دیرمک. چیخارتدیرت دیرماق، کوٚروٚتدوٚرمک، سوٚروٚتدوٚرمک، آلدیرت دیرماق، توٚخوت دورماق، آریت دیرماق، ایاخلاتدیرماق، قئییرتدیرمک، یاندیتدیرماق و...:

ایازقویونون سویون چیخارت دیردی. (ایاز دستور داد امر کنند آب چاه را در بیاورند: گذرای سه درجه‌ای)

هشتم ـ فعلهای گذرای چهار درجه‌ای (فعلهای گذرای چهار الزامی = فعلهای متعدی چهار مفعولی)

از این فعل در هیچ‌یک از مآخذ دستوری زبان ترکی، اعم از کتابها و مقاله‌ها و پژوهشها (که نگارنده دیده) سخنی دیده نشده است؛ امّا در زبان ترکی، مانند زبان فارسی، فعلهای سببی نادستورمند هستند که صورت اصلی و سادهٔ آنها بی‌آنکه میانوندی افزوده شود، سببی یا گذرای دو درجه‌ای هستند؛ مانند «آلماق» «گرفتن»، «ویرماق» (دادن)؛ حال با همان قاعده‌ای که از فعل ناگذر نادستورمند با دو میانوند، فعل سببی ساخته می‌شود و از فعل گذرای نادستورمند با دو میانوند، فعل گذرای سه الزامی پدید می‌آید، از فعلهای سببی نادستورمند نیز که میانوند ندارند، می‌توان با افزودن همان میانوندها فعل گذرای چهار درجه‌ای یا فعل متعدی چهار مفعولی ساخت:

۱ـ سؤلماز کتابخانادان کتاب آلدی (سؤلماز از کتابخانه کتاب گرفت: سببی = گذرای دو درجه‌ای)

۲ـ سؤلماز کتابخانادان کتاب آلدیردی (سؤلماز به ساناز دستور داد از کتابخانه کتاب بگیرد: گذرای سه درجه‌ای)

۳ـ سؤلماز کتابخانادان کتاب آلدیرت دیردی (سؤلماز به ساناز امر کرد به ائلناز دستور دهد از کتابخانه کتاب بگیرد: گذرای چهار درجه‌ای = گذرای چهار الزامی = متعدی چهار مفعولی)

چنانکه می‌بینیم در جملهٔ نخست، فعل آلدی (گرفت) سببی، یعنی گذرای دو درجه‌ای است و از فاعل به دو عنصر (مفعول و متمم) گذشته است. در جملهٔ دوّم، فعل آلدیردی (گیرانید)، گذرای سه درجه‌ای است؛ یعنی از فاعل به سه عنصر گذشته است (یک مفعول و دو متمم).

در جملهٔ سوم، فعل «آلدیرت دیردی» از فاعل بر چهار عنصر (یک مفعول و سه متمم، یعنی کتاب که مفعول است و کتابخانه و ساناز و ائلناز که متمم هستند) گذشته

است.

همین گونه است فعل «سالدی» و... در جمله‌های زیر:

۱ـ قاضی اؤغورلونی زندانا سالدی. (قاضی دزد را به زندان انداخت: گذرای دو درجه‌ای)

۲ـ قاضی اؤغورلونی زندانا سالدیردی. (قاضی به پلیس دستور داد، دزد را به زندان بیندازد: گذرای سه درجه‌ای)

۳ـ قاضی اؤغورلونی زندانا سالدیرت دیردی. (قاضی به رئیس کلانتری دستور داد که به پلیس دستور بدهد که دزد را به زندان بیندازند.) فعل گذرای چهار درجه‌ای که مرکب است از اؤغورلو که مفعول است و رئیس‌کلانتری و پلیس و زندان‌که متمم هستند.)

با این حساب، فعلهای سه‌گانهٔ سالدی، سالدیردی، سالدیرت دیردی در جمله‌های بالا به ترتیب: سببی (گذرای دو درجه‌ای)، گذرای سه درجه‌ای (متعدی سه مفعولی)، و گذرای چهار درجه‌ای (متعدّی چهار مفعولی) هستند.

نهم ـ فعلهای دوسویه

فعلهای دوسویه یا بین‌الاثنین فعلهایی هستند که در میان دو طرف یا دو گروه انجام می‌گیرند؛ در زبان تازی در این مقام، بیشتر، دو باب ثلاثی مزید (مفاعله ـ تفاعل) را به‌کار می‌برند؛ مانند مناظره، مباحثه، مقاتله، و تصادف، تهاجم، تقابل و... ولی در زبان فارسی برای این مورد، فعل و ساختار ویژه‌ای نیست و در این جایگاه، بیشتر، حرف اضافهٔ «با» (بای معیّت) یا حرف ربط «و» را بر سر طرف مقابل می‌افزایند:

ساناز با سؤلماز آشتی کرد. = ساناز و سؤلماز آشتی کردند.

امّا در زبان ترکی برای کارهای دوسویه، فعلهای ویژهٔ دستورمند هست. و آن، این است که برای کارهای دوسویه، معمولاً میان بن فعل و پسوند مصدری، میانوند «ـ یش» و همتاهای آن (ـ یش / ـ وش / ـ وش) را می‌افزایند:

دئمک (گفتن) + ـ یش ← دییش‌مک (بگو مگو داشتن با هم)

قاچ‌ماق (دویدن) + ـ یش ← قاچیش‌ماق (مسابقهٔ دو دادن با هم)

اؤپ‌مک (بوسیدن) + ـ وش ← اؤپوش‌مک (روبوسی کردن با هم)

توت‌ماق (گرفتن) + ـ وش ← توتوش‌ماق (درگیر شدن با هم)

از این دست است:

وورماق ← وورروش‌ماق (کتک‌کاری کردن با هم)

—

یئمک ← یئیش‌مک (مسابقهٔ خوردن دادن با هم)
سؤیمک ← سؤیوشمک (دشنام دادن به هم) و نیز:
دوروش‌ماق، یوزوش‌ماق، قوزوش‌ماق، دیدیش‌مک، چکیش‌مک، یاتیش‌ماق، دؤیوش‌مک، چاپیش‌ماق، چیرپیش‌ماق، بیریش‌مک، گؤروش‌مک، بؤلوش‌مک، قیریش‌مک، توتوش‌ماق، یازیش‌ماق، جوزرش‌مک و...:

بـالا: گـلدین؟ نـیه‌بئله گـئج گـلدین؟
صـبریم سـن‌لن گـؤلش‌دی، سن گـئج‌گلدین.
(حیدربابا ۴۲)

دئـنه قـارداش! مکـتوب گـلدی، یـئتیش‌دی
سئویـنجه میز قالخیب خمله آتیش‌دی. (شهریار ۹۱)
سانکه زمان گـؤلش‌دی، منی گـؤیسه‌دی یـئره
شمریم، یازیم اؤلوب یـئخیلان پهلوان سسی.
(همان ۱۱۵)

یادآوری ۱:
فعل‌های دوسویه، هم از ساخت ناگذر می‌آیند و هم از ساخت گذرا؛ ناگذر مانند قاچ‌ماق (دویدن) ← قاچیش‌ماق. گذرا مانند یازماق (نوشتن) ← یازیش‌ماق

یادآوری ۲:
اگر حرف آخر بن فعل، مصوّت باشد، مصوّت میانوند از سر آن می‌افتد و میانوند «ش» در میان بن و پسوند مصدری فعل می‌آید:
باغلاماق ← باغلاش‌ماق، آرالامـاق ← آرالاش‌مـاق، اولاش‌مـاق، دؤلاش‌مـاق، آغلاش‌ماق، و...:

فنای غرب ده بیرلش‌دی خورشید و قمر، ملت!
قیامت قوپدو، یاهو! کهنه دنیا تـارومار اؤلدی.
(معجز ۲۲)

بـیر اؤچـشیدیم بـوجیرینان یـئل ایـلن
بـاغلاشیدیم داغ‌دان آشـان سـئل ایـلن.
(حیدربابا ۳۸)

یادآوری ۳:
در فعلهای میانوندی، این ساختار معمولاً با میانوند «لش» یا «لاش» همراه است:

داعوالاش‌ماق، یاخین‌لاش‌ماق، اوزاق لاش‌ماق، کتک لش‌مک، کمک لش‌مک، خداحافظ لش‌مک، جزک گزل‌لش‌مک، جیک گیل‌لش‌مک، مصلحت لش‌مک:

یسرذن اوزاق لاشارسیز گؤزلره یاناشارسیز.

(روشن ضمیر ۱۹)

یادآوری ۴:

از فعلهای دوسویه با افزودن میانوند گذراساز، فعل دوسویهٔ گذرا ساخته می‌شود:

باریش‌ماق + دیر ← باریش دیرماق. آرالاش‌ماق + دیر ← آرالاش دیرماق

دهم ـ فعلهای گروهی

پاره‌ای از ساختارهای فعلهای دوسویه نه بر یک فرد دلالت دارند و نه انجام کار در میان دو فرد یا دو دستهٔ متقابل را می‌رسانند، بلکه از انجام گرفتن کار به وسیلهٔ یک گروه به صورت دسته جمعی حکایت می‌کنند؛ مانند فعل «گولوش‌مک» یعنی خندیدن دسته جمعی گروهی از افراد:

اوشاقلار اونی گؤردولر، گولوش دولر. (بچه‌ها آن را دیدند با هم خندیدند.) از این دست است فعلهای زیر:

آغلاش‌ماق، ینغیش‌ماق، مه‌لش‌مک، (بع‌بع کردن گلهٔ گوسفند)، اولاش‌ماق (عوعو کردن دسته جمعی گرگها یا سگها)، قورخوش‌ماق، هیریلداش‌ماق (هرّوهرّ دسته جمعی خندیدن) کیرتللش‌مک (کرّوکرّ خندیدن با هم):

ایتلرگؤردون قوردی سچیب، اولاش‌دی
قورت داگؤردون قالخیب گدیک‌دن آشدی.

(حیدربابا ۲۶)

بیر اوچ‌بندیم بوچیرپینان یئل ایلن
آغلاشدیم اوزاق دوشن ائل ایلن. (همان ۳۸)

یادآوری:

میانوند «ـ یش» و همتاها (ـ یش / ـ وش / ـ وش / ـ ش / ـ اش) افزون برساختن فعلهای دوسویه و گروهی، گاهی به انواع فعلهای ناگذر و گذرا افزوده می‌شوند که در برخی فعلها از شدّت وقوع کار می‌کاهند و گاهی مفاهیم دیگری به فعل می‌افزایند و در بعضی موارد، فرق روشنی با ساختار ساده و اصلی ندارند؛ مانند تریش‌مک، دبیریش‌مک، سپیش‌مک و نیز فعلهای زیر:

آجیْش‌ماق، بوزوْش‌مک، بیتیش‌مک، چالیْش‌ماق، سپیش‌مک، سوروْش‌ماق، سیغیْش‌ماق، اؤرگش‌مک (= اؤرگن‌مک) و...

برای نشان دادن بی‌اثر یا کم اثر بودن این ساختار، به عنوان نمونه، در فعل «سیغیْش‌ماق» (گنجیدن) و «چاتیْش‌ماق» (رسیدن کفایت کردن) را یادآور می‌شویم که با ساختار ساده‌شان، یعنی (سیغ‌ماق ـ چات‌ماق) از نظر معنایی فرقی ندارند:

ایپ‌چاتمیر = ایپ چاتیْش‌میر (طناب نمی‌رسد.)

پالتار چمدانا سیغیْش‌میر = پالتارچمدانا سیغمیر (لباس در چمدان جا نمی‌گیرد.)

یازدهم ـ فعلهای تمیزی

فعلهای تمیزی فعلهایی هستند که افزون بر فاعل و مفعول و متمّم، به کلمهٔ دیگری نیز نیاز دارند تا معنی جمله را کامل کنند. کلمه‌ای که در این مقام، ابهام جمله را برطرف می‌کند، تمیز نامیده می‌شود؛ مانند «دایی» در جملهٔ زیر:

ایرجی هامی دایی سس لیردی. (ایرج را همه، دایی صدا می‌کردند.)

فعلهای تمیزی مهم و معروف عبارتند از: بیلمک (دانستن = شمردن)، سایماق (شمردن)، دئمک (گفتن)، چاغیرماق و سس‌له‌مک (صدا کردن)، تانیْماق (شناختن)، حسابلاماق (حساب کردن)، گؤرمک (دیدن):

من سنی اؤزومه قارداش بیلیرم. (من تو را برادر خودم می‌دانم.)

ترکیه نین پایتختینه آنکارا دییرلر. (پایتخت ترکیه را آنکارا می‌نامند.)

من فریدی چوخ ادبلی گؤرودوْم. (من فرید را خیلی مؤدب دیدم.)

در جمله‌های بالا کلمه‌های قارداش، آنکارا، ادبلی، تمیزند و فعلهای بیلیرم، دییرلر وگؤردوْم فعل تمیزی هستند:

قیلیْن‌دان بئلین، اینجه گؤردوْم تمام ولی اینجه‌دن اینجه‌دیر بو خبر.
(نسیمی: ادبیات شناسلیْق ۱۸۷)

بیلمیرم هاردایام، بوراهارادی اثر ـ اثیک، یاد گلیر هله گؤزوْمه.
(شهریار ۱۴۶)

هرکس سنه اولدوز دیه اؤزوْم سنه آی دئمیشم. (همان ۱۴۹)

اوزلفه سنبل و ریحان دئدیم، باغیْشلامنی

نه نسبتی اؤناوار سنبل ایله ریحانیْن!
(کاظمی ۲۰۵)

گفتار سوم ـ اقسام فعل به اعتبار فاعل

فعل از حیث فاعل دو گونه است: معلوم، مجهول

نخست ـ فعل معلوم، فعلی است که فاعلش معلوم است و به آن نسبت داده می‌شود:

کسری گلدی. (کسری آمد.)

بابک کتابی گتیردی. (بابک کتاب را آورد.)

بـــایرامـــیدی، گـــنجه‌قوشی اؤخـــوردی

آداغـــلی قـیز، بگ جـوْرابـین تـؤخوردی.

(حیدربابا ۲۴)

یـالواردیـم دانیش سـن، مـن قـولاغ آسیم

غـملریم داغـیل سـن، تـوی اؤلـسـون یـاسیم.

(سؤنمز ۵۳)

دوم ـ فعل مجهول، فعلی است که فاعل آن، مجهول است، از این‌رو به مفعول نسبت داده می‌شود، در این صورت، مفعول، نهاد جمله است:

سوْری سوْرولدی. (گله رانده شد.)

ساختار فعل مجهول

فعل مجهول که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافهٔ فعل معین «شدن» صرف می‌شود: دیده شدم، دیده شدی، دیده شد، دیده می‌شود...

در زبان ترکی چند ساختار دارد؛ از آن جمله است:

۱ـ با میانوند «ـ یل» و معادلها (ـ یْل / وْل / ـ ول):

کسیل‌دیم، کسیل‌دین، کسیل‌دی، کسیل‌دیک، کسیل‌دیز، کسیل‌دیلر

وورولدوم، وورولدون، وورولدی، وورولدوق، وورولدوز، وورولدولار

و نیز گتیریل‌مک (آورده شدن)، اکیل‌مک (کاشته شدن)، قاتیْل‌ماق، ساتیْل‌ماق، چاتیْل‌ماق، وئریل‌مک، ازیل‌مک (کوبیده شدن):

آقـــا اؤلدی، تـــفاقیمیز داغـــیلْدی

قـــویون اؤلان، یـــادگتدیین ســـاغیلْدی.

(حیدربابا ۳۱)

۲ـ با میانوند «ن» (نون ساکن) همراه فعلی که حرف پایانی بن آن، مصوّت است:

اؤزله‌مک ← اؤزلندیم، اؤزلندین، اؤزلندی، اؤزلندیک، اؤزلندیز، اؤزلندیلر

ساخلاماق ← ساخلاندیم، ساخلاندین، ساخلاندی، ساخلاندیق، ساخلاندیز، ساخلاندیلار

و نیز سولان‌ماق، اؤخلان‌ماق، آلن‌مک، باغلان‌ماق، یارالان‌ماق، تافتان‌ماق، پنچاق لان‌ماق و... تؤخون‌ماق، اؤخون‌ماق:

چالخالان دیق‌جا، بولاندیق جا زمان نهره‌کیمی
یاغی، یاغ اؤسته چیخیر، آیرانی آیرانلیق اؤلور.
(صابر ۱۰۲)

۳ـ با میانوند «ـ ین» و همتاها (ـ ین / ـ وْن / ـ ون):
گؤرمک + ـ وْن ← گؤروْن‌مک. دَل‌مک + ین ← دلین‌مک
گؤروْن‌دوم، گؤروْن‌دون، گؤروْن‌دی، گؤروْن‌دوک، گؤروْن‌دوز، گؤروْن‌دولر
سرمک ← سرین‌مک. قیزماق ← قیزین‌ماق. بیل‌مک ← بیلین‌مک:
گـــــندنلرین یـــئری بـــوردا گـــؤروْنور
خـانم ننه آغ کـفنین بوروْنور. (حیدربابا ۴۲)

۴ـ با میانوند «سَن»:
گؤرمک (دیدن) ← گؤرسن‌مک (دیده شدن):
گؤرسن‌دیم، گؤرسن‌دین، گؤرسن‌دی، گؤرسن‌دیک، گؤرسن‌دیز، گؤرسن‌دیلر
آی گؤرسن‌دی. (ماه دیده شد.)

گفتار چهارم ـ فعلهای معین ـ فعلهای شبه معین

یک ـ فعل معین

فعلهای معین یا کمکی فعلهایی هستند که به‌کمک آنها پاره‌ای از فعلها را می‌سازیم و صرف می‌کنیم. فعلهای معین در زبان فارسی عبارتند از: استیدن، بودن، باشیدن، خواستن، داشتن و شدن:

گرفته است، گرفته بود، خواهد گرفت، گرفته باشد، گرفته شد، داشت می‌گرفت، امّا در زبان ترکی از آن شش فعل معین، تنها فعل «اؤلماق» (باشیدن) است که هم مصدر و هم ساختهای گوناگون آن، زنده و فعّال است و مانند زبان فارسی در ساختار ماضی التزامی از آن کمک گرفته می‌شود:

شاید گلمیش اؤلالار. (شاید آمده باشند.)
اگر گلمیش اؤلسا بیزه تلفون ائلر. (اگر آمده باشد به ما تلفن می‌کند.)

ای کاش گلمیش اژلالار. (کاش آمده باشند.)

و نیز فعل معین کهن «ایمک» (بودن = استیدن» که مصدر آن بکلّی مرده و متروک است؛ ولی با ساختهای گوناگون خود به کمک همهٔ اقسام ماضی (بجز ماضی التزامی) و نیز ساختهای مضارع و مستقبل می‌شتابد، چون:

۱ـ ماضی ساده: گلدیم، گلدین، گلدی، گلدیک، گلدیز، گلدیلر، (آمدم، آمدی...)

۲ـ ماضی استمراری: گلیردیم، گلیردین، گلیردی... گلیردیم، گلیردین... (می‌آمدم، می‌آمدی...)

۳ـ ماضی بعید: گلمیشدیم، گلمیشدین، گلمیشدی... (آمده بودم، آمده بودی...)

۴ـ ماضی نقلی: گلمیشم، گلیب سن، گلیبدیر... (آمده‌ام، آمده‌ای...)

۵ـ ماضی ابعد: گتیمش ایمیشم، گتیمش ایمش سن، گتیمش ایمش... (رفته بوده است...)

۶ـ مضارع اخباری: گئدیرم، گئدیرسن، گئدیر... (می‌روم، می‌روی...)

۷ـ مضارع التزامی: گئت‌سم، گئت‌سن، گئت‌سه... (بروم، بروی، برود...)

۸ـ مستقبل: گئده‌جگم، گئده‌جکسن، گئده‌جک... (خواهم رفت، خواهی رفت...)

۹ـ امر: گئدیم، گئد = گئتسین... (بروم، برو، برود...)

۱۰ـ آینده در گذشته: گئده‌جک ایمیشم، گئده‌جک ایمیش‌سن، گئده‌جک ایمیش (بنا بوده بروم، بنا بوده بروی...):

معجز! بوسس نه دیر ـ دئندی ـ باخدیم، دئندیم‌که هیچ
دولتــلی‌لر گـــئدیرله تــماز جــماعته. (مــعجز ۳۵)

دو ـ فعل شبه معین

شبه معین، فعلی را می‌گویند که در فارسی، همراه مضارع التزامی و یا بن ماضی و یا مصدر فعل اصلی می‌آید و صرف می‌شود. فعلهای شبه معین در زبان فارسی عبارتند از:

بایستن، شایستن، توانستن، خواستن و شدن که زنده و فعّالند:

باید برویم، نشاید رفت، نتوانستم بروم، می‌خواستند بروند، نشد برویم.

به اضافهٔ دو فعل شبه معین «دانستن» و «یارستن» که ویژهٔ نظم و نثر کهن هستند و مرده‌اند. امّا در زبان ترکی تنها دو فعل از آن هفت فعل شبه معین، زنده و مرده به کار می‌رود (شدن = اژلماق، خواستن = ایسته‌مک) و نیز فعل شبه معین «بیلمک» (دانستن) که به جای و معنی «توانستن» فارسی، نقش شبه معین بر عهده می‌گیرد و صرف می‌شود:

ایستیر دیم گئدم، ایستیر دین گئده سن، ایستیر دی گئتسین... (می خواستم بروم...)
اۏلمادی گئدم، اۏلمادی گئده‌سن، اۏلمادی گئده... (نشد بروم، نشد بروی...)
گئده بیلمه‌دیم، گئده بیلمه‌دین، گئده بیلمه‌دی... (نتوانستم بروم، نتوانستی بروی...)
گئده بیلمه‌رم، گئده بیلمه‌سن... (نمی‌توانم بروم، نمی‌توانی بروی...)

ایسته مزسَن یازام؟ اۏزعیبلی کرداریوا باخ
کیشی! سن عیبیوی‌قان، من‌له عبَث جنگ ائله‌مه.
(صابر ۲۱۴)

بوگئجه من کی یاتابیلمیورم — باشی، باشلارا قاتابیلمییورم
بوخوسوزلوق منی قاتلاشدیردی — من بونامرده باتابیلمییورم.
(شهریار ۱۱۰)

دان اولدوزی ایسترچیخا، گؤزیالواری چیخما
اۆ چیخماسادا اولدوزومون یۆخدی چیخاری.
(همان ۶۳)

پارتداسا شالالی‌نین جرذگی
پستهٔ خندان اۆلا بیلمز گؤزلۆم! (موسوی ۷۰)

گفتار پنجم ـ اقسام فعل به اعتبار ساختار (ساختمان)

فعل از دیدگاه ساختار پنج گونه است: ساده، میانوندی، مرکب، عبارت فعلی، گروه فعلی

اول ـ فعل ساده (ساده فعل)

فعل ساده، فعلی است که یک بخش است و قابل تقسیم به دو بخش یا بیشتر نیست؛ مانند آل (بگیر) گلیر (می‌آید) و گؤرۆم (ببینم):

دورما، ییخیل، یات هله فاهرات کیشی!
عصری گؤروب، قالما بئله مات کیشی!
(صابر ۲۲۵)

باخ بودرین سکوته سحر، هانسی بیرناوار
ضبط ایلیه‌بیلر بئله، بیر جاودان سسی.
(شهریار ۱۱۶)

گـــون، گـــونی قـوْوالار، گـــئجه، گـــئجه‌نی
ســـاحل ســـیز بـــوْشلوق‌دا اوْزر کـــاینات.
(سؤنمز ۴۳)

دوّم ـ فعل میانوندی (دوْزلتمه فعل = فعل ساخته)

فعل میانوندی، فعلی است که ریشهٔ فعلی ندارد؛ بلکه از ترکیب یک اسم یا کلمهٔ دیگر ـ چون صفت، شبه جمله، قید ـ به اضافهٔ میانوند + پسوند مصدری پدید می‌آید؛ چون:

آل (دست) + له + مک ← ال‌له‌مک (دست مالی کردن)
آل (دست) + لش + مک ← آل‌لش‌مک (تکاپو کردن، کوشیدن)
آیاق (پا) + لا + ماق ← ایاق‌لاماق (لگد کردن، لگدکوب کردن)
پیس (بد) + له + مک ← پیس‌له‌مک (بدگویی کردن، به‌بدی وصف کردن)
دؤرت (چهار) + له + مک ← دؤرت‌له‌مک (چهارتایی کردن)
های (هو، هی) + لا + ما ← های‌لاماق (هی زدن، هو کردن)

این فعلها که میانوندهای گوناگون مانند دو رکن دیگر فعل (بن ـ شناسه) در ساختار آنها نقش شایان و تعیین‌کننده‌ای دارند، در این کتاب، فعلهای میانوندی نامیده شده‌اند.

این فعل با این گستره و گونه‌گونی ساختاری و ترکیبی و معنایی و سازندگی در فارسی وجود ندارد. تنها چند ترکیب محدود مرکب از اسم و بندرت صفت یا شبه جمله در فارسی هست که همراه پسوند مصدری «ـ یدن» می‌آیند؛ مانند جنگیدن، آغازیدن، انجامیدن، طلبیدن، فهمیدن، جرنگیدن، ترشیدن، تندیدن که آنها را مصدر جعلی می‌نامند.

امّا در زبان ترکی، مسأله، به گونه‌ای دیگر است. و این ساختار، یکی از زنده‌ترین، پرباترین، رساترین و سازنده‌ترین ساختارهای زبانی، و واحدهای دستوری است؛ که اولاً دهها برابر فعل ساده، فعل پدید می‌آورد، ثانیاً فعل مرکب در زبان ترکی برخلاف زبان فارسی، رونق و کاربرد چندانی ندارد و این فعل، جای آن را نیز می‌گیرد. ثالثاً در زبان ترکی نخست از اسم، صفت، شبه جمله و ضمیر، فعل میانوندی می‌سازند. سپس ترکیبات گوناگون اسمی، اسم مصدری، حاصل مصدری، وصفی و قیدی از آن پدید می‌آورند و بر غنا و کمال و گسترهٔ زبان می‌افزایند؛ چنانکه از واژهٔ «باش» (سر) که اسم است، فعلها و ساختارهای غیرفعلی مانند نمونه‌های زیر می‌آفرینند:

باش (= سر: اسم) ← باش‌لاماق (سر کردن، آغاز کردن)، باش‌لاتماق (دادن که

کسی آغاز کند.)، باشلاتماق (آغاز شدن)، باشلاتدیرماق (دستور دادن که آغاز کرده شود.) باشلایان (آغاز کننده)، باشلانان (آغاز شده)، باشلادان (آنکه دستور آغاز کردن دهد.)، باشلاتدیران (آنکه دستور آغاز شدن می‌دهد.)، باشلاتدیران (دستوردهنده به کسی که بگوید آغاز کنند.)، باشلانمیش (آغاز کرده شده = آغاز شده)، باشلاتیل‌میش (آغاز شده به دستور کسی) و باشلامالی، باشلاتمالی، باشلانمالی، باشلاتمیش، باشلانامیش، باشلاتمیش، باشلاتمامیش، باشلاتدیرمیش، باشلاتدیرمیش، باشلاتیل‌میش، باشلاتیل‌مامیش و... و فعلهایی چون:

باش‌لان‌دی ← باش (اسم) + لان (میانوند ناگذر) + دی (فعل ربطی)

باش‌لات‌دی ← باش (اسم) + لات (میانوند گذرا) + دی (فعل ربطی)

باش‌لادی ← باش (اسم) + لا (میانو) + دی (فعل ربطی)

و یا از صفت «دوز» به معنی راست و درست، مصدرهایی ساخته می‌شود؛ چون:

۱ـ دوزمک (چیدن، ردیف کردن: گذرا)

۲ـ دوزول‌مک (چیده شدن ـ صف بستن: ناگذر)

۳ـ دوزل‌مک (درست شدن، راست شدن چنانکه چوب یا حال کسی: ناگذر)

۴ـ دوزلت‌مک (درست کردن: گذرا)

۵ـ دوزلتدیرمک (دادن که درست کنند، چنانکه موتور خود را: سببی):

موتوری دوزلتدیردیم (موتور را دادم که مکانیک درست کند.)

از این قبیل است:

دیش‌له‌مک (دندانیدن = گاز زدن)، گوزله‌مک (چشمیدن! = چشم به راه بودن)، داش‌لاماق (سنگانیدن! = سنگسار کردن)، پیچاق‌لاماق (چاقوییدن! = با چاقو زدن)، اوخ‌لاماق (باتیر زدن)، یاخشی‌لاماق (خوبیدن! = وصف خوبی او کردن)، پیس‌له‌مک (بدیدن! = بدگویی کردن)، اوزلش‌مک (رخساریدن! = مواجهه کردن با کسی) و...

میانوندها و ساختارهای فعلهای میانوندی

مهم‌ترین میانوندها و ساختارهای فعلهای میانوندی دو دسته‌اند:

یک ـ فعلهایی که از میانوندهای (له ـ لا) + اسم و گاهی صفت یا کلمهٔ دیگر پدید می‌آیند و فعلهای ناگذر و گذرا می‌سازند؛ چون مصدرهای زیر:

باش‌لاماق، دیزله‌مک، دیرسک‌له‌مک، تیک‌له‌مک، دیغ‌لاماق، باغ‌لاماق، داغ‌لاماق، ایش‌له‌مک، پای‌لاماق، خوش‌لاماق، خیردالاماق، جوت‌له‌مک، تک‌له‌مک، های‌لاماق،

هوۆلاماق و... و مانند فعلهای یۆخلیام، نوخوش لامیشام، پارتداسا در شواهد زیر که ناگذرند و فعلهای الیۆر، اۆت‌لاسین، قات‌لاسین، یۆخ‌لیام، حاخ‌لیام، گۆزلر و گۆزله که گذرا هستند:

گاه باشیمی، گاه گوزومی الیور
گاه بودومی، گاه دیزیمی الیور. (صابر ۲۰)

قوی قوزولار آیین ـ شایین اۆت لاسین
قوزیونلارون قوپروخلارین قاتلاسین.
(حیدربابا ۴۰)

حیدربابا گلدیم سنی یوخ‌لیام — بیرده یاتام قوجاغوندا یوخلیام
عمری قووام بلکه بوردا حاخلیام. (همان ۴۱)

قوجالیق هنج هله یادیم‌دا دگیل — دیبرم بس گینه نوخوش لامیشام.
(شهریار ۱۴۷)

ایندی گلین عزیزلرا — ناغیل‌دا سیزی گوزلر.
(روشن ضمیر ۱۸)

گۆزله اۆززوی اوزچی‌دیّ هریانی بوبوردون
قوزقون کیمی، دۆرت گۆزلۆ گزیر گزریه شکاری.
(شیدا)

پارتداسا (پارت‌لاسا) دا شافتالی‌نین چردگی
پستهٔ خندان اۆلابیلمز گزلزم. (موسوی ۷۰)

بیرگۆزترچین کیمی دنسیزله‌میشم
بولبولم، یازدا چمنسیزله میشم...
دئمیرم دردلر ایچینده آدی یوخ
دئییرم: من بئله منسیزله میشم...
متی باس باغریوا، فریادیمه، یئت
بیلمیسن که نتجه منسیزله میشم.(سۆنمز ۴۵)

دو ـ فعلهایی که با میانوندهای (لن ـ لان) به اضافهٔ اسم و بندرت کلمهٔ دیگر، فعل‌های ناگذر و گذرا می‌سازند:

الولن‌مک (ازدواج کردن)، اَل‌لن‌کن (دستمالی شدن)، دیل‌لن‌مک (حرف زدن، متعرّض شدن)، پول لان‌ماق (پولدار شدن)، سس‌لن‌مک (صدا زدن) ویل‌لن‌مک (رها

شدن)، کؤرلان‌ماق (تلف شدن، حیف و میل شدن)، تمیز لن‌مک (تمیز شدن)، کشف لن‌مک (مست شدن) و...

و نیز مانند فعلهای باغ لانار و یاغ لانار در شواهد زیر که فعل ناگذرند و فعلهای قیراخمال لانیر، حال لانیر، بوْی لانیر، چیچک لنیب، هوس لەنر، پول لانیب، هوش لانیب و خفه لن‌دیم در شاهدهای زیر که گذرا هستند:

بیر قوْنشونون اوغلو گیر، سال لانیر
فانستروق گنچیریر، قیراخمال لانیر
آناسی ده اوْنا باخیر حال لانیر. (صابر ۲۸۱)

بیر آلیم‌ده قلم، بیر آل‌ده کاغذ
خیالیم بوْی لانیر دام‌دان، دیواردان.
(سهند ۲۳۲)

حیدربابا کهلیک لرین اوچان‌دا...
باخچالارون چیچک لنیب، آچان‌دا.
(حیدربابا ۱۵)

قیز ـ گلینین فیندیقچاسی، حناسی
هوس لنر آناسی، قایناناسی. (همان ۲۵)

بوتای‌دا «سهند» اوْلدی، دنمک، «راحم» اوْتای‌دا
دلّال اجل، پول لانیب، انسان آلیر ایندی.
(شهریار ۱۳۶)

بنچین‌چی‌لر آیران لارین ایچللر
بیر هوش لانیب، سوندان دوروب، بیچللر.
(حیدربابا ۲۱)

خفه‌لن‌دیم، دارخدیم   هامی یاتدی، من باخدیم.
(روشن ضمیر ۱۹)

قاعده دیر زنجیره شیر باغ لانار
قوْتور دوَه، محبّت له یاغ لانار. (کاظمی ۲۰۱)

ساختارهای فرعی فعلهای میانوندی

افزون بر دو دسته ساختار اصلی فعلهای میانوندی، گاهی ساختارهای دیگری نیز با

میانوندها و کلمه‌های گوناگون دیگر دیده می‌شوند که از آن جمله است فعلهای میانوندی زیر که به ترتیب الفبایی میانوندها می‌آیند:

۱- با میانوندهای (ـَ / ـا) همراه اسم و صفت:

اَل (دست) + ـَ + مک ← الەمک (غربال کردن)

بؤش (خالی) + ـا + ماق ← بؤشاماق (طلاق دادن)

دیل (زبان) ← دیلەمک (التماس کردن، گدایی کردن)

یاش (سن) ← یاشاماق (عمر کردن، زنده بودن)

۲- با میانوند گذرای (لَت - لات) و اسم و صفت:

باش‌لات‌ماق، ایش‌لت‌مک، پاس‌لات‌ماق، داغ‌لات‌ماق، باغ‌لات‌ماق، اباق‌لات‌ماق، پیچاق‌لات‌ماق، یاخشی‌لات‌ماق، خاراب‌لات‌ماق، گؤزل‌لت‌مک، گؤیچک‌لت‌مک

۳- با میانوند سببی (لت‌دیر - لات‌دیر) و اسم:

باش‌لاتدیرماق، اباق‌لاتدیرماق، گؤزلت‌دیرمک، کؤک‌لتدیرمک، پاس‌لاتدیرماق

۴- با میانوند ناگذر (لن - لان) و اسم و صفت:

باش‌لان‌ماق، ایش‌لن‌مک، پاس‌لان‌ماق، باغ‌لان‌ماق، تمیزلن‌مک و...:

درس‌لر باش لاندی. (درسها شروع شد.) و نیز متعدی آن با میانوند گذرای «لن‌دیر» و «لان‌دیر» به اضافهٔ اسم و صفت:

دیل‌لندیرمک، هَوَس لندیرمک، آدلان دیرماق، هوش لاندیرماق، اتولندیرمک، باش لاندیرماق، اباق لاندیرماق

۵- با میانوند خودگذر (لش - لاش) و اسم و صفت و شبه جمله:

آرالاش‌ماق، گؤزل‌لش‌مک، گؤیچک‌لش‌مک، جوزلش‌مک، ال‌لش‌مک، اباق‌لاش‌ماق، اؤزلش‌مک، جوت‌لش‌مک، سؤزلش‌مک، فیکیرلش‌مک، شیرین لش‌مک، آجی‌لاش‌ماق، بیرلش‌مک، تؤندلش‌مک، محکم لش‌مک، یونگول لش‌مک، حاضیر لاش‌ماق، جاوان لاش‌ماق، خداحافظ لش‌مک:

انسان قوجالمیش اؤلسا، قولاق‌لار آغیرلاشار

سانکی یازیق قولاق‌دا گؤزؤلدؤر زمان سسی.

(شهریار ۱۱۶)

یئردن اوزاق لاشارسیز گؤیلره یاناشارسیز.

(روشن ضمیر ۱۹)

۶- با میانوند ناگذر و گذرای (ـَر / ـار) و اسم یا صفت:

آغارماق، اؤتارماق، سووارماق، گؤیرمک:

گلمز، تانیرام بختیمی، ایندی آغارار صبح
قاش بیله آغاردیقجا داها باش‌دا آغاری.(شهریار ۶۳)

۷ـ با میانوند گذرای (ـَرت / ـ ارت) و صفت:

آغارت‌ماق، بؤزارت‌ماق، گؤیرت‌مک:

نقّاش دیواری آغارتدی. (نقّاش، دیوار را سفید کرد.)

۸ـ با میانوند «ـَش» و «ـ اش» و اسم:

یاناش‌ماق، گَنش‌مک:

یـــــئردن اوزاق لاشـــــارسیز
گـــــؤیلره یـــــاناشارسیز.
(روشن ضمیر ۱۹)

۹ـ با میانوند خودگذر «ـ وُل» و صفت:

دوز + ـ وُل + مک ← دوزوُل‌مک:

هـــــی دوزوُلر گـــــؤزلریمین زَفـــین‌ده
خیمه وورار خاطره‌لر صفین‌ده. (حیدربابا ۲۴)

۱۰ـ با میانوند گذرای «لت» و صفت:

دو رو (زلال = صفت) + ـ ولت + ماق ← دوروُلت‌ماق (صاف و زلال کردن):

کسرئ سویی دوروُلتدی. (کسرئ آب را زلال کرد.)

۱۱ـ با میانوندهای ناگذر و خودگذر (ـَل / ـ ال) و صفت:

آجال‌ماق، آزال‌ماق، بَرَل‌مک، بؤشال‌ماق، چؤخال‌ماق، دوُزل‌مک:

حـــیدربابا آغـــاجلارین اوجـــالدی...
تؤخلؤلارین آرتخلیب آجالدی. (حیدربابا ۳۰)

۱۲ـ با میانوندهای گذرای (ـَلت / ـ الت) و صفت:

گؤدلت‌مک، گَنلت‌مک، آزالت‌ماق، دارالت‌ماق، چؤخالت‌ماق:

نـــه‌بیر کـــلمه آزالدار نه‌ده بیر سؤز چؤخالدار. (روشن ضمیر ۱۶)

۱۳ـ با میانوند سببی «ـَلت‌له» و اسم: گؤزلت‌له‌مک

۱۴ـ با میانوند گذرای «ت» و صفت:

آجیت‌ماق، قوروت‌ماق، قاریت‌ماق:

چؤرگی قوروتما. (نان را خشک نکن.)

۱۵ـ با میانوند گذرای «ت» و حذف حرف پایانی صفت همراه:
جوزوک + ت + مک ← جوزوتمک (با حذف حرف پایانی)
بؤیوک + ت + مک ← بؤیوتمک (با حذف حرف پایانی)
ساناز سولمازی بؤیوتدوب. (ساناز سولماز را بزرگ کرده.)
۱۶ـ با میانوند سببی «دؤر» و صفت:
دوز (راست) + دوْر + مک ← دوزدوْرمک (امر به چیدن کردن)
۱۷ـ با میانوند «ل» و صفت مختوم به مصوّت:
قوْجا + ل + ماق ← قوْجالماق، دورو + ل + ماق ← دورولماق، اوجالماق، آیریلماق:
حیدربابا آغاجلارین اوجالدی آمما حیف جاوانلارین قوْجالدی.
(حیدربابا ۳۰)

صبح اوْلدی، هر طرفدن اوجالدی آذان سسی
گویا گلیر ملائکه لردن قوران سسی.
(شهریار ۱۱۵)

جسمیم قوْجالسادا، هله عشقیم قوْجالمیوب
جینگیلدییر هله قولاغیم‌دا، جوان سسی.
(شهریار ۱۱۵)

۱۸ـ با میانوند «ل» و صفت با حذف حرف پایانی آن:
کیچیک ـ ک + ل + مک ← کیچیلمک (کوچک شدن):
قوْجانین قدّی کیچیلیر. (قدّ پیر کوتاه می‌شود.)
۱۹ـ با میانوند «لت» و صفت مختوم به مصوّت:
شایسته دیواری اوجالتدی. (شایسته دیوار را بلند کرد.)
۲۰ـ با میانوند «لت» و صفت با حذف حرف پایانی:
کیچیک ـ ک + لت + مک ← کیچیلتمک:
فرزانه ماشینین کیچیلتدی. (فرزانه ماشینش را کوچک کرد.)
۲۱ـ با میانوند «ـ یش» و صفت: بیریشمک:
اوْشاقلار بیریشدیلر. اوغرونی دؤگدولر. (بچه‌ها همدست شدند و دزد را کتک زدند.)
۲۲ـ با میانوندهای (لَشدیر ـ لاشدیر) و اسم یا صفت:

بیرلش دیرمک، یئرلش دیرمک، آرالاش دیرماق:
صدّامین تجاوزی، بیزیم ملّتی بیرلش‌دیردی. (تجاوز صدام، ملّت ما را متحد و یکپارچه کرد.)

۲۳- با میانوند «- یت‌دیر» و همتاها به اضافهٔ اسم یا صفت (یت‌دیر / وت‌دور / وت‌دور):
بَرکیت دیرمک، کؤچورت دورمک:
شهرداری قاراچیلاری کؤچورت دوردی. (شهرداری دستور کوچانیدن کولیها را داد.)

۲۴- با میانوند «- وخدور» و صفت:
کؤر (صفت: کور) + - وخدور + ماق → کؤروخدورماق (آزار دادن):
اؤشاغی کؤروخدورما. (بچّه را اذیت نکن.)

۲۵- با میانوند «- یلدا» و همتاهای آن (- یلدا / - وْلده / - ولدا) و اسم صوت:
اینگیل‌ده‌مک، پیچیل‌داماق، تاپپیل‌داماق، تاقیل‌داماق، جوْرول‌ده‌مک، جینگیل‌ده‌مک، دینیگیل‌ده‌مک، جیریل‌داماق، خیریل‌داماق، خوْرول‌داماق، شاقیل‌داماق، شاریل‌داماق، شوْرول‌داماق، زاریل‌داماق، فیسیل‌داماق و...:

حیدربابا ایلدیریملار شاخاندا
سئل‌لر، سولار، شاقیلدییب آخاندا.
(حیدربابا ۱۵)

یازگنجه‌سی، چای‌دا سولار شاریلدار
داش قبه‌لر، سئل‌ده آشیب، خاریلدار.
(همان / ۱۶)

مش ممی‌خان گوزی آتینی اؤیناتاندی
تفنگیتی آشیردی، شاقیلداتدی. (همان ۲۶)

جسمیم قوْجالسادا، هله عشقیم قوْجالمیوب
جنیگیلدییر هله قولاغیم‌دا جران سسی.
(شهریار ۱۱۵)

۲۶- با میانوند «- ی» و همتاها (- ی / - ؤ / - و):
بَرک + - ی + مک → برکی‌مک، تورشوماق، تنگی‌مک:
سفر، جانی برکیدر   پولاددان‌دا، برک ائلر. (روشن‌ضمیر ۲۸)

۲۷- با میانوند «-یک» و «-یخ» و صفت:

آج + یخ + ماق ← آجیخ‌ماق. گیج + -یک + مک ← گنجیک‌مک. داریخ‌ماق، پسیک‌مک: من آجیخمیشام. (من گرسنه شده‌ام.)

۲۸- با میانوند «چوز» و اسم: چوپ چوزن‌مک:

قوزو، چؤلده چؤپ چؤنور. (بره در صحرا خودش را به‌چرا مشغول کرده.)

یادآوری:

گاهی از ترکیب اسم یا صفت با پسوند مصدری بدون میانوند یا عنصری دیگر، فعلی مانند فعلهای میانوندی پدید می‌آید: قوروماق (از صفت قورو = خشک)، و گؤل‌مک (از اسم گؤل = گُل)

سوم - فعل مرکّب

فعل مرکب، فعلی است که از یک اسم با کلمهٔ دیگر به اضافهٔ یک فعل مخصوص چون ائله‌مک، ائتمک، وئرمک و آسماق ترکیب می‌یابد؛ مانند باریشیق ائتمک، اَل‌وئرمک، قولاق آسماق، کمک ائله‌مک.

در فعل مرکب، عنصر فعلی را به فارسی فعل همکرد، و عنصر غیرفعلی را فعلیار می‌نامند. در چهار مثال بالا، کلمه‌های وئرمک، ائتمک، آسماق و ائله‌مک، فعل همکرد، و کلمه‌های اَل، باریشیق، قولاق و کمک، فعلیار هستند.

فعل مرکب در زبان ترکی برخلاف زبان فارسی چندان گسترش و کاربرد ندارد. و فعل‌های میانوندی جای آن را گرفته است.

همکردهای ترکی

از فعلهای همکرد مشهور و مهمّ ترکی است: ائله‌مک، ائتمک، گؤرمک، بویورماق، توت‌ماق، یه‌مک، قویماق، وئرمک، آلماق، باغلاماق، گلمک، سالماق، چالماق، آسماق، توتماق، وورماق و...:

کمک ایله‌مک، حبس ایتمک، اَل قویماق، جان وئرمک، یئرآلماق، باش توتماق، گؤزقویماق، باش وورماق، قولاق آسماق، اَل چالماق، سس سالماق، دستور بویورماق، افسوس یه‌مک، تدارک گؤرمک و...

اقسام فعل مرکب

فعل مرکب را به اعتبار فعلیار می‌توان شش دسته کرد:

یک ـ فعل مرکب از اسم ترکی:

سس سالما یاتانلار آیلار، قوی هله یاتسون
یاتمیشلاری راضی دگیلم کیمسه اؤیاتسون.
(صابر ۱۲)

شاعریم! سؤزومی غربته سالما
قولاغ آس دنیادا گؤزر بیرنه سس‌وار.
(سهند ۲۴۱)

سید حسین میرصالحی یانسیلار
آمیر جعفر، غیرتلی دوْر، قان سالار.
(حیدربابا ۳۶)

بوباخچادا آش تره‌سی دوْزدیک
هی سوآچیب کردیه گؤزتیکردیک. (همان ۵۰)

طبع شعریم دایانوب، سؤنجوق آتیر
من ده‌کی سؤنجوق آتا بیلمییرم.
(شهریار ۱۱۲)

بوراوْنا قوربان گسندیر جان دییر، جان انشیدیر.
(روش ضمیر ۱۸)

دو ـ فعل مرکب از صفت ترکی:

بیزدن ده بیر ممکن اؤلسا یادائله آچیلمیان اورک لری شاداتله.
(حیدربابا ۱۵)

قوربان اؤلوم من او شیرین دیل‌لره
اوزاق دوشدوک، حسرت قالدوق ال‌لره.
(شهریار ۹۲)

سه ـ فعل مرکب از اسم صوت:

لوْوغالاشوب آگورمه میش! چوخ دا بئله فیرنلداما
تربیه سیز اوشاق کیمی بوش ـ بوشینا میرنلداما

باش قولاغون دوزلنیوب، چوخ داباسوب، گوروللداما. (صابر ۹۲)

هسی قوزَ ـ قوزَ ایله دیــن منی ده تیپک لهدین. (روشن ضمیر ۲۰)

چهار ـ فعل مرکب از واژهٔ فارسی:

بزخدی جمهوریتین دنیادا قدر و قیمتی
سرنگون اؤلسون گؤروزم شاهون اؤقدّوقامتی.
(معجز ۱۱۱)

ای گل! منی خوارایلهمه اغیار یانینّدا
هَردَن سؤروش احوالیمی غربت دیارینّدا.
(وجی ۱۲)

از این دست است: خرید ائلهمک، نشست ائلهمک، گذشت ائلهمک، درخواست ائلهمک، دستور بویورماق، گرفتار اؤلماق و...

پنج ـ فعلهای مرکب از واژهٔ تازی:

اؤلماز بو که هر امره دخالت ائده فعله
دولتلو اؤلان یئرده جسارت ائده نعله. (صابر ۱۷)

حیدربابا ایلدیریم لارشاخاندا...
تیزلار اؤنا صف باغلیوب، باخاندا.
(حیدربابا ۱۵)

بئش مین ایلدیر بو سلاطینه گرفتار اؤلموشوق
دینده گلدی، تاپمادوق بیز بو سلاطیندن نجات.
(شهریار ۱۷۲)

دامدا آذان ونریرلر خوروزلار با نلییرلر.
(روشن ضمیر ۲۰)

یه نژادا فکروئر مَنّه بیرآز قلم آل، من دیه‌ن لری سن یاز. (خیّاز)

سفارش اِئله، نگاریم، شتاب ایلهمه سین
بیر آزجا صبر ائله سین، اضطراب ایلهمه سین.
(وجی ۱۶۴)

از این دست است فعلهای مرکب اصرار ایلهمک، انکار ائلهمک، تحسین ائلهمک، تعجب ائلهمک، ترّقی ائتمک، تنزّل ائتمک، سؤال ائلهمک، صحبت ائلهمک، حمله

ائتمک، امر بویورماق، قرارتاپماق، هجوم ائتمک، مجبور اوله‌مک و...

شش ـ فعل‌های مرکب از واژه‌های فرنگی:

تۆرموزتوتماق، پۆزوئرمک، ژست توتماق، کلاژتوتماق، استارت‌وورماق و...

چهارم ـ عبارت فعلی (فعلی عبارت)

عبارت فعلی، فعلی است که از یک حرف اضافه و یک فعل، و دست‌کم یک کلمهٔ دیگر که معمولاً اسم است تشکیل می‌شود و آن در زبان فارسی به ترتیب از حرف اضافه، عنصر غیرفعلی و فعل ترکیب می‌یابد: به سر بردن، از یاد رفتن و...؛ امّا در زبان ترکی عنصر غیرفعلی و حرف اضافه و فعل آن، به ترتیب، دنبال هم می‌آیند، چون:

تنگه گلمک (به تنگ آمدن)

کَلَه گلمک (گشن آمدن گاو ماده)

اۆزۆنه قابارماق (رودرروی کسی قرار گرفتن، نافرمانی کردن)

باشا آپارماق (به سر بردن)

اوزۆنه گتیرمک (به روی خود آوردن)

قولاق آردینا سالماق (نشنیده گرفتن، پشت گوش انداختن)

از این دست است: اله سالماق، یسوقولاق دان آلوب اۆزقولاقاوئرمک، ایاق‌دان سالماق، ال ـ ایاق‌دان دۆشمک، باش‌دان سۆزوماق، دیل‌دن دۆشمک، دیل آغیزا سالماماق، باشاگتیرمک، باش‌دان آپارماق، باشاآپارماق، گیره سالماق، کاردان دۆشمک، اوزدن گتمک، اوزین‌دن گتمک، باش‌دان سالماق، باشاسالماق، ال ـ ایاغاقالماق، آرادان گۆتورمک، حالاگلمک، حال‌دان گتمک، باشایئتیرمک، گۆزدن دۆشمک، گۆزدن سالماق و...:

نه گلسه یا شیوه گۆزر اۆزگۆزۆن‌دن
مشخّص بیل، اۆزۆن دن دۆر، اۆزۆن‌دن.
(محمدباقر خلخالی: زهتابی ۳۶)

غم چکمک ایله، میل طبیعت اَله گلمز
تسبیح چۆرورمک‌له، شریعت اله گلمز.
(ممجز ۱۰)

تـــیرشهاب ایـــله وورون ای قـــوْم! مـــعجزی
قوْرخوم بودور که آزدیْرایـول‌دان اوشـاقلاری.
(همان ۱۰۴)

حـــــــــیدربابا ایگـــــــــیت امک ایــــــــتیرمز
نامرد اوْلان، عمری باشایتیرمز. (حیدربابا ۱۷)

«بـــاشیم آغـــریر» دیـــیب، قـــاچیب، گـــتمیشم
باخچالاردا گندیب، گوْزدن ایتمیشم. (همان ۴۸)

گـــــــوْزدن ایـــــــــین اگـــــیلدی دورمــــــــا، اکـــیل، گـــوْزدن ایت.
(شهریار ۱۳۷)

ایـــــــندی گـــــــلمیشم جـــــــانا گرک گندم آلمانا. (روشن ضمیر ۲۱)

قـــالماز بـــیری، گـــلدرهامی بـــریاده، موسوی!
سن‌دن قـالان بـو الکـه‌ده، شیرین ترانه دوْر.
(موسوی ۲۵)

نـــــــفرتی رادیکـــــــال آلتـــــــیناچکک
قوّه یه یـتیرک عشقی، الهامی. (سوْنمز ۴۶)

پنجم ـ گروه فعلی (فعلی ترکیب)

گروه فعلی به گروه واژگانی می‌گوییم که از ترکیب آنها معمولاً پیام و مفهومی جز پیام و مفهوم یک یک واژگان به کار رفته در ترکیب به دست می‌آید؛ به عبارت دیگر ترکیب معمولاً معنی کنایی و مجازی پیدا می‌کند؛ مانند ترکیب «بوغونون آلتین‌دان گئچمک» (از زیر سبیلش رد شدن) به معنی «شیرینی یا رشوه دادن به او» به‌کار می‌رود؛ در صورتی که هیچ یک از واژگان و واژکهای (بوغ ـ او ـ نون ـ آلت ـ این ـ دان ـ گئچمک) بیرون از ترکیب و به تنهایی، ربطی به رشوه دادن یا شیرینی دادن ندارند. و نیز مانند گروه واژگانی «باش قولاغین آپارماق» (سر و گوش کسی را بردن)، به معنی «سر و صدا کردن یا حرف بی‌ربط آزارنده زدن» به‌کار می‌رود، در حالی که هیچ کدام از واژگان تشکیل‌دهندهٔ ترکیب، پیوند معنایی با «سر و صدا کردن» و یا «حرف بی‌ربط آزارنده زدن» ندارند. این گونه ترکیبها با توجّه به اینکه، فعل، رکن اصلی آنهاست و نیز ترکیب، قابل تأویل به جمله است و حتّی مفهوم و جانشینی فعل مرکب یا ساده‌ای را دارد؛ مانند «گئتدر، گلمزیوْ لیناگئتمک» که به معنی مصدر سادهٔ «اوْلمک» (مردن) است، در این کتاب، گروه فعلی یا گروه فعلی کنایی

نامیده شده است.

از این دست است مثالهای زیر:

گؤزلری آغاج‌دان آلچا دَریر (چشمهایش از درخت آلوچه می‌چیند = لوچ است.)

عمرین سنه وئردی (عمرش را به شما داد = مُرد.)

باغ باغ آچیلدیم. (همچون باغ شکفته شدم: مفتخر و شاد شدم.)

آغزینا قؤوود آلیب‌دیر. (به دهانش قاورد ریخته است: خاموشی گزیده.)

ائوی باشینا آلیب‌دیر. (خانه را بر سر خود گرفته است: سخت سروصدا می‌کند.)

هیری نیردان قانمیر (هرّ از برّ باز نمی‌شناسد: تفهم است.)

اؤزین بیلمه‌مز لیقا وئریر (خود را به نادانی می‌زند: تجاهل می‌کند.)

زیره‌نی کرمانی آپاریرام. (زیره را به کرمان می‌برم: رنج بیهوده می‌کشم.)

ائششگه گوجی چاتمیر، پالانی تاقتیر (به خر، زورش نمی‌رسد، پالان را می‌زند: به جای گنهکار قوی به بی‌گناه ضعیف، تعرض می‌کند.)

یؤلوزی یاخین ائله‌یون (راه‌تان را نزدیک سازید: بفرمایید به خانهٔ ما.)

سیرصوراتین‌دان زهرمار یاغیر. (از چهره‌اش زهرمار می‌بارد: ترشروست.)

کالئن، یئتیشمیشین تؤکدوم. (رسیده و نارسش را ریختم: سخت نکوهیدمش.)

آل، ایاغین داغیدیردی (دست و پایش را پراکنده می‌ساخت: دست‌پاچه شده بود.)

آغزینون هاواسین آلمیشام. (هوای دهانش راگرفته‌ام: منظورش را فهمیده‌ام.)

بخت آیناسی کاس اؤلوب دور. (آیینهٔ بختش تیره و کدر شده: در جوانی همسرش را از دست داده.):

قـارنشیق دیـر هـله‌لیک مـلتین اسـتعدادی\
اله نیرسه، صاقی بیریان، تـوزی بـیریانلیق اؤلور.\
(صابر ۱۰۲)

قـولاخ بـاتیب، گـؤزی گـیریب قـاشینا\
یازیخ عـمّه هاواگلیب بـاشینا. (حیدربابا ۳۵)

خـانم عـمّه مـیر عـبدولون سـوززونی...\
مـلکامودا وئـرر اؤنـون اؤزونـی. (همان ۳۵)

هـمیشه لیک شـادلیق اومـور اؤزونـه\
قبری گؤروُر، تؤزقوندورمور یوزونه. (همان ۴۳)

جـــونمگین تـــوزبی دونـدی، یـاس اولدی
ننه قیزین، بخت آیناسی کاس اولدی. (همان۲۷)

دلی شـــیطان دنـــیری، بـــوزرقانی ســات
قـــیش‌دی، یـــوزرقان‌دی، ســـاتا بـــیلمیرم.
(شهریار ۱۱۱)

یار، گزنومی گوی اسکی‌یه دوتدی که دور منی بوشا
جونچی گوررسن اوگوزه اوگوز توپوب، یزوقوشا!
(همان ۱۳۰)

یـــــوررولموشام بـــــودنیادان دویـــموشام
بیرآتایدیم بو کوللوگون داشینی. (همان ۱۶۴)

جـــیز یـــغیم‌دان چـــیخمیشام دوغـــــروسی کـــــیرنخمیشام.
(روشن ضمیر ۱۷)

ســـوزه قـــوزیاق خـــلفه چـــین بـــوسیز، بـــودا گـــوزیرچین. (همان ۱۸)

مـــن ســـنین قـــوینوندا، گـــوزومی آچـــدیم
ســـنین قـــوینوندا دا یـــاتماق ایســـته‌رم.
(سونمز ۵۹)

یادآوری:

گاهی برای مفهومی که با فعل ساده یا مرکّبی ابلاغ می‌شود، گـروههای فـعلی یـا عبارتهای فعلی چندی به کار می‌رود؛ چنانکه در زبان فارسی، فردوسی، تابیدن خورشید را با صدها تعبیر و عبارت و گروه فعلی آورده است. در زبان ترکی نیز کم‌وبیش چنین کاربردها و ترکیبها هست؛ از این قبیل است تعبیرها و ترکیبهایی که به جای فعل سادهٔ «اولمک» (مردن) بنابه احترام یا نفرتی که نسبت به مرده دارند، در قالب گروه فعلی یا عبارت فعلی ویژه به کار می‌برند؛ چون:

روحی ملکوت اعلایه گئتدی. (روحش به ملکوت اعلا پیوست.)
آللاهون رحمتینه گئت‌دی. (به رحمت ایزدی پیوست.)
دنیانون غم و غصّه سین‌دن راحات‌لاش‌دی (از غم و اندوه دنیا رهایی یافت.)
قاراتوپراق آلتینا گئت‌دی (در زیر خاک سیاه آرمید.)
شهادت شربتین ایچ‌دی (شربت شهادت نوشید.)
گئده‌رگلمه‌ز یولونا گئت‌دی. (به راه بی‌بازگشت رفت.)

جهنّمین دیبینه گنت‌دی. (به قعر جهنّم افتاد!)
درکه واصل اؤل دو! (به درک واصل شد!)
گؤر باگؤر اؤل دو! (گور به گور شد!)
تون متین دؤش دو! (گور به گور شد.) و...

گروههای فعلی دوگانه

فعلهای ترکی از حیث کوتاهی و بلندی واج صدادار آغازین بن آنها به دو گروه تقسیم می‌شوند و میانوندها و پسوندهای ساختارهای گوناگون فعلهای ترکی در زمانها، وجه‌ها، ساختها (صیغه‌ها)، ساختارهای گوناگون و همچنین، مشتقات فعلها، برابر آیین هم‌آهنگی آواها، از واج صدادار نخستین فعل، پیروی می‌کنند. این دو گروه فعلی عبارتند از:

گروه الف ـ فعلهایی که بن آنها با یکی از چهار صدادار کوتاه (ـَ ـِ ـؤ / ـؤ) و یا صدادار بلند « ـِیه آغاز می‌شود؛ چون:

۱ـ ـَ: گَل‌مَک، کَس‌مک، اس‌مک، سَپ‌مک
۲ـ ـِ: گِنت‌مک، وئرمک، یِتمک، سنج‌مک
۳ـ ؤ: گؤرمک، دؤزمک، اؤل‌مک، سؤک‌مک
۴ـ ؤ: اؤزمک، دؤزمک، بؤزمک، کؤس‌مک
۵ـ ی: ایچ‌مک، بیچ‌مک، بیل‌مک، گیرمک

گلمک (آمدن) ← گلدیم (آمدم)، گلیردیم (می‌آمدم)، گل‌میشم (آمده‌ام)، گل‌میش‌دیم (آمده بودم)، گل‌میش ایمیشم (آمده بوده‌ام)، گل‌میش اؤلام (آمده باشم)، گلیرم (می‌آیم: مضارع حال)، گله‌رم (می‌آیم: آینده)، گَل‌سَم (بیایم)، گله جگم (خواهم آمد)، گلین (بیایید)، گَله‌ن (آینده)، گلیر (درآمد)، گله‌جک (آینده)، گلیش (آیش = برگشت: گلیش‌باش) گل مه‌دیم (نیامدم)، گل مَه‌رَم (نمی‌آیم)، گله بیلمیرم (نمی‌توانم بیایم)، گل میین (نیایید)

مصدر «گل‌مک» مصدری است که بن آن با مصوّت کوتاه «ـَ» (فتحه) که از گروه الف است آغاز شده، در نتیجه، چنانکه ملاحظه می‌شود، در همهٔ فعلها، صفتها و اسمهایی که از بن مصدر گلمک گرفته شده‌اند، بخشها و میانوندها و پسوندهای گوناگون آنها به پیروی از بن فعل، با صدادار کوتاه آمده‌اند.

و همین گونه است فعلها و مشتقهای فعلی زیر که بن آنها با مصوّتهای کوتاه دیگر و یا مصوّت بلند «ی» آغاز شده‌اند:

گئت مه‌دیم (نرفتم)، ائلئیب دیر (کرده است)، دؤزوْم (بردباری) گـؤزلئییرلر (چشم به راهند)، دوْزلده بیلمیرلر (نمی‌توانند درست کنند.) اوْزگـوْن‌چوْ (شناگر)، سیپیرگه‌چی (رفتگر)، سیل سیپیر (رفت و روب) و...:

حیدربابا ایگیت امک ایتیرمز
عُمر گئچه‌ر، افسوس، بَره بیتیرمز
(حیدربابا ۱۷)

گؤزله‌ییر یولوروی شیروان، قاراباغ
«گئـزی گـؤزله» گـشمگه، آشهریارا گـل.
(محمد راحم ۲۴۸)

دئیمیرم دردلر ایچین‌ده، آدی یوْخ
دئییرم: من بئله منسیزله میشم. (سؤنمز ۴۵)

گروه ب - فعلهایی که بن آنها با یکی از چهار مصوّت بلند (-ا / -و / -وْ / -یْ) و یا مصوّت مرکب «-ووْ» آغاز شده باشد؛ چون:

۱- ا: آپارماق، تاپ‌ماق، یاپ‌ماق، سات‌ماق
۲- و: اوچ‌ماق، اوت‌ماق، توت‌ماق، اونوت‌ماق
۳- وْ: اوْخوماق، اوْخلاماق، توْخوماق، سوْل‌ماق
۴- یْ: چیْخ‌ماق، تیْخ‌ماق، سیْخ‌ماق، قیْرماق
۵- ووْ: اووْلاماق، تووْلاماق، سووْلاماق، قووْزاماق

آل‌ماق (گرفتن، خریدن) ← آلدیْم (گرفتم)، آلمیْشام (گرفته‌ام)، آلیْردیْم (می‌گرفتم)، آلمیْشدیْم (گرفته بودم)، آلمیْش ایمیْشام (گرفته بوده‌ام)، آلمیْش اوْلام (گرفته باشم)، آلیْرام (می‌گیرم: حال)، آلارام (می‌گیرم: آینده)، آلاجاقام (خواهم گرفت)، آلون (بگیرید)، آلان (گیرنده)، آلیْ‌جی (گیرنده)، آلاجاق (بستانکاری)، آلمیْش (گرفته، خریده)، آلیْنمیْش (گرفته شده)، آلانمادیْم (نتوانستم بگیرم)، آلمیاجاقام (نخواهم گرفت) و ...

مصدر «آلماق» مصدری است که برخلاف گلمک (گروه الف)، بن آن با مصوّت بلند «-ا» از گروه دوّم آغاز شده است؛ در نتیجه، همان گونه که در بالا می‌بینیم، در همهٔ فعلها، صفتها و اسمهای مشتق از آن بن، میانوندها و پسوندها و بخشها به پیروی از بن فعل، با مصوّت بلند آمده‌اند.

و همین گونه است فعلها و مشتقّهای برگرفته از مصدر «اوْخوماق» (خواندن) که بن

آن با مصوّت بلند «ـ ؤ» آغاز شده است؛ چون:

اؤخـــودوم، اؤخـــوردوم، اؤخـــوموشام، اؤخـــوموشدوم، اؤخـــوموشوموشام، اؤخوموش اؤلام، اؤخویورام، اؤخویارام، اؤخویاجاغام، اؤخویون (اؤخویوز)، اؤخویان، اؤخوموش، اؤخونموش، اؤخوجی (جو)، اؤخویانلار، اؤخودان لارو...

که در همهٔ آنها بخشها و میانوندها و پسوندها به پیروی از بن فعل، با مصوّت بلند آمده‌اند. و هم‌چنین است فعلهای زیر:

آپاردیم (بردم)، آپاراجاغام (خواهم برد)، اوزانوب‌لار (دراز کشیده‌اند)، جیرانی اوؤلادیلار (آهو را شکار کردند.) قالمیاجاغام (نخواهم ماند)، توتولموش دولار (گرفته شده بودند)، یاتاجاقلار (خواهند خوابید)، تؤوؤلامیشام (نچرخانده‌ام)، یوللامیشدیلار (فرستاده بودند) یازاجاغیدیم (بنا بود بنویسم) و...:

اوج جهایل قویمادیلار تخت ده راحت یاشاسون
بیر دوبونجا چیقادیب کئف، اتدیب عشرت، یاشاسون.
(صابر ۱۴۸)

اوزگـــه چـــراغـــینا یـــاغ اؤلمـــاق بس‌دیـــر
دؤغما ائل لریمیز قارانلیق دادیر. (سهند ۲۳۸)

آی نـــه گـــؤزل قـــایدادی شـــال ســـاللاماق
بگ شالینا بایرام لیقین باغلاماق. (حیدربابا ۲۴)

شـهریارا ســن یـازان اشـعاری اوزاق‌دان تـانیرام
بیر اویوشماق داخی‌وار نقشیله نقّاش آراسیندا.
(شهریار ۱۰۳)

قـــوش‌دا بشـــر کـیمین دیـــر   چـــالیشماقی چـــوخ ســـئویر.
(روشن ضمیر ۲۸)

گفتار ششم ـ اقسام فعل به اعتبار وجه

فعل را از حیث چگونگی بیان مفهوم آن، سه گونه می‌شمارند:

یک ـ وجه اخباری: که انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را به طور قطع و یقین می‌رساند. افزون بر مضارع اخباری که مخصوص وجه اخباری است، همهٔ فعلهای دیگر ـ بجز ماضی التزامی، مضارع التزامی و امر ـ می‌توانند از وجه اخباری بیایند؛ چون:

گلدیم (آمدم: ماضی ساده)، گلیردیم (می‌آمدم: ماضی استمراری)، گلمیشم

(آمده‌ام: ماضی نقلی)، گلمیشدیم (آمده بودم: ماضی بعید)، گلمیش ایمیشم (آمده بوده‌ام: ماضی ابعد)، گلیرم و گله‌رم (می‌آیم: مضارع اخباری)، گله جگم (خواهم آمد: مستقبل)، گله جگ ایمیشم (بنا بوده بیایم: آینده در گذشته) و...

اوشاق اؤیاندی. (بچه بیدار شد).

یاغیش یاغیر. (باران می‌بارد).

ناگهان کوچه‌ده اوجالدی صدا وور ـ هارای دوشدی، قوپدو بیر غوغا.
(صابر ۳۱۸)

حیدربابا شیطان بیزی آزدیریب

محبتی اورک لردن قازدیریب. (حیدربابا ۱۹)

نه واردیر پارتی بازی نه بیم پاکسازی. (روشن ضمیر ۱۸)

دو ـ وجه التزامی: که وقوع کار را به شک و شرط و آرزو و جز آنها وابسته می‌سازد. افزون بر دو فعل ماضی التزامی و مضارع التزامی که ویژهٔ وجه التزامی هستند، بیشتر فعلها در وجه التزامی نیز به کار می‌روند:

شاید گلمیش اؤلالار (شاید آمده باشند: ماضی التزامی)

اگر گلسم، دیه‌رم (اگر بیایم، می‌گویم: مضارع التزامی)

شاید گلدیم. (شاید آمدم: ماضی ساده)

شاید گلئیدیم. (شاید می‌آمدم: ماضی استمراری)

شاید گلیب‌لر. (شاید آمده‌اند: ماضی نقلی)

گویا گلمیشدیلر. (گویا آمده بودند: ماضی بعید)

مثل اینکه گلمیش ایمیش‌لر. (مثل اینکه آمده بوده‌اند: ماضی ابعد)

باشارسام گله‌رم. (اگر بتوانم می‌آیم: مضارع اخباری)

احتمالاً گله جک‌لر. (احتمالاً خواهند آمد: مستقبل)

شاید گله جگ ایمیش‌لر. (شاید بنا بوده بیایند: آینده در گذشته):

ملّت آقلار کن اؤساز و سوز ایله مشغول ایدی

قارنی شیشمزدی او قدری گر اؤلایدی غیرتی.
(معجز ۱۱۱)

یئل‌گلن‌ده، ونر گتیرسین بویانا

بلکه منیمم یاتمیش بختیم اؤیانا. (حیدربابا ۱۶)

یگ ـ خان اؤلمـازسا، دیـەردیک اؤلاجاق کندیمیز آباد
اؤخراب کت‌ده، ولاکن اللەیگ ـ خان ایله گتدی.
(شهریار ۱۳۲)

کـاش مـن‌ده قـوش اؤلایـدیم سیزلره قوْشولایدیم. (روشن ضمیر ۱۹)

سه ـ وجه امری: فعل در وجه امری، انجام گرفتن کار و یا داشتن و پذیرفتن حالتی را به صورت درخواست و یا دستور بیان می‌کند؛ چون:

ردّ اؤل قـاپودان، آغـلاما زار ـ زار، دیلنچی!
واقـیلداما بـا یـقوش کیمی ادبار، دیلنچی!
(صابر ۱۴۵)

بـونه سس دوْر، سـن عـالمه سـالوب سـان!
گل بیرگؤرک اؤزوْن هاردا قالوبسان. (حیدربابا ۴۵)

ای‌مـنیم مـن لیگـیم! امـدادیـما یـتث
بـیرجـه گـل، مـن له قـوْووش، دادیـمایث.
(سؤنمز ۴۵)

گفتار هفتم ـ اقسام و ساختارهای دیگر فعل در زبان ترکی

نخست ـ فعلهای غیرشخصی (غیرشخصی فعل‌لر)

فعل غیرشخصی به فعلی گفته می‌شود که شخص معیّنی ندارد؛ یعنی به هیچ‌یک از شش شخص به طور مشخّص مربوط نیست.

فعل غیرشخصی در زبان فارسی با ساخت مصدر یا بن ماضی به اضافهٔ یکی از فعلهای شبه معین شایستن، بایستن، توانستن و... می‌آید: نشاید رفتن، باید گفت، نتوان خواند؛ امّا در زبان ترکی، فعل اصلی به صورت مصدر می‌آید و تنها سه فعل شبه معین «اؤلماق» (شدن) و «ایسته‌مک» (خواستن) و «بیل‌مک» (به‌معنی دانستن) به جای و معنی «توانستن» و «ممکن بودن» با آن همراهی می‌کنند:

گئتمک اؤلماز (نتوان رفت)، گـئتمگ اؤلمـادی (رفـتن مـمکن نشـد)، گـئتمک اؤلمیاجاق (رفتن امکان نخواهد داشت.)

در مثالهای بالا معلوم نیست شخص فعل، کدام یک از اشخاص ششگانه است؛ به عبارت دیگر نمی‌دانیم، چه کسی نتوانسته برود؟ یا برای که امکان رفتن نیست و یا نخواهد بود؟ گئت‌مک ایسته‌میر. (نمی‌خواهد برود). گئده بیلمه‌رم. (نمی‌توانم بروم.)

بــوخلقتین اســراریـنی کـاش بـیلمک اوْلا
اســرارینـن اوْزوْندن بـوتوْزی سـیلمک اوْلا
سـوْرسان دیـلگیم بـوسوْن نـفس‌لرده نـه‌دیر
کـاش‌کی بـوجهانه بـیرداهـا گـلمک اوْلا.
(سوْنمز ۴۲)

دوّم ـ فعلهای شرطی (شرطی فعل لر)

فعلهای شرطی که وجه التزامی دارند و وقوع آنها به انجام شرط وابسته است، در زبان ترکی برخلاف زبان فارسی، ساختار ویژه‌ای دارند. نشانهٔ فعلهای شرطی چه در گذشته و چه در حال یا آینده، در زبان ترکی معمولاً میانوند (سه ـ سا) است که بین بن فعل و پسوند مصدری قرار می‌گیرند؛ ولی در زبان گذشتگان و نیز در زبان شعر و ادب به آخر فعل نیز افزوده می‌شده است:

اگر گئت سه‌ایدون، گؤره‌ردوْن. (اگر می‌رفتی می‌دیدی: گذشته)
اگر باخ‌سان، گؤره‌رسن. (اگر نگاه کنی می‌بینی: حال و آینده)
اگر گئت سه‌ایمیش سن، چاتارمیش‌سان. (اگر می‌رفته بوده‌ای، می‌رسیده‌ای)
اگر باخسایمیش‌سان، گؤره‌رمیش سن. (اگر نگاه می‌کرده بوده‌ای، می‌دیده‌ای)

ایـــندی دئـسک، احــــوالات‌دی، نـــاغیل‌دی
گـئچدی، گـئتدی، ایتدی، بـاتدی، داغیلدی.
(حیدربابا ۳۴)

یازدیم‌سا، یازمیشدیم‌سا، یازارام‌سا، یازاردیم‌سا:
حـوری، مـسنیله‌یاتماز، مین‌ایـل قـالارسا ارسـیز
گـلمه کـلک عـزیزیم! بیهوده دیر جـدالیـن.
(معجز ۱۹۷)

و ← ماضی استمراری، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید مستمر، ماضی التزامی، و مضارع التزامی

یادآوری:

«سه» و «سا» در آثار گذشته و نیز در زبان شعر و ادب امروز گاهی به صورت فعل ربطی شرطی مستقل (سوم شخص مفرد) با ساختهای دیگر خود دیده می‌شوند:
سم، سَن، سه، سک، سَز، سه‌لر

سام، سان، سا، ساق، ساز، سالار
هاردان سا کئچیب گیریمه چون ثروت و اسلاک
بیرعاجزه رحم ائتمئیب، عمر ایلەمیشم پاک.
(صابر ۷۰)

باهار سا دا بیزده قیش دیر، سوبوق‌دور. (از زهتابی ۲۸۷)
مـــن هـــاردا ســـام، تـهران دایـا کـاشان‌دا
اوزاقـــلاردان گـــؤزوم ســـئچەر اوتـــلاری.
(حیدربابا ۳۷)

وطـــــن ده دردلره درمـــــان گـــرگ‌سه | قۆرخوسوز، وحشت سیز دۆران گرگ سه
بـــیرآزاد، مـــستقلّ ایـران گـرگه سـه | بیلک بیر، یوموروق بیر، ال بیراۆلمالی.
(سۆنمز ۲۲)

و ← ماضی استمراری و ماضی نقلی مستمر و ماضی بعید مستمر و مضارع اخباری و مضارع التزامی

سوم ـ فعلهای مصدری (مصدری فعل لر)

در زبان ترکی گاهی به جای یکی از ساختهای ماضی و مضارع، مصدر آن فعل به‌کار می‌رود و آن، کار را در حال انجام گرفتن می‌رساند؛ چون:

بیز گئتمک‌ده ایدوق که اۆلار گلدیلر. (مادر حال رفتن بودیم که آنان آمدند.)

در جملهٔ بالا مصدر گئتمک که همراه حرف اضافهٔ «دَه» و فعل معین «ایدۆک» آمده، به جای ساخت ماضی استمراری «گئدیردیک» (می‌رفتیم = داشتیم می‌رفتیم) به‌کار رفته است.

این گونه ساختارها در این کتاب، فعل مصدری نامیده شده‌اند.

فعلهای زیر درشمار فعلهای مصدری هستند:

۱ـ ماضی استمراری مصدری:

گاهی ساختاری از مصدر فعل اصلی به اضافهٔ حرف اضافهٔ (دَ ـ دا) (= درِ فارسی) به اضافهٔ ساخت ماضی سادهٔ «ایمک» می‌آید و مانند ماضی استمراری عادئی، ادامهٔ زودگذر کار را در زمان گذشته می‌رساند که در این کتاب، ماضی استمراری مصدری نامیده شده است: گلمک دَیدیم، گلمک دَیدین، گلمک دَیدی، گلمک دَیدیک، گلمک

دَیدیز، گلمک دَیدیلر

آلماق دِیدیم، آلماق دِیدین، آلماق دِیدی، آلماق دِیدیک، آلماق دِیدیز، آلماق دیدیلر.

دانشجولار دانشگاها گتمک دِیدیلر. (دانشجویان در حال رفتن به دانشگاه بودند = دانشجویان داشتند به دانشگاه می‌رفتند.)

۲ـ ماضی نقلی مستمر مصدری:

این فعل از مصدر فعل اصلی + حرف اضافهٔ (دَ ـ دا = حرف اضافهٔ «در» فارسی) + فعل معین «ایمیش» + شناسه ساخته می‌شود:

گلمک‌ده ایمیشم، گلمک‌ده ایمیش‌سن، گلمک‌ده ایمیش، گلمک‌ده ایمیشیک، گلمک‌ده ایمیش سیز، گلمک‌ده ایمیش‌لر

کسری یازماق‌دا ایمیش که عمی سی‌گلیر. (کسری در حال نوشتن بوده که عمویش می‌آید.)

۳ـ مضارع اخباری مصدری

این فعل مانند ماضی استمراری مصدری از مصدر فعل اصلی + حرف اضافهٔ (دَ ـ دا) + میانوند «ی» (در اول شخص مفرد و جمع) + مضارع اخباری «ایمک» ساخته می‌شود و حالت فاعل را در حین انجام کار در زمان حال نشان می‌دهد:

گلمک‌ده‌یم، گلمک‌ده‌سن، گلمک‌ده‌دیر، گلمک‌ده‌یوک، گلمک‌ده‌سوز، گلمک‌ده دیرلر:

آلماق دایام، آلماق داسان، آلماق دادور، آلماق دایوق، آلماق داسوز، آلماق دادورلار

دانشجولار دانشگاها گتمک‌ده دیرلر. (دانشجویان در حال رفتن به دانشگاه هستند = ... به دانشگاه می‌روند.)

ژاله مشقین یازماق دادیر. (ژاله در حال نوشتن مشق است = مشقش را می‌نویسد.)

۴ـ مضارع التزامی مصدری:

این فعل از مصدر فعل اصلی + حرف اضافهٔ (دَ ـ دا) + مضارع التزامی فعل معین «اؤلماق» (شدن) پدید می‌آید و حالت فاعل را در حال انجام دادن فعل با یکی از مفاهیم مضارع التزامی می‌رساند:

گلمک‌ده اؤلام، گلمک‌ده اؤلاسان، گلمک‌ده اؤلا، گلمک‌ده اولاق، گلمک‌ده

اؤلاسوز، گلمک‌ده اؤلالار

آلماق‌دا اؤلسام، آلماق اؤلسان، آلماق‌دا اؤلسا...

شاید اوشاقلار الآن گلمک‌ده اؤلالار (شاید بچه‌ها الآن در حال آمدن باشند = شاید بچه‌ها الآن بیایند.)

کشگه صوْنا مشقین یازماق‌دا اؤلسون. (کاش صوْنا در حال نوشتن مشقش باشد. = کاش صوْنا مشقش را بنویسد.)

چهارم ـ فعلهای توانی (باشاریش فعل لری)

فعل توانی به فعلی اطلاق می‌شود که توان و امکان انجام گرفتن کار را در زمان گذشته یا حال و یا آینده می‌رساند و آن به کمک فعل شبه معین «بیلمک» که معادل فعل شبه معین «توانستن» فارسی است، صرف می‌شود (بن فعل + میانوند (ـَ ـا) + ساخت مناسب «بیلمک» + شناسه:

گله‌بیلدیم، گله‌بیلدین، گله‌بیلدی... آلابیلمه‌دیم، آلابیلمه‌دین، آلابیلمه‌دیز... دوْنن مدرسه‌یه گئده بیلمه‌دیم. (دیروز نتوانستم به مدرسه بروم.)

مهمترین فعلهای ماضی توانی عبارتند از:

۱ـ ماضی سادهٔ توانی

ماضی سادهٔ توانی، فعلی است که از بن فعل اصلی + میانوند (ـَ / ـا) + ساخت ماضی سادهٔ فعل شبه معین «بیلمک» (+ دانستن، برابر فعل شبه معین توانستن فارسی) تشکیل می‌شود:

گله‌بیلدیم، گله‌بیلدین، گله‌بیلدی، گله‌بیلدیک، گله‌بیلدیز، گله‌بیلدیلر.

دونن دانشگاها گئده بیلدیم، ولی بوگون گئده بیلمه‌دیم. (دیروز توانستم به دانشگاه بروم، ولی امروز نتوانستم بروم.)

شاید صاباح سیزه گله‌بیلدیم. (شاید فردا توانستم به خانهٔ شما بیایم.)

۲ـ ماضی استمراری توانی

ماضی استمراری توانی به فعلی می‌گوییم که از بن فعل اصلی به اضافهٔ میانوند (ـَ / آ) به اضافهٔ ساختار ماضی استمراری دیرپای یا ماضی استمراری عادتی فعل شبه معین «بیلمک» (دانستن = جانشین فعل شبه معین توانستن فارسی) پدید می‌آید:

گله بیلردیم، گله بیلردین، گله‌بیلردی، گله بیلردیک، گله بیلردیز، گله بیلردیلر
گله‌بیلیردیم، گله بیلیردین، گله بیلیردی، گله بیلیردیک، گله بیلیردیز، گله بیلیردیلر.
آلابیلردیم، آلابیلردین، آلابیلردی، آلابیلردیک، آلابیلردیز، آلابیلردیلر...

من دونن سیزه گله بیلردیم؛ آمما قوناق‌گلدی (من دیروز می‌توانستم به خانهٔ شما بیایم، امّا مهمان آمد.)

من تئزقاییدا بیلردیم، ماشین تاپمادیم. (من می‌توانستم زود برگردم، ماشین پیدا نکردم.)

۳ـ ماضی نقلی مستمر توانی

این فعل از ساخت سوم شخص مفرد مضارع التزامی سادهٔ فعل اصلی + ساختار ماضی نقلی مستمر فعل معین «بیلمک» (دانستن به جای توانستن فارسی) ساخته می‌شود:

یازابیلرمیشم، یازابیلرمیش سن، یازابیلرمیش، یازابیلرمیشیک، یازابیلرمیش سیز، یازابیلرمیش‌لر

صونا، باجی سینا کاغاذ یازابیلرمیش، ولی یازمییب. (صونا می‌توانسته است به خواهرش نامه بنویسد، ولی ننوشته است.)

۴ـ مضارع اخباری توانی

مضارع اخباری توانی از بن فعل اصلی + میانوند (ـَ / ا) + ساخت مضارع اخباری فعل شبه معین «بیلمک» (دانستن = توانستن فارسی) ساخته می‌شود:

ایچه‌بیلرم، ایچه‌بیلرسن، ایچه‌بیلر، ایچه‌بیلریک، ایچه‌بیلرسیز، ایچه‌بیلرلر
ایچه‌بیلیرم، ایچه‌بیلیرسین، ایچه‌بیلیر...
یازابیلیرم، یازابیلیرسن، یازابیلیر...

ایاز اوْج آرشین فاصله‌دن آتیلابیلیر. (ایاز می‌تواند از فاصلهٔ سه متری بپرد.)

من یوققوجی راحات چیخابیلمیرم. (من نمی‌توانم سر بالایی را به‌راحتی طی کنم.)

هر قایان، انسان اوْلابیلمز گؤزلوم! دیر، سلیمان اوْلابیلمز گؤزلوم.
(موسوی ۶۹)

۵ـ مضارع التزامی توانی

مضارع التزامی توانی به فعلی می‌گوییم که از بن فعل + میانوند (ـَ / ـا) + مضارع التزامی فعل معین «بیلمک» (جانشین فعل معین توانستن فارسی) ترکیب می‌یابد:

گئده‌بیلم، گئده‌بیله‌سن، گئده‌بیله، گئده‌بیلک، گئده‌بیله‌سیز، گئده‌بیله‌لر

شاید صاباح مسافرته گئده بیلک. (شاید فردا بتوانیم به مسافرت برویم.)

کئشگه بیزه گله بیله‌سیز. (کاش بتوانید به خانهٔ ما بیایید.)

اگر سیزه گله بیلسم خبر وئره‌رم. (اگر بتوانم به خانهٔ شما بیایم، اطلاع می‌دهم.)

سیزه گله‌بیلسم یاخشی دیر. (اگر بتوانم به خانهٔ شما بیایم، خوب است.)

پنجم ـ فعلهای شایانی (اوْل مالی فعل لر)

گاهی در زبان ترکی، ساختار فعلی‌ای مرکب از صفت لیاقت فعل اصلی به اضافهٔ ساختها و زمانهای گوناگون فعل معین و ربطی کهن «ایمک» (بودن = استیدن) به کار می‌رود، دال بر اینکه کاری یا حالتی در زمان گذشته، واقع شدنی بوده و یا در زمان حال یا آینده واقع شدنی است. این گونه فعلها که در زبان فارسی، ساختار مستقل ویژه‌ای ندارند و مخصوص زبان ترکی هستند، به جهت اینکه شایستگی و بایستگی انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته یا حال و یا آینده می‌رسانند، در این کتاب فعلهای شایانی (اوْل مالی فعل لر) نامیده شده‌اند؛ چون:

کیانا مدرسه یه گئت مه‌لی‌میش (کیانا به مدرسه رفتنی بوده است. = باید به مدرسه می‌رفته است.)

کیمیا مدرسه یه گئت ملی دیر. (کیمیا به مدرسه رفتنی است = باید کیمیا به مدرسه برود.)

فعلهای زیر درشمار فعلهای شایانی هستند:

ماضی استمراری شایانی

این فعل از صفت لیاقت فعل اصلی به اضافهٔ ماضی سادهٔ فعل ربطی و معین کهن متروک «ایمک» ساخته می‌شود و شایسته یا لازم بودن انجام کار را در گذشته به طور ساده می‌رساند:

گلمه‌لی ایدیم، گلمه‌لی ایدین، گلمه‌لی ایدی، گلمه‌ی ایدیک، گلمه‌لی ایدیز، گلمه‌لی ایدیلر.

آلمالی ایدیم، آلمالی ایدین، آلمالی ایدی، آلمالی ایدیک، آلمالی ایدیز، آلمالی ایدیلر.

من صبح مسافرته گئتمه‌لی ایدیم، اوناگؤره مدرسه یه گئتمه‌دیم. (من صبح باید به مسافرت می‌رفتم، از این‌رو به مدرسه نرفتم.)

ساسان بوگون صبح امتحان وئرمه‌لی ایدی. (ساسان امروز صبح باید امتحان می‌داد.)

۲ـ ماضی نقلی مستمرّ شایانی

این فعل از صفت لیاقت فعل اصلی + فعل معین «ایمیش» ساخته می‌شود و لزوم و شایسته بودن انجام کار را در زمان گذشته نقل می‌کند:

گلملی میشم، گلملی میش‌سن، گلملی میش، گلملی میشیک، گلملی میش‌سیز، گلملی میش‌لر

آلمالی میشم، آلمالی میش‌سن، آلمامیش، آلمالی میشیک، آلمالی میش‌سیز، آلمالی میش‌لر

سارا تؤیا گئتملی میش، قوناق گلیب، گئده بیلمییب. (سارا به عروسی رفتنی بوده است؛ ولی مهمان آمده، نتوانسته است برود.)

۳ـ ماضی التزامی شایانی

این فعل نیز از صفت لیاقت فعل اصلی + ماضی استمراری التزامی فعل معین «اولماق» (شدن) تشکیل می‌شود و شایستگی و بایستگی انجام کار را در زمان گذشته به شک و آرزو و مانند آنها وابسته می‌سازد:

گئتملی اؤلایدیم، گئتملی اؤلایدین، گئتملی اؤلایدی، گئتملی اؤلایدیق، گئتملی اولایدیز، گئتملی اولایدیلار.

شاید من ده اؤلارا گئتملی اؤلایدیم. (شاید من هم به خانهٔ آنها رفتنی می‌بودم.)

۴ـ مضارع اخباری شایانی

این فعل نیز از صفت لیاقت فعل اصلی + مضارع سادهٔ فعل معین «ایمک» تشکیل می‌شود و شایستگی و بایستگی انجام کار را در زمان حال یا آینده می‌رساند:

گلملی‌ام، گلملی‌سن، گلملی دیر، گلملی‌اؤک، گلملی‌سیز، گلملی دیرلر

آلمالی‌ام، آلمالی‌سان، آلمالی‌دیر...
من آلان دانشگاها گتملی‌ام. (من هم‌اکنون باید به دانشگاه بروم.)
سؤلماز ایکیندی چاغی امتحان وئرملی‌دیر. (سؤلماز عصر باید امتحان بدهد.)

۵ـ مضارع التزامی شایانی

این فعل نیز از صفت لیاقت فعل اصلی به اضافهٔ مضارع التزامی سادهٔ فعل معین «اؤلماق» (شدن) پدید می‌آید و شایستگی و بایستگی انجام کار را در زمان آینده همراه شک و شرط و لزوم و جز آنها می‌رساند:

گتملی اؤلام، گتملی اؤلاسان، گتملی اؤلا، گتملی اؤلاق، گتملی اؤلاسیز، گتملی اؤلالار

شاید من مسافرته گتملی اؤلام (شاید من به مسافرت رفتنی باشم = شاید لازم باشد به مسافرت بروم)

اگر سولماز گلملی اؤلسا، حرکت ایلییب. (اگر سولماز آمدنی باشد، حرکت کرده است.)

ششم ـ فعل کلیدی ترکی (ایمک)

در آغاز فصل فعل گفته شد که فعلهای ترکی، همگی دستورمند یعنی با قاعده هستند؛ جز فعل یا مصدر کهن و متروک «ایمک» که مترادف فعل معین «بودن» (= استیدن) فارسی است. این فعل کهن نادستورمند که امروزه مصدر آن بکلّی متروک و مرده است و به صورت فعل تام و خاص نیز مطلقاً کاربرد ندارد، ساختها و ساختارهای گوناگون آن به صورتهای پراکنده و گوناگون در زبان ترکی امروزی در دو نقش ربطی و معین زنده و پویاست و در عین بی‌قاعدگی، از قاعده‌های ویژه‌ای برخوردار بوده و در زبان ترکی، دارای شأن خاصّی است و با ساختارها و نقش‌های گستردهٔ خود، همه جا حضور فعّال و سازنده دارد و حرف اوّل را می‌زند! از این‌رو آن را فعل کلیدی ترکی (ترکی نین آچار فعلی) نامیدیم.

از ویژگیها و نقشها و کاربردهای فعل «ایمک» است:

۱ـ در نقش فعل ربطی به جای مضارع سادهٔ «است» و ساختهای دیگر آن:
یاشار نوخوش دیر. (یاشار بیمار است.)

۲ـ در نقش فعل ربطی به جای ماضی سادهٔ «بودن»:

یاشار نوخوش ایدی. (یاشار بیمار بود.)
۳ـ در نقش ربطی به جای ماضی نقلی «بودن»:
یاشار نوخوش ایْمیش. (یاشار بیمار بوده است.)
۴ـ در نقش فعل معین در ساختار ماضی ساده:
یاشار گَل دی. (یاشار آمد.)
۵ـ در نقش معین در ساختار انواع ماضی استمراری:
یاشار گئدیردی. یاشار گئدِیْدی. یاشار گئت بیدی (یاشار می‌رفت.)
۶ـ در نقش معین فعل ماضی نقلی:
یاشار گئدیب دیر. (یاشار رفته است.)
۷ـ در نقش معین ماضی نقلی مستمر:
یاشار گئدیر میش. (یاشار می‌رفته است.)
۸ـ در نقش معین ماضی بعید:
یاشار گئتمیش‌دی. (یاشار رفته بود.)
۹ـ در نقش معین ماضی بعید مستمر:
یاشار بیلمیش اؤلسایدی، گَلَردی (اگر یاشار می‌دانسته بوده، می‌آمد.)
۱۰ـ در نقش معین ماضی ابعد:
یاشار گلمیش ایمیش. (یاشار آمده بوده است.)
۱۱ـ در نقش معین ماضی ابعد مستمر:
یاشار گلیرمیش‌دی. (یاشار می‌آمده بوده است: متروک)
۱۲ـ در نقش معین مضارع اخباری حال:
یاشار یازیْر (یاشار الآن می‌نویسد.)
۱۳ـ در نقش معین مضارع اخباری آینده:
یاشار یازار. (یاشار می‌نویسد.)
۱۴ـ در نقش معین مضارع التزامی
یاشار شاید یازا. (شاید یاشار بنویسد.)
۱۵ـ در نقش معین مستقبل:
یاشار یازاجاق. (یاشار خواهد نوشت.)
۱۶ـ در نقش معین همراه فعل «وار» در ساختارهای گوناگون:
یاشارین قلمی وار دیْر. «یاشار قلم دارد.)

یاشارین قلمی وارئدی. (یاشار قلم داشت.)
یاشارین قلمی وارئمیش (یاشار قلم داشته است.) و...
۱۷- ساخت ماضی سادهٔ آن، ارزش ساخت ماضی استمراری فعلهای دیگر را دارد:
چنانکه فعل «بودن» در فارسی همین گونه است:
یاشار آج ائدی، ناهار ییردی. (یاشار گرسنه بود. ناهار می‌خورد.)
۱۸- ساختار ماضی نقلی آن، ارزش ماضی نقلی مستمر فعلهای دیگر را دارد:
یاشار اؤیاق ایمیش، کتاب اؤخورموش. (یاشار بیدار بوده و کتاب می‌خوانده است.)

گفتار هشتم - تغییر مقولهٔ دستوری فعل ترکی

در زبان ترکی نیز مانند زبان فارسی، فعل عموماً و فعل امر و نهی خصوصاً گاهی مقولهٔ دستوری خود را عوض می‌کند؛ یعنی مفهوم و نقش فعلی را رها می‌کند و در مفهوم و نقش اسم، صفت، قید و شبه جمله به کار می‌رود:

۱- اؤلمیه من‌دن اینجیمیب سن؟ (نکند از من رنجیده‌ای؟)
۲- اؤجؤخ چال اؤینا سین دیر. (او خیلی بی‌فکر و سبک است.)

در جملهٔ نخست، «اؤلمیه» فعل نفی مضارع التزامی است؛ ولی در معنی و نقش قیدی به کار رفته است. و در جملهٔ دوم «چال اؤیناسین» از دو فعل «چال» (بزن: امر) و «اؤیناسین» (برقصد: مضارع التزامی) ترکیب یافته؛ ولی هر دو فعل، مفهوم و نقش فعلی خود را از دست داده‌اند و ترکیب، در کلّ، نقش و مفهوم وصفی پیدا کرده است.

کاربردهای زیر از نمونه‌های تغییر مقولهٔ دستوری است:

یک - ساختار امر و نهی در نقش قیدی (به صورت ساده یا مرکب):

مـنیم روحـوم ائـلـه‌بیلین اؤردادیـر
کهلیک کیمین، باتیب، قالیب، قاردادیر.
(حیدربابا ۲۸)

سان‌که اؤشاق لیغیم کیمی ننئیم‌ده یاتمیشام
لای لای دیـیرمنه آنـامین مـهربان سـسی

سانکه سفردمیم ازیادیرلار که دوره جاتاق
زنگ شتر چالیر گنجه‌رک کاروان سسی.
(شهریار ۱۱۵)

اوْلما سنده ایناندین؟ سوزومی قطعی ساندین؟
(روشن ضمیر ۲۲)

دو ـ ساختار امر و نهی مرکب در نقش وصفی (صفت):
گنجیب، گندب گندر گلمز یوللارا
توزی قونوب بوداشلارا، کوللارا.
(حیدربابا ۴۲)

سه ـ ساختار مستقبل (سوم شخص مفرد) در مفهومها و نقشهای گوناگون

ساخت سوم شخص مفرد مستقبل در نقشها و مفهوم‌های گوناگون اسمی و وصفی به‌کار می‌رود؛ چون:

گله‌جک (آینده: صفت فاعلی)، دوشونه‌جک (فهم: اسم مصدر)
قالاجاق (باقی‌مانده: صفت مفعولی)، تپه‌جک (درِ شیشه و ظرف: اسم آلت)
← پسوندهای ترکی (پسوندهای «جک» و «جاق»)

چهار ـ ساخت مضارع اخباری در مفهوم اسم مصدری، مانند آخار، باخار و چیخار:

گوزیاشلاری هریردن آخارسا منی نوشلار
دریایه باخار، بللی دی چایلارین آخاری.
(شهریار ۱۱۴)

از این قبیل است ترکیب «آخارباخار» به معنی سینهٔ کوه و تپه که آب از آن جاری می‌شود و آن قسمت از سینهٔ کوه که دیده می‌شود.

پنج ـ فعل نفی مضارع ساده (یوْخ) در نقش و معنی اسمی و وصفی، چون:

واریوْخ (هست و نیست: اسم مصدر)، هَن یوْخ (جواب مثبت و منفی: اسم)، پولی یوخ (بی‌پول: صفت)

شش ـ فعلهای قیدواره

گاهی فعلی در جمله‌های ترکی می‌آید که از لحاظ معنی و جلمه‌سازی به وجود آن، نیازی نیست و مانند قید، حذف آن، کاستی و ابهامی در جمله و بیان مقصود پدید نمی‌آورد؛ و آن فعل، تنها نوعی معنی و نقش تأکیدی دارد. در زبان فارسی نیز از این گونه فعلها گاهی به تنهایی و گاهی با وابسته‌هایی دیده می‌شود؛ مانند فعل امر سادهٔ «بگیر» و «گذاشت» و نیز «راهش را کشید» در مثالهای زیر برای فارسی:

بچّه! بگیر، بنشین.

او گذاشت و رفت.

حسین راهش را کشید و رفت.

در جملهٔ نخست، غرض گوینده امر به نشستن است و فعل «بگیر» تکیه کلام و نوعی تأکید است بر نشستن. و در جملهٔ دوم، غرض اصلی، «رفت» است و «گذاشت»، نوعی تأکید برای آن فعل است.

در مثال سوّم نیز «راهش را کشید» همان حالت را دارد؛ یعنی غرض اصلی گوینده، گزارش رفتن حسین است و «راهش را کشید» تکیه کلام و تأکید برای فعل رفتن است.

در زبان ترکی نیز از این‌گونه فعلها گاهی دیده می‌شود؛ از آن جمله است فعل مضارع التزامی «گؤروم» (ببینم) از «گؤرمک» (دیدن) در جملهٔ زیر:

گؤروم آللاه سنی آرزیٔ لارینوا یتیرسین. (ببینم خداوند شما را به آرزوهاتان برساند.)

در جملهٔ دعایی بالا، گوینده با فعل کلیدی «یتیرسین» آرزوی کامیاب شدن مخاطب را دارد و فعل «گؤروم» هیچ‌گونه نقش سازنده و بایسته‌ای در جمله ندارد و تنها تکیه کلام و تأکید گونه‌ای است برای جمله و فعل «یتیرسین».

این گونه فعلها که مانند قید، مفهومی (مفهوم تأکید) به مفهوم جمله و فعل می‌افزایند و حذف آنها خللی در ارکان و ساختار جمله و مقصود گوینده پدید نمی‌آورد، در این کتاب فعلهای قیدواره نامیده شده‌اند.

فعل‌های سؤیله گؤروم، گؤرک، قؤی، گؤردوٚن، گؤردوٚن، گؤروم، قؤی، گشدی، گشدی، در شاهدهای زیر، همگی فعل قیدواره هستند:

مــــــلاٌ ســــــنه ایــــــلیرم مــــــصلحت

سؤیله گؤروم اؤلله‌نیم، اؤلن‌میم؟ (صابر ۱۱۰)

معجزا آغاردی صبح یئری، هوشه گل،گؤرک
یالوار، سیزیلدا، عفو، دیله، کردگاردن. (معجز ۱۷)
بیز خوشدوق خیرات اؤلسون، توی اؤلسون
فرق ائله‌مز، هر نولاجاق، قوی اؤلسون.
(حیدربابا ۲۲)
ایتلر گؤردؤن، قوردی سیچیب، اؤلاشدی
قورت‌دا گؤردؤن، قالخیب گدیک‌دن آشدی.
(همان ۲۶)
تمدّنون گؤزی گؤروم کور اؤلسون
آغزین دا کی شیرین شربت، شور اؤلسون.
(شهریار ۹۷)
قوی شهریارین مطلعی تکرار اؤلور، اؤلسون
شیطان ترکه‌دیب ایمانیزی، جان آلیر، ایندی.
(همان ۱۳۶)
آی سارالان، شافاق قارالدی، گئتدی
باخچالاردا گؤللر سارالدی، گئتدی. (آی سارالان ۳)

هفت ـ فعلهای وصفی ـ قیدی

فعلهای وصفی ـ قیدی به ترکیبهای فعلی‌ای گفته می‌شود که کلمهٔ اصلی از نظر صرفی، ساختار و معنی صفت دارند؛ ولی در ترکیب و از نظر نحوی، نقش قیدی.

از فعلهای وصفی ـ قیدی، ترکیب صفت فاعلی اصلی با حرف اضافهٔ «دَه» و «دا» است (َن + دَه / ین + ده / ـان + دا / یان + دا):

یاشارمنی گؤرن‌ده، گولدی. (یاشار تا مرا دید، خندید.)
نه ایچون سس‌له ین‌دَه جواب وئرمه دین؟ (چرا من که صدا کردم، جواب ندادی؟)
نوید ماشینی ساخلایان‌دا منی گؤردی. (نوید در موقع نگه داشتن ماشین مرا دید.)
فرید قاچان‌دا ییخیلدی. (فرید هنگام دویدن زمین خورد.)

فصل چهارم ـ اسم (آد)

اسم یکی از انواع هفتگانهٔ کلمه است که برای نامیدن انسان، حیوان، شیء و یا مفهوم به کار می‌رود و به طور مستقل و مستقیم می‌تواند نهاد و مضاف‌الیه و منادا و موصوف باشد؛ مانند قیز در چهار جملهٔ زیر:

قیز گلدی. (دختر آمد: نهاد = فاعل)

قیزین کتابی ایتدی. (کتاب دختر گم شد: مضاف‌الیه):

قیزا چای گتیر. (دخترا چایی بیار.)

یاخشی قیز گل‌دی. (دختر خوب آمد.)

و نیز مانند شش کلمهٔ حیدربابا، ایگیت، آمک، عُمُر (عُمر)، افسوس، بره در شاهد زیر از حیدربابا:

حیدربابا ایگیت، امک ایتیرمز

عُمُر گنچه‌ر، افسوس بره بیتیرمز. (حیدربابا ۱۷)

بخش نخست ـ اقسام اسم

اسم از دیدگاههای گوناگون، تقسیمات گوناگونی دارد؛ چنانکه:

گفتار نخست ـ اقسام اسم از حیث شمارش

اسم از دید شماره دو گونه است:

یک ـ مفرد، که یکی را می‌رساند؛ مانند قلم، اوْغلان (پسر)، قیز (دختر):

حیدربابا داغین، داشین سره‌سی
کهلیک اؤخور، دالی سین دافره‌سی.
(حیدربابا ۲۰)

دو ـ جمع، اسمی است که بیشتر از یکی را می‌رساند و نشانهٔ آن در زبان ترکی، پسوند «لر» و «لار» است که به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود:

۱ـ لر برای اسمهایی که حرفهای پایانی آنها مصوّت کوتاه باشد؛ چون:

آل + لر ← آل‌لر، الو + لر ← انولر، تپه‌لر، قلم‌لر، کیلیم‌لر، اوزوم‌لر، رف‌لر، دوزمه‌لر، سوزمه‌لر:

هنچ بیلمه‌دیم گؤزل‌لرین نئچ اولدی
بیلمزیدیم دؤنگه‌لر وار، دؤنوم‌وار.
(حیدربابا ۷)

۲ـ لار برای اسمهایی که حرفهای پایانی آنها مصوّت بلند است؛ چون:

کتاب + لار ← کتاب لار، اؤتاق + لار ← اؤتاق‌لار، داش‌لار، باغ‌لار، داغ‌لار، بولاخ‌لار، باش‌لار، گیلاس‌لار، اؤجاق‌قلار، تاق‌لار:

حیدربابا ایلدیریم‌لار شاخاندا
سئل‌لر، سولار، شاققیلدیوب، آخاندا
قیزلار اؤناصف باغلیوب، باخاندا
سلام اؤلسون شؤکتیزه، ائلیزه. (حیدربابا ۱۵)

یادآوری ۱:

اسمهای فارسی‌تبار و تازی‌تبار و دیگر اسمهای برگرفته نیز به پیروی از آیین هم‌آهنگی آواها، یکی از دو پسوند جمع (لر ـ لار) را می‌گیرند:

چمن‌لر، قلم‌لر، اتومبیل‌لر ـ برنامه‌لر، کتاب‌لار، اؤتوبوس‌لار

آرتدیقجا حیا سیز لیق اؤلور ائل متحمّل
هر ظلمه دؤزن جان‌لاری نیلردین الهی.
(صابر ۱۶۷)

ملّت غمی اؤلسا بوجؤجوقلار، چؤیه دؤنمز
ارباب لار یمیزدان دا قارین‌لار، طبیل اؤلماز.
(شهریار ۶۲)

یادآوری ۲:

همان‌گونه که در گفتار آیین هم‌آهنگی آواها گفته شد، در پاره‌ای از واژه‌ها، حرف «ل» پسوند (لر ـ لار) به حرف دیگر بدل می‌شود و اسم به جای «لر» و «لار» با پسوندهای در، دار ـ رر، رار ـ نر، نار و جز آنها می‌آید؛ چون:

آددار = آدلار، ایت دَر = ایت‌لر، کؤررار = کؤرلار، گَررر = گَرلر، جان نار = جان‌لار، جاوان نار = جاوان‌لار و...:

حـــیدربابا کـــندین تـــؤیون تـــوتاندا
قیز گلین نر، حنا پیلته ساتاندا. (حیدربابا ۲۳)

ایت ده گؤردون، قوردی سنچیپ، اولاشدی
قورت‌دا گؤردون قالخوب، گدیک دن آشدی.
(همان ۲۶)

یادآوری ۳:

جمعهای عربی، بویژه جمع مکسر در زبان ترکی به همان‌گونه که در زبان فارسی به کار می‌رود، می‌آید:

اطلاعات، انتخابات، مدارس، علما، قضات، خاطرات و...:

بـــو خلقتین اســـراریـــنی کـاش بـیلمک اؤلا
اســـرارینـــن اؤزؤن‌دن بـــوتوزی سیلمک اؤلا.
(سؤنمز ۴۲)

اسم جمع

اسم جمع، اسمی است که در صورت، مفرد، و در معنی، جمع باشد؛ مانند سؤری (گلّه)، ناخیر (گلهٔ گاو و خر)، قؤشون، ایلخی و...:

مـــلّت نـــنجه نـــاراج اؤلور، اؤلـــون، نه ایشیم‌وار
دشمنلره محتاج اؤلور، اؤلـــون، نه ایشیم‌وار.
(صابر ۱۲)

مـــنیم آتـــام، ســـفره‌لی بـــیر کـــیشیدی
ائـــل الیـــن دن تـــوتماق اؤلـــون ایشـــیدی.
(حیدربابا ۳۴)

آخشـــام بـــاشی نـــاخیرنـــلان گـــلنده
تؤدوخلاری چکیب، وورادوخ بنده. (همان ۲۶)

گفتار دوم ـ اقسام اسم از حیث اشتقاق (اسم جامد ـ اسم مشتق)

نخست ـ جامد: جامد، اسم یا کلمه‌ای است که از بن فعل گرفته نشده باشد؛ مانند پیچاق (کارد)، آت (اسب)، یاخچی (خوب):

حیدربابا گۆن دالیوی داغلاسین

اوزون گۆلسون، بولاقلارین آغلاسین.

(حیدربابا ۱۶)

دوم ـ مشتق: مشتق، اسم یا کلمه‌ای است که از بن فعل گرفته شده باشد؛ مانند اۆتراق، قاچاق، آسما (آویختنی، آویخته)، قاچاغان (گریزپا)، آلیجی (شکارگر، گیرنده)، اوتداق (چراگاه):

بس دور بوقدر باشلاما فریاده اکین‌چی!

قویما اوزووی تزلکزلوگه آده اکین‌چی!

(صابر ۱۳۴)

بیلمزیدیم دۆنگه‌لروار، دۆنوم‌وار

ایتگین لیگ وار آیری لیق‌وار، اۆلوم‌وار.

(حیدربابا ۱۷)

سالیب خلقی بیر بیرینین جانینا

بارێشیقی بله شدیرنب قانینا. (همان ۱۹)

گفتار سوم ـ اقسام اسم از حیث آشنایی مخاطب (معرفه ـ نکره)

نخست ـ معرفه: معرفه، اسمی است که برای مخاطب، معلوم و مشخص باشد و آن در زبان ترکی مانند زبان فارسی، نشانه‌ای ندارد؛ مانند حیدربابا، میرزا محمّد، باخچا، آلچا در بیت زیر:

حیدربابا میرزا محمّدین باخچاسی

باخچالارین، تورشا شیرین آلچاسی.

(حیدربابا ۲۴)

دوم ـ نکره: نکره، اسمی است که برای مخاطب، معلوم و مشخّص نباشد. علامت نکره که در زبان فارسی «ی» و «یک» است، در زبان ترکی، عدد «بیر» و صفت مبهم «هر» و منفی آن «هئچ» (هیچ) است که پیش از اسم می‌آیند:

بیراۆغلان، بیرکتاب آلمیشدی (پسری کتابی خریده بود.)

هرآدام هرایشی باشارماز. (هر آدم هر کاری را نمی‌تواند انجام دهد.)
هئچ آدام، هئچ یئردن گلمه میشدی. (هیچ‌کس از هیچ جا نیامده بود.)

بیربهانه آل‌ده عنوان ایتمه‌لی بوندان سوْرا
بؤس بؤتؤن مخلوقه اعلان ائتمه‌لی بوندان سوْرا.
(صابر ۱۱۶)

هرایش دندین هرکیمسه یه گوزردی
جان درمانی ایسته‌سئیدین وئرزدی. (حیدربابا ۱۵)

ایگیت بیر وقت قانیز لارا قان وئرر
بیر وقت اؤزی قانسیز لیق‌دان جان وئرر.
(شهریار ۸۷)

گفتار چهارم - اقسام اسم از حیث اختصاص و شمول (اسم خاص - اسم عام)

نخست - اسم خاص: اسم خاص، اسمی است که بر فرد یا افراد مخصوص و معیّن دلالت دارد، مانند تبریز، مسعود، حیدربابا، شاهنامه:

من، شاه قوی شوْکتم، ایران اؤزومؤن دور
ایرانه، اؤزومؤن، ری، طبرستان، اؤزومؤن دور.
(صابر ۲۰۷)

شیخ الاسلام مناجاتی دییه ردی
مشدرحیم لبّاده‌نی گییه ردی. (حیدربابا ۲۲)

دوم - اسم عام: اسم عام، اسمی است که بر همهٔ افراد همجنس یا همنوع دلالت می‌کند؛ مانند کند (ده)، اوشاق (بچه)، کیشی (مرد)، باغ، داغ (کوه):

کند اوشاغی، جؤمالاشدوق، چوخودوق
تندیر آشین ایچمیشیدیک توْخودوق. (شهریار ۸۳)

اورک‌دن گؤزلین، گؤزوده گؤزلر
اؤزگه‌نی گولدورر، اؤزوده گؤزلر (سؤنمز ۴۸)

گفتار پنجم - اقسام اسم از حیث ساختار (اسم ساده - اسم مرکب)

نخست - اسم ساده: اسم ساده، اسمی است که یک بخش بوده و قابل تقسیم به دو یا چند بخش نباشد؛ مانند اَل (دست)، گؤز (چشم)، داش (سنگ)، قاش (ابرو):

نه خوش دی بیر صنم مه جمال ایلن یاشاماق
همیشه عزّت و جاه و جلال ایلن یاشاماق.
(معجز ۹)

شال ایسته‌دیم من‌ده اتوده آغلادیم
بیر شال آلوپ، تنز بئل ایمه باغلادیم.
(حیدربابا ۲۴)

دوم ـ اسم مرکب: اسم مرکب، اسمی است که از دو یا چند بخش پدید آید؛ مانند گؤل ننه، فایتون‌چی (درشکه‌چی)، بولاق اؤتی (سبزهٔ چشمه)، باغمان (باغبان)، داغ چیچگی (شکوفهٔ کوه = گلی است) و...:

بهار عمری گنجیب دیر بیزیم تکدبانین
دوشوب خیالیمه بیر نونهال ایلن یاشاماق. (معجز ۹)

حیدربابا قوری گؤلون قازلاری
گدیک لرین سازاق چالان سازلاری.
(حیدربابا ۱۸)

یادآوری:

یکی از گونه‌های رایج اسم مرکب و مصدر مرکّب، اسم‌ها و مصدرهایی است که از اسم صوت پدید می‌آید؛ چون:

قورباغا، توسباغا، میغمیغا، پیس پیس‌لی، شاققیلداق، شاپالاق، خوْرولداماق، فیسیلداماق، گوْروْلده‌مک، زارینلداماق، فیشقیریق، تاپیلتی، مؤورولتی، خیشیلتی، زاریلتی، زیریلتی، شیریلتی، پارتاپارت، شارتاشورت، شاراپ شوروپ، گوْروْپه گوْروْپ:

ناگه گتیردی هوشه اؤتی تاققاتاق سسی
آچدی گؤزین یاواشجا منی سالدی حیرته.
(معجز ۳۵)

شیللاق آتوب بیر قیشقیریق سالاردیق
بوغدا وئریب، آرموت لاری آلاردیق.
(حیدربابا ۲۹)

گفتار ششم ـ مصدر

مصدر که در زبان فارسی از بن ماضی فعل به اضافهٔ یکی از دو پسوند (تن ـ دن) ساخته می‌شود: نوشتن و خواندن؛ در زبان ترکی از بن فعل به اضافه یکی از دو پسوند مصدری «مَک» و «ماق» پدید می‌آید. مصدرهایی که مصوّت آغازین بن فعل آنها کوتاه باشد، مانند (گؤزل ـ گؤزلمک) با پسوند «مک» می‌آید و مصدرهایی که مصوّت آغازین بن فعل آنها بلند باشد، مانند (آسلا ـ آسلاماق)؛ پسوند «ماق» می‌گیرد:

گَل ـ مک ← گَلمک (آمدن)، گؤر + مک ← گؤرمک (دیدن)

آل + ماق ← آلماق (گرفتن)، یاز + ماق ← یازماق (نوشتن)

و نیز: جالاماق (ریختن مایعات)، داغیتماق (ریختن جامدات)، آندیرماق (فهماندن) یاندیرماق (سوزاندن)، دورماق (ایستادن)، قالماق (ماندن)، قانماق (فهمیدن)، سایماق (شمردن)، تاپشیرماق (سپردن) و...

گیترمک (آوردن)، گؤتورمک (برداشتن)، اَزمک (کوبیدن)، کسمک (بریدن)، سس‌له مک (صدا کردن)، چؤندرمک (برگرداندن)، گؤندرمک (فرستادن)، یتیرمک (رساندن) و...:

نامرد اؤلانا مطلبی آندیرماق اؤلورمی؟
سؤزقانمیانا زوریله قاندیرماق اؤلورمی؟
(صابر ۶۹)

بهشتیمیز جهنّم اؤلماق‌دا دور
ذیحّجه میز محرّم اؤلماق‌دا دور (حیدربابا ۱۹)

آلیشیب، یانماغی مندن اؤیرنیب
شمعه یانان بؤتؤن پروانه لرده. (راحم ۲۴۵)

هنی دئیینمک. هنی خوزدوک
سحر، آخشام دوزک ـ دوزک. (روشن ضمیر ۳۴)

گؤزلر آسیلی، یوخ نه قارالتی، نه‌ده بیرسس
باتمیش قولاغیم گؤرنه دوشؤرمک‌ده دی داری.
(شهریار ۶۳)

واه واه! بو زمان داکیشی اؤولن‌مک اؤلورمی؟
گؤردوک‌ده طؤیون خرجینی دیللن‌مک اؤلورمی؟
(بیریا ۱۳)

معنوی چشم ایله هر نقطه به سالدیقدا نظر
آغلاماق، ناله، مصیبت، تازا بیرغم گؤرونور.
(همان ۲۲)

بوخلقتین اسرارینی کاش بیلمک اؤلا
اسرارین اؤزون دن بوتؤزی سیلمک اؤلا.
(سؤنمز ۴۲)

یادآوری ۱:

همان‌گونه که در مبحث اقسام فعل به اعتبار ساختار (بخش فعلهای میانوندی) دیدیم، افزون بر تشکیل مصدر از بن فعل + پسوند مصدری، از اسمها و صفتها و کلمه‌های دیگری نیز با آوردن میانوند بین اسم و صفت و... و پسوند مصدری، مصدرهای بیشماری پدید می‌آید که در این کتاب، «فعلهای میانوندی» نامیده شده است؛ مانند گؤزله‌مک، ایاق لاماق، باش‌لاماق، اوزله‌مک، اؤت‌لاماق، باش‌لاماق، پیس‌له‌مک، گؤزلن‌مک، ازبرله‌مک، تعریف‌له‌مک، پارچالاماق، پارالاماق، خوش‌لاماق، ناخوش‌لاماق، راحات‌لاماق، خاراب‌لاماق، تازالاماق، گؤیَرمک، آغارماق، قارال‌ماق، دارال‌ماق، بوشال‌ماق، قوجال‌ماق، اوجال‌ماق، کؤلگه‌لن‌مک، هاوالان‌ماق، تمیزلت‌مک، تمیزلش‌مک، تمیزلن‌مک، تمیزلتدیرمک و...

یادآوری ۲:

گاهی مصدر مرکب، از دو فعل ترکیب می‌یابد؛ در این صورت، اوّلی را به صورت فعل وصفی (صفت مفعولی) و دوّمی را به صورت مصدر می‌آورند:
آسیب سوروورماق، باسیب‌کسمک، یئییب ایچمک، یئییب یاتماق، باتیب چیخماق، ووروب اؤلدورمک، گلیب گئتمک و...

یاتیب یاتدیرماق یادین اؤجاغینی!
اتوبمیز، سوبوق دیر، قیش دیر، شاختا دیر.
(سهند ۲۳۸)

یادآوری ۳:

گاهی ساخت مصدر در معنی اسمی (در اصل، صفت مفعولی) به کار می‌رود:
قازماق (ته دیگ)

یادآوری ۴ ـ اقسام مصدر

مصدر از حیث ساختار سه دسته است: ۱ـ مصدر ساده ۲ـ مصدر میانوندی ۳ـ مصدر مرکب

← فصل فعل، اقسام فعل به اعتبار ساختار (صص ۱۴۰ تا ۱۵۲)

یادآوری ۵ ـ مصدریار (پسوند دوم مصدری)

گاهی دو پسوند «لیَق» و «لیک» به آخر مصدر افزوده می‌شود و نوعی معنی تأکید و تأیید بر مصدر می‌افزاید؛ چنانکه در ضرب‌المثل معروف زیر می‌بینیم:

چؤرَخ یئمک لیک، آدامی آز یئمک لیک دن قوْیار. (پرخواری، آدم را از کم‌خواری محروم می‌دارد.)

از این قبیل است: آلماق لیَق، وئرمک لیک، یاتماق لیَق، اؤتور ماق لیَق، گئتمک لیک، ایسته مک لیک و...

پسوندهای «لیک» و «لیَق» را که به کمک و تأکید مصدر می‌آیند، می‌توان مصدریار یا پسوند دوم مصدری نامید.

گفتار هفتم ـ اسم مصدر ـ حاصل مصدر

اسم مصدر یا حاصل مصدر، اسمی است که بدون داشتن پسوند مصدری (مک ـ ماق)، حاصل معنی مصدر را می‌رساند؛ مانند «اؤپوش» «بوسه» و «حناباخدی» (حنابندان) که بی‌پسوند «مک» و «ماق»، حاصل معنی مصدر «اؤپمک» (بوسیدن) و «حناباخماق» (حنا بستن) را می‌رسانند.

اسم مصدر یا حاصل مصدر در زبان ترکی، با افزودن پسوندهایی به آخر بن فعل (ساخت دوم شخص مفرد امر) پدید می‌آید.

اقسام اسم مصدر و حاصل مصدر در زبان ترکی ـ از اقسام اسم مصدر و حاصل مصدر است:

۱ـ اسم مصدرشینی، این اسم مصدر مانند اسم مصدرشینی فارسی (دانش، آموزش، کوشش) از بن فعل به اضافهٔ پسوند «ـیش» و همتاهای آن (ـیش / وش / وش) پدید می‌آید:

گئد + یش ← گئدیش (روش)، قئییدیش (برگشت)

آل + ـلیش ← آلیش (خرید)، باخ + ـیش ← باخیش (نگاه)
گؤل + وش ← گؤلوش (خنده)، اؤپ + وش ← اؤپوش (بوسه)
قور + وش ← قورروش (همایش)، اوچ + ـوش ← اوچوش (پرواز):

کسک دنـیا مـیزدان کـینه‌نین کـؤکؤن
عشـق دن بـیریش قـوررولوش قـوراق.
(سهند ۲۴۱)

اؤپـوش لری راحـم یـیگه شـبنمن
قـاردا شـینمین بـال دوداغـین اؤپـرسن.
(شهریار ۹۱)

هرباخیش‌دا چالیبان کیریکی مضراب کیمی
بیرقولاخ وئر بومینیق قلبی نه ساز ایله میسن.
(همان ۱۱۹)

یـارانـیش ایـم بـوراخـیلسا اؤزؤمـه
آی اؤلمـارام، اؤ، گـونوش دن پـای ایـستیر.
(سؤنمز ۵۲)

از این دست است:
تیکیش، بیش، یثریش، گلیش و...
ساتیش، تاخیش، چالیش، آنلاییش، قاچیش
سؤیوش، گؤروش، دؤیوش، کؤیوش و...
دورروش، تؤخوش، قورروش، قوررولوش و...
۲ـاسم مصدر مایی (با پسوندهای ما و مه):
قاچ + ما ← قاچما، توت + ما ← توتما (دیوانگی ادواری)
آللاتما، اویما، دؤیما، قؤیما، یاخما، آتما، آلما، وورما، ساتما، یازما، پؤزما، قالما، قاییتما، چالما، چاتما و...:

مـیرعبدلؤن آیـناداقـاش یـاخماسی
جـوجی لریـن دن قـاشیی نـین آخـماسی
بویلاماسی، دام دورار دان یاخماسی. (حیدربابا ۳۴)
گـؤلمه‌لی دی اؤنـون نـزیک قـاپیاسی
عمّه میـن‌ده ارسینینین شـاپیاسی. (همان ۳۵)

۳ـ اسم مصدر رایی (با پسوندهای «ار» و «ـَر»)
۱/۳ـ با پسوند «ار»:
چیخ +ـار ← چیخار (گنجایش، ظرفیّت)، آخ +ار ← آخار (جریان) و نیز باخار، باسار (باسار کَسَر)، توتار، یاشار و...

دان اولدوزی ایستیرچیخا، گؤز یالواری چیخما
اؤ چیخما سادا، اولدوزمون یوٌخدی چیخاری.
(شهریار ۶۳)

گؤز یاشلاری جر یتردن آخارسا، منی تـوشلار
دریـایه بـاخار، بیللی دی چایلارین آخـاری.
(همان ۶۴)

۲/۳ـ با پسوند «ـَر»:
کس +ـَر ← کَسَر (بُرش)، دَی +ـَر ← دَیَر (ارزش) اَس +ـَر ← اَسَر (وزش)
بورئیسین کسری یوٌخدور. (این رئیس برش ندارد.)
۴ـ اسم مصدر قانی ـ کانی (با پسوندهای «ـیق» / «ـوق» / «ـیک» / «ـوٌک»)
باشار +ـیق ← باشاریق (توان)، قان +ـیق ← قانیق (بستلگی)
بیل +ـیک ← بیلیک (دانش)، دَییش +ـیک ← دییشیک (تعویض)
ایلیش +ـیک ← ایلیشیک (گیر)، بور + وق ← بوروق (پیچش)
بوٌک +ـوٌک ← بوٌکوٌک (تاکردگی)، هوٌر +ـوٌک ← هوٌروٌک (تاییدگی)
۵ـ اسم مصدر قانی ـ گانی (با پسوندهای قو، قی، گو، گی)
قور + قو ← قورقو (همایش)، چال + قو (قی) ← چالقو (ساز و آواز).
بوٌل +گو ← بوٌلگو (تقسیم)، سنچ +گی ← سئچگی (گزینش)، و وورقو، توتقو، دورقو، سوٌرقو و...:

قـوزی تـوٌکوٌلسوٌن بـوینبوزی داغـیلسین
بـوشیطان لیـق قـورقوسی بـیر یـیغیلسین.
(حیدربابا ۳۸)

۶ـ اسم مصدر میمی (با پسوندهای «ـیم» / «ـیٌم» / «ـوٌم» / «ـوم»)
ایت +ـیم ← ایتیم، ایچ +ـیم ← ایچیم، اَس +ـیم ← اسیم و...
باخ +یم ← باخیم، آت +ـیم ← آتیم، یات +ـیم ← یاتیم و...
اوٌل +وٌم ← اوٌلوٌم، دوٌن +وٌم ← دوٌنوٌم.

دور +ـوم ← درروم، اوْج +ـوم ← اوْچوم، و اوْتورروم، اوتوم:

بســــیلمزیدیم دۆنگــــه لروار، دۆنــــوْم‌وار
ایــــتگین لیک‌وار، آیــــریلیق‌وار، اوْلوم‌وار.

(حیدربابا ۱۷)

آی ســـــاوالان! آشـــــر یـــازین نـــسیمی
بوْیلو اتدر آغاجلاری، اسیمی. (آی ساوالان ۱۱)

۷ـ اسم مصدر تایی (با پسوندهای تی، تیْ، توْ، تو)

این اسم مصدر، بیشتر، ریشهٔ اسم صوتی دارد و پسوندها عیناً یا با حذف واج آخر بن فعل، بدان افزوده می‌شوند؛ چنانکه «باغیْرتی» از بن فعل (عیناً) + پسوند «تی» درست شده؛ ولی «تاپیلْتی» با حذف واج آخر از بن فعل +پسوند «تی» پدید آمده است. اسم مصدرهای زیر از این گروهند:

بـاغیْرتی، جـوککوْلتوْ، جـیْرپلتی، جـیْزیلتی، چاقیْلتی، چیقیْلتی، زیـبیلْتی، زوققولتو، زیققیلتی، شاققیْلتی، شیققیلتی، شیْریلتی، شوْرولتو، شیْپیلْتی، شاپیلْتی، ناققیلْتی، گوْرولتوْ، گیزیلتی، گوْپپوْلتوْ، نیققیلْتی، واققیلْتی، هوْککوْلتوْ ...:

شاققیلْتی سسی گلیر (صدای شرق شرق می‌آید.)

ناققیلْتی سالمیین. (تق تق نکنید.)

۸ـ اسم مصدر با پسوند «قیْن» و همتاها: باس + قیْن ← باسقیْن (شکست)، چاش + قیْن ← چاشقیْن (اشتباه)، سوْی + قون ← سوْیقون (سوْیقون‌چی: راهزن) و...:

سوْیقون‌چی قـاچیْب، نوخدا قـالیْب مـهتر البـنده
دیـوانـه تـرتوب مـهتری، دیـوان آلیْـر ایـندی.

(شهریار ۱۳۵)

۹ـ اسم مصدر با پسوند «ـی» و معادلها (ـوْ / ـو):

یاز +ـی ← یازی (نگارش)، پوْز +ـو ← پوْزو (زدودن و پاک کردن)، اوْلچ +ـوْ ← اوْلچوْ (پیمایش، توزین)، بیچ + ی ← بیچی (اولچوبیچی: سنجش و برش = چند و چونی و راست و ریستی):

اکین‌چی، خرمنین اوْلچو بیچی سین بیلر. (برزگر چند و چونی خرمن را می‌داند.)

۱۰ـ اسم مصدر مستقبلی (با ساخت سوم شخص مفرد مستقبل):

آلاجاق (خواهد گرفت = بستانکاری)، ورَه‌جک (خواهد داد = بدهکاری)

← تغییر مقولهٔ دستوری فعل (ص ۱۷۰)

۱۱ـ اسم مصدر آیینی

این اسم مصدر مرکب، هم معنی اسم مصدری دارد، هم معنی آیین و مراسم؛ درست مانند اسم مصدر مرکب فارسی که از اسم + بن مضارع + «ان» ساخته می‌شود؛ مانند حنابندان، عقدکنان، آشتی‌کنان، شیرینی‌خوران، و آن در زبان ترکی، سه ساختار دارد:

۱/۱۱ـ اسم + ساخت سوم شخص مفرد ماضی سادهٔ فعل (بن فعل اصلی + پسوند اسم مصدری «دی»):

حناياخدی (حنابندان)، كبين كسدی (عقدکنان)، بیگ چیخدی (مراسم درآمدن داماد از حمّام) گلین چیخدی (مراسم درآمدن عروس از خانهٔ پدر)، شیرینی ایچدی (شیرینی‌خوران)، تومان تؤکدی (رقص و پایکوبی)، اياق آچدی (پاگشا) و...

صاباح یاشارین كبين كسدی سی دیر. (فردا مراسم عقدکنان یاشار است.)

۲/۱۱ـ اسم + ساخت دوم شخص مفرد و نهی فعل (بن فعل + پسوند اسم مصدری «ما» یا «مه»):

بیگ چیخما (مراسم درآمدن داماد از حمام)، کبین کسمه (عقدکنان)، خرمن سؤوورما (مراسم خرمن جمع کنی)، اياق آچما (پاگشا)، بؤی گؤرمه (مراسم نخستین دیدار پدر یا بزرگ خانوادهٔ داماد، عروس را)، هَن آلما (بلی بُران، خواستگاری)، دوواق قاپما (مراسم روسری ربایی عروس).

برگون مریمین اياق آچماسی دیر. (امروز پاگشای مریم است.)

۳/۱۱ـ ترکیب ساخت سوم شخص مفرد ماضی سادهٔ دو فعل (بن دو فعل + پسوند اسم مصدری «ی»):

آسدی ـ کسدی (مراسم خاص عروسی که در آن، نزدیکان داماد را دراز می‌کنند و جریمه می‌گیرند!)، ووردی ـ قاچدی (نوعی بازی که در آن، یکی از طرفین، دیگری را می‌زند و می‌گریزد.)

۱۲ـ اسم مصدر بن فعلی

این اسم مصدر، مانند فارسی از ترکیب دو بن فعل ترکی پدید می‌آید؛ مانند آل ـ وئر (خرید و فروش) وور سیندئر (بزن برقص، پایکوبی و دست‌افشانی)، گل ـ گئت (رفت و آمد)، دور ـ چئخ (بس آمد، بسندگی)، گؤر ـ گؤتور (ببین بیاموز = الگو گزینی و کارآموزی)، یه ـ یات (خور و خواب):

اؤنون ایشی یه ـ یات ایدی. (کار او خور و خواب بود.)

۱۳ـ اسم مصدر تکراری، با تکرار بن فعل همراه میانوند «ها»:

یه‌هایه (بخور ـ بخور)، گل‌ها گل (آمدن گروهی فراوان)، وورهـا وور (بزن بزن)، توت‌ها توت (بگیر ـ بگیر)، گئت‌ها گئت (بروها برو):

دونن خیاباندا توت‌ها توت ایدی. (دیروز در خیابان، بگیر ـ بگیر بود.)

۱۴ـ اسم مصدر تکراری با تکرار بن فعل همراه میانوند «ا» یا «ه» (۸):

قاچاقاچ (گریز و گریز = گریز و فرار)، گله گل (آمدن و آمدن = آغاز آمدن یا آمدن افراد زیاد): گئده گئت (رفتن و رفتن = آغاز حرکت)

۱۵ـ حاصل مصدر یا اسم مصدر جانشین حاصل مصدر یایی فارسی

این حاصل مصدر در زبان ترکی از افزودن پسوند «لیک» و معادلهای آن (لئق، لۆک، لوق) به آخر اسم، صفت و گاهی ضمیر یا کلمهٔ دیگر پدید می‌آید؛ چون:

بیگ‌لیک (دامادی)، کیشی‌لیک (مردی)، فعله‌لیک (فعلگی)، دده‌لیک (پدری)، گـؤزل‌لیک، گؤیچک‌لیک (زیبایی)، پیس‌لیک (بدی)، تزه‌لیک (تازگی)، کهنه‌لیک (کهنگی)، یاخچی‌لیٛق (خوبی)، آلچاق‌لیٛق (پستی)، اوجالیٛق (بلندی)، قوجالیٛق (پیری)، وارلیٛق (هستی)، یوخلیٛق (نیستی)، بؤل‌لیٛق (فراوانی)، آغالیٛق (آقایی)، یؤلچی‌لیٛق (گدایی)، دۆزلۆک (راستی، درستی)، دوزگۆنلۆک (درستکاری)، اۆزلۆلۆک (پررویی)، اۆکـۆزلۆک (گاوی = نفهمی). دوس‌لوق (دوستی)، اوجوزلوق (ارزانی)، اوزونلوق (درازی)، هوۆچولوق (هوچی‌گری):

حـیدربابا گـؤن غـنچه‌سـی خـنداندی...
زندگانلیٛق بیر قارانلیٛق زنداندی. (حیدربابا ۳۷)

بیرگؤریدیم آیـری‌لیٛقی کـیم سـالدی
اۆلکه میزده کیم قیرێلدی، کیم قالدی؟ (همان ۳۸)

اۆندان سۆراباغ گۆر بوایشی ائتمک اۆلورمی؟
خلقین ائـوینه ائلچی لیگـه کـتمک اۆلورمی؟
(بیریا ۱۳)

بـاشا سـۆرورور سـامان آیـری‌لیٛق
آمان آیری‌لیٛق! آمان آیری‌لیٛق! (شهریار ۲۰۸)

ای مـنیم مـن لیگـیم! امـدادیـمه یـئت
بـیرجـه گـل، مـن‌له قـۆووش، دادیـمایئت.
(سۆنمز ۴۵)

یادآوری ۱:

گاهی در این ساختار، حرف «ل» پسوند (لیک، لیق، لوک، لوق) برابر آیین هم‌آهنگی آواها در زبان گفتاری به حرف دیگر (د ـ ر ـ ن) تبدیل می‌شود:

استاددیق (= استادلیق = استادی)، شاددیق (= شادلیق = شادی)، قحط دیک (= قحط لیک = قحطی)، اسیرریک (= اسیرلیک = اسیری)، دبیرریک (= دبیرلیک = دبیری)، هارریق (= هارلیق = هاری)، جاوان‌نیق (= جاوانلیق = جوانی)، مسلمان‌نیق (= مسلمانلیق = مسلمانی)

← فصل نخست، بخش چهارم ـ آیین هم‌آهنگی آواها، آیین همسان‌سازی واجها (ص ۱۶)

یادآوری ۲:

گاهی مصدرهای مختوم به تای عربی مانند صحت، سلامت، مخالفت، طرفیّت را با وجود مصدر بودن‌شان، مانند اسمها و صفتهای ترکی، پسوند حاصل مصدری «لیک» و همتاهای آن می‌دهند: صحت دیک (= صحت لیک)، سلامت دیک (= سلامت لیک) و... و گاهی در آنها بین مصدر عربی و پسوند مصدری، پسوند «چی» هم می‌افزایند: مخالفت‌چی لیک، طرفیّت‌چی لیک:

از بیزیلن طرفیّت‌چی لیک ایلیر. (او با ما طرفیّت می‌کند.)

۱۶ـ اسم مصدر مرکب از واژه‌های صدادار + پسوند «ـ نلیق»:

قارا + نلیق ← قارانلیق (تاریکی):

کؤلگه دؤندی، گون باتدی، قاش قره‌لدی

قوردون گؤزی، قارانلیق‌دا ایره‌لدی. (حیدربابا ۳۰)

۱۷ـ اسم مصدر شینی فارسی‌تبار (بن مضارع فعل فارسی + ش):

خواهش، نمایش، گزارش، پرورش، سفارش (سپارش)، آزمایش، آموزش، درخشش و...

دؤنن مدرسه‌ده نمایش وئریردیلر. (دیروز در مدرسه نمایش می‌دادند.)

۱۸ـ اسم مصدر «هایی» فارسی‌تبار (بن مضارع فعل فارسی + های غیرملفوظ):

ناله، اندیشه:

پاشا چوخ ناله ایلیردی. (پاشا خیلی ناله می‌کرد).

۱۹ـ اسم مصدر تازی تبار (با پسوند «ـیّت»):
اسلامیّت، انسانیّت، واقعیّت، وحشیّت و...
واقعیّت باشقاشئی دیر. (واقعیّت چیز دیگری است.)
۲۰ـ با پسوند «جه»: سئوین + جه ← سئوین‌جه (شادمانی)، دوْشوْن + جه ← دوْشوْنجه (فهم و درک):

دئـــنه قـــارداش! مکـــتوب گـــلدی، یـــتیشدی
ســـئوینجه مـــیز قـــالخیب، غـــم‌له آتـیشدی،
(شهریار ۹۱)

۲۱ـ با پسوند «کَم»: گؤر + کم ← گؤرکم (دیدار، دینی بودن). گؤرکم‌لی تبریزیم. (تبریز دینی‌ام)
۲۲ـ با پسوند «ـ ین»: اک + ـ ین ← اکین (کشت و زرع)، بیچ + ـ ین ← بیچین (درو):

بـــیچین اوستی، ســنبل بـیچه‌ن اوْراقـــلار
اتله‌ییل که زلفی دارار داراقلار. (حیدربابا ۲۱)

گفتار هشتم ـ اسم آلت

اسم آلت دستورمند (قیاسی) در زبان ترکی بسیار اندک است. و آنچه هست، معمولاً از بن فعل به اضافهٔ پسوندهایی پدید می‌آید. از آن جمله است:
۱ـ با پسوند «ـ ار»: آچ + ار ← آچار (کلید)
۲ـ با پسوند «ـ قْ» و «کْ» در آخر بن فعل مختوم به مصوت:
دارا + ق ← داراق (شانه)، بویا + ق ← بویاق (رنگ رنگرزی)
آله + ک ← آلک (پرویزن)، دایا + ق ← دایاق (تکیه‌گاه):

اوْنـــه دیـــرکی، دایـــانیب دیـــر دایـــاق ســیز؟
اوْنـــه دیـــرکی، بـوْیانیب دیـر بـوْیاق سـیز؟
(تاپماجالار ۱۱)

۳ـ با پسوند «ـ ؤک»: اؤرت + ک ← اؤرتوک (روپوش)
۴ـ با پسوند «قو»: چال + قو ← چالقو (طویله روب = جاروب چوبی بزرگ)
۵ـ با پسوند «گج»: سوز + گج ← سوْزگج (آبکش = صافی)
۶ـ با پسوند «گه»: سوْپور + گه ← سوْپورگه (جاروب)

۷ـ با پسوند «ما»: تورْلا + ما ← تورْلاما (آتش‌گردان)، قاز + ما ← قازما (آلت کندن، نوعی کلنک)، قابلاما (قابلمه)

۸ـ با پسوند «ماق»: جیر + ماق ← جیرماق (چنگ)، چاخ + ماق ← چاخماق (چخماق)

گفتار نهم ـ اسم مصغّر

نشانهٔ تصغیر، در زبان ترکی، پسوند «چا»، صورت ترکی پسوند «چه» فارسی است و گاهی خود «چه» نیز به اسم مصغّر افزوده می‌شود:

باخچا (باغچه)، اوْتاخچا، تاخچا، قازانچا، نالچا (نهالیچه)، تیین‌چه (دیگچه)، خَلچه (قالیچه)، لَیَن‌چه (لگن‌چه)، میدان چا، دایچا (کرّه اسب)، نوْکرچه، گوْل‌چه (حوضچه)، میخچا (میخچه)، دفترچه:

داشلی بولاق، داش ـ قومونان دوْلماسون

باخچالاری سارالماسون، سوْلماسون.

(حیدربابا ۲۰)

گفتار دهم ـ اسم صوت (نام آوا = سس آدی)

اسم صوت در زبان ترکی، بسیار گسترده‌تر و رایجتر و گونه‌گون‌تر از زبان فارسی است و برای صداهای گوناگون انسان، حیوان، اجسام و اشیاء، به هم خوردن دو جسم، با رعایت اختلافها و تفاوتهای بسیار ریز و ظریف و دقیق، ترکیبها و لفظهای ویژه‌ای به کار می‌رود؛ چون: تاقّ، تاراق، تاتاراق، تاراق تاراق، تاراپّ، شاراپّ، شوروپّ، دارانق، دارالانق، شاقّ، شاققاشاق، شاتاراق، گوْب به گوْب، گوروپ گوروْپ و...

اقسام اسم صوت

اسم صوت از حیث ترکیب و تکرار و ساختار، انواع گوناگونی دارد؛ از آن جمله است:

۱ـ اسم صوت به تنهایی:

تاقّ، تاراقّ، شاقّ، شاراق، واقّ، تاراپ، شاپ، شاراپّ، شارّ، شارت، دارانق، گوروپّ، گوروْنپ، گوزّ، شیرینپ، جیرینپ، پارت و...

۲ـ اسم صوت با تکرار:

تاق تاق، تاپ تاپ، تیرینب تیرینب، تاراپ تاراپ، داراتق داراتق، شیر شیر، شاراپ شاراپ، شارّ شارّ، شارت شارت، شیرت شیرت، پارت پارت، شاق شاق، زیر زیر، گوروپ گوروپ، گورونب گورونب، گورگور، چاق چاق، شاراق شاراق، شور شور، واق واق و...

۳ـ تکرار اسم صوت با میانوند:

تاققاتاق، تاپاتاپ، دارهادار، شاپ باشاپ، شارراشارّ، شورراشور، خارراخارر، گوروپ به گوروپ، گورهاگور، واققاواق:

ناگه گتیردی هوشه اؤنی تاققاتاق سسی

آچدی گؤزؤن یا واشجا منی سالدی حیرته.

(معجز ۳۵)

۴ـ تکرار صوت با تغییر مصوّت «ـا» به «ـو»:

تاراق توروق، شاراپ شوروپ، تاراپ توروپ، داراتق دوروتق، زاراتق، زوروتق، شاراق شوروق، شارت شورت، آف اوف، تاپ توپ، شاق شوق، های هوی و...

تاراپ توروپ سال ما. (سروصدا مکن.)

۵ـ با ترکیب دو صوت جداگانه:

آخ توف، آخ وای:

خیالینی گؤزلدربیدی بس که من آخ وای دئمیشم (شهریار ۱۴۹)

۶ـ صدای جانوران با تکرار:

مع مع، جیک جیک، میؤمیؤ، مؤمؤ، چهٔ چهٔ، واغ واغ، هاپ هاپ، چهچه، قارقار و...:

بلبل چهچه آلاندا قارقادا قارقار آلی. (شهریار ۲۲۷)

۷ـ صدای خواندن و راندن جانوران (معمولاً با تکرار):

پیش پیش، تؤتؤ (خواندن مرغ)، کیس کیس (راندن مرغ)، کیش کیش (شوراندن سگ)، هؤچ هؤچ (خواندن سگ)، هؤش هؤش (هؤش!) (امر به استادن خر)، پیشت!

(راندن گربه) و...

گفتار یازدهم ـ اسم مکان

اسم مکان که در زبان فارسی معمولاً با افزودن پسوندهای (زار، ستان، گاه، لاخ و...) به آخر اسم ساخته می‌شود: لاله‌زار، گلستان، چراگاه، سنگلاخ و...، در زبان ترکی بیشتر، از ترکیب اسم و به ندرت صفت با پسوند «لیق» و معادلها (لیک، لؤک، لوق) پدید می‌آید؛ مانند مئولیک (تاکستان) کؤل‌لوق (خارستان) داش‌لیق (سنگلاخ) دوزلؤک (راه و زمین هموار) اینک چند نمونه از اقسام ساختارهای اسم مکان:

۱ـ با پسوند «لیق»:

آلچالیق، باغ‌لیق، داش‌لیق، آشاغی‌لیق، اؤبان‌لیق، بویان‌لیق، سامان‌لیق، دال‌لیق، قوزلوق، قاباق‌لیق، گؤی‌لؤک، گیلاس‌لیق، نانه‌لیق، توربالیق، یونجالیق، تیکان‌لیق، خیارلیق، آلمالیق، هیوالیق، خاکالیق.

۲ـ با پسوند «لیک»:

تره‌لیک، میوه‌لیک، گؤجه‌لیک، یشمنیک‌لیک (شنگ‌زار)، چمن‌لیک، کَرمه‌لیک، گنجی‌لیک، اینک‌لیک و...

۳ـ با پسوند «لؤک»:

اؤزوم‌لؤک، اؤست‌لؤک، کؤمؤرلؤک، گؤی‌لؤک (سبزه‌زار)، کؤل‌لؤک، گؤل‌لؤک، اؤکوزلؤک و...

۴ـ با پسوند «لوق»:

اوشقون‌لوق (ریواس‌زار)، اؤت‌لوق (سبزه‌زار)، توت‌لوق، تؤیوق‌لوق (مرغدانی)، بیزؤلوق (گوساله جای + مجازاً زندان)، قوم‌لوق (ریگزار)، قوزولوق، بوزلوق (یخچال + زمین یخبندان)، قورولوق (جای خشک = خشکی)، یارپوزلوق (پونه‌زار) و...

یادآوری:

در اسم مکانهای ترکی نیز مانند حاصل مصدر، گاهی حرف «ل» پسوند «لیک» و... از روی قانون هم‌آهنگی آواها در زبان گفتاری به حرفهای دیگر تبدیل می‌شود، چون:

اؤت‌دوق (= اؤت‌لوق = سبزه‌زار)، داواررئق (= داوارلئق = ستورجای)، سامان‌نئق (= سامان‌لئق = کاه‌دان)، تیکان‌نئق (= تیکان‌لئق = خارزار)، چمن‌نیک (چمن‌لیک = چمنزار) و...

و ← فصل نخست، بخش چهارم، آیین همسان‌سازی واجها (ص ۱۷)

۵ـ ساختارهای فرعی اسم مکان

افزون بر ساختارهای بالا، اسم مکان در زبان ترکی، ساختارهای فرعی دیگری نیز دارد؛ از آن جمله است:

۱/۵ـ با پسوند «لاق» در آخر اسم یا بن فعل:

چای + لاق ← چایلاق (رودبار = باغ و زمین کنار رود)، یای + لاق ← یایلاق (جای گردشگاه تابستانی = ییلاق)، قیش + لاق ← قیشلاق (قشلاق)، اوتلاق (سبزه‌زار، چریدن‌گاه)، یات + لاق ← یات‌لاق (جای خوابیدن حیوان و گاهی انسان)، باتلاق

۲/۵ـ با پسوند «ما»: دؤغ + ما ← دؤغما (زادگاه):

اشیدیب سیری، عزیز شهریار!

نه قدر سؤیوندی بودؤغما دیار.

(راحم ۲۴۹)

ای دؤغما وطنیم! ای شانلی دیار!

قوینوندا، تزکنمز یادگار لاروار.

(عزیز محسنی ۵)

۳/۵ـ اسم + پسوند (ـَ / ا)

تندیر + ه ← تندیره (جای بسیار گرم)، داندان (دندان) + ا ← داندانا (راه پرسنگلاخ)

۴/۵ـ با پسوند «ـ اق»:

ینغین + اق ← ینغیناق (جشن چند شبهٔ پیش از عروسی)، سیغیناق (خانهٔ تنگ و کوچک که به سختی در آن می‌گنجند، گنجیدن‌گاه)

۵/۵ـ با پسوند «ـَک»:

گنج + ک ← گنجک (گذرگاه)

۶/۵ـ با پسوند «ـ ورو‌م»:

اوچ + ـ وروم ← اوچوروم (پرتگاه)

۷/۵ـ با پسوند «ـ ؤم»:
دؤن + ـ ؤم ← دؤنؤم (پیچ)
۸/۵ـ با پسوند «ـ وغان»:
بور + ـ وغان ← بوروغان (گرداب ـ با تشدید و بی‌تشدید «ر»)
۹/۵ـ با پسوند «ـ ین»:
اک + ـ ین ← اکین (کشتزار)
۱۰/۵ـ با پسوند «لیْق» یا «ـ لقولوق» در آخر صفت:
قارا + لیْق ← قارالیْق (جای تاریک) قارا + لقولوق ← قارالقولوق:
حیدربابا گؤل غنچه‌سی خنداندی...
زندگانلیْق بیر قارانلیْق زندان دی.
(حیدربابا ۳۷)

گفتار دوازدهم ـ اسمهای خویشاوندان ناهم‌خون (اؤگی لرآدلاری)

پاره‌ای از خویشاوندان نزدیک ناهمخون هستند که از خویشاوندان همخون و اصلی، جانشینی می‌کنند. در زبان فارسی برای نامیدن آنها بر سر نام خویشاوندان همخون، پیشوند «نا» و به آخر آن، پسوند «ی» (یای مصوّت) می‌افزایند. و یا به آخر آن اسمهای اصلی، صفت مفعولی «خوانده» می‌آورند:

پدر ← نا + پدر + ی ← ناپدری = پدر + خوانده ← پدرخوانده.
مادر ← نا + مادر + ی ← نامادری = مادر + خوانده ← مادرخوانده.

از این دست است: نافرزندی = فرزند خوانده، نادختری = دخترخوانده، عموخوانده، خاله خوانده، دایی‌خوانده، عمّه‌خوانده و...

در زبان ترکی برای این خویشاوندان ناهمخون، به آخر هر یک از نامهای خویشاوندان همخون و اصلی از روی آیین هم‌آهنگی آواها، پسوند «لیک» و یا همتاهای آن (لیْق، لؤق، لؤک) افزوده می‌شود:

دده + لیک ← دده‌لیک (ناپدری)، ننه + لیک ← ننه‌لیک (نامادری) بی‌بی‌لیک (عمّه‌خوانده)، نوه‌لیک (نوه‌خوانده)، عمی‌لیک (عموخوانده) داین + لیْق ← (دایی‌خوانده) خالالیْق (خاله‌خوانده)، آتالیْق (پدرخوانده)، آنالیْق (نامادری)، بابالیْق (پدربزرگ خوانده)، قیزلیْق (دخترخوانده)، اؤغول + لوق ← اؤغول‌لوق (پسرخوانده)

گفتار سیزدهم ـ اِتباع

اتباع بر وزن ابلاغ، لفظی است بی‌معنی یا بدون معنی روشن، که به دنبال اسم یا صفت و بندرت پیش از آنها می‌آید و مفهومی تأکید گونه بدانها می‌بخشد؛ چون: فرش مرش، ساعات ماعات، شولوق پولوق.

اتباع گاهی از لحاظ وزن و ساختار و حتّی الفاظ در زبان ترکی، با زبان فارسی مشترک است؛ مانند همان سه مثال بالا.

اقسام و ساختارهای اتباع

اتباع از لحاظ ساختار و جایگاه و وزن، در زبان ترکی اقسام چندی دارد. از آن جمله است:

۱ـ هموزن واژهٔ اصلی با تبدیل حرف نخست به «م»:

کتاب متاب، قلم ملم، کاغاذ ماغاذ، اوشاق موشاق، کَندی مندی، کزله مزله، آلچاق مالچاق، توپول موپول، یوموری موموری، گؤزل مؤزل، گؤیچک مؤیچک، سانجاق مانجاق، اینه مینه، ای می، چهره مهره، تنشی منشی، آت مات، قاطیر ماطیر، یاسدی ماسدی، خیردا میردا، چای مای، چؤرک مؤرک و...:

۲ـ هموزن و هم حرف با تغییر مصوّت اول:

آتداق اوتداق، آرتیق اورتوق، آخیر اوخور

۳ـ هموزن واژهٔ اصلی با تبدیل حرف نخست به (ب، پ، چ، د، ز و...):

شولوق پولوق، آلا بولا، ایلان چالان، بزک دوزک، قیویر زیویر.

۴ـ ناهموزن کلمهٔ اصلی با حرف نخست مشترک:

کزت کزله، یامان یوروز، چوبان چولوق، قاب قاجاق، یاسدی یاپالاق، قیین قودا:

لاله‌لی چیچک‌لی چمن لریمده

گلیب یورد سالسادا چوبان چولوق‌لار.

(سهند ۲۳۳)

۵ـ اتباع پیش از واژهٔ اصلی:

جِرجییز، پال پالتار، سیر صفت، یِرینفیشیق، سوزسوزوک.

کــهنه لریــن ســوز ســوزوگــی دار تــیلیب

قــورتولانین چــول چــوخاسی یــیرتیلیب.

(حیدربابا ۴۶)

۶ـ بی‌معنی:

قیین قودا، سس سَلَم، یامان یورُوز، آلابولا، سیر صفت و...

۷ـ معنی‌دار نه مترادف:

ایلان چالان، قاش قاباق، دَلی دوُلی، کوُت‌کوُله، بزک دوزک و...

۸ـ واژهٔ اصلی و اتباع هر دو بی‌معنی:

قیویر زیویر، خیرت پیرت

۹ـ اتباع ویژه (صفت‌یار)

منظور از اتباع ویژه، لفظهایی است که پیش از صفت و بندرت پس از آن می‌آیند و مفهوم شدّت و مبالغه به صفت می‌بخشند؛ مانند ساپ ساری، آغ آپپاغ، گوُم‌گوُی و... این الفاظ در این کتاب، صفت‌یار نامیده شده‌اند.

← فصل صفت، صفت‌یارها (ص ۲۴۳)

بخش دوّم ـ نقشهای اسم

وظیفه‌ای که هر یک از کلمه‌های سازندهٔ جمله در ساختار آن به عهده می‌گیرد، نقش یا حالت آن کلمه نامیده می‌شود. و برای اسم، مانند جمله‌های فارسی، در جمله‌های ترکی می‌توان ده نقش قایل شد:

۱ نهادی (مسندالیهی) ۲ مسندی ۳ مفعولی ۴ متممی ۵ مضاف‌الیهی (اضافی) ۶ منادایی (ندا) ۷ قیدی ۸ وصفی (صفتی) ۹ تمیزی ۱۰ بدلی.

گفتار نخست ـ نقش نهادی (مسندالیهی)

نهاد، اسم یا کلمهٔ جانشین اسم است که انجام گرفتن کاری یا داشتن و پذیرفتن حالتی و یا هستیدن (وجود داشتن) را به آن نسبت می‌دهیم.

اسم در نقش نهادی، معمولاً بدون پسوند و پس‌واژه در آغاز جمله می‌آید و بر انجام‌دهندهٔ کار یا دارنده و یا پذیرندهٔ حالت و یا باشنده (وجوددارنده) دلالت می‌کند؛ مانند ائلناز و الهام در جمله‌های زیر:

ائلناز گلدی (یاشار آمد.) الهام هوشلودور. (الهام باهوش است.)

بیرحالیله سؤنگوْنده خریده چیخار اوْغلان

باخسا اوْزوْنه دوْغروسی لاپ آغلیار انسان.

(بیریا ۱۴)

یادآوری‌ها:

۱ـ در بالا گفته شد که نهاد بدون پسوند و نشانهٔ دیگر می‌آید، باید افزود که اگر نهاد، ضمیر باشد، به آخر نهاد، ضمیرهای پیوستهٔ اضافی افزوده می‌شود:

منیم کتابیم‌وار. (من کتاب دارم.) سنین کتابین‌وار. (تو کتاب داری.)

اوْنون (محمّدین) کتابی‌وار. (او = محمد کتاب دارد.) بیزیم کتابیمیزوار (ما کتاب داریم.) سیزین کتابیزوار. (شما کتاب دارید.) اوْلارین (اوشاقلارین) کتابلاری ایتدی. (ایشان کتابهاشان گم شد.)

۲ـ فرق فاعل با نهاد (مسندالیه)

نسبت فاعل با نهاد یا مسندالیه، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر فاعلی نهاد است؛ ولی هر نهادی فاعل نیست؛ به مصداق ضرب‌المثل ترکی ـ فارسی. «هر گیردکان، گیرده دیر؛ امّا هر گیرده، گیردکان دگیل.» (هر گردو گرد است؛ ولی هر گرد، گردو نیست.). به جمله‌های زیر توجه فرمایید:

۱) یاشار گئتدی. (یاشار رفت: یاشار کاری انجام داده است.)

۲) یاشار گؤرسندی. (یاشار دیده شد: یاشار کاری را پذیرفته است.)

۳) یاشار هوشلودور. (یاشار باهوش است: صفت و حالتی به یاشار نسبت داده شده.)

۴) یاشار نؤخرش اوْلدی. (یاشار بیمار شد: یاشار حالتی را پذیرفته)

۵) یاشار وار؟ (یاشار هست؟: هستیدن و بودن به یاشار نسبت داده شده)

اگر در پنج جملهٔ بالا دقت کنیم، درمی‌یابیم که تنها در جملهٔ ۱ نهاد جمله (یاشار) کاری انجام داده است؛ از این‌رو فاعل هم هست؛ امّا در چهار جملهٔ دیگر، کاری انجام نداده، پس فاعل نیست و تنها نهاد است:

گؤزی مجید (نهاد) بناسی، (فاعل) ارکین قعله‌سی (نهاد (فاعل))
قـــالیب گـــنجمیشین‌دن نشـــانه تـــبریزا!...

سن (نهاد) مـــــنه آتـــــاسان، ائل (نهاد) مــــنه آنـــا...
ونـرمه‌رم تـئلینی جـهانه تـبریزا (بـیریا ۳۰)

۳ـ نهاد شناسه

اگر فعل جمله، اول شخص یا دوم شخص باشد (بویژه در فعل امر)، معمولاً نهاد اسمی در جمله نمی‌آید. و شناسهٔ فعل، نهاد جمله (فاعل فعل) است:

گلدیم (آمدم.) گئدیرم (می‌روم.) دوروروروق (بلند می‌شویم.) گلدین؟ (آمدی؟) گلدیز؟ (آمدید؟) دور (بلند شو.) دورون (بلند شوید.)

شـــبلی‌دن گـــؤزوندؤ گـــؤزن‌تک جـــمالین
گلدیم بـؤلبؤل کـیمی قـفانه تـبریز. (بـیریا ۳۰)

من اؤنو ۳۴ ایل بوندان اوّل... گؤرمؤشدؤم. (شیدا: بیریا ۳)

۴ـ مطابقت فعل و فاعل (نهاد)

در زبان ترکی مانند زبان فارسی، اگر فاعل، جمع و انسان باشد، فعل جمله هم به صیغهٔ جمع می‌آید: دانشجولار گلدیر. (دانشجویان آمدند.) اوشاقلار گله جکلر. (بچه‌ها خواهند آمد.) امّا اگر فاعل، جمع غیرانسان باشد، فـعل، هـم بـه صـورت مـفرد، هـم به صورت جمع می‌آید؛ البتّه کاربرد مفرد بر جمع غلبه دارد:

چیچک‌لر آچدی. (شکوفه‌ها باز شد.) چیچک‌لر آچدیلار. (شکوفه باز شدند.)
آتلار قاچدی. (اسبها دویدند.) آتلار قاچدیلار. (اسبها دویدند.)
چیٛر اخلار یاندی. (چراغها روشن شـد.) چیٛر اخلار یـاندیلار (چـراغـها روشـن شدند.)

گئچمیش‌لر یاددان چیخماز. (گذشته‌ها از یاد نمی‌روند.):

گـــوزل قـــوشلار اوزدان گـلیب، گـئچللر.

خلوتلیب بولاق‌دان سوایچللر. (حیدربابا ۲۰)

داشـــلی بـــولاق داش قـومونان دولمـاسون

باخچالاری سارالماسون، سولماسون. (همان ۲۰)

گفتار دوم ـ نقش مسندی اسم

مسند کلمه‌ای است که آن را به نهاد (مسندالیه) نسبت می‌دهند. اگر مسند، اسم یا صفت و یا ضمیر باشد، آن را در میان نهاد و فعل ربطی می‌آورند؛ و اگر فعل باشد، در آخر جمله می‌آید:

مسعود دبیر دیر. (مسعود دبیر است.)

مسعود ادبلی دیر. (مسعود با ادب است.)

مسعود سیز؟ (مسعود شما هستید؟)

مسعود دونن مسافرت دن گلدی. (مسعود دیروز از مسافرت آمد.)

اسم در نقش مسندی مانند نقش نهادی، بدون افزودن پسوند و عنصر دیگری می‌آید؛ مانند گول، چول، لاله‌زار، دیار (خوش دیار) در بیتهای زیر:

ســیل‌ده یـاسدی، انـمیز دولوب، گـول اولدی

جـوخ یـازیغین انـوی چـونوب، چـول اولدی.

(حیدربابا ۵۳)

هر زمان آرزوم بودور ببر لاله‌زار اولسون وطن

لاله‌لر، گوللر آچیلسین، خوش دیار اولسون وطن

(بیریا ۸۶)

گفتار سوم ـ نقش مفعولی اسم

مفعول، اسم یا جانشین اسم است که کار بر آن واقع می‌شود و آن، معنی جمله را تمام می‌کند. اسم که در نقش مفعولی در زبان فارسی، شش گونه به کار می‌رود (همراه را: ی...) در زبان ترکی معمولاً همراه «ی» (یای مصوت = «را» ی فارسی) می‌آید:

کتابلاری آپار. (کتابها را ببر.) ناهاری گتیرین. (ناهار را بیاورید)
چایی ویر میرسیز؟ (چایی را نمی‌دهید؟)
بئش گۆن‌دی جهان، دوْلتی تئیلیرسن عم اوْغلی
علمی، هنری، صنعتی نئیلیرسن عم اوْغلی.
(معجز ۱۱۶)

حیدربابا گون دالئسوی داغلاسون
اوْزون گوْلسون، بولاخلارون آغلاسون.
(حیدربابا ۱۶)

واله اوْلور انسان هر دم گوْرنده
میان پوزی، پسته‌نی، گیردکانی. (بیریا)

یادآوری ۱:

اگر مفعول، بیان جنس کند، مانند زبان فارسی، بدون همراهی حرف نشانه می‌آید (بویژه در شعر):

چمن ده قوزی گوْردوْم توْکی قیرمیْزی
آچدیم جنّت قاپوسین سوْدیگیم قیزی گوْردوْم.
(بابا تیلار ۱۰۲)

گفتار چهارم ـ نقش متمّمی اسم

متمم، کلمه‌ای است که در زبان فارسی با آوردن حرفهای اضافهٔ از، با، به، بر، در ... به اول آن پدید می‌آید: از باغ، به باغ، در باغ و ...؛ ولی در زبان ترکی، حرفهای اضافه یعنی (دا = دا / دَن = دان / ـَ = ـا ...) به آخر متمم افزوده می‌شود:

باغ + ـا ← باغا (به باغ). باغ + دا ← باغدا (در باغ). باغ + دان ← باغدان (از باغ)، اِو + ـَ (ه = ه) ← اوه (به خانه). او + دَه ← اوده (در خانه). او + دَن ← اودن (از خانه) و...

دانشگاها گئدیرم (به دانشگاه می‌روم.) دانشگاه دان گلیرم. (از دانشگاه می‌آیم.)
کوْچه‌یه گئدیرم. (به کوچه می‌روم.) کوْچه‌دن گلیرم. (از کوچه می‌آیم.)

یوْرقاندؤ شکیم ده دوْشـه‌گر یـاده تـرقّی
بـیزده انـده ریک عـالم روْیـاده تـرقّی.
(صابر ۱۳)

بـــئل گـــلن‌ده ونـــر گـــتیرسین بـــویانا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اوْیانا. (حیدربابا ۱۶)
محراب شفق‌ده اوْزوْمی سجده ده گؤردوْم
قان ایچره ضمیم یوخ، اوْزوْم اوْلساسنه‌ساری.
(شهریار ۶۴)

اوْن‌دان سوْراباغ گؤربوایشی انتمگ اوْلورمی؟
خلقین اتوینه اتلچی لیگه گتمگ اوْلورمی؟
(بیریا ۱۳)

ای منیم منلیکیم! / امدادیمه یئت / بیرجه گل، من‌له تؤرورش، دادیمه یئت.
(سؤنمز ۳۵)

گفتار پنجم ـ نقش مضاف‌الیهی (اضافی) اسم

اضافه در اصطلاح دستور به معنی نسبت دادن است. و مضاف، یعنی نسبت داده شده. و مضاف‌الیه، یعنی نسبت داده شده به آن؛ و مضاف‌الیه، اسم یا کلمهٔ جانشین اسم است که در فارسی به دنبال اسم، و در ترکی پیش از اسم (مضاف) می‌آید. در زبان فارسی، نشانهٔ اضافه معمولاً کسره‌ای است که به آخر مضاف افزوده می‌شود (کتابِ یاشار)، ولی در زبان ترکی، نشانهٔ اضافه، دوتاست: نخست ـ ضمیر پیوستهٔ اضافی «ـ ین» و معادلهای آن (ـ یْن / ـ وْن / ـ ون) که به آخر مضاف‌الیه افزوده می‌شود. دوّم ـ مصوّت «ی» که به آخر مضاف می‌آید:

مهسانین کتابی. (کتابِ مهسا). کامیارین قلمی (قلم کامیار). گؤلؤن‌ایی (بوی گل).

دؤستون سؤزی (سخن دوست):

مـظلوملارین گـؤزیاشی، دریـا اوْلاجا قـمیش
دریالری، عمّان لاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۷)

حــــیدربابا قـــوری گـــؤلون قـــازلاری
گدیک‌لرین سازاخ چالان سازلاری. (حیدربابا ۱۸)

گـــؤزی مـــجید بـناسی، ارکـین قـــلعه ســی
قالیب گنچمیشین‌دن نشانه تبریز. (بیریا ۳۱)

تـــــبریزین یـــــوللاری داراق داراق‌دی
تـــبریزین اطـــرافـــی، بـــاخچادی، بـــاغ‌دی.
(راحم ۲۴۳)

یادآوری ۱:

گاهی در اضافه، میان مضاف و مضاف‌الیه، نسبت و ارتباط تنگاتنگ و روشنی هست و یا مضاف‌الیه، اسم خاص است و نیز در ترکیبهای اضافی پرکاربرد و ترکیبهایی که در شعر می‌آیند، به آخر مضاف‌الیه، ضمیر شخصی پیوسته نمی‌افزایند:

گؤی مچید بناسی، داغ باشی، ائو قاپوسی، فایتون آتی، آل اؤشاغی، ائل گؤلی، ساوالان داغی، ماراغا شهری، آرپا چایی و...؛ در این صورت، اضافی بودن ترکیب را از پسوند «ی» می‌شناسیم که به آخر مضاف افزوده شده است:

بـــایرام یـــئلی، چـــاردا خـــلاری یـــئخان‌دا
نوروز گلی، قارچیچگی چیخاندا. (حیدربابا ۱۶)
دنـــــیا قـــــضؤ قـــدر، اؤلوم، ایـــتیتم‌دی
دنیا بویی، اؤغول سوزدی، یتیم‌دی. (همان ۱۶)
الماس اؤزوگی، قندی، چـایی بـیریانا قـالسین
اؤغلان گرک اؤل قـیزا بـخت آیـناسی آلـسین.
(بیریا ۱۳)

یادآوری ۲:

اگر مضاف‌الیه، ضمیر شخصی اضافی مالکیّت جدا باشد، به جای دو نشانه‌ای که گفته شد، اولاً به آخر مضاف، ضمیرهای شخصی پیوستهٔ مالکیّت همخوان با ضمیر جدای مالکیت (-یم /-ین /-ون /-یم /-ین /-ون) افزوده می‌شود:

منیم، سنین، اؤنون، بیزیم، سیزین، اؤلارون؛ ثانیاً به آخر مضاف‌الیه نیز ضمیرهای شخصی پیوسته (-یم /-ین /-ی /-یمیز /-یز /-لری) و معادلهاشان (-ئم /-ؤم /-وم /-ئن /-ئن /-ؤن و...) را می‌افزایند (بیشتر در مقام تأکید):

منیم دفتریم، سنین دفترین، اؤنون دفتری، بیزیم دفتریمیز، سیزین دفتریز، اؤلارین دفترلری:

مـــنیم آتـــام ســـفره‌لی بـــیر کـــیشیدی
ائل الین‌دن توتماق اؤنون ایشیدی. (حیدربابا ۳۴)

و گاهی مضاف و مضاف‌الیه اصلی را بدون همراهی مضاف و مضاف‌الیه ضمیری

(منیم، سنین، اۇنون و...) می‌آورند:

دفتریم، دفترین، دفتری، دفتریمیز، دفتریز، دفترلری:

سـلام اۇلسـون شـوکتوزه، ائـلوزه
منیم‌ده بیرآدیم گلسین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

قـۇی آنـلاسین مـرامیمی ارباب و ارتجاع
من کارگر گـروهینا قوربان یـارانمیشام. (بیربا ۱۲)

درد، مـنی یـاندیریر، آمـما آدی یـوخ
اۇدور آغزیمدا حیاتین دادی یوخ. (سونمز ۴۵)

یادآوری ۳:

اگر حرف پایانی مضاف‌الیه، صدادار یاهای بیان کسره باشد، میان آن و ضمیر پیوسته، نون وقایه افزوده می‌شود: سیمانین کیفی (سیما + ن (نون وقایه) + کیف + ی) علی نین کتابی. شادی نین قلمی، مژده نین مدادی:

قـورد، گـنجی‌نین شـنگۇلۇسۇن یـئین‌ده
من قاییدیب بیرده اوشاق اۇلایدیم. (حیدربابا ۲۱)

و ← فصل ضمیر (ضمیر شخصی پیوسته، ص ۲۵۲)

یادآوری ۴:

اگر حرف پایانی مضاف، حرف صدادار یا های بیان حرکت باشد، میان مضاف و ضمیر پیوستهٔ «ی»، حرف «س» (سین وقایه) می‌افزایند:

مژده‌نین آتاسی، نسیمین گیوه‌سی، امیدین آرزوسی.

آلماس اوزۆگی، قندی، چایی بیریانا قالسین
اۇغلان گرک اۇل، قیزا بخت آیناسی آلسین.
(بیربا ۱۳)

دئـدی: یـئر کـوره‌سی، آلت اۇست اۇلاجاق
یـومدهش خـبره، «خـیر اۇلسـون» دئـدیک.
(سۇنمز ۳۶)

یادآوری ۵:

در اضافهٔ بیانی، مضاف‌الیه و مضاف در زبان ترکی بدون نشانهٔ اضافه به ترتیب، پشت سرهم می‌آیند و ترکیب اضافی بودن آنها از ارتباط معنایی و جنسی آن دو معلوم می‌شود:

قیزیل اوزوک (انگشتری طلا)، میس کاسا (کاسهٔ مس)، گوموش ساعات (ساعت نقره)، ایسفالت یول (راه اسفالت)، ایپک دوْن (پیراهن ابریشم)، شال چوخا (کُتِ شال)، تیرمه یَل (کُت ترمه) و...:

گـوزَلچـینلر دسـته قـالخوب اوجـاللار
گـوزن سـاچاندا قـیزیل پـرده آچـاللار
قیزیل پرده آچیب، یغیب قاچاللار. (حیدربابا ۳۶)

و ← صفت نسبی ویژه (ص ۲۲۸)

گفتار ششم ـ نقش منادایی اسم

منادا اسم یا کلمهٔ جانشین اسم است که مورد خطاب و ندا قرار می‌گیرد. اسم که در نقش منادایی در فارسی، هم با تغییر آهنگ، و هم با نشانه‌هایی همراه است:
علی! برو. ای خدا! خودت رحم کن؛ امّا در زبان ترکی معمولاً بدون نشانه‌ی نوشتاری، و با تغییر آهنگ ادا می‌شود:
امین! گل. (امین بیا.) الهه! گئت. (الهه برو.)
و خیلی کم همراه حرف نشانهٔ ندا می آید:
آی اوشاق! سس اثله میین. (آی بچه‌ها سروصدا نکنید.)
آهای اوشاقلار! گلین. (آهای بچه‌ها بیایید.)
و بندرت همراه نشانه‌های ندای فارسی دیده می‌شود:
خدایا! خداوندا! اؤزوْن دادیمیزا چات. (خدایا! خداوندا! خودت به دادمان برس.)

اقسام منادا:
یک ـ منادا با تغییر آهنگ:
نگاریم! دلبریم! یاریم، ندیمیم! مونسیم! جانیم!
رفیقیم! همدمیم! عؤمروْم! روانیم! درده درمانیم!
(نسیمی: ادبیّات شناسلیق ۱۹۱)

باغین، اکینین خیرینی بگلر گؤره جگمیش
تخم اکمگه دهقانلاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۸)

شاه‌داغیم! چال پاپاغیم! ائل داياغیم! شانلی سهندیم!
بـاشی طـوفانلی سـهندیم! (شـهریار ۶۹)

دو ـ با حرف نشانهٔ ندای «آ»:
دئـدی احسـن سـنه آ قـارتا آغـا!
نـه نـزاکت له قـونموسان بـوداغـا!
(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

گـوزله بـیر بـولووی شـیروان، قـارابـاغ
«گؤی گؤله» گتمگه آشهریار! گل. (راحم ۲۴۸)

سه ـ با «آی»:
قـاری نـنه‌نین سـوزلرینی سانما چَرَن دوُر
جـانیم! گـوزوم! آی قـیزا! (صـابر ۳۸)

آی خـسته قـوش! آواره گزیر سن بـو دیاری
زندان‌دی، قفس‌دی، چمنی، باغی، بهاری. (شیدا)

چهار ـ با «ای»:
ای نگـار لبـلبولب! دلبـر لؤلؤ تـولاق!
یئرکؤکی بورنون‌دان اؤتری، آغلارام شام و نهار!
(معجز ۵۱ قسمت دوم)

پنج ـ با «ایا»:
دلـدیم اؤتـور دیـزیم اؤسـته ایـانگار جـوان!
که خوش‌دی معجز شیرین مقالیلن یـاشاماق.
(معجز ۹)

شش ـ با «یا» ی عربی:
سن گؤرمه‌میسن درد نه‌دی، درمان نـه‌دی یـارب!
مـن‌دن خبـرآل، زحـمت دنـدان نـه‌دی یـارب!
(معجز ۱۳۳)

هفت ـ با الف فارسی (در آخر):
اؤلدوُروُر خلقی، سؤرا ختمین تـوتوب، یاسین اوُخـور
بارالها! خلقه وئـر بـوحوقّا یـاسین‌نـن نـجات.
(شهریار ۱۷۳)

خدایا آتش هجرانی دنیادن ییغیشدیر، سن
تئجه سینمیش اؤرک، بوآتش هجرانه تاب ایله‌ر؟
(کاظمی ۲۰۹)

گفتار هفتم ـ نقش قیدی اسم

قید، کلمه‌ای است که فعل، و گاهی قید دیگر یا صفت و یا مسند را مقیّد می‌کند.

و اسم گاهی در جمله، نقش قیدی دارد؛ مانند صبح ایکیندی، شنبه، دونن در سه جملهٔ زیر:

صبح ایشه گندیریک، ایکیندی ائوه گلیریک. (صبح سرکار می‌رویم. عصر به خانه برمی‌گردیم.)

شنبه صبح مدرسه یه گئدیرم. (شنبه صبح به مدرسه می‌روم: قید قید)

هاوا دونن ایستیدی (هوا دیروز گرم بود: قید مسند)

وئردین گئچن ایل بوردجوروا یؤرقانیوی نیلیم؟
اوّل ایـمدی پالاز ساتماغا آماده اکین چی!
(صابر ۱۳۵)

گـــوز یـــاشینا بـــاخان اولـــا، قـــان آخـــماز
آمـــا حـــیف کـــؤر تـــوتدوغون بـــوراخـــماز.
(حیدربابا ۱۹)

قـــاری نـــنه گـــئجه، نـــاغیل دیـــینده
کـــولک قـــالخیب، قـــاپ بـــاجانی دؤیـــنده.
(همان ۲۱)

گفتار هشتم ـ نقش وصفی اسم

صفت در موارد بسیاری، در نقش و جانشینی اسم در جمله به کار می‌رود؛ مانند جاوان، قوجا، بؤیوک در جملهٔ زیر که به جانشینی از اسم، به ترتیب، نقشهای نهاد، متمّم فعل، متمم فعل را بر عهده گرفته‌اند:

جاوانلار، گرک قوجالارا و بؤیوک‌لره احترام ائله سینلر. (جوانان باید به پیران و بزرگان احترام کنند.)

امّا اسم، بسیار کم در نقش و معنی صفت به کار می‌رود؛ از آن جمله است شش کلمهٔ دَیَنک، (چوبدستی چوپان و...)، اؤکوز (گاونر)، اَششک (خر)، قابان (گرازنر).

یابی (یابو)، سوپا (کرّه‌خر) که هر شش اسم در زبان ترکی، در معنی نادان و نفهم، و بیشتر در نقش مسندی به کار می‌رود:

اولاپ دَیَنگ ایدی. (او سخت نفهم و نادان بود.)

یا مانند «گوُل» (گل) در جملهٔ زیر که به معنی خوشروی و خوشخوی و نجیب است، و «انسان» که به معنی فهمیده و بزرگوار آمده است:

حسین گوُل دی (حسین گل است: نجیب و دوست داشتنی است.)

گــوُزیاشینا بــاخان اوُلســـا، قــان آخــماز

انسان اوُلان، خنجر بئلینه، تاخماز. (حیدربابا ۱۹)

گفتار نهم ـ نقش تمیزی اسم

تمیز، اسم یا کلمه‌ای است که در جمله می‌آید و نسبت مبهمی را روشن می‌سازد؛ مانند کلمه‌های قارداش، داداش، دشمن و یوُلداش در جمله‌های زیر:

من سیزی اوُزوُمه قارداش بیلیرم. (من شما را برادر خود می‌دانم.)

اورنگ، ارژنگی، داداش سسلیر. (اورنگ، ارژنگ را داداش صدا می‌کند.)

کارنگ، اوُرنگی دشمن سایمیر. (کارنگ، اورنگ را دشمن نمی‌شمارد.)

بابک، منه یوُلداش بس دیر. (بابک برای من به عنوان یار و همراه بس است.)

چهار جملهٔ بالا با وجود داشتن فاعل، مفعول، متمم و فعل، بدون کلمه‌های قارداش، داداش، دشمن و یوُلداش، نسبت روشن و رسایی را نمی‌رسانند و با آمدن چهار کلمهٔ یاد شده است که ابهام نسبت بر طرف، و معنی جمله، رسا و کامل می‌شود.

اسم در نقش تمیزی، بیشتر هنگامی دیده می‌شود که یکی از فعلهای تمیزی مانند بیلمک (دانستن)، تانیماق (شناختن)، سایماق (شمردن)، چاغیرماق (صدا کردن) دئمک (گفتن) و... فعل جمله باشد:

سهندی هامو کلاس‌دا داداش چاغیریردی. (سهند را همه در کلاس، دادش صدا می‌کردند.) و → (فعلهای تمیزی، ص ۱۳۶)

گفتار دهم ـ نقش بدلی

بدل، اسم یا کلمهٔ دیگر و یا گروه اسمی است که بدون اضافه در زبان فارسی، پس از اسم، ولی در زبان ترکی معمولاً پیش از اسم می‌آید و لقب، مقام، شغل، نام دیگر و یا یکی از ویژگیهای دیگر اسم را بیان می‌دارد؛ مانند امیرالمؤمنین، سئویملی شاعر، آدلی

طبیب، درزی، عاشیق در جمله‌های زیر:

حضرت علی(ع) امیرالمؤمنین، بویوروب... (حضرت علی امیرالمؤمنین فرموده است...)

حیدربابا، سئویملی شاعر، شهریارین الری دیر. (حیدربابا اثر شهریار، شاعر محبوب است.)

دکتر جاوید، آدلی طبیب، چوخلو کتابلار یازیبدیر. (دکتر جاوید پزشک نامی کتابهای زیادی نوشته است.)

درزی کریم‌دن کؤینک آلدیم. (از کریم خیاط، پیراهن خریدم.)

عاشیق رستم یاخچی تارچالیر. (رستم عاشق، خوب تار می‌نوازد.):

عاشیق رستم، سازین دیللندیرنده
یادین‌دا دیر نه هؤلسک قاچاردیم؟
(حیدربابا ۱۷)

هرگؤزل‌دن بیرپای آلیب
سن گؤزله پای دئمیشم.
عمره سوره‌ن من قره‌گؤن
آخ دیمیشم، وای دیمیشم. (شهریار ۱۴۹)

فصل پنجم ـ صفت

صفت، کلمه‌ای است که چگونگی، حالت، شماره، مقدار و یا یکی دیگر از ویژگیهای اسم را بیان می‌کند. اسم یا کلمه‌ای که صفت به توصیف آن می‌پردازد، موصوف نامیده می‌شود؛ چنانکه در ترکیب «گؤزل گؤل» (گل زیبا)، گؤزل، صفت؛ و گؤل، موصوف است.

بخش نخست ـ صفت ساختاری یا صرفی ـ صفت کاربردی یا نحوی

صفت در میان انواع هفت‌گانهٔ کلمه، در شمار کلمه‌های صرفی ـ نحوی است[1]؛ یعنی یک‌بار از دید ساختار و به عنوان یکی از انواع هفت‌گانهٔ کلمه بررسی می‌شود و یک‌بار از دید نقش و کاربرد و به عنوان یکی از اجزای تشکیل‌دهندهٔ جمله.

شش کلمهٔ گؤزل (زیبا)، آغ (سفید)، گله‌ن (آینده)، یازیچی (نویسنده)، ایچیل میش (آشامیده)، تبریزلی (تبریزی) را از نظر ساختار و علم صرف، و بدون همراهی موصوف و خارج از جمله، صفت می‌نامیم؛ چون اهل زبان، آنها را با ساختارهای ویژه، برای توصیف اسم ساخته‌اند.

و کلمه‌های یاخچی، بؤیوک، سئویملی در جمله‌های زیر به علّت اینکه سه اسم (موصوف) یعنی کتاب، اؤتاق، یولداش را تعریف می‌کنند، صفت نامیده می‌شوند:

یاشار یاخشی کتاب آلیب. (یاشار کتاب خوبی خریده است.)

یاشار بؤیوک اوتاق دا یاشیر. (یاشار در اتاق بزرگی زندگی می‌کند.)

یاشار منیم سئویملی یؤلداشیم دیر. (یاشار دوست بسیار عزیز من است.)

۱ـ کلمه‌های هفتگانه، دو دسته‌اند: ۱ـ کلمه‌های صرفی که عبارتند از اسم، ضمیر و شبه جمله که ویژهٔ علم صرف هستند. ۲ـ کلمه‌های صرفی ـ نحوی که عبارتند از فعل، صفت، قید و حرف که هم در علم صرف مطرحند و هم در علم نحو.

و همچنین است سه کلمهٔ اَدبلی، دوْشوْنْن، اؤخومالی در ترکیبهای وصفی زیر:
ادبلی قیز (دختر با ادب)، دوْشوْنْن آدام (آدم فهمیده)، اؤخومالی کتاب (کتاب خواندنی.)

همهٔ انواع صفت اعم از بیانی، اشاره، پرسشی و... در زبان ترکی، پیش از موصوف (اسم) و بدون اضافه می‌آیند؛ در صورتی که در زبان فارسی، صفت بیانی که صفت اصلی است و نیز برخی از صفتهای شمارشی، پیش از اسم می‌آیند و در صفت بیانی، موصوف با کسره به صفت افزوده می‌شود:

یاخچی اؤغلان (پسرِ خوب)، چوْخ میوه (میوهٔ زیاد)، دؤردوْنجی گوْن (روز چهارم)، گوْلَش اوشاق (بچهٔ خنده‌رو)، بو کتاب (این کتاب)، هانسی قلم (کدام قلم):

گوْزل قوشلار اؤردان گلیب، گئچللر
خلوت لیب بولاق‌دان سوایچللر.
(حیدربابا ۲۰)

قالیب شیرین یوخی کیمی یادیم‌دا
اثر قویوب روحوم دا هر زادیم دا. (همان ۱۸)

بیرگوْن سلاح آلیب الیمه، شانلی خلقیمی
آزاد ائدن‌ده سؤیله‌رم ائلخان یارانمیشام.
(بیریا ۱۲)

منیم آتام، قوجا، آغ ساققال کیشی
عمری بؤیو بیرخیردا باققال کیشی. (سزنمز ۳۲)

بخش دوم ـ تغییر مقولهٔ دستوری صفت

صفت گاهی از گروه دستوری خود خارج می‌شود و در جمله، نقش‌های گوناگون اسم و نیز نقش قید و تمیز و مانند آنها را بازی می‌کند. به جمله‌های زیر توجه فرمایید:

۱ـ گؤزل گلدی. (گؤزل آمد.)
۲ـ قاچاقچی‌نی توتدولار. (قاچاقچی را گرفتند.)
۳ـ دوْشوْننه جان قوربان دیر. (جانم فدای آدم فهیمده)
۴ـ احسان گؤیچک یازیر. (احسان زیبا می‌نویسد.)
۵ـ من اؤنی ادبلی گؤردوْم. (من او را مؤدب دیدم.)

در سه جملهٔ نخست، سه کلمهٔ (گؤزل، قاچاقچی، دوْشوْنن) که صفت هستند، به

جانشینی از اسم، به ترتیب نقشهای فاعلی، مفعولی و متممی به عهده گرفته‌اند. در جملهٔ چهارم، صفت گؤیچک در نقش قیدی، و در جملهٔ پنجم، صفت ادبلی در نقش تمیزی به کار رفته‌اند.

بخش سوم - اقسام صفت (ساختاری و صرفی)

گفتار نخست - اقسام صفت از حیث ساختار (ساده - مرکب)

یک - صفت ساده: گؤزل، بؤیوک، ساری، آغ:

بیرکیشی دیر آی ننه! لاپ چوخ فاغیر
گزمه‌ده یونگول، دانیشیق دا آغیر. (صابر ۱۹۹)

... آغ بولوتلار گؤینکلرین سیخاندا
یئردن ده بیر یاد ائلیین ساغ اؤلسون. (حیدربابا ۱۶)

دو - صفت مرکب: آلی آچیق، هیکل‌لی، اوزی گؤلش، گؤی‌گؤز، قاراشین‌لی، اؤجابوی، باغلی باغچالی کند، خوش باخیش اوشاق:

آی ننه بیر قیرمیزی ساققال کیشی
آغزی دعالی، قوجا باققال کیشی
زهدلی، تقوالی، دیلی شکرلی
سورمه‌لی گؤزلی، دؤداغی ذکرلی. (صابر ۱۹۸)

میرمصطفی دایی، اوجابوی بابا
هیکل‌لی، ساققال‌لی تؤلستوی بابا. (حیدربابا ۳۳)

توفیق و لطف حضرت حقیله موسوی!
خلق ایچره دؤل صداقته، قیمتلی گوهر اول.
(موسوی ۵۰)

کؤگؤل اویما بودنیایه، بودنیا فانی دیر، فانی
الی بوش یؤللیوب دورقبره قارونی، سلیمانی.
(کاظمی ۲۰۴)

و ← فصل اسم (اسم ساده و مرکب)

گفتار دوم - اقسام صفت از حیث اشتقاق (جامد - مشتق)

یک - صفت جامد: گؤیچک، تازا، یاشیل، اوزاق:

حــــیدربابا نــــنه قـــیزین گـــوزلری
رخشنده‌نین شیرین شیرین سؤزلری. (حیدربابا
(حیدربابا ۲۷)

دو ـ صفت مشتق: قاچان، اوزَن، گیچمیش، اوتانجاق، دئیین‌گن، بیلیجی، اوچوق، یرتیق، اؤخومالی:
یــــئل گــــلنده ونــــر گــــتیرمسین بــــویانا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اؤیانا. (حیدربابا ۱۶)

و ← فعل اسم (اسم جامد ـ اسم مشتق)

گفتار سوم ـ اقسام صفت از حیث مفهوم و پیام

صفت از حیث مفهوم و پیام شش دسته است: بیانی، اشاره، پرسشی، تعجّبی، مبهم، شمارشی

گروه نخست ـ صفت بیانی

صفت بیانی، صفتی است که همراه اسم و پیش از آن بدون کسرهٔ اضافه می‌آید و چگونگی و ویژگیهای اسم را از حیث رنگ، قد، شکل، وضع، اندازه، مزه و جز آنها بیان می‌کند: ساری گؤل (گل زرد)، اوجاکیشی (مرد بلند)، خوش گؤن (روز خوش)، بؤیؤک اوتاق (اتاق بزرگ)، چوخ کتاب (کتاب زیاد)، شیرین آلما (سیب شیرین).

انواع صفت بیانی: صفت بیانی در زبان ترکی هفت گونه است: ۱ ساده ۲ فاعلی ۳ فاعلی گذشته ۴ مفعولی ۵ مفعولی گذشته ۶ نسبی ۷ لیاقت

یک ـ صفت بیانی ساده، صفتی است که چگونگی اسم را بی‌مفهوم فاعلی و مفعولی و نسبت و جز آن می‌رساند: یاخچی اؤغلان (پسر خوب)، کیچیک قیز (دختر کوچک) اوجاآغاج (درخت بلند)، آلچاق دووار (دیوار کوتاه):

داش قــــلبلی انــــانلاری نــیلیردین الهی!
یزده بو سویوق قانلاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۷)

حــــیدربابا شــــیطان بــــیزی آز دیــــریب...
قره گونون سرنوشتین یازدیریب. (حیدربابا ۱۹)

دو ـ صفت فاعلی، صفت فاعلی، صفتی است که معنی فاعلیّت دارد؛ مانند اوچان (پرنده)، یازیجی (نویسنده)، یالانچی (دروغگو)

اقسام صفت فاعلی (از حیث ساختار)

یک ـ ساختار اصلی (بن فعل + پسوند «ـَن» یا «ـان»)

این ساختار، ساختار اصلی صفت فاعلی ترکی است و خود، دستورمند (با قاعده) است و از بن هر فعلی می‌توان با پسوند فاعلی، صفت فاعلی اصلی ساخت و آن، جانشین یا مترادف صفت فاعلی اصلی زبان فارسی است که از بن مضارع + پسوند «نده» ساخته می‌شود (گیر + نده ← گیرنده. خوان + نده ← خواننده) و نیز گاهی جانشین انواع دیگر صفت فاعلی فارسی می‌شود:

اویان (اَز هوش رفته)، یوخان (واگیر)، اوچان (پرنده)، دوْشونن (فهمیده)، آنلَیَن (دانا)، قالخان (خیزنده) و...:

۱ـ با پسوند «ـَن»: ایچن، بیچن، کَسَن، اَسَن، وئرن، گئدن، گَلَن، دوْئن، گئچن، گیرن، گَمیرن، چیم چِشَن و...:

کــــربلیا گــــئدنلرین قـــاداســـی
دوْشـــــزن بـــوآج یـــوْلسوز لاریــن گــوْزونه.
(حیدربابا ۱۸)

ســـــنه دوغــــری دیــیَن کــیم دیــــر
یـــالان دنـــیاا یـــالان دنـیاا (شـهریار ۲۱۸)

قـیز صـاحبی باخماز بوآدام یوغدا آکَن‌دی
حامبال‌دی، کاسیب دی، پولی یوخدی، سوچکن‌دی.
(بیریا ۱۵)

۲ـ با پسوند «ـان»: آلان، آچان، اوتانان، اوْیادان، اوْیانان، آپاران، باشاران، باخان، بوبوران، پوْزان، تاپان، توتان، دایانان، ساتان، قاتان، قاپان، قاچان، قالان، قوتولان، قوْنان، قوْپاردان، یازان و...:

بـــاغرِیوی سـیخماسین بـوهای ـ هـارای لار
قیرپلان زنجیر دیر، سینان قفس دیر. (سهند ۲۴۱)

حــــیدربابا دنـــیا یـــــالان دنـــیادی
ســـلیماندان، نـــوح‌دان قـــالان دنـــیادی
اوْغول دوْغان، درده سالان دنیادی. (حیدربابا ۳۱)

دو ـ ساختارهای فرعی صفت فاعلی

صفت فاعلی در ترکی، محدود و منحصر به ساختار اصلی نیست؛ بلکه ساختارهای گوناگون دیگری هم با پسوندها و ترکیبها و پیامهای دیگری دارد؛ اینک ساختارهای فرعی گوناگون صفت فاعلی اعم از صفت حالیه، صیغهٔ مبالغه، صفت مشبّه، صفت شغلی، تأکید و... بی‌تفکیک پیامی و معنایی، به ترتیب حروف تهجّی پسوندها که به آخر بُن فعل افزوده می‌شوند، می‌آیند و پس از صفتهای فاعلی پسوندی، دیگر ساختارهای آن ذکر می‌گردد:

۱ـ صفت فاعلی با پسوند «ـ اجاق» و «ـَ جک»:

گله‌جک، اوْلاجاق:

هئچ‌کس گله‌جگی بیلمز. (هیچ‌کس آینده را نمی‌داند.)

۲ـ با پسوند «ـ ان» و «ـَ ر» (صفت مشبهه):

آخار، باخار، یانار، دوْشر دوْشمز:

عاشیق دیئیر بیرنازلی یار وارئمیش

عشقین‌دن اوْدلانان یانار وارئمیش. (حیدربابا ۵۷)

بیرسس تاپانمیرام اوْنا بنْزر، قوْیون دئییم

بنْزر بونا اگر ائشیدیلسیدی جان سسی.

(شهریار ۱۱۵)

۳ـ با پسوند «ـ اراق» و «ـَ رَک» (صفت حالیه):

اوچاراق، قاچاراق، وواراق، گئجه‌رک، گوْله‌رک، دیه‌رک و...

پسندیر آغزین‌دا بیر قارا قارقا

اوچاراق قوْندی بیر اوجا بوداغا.

(صابر: ادبیّات شناسلیق ۱۸۶)

اولدوز سایاراق گوْزله میشم هرگئجه، یاری

گئج گلمه‌ده دیریار، گینه اوْلموش گئجه، یاری.

(شهریار ۶۳)

سان کی سفرده‌یم، اؤیادیرلار که دور چاتاق
زنگ شتر چالیر گئچه‌رک کاروان سسی.
(شهریار ۱۱۵)

۴ـ با پسوند «ـ ارلی» و «ـَ رلی» (صیغهٔ مبالغه): توتارلی، کسه‌رلی:
شهریارین دا عزیزیم! بیر توتارلی آهی‌وار
دشمنی اهریمن اؤلسون، تاپماز آهین‌تن نجات.
(شهریار ۱۷۳)

۵ـ با پسوند «ـ از» و «ـَ ز» (صفت فاعلی منفی):
آتاماز، سؤلماز، قانماز، بیلمز، دیثمز (بابا دیثمز) گؤلمز:
صدّام چوخ قانماز دیر!

۶ـ با پسوند «ـ اغان» و «ـَ گن» (ـَ ین) (صیغهٔ مبالغه):
آغلاغان، اؤیناغان، تروؤلاغان، چاپاغان، چالاغان (کرکس، با مفهوم اسمی)، قاچاغان، قاپاغان، ووراغان، یاتاغان و...
آسنه‌گن (اسنه‌یَن)، کوسه‌ین، گزه‌یَن، هورکه‌یَن، هوزه‌یَن و...:
آغلاغان اوشاق، قاپاغان ایت، گزه‌یَن آرواد

۷ـ با پسوند «ـ اق» و «ـَ ک» (مبالغه): مانند «قاچاق» (متواری):
اؤ دؤرد ایل‌دیر قاچاق دیر. (او چهار سال است که متواری است.)

۸ـ با پسوند «ـَه» (مشبّه): کسه: کسه‌یول (راه میان‌بُر)

۹ـ با پسوند «ـَ ری» (حالیه ـ مبالغه): کؤچه‌ری (بسیار کوچنده، در حال کوچ).
ایران عشایری‌نین چؤخی کؤچه‌ری دیر. (بیشتر عشایر ایران کوچ‌نشین هستند.)

۱۰ـ با پسوند «ـَ ک» در آخر اسم (مبالغه): هَوَسک: هَوَسک تؤیوق (مرغ خانگی بلهوس که به جای لانهٔ خود، این‌ور و آن‌ور می‌خوابد.)

۱۱ـ با پسوند «ـَ ین ته» (مبالغه): گزَه‌ین‌ته: گزه‌ین‌ته آرواد (زن ولگرد)

۱۲ـ با پسوند «ـَ ین تی» (مبالغه): گزه‌ین‌تی: گزه‌ین‌تی آرواد (زن ولگرد)

۱۳ـ با پسوند «جاق» و «جَک» (مشبّهه و حالیه): اوتان‌جاق، سئوین‌جک:
اوتان‌جاق اوشاق (بچهٔ کمرو)، سئوین‌جک آرواد (زن ذوق‌زده)

۱۴ـ با پسوند «چی» در آخر اسم و بندرت آخر صفت (صفت شغلی، مبالغه):
این ساختار، پس از صفت فاعلی اصلی، رایجترین و پُر بسامدترین نوع صفت فاعلی است. افزون بر معنی فاعلی، از فاعل فعل هم جانشینی می‌کند؛ بدین معنی که پسوند «چی» را بر اسمی که در اصل، مفعول است می‌افزایند و خود فاعل یا کنندهٔ کار را حذف می‌کنند و در نتیجه، پسوند «چی» جانشین صفت فاعلی می‌شود؛ مانند فایتون‌چی (درشکه‌ران = رانندهٔ درشکه = فایتون سوره‌ن) که در آن، کلمهٔ «سوره‌ن» (راننده) را که صفت فاعلی و فاعل فعل است، حذف کرده‌اند و به جای آن، پسوند «چی» را به آخر فایتون که در اصل، مفعول فعل است افزوده‌اند و هم‌چنین است کلمهٔ «چؤرک‌چی» (چؤرک پیشیره‌ن = نان پز) که در آن، صفت فاعلی «پیشیره‌ن» را حذف و پسوند «چی» را به جانشینی از آن به مفعول اصلی (چؤرک) افزوده‌اند.

۱/۱۴ـ چی در آخر اسم:
اؤراق‌چی، اکین‌چی، ایش‌چی، اؤیون‌چی، بیچین‌چی، تلفون‌چی، تاماشاچی، درشگه‌چی، جبهه‌چی، کشیک‌چی، کؤمورچی، بئل‌چی، قازماچی، سوچی، قوروُروخ‌چی، ناخیرچی، هایچی، هؤچی و...:
بیچین اؤستی سونبول بیچن اؤراخلار...
شکارچی‌لار بیلدیر چینی سوراخلار
بیچین‌چی‌لر آیرانلارین ایچللر... (حیدربابا ۲۱)

سؤیقون‌چی قاچیب، نؤخدا قالیب مهتر الینده
دیوانه تورتوب مهتری، دیوان آلیر ایندی.
(شهریار ۱۳۵)

۱۴-۲- چی در آخر صفت:
دۆغروچی، یالانچی، قاراچی و... که بیشتر در نقش اسمی به‌کار می‌رود:
قاراچی‌لار گلدیلر. (کولی‌ها آمدند.)

۱۵- با پسوند «خیٖم» در آخر بن فعل (صفت فاعلی در مفهوم اسمی):
سالخیٖم (خوشهٔ انگور)

۱۶- با پسوند «ق»: (قیزیلداق):
نورردان چیخیب، ظلمات ایچره ایتمیرز
قیزیلداغا قیرقیراتک بیتمیرز. (حیدربابا ۵۴)

۱۷- با پسوند «قان» و «گن» (مبالغه):
اؤتورقان، چیرپیش‌قان، چالیش‌قان، ساواشقان، قیشقیرقان، ووروشقان و...
دؤیوش‌گن، سؤیوش‌گن:
اؤتورقان قوجا (پیرخانه‌نشین)، ساواش‌قان اوشاق (بچهٔ ماجراجو)، دؤیوش‌گن خورروز (خروس جنگی)

۱۸- با پسوند «قین» و معادلها (قون، گون، گین) (مبالغه):
۱- قیزقین، شیرقین: شیرقین یاغیش (باران تند، رگبار)
۲- آزقون، پؤزقون، وورقون، یؤرقون: آزقون توربوق (مرغ لانه رها کرده)
۳- سؤزگون، کؤسگون، اؤت‌گون، دوزگون:
اؤت‌گون سؤز (سخن روا و مؤثّر و مُجرا)
۴- کس‌گین: کس‌گین پیچاق (چاقوی تیز و بُرّا)

۱۹- با پسوند «لک» در آخر اسم (مبالغه): ایش لک (پرکار)

۲۰- با پسوند نفی «ماز» و «مز» (صفت فاعلی منفی):
اوتانماز، اؤسانماز، ایناماز، قانماز، اؤیانماز، سای‌ماز، آنناماز و...
بیل‌مز، دین‌مز، گیرمز، یه‌مز، یه‌ییل‌مز و...:

گؤردۆکجه منتظم دگیشیلمز اراده‌سی
فخر ایله‌رم‌کی صاحب ایمان یارانمیشام.
(بیریا ۱۲)

۲۱ـ با پسوند نفی «می‌یَن» (صفت فاعلی منفی):
اویان می‌یَن، یات می‌یَن، آچیل می‌یَن، دۆشۆن می‌یَن، بیل می‌یَن، قان می‌یَن، گؤر می‌یَن، سؤی می‌یَن. و...:
بیزدن‌ده بیر ممکن اؤلسا یاد ائله
آچیل می‌یَن اۆرکلری شاد ائله. (حیدربابا ۱۵)

۲۲ـ با پسوند «یجی» و معادلها (ـ یَجی / ـ وجو):
بیلیجی، یازی‌جی، یئییجی، دئییجی، آلیجی، وورروجی، اۆخوجو، تۆخوجو و...:
صمد بهرنگی آن دردلی یازی‌ جی‌دی. (صمد بهرنگی، نویسندهٔ بسیار درد آشنایی بود.)

۲۳ـ با پسوند «ییم جیل» (اسم مصدر + پسوند جیل) (صیغهٔ مبالغه):
یئییم جیل (یئییم جیل قویون: گوسفند پرخوار)

۲۴ـ با پسوند «ـ یین‌گن» (مبالغه): دئیین‌گن (زرزرو): دئیین‌گن قاری (پیرزن زرزرو)

۲۵ـ قید + بن فعل: هاستاگل (آهسته‌کار): هاستاگل نجّار (نجّار کندکار)

۲۶ـ صفت فاعلی با ساختار فعل وصفی (پیش از ساختار اصلی):
گلیب گئدن، یئییب گئدن، دووروب قاچان، گؤتورۆب آپاران و:
بو زندانین در بچه سین آچان یوخ
بو دار لیق‌دان بیر قورتولوب قاچان یوخ.
(حیدربابا ۳۷)

۲۷ـ با پسوندهای فارسی در آخر اسم (صفت فاعلی فارسی‌تبار) (مبالغه):
آروات‌باز، اوشاق‌باز، حوققاباز، آداخلی‌باز (آداخ‌باز)، چاخان‌باز، قومارباز،

کلک‌باز، قوش‌باز، نرّدباز و...

خاطاکار، گۆناهکار، طاماح‌کار، حیله‌کار، جفاکار و...:

ای عشـــقه گـــۆناه دیـــه‌ن گـــۆناهکار
ترک ایله مه‌رم مـن اۆ گـۆناهی. (نسیمی ۱۸۸)

صـیّاد جـفاکـارده رحـم اۆلمـیا جاق‌مِش
آهولری، جیرانلاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۷)

سـوز چکـه‌ر وفـتینه، بـو وقت ایـدی
گـوردوم اۆ کـلبه سـیدعلی گـولباز...

ایـسته‌دیم لاپ گـندیم کـسیم قـاباغین
دیـیم آی تـونمتین قـیزی جـانباز. (خبّاز)

سه ـ صفت فاعلی گذشته

صفت فاعلی گذشته، صفتی است که معمولاً از فعل ناگذر و بندرت از فعل گذرا با ساختار صفت مفعولی می‌آید و بر انجام‌دهندهٔ کار در زمان گذشته دلالت می‌کند:

گئده‌ن، گله‌ن (رونده، آینده: صفت فاعلی) ـ گئتمیش، گلمیش (رفته، آمده: صفت فاعلی گذشته)

هر چهار صفت بالا برکنندهٔ کار دلالت دارند؛ امّا دو صفت (گئده‌ن ـ گله‌ن) برکنندهٔ کار در هر سه زمان دلالت دارند:

گئده‌نلر و گـله‌نلر کـؤنه کـؤرپۆدن گـئچیر دیـلر. (رونـدگان و آیـندگان از پـل کـهنه می‌گذشتند: گذشته)

گئده‌نلر و گله‌نلر، کؤنه کؤرپۆدن گئچیرلر (روندگان و آیندگان از پل کهنه می‌گذرند: حال)

گئده‌نلر و گله‌نلر، کؤنه کؤرپۆدن گئچه‌جکلر. (روندگان و آیندگان از پل کهنه عبور خواهند کرد: آینده)

ولی دو صفت گئتیمش و گلمیش، تنها کنندهٔ کار در زمان گذشته را می‌رسانند:

گئچمیش‌لر قـاییتماز. (گـذشته‌ها بـرنمی‌گردند: روزهـایی کـه در گـذشته سـپری شده‌اند.)

گلمیش‌لر ناهار لارین یئییب‌لر (آمده‌ها ناهارشان را خورده‌اند: آنها که پیش از این آمده‌اند.)

ساختارهای صفت فاعلی گذشته

ساختار صفت فاعلی گذشتهٔ اصلی که در زبان فارسی، همان ساختار صفت مفعولی است، در زبان ترکی نیز، همان ساختار اصلی صفت مفعولی را دارد؛ یعنی با افزودن پسوندهای (مؤش، موش، میْش، میش) بر بن فعل پدید می‌آید:

۱ـ با پسوند «مؤش»:
اؤلمؤش، گؤرمؤش، گؤلمؤش، کؤسمؤش، اوزؤلمؤش، تؤکؤلمؤش، سؤکؤلمؤش، چؤنمؤش، دؤنمؤش، دؤشمؤش، سؤیمؤش، دوزؤلموش، دؤشؤنمؤش، چـورؤمؤش، بؤیؤموش و...:

۲ـ با پسوند «موش»:
اؤچولموش، اؤچموش، اویموش، دؤیموش، قـؤنموش، اؤلـموش، قـؤشولموش، سؤلموش، سؤیونموش، دورموش، دوروشموش، قؤرخموش، قؤخموش و...:
اوشاق دئیه‌سن سؤلموش گؤزل‌دۆر. (بچه گویی گل پژمرده است.)

۳ـ با پسوند «میْش»:
آچـمیْش، آخـمیْش، آتیلمیْش، آچیلمیْش، آجیخمیْش، آییلمیْش، اوتـانمیْش، اوزانـمیْش، اؤسـانمیْش، باتمیْش، چاتمیْش، داغیلمیْش، دؤلاشـمیْش، داریـخمیْش، داراخلامیْش، دؤلانمیْش، چیخمیْش، باخمیْش، اؤیانمیْش، قـاچمیْش، قـوزؤانـمیْش، ونـریلمیْش (عـاشق)، یاشامیْش، یـاتمیْش، یـاراخـلانمیْش، یـاغمیْش، ییغیْش میْش، ییغیل میْش، ییرتیل میْش، یاخیل میْش، یاییل میْش و...:

مس سالما یاتانلار آییلار، قـوی هـله یـاتسین
یاتمیْش لاری راضی دگیلم کیمسه اؤیـانسین.
(صابر ۱۲)

یـــــئل گـــلنده، وئـــر گــتیرسین بـــویانا
بلکه منیم یاتمیْش بختیم اؤیانا. (حیدربابا ۱۶)

مــــنیم آتـــام ســفره‌لی بـیرکـیشی یـدی...
گؤزل لرؤن آخیرا قالمیْش ایـدی. (هـمان ۳۴)

سلام اؤلسون اوکه که چالیشار
گؤن چیخمامیش آلاهینان دانیشار. (ای سارالان ۱)

۴ـ با پسوند «میش»:
اَکیلمیش (دررفته)، اگیلمیش (اَییلمیش)، اَگلش میش، تؤزکنمیش، بَزنمیش، تیرلنمیش، دوزلمیش، دیریلمیش، قییتمیش، گلمیش، گیرمیش، گتمیش، گنچمیش، گیزلنمیش، ایتمیش، یتمیش، یئمیش، یئری میش، چکیلمیش، چکمیش:
بیر چتیخیدیم دام قیه‌نین داشینا
بیر باخیدیم گنچمیشینه، یاشینا. (حیدربابا ۳۷)
حیدربابا آلچاق لارون کؤشک اؤلسون...
گنچمیش لرؤن گلن‌لره مشق اؤلسون (همان ۵۷)

ساختارهای فرعی صفت فاعلی گذشته

صفت فاعلی گذشته، افزون بر ساختار اصلی بالا، ساختارهای فرعی دیگری نیز دارد که معمولاً با افزودن پسوندهایی به آخر بن فعل پدید می‌آیند؛ از آن جمله است:

۱ـ با پسوند «ـ اق»: سالخاق، قالخاق:
سیزده باخیب، فرح لنیب، بیر اوچاق
سینیق سالخاق قانادلاری یرآچاق. (حیدربابا ۵۵)

۲ـ با پسوند صفت فاعلی اصلی (ـَن / ـ ان): گنچن، اؤلان (آنادان اؤلان):
فکر ایلیرم همیشه گنچن گؤزلریم منیم
بیر بستر خیال ده خواب شبانه دؤر. (موسوی ۲۴)

۳ـ با پسوند «گین»: ایتگین:
ایسندی‌ده وار داماغیم دا داد وئرمر
ایتگین گنده‌ن گؤزلریم‌دن یاد وئرمر. (حیدربابا ۲۳)
ملک نیاز ایتگین گندیب، یوخ اؤلوب
امیر اصلان سکته ایله ییخیلیب. (همان ۴۸)

۵ـ با پسوند «ـ وْلوْ» و «ـ یلی»: کوسوْلوْ (قهر کرده)، آسیلی (نگران، دلواپس)

۶ـ با پسوند «ـ یق» و «ـ وق»: سینیق، آچیق، باتیق، یاتیق، اوچوق، توتوق، یوموق و...:

بــیزده بــاخیب، فـرح لـنیب، بـیر اوجـاق
سینیق سالخاق قانادلاری بیرآچاق. (حیدربابا ۵۵)

چهار ـ صفت مفعولی

صفت مفعولی که در زبان فارسی از بن ماضی فعل + های بیان حرکت ساخته می‌شود: نوشته، گرفته، خوانده؛ در زبان ترکی دو ساختار اصلی و چند ساختار فرعی دارد.

ساختارهای اصلی صفت مفعولی در ترکی:

۱ـ بن فعل + پسوند «میش» و معادلها (میش، موش، موش):[1]

۱/۱ـ با پسوند «میش»:

اکمیش، اکیل‌میش، اگمیش (اَیمیش)، اگیل‌میش (اییل‌میش)، اوزلنمیش، بیچمیش، ایچمیش، دَرمیش، ایچیل‌میش، دگمیش (دَیمیش)، کسیل‌میش، چکیل‌میش، ازیل‌میش، دلینمیش، بیچیل‌میش، بتیل‌میش و...:

بیر ده کیین کــیلمه میش، سن نه بیرسوز دئمه دین
یوخسا جهازنیم داگرک گلیدی بیر حوققا ـ ماشا!
(شهریار ۱۳۰)

۲/۱ـ با پسوند «میش»:

آتیل‌میش، آچیل‌میش، آلمیش، آلین‌میش، تاپیل‌میش، چالین‌میش، توزلان‌میش، دوزلان‌میش، سینخ‌میش، سیخیل‌میش، بوشالت‌میش، قاپمیش، قاتمیش، قاتیش‌میش، قــاتیل مــیش، ویــریل مــیش، یــاپیل میش، یــاییل میش، هوزلانمیش، کورلان‌میش، قارقین‌میش:

بــیر ســوزروشون بــوقارقین مــیش فـلک دن
نه ایستیر بوقوردوغی کلک‌دن؟ (حیدربابا ۳۸)

عـــمرون پــــاییز چـــــاغین دا
خزان ویــرمیش بـاغین دا. (روشـن ضمیر ۱۵)

۱ـ این ساختار، بیشتر، از فعلهای ناگذر دستورمند با میانوندهای (ـ یل / ـ یل ـ وَل / ـ وَل) و پسوند پدید می‌آید.

۱/۳ـ با پسوند «موش»:

اوزوْل موش، دوزوْل موش، دؤیوْل موش، سؤیوْل موش، چوروْل موش، سوروْموش، سوزوْل موش: دوزوْلموش کر پوْچ (آجر چیده شده)، دؤیوْلموش کیشی (مرد کتک‌خورده).

۱/۴ـ با پسوند «موش»:

اوْلموش، اوچموش، اوچولموش، اوْخونموش، توْخونموش، بوْغولموش، بوْیرولموش، توتولموش، توتموش، دوْغولموش، دوْلموش، یوروْلموش:

میرزا تاغی‌نن گنجه گئتدیک چاپا
من باخیرام سنلده بوْغولموش آیا. (حیدربابا ۲۹)
آزاد قوْی اوغول! عشقی، طبیعت ده بیلین سین
داغ داش‌دا دوْغولموش دَلی جیران، جمیل اوْلماز.
(شهریار ۶۲)

۲ـ بن فعل + پسوند «ـ وق» و معادلها (ـ یق / وْک / ـ یک):

۲/۱ـ با پسوند «ـ وق»:

اوچوق، بورروق، بوْغونوق، توتوق، چاپوخ (با معنی اسمی)، یوْلوق و...:
اوچوق ائو، توتوق یول، یوْلوق بوْنجا

۲/۲ـ با پسوند «ـ یق» (= یخ):

آچیق، باتیق، جیریق، یانیق، ییرتیق، ییریق، و...:
انسان، قوْجالمیش اوْلسا، قولاقلار آغیرلاشار
سانکی یازیق قولاق‌دا گوْروْلدوْر زمان سسی.
(شهریار ۱۱۶)

۲/۳ـ با پسوند «ـ وْک»:

اوْرتوْک (پوشیده)، دوْشوْک (بچهٔ سقطی)، هوْروْک (تافته)، سوْرتوْک، کوْپوْک (در معنی اسمی)، چوْروْک، اوْرتوْک و...: اوْرتوْک اوْز، سوْرتوْک آشیق، دوْشوْک اوشاق و...

۲/۴ـ با پسوند «ـ یک»:

کسیک، دَلیک، دئشیک، دیدیک و...:

کسیک آل (دست بریده)، دلیک دیوار (دیوار سوراخ شده)

ساختارهای فرعی صفت مفعولی

صفت مفعولی، افزون بر دو ساختار اصلی، ساختارهای فرعی دیگری نیز دارد که بیشتر از بن فعل + پسوندهایی تشکیل می‌شود. اینک این دسته از صفتهای مفعولی را به ترتیب حروف تهجّی پسوندها می‌آوریم و پس از آنها ساختارهای دیگر را:

۱ـ با پسوند «ش»: تانیش (تانین میش = آشنا = شناخته شده):

سـن‌ نن گـنجن تـانیش اوْلسـون، یـاد اوْلسـون

دنـــنه مـــنیم شـــاعر اوْغـــلوم شـــهریار

بیر عمر دوْز غم اوستونه غم قالار. (حیدربابا ۴۰)

بـــوردا خـــیال مـــیدانـــلاری گـــنیش دی

داغلار، داشلار، بوْتوْن منه تانیش دی. (همان ۴۵)

۲ـ با پسوند «قون» و معادلها (گوْن، گین):

بوْزقون، توتقون، سوْزگوْن، ارگین:

بوْزقون چادر (چادر برچیده شده، برهم خورده)، ارگین یاغ (روغن گداخته)

۳ـ با پسوند «قین چا»:

ویرقین چا (وریریده، جن‌زده): ویرقین چا اوشاق (بچهٔ وریریده)

۴ـ با پسوند (ما ـ مه):

سوْزمه، دوْزمه، قییرمه: قییرمه‌دیش (دندان مصنوعی)، آلین ما، (واژه برگرفته)، دوْلما (دولما دیش: دندان پرشده)

۵ـ با پسوند «ـ ونوق»: بوْغونوق: بوغونوق سس (صدای گرفته و خفه گردیده)

۶ـ با پسوند «ـ یلی» و معادلها (ـ یْلی / ـ وْلوْ / ـ ولو):

کسیلی، بیچیلی، تیکیلی، آسیلی، باسیلی، قازیلی، یازیلی و...

چؤرۆلؤ، توتولو، قورولو: کسیلی پالتار (لباس بریده)، آسیلی شال (شال آویخته شده)، چؤرۆلؤ قازان (دیگ وارو و برگشته)، یازیلی کاغاذ (کاغذ نوشته شده)

۷ـ اسم (فاعل) + ساختار صفت فاعلی:

اوغرو آپاران، ایلان چالان، ایلان و وران، رستم اؤلدؤرن، قورت بییَن، قورت یترتان: قورت یئین اوشاق (بچهٔ گرگ‌خورده)، ایلان چالان (شخص مارگزیده):

ایـــــلان و وران یـــــورخلادی
گـــؤزرچـــین یـــاتانمادی. (روشـــن ضـــمیر ۱۹)

۸ـ بن فعل + میانوند «دوغ» و معادلها (دیغ، دوگ، دیگ) + ضمیرهای پیوستهٔ اضافی:

دئدیگیم، دئـدیگین، دئـدیگی، دئـدیگیمز، دئـدیگیز، دئدیک‌لری، وئـردیگیم، وئـردیگین و... یـئدیگیم، گـزدیگیم، ازدیگـیم، کسدیگیم، بیلدیگیم و... آتـدیغیم، چاتدیغیم، ساتدیغیم، سالدیغیم، قیلدیغیم و... گـوردوگـوم، اوزدوگـوم، سـوزدوگـوم، بـولدوگـوم، اؤرتـدوگـوم و... پـوزدوغون، تـوتدوغون، اوتـدوغون، اوچـورتدوغون، اوتوزدوغون و...

اوتوزدوغون پول (پول باخته‌ات)، وئردیگین خبر (خبرِ داده شـده‌ات)، دئـدیگین مطلب (مطلب گفته‌ات)

پنج ـ صفت نسبی (نسبت صفتی)

صفت نسبی، صفتی است که نسبت به شخص و یا جا و یا چیزی را می‌رساند:

فریدونی، ماراغالی، آبی.

صفت نسبی اصلی که در فارسی با افزودن یای نسبت به آخر اسم پدید مـی‌آید: مسعودی، تبریزی، در زبان ترکی بدین صورت است که اسمهای مکان معمولاً با پسوند «لی» منسوب می‌شوند:

خوزستانلی، تبریزلی شیرازلی، میانالی، اردبیـل‌لی، کـیوی‌لی، سـندج‌لی و... و اسمهای اشخاص بیشتر مانند زبان فارسی با «ی» می‌آیند:

سعیدی، ساسانی، بابکی، بهمنی، اسفندیاری و...

و بندرت در نام اشخاص و قبیله‌ها مـانند نـام جـاها، پسـوند «لی» (لو) را بـه کـار می‌برند:

رضا خانلی (رضا خانلو)، قوْجا بیگلی (قوْجا بیگلو)، رحیملی (رحیملو) و...:

آشــــهدُ بــــالله العـــلّی العـــظیم
کــهنه مــسلمانم آشــیروانــلی‌لارا! (صابر ۷)

توْرک‌لوْک، ایرانلی لیْق، تکـلیفین ایـفا ایـله‌دی
بیر رشادت، بیر هنر گوْستردی، دعوا ایـله‌دی.
(همان ۲۱۸)

جدّیزین وقف سـوبون مـلکوْمه آچـدیْر ما میْشام
ای شبسترلی داداشلارا سیزه من نیله میشم؟
(معجز ۵۴)

کت‌لی گـــلین کــیمی دنــیانی بــزه‌ر...
ایگنه بزه‌ر خلقی، اؤزی لوْت گزه‌ر. (حیدربابا ۴۹)

اقسام فرعی صفت نسبی

صفت نسبی علاوه بر ساختار اصلی، ساختارهای دیگری نیز دارد. از آن جمله است:

۱ـ با پسوند «چی» در آخر اسم:

انزلی‌چی، باکی‌چی، پهلوی‌چی، تهرانچی، شاهچی، فرقه‌چی، گیلانچی، هریسچی و...:

بــاکــی‌چی نــین ســؤزی، ســووی، کـاغیذی
اینک لرین بولاماسی، آغیزی. (حـیدربابا ۲۵)

۲ـ با پسوند «ـ ین» در آخر صفت یا بن فعل:

چت + ـ ین ← چتین (دشوار). گل + ین ← گلین (عروس با مفهوم اسمی):

حــیدربابا مــیرز مــمدین بــاخچاسی...
گلین لرین دوْزمه‌لری، طاخچاسی. (حیدربابا ۲۴)

۳ـ صفت نسبی ویژه

صفتهای نسبی ویژه، صفتهایی هستند که در زبان فارسی با پسوندهای «ـ ین» و «ـ ینه» می‌آیند: سیمین، آهنین، پولادین، سیمینه، زرّینه و...

این صفتها در زبان ترکی بدون پسوند و برخلاف فارسی، پیش از موصوف می‌آیند

و مانند اضافهٔ بیانی (جنسی) فارسی که در آن، مضاف‌الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند، مانند انگشتر طلا، جام مس، پیراهن ابریشم؛ این صفتها نیز بدون نشانه‌ای، جنس موصوف را بیان می‌دارند:

قیزیل اوزوک (انگشتر طلا = طلایی، زرّین)، میس جام (جام مس = مسین)، ایپک کؤینک (پیراهن ابریشم = ابریشمی)، داش دووار (دیوار سنگی)، دمیر سدّ (سدّ آهنین):

آلماس اوزوگی، قندی، چایی بیریانا قالسین

اوغلان گرک اوّل قیزا بخت آیناسی آلسین.

(بیریا ۱۳)

بیر ایپک دؤن گرک منه آلاسان

آلماسان واللاهی سن اوّل اؤلمازا (اکبر خبّاز)

و ← نقش مضاف‌الیهی اسم (ص ۲۰۵-۲۰۴)

شش - صفت لیاقت

صفت لیاقت که شایستگی موصوف را می‌رساند و در زبان فارسی با افزودن پسوند «ی» بر مصدر ساخته می‌شود: دیدنی، خواندنی، نوشیدنی؛ در زبان ترکی رایج‌ترین ساختار آن، ساختاری است که از بن فعل + پسوند «مه‌لی» یا «مالی» (= اسم مصدر + پسوند «لی») ساخته می‌شود:

گؤرمه‌لی (دیدنی)، آلمالی (خریدنی)

۱- با پسوند «مه‌لی»: اکمه‌لی، ایچمه‌لی، اوزمه‌لی، اثبیت‌مه‌لی، ائتمه‌لی، اؤیمه‌لی، ایسته‌مه‌لی، بیچمه‌لی، بیتمه‌لی، بیلمه‌لی، چؤنمه‌لی، دؤنمه‌لی، دنمه‌لی، سئومه‌لی سؤزمه‌لی، سؤزمه‌لی، سیلمه‌لی، گئیرمه‌لی، گیرمه‌لی، گزمه‌لی، گولمه‌لی، گؤرمه‌لی، مین‌مه‌لی، وئرمه‌لی، یه‌ملی، یئریمه‌لی، یئتیرمه‌لی، یندیرتمه‌لی، یئریتمه‌لی و...

آخ نئجه کئف چکمه‌لی ایّا میدی

اوندا که اوّلاد وطن خامیدی! (صابر ۲۱۰)

گولمه‌لی‌دی اونون نزیک قاپیاسی

عمّه مین‌ده ارسینین شاپپاسی. (حیدربابا ۳۵)

بو شهریارین طبعی کیمی چیم مه‌لی چشمه

کوثر اولا بیلمه دئمیرم، سلسبیل اولماز.

(شهریار ۶۲)

۲ـ با پسوند «مالی»:

آلمالی، اؤخومالی، ایناتمالی، باخمالی، پؤزمالی، تاپمالی، تاپشیرمالی، تاقتامالی، جیرمالی، جیزمالی، چاتمالی، چالمالی، چیرپ‌مالی، قاپمالی، قوپمالی، قورخمالی، یاپمالی، ییخمالی، یازمالی، یایمالی، یاپیشمالی، ییغمالی و...

ساختارهای فرعی صفت لیاقت

صفت لیاقت افزون بر دو ساختار اصلی بالا، ساختارهای فرعی دیگری نیز دارد. از آن جمله است:

۱ـ اسم + پسوند «لیق» (لیغ) و معادلها (لیک، لوک، لوق)

این ساختار که از اسم یا بن فعل + پسوند بالا تشکیل می‌یابد، لیاقت و اختصاص را می‌رساند:

آسمالیق، یعنی: انگور یا میوه‌ای که مخصوص و شایستهٔ «آسماق» (آویزان کردن) است:

قوناق لیق پالتاری (لباس مخصوص مهمانی)، شاه لیق دستگاهی (دستگاه شاهانه) پالازلیق، یازلیق (غلّه یا کشت)، ساتدیغ (ساتلیق)، آستارلیق، قووورمالیق:

سانما از دیکجه فلک بیزلری ویرانلیق اؤلور
اون تمنّاسی ایله بوغدا دگیرمان‌لیق اؤلور.
(صابر ۱۰۲)

آستارلیقاداچیت آغاجی اکمک اؤلورمی؟
خلعت ده آلین سابویوکی چکمگ اؤلورمی؟
(بیریا ۱۴)

۲ـ با پسوند «لیک»:

بیگ‌لیک، کؤینک‌لیک، گلین‌نیک (گلین‌لیک)، گبه‌لیک:

کؤینک‌لیک پارچا (پارچهٔ مخصوص و شایستهٔ پیراهنی)

۳ـ با پسوند «لوک»:

گوزگولوک، بورک‌لوک، کورک‌لوک: کورک‌لوک دری (پوست شایسته و مخصوص کرک)

۴ـ با پسوند «لوق»:

اوْخ‌لوق، دوْن‌لوق: اوْخ لوق آغاج (چوب شایستهٔ و مخصوص تیری):
لازیم دی خریدده قیزاییش دوْن‌لوق آلین سین
حوله، سوزنی، قطفه، ایکی صاندیق آلین سین.
(بیریا ۱۴)

۵ـ اسم مصدر یا اسم + پسوند «لی»:
سوْگوْلی، سئویملی، ایستکلی:
توْرکی دیلی‌نک، سوْگوْلی، ایستکلی دیل اوْلماز
اوْزگه دیله قات‌سان، براصیل دیل، اصیل اوْلماز.
(شهریار ۶۱)

هفت ـ صفت مصغّر
در زبان فارسی، اسم را با افزودن پسوندهایی، مصغّر می‌کنند: باغچه، اتاقک. ولی در زبان ترکی، علاوه بر اسم، صفت را نیز با افزودن پسوند، مصغّر می‌سازند.
اسم، چون: دای (کرّه اسب) + چا (صورت ترکی پسوند «چه» ی فارسی) ← دایچا (کرّه اسب کوچک)، تایچا (لنگهٔ کوچک)، تاخچا (طاقچه)
صفت: بالا + جا ← بالاجا (کوچک و کم)، خیْرداجا (کوچک)، آزجا (اندکی)، بیرجه (تنها یکی، یک‌بار، یک دانه)
و گاهی این پسوندها تنها اندازه را می‌رسانند بدون اینکه معنی تصغیری در میان باشد: گوْزل‌جه (با طنز رقیق)، یاخشی‌جا، یکّه‌جا (زیبا، خوب، بزرگ)

* صفت و موصوف همراه مضاف‌الیه
اگر، اسم، هم صفت و هم مضاف‌الیه داشته باشد، در زبان ترکی نیز مانند زبان فارسی، صفت را پیش از مضاف‌الیه می‌آورند:
الهه نین تازا پالتاری (جامهٔ تازهٔ الهه)، أمینین آغ ماشینی (ماشین سفید امین)
حیدربابا بولاخلارین یاریوزی...
چرچیلرین آغ نباتی، ساققیزی. (حیدربابا ۲۳)

* صفتهای سنجشی
۱ـ صفت مطلق، که بدون سنجش با صفت دیگر به کار می‌رود: اوْخومالی کتاب (کتاب خواندنی). گوْزل قوش (مرغ زیبا)

۲ـ صفت برتر (تفضیلی)، که در فارسی با افزودن پسوند «تر» به صفت مطلق ساخته می‌شود، در زبان ترکی، نشانهٔ ویژه‌ای ندارد و آن را درست مانند صفت مطلق به کار می‌برند و تفضیلی بودن آن از بافت و مفهوم جمله برمی‌آید:

بو کتاب، اوْ کتاب دان اوْخومالی دیر. (این کتاب از آن کتاب خواندنی‌تر است.)

نسیم، هاله‌دن و امیددن کیچیک دیر. (نسیم از هاله و امید کوچکتر است.)

ولی گاهی به تفنّن یا تداول، با افزودن پسوند «راق» به آخر صفت مطلق، و یا آوردن قید «داها» پیش از صفت مطلق، بدان معنی تفضیل و برتری می‌دهند:

بار یشیق داهوادان یاخشی راق دیر. (صلح بهتر از جنگ است.)

یاز اوبیری فصل لردن داها گؤزل دیر. (بهار از فصلهای دیگر زیباتر است.)

حیدربابا گؤیلر بوتون دومان‌دی

گؤنلریمیز، بیر بیرین‌دن یامان‌دی. (حیدربابا ۳۸)

۳ـ صفت برترین (عالی)، که در فارسی با افزودن پسوند «ترین» به صفت مطلق پدید می‌آید، در ترکی، پسوند ویژه‌ای ندارد. و در آن مقام، قید تأکید «اَن» و گاهی «لاپ» را پیش از صفت مطلق می‌آورند:

مولوی، ایرانین اَن بؤیوک شاعری دیر. (مولوی بزرگترین شاعر ایران است.)

شهریار، آذربایجانین لاپ بؤیوک شاعری دیر. (شهریار بزرگترین شاعر آذربایجان است.)

گروه دوم ـ صفت اشاره

معروفترین و رایجترین صفت اشاره در زبان ترکی، دو واژهٔ «بو» (این) و «اوْ» (آن) است که اوّلی به نزدیک و دوّمی به دور اشاره دارد و آن دو، صفت اشارهٔ اصلی ترکی هستند:

بو قلم اوْ قلم دن یاخچی یازیر. (این قلم از آن قلم بهتر می‌نویسد.)

افزون بر دو صفت اشارهٔ اصلی (بو ـ اوْ) دو صفت اشارهٔ ترکی «بئله» (چنین) و «اثله» (چنان) و گاهی به جای آن دو، «بوجوْر» و «اوْجوْر» (این طور ـ آن طور) مرکب از دو صفت اشارهٔ اصلی و واژهٔ «جوْر» به کار می‌رود:

بئله کتاب (چنین کتاب)، اثله دفتر (چنان دفتر)، بوجوْر آدام (این طور آدم)، اوْجوْر اوشاق (آن طور بچه)

و نیز دو صفت اشارهٔ فارسی‌تبار (همین ـ همان) عیناً در ترکی استعمال دارد:

همین کتاب، همان گوْن، همین کلاس، همان استاد:

ازیـــــان داش، بـــــویان داش
بـاشینْ‌دا قـیْرخ ـ اللی بـاش. (تـماپماجا ۶۴)
مگـــر بـــولار دگـیل اولاد پـاک دیـنداران
دوتورلا اوشقولو لاردا مکان بو بویدا، بو بویدا.
(صابر ۲۱۹)
بـــــئله مـــیوه گــؤرمَز بـــیزیم قـــاالار
قوْجالماسیْن سیزی دوْغان آنالار. (شهریار ۹۲)
کیم‌دن چـانیب ارتاً بیزه عـالم‌ده بـو بـدعت...
لعـنت بـئله رسـمه، بـئله عـادتلره لعـنت.
(بیریا ۱۶ـ۱۵)
در صفت اشارهٔ فرعی «بوقدر» (بوخ قَده) و «اوقدر» (اوخ قَده) نیز برای اشاره به اندازه به کار می‌روند: بوقدر کتاب (این قدر کتاب)، اوخ قدّه میوه (آن قدر میوه)

گروه سوم ـ صفت پرسشی

صفت پرسشی، صفتی است که از چگونگی، جنس، اندازه و شمارهٔ موصوف پرسش دارد. مشهورترین صفت‌های پرسشی در زبان ترکی عبارتند از: نئجه (چگونه)، نئچه (چند)، نه (چه)، هانسی یا هانکی (کدام)، نه قدر (نَغ قده: چه قدر)، نـاواخت (ناواخ = نه وقت = چه وقت، کی):

خوش گئچمه‌دی ایل چؤللیه، دهقانه، نه بؤرجوم؟
یاغمادی یاغمیش بئمه‌دی بیردانه، نه بؤرجوم؟
(صابر ۱۳۵)
کفرومه حکم ائله دیز هـانسی گـناهیله منیم؟
ای شبسترلی داداشلارا سیزه من نه یله میشم؟
(معجز ۵۴)
ای وای دلدیک قورت دی، قیئتدیک قاشدیق
هـئچ بیلمه دیک نـاواخ کـؤللوک‌دن آشـدیغ.
(حیدربابا ۲۹)

گروه چهارم ـ صفت تعجّبی

صفت تعجبی، شگفتی از چگونگی، اندازه یا شمارهٔ موصوف را می‌رساند و بیشتر با واژهٔ «نه» (چه) بیان می‌شود:

نه گوزل خط! (چه خط زیبایی!)، نه چوخ کتاب! (چه کتاب زیادی!)

سـوْیلیر آخ آخ! نـه گـوْزل چـاغیْدی!
اونداکی رحمتلیک آتان ساغیْدی. (صابر ۱۹۹)

آخ نـه گـوزل قـابدادی شـال سـاللاماق!
بیگ بیلینه بایرا ملیقین باغلاماق! (حیدربابا ۲۴)

گروه پنجم ـ صفت مبهم

صفت مبهم، صفتی است که همراه اسم می‌آید و شماره یا اندازهٔ نامشخص آن را بیان می‌کند. مشهورترین صفتهای مبهم ترکی عبارتند از: هر، هامی (هامسی = همه)، هئچ (هیچ)، چوْخ (زیاد، بسیار)، بیرآز (کمی)، آزجانا (کمی)، بعضی، نئچه (چند)، بیرپارا (پاره‌ای) و...:

علی هر کتاب آلیر، اوْخور. (علی هر کتابی می‌خرد، می‌خواند.)
مژده هامی شاگرد لردن قاباخ گلدی. (مژده پیش از همهٔ شاگردان آمد.)
شادی هئچ گوْن غیبت ایله‌مز. (شادی هیچ وقت غیبت نمی‌کند.)
نیلوفر نئچه گون‌دی غایب‌دی. (نیلوفر چند روز است که غایب است.)

بـایرامـیْدی گـئجه قـوشی اوْخـوردی...
هـرکس شـالیْن بـیر بـاجادان سـوْخوردی.
(حیدربابا ۲۴)

هـئچ کـیمسه‌یه بـنله سـوْزت گـلمیب
هئچ بیر اوزه، بئله بیرگوْل گزلمیب (شهریار ۹۱)

صبح اوْلدی هر طرف دن اوجالدی آذان سسی
گویا گلیر ملائکه لردن قوران سسی. (همان ۱۱۵)

آلیْشـیْب:، یـاناماغی مـن دن اوْیـره نـیب
شمعه یانان، یوْتوْن پروانه لرده. (راحم ۲۲۴)

یادآوری:

چهار صفت اخیر (صفتهای اشاره، پرسشی، تعجّبی، مبهم) اگر تنها و بی‌همراهی اسم بیایند، ضمیر نامیده می‌شوند (ضمیر اشاره، ضمیر پرسشی و...) و اگر همراه اسم باشند، صفت هستند. ← فصل ضمیر

گروه ششم ـ صفت شمارشی

صفتهای شمارشی، همان اعداد هستند که شماره و اندازه و ترتیب موصوف (معدود) را بیان می‌کنند:

اوْچ کتاب (سه کتاب)، دؤرت ایل (چهار سال)، یدّینجی گؤن (روز هفتم)

عدد بیر (یک)

پیش از آغاز سخن در زمینهٔ صفت شمارشی و ساختارها و گونه‌های آن، بد نیست اندکی دربارهٔ عدد «بیر» (یک) که مادرِ همهٔ شماره‌ها (اعداد) است، سخنی داشته باشیم:

صفت شمارشی یا عدد بیر (یک) در میان صفتهای شمارشی (عددها) شأن خاصّی دارد: نخستین عدد صحیح است (باش سای). همهٔ اعداد از آن پدید می‌آیند. همهٔ اعداد به آن، قابلِ قسمت هستند. هر عددی را به آن ضرب کنیم، حاصل ضرب، خود آن عدد می‌شود و هر عددی را بدان بخش کنیم، خارج قسمت، خود آن عدد می‌شود. افزون بر اینها «بیر» در زبان ترکی مفهومها و نقشها و کاربردهای گوناگونی، چون: صفت، مسند، ضمیر، قید، اسم دارد؛ چنانکه:

اول ـ صفت، بیر در نقش وصفی، کاربردهایی دارد. از آن جمله است:

یک ـ برای بیان یکی بودن موصوف (معدود): بیر یعنی یکی نه دو تا و سه تا یا بیشتر: بیرگؤن (یک روز)، بیر قلم (یک قلم)، بیر کیشی (یک مرد)، بیر مؤز، یوْز توْمن (یک موز، صد تومان)

کت کـــؤشنین پـــاییزلاری، یـــازلاری
بیر سینما پرده‌سی دیر گؤزوْمده. (حیدربابا ۱۸)

بیر «بلی قوربان» اؤلوب ابندی بیزه، مین «بلی قوربان»
آمما خلعت وئرن اول بیر «بلی قوربان» بله گئتدی.
(شهریار ۱۳۲)

اوچــو بــیر قــضبکه یــومورتا یــندیک
یــلەدی؟ یـا یـالان دی کـلبه نـیاز؟ (خـبّاز)

دو ـ نکره‌نما (نکره‌سایی)، که به جای یای نکرهٔ فارسی به کار می‌رود:

بیر کیشی بیر کتاب ساتان دان بیر کتاب آلدی. (مردی از کتابفروشی، کتابی خرید.)

آغ بــو اوشــاخلار نــئجه بـد ذات دیـلار
لاپ دیه‌سن جین کیمی بیر ذات دیلار! (صابر ۲۰۰)

ســنیم آتــام ســفره‌لی بــیر کــیشیدی
ائل الین‌دن توتماق اوْنون ایشیدی. (حیدربابا ۳۴)

بیر گـون سـلاح آلیب الیمه، شانلی خلقیمی
آزاد اندن‌ده سؤیله‌رم ائلخان یارانمیشام. (بیریا ۱۲)

بــیر گــوْن ایستیردی بیر ذوّه اوچــون
یــاشارا بــیلمه‌دی انــده پــرواز. (خـبّاز)

سه ـ صفت شمارشی اندازه‌نما (اندازه‌سایی، اندک‌نما):

بیر ایچیم سو (به اندازهٔ یک‌بار نوشیدن، آب)، بیر آتیم باروت، بیر آغیز اوْخوش، بیر اوْووج بوغدا، بیر قدم کمک، بیر سیخیم توربای و...

چهار ـ صفت شمارشی زمان‌نما (زمان‌سایی)، عدد بیر در این کاربرد، اندازهٔ زمان (معمولاً زمان کوتاه) را می‌رساند: بیر کیپریک و وورورم ماجال (یک چشم برهم زدن)، بیر سو ایچیم قَدَر (به مدّت یک آب خوردن)، بیر اوْتوروم ماجال (به مدّت یک‌بار نشستن)

پنج ـ صفت شمارشی انحصارنما (انحصارسایی)، که همراه موصوف (معدود) می‌آید و انحصار یعنی تک و تنها و فقط یکی بودن را می‌رساند:

اۆ بیر آللاها آند اۆلسون من بیلمیرم. (به خداوند یکتا! من نمی‌دانم.)

اۆ بیر اوْغلومون جانیچون گله‌رَم. (به جان آن یگانه پسرم می‌آیم.)

شش ـ صفت شمارشی نفی و انکار (داهاماسایی)، به معنی احدی، فردی، هیچ‌کس:

بیر نفر اوْندایاکیمی تختی‌نی ییخا بیلمه‌میشدی. (احدی تا آن روز تختی را شکست نداده بود.)

من اصلاً بوجوْر بیر قصر گوْرمه میشدیم. (من اصلاً یک همچو قصری ندیده بودم.)

هفت ـ صفت شمارشی آگنده‌نما (دوْلولوق‌سایی)، همراه اسم مکان (ظرف)

می‌آید و پُر بودن آن را می‌رساند: بیر جیب کشمش (یک جیب کشمش)، بیر آنبار بوغدا (یک انبار گندم)

دوم ـ بیر در نقش مسندی:

۱ـ به معنی یک و یکی:

درد، بیر دگیل که ایلیه انسان، علاج اؤنا

مین‌درده مبتلادی، مسلمان اوشاقلاری.(معجز ۱۰۲)

۲ـ اتحّادنما (ال بیر لیک‌سایی)، به معنی متحّد، متفّق، هم‌رای، همدست، همدل و همزبان:

ایکی قارداش بیر اؤلدولار. اؤغرونی توتدولار. (دو برادر همدست شدند و دزد را گرفتند.)

۳ـ تساوی نما (برابر لیک‌سایی)، صفت به معنی برابر، مساوی، همسان:

منه فرق ائله‌مز. گلیب گلمه مکی بیر دیر. (برای من فرقی نمی‌کند. آمدن و نیامدنش یکی است.)

۴ـ با مفهوم انحصار و یکی بودن (انحصارسایی):

آللاه بیر دیر. منیم سؤزوم ده بیر دیر. (خدا یکی است. حرف من هم یکی است.)

سوم ـ بیر در نقش قیدی

۱ـ قید تأکید (تأکید قیدی):

دئدیم آنا! منه بیر یارگؤل دهان آلاسان

که یعنی اوغلووا بیر[1] خوش تکذّبان آلاسان.

(معجز ۱۰۱)

سلام اؤلسون شؤکتیزه، ائلیزه

منیم‌ده بیر آدیم گلسین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

آخر زمان‌دی بیر قولاغ آس، عرشی تیتره دیر

ملّتلرین هارای، مددی، آلامان سسی. (شهریار ۱۱۶)

۱ـ قید صفت

۲ـ قید انحصار (انحصار قیدی)
شرار شمعه بیر پروانه یاندی، بیر دەمن یاندیم
خمار عشقه بیر دیوانه یاندی، بیر ده من یاندیم.
(موسوی ۵۸)

۳ـ قید اعتراض (اعتراض قیدی) همراه امر و نهی:
بیر گل گؤر اوشاق نئجه قیز ما دان یانیرا (آخر بیا ببین بچه چطور در تب می‌سوزد!)
سن بیر های سالماز. (تو باری هیاهو نکن.)
بیچاره کیشی‌ا قاناماغا باشین هله کشی دیر
آخر منه بیر سؤیله گؤروم علم نه شیئی دیر.
(صابر ۲۴)

۴ـ قید مقدار (اندازه قیدی = قید اندک‌نما):
بیچین چیلر، آیرانلارین ایچه‌رلر
بیر هؤشلان‌نیب، سوندان دوروب، بیچه‌رلر.
(حیدربابا ۲۱)

۵ـ قید نفی (نفی و انکار قیدی)، به معنی اصلاً، ابداً، هرگز:
زمانه بیر، ماجال وئرمیر، آدام، گؤزۆن آچا. (روزگار اصلاً مجال چشم گشودن به انسان نمی‌دهد.)

۶ـ قید نوبت، به معنی یک‌بار، یک نوبت:
سن ده بیر بیزه گل. (تو هم یک‌بار به خانهٔ ما بیا.)
بیر نشان وئر یوزوی، آی کیمی آیدین من ایچون
تا که مین مرتبه ریشخند ائلییم آیه، گلیم.
(کاظمی ۲۰۶)

۷ـ قید آرزو و حسرت (آرزی قیدی):
بیر جنخیندیم دام ـ قیه‌نین داشینا
بیر باخیندیم گنجمیشینه، یاشینا

بیر گؤرنیدیم نه‌لر گلیب باشینا. (حیدربابا ۳۷)

۸- قید زمان، به معنی یک لحظه، یک دم:
بیر دایان، گئتمه، ایاخ ساخلا، گؤزؤن قوربانی
تا دؤیونجان باخام اوّل قامت رعنایه، گلیم.
(کاظمی ۲۰۶)

چهارم - بیر در معنی و نقش اسم، عدد یک، شمارهٔ یک (بیرین سایی):
هر عددی بیره ضرب یا تقسیم ائله سن، اؤزی اله گله‌ر. (هر عددی را به یک ضرب یا تقسیم کنی، خودش به دست می‌آید.)

پنجم - بیر در ترکیب با واژه‌ها و پسوندها و اجزای دیگر
عدد بیر گاهی با اجزای دیگر پیوند می‌یابد و معنیها و پیامها و نقشهای گوناگون پیدا می‌کند؛ چون:

۱- بیر + بیر = بیربیر (یکی یکی: در نقش قید ترتیب و تأکید):
اوشاقلار بیربیر گلدیلر. (بچه‌ها یکی یکی آمدند.)
حیدربابا یار ویولداش دؤنـدولر
بیربیر منی چؤل ده قؤیوب چؤندولر. (حیدربابا ۳۱)

۲- بیر + بیری (یکدیگر: ضمیر مبهم):
صالیب خلقی بیربیری نین جانینا
بار ینشیقی بلشدیریب قانینا. (حیدربابا ۱۹)

۳- بیر + صفت و اسم (قید چند و چون): بیرانله، بیربئله، بیربوجور، بیرجور، بیرنوع، بیرقدر:
بیربئله یاخشی کیشی اؤلماز نـنه
گؤن ده وئریر لیلبی کیشمیش منه. (صابر ۱۹۹)

۴ـ بیر + اسم و گاهی صفت (قید مقدار):

بیر عالم ایش، بیر دنیا کتاب، بیر حَیَط قوْیون، بیر مچید اوْشاق، بیرآز پول:

غیرت ایدیب، چالیشدیْن، دوْشدون قاباغه مـلّت

ایمدی بیرآز دا دینجل، باش قوْی یاتاغه ملّت.

(صابر ۲۰۱)

پولون‌وار؟ وار، وارا بیر آبنارا (از او برای آرشیْن مال آلان)

۵ـ بیر همراه کلمه به صورت پیش‌واژک یا میانوند و یا پس‌واژه (صفت به معنی «با هم» و «یکی» و...):

ال بیر، اوْرک بیر، دیل بیر، بیر اوْلی، جان بیر قَلیب:

نیما، اورنگ ایلن دیل بیر دیر. (نیما با اورنگ همدل و همزبان است.)

۶ـ بیر میانوند گونه در بین صفت و موصوف (قید چند و چون):

یاخچی بیر آدام، چوخلی بیر قوْیون، آغیْل‌لی بیر اوشاق:

بهزاد آغیْل‌لی بیر اوشاق دیْر. (بهزاد بچهٔ معقولی است.)

۷ـ صفت اشاره (بئله ـ ائله) + بیر (قید تشبیه و چند و چون): ائله بیر، بئله بیر:

باغ بیر درین سکوته سحر، هانسی بیر ناوار

ضـبط ایلیه بیلەر بئله بیر جاوردان سسی؟

(شهریار ۱۱۶)

۸ـ بیر + پسوند «چه» (صفت مصغّر در نقش قیدی):

بیرجه گوْن، مجال یوْخومدور. (یک روز خدا مجال ندارم.)

نوْلیدی بیرجه گوْریدیم علی‌ا یوخوم‌دا سنی... (چه می‌شد علی‌ا تنها یک‌بار در خواب تو را می‌دیدم؟)

۹ـ بیر + حرف اضافهٔ «دَن» (از) (قید ناگاهانی): نیما بیردن قاچدی. (نیما ناگهان گریخت.)

میرزا تاغی نَن گنجه گتدیک چایا...
بیردن ایشیق دوشدی اوتای باخچایا. (حیدربابا ۲۹)

۱۰ـ بیر + حرف اضافهٔ «دَن» + بیر + حرف اضافهٔ «ـَه» (به) (قید ناگاهانی):
سینا بیردن بیره غیرته گلدی. (سینا ناگهان بر سر غیرت آمد.)

۱۱ـ بیر + حرف ربط «دَه» (هم) (در معنی دوباره در نقش قیدی):
من باخان دا قارزالیلا باخیللا
بیرده یاتیب، باندیریللا، یاخیللا. (حیدربابا ۴۲)
بیرده گوروش، قسمت اولا، اولمیه
عمرلرده فرصت اولا، اولمیه. (همان ۴۴)

۱۲ـ بیر + پسوند «لیک» (= بیرلیک حاصل مصدر به معنی وحدت و یگانگی):
هامی گرک بیرلیک ایچون چالیشا. (همه باید برای وحدت تلاش کند.)

۱۳ـ عدد + حرف اضافهٔ «دن» + بیر (پس‌واژهٔ حصّه‌نما: پای سایی. ترکیب: عدد کسری):
اوچ دن بیر (یک سوم)، یوزدن بیر (صدی یک)، مین‌دن بیر (یک هزارم):
یولون اوچ‌دن بیرین گلمیشیک. (یک سوم راه را آمده‌ایم.)

۱۴ـ بیر + ی = بیری به صورت مضاف (با تکرار یا بی تکرار مضاف‌الیه):
اوشاغین بیری، ابلهین بیری، یالانچی نین بیری = اوشاغین بیری اوشاق، ابلهین بیری ابله، یالانچی نین بیری یالانچی:
اوشاغین بیری اوشاق! سن نه دییرسن؟ (بچهٔ نابخته! تو دیگر چه می‌گویی؟)

اقسام صفت شمارشی از جهات گوناگون

۱ـ صفت شمارشی اصلی، که همراه اسم (معدود) می‌آید و شمار آن را به صورت ساده و بی‌هیچ مفهوم دیگری بیان می‌کند:
بیر قلم، اوچ کتاب، یوز تومن:

حیدربابا گون دالنوی داغلاسین...
اوشاقلارین بیر دسته گول باغلاسین.
(حیدربابا ۱۶)

شهریارین مقصودیه زندانین
اوتوزبیرپاز اؤخوموشام کاشینی. (شهریار ۱۶۶)
ایسته‌رم شرفلی بیر مجلس قورام
سفره‌مین باشین‌دا شهریار اؤلسون. (راحم ۲۴۵)

۲ـ صفت شمارشی ترتیبی، ترتیب معدود یا موصوف را می‌رساند و با پسوند «ـ ینجی» و معادلها (ـ ینجی /ـ ونجی /ـ ونجی) همراه است:

اؤن بیرینجی ایل (سال یازدهم)، دؤرد دؤنجی آی (ماه چهارم):
احتشام‌لا دایان، خلقه آرخا اؤل
من سنه ایکینجی ساوالان دئییم. (راحم ۲۵۲)

۳ـ صفت شمارشی کسری (کسری سای)، که نخست واحد اصلی، سپس حرف اضافهٔ (دن ـ دان) و یا (ده ـ دا) و بعد عدد جزء را می‌آورند:

بئش دن بیر = بئش ده بیر (یک پنجم)، یوزده بیر = یوزدن بیر (یک صدم، صدی یک)، اللی دن بیر = اللی ده بیر (یک پنجاهم)، اللی دن ایکی = اللی ده ایکی (دو پنجاهم):

ای عجب! من که صداقت یولونی آزمیرام
هله گؤز دؤک لریمین دؤرت ده بیرین یاز میرام
هله من دورت ده بیرین یازمیرام کارینا باخ
اوزومه گؤن ده سؤگورسن بوقدر عارینا باخ.
(صابر ۲۱۴)

۴ـ صفت شمارشی توزیعی (بؤلوک سایی)، که موصوف را به بخشهای برابر تقسیم می‌کند و آن از تکرار صفت اصلی به دست می‌آید: اؤن اؤن، اوچ اوچ، دؤرت دؤرت، یوز یوز، بیر بیر:

بیر بیر دئدیگیم شیی‌لری یاز صورته قارواش
اون‌دان صوراباخ گؤر بوایشی اتمک اؤلورمی؟
(بیریا ۱۳)

* شماریارها (متمم‌های صفتهای شمارشی)

در شمارش بسیاری از معدودها (اسمها) هم در زبان فارسی و هم در زبان ترکی، میان عدد و معدود (صفت و موصوف شمارشی)، متممّ‌ها و واژه‌های ویژه‌ای می‌آید که از جهات گوناگون، شمارش اسم را روشن‌تر می‌سازد. این گونه واژه‌ها را که بیشتر از فارسی گرفته شده‌اند، می‌توان شماریار نامید؛ چون:

جلد، جوْت، باش، طاقه، نفر، قطعه در ترکیبهای زیر:

اوْچ جلد کتاب، بئش جوت باشماق، اوْن باش کلفت، اوچ طاقه شال، یوز نفر سرباز، آلتی قطعه زمی.

از این دست است: ایکی دَنه قلم، بئش دست لباس، اوْچ دسته یوْنجا، بیر پارچا بئز، ایکی تیکه اسگی، بئش نسخه یازی، یوْز قبضه تفنگ، یئدّی قطره داوا، اوْن پارا کَند، دوْرت قاوارا کوْت شالوارلیْق، اوْ توز دست یوْرقان دوْشک، سکیْز قلیب صابون، بئش گوْز توْکان، اوْن بیر توْپ پارچا و...

گفتار چهارم ـ صفت یارها

در زبان فارسی برای نشان دادن شدت و مبالغه در صفت (بویژه صفتهای رنگ‌نما) معمولاً آن را تکرار می‌کنند؛ یعنی صفت را مانند موصوف با کسره به خودش می‌افزایند: سفیدِ سفید، زردِ زرد، سبزِ سبز، چاقِ چاق و...

امّا در زبان ترکی در این مقام، الفاظی به صورت اتباع به دنبال صفت و بندرت پیش از صفت می‌آورند. این واژه‌ها را که در بیان مفهوم و تأکید، صفت را یاری می‌دهند، می‌توان صفت‌یار نامید؛ چون:

آغ آپپاق، تپ تزه، دوپ دوری، ساپ ساری، قاپ قارا، قیْپ قیْرمیْزی، قوپ قوری، کوْپ کهنه، یاپ یاشیْل و...:

اندیب دیر اهل ظلمت، قاپ قارانلیْق عالمی ای آی!

علاجی یرخدرو آیری، چاره، تنها سن‌ده دیر، سن‌ده.

(کاظمی ۲۰۸)

گوزل چیچک‌لی، یام یاشیْل ساوالانین آیاغی
چایلی، چمنلی بیرکند گوْزله بیر جوْلوْ، باغی. (ح.م.ساوالان ۴۵)

نمودار صفتهای بیانی

ردیف	نام صفت	ساخته‌های اصلی ۱	ساخته‌های اصلی ۲	پسوندها و ساختارهای فرعی ۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	صفت ساده	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۲	صفت فاعلی	:ن	-ان	اهاں/:چک	-ار/:ر	ارال/:رک	اشاں/:گن	-ارل	-ار/:ز	او/:ک	:	:وی	:ک	:ینه	چاو/چک	چی	ی	قان/گن	قن/الین و-
۳	صفت فاعلی گذشته	موش/موش	میش/میش	-اق	:ن/-ان	گین	-وک	-ولوا-یلی	ی/-وق	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۴	صفت مفعولی	موش/موش/میش/میش-	ول/وک/-یل/یک	-ش	قین/گون/گین	قین‌ها	ماشه	-وقوبسلی/یسلی/ولوا											
وابسته + صفت																			
ین + قید	- + ضمیر پیوسته	-	-	-	-	-	-	-											
۵	صفت نسبی	لی	-ی	چی	ین	صفت نسبی ویژه	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۶	صفت لیاقت	معلی	مالی	قی	لیک	لوک	لیق	لی	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۷	صفت مصغر	جا	چه	چا	چه	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۸	صفتهای سنجش	معادل	برتر (تفضیلی)	برترین (عالی)	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-

نمودار انواع صفتها

ردیف	نام صفت	ساختار و نوع ۱	۲	۳	۴	۵	۶					
۱	صفت بیانی	ساده	فاعلی	فاعلی گذشته	مفعولی	نسبی	لیاقت	مصغّر	سنجشی	۱ مطلق	۲ برتر	۳ برترین
۲	صفت اشاره	این	آن	همین	همان	اینچنین	آنچنان	-	-	-	-	-
۳	صفت پرسشی	چه	چگونه	چند	کدام	چقدر	کدامین	[illegible]	-	-	-	-
۴	صفت تعجبی	چه	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۵	صفت مبهم	هر	همه	هیچ	چند	فلان	دیگر	[illegible]	بعضی	بسیارها	-	-
۶	صفت شمارشی	اصلی	ترتیبی	کسری	توزیعی	نیز	صفت	مسند	قید	اسم	شمارپارها	-

گفتار پنجم ـ صفت از حیث نقش و کاربرد (صفت نحوی)

نقش اصلی صفت در جمله‌های ترکی مانند زبان فارسی، دو بیشتر نیست:

۱ـ نقش وصفی: یاخچی قلم (قلم خوب)، هوشلو قیز (دختر باهوش)، اۏخومالی کتاب (کتاب خواندنی):

گـــؤردۆزکـــده مـــنتظم، دگـــیشیلمز اراده‌مـــی
فخر ایـله‌رم کـه صـاحب ایـمان یـار انـمیشام...
بـیرگـون سلاح آلیب الیـمه، شـانلی خـلقیمی
آزاد ائـدن ده، ســؤیله‌رم ائـلخان یـارانـمیشام.
(بیریا ۱۲)

۲ـ نقش مسندی: قلم یاخچی دیر. (قلم خـوب است.) قـیز هـوشلو دور (دختر باهوش است.) کتاب اۏخومالی دیر (کتاب خواندنی است.)

حـــــیدربابا ســـنین اوزۆن آغ اۏلـــــون...
بـیزدن ســؤرا ســنین بـاشین ســاغ اۏلـــون.
(حیدربابا ۱۶)

حـــــیدربابا یـــؤلوم ســـن دن کـــج اۏلدی
عـــمریم گـــئچدی، گـــلمه‌دیم، گـــئج اۏلدی
هئچ بیلمه‌دیم گؤزللرین نئج اۏلدی؟ (همان ۱۷)

امّا صفت به جانشینی از اسم، همهٔ نقشهای دهگانهٔ اسم را بر عهده می‌گیرد و مانند اسم، جمع بسته می‌شود؛ مانند «یازیچی» (نویسنده) در جمله‌های زیر:

یازیچی افتخار یارا دیر. (نویسنده افتخار می‌آفریند (نهاد = فاعل)
اۏ یازیچی دیر. (او نویسنده است: مسند)
یازیچی نی گؤردۆم (نویسنده را دیدم: مفعول)
یازیچی‌یه سلام وئردیم. (به نویسنده سلام کردم: متمم)
صمد بهرنگی نی دردلی بیر یازیچی سایئرلار. (صمد بهرنگی را نویسندهٔ درد آشنا می‌شمارند: تمیز)
یازیچی نین قدرین گرک بیلک. (باید قدر نویسنده را بدانیم: مضاف‌الیه)
یازیچی‌لار، جامعه نی آییندیر یرلار. (نویسندگان، جامعه را بیدار می‌سازند: فاعل و جمع)
و نیز مانند کلمه‌های صاف، گؤزل‌لر، مه‌لقا، گؤزل‌لر، خومار خومار، ایرانلی عالم،

دوْشوْنن، یاخین‌لار، یانان‌لار، زحمتکش، گوْزل، مبارز، یوْخسول لار و نگهبان در شاهدها و مثالهای زیر که به ترتیب، نقشهای نهاد، نهاد (فاعل)، مفعول، متمم، قید، بدل، تمیز، مضاف‌الیه و منادا دارند:

قارنشیق دیر هله لیک ملّتین استعدادی
اله نیرسه، صافی بیریان، توْزی بیریان لیق اوْلور.
(صابر ۲۰۲)

حیدربابا یوْلوم سندن کج اوْلدی...
هئچ بیلمه‌دیم گوْزل‌لرین نئج اوْلدی؟ (حیدربابا۱۷)

هر کیمسه‌نین که سن کیمی بیر مه‌لقا سی‌وار
الحق گوْزل‌لر ایجره، گوْزل آشنا سی‌وار.
(موسوی ۳۰)

دئنه بولاغا خیرین اوْلسون، آخارسان
افق لره خمار خمار باخارسان. (حیدربابا ۲۰)

ابن سینا ایرانلی عالم، بیزیم افتخارنمیز دیر. (ابن سینا دانشمند ایرانی، افتخار ماست.)

من اتابکی چوْخ دوْشوْنن گوْردوْم. (من اتابک را خیلی فهمیده دیدم).

یاخین لاریم قویدو منی قیراخ دا
یانان لاریم قالدی مندن اوزاخ دا.
(حیدربابا ۹۷)

پیکان ظلمه، سینه‌می من التمیشم هدف
زحمتکشین نجاتینه قلخان یارانمیشام.
(بیریا ۱۲)

گل ای گوْزل! غم هجرانی، سن دِه، من ده دئییم
شرار سینهٔ سوزانی، سن دِه، من ده دئییم.
(موسوی ۶۸)

من فطرتاً مبارز دوران یارانمیشام
یوْخسول لارا امید و نگهبان یارانمیشام...
(بیریا ۱۲)

فصل ششم ـ ضمیر

ضمیر، کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و با آوردن آن از ذکر اسم بی‌نیاز می‌شویم؛ مانند «اؤ» و «بو» در دو جملهٔ زیر:

اؤ گلدی. (او آمد.) بو تی آپار. (این را ببر: در اشاره به چیزی)

بخش نخست ـ اقسام ضمیر ـ ضمیر را در زبان ترکی می‌توان هشت‌گونه شمرد:

گروه نخست ـ ضمیر شخصی، ضمیرهای شخصی، ضمیرهایی هستند که براشخاص ششگانه دلالت می‌کنند:

اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد، سوم شخص مفرد، اول شخص جمع، دوم شخص جمع، سوم شخص جمع؛ و خود دو دسته‌اند:

نخست ـ ضمیر شخصی جدا (منفصل)، که عبارتند از: من، سن (تو)، اؤ (او)، بیز (ما)، سیز (شما)، اؤلار (اؤنلار: ایشان)

من فطرتاً مبارز دؤران یارانمیشام

یؤخسوللارا، امید و نگهبان یارانمیشام. (بیریا ۱۲)

کدخدا سؤیلر که سن ده مالیاتؤن وئر، گؤرک

اوستا قاضی ده دئیور خمس وزکاتؤن وئر، گؤرک.

(معجز ۱۶ قسمت دوم)

بیر قؤنشونون اؤغلو گیر، ساللانیر...

آتا سی ده اؤ نباخیر، حاللانیر. (صابر ۲۸۱)

بیزدن ده بیر ممکن اؤلسایاد ائله

آچیلمیان اؤرکلری شادایله. (حیدربابا ۱۵)

چوْخ‌لار اینجیک دی‌کی سن اوْنلارا ناز ایله میسن
من ده اینجیک کی منیم نازیمی آز ایله میسن.
(شهریار ۱۱۹)

دوم ـ ضمیر شخصی پیوسته (متصل)، ضمیر شخصی پیوسته در زبان فارسی سه دسته است: ۱ـ مفعولی، که به آخر برخی فعلها می‌چسبد: دیدمش ۲ـ متممی، که به آخر فعل یا حرف اضافه می‌آید: گفتمش، برایش ۳ـ اضافی، که به آخر اسم با ضمیر مشترک افزوده می‌شود: کتابش، خودش؛ به عبارت دیگر، ضمیر شخصی پیوسته هم به آخر فعل افزوده می‌گردد، هم به آخر حرف اضافه، و هم به آخر اسم و ضمیر مشترک؛ امّا در زبان ترکی دو نوع نخست، متداول نیست؛ تنها نوع سوم، یعنی ضمیر پیوستهٔ اضافی متداول است که به آخر اسم و ضمیر مشترک می‌آید: قلمی (قلمش)، اوْزی (خودش). و برخلاف ضمیر شخصی جدا که در آن، هر یک از شخص‌های شش‌گانه یک لفظ داشتند، در ضمیرهای شخصی پیوسته، مصوّت آغازین به پیروی از آیین هم‌آهنگی آواها، آواهای متفاوت و هم‌آهنگ با مصوّت پایانی مضاف می‌گیرد؛ چنانکه ضمیر اوّل شخص مفرد در ترکیب با چهار کلمهٔ (قلم، کتاب، گزل، دوْن) با چهار صدا یا آوای (ی، یْ، وْ، و) می‌آید:

قلم + یم ← قلمیم. کتاب + یْم ← کتابیْم. گوْل + وْ ← گوْزلوْم. دوْن + و دوْن + وم ← دوْنوم. و هم چنین است پنج شخص دیگر ضمیرهای پیوسته.

۱ـ اول شخص مفرد (یم، یْم، وْم، وم):
ســـلام اوْلســون شــوکتوزه، ائــلیزه
منیم ده بیر آدیْم گلسین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)
حــیدربابا یــوْلوم ســن‌دن کــج اوْلدی
عمریم گنجدی گلممدیم، گنج اوْلدی. (همان ۱۷)
ســـوْیگوْلوْم بـــاشینا قـــارا بـــاغلاسیْن
بولاق تک گوْزوْن دن سولار چاغلاسیْن. (ببریا ۱۸)

۲ـ دوم شخص مفرد ضمیر شخصی پیوسته (ین، یْن، وْن، ون): ائوین، دیرناغیْن، اوزوْن، یوْزوْن:

پــــالچیق ابـــاقلاماق دا اگـــر وار مـــهارتوْن
ایرانه گل زیارت اندیم ماه طلعتوْن. (معجز ۵۶)

حـــــیدربابا کـــهلیک لریـــن اوچـــان دا
کـوْل دیـبن‌دن دوْشـان قـالخیْب، قـاچان دا.
(حیدربابا ۱۵)

حـــــیدربابا ســـنوْن اوزوْن آغ اوْلـــون
دوْرت بیر یـانیْن بـولاغ اوْلـسون بـاغ اوْلـسون.
(همان ۱۶)

۳ـ سوم شخص مفرد ضمیر شخصی پیوسته (ی، یْ، وْ، و): قلمی، اوزو، دوْستو:

حـــــیدربابا بــــولاقلارین یـــــارپوزو
بــــوستانلارین گـــوْلبسری، قـــارپوزو
چرچی‌لرین آغ نباتی، ساققیزی. (حیدربابا ۲۳)

اوْزوْن یـــیب، تـــوخمالاریْن چـیْنداردیـق
چـــوخ یـشمک دن لاپ آزقـالاچاند اردیـق.
(همان ۲۹)

۴ـ اول شخص جمع ضمیر شخصی پیوسته (یمیز، یْمیز، وْموز، وموز):
الیمیز، قیزیْمیز، اوْزوْموز، پولوموز:

حـــــیدربابا گـــوْیلر بـــوْتوْن دومـــان دی
گـــوْنلریمز بـــیر بـــیرین دَن یـامان دی.
(حیدربابا ۳۸)

حـــــیدربابا چکـــــدین مـــنی گـــتیردین
یـوردوموزا، یـووامیْزا یتیردین. (همان ۴۱)

گـــل قـــنیداق چـیْخاق آقـــا دوْزوْنـــه
گـنجک گینه صحبتوْن سوْزوْنه. (همان ۵۵)

۵ـ دوم شخص جمع (یز، یْز وْز، وز): الیز، قیزیْز، اوْزوْز، پولوز:

جذیزین وقف سوبون مُلکونه آچدیرما میشام
ای شبسترلی داداشلارا سیزه من نیله میشم؟
(معجز ۵۳)

سـلام اؤلسـون شـوکتوزه، ائـلیزه
منیم‌ده بیر آدیم گلسین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

۶ـ سوم شخص جمع (لری، لاری): ساناز گیلین ائولری، صؤنا گیلین باغلاری:
ساناز گیلین ائولری ساتیلدی. (خانهٔ ساناز و اینها فروخته شد.)
صؤنا گیلین باغلاری چوخ گؤزل‌دیر. (باغ صؤنا و اینها خیلی زیباست.)

یادآوری ۱:
در سه ضمیر پیوستهٔ اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد، دوم شخص جمع، اگر حرف پایانی مضاف، صدادار باشد، حرف آغازین صدادار ضمیر می‌افتد: آتام، آنان، باباز، قیچیز، قبله‌ز، آبروز، آبروم و...:
شاعرم چونکه وظیفه‌م بودور اشعار یازیم
گؤردوگوم نیک و بدی ایلیوم اظهار یازیم.
(صابر ۲۱۳)

منیم آتـام سـفره‌لی بـیر کـیشیدی
ائـل الیـن دن تـوتماق اؤنـون ایشـیدی.
(حیدربابا ۳۴)

یادآوری ۲:
اگر حرف پایانی مضاف، صدادار یا های حرکت باشد، میان آن و ضمیر شخصی پیوستهٔ سوم شخص مفرد، سین وقایه افزوده می‌شود:
آقاسی، عم اوغلوسی، آبروسی، بی‌بی‌سی، میوه‌سی، اؤلکه سی و...:
هـیواسـی کـهربا، نـاری یـاقوت دان
طاقی، فیروزه‌دن، دیواری، گزل‌دن. (سهند ۲۳۲)
و اگر حرف پایانی مضاف‌الیه که ضمیر مالکیت بدان می‌پیوندد، مصوّت و یا های غیر ملفوظ باشد، در میان آن دو، نون وقایه افزوده می‌شود:
آقانون، ننه‌نین، مینونون، شادی‌نین، مژده‌نین و...

بـــــیر چـــنخیدیم دام قـــیه‌نین داشـــینا

بـــــیر بـــاخیدیم گـــنجمیشینه، یـــاشینا.

(حیدربابا ۴۷)

← حروف وقایه (ص ۲۰)

* ضمیر مالکیت - در زبان فارسی، ضمیر شخصی اضافی ملکی به دو صورت می‌آید:

۱- مضاف‌الیه، ضمیر شخصی جداست: کتاب من، قلم شما

۲- مضاف‌الیه، ضمیر شخصی پیوسته است: کتابم، قلمتان

امّا در زبان ترکی، اولاً صورت نخست وجود ندارد؛ یعنی اسم به ضمیر جدا اضافه نمی‌شود. ثانیاً ضمیر شخصی اضافی ملکی به صورتهای زیر می‌آید:

یک - ترکیب اضافی ضمیر شخصی جدا و ضمیر شخصی پیوستهٔ مالکیت (یم، ین، ون، یم، ین، ین)، یعنی ضمیر شخصی پیوسته به ضمیر شخصی جدا افزوده می‌شود، بدون اینکه مضاف‌الیه اصلی (اسم) ذکر گردد؛ و آن وقتی است که معمولاً ترکیب دو ضمیر پیوسته و جدا، مسند جمله است:

منیم، سنین، اۏنون، بیزیم، سیزین، اۏلارین (اۏنلارین)

کتاب منیم دیر. (کتاب مال من است.) قلم سیزین دیر. (قلم مال شماست.)

اۏغول منیم دۏر اگـر، اۏخـوتمورام، ال چکـین

ایله مـیین دنگ سـر، اۏخـوتمورام، ال چکـین.

(صابر ۱۸۹)

دو - ضمیر شخصی جدا + ضمیر شخصی پیوسته + مضاف + ضمیر شخصی پیوسته، در این ترکیب، علاوه بر ضمیر شخصی پیوسته و جدا، مضاف‌الیه اصلی (اسم) نیز پس از آن دو می‌آید و مجدّداً ضمیر شخصی پیوسته به آخر آن مضاف‌الیه افزوده می‌گردد و بدین‌سان، ترکیب، با سه ضمیر (یک ضمیر جدا - دو ضمیر پیوسته) مؤکّد می‌شود:

منیم کتابیم، سنین کتابین، اۏنون کتابی، بیزیم کتابیمیز، سیزین کتابیز، اۏلارین کتابلاری:

منیم کتابیم ایتدی. (کتاب من گم شد: نهاد = فاعل)

سیزین کتابیزی گتیردیم. (کتاب شما را آوردم: مفعول)

حـــیدربابا ســـنین اوزوْن آغ اوْلســـون...
بـیزدن ســوْرا ســنین بـاشینْ ساغ اوْلسون.
(حیدربابا ۱۶)

حـیدربابا ســـنین کـوْیلوْن شـاد اوْلسون
دنیاوارکن آغزون دوْلی داد اوْلسون. (همان ۴۰)
فکـر ایـلیرم هـمیشه گـئچن گـوْنلریم منیم
بیر بستر خیال‌ده، خواب شبانه دیر. (موسوی ۲۴)

در دو دسته ترکیب اضافی بالا، ضمیرهای پیوستهٔ نخستین (یم، ین، ون، یم، ین، ینْ) را که دارای نقش کلیدی است و به اضافه به ترکیب، مفهوم مالکیت می‌بخشد، ضمیر مالکیت می‌توان نامید. و ← فصل اسم (نقش مضاف‌الیهی، ص ۲۰۲)

یادآوری:
گاهی برای رعایت اختصار، به آوردن ضمیر مالکیت در آخر مضاف‌الیه بسنده می‌کنند و در آخر مضاف، ضمیر پیوسته نمی‌آورند:
بــهار عــمری گـئچیبدیر بـیزیم تکـذبانینْ
دوْشوْب خیالیمه بیر نونهالیلن یاشاماق. (معجز ۹)
یعنی: ... بیزیم تکذبانیمیزین

سه ـ ضمیر مشترک + ضمیر مالکیت + مضاف + ضمیر شخصی پیوسته
گاهی در هر دو ترکیب اول و دوم، به جای ضمیر شخصی جدا، ضمیر مشترک «اوْز» می‌آید؛ در این صورت، ضمیرهای مالکیّت به صورتهای زیر به آخر ضمیر مشترک افزوده می‌شود:
ترکیب شماره ۱: اوْز + ـوْموْن ← اوْزوْموْن، اوْز + ـوْووْن ← اوْزوْووْن، اوْز + ـوْنوْن ← اوْزوْنوْن، اوْز + ـوْموزوْن ← اوْزوْموزوْن، اوْز + ـوْزوْن ← اوْزوْزوْن، اوْز + لرینین ← اوْزلرینین.
ترکیب شماره ۲: اوْزوْموْن کـتابیم، اوْزوْووْن کـتابینْ، اوْزوْنـون کتابی، اوْزوْموزوْن کتابیمیزْ، اوْزوْزوْن کتابیزْ. اوْزلرینین کتابلاری:
اوْزلرینین کتابلاری وار. (خودشان کتاب دارند.)
ترکیب شماره ۳ (ترکیب شماره ۲ منهای ضمیر پیوسته): اوْزکتابیم، اوْزکـتابینْ،

اؤزکتابی، اؤزکتابیمیز، اؤزکتابیز، اؤزکتابلاری:
اؤزکتابیمیزی آلدیم (کتاب خودمان را گرفتم.)

چهار ـ اسم + ضمیر پیوسته (مانند فارسی):
دفتریم، دفترین، دفتری، دفتریمیز، دفتریز، دفترلری:
بیر گؤزیدیم آیر یئلیغی کیم سالدی؟
اؤلکه میزده کیم قیرئلدی، کیم قالدی؟
(حیدربابا ۳۸)
و ← آغاز همین فصل (ضمیر شخصی پیوسته)

پنج ـ اسم + ضمیر مالکیت + مضاف + ضمیر پیوستهٔ سوم شخص مفرد «ی» (به جای ضمیر شخصی جدا یا مشترک، اسم، مضاف‌الیه است)
امیدین کتابی (کتاب امید) نویدین کتابلاری (کتابهای نوید)
حیدربابا ننه قیزین گؤزلری
رخشنده‌نین شیرین شیرین سؤزلری.
(حیدربابا ۲۷)

شش ـ ضمیر شخصی جدا + ضمیر مالکیت + «کی» (کو)
گاهی مضاف به جای نام ملک یا چیز، لفظ «کی» (کو) است که نوعی ضمیر مالکیت، و معادل (از آنِ، زانِ، آنِ = مالِ) در فارسی است، به آخر ترکیب افزوده می‌شود:
منیم‌کی، سنین‌کی، اؤنون‌کی (کو)، بیزیم‌کی، سیزین‌کی، اؤلارین‌کی:
کتاب منیم‌کی دیر. (کتاب از آنِ من است.)
قلم سیزین‌کی دیر. (قلم از آن شماست.)
جغرافیا اؤنون‌کو دور. (جغرافیا مال اوست.)
اگر مالک، به جای ضمیر شخصی جدا، اسم باشد، گاهی ضمیر پیوستهٔ سوم شخص مفرد همراه کی (کو) می‌آید:
سعیدین‌کی، مسعودون‌کی (کو):
ماشین مسعودون‌کو دور. (ماشین از آن مسعود است.)

سنین بهره‌ن یه‌ن کیم دیر؟
کیمین‌کی سن؟ یه‌ن کیم دیر؟ (شهریار ۲۱۸)

گروه دوم ـ ضمیر مشترک

برخلاف زبان فارسی که سه ضمیر مشترک دارد: خود، خویش، خویشتن؛ در زبان ترکی، تنها یک ضمیر مشترک هست و آن عبارت است از «اؤز» (خود)، که هرگز به تنهایی به کار نمی‌رود و همیشه به ضمیرهای شخصی پیوسته می‌پیوندد:

اؤزوم، اؤزوْن، اؤزو(ی)، اؤزوموز، اؤزوز، اؤزلری.

و در مقام تأکید، ضمیر شخصی جدا یا اسم نیز بر سر ترکیب افزوده می‌شود:

من اؤزوم، سن اؤزوْن، او اؤزی...:

بو چرخ‌فلک، ترسینه دوران ائدیر ایمدی
فعله ده اؤزوْن، داخل اعیان ائدیر ایمدی.
(صابر ۱۷)

بس دیر بوقدر باشلاما فریاده اکین چی!
قزیما اؤزوی تولکولوگه آده اکین چی!
(همان ۱۳۴)

ائل بلبلی! سن منیم اؤزیالام سان
یامان گون ده، حاصارنم سان، قالام سان.
(شهریار ۸۳)

نگرانام یتیر منه اؤزوی
محبّتین، باغرنم دا دئر شهریار. (سلیمان رستم ۲۵۳)

ضمیر مشترک فرعی

افزون بر ضمیر مشترک اصلی «اؤز»، در تبریز و بسیاری از سرزمینهای ترک‌نشین، ضمیر مشترک «بیله» نیز متداول است که بر سر ضمیر فاعلیت افزوده می‌شود:

بیله‌م، بیله‌ن، بیله‌سی، بیلمه‌میز، بیله‌ز، بیله‌لری:

بئله لرینه دئمیشم. (بهشان گفته‌ام = به خودشان گفته‌ام.)

بئله میزی قوْناق چاغیریب. (ما را به مهمانی دعوت کرده است.)

گروه سوم ـ ضمیر اشاره

ضمیر اشاره که به جانشینی اسم، بر کس یا چیزی اشاره می‌کند و در فارسی دو لفظ «این»[1] و «آن» و ترکیبهای پدید آمده از آن را شامل می‌شود، در زبان ترکی نیز دو لفظ «بو» و «اؤ» و نیز دو ضمیر برگرفته از آن دو (بئله ـ ائله) و نیز دو ضمیر اشارهٔ مرکب فارسی (همین ـ همان) است:

بو تئز گلدی. (این زود آمد: در اشاره به شخص نزدیک)

اؤ گئج گلدی. (او دیر آمد: اشاره به شخص دور)

ایش بئله دیر. (کار همین طور است: اشاره به مطلبی که مطرح است.)

سؤز ائله دیر. (سخن همان گونه است: اشاره به مطلبی که مطرح بوده است.)

همین دیر که دییر سیز. (همین است که می‌گویید: اشاره به مطلب مورد نظر)

همان دور که دییر دیز. (همان است که می‌گفتید: اشاره به مطلب دور)

مـــنیم آتـــام ســـفره‌لی بـــیر کـــیشیدی

ائل ایلن‌دن توتماق اؤ نون ایشی دی. (حیدربابا ۳۴)

بـــوردا بـــیرشیر، داردا قـــالیب، بـــاغیریر

مروّت سیز انسانلاری چاغیریر. (همان ۳۹)

بـــالا! گـــلدین؟ نـــیه بـــئله گـــئژ گـــلدین!

صبریم سنن گؤلشدی، سن گوز گلدین. (همان ۴۲)

بوجور، اؤجور، بونجا، اؤنجا نیز ضمیر اشارهٔ مرکّب از «بو» و «اؤ» هستند.

یادآوری:

اگر ضمیر اشارهٔ «بو» و «اؤ» با واژه‌ای که حرف آغازینش مصوّت است، ترکیب یابد، در میان آن دو، نونِ وقایه می‌افزایند:

بونون قلمی (کتاب این)، اؤنون مدادی. (مداد او)، اؤنی (او را = آن را)، بونا (به این) و ← حروف وقایه

گروه چهارم ـ ضمیر پرسشی

ضمیر پرسشی که سؤال از کسی یا چیزی را می‌رساند و در زبان فارسی، الفاظی چون: کو، کدام، کی، کجا، و... دارد، در زبان ترکی نیز ساختارهایی دارد که از آن جمله

۱ـ «اؤ» بین ضمیر شخصی سوم شخص مفرد و ضمیر اشاره، مشترک است: اؤ گلدی. (او آمد: ضمیر شخصی). اؤ باها دیر. (آن، گران است: ضمیر اشاره)

است:

کیم (که)، نه (چه)، هانسی و هانکی (کدام)، هارا (کجا)، هاواخت (کی)، نئیه (چرا)، نئجه (چه طور)، نئچه (چند)، نه قَدَر (نقده: چه قدر)، هانی (کو)، نه جوْر (چطور)، هایان (کجا)، نه منه (چه)، نه ایچون (برای چه) و...:

شـــاعریم! دنـــیانی نـــئجه گـــؤرورسن؟
دوزیئیب، دوزفاینْ سیْندیْرانلار ولر. (سهند ۲۳۸)

بـــیر گـــؤرِیدیم آیـــریلیغی کـــیم ســـالدی؟
الکــه مــیزده کــیم قــیْرِیلدی، کــیم قــالدی.
(حیدربابا ۳۸)

گروه پنجم ـ ضمیر تعجّبی

ضمیر تعجبی، شگفتی شخص را از کسی یا امری یا چیزی می‌رساند و آن در زبان ترکی معمولاً «نه» معادل «چه» در فارسی است:

نـه گـوزل سـن! نـه خـوش لقـاسن سـن!
یـــئری‌وار دئـــر دیـــیه‌م هـــماسن ســـن.
(صابر: ادبیات‌شناسلیق ۱۸۶)

گروه ششم ـ ضمیر مبهم

این ضمیر بر کس یا چیز و یا اندازهٔ نامشخّصی دلالت می‌کند و در فارسی، الفاظی چون: همه، بعضی، دیگری، فلان کس و... دارد. ضمیرهای مبهم معروف ترکی عبارتند از:

آزجا، آزجانا (کمی)، اوْبو (این و آن)، اوْ بیری (دیگری)، بعضی، بـعضی سـی (بعضی از آنها)، بوْس بوتوْن (همه و همه)، بیرآز (کمی)، بیرآزجا، بیرآزجانا (اندکی)، بوْتوْن (همگی)، بیرقدر (قدری)، بیرزاد (چیزی)، بیرکس (کسی)، بیری (یکی)، چوْخ (زیاد)، چوْخ آز (خیلی کم)، چوْخلاری (خیلیها)، چوْخلو (خیلی)، فلان کس، کیمسه، کیمسنه (کسی)، هامبی (= هامی: همه)، هرزاد (هر چیز)، هر بیرکس (هر کسی)، هر کیم (هر که)، هره (هر کدام)، هر نه (هر چه)، هئچ بیرزاد (هیچ چیزی)، هئچ زاد (هیچ چیز)، هئچ بیرکس (هیچ کسی)، هئچ‌کس (هیچ‌کس):

مـهمانلارنمیز بـوُس بـوُتوُن ارباب غـنا دیـر
کؤک دوُر، یئکه دیر، بؤیئوبؤغون دوُر، نجبا دیر.
(صابر ۱۴۰)

یاتمیش هامی بیر آللاه اؤیاخ دیر، داها بیـرمن
من تَن آشاغی کیمسه یوخ، اؤنناندا یـوخاری.
(شهریار ۶۳)

خـــــفه لنـــــدیم، دارنـــــخدیم
هامی یاتدی، من باخدیم. (روشن ضـمیر ۱۹)
نـــثر یـــازنب چـــؤخلاری ســـعدی سـیاق
لیک گلستان اؤلا بیلمز، گؤلوُم. (مـوسوی ۶۹)

یادآوری:

بیشتر ساختارهای صفتهای اشاره، پرسشی، تعجبی و مبهم، با ضمیرهای اشاره، پرسشی، تعجبی و مبهم، یکی هستند. منتها اگر همراه اسم بیایند، صفت اشاره، صفت پرسشی و... نامیده می‌شوند؛ ولی اگر به تنهایی و به جانشینی از اسم بیایند، ضمیر اشاره، ضمیر پرسشی و... نامیده می‌شوند:

بو کتابی آل (این کتاب را بگیر: صفت اشاره).بونی آل (این را بگیر: ضمیر اشاره)

او بؤشقابی گؤتوُر (آن بشقاب را بردار: صفت اشاره) اونی گؤتوُر. (آن را بـردار: ضمیر اشاره)

گروه هفتم ـ ضمیر اشتمالی

در زبان فارسی اگر بخواهند سخن از اعضای خانواده یا گروه ویژه‌ای به میان آورند، نام بزرگ خانواده، یا عضو سرشناس آن گروه را می‌آورند و ضمیر اشارهٔ جمعِ «اینها» را با واو عطف به نام بزرگ خانواده یا گروه می‌افزایند:

من به خانهٔ علی و اینها می‌روم. فاطمه و اینها به خانهٔ ما آمده بودند.

امّا در زبان ترکی، برای این مقام، ضمیر ویژه‌ای هست و آن، واژهٔ «گیل» است که آن را بدون واو عطف به دنبال نام شخص یا شخصیّت ممتاز می‌آورند:

من علی گیله گیدیرم. (من به خانهٔ علی و اینها می‌روم.)

فاطمه گیل بیزه گلمیشدیلر. (فاطمه و اینها به خانهٔ ما آمده بودند.)

پیروز گیل مسافرت ده دیلر. (پیروز و اینها در مسافرت هستند.)

در این کاربرد، واژهٔ «گیل» راکه افزون بر اشتمال مرجع اصلی ضمیر، شامل گروه یا شمار دیگری از افراد و نیز گاهی مکان نیز می‌شود، می‌توان ضمیر اشتمالی نامید.

ویژگیهای ضمیر اشتمالی

۱ـ ضمیر «گیل» تنها برای صیغهٔ سوم شخص جمع و بندرت، سوم شخص مفرد به‌کار می‌رود و شامل اول شخص و دوم شخص نمی‌گردد:

۱) علي گيله گيديرم. (به خانهٔ علی و اینها می‌روم: سوم شخص جمع + مکان)

۲) علي گيل بيزه گلميشديلر. (علی و اینها به خانهٔ ما آمده بودند: سوم شخص جمع بدون مکان)

۳) علي گيله گتديم. اوْنی شاما چاغیّرام. (به خانهٔ علی و اینها [که تنها و مجرّد است] رفته بودم تا او را به شام دعوت کنم: سوم شخص مفرد + مکان)

چنانکه می‌بینیم کلمهٔ «خانه» (ائو) در جملهٔ شماره ۱ و ۳ نیامده، و آن از ضمیر «گیل» برمی‌آید.

۲ـ مرجع ضمیرهای دیگر، معمولاً اسمی است که پیشاپیش می‌آید و ضمیر پس از آن و به جانشینی از آن می‌آید و با آن شناخته می‌شود:

کسریٰ نی گؤردوم. سیزین حالیزی او نْنان سؤروشدوم. (کسریٰ را دیدم. حال شما را از او پرسیدم.)

در مثال بالا، مرجع ضمیر «او» کسریٰ یعنی اسم است که در جملهٔ نخست آمده و ضمیر «او» در جملهٔ دوم به جای آن نشسته است.

امّا مرجع ضمیر اشتمالی «گیل» در جمله ذکر نمی‌شود؛ بلکه آن را به وابستگی اسم دیگر می‌شناسیم: کسریٰ گيله گيديرم. (به خانهٔ کسری و اینها می‌روم.)

در جملهٔ بالا، مرجع ضمیر «گیل» مثلاً محمود و مسعود و منصور است که در جمله نیامده و ما بوسیلهٔ مرجع مفرد مشخّص ـ یعنی کسریٰ ـ که در جمله، ذکر شده است، مرجع جمع ناآمدهٔ ضمیر «گیل» (محمود، مسعود و منصور) را می‌شناسیم.

۳ـ ضمیر «گیل» نه تنها به جانشینی از اسمهای اشخاص در جمله می‌آید، همان‌گونه که دیدیم، گاهی شامل قید مکان (گروه متمّمی قید مکانی) هم می‌شود؛ همان‌گونه که در جمله‌های شماره ۱ و ۳ بند ۱ این گفتار دیدیم و نیز در بیت زیر:

شـال ایستـه‌دیم مـن ده انـوده آغـلادیم...

غلام گيله گتديم، شالي ساللاديم. (حیدربابا ۲۴)

یعنی: به خانهٔ غلام و اینها...

بخش دوّم ـ نقشهای ضمیرهای گوناگون

ضمیرهای گوناگون در زبان ترکی مانند زبان فارسی، در بیشتر نقشهای دهگانهٔ اسم به کار می‌روند؛ چنانکه:

نخست ـ ضمیر در نقش نهادی (مسندالیهی، فاعلی):

آرزوم بودور یاز گلسین
دوران بیزه ساز گلسین
من یازدیم، اؤ گلمه‌دی
سن بیرنامه، یاز، گلسین. (بایاتیلار ۱۳۴)

خشکنابی یامان گؤنه کیم سالدی؟
سیّد لردن کیم قیرلدی؟ کیم قالدی؟ (حیدربابا ۴۲)

دوم ـ ضمیر در نقش مسندی:

علی، سَن سَن؟ (علی تو یی؟)
مقصّر، اؤ ییدی. (مقصر، او بود.)

سوم ـ ضمیر در نقش مفعولی:

بس دؤر بوقدر باشلاما فریاده اکین‌چی!
قؤیما اؤزووی تؤلکی لیگه آده اکین‌چی! (صابر ۱۳۴)
بیزده واللاه او نوتماریق سیزلری
گؤرمسک، حلال اندین بیزلری. (حیدربابا ۱۷)

چهارم ـ ضمیر در نقش متممی:

کنفینه دگمه، دگه یا سنه یا قارداشینا
آتاوون گؤزی ایچون، بؤشلا بوطفلی باشینا.
(صابر ۵۳)

بـــیزدن ده بـــیر مـــمکن اۆلـــاباد ائـله
آچیْلمیان اۆرکلری شاد ائله. (حیدربابا ۱۵)

پنجم ـ ضمیر در نقش قیدی:
ائـــولر قـــالیر، ائـــو صـــاحبی یـوخ اۆزی...
گئدنلرین آز چوخ قالیدیر سۆزی. (حیدربابا ۵۶)

ششم ـ ضمیر در نقش بدلی:
مکـــتب قـــالیر؟ اوشـــاقلار درس آلیـــللار؟...
(ملاّ ابراهیم) اۆزی، ائوی قالیللار؟ (حیدربابا ۴۶)
ائـــولر قـــالیر، ائـــو صـــاحبی، یـوخ اۆزی
اۆز جاقلارین آنجاق، ایشیلدیر گوزی. (همان ۵۶)

هفتم ـ ضمیر در نقش اضافی:
یـــئل گـــلنده وئـــر گـــتیرمیین بـــویانا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اۆیانا. (حیدربابا ۱۶)
گـــۆزلملی دی اونـــون نـــزیک قـــاپیاسی
عمّه میـنده ارسینین شاپپاسی! (همان ۳۵)

هشتم ـ ضمیر در نقش تمیزی:
من حسینی اۆزۆم بیلیرم (من حسین را خودم می‌شمارم)
آذربایجانین مرکزینه نه دیه‌رلر. (مرکز آذربایجان را چه می‌نامند.)

نهم ـ ضمیر در نقش وصفی:
اۆ کتاب، هانسی کتاب؟ ← صفت اشاره، صفت مبهم و...

فصل هفتم ـ قید

قید، کلمه‌ای است که مفهومی به مفهوم فعل، و گاهی به مفهوم صفت، مسند و یا قید دیگر می‌افزاید و در زبان ترکی مانند زبان فارسی معمولاً در آغاز جمله (اغلب پس از فاعل) می‌آید:

دو فتور گئج گلدی. (دکتر دیر آمد: قید فعل)

استاد دوْنن صبح مسافرته گئتدی. (استاد دیروز صبح به مسافرت رفت: قید قید)

کیانانین خطّی چوخ یاخجی دیر. (خطّ کیانا خیلی خوب است: قید مسند)

کیمیانین چوْخ یاخجی اخلاقی‌وار. (کیمیا، اخلاق خیلی خوبی دارد: قید صفت)

قید از کلمه‌های صرفی ـ نحوی است؛ یعنی هم در علم صرف به عنوان یکی از اقسام هفت‌گانهٔ کلمه مطرح است؛ مانند هله، هنوز، همیشه، هئچ واخت، بلکه، اصلاً؛ و هم در علم نحو به سبب ایفای نقش قیدی در جمله؛ مانند چهار کلمهٔ گئج، چوخ، چوخ در چهار جملهٔ بالا که به سبب داشتن نقش قیدی، قید نامیده می‌شوند وگرنه کلمهٔ صبح در علم صرف (خارج از جمله)، اسم است و کلمهٔ چوخ، ضمیر:

هَه دِه گؤروزم، نه اولدی بس، آی بالام ادّعا لرین؟

دوتموشیدی یئری، گویی، ناله لرین، نوالرین.

(صابر ۶۴)

نه خوش دی بیر صنم مه جمالیلن یاشاماق!

همیشه عزّت و جاه و جلالیلن یاشاماق. (معجز ۹)

یـــــئل گـــلن ده وئـــر گـــئتیرسین بـــویانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم اؤیانا. (حیدربابا ۱۶)

* اقسام قید

قید را از دیدگاههای گوناگون به اقسام گوناگون می‌توان بخش کرد:

نخست ـ اقسام قید از حیث ساختار

قید از حیث ساختار دو گونه است:

یک ـ قید ساده: تئز (زود)، گئج (دیر)، تند، صبح، عصر، کند، یاخچی، (خوب)، پیس (بد):

هـــچی خـــالا چـایدا پـالتار یـو واردی...
هئچ بیلمز دیک داغ دی، داش دی، دوواردی.
(حیدربابا ۲۲)

یـــاران ســـام گـــئجه بـیرشئه مـونجوغوتک
مـــــنیم تک حـــــیاتی بـــزر کـــاینات.
(سؤنمز ۴۳)

دو ـ قید مرکب، قید مرکب در زبان ترکی اقسام گوناگونی دارد و در آن میان، قید مرکب از حرفهای اضافه مانند «دان»، «دَن»، «دَه» و «ـا»، «ایچون»، «گؤره» و... جایگاه ویژه‌ای دارد:

۱ـ قید مرکب از حرف اضافه با اسم، صفت، ضمیر، قید، عبارت:

آدباآد، آی‌باآی، آلتی‌آی‌دان بیر، آی‌دا بیرگؤن، اوچ گؤن دن‌بیر، اوزبه اوز، الـبه‌ال، ایل‌ده اوچ‌گؤن، باجارینجالا، بیردن، بیردن بیره، تازادان، تازاش‌دان، تنزه‌دن، تـزه‌دن نـن، تله‌سیک‌له، دوزبه‌دوز، سؤرا دان، سـؤرا دان نـان، سـؤننان، گـؤزبه‌گـؤز، گـؤن بـه گـؤن، یاواشجا، یاواشجانا، یاواش دان...:

عـــمّه جـــانین بـــال بـــلله سـین یـیّردیم
ســــوننان دوروب اوس دؤنـــومی گـیّردیم.
(حیدربابا ۲۲)

الینـــدا گـــؤردؤن اولاغ ایـــاغ ســاخلادی
داغا بـاخیب، قـولاخلارین شـاخلادی. (همان ۲۶)

حـــیدربابا ایـــلدیریـــملار شـــاخان دا
ســـیللر، ســـولار، شـاققیلدیب آخـان دا

قیزلار، اؤناصف باغلییب، باخان دا. (حیدربابا ۱۵)

۲ـ تکرار فعل + مصوّت «ـَ» و «ا»:

آشا آشا، اوچا اوچا، ایچه ایچه، باخا باخا، باسا باسا، تپیله تپیله، چالا چالا، چیخا چیخا، دورا دورا، دؤنقوللانا دؤنقوللانا، سایا سایا، قاچا قاچا، قورا قورا، قؤروللانا قؤروللانا، گله گله، گؤله گؤله، گیره گیره، یاتا یاتا، یازا یازا:

الیم گلمیر کاغاذ یازام یاریم چون

اونا کاغذ یازا یازا آغلارام

بیردن بیره، سؤزن آرزیلاریم چون

اؤزوم سزار قازا قازا آغلارام. (سؤنمز ۵۵)

ـ۳ـ قید پسوندی

۳/۱ـ بن فعل + پسوند های «ـَرک»، و «ـاراق» و نیز «ـَلی» و «ـالی» و...:

اوچ + ـاراق ← اوچاراق، گئنچ + َرک ← گئنچه‌رک، یاز + ـالی ← گئند + ـَلی ← گئنده‌لی، و قاچاراق، توتاراق، دییه‌رک، گؤله‌رک، گؤرجک، آل‌جاق و...:

سانالی، آلالی، دورالی، یازالی، پؤزالی، اؤلالی، گؤره‌لی، گله‌لی، یه‌لی، ایچه‌لی و...:

بشندیر آغزین دا بیر قارا قارقا

اوچاراق قؤندی بیر اوجا بوداغا.

(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

سان کی سفرده‌یم اؤیادیللار کی دور چاتاق

زنگ شتر چالیر گئنچه‌رک کاروان سسی.

(شهریار ۱۱۵)

هر یئرده سو آل آچیر سینیز ساحل دن

قورش تک قؤناراق، قاچیر سینیز ساحل دن.

(سؤنمز ۴۲)

سعید گئده‌لی منه کاغذ یازمییب. (سعید از وقتی که رفته به من نامه ننوشته است.)

من مسعودی بوائوی آلالی گؤرمه میشم. (من مسعود را از وقتی که این خانه را خریده ندیده‌ام.)

۲/۳ـ بنِ فعل + پسوند «ـ ارکن» و «ـ َرکن» و «ایکن»:

اوچارکن، آخارکن، گئدرکن، قاینارکن، اؤتنارکن، اوشاق ایکن، وارایکن:

حـیدربابا غـیرت قـانون قـاینارکن
قـره قـوشلار سـن‌نن قـوْپوب، قـالخارکن
اؤز ســیلدیریم داشــلارین دان اؤتــنارکن.
(حیدربابا ۴۷)

حـیدربابا چکــدین مــنی گــتیردین...
یوسفووی اوشاق ایکن ایتیردین. (حیدربابا ۴۱)

غـم وارایکـن، قـارداش دیـیب، قـایناردیق
«یـؤلداش‌ا مـنی قـوردآپاردی» اؤیـناردیق.
(شهریار ۹۴)

۳/۳ـ اسم یا صفت + پسوند:

آخشام‌باشی، سحرباشی، گؤن اؤرتاچاغی، ایکیندی چاغی، سحرلری، دؤنن‌لری، قارداش واری، یؤلداش واری، یاواش‌جا، یاواش جانا، هاستاجا، بیرجه، صاباح لاری:

یـومورتانی گـویچک، گـوللی بـؤیاردیق...
اؤیـناماق دان بـیرجـه مگـر دؤیـاردیق؟
(حیدربابا ۲۵)

گـرایستـه‌سن اؤلا شـرمنده، مهر رخشنده
گزنوز، گؤن اؤرتا چاغی، چاک قیل گـریبانین.
(کاظمی ۲۰۵)

۴/۳ـ مصدر + «همان» و بندرت «همین» فارسی:

هـی سـو آچیب، کـردیه گـؤز تیکردیک
چـیخماق هـمین، دریب، آشـاتؤکردیک.
(حیدربابا ۵۰)

سارا سانازی گؤرمک همان قاییتدی. (سارا به محض دیدن ساناز برگشت.)

۴ـ بن فعل + میانوند + حرف اضافه:

آل + ـان + جا ← آلانجا، گَل + ـَن + جه ← گَلن‌جه، یات + ـان + دا ← یاتاندا... و

دورانجا، قالانجا، اؤترانجا، یاتانجا، گئدن‌جه، دیَن‌جه، بیین‌جه، ایچن‌جه و...:

اؤتوران‌دا، دوران‌دا، گلن‌ده، یه‌ن‌ده، گیرن‌ده...:

بؤش گئدن‌جه، سعیدی ده ماشینیوا میندیر. (به جای خالی رفتن، سعید را هم سوار ماشینت بکن.)

۵ـ فعل + حرف اضافه:

گؤردؤک‌جه، آلدیق‌جا، قالدیق‌جا، ویردیک‌ده، ساتدیق‌دا، گئتدیک‌ده و...:

سانما ازدیک‌جه فلک بیزلری، ویرانلیق اؤلور

اون تمنّاسی ایله، بوغدا دگیرمانلیق اؤلور. (صابر ۱۰۲)

تـــــوت آغـــــاجی بـــــؤیونجا

تـــــوت یـــــئمه‌دیم دؤیـــــون‌جا

یـــــاری، خـــــلوت‌ده گـــــؤردؤم

دانـــــیشمادیم دؤیـــــونجا. (بـــایاتیلار ۲۰)

معنوی چشمیله هر نقطه یه سالدیق‌دا نظر

آغلاماق، ناله، مصیبت، تازا بیر غم گؤرونؤر.

(بیریا ۲۲)

دانـــــیشدیق‌جا یـــــؤرولماز

دشمن بس دیر، دارینماز. (روشن ضمیر ۱۷)

۶ـ بُن فعل + حرف ربط: سان‌کی:

سان‌کی اوشاقلیغیم کیمی نئیّم‌ده یاتمیشام

لای‌لای دیر منه آنامین مهربان سسی. (شهریار ۱۱۵)

۷ـ ساختار مضارع التزامی:

گؤره‌سن، دییه‌سن، گؤره‌سوز، دییه‌سیز:

دییه‌سن اؤشاقلار گلیبلر. (گویی بچه‌ها آمده‌اند.)

۸ـ ساختار امر و نهی:
سانما ازدیک‌جه فلک بیزلری، ویرانلیق اؤلور
اون تمنّاسی ایله بو فدا دگیرمانلیق اؤلور. (صابر ۱۰۲)

۹ـ تکرار قید ساده: تئزتئز، گئتز گئتز:
امیر تئزتئز یازیر. (امیر تند می‌نویسد.)
بیرده قبول ائله، اودلار یوردون دان
سنه چوخلی چوخلی سلامیمیزوار. (محمد راحم ۲۴۹)

۱۰ـ تکرار صفت: دوز دوز، آیری آیری، خوش خوش، چوخلی چوخلی و...:
دنیه بولاغا خیرین اؤلسون، آخارسان
افقلره، خمار خمار باخارسان. (حیدربابا ۲۰)
هریان گلدی، شیللاغ آتیب، آشاردیق
آللاه! نه خوش غمسیز یاشاردیق!
(حیدربابا ۲۲)

۱۱ـ شبه جمله: آی هرای، آی آمان، به‌به، واه‌واه، وه‌وه، وای‌وای، شارپاشارپ، آخ آخ:
سوزلییر آخ آخ نه گوزل چاغیدی!
اؤنداکی رحمت لیک آتان ساقیدی. (صابر ۱۹۹)
بیزدن‌ده بیر سوز قالاجاق آی آمان!
کیملر بیزدن سوز سالاجاق آی آمان! (حیدربابا ۵۶)
واه‌واه بو زماندا، کیشی انولنمگ اؤلورمی!
گؤردوک‌ده توپون خرجینی، دیللنمک اؤلورمی؟
(بیرپا ۱۳)

۱۲ـ صفت و موصوف:
هرواخت، هئچ واخت، هرگزن، هردفه، آزواخت، چرخ واخت، بیرایچیم، بیرایاق، بیردفه، بیرکره، بیر یوللوق و...:
بیرایاق گئتدیز! (یک بار فتید = رفتید و پشت سرتان نگاه نکردید.)

۱۳ـ ترکیبهای گوناگون دیگر:

تله‌سیک، چپه‌کی، یاناکی، گوزوباغلو، همیشه لیک، دؤغروسی، سؤزوْن دؤغروسی، سؤزوْن دوْزی، البت‌کی، الیف البّته، بلکه ده، بیرگوْن هَن بیرگوْن یرخ، بولوم بولوم، گؤیچک گؤزل، آیین شایین:

یومورتانی گؤیچک گؤزل بؤیاردیق

چاققیشدیرنب، سینانلارین سؤیاردیق.

(حیدربابا ۲۵)

قیزی قیزولار، آیین شایین اوْتلاسین

قوْیونلارین، قوزوخلارین قاتلاسین. (همان ۴۰)

حیدربابا سنین گؤیلوْن شاد اوْلسون

دنیا وارکن، آغزون دؤلی داد اوْلسون (همان ۴۰)

بیر حالیله سوْن گوْن ده خریده گئدر اوْغلان

باخسا اوْزونه، دؤغروسی لاپ آغلیه‌ر انسان.

(بیریا ۱۴)

لله، گیریان دؤلانیر

بولومّ بولوم بولانیر. (روشن ضمیر ۱۷)

۱۴ـ قیدهای فارسی تبار:

گاه‌گاه، مبادا، گویا، شاید، باری، ناگهان:

ناگهان کوچه‌ده اوجالدی صدا

وور ـ هارای دوْشدی، قوْپدی بیر غوغا. (صابر ۳۱/۱)

هرنه ورسن، ور، مبادا ورمه بیر درهم ذکات

قوی آجیْن دان اوْلسه، اوْلسوْن، بینواکتلی، وتات.

(صابر ۴۵)

قانون کیمی گویا بئله عادت دیر ازل دن

وقتی که گئنجر بیر نئچه مدّت بو عمل دن. (بیریا ۱۴)

صبح اوْلدی هر طرف دن اوجالدی آذان سسی

گویا گلیر ملائکه لردن قوران سسی. (شهریار ۱۱۵)

تـیک اؤز یـوواوی، قـؤیماسنه ال تـاپایادلار
سن بویوروانون صاحبی سـن، قـان گـیله بـاری.
(شیدا)

۱۵ـ قیدهای تازی‌تبار:

واللاه، بسم‌الله، انشاللاه، حتماً، موقتاً، تقریباً، ارثاً، اصلاً، ابداً، فی‌الواقع، هیهات:

بـــــبزده واللاه اونـــــوتماروق ســـبزلری
گورمَمَـک، حلال الدین بیزلری. (حیدربابا ۱۷)

ایـــــندی یـــــایا قـــــیش دئـــــییرم
سـابق قـیشا یـای دئمیشم. (شهریار ۱۴۹)

کـیم دن چـاتیب ارثاً بیزه عـالم ده بـویدعت؟
میلیونلا قیز اؤغلان قـالیب آمـالینه حسـرت.
(بیریا ۱۵)

دوم ـ اقسام قید از حیث اصالت و اختصاص

قید از این جهت که از اصل، برای قید بودن در زبان ساخته شده است یا نه، دو گونه است:

یک ـ قید مختص، کلمه‌ای است که از اصل به عنوان قید و یکی از اقسام هفت‌گانهٔ کـلمه، پدید آمـده است؛ مـانند تـئز (زود)، گـئج (دیـر)، بـیردن بـیره، یـاواش جـانا، هلبت‌ده‌کی، قاچاراق، گئجه‌رک، هِی، هله و...:

جـمیم قـؤجالـادا، هـله عـشقیم قـؤجالمـیب
جـینگیلدیر هـله قـولاغیم‌دا جـوان سـسی.
(شهریار ۱۱۵)

یـــــئل گـــلن‌ده ولـــــر، گـــتیرسین بـــویانا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اؤیانا. (حیدربابا ۱۶)

بـــالا: گـــلدین؟ نـــیه بـــئله گـــئژ گـــلدین
صبریم سن‌لن گؤلشدی سن گئژگلدین. (همان ۴۲)

دو ـ قید مشترک، در اصل، اسم، صفت، شبه جمله، فعل و یا کلمهٔ دیگری است که گاهی در جمله در نقش قیدی به کار می‌رود؛ مانند صاباح (اسم)، یاخچی (صفت)، ای

وای (شبه جمله)، گوره‌سن (فعل):

سنولیر آخ آخ نه گوزل چاغیدی!
اؤلدا که رحمت لیق آتان ساغیدی. (صابر ۱۹۹)

حیدربابا یوزلوم سندن کج اؤلدی...
هئچ بیلمدیم گوزللرین نئج اؤلدی. (حیدربابا ۱۷)

قانون کیمی گویا بئله عادت دیر اؤل دن
وقتی که گنجر بیر نئچه مدت بوعمل دن. (بیریا ۱۴)

سوم ـ اقسام قید از حیث پیام و مفهوم

قید از حیث مفهوم و پیام، اقسام گوناگونی دارد. از آن جمله است:

۱ـ قید زمان: همیشه، بوگون، صبح، سحرچاقی، بوگنجه، گنجه‌لر، هنوز:

همّه جانین بال بالله سین یئیردیم
سوزتان دورروب، اوس دؤنومی گیردیم.
(حیدربابا ۲۲)

بوگون من سهندم، سن شهریارسان
گل، باشین اوجالداق قوجا تبریزین. (سهند ۲۳۸)

۲ـ قید مکان: بورا، اؤرا، هریئر، بوردا، یئر اوزون ده:

بیر گئده‌یدیم داغ دره‌لر اوزونی
اؤخویئدیم «چوبان قیتر قوزولی». (حیدربابا ۲۰)

سن بو باغی گورنده، گوزوم دن دؤشور ارم
مخصوصاً اؤز ائویم کی اؤلورلاب تومان باغی!
(شهریار ۱۳۴)

۳ـ قید کمیت (چندی): چوخ، آز، آزجانا، بیرآز، چوخلی، لاپ چوخ:

گلین اؤیوزن الینی معجز گنه کارین
که گنج میکده ده، چوخ ثواب اندیب بوگنجه.
(معجز ۲۰)

حیدربابا گوزیلر بوتون درمان دی
گوزنلریمیز بیر بیرین دن یامان دی. (حیدربابا ۳۸)

۴ـ قید اندازه (اندک‌نما): بیرجه، بیرجنه، دؤیونجا، بویونجا، تک‌جه:

اوْج جه‌ایل قوْیما دیلّار تخت ده راحت یاشاسین
یردۆیونجا چیقاریب‌کنف، اندیب‌عشرت یاشاسین.
(صابر ۱۴۸)

سئوگیلیم، سئوگیلیم، عزیز سئوگیلیم!
گل اشیت، گل اشیت، قولاق آس بیرجه.
(محسنی ۱۱۴)

یلدیم بو دردی تک‌جه: که قلبیم شراریلن
هر لحظه لحظه، تیر بلایه نشانه دوْر.
(موسوی ۲۴)

۵ـ قید کیفیّت (چونی): یاخشی، پیس، تمیز، گوْزل، بئله، ائله، چوخ گؤیچک:

ملّت نئجه تاراج اوْلور، اوْلسون، نه ایشیم‌وار
دشمن لره محتاج اوْلور، اوْلسون، نه ایشیم‌وار.
(صابر ۱۲)

یاخشی لیقی الیمیز دن آلیب لار
یاخشی بیزی یامان گوْزه سالیب لار. (حیدربابا ۳۸)

۶ـ قید حالت: گوْله گوْله، آغلیه آغلیه، تلسیک، قاش قاباخلی، قوْرخا قوْرخا، آغلار، عصبانی:

قوْرخا قوْرخا قوزی دئدی: عجبا!
من که سن دن دایانمیشام آشاغا. (آنادیلی ۷۷)

ترکی اولموش قدغن، دیوانمیزدان دا خبر یوخ
شهریارین دیلی ده، وای دیه، دیوانیله گئتدی.
(شهریار ۱۳۳)

۷ـ قید ترتیب: دال با دال، اوْج اوْج، یوْز یوْز، نمره اوْزیله، آردیم آردیم:

آردیم آردیم گئچر ایل لر
آردیم آردیم گئچر زامان. (نبی خزری ۳۸)

اوْشاقلار دال با دال‌گلیرلر. (بچه‌ها به دنبال هم می‌آیند.)

۸ـ قید تحسین: به به! آفرین! بَرَک آللا، أحسن، یوزآفرین، الله‌وار، بارک آللاه:

دئدی احسن سنه آقارقا آغا!
نه نزاکت‌له قوْنموسان بوداغا!

(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

نـــویسندهٔ ســـــرگذشت جـــــهان

قلم دیر قلم، بارک‌آلله قلم! (معجز ۱۰۴)

۹ـ قید تأکید: هَل هَلَبت، هلبّته، البّته، حتماً، قطعاً، یقین، گیلن، گرک، گبنان، لاپ:

انسان اۆلانون، جاه و جلالی گرگ اۆلسون

انسان اۆلانون دولتی، مالی گرگ اۆلسون.

(صابر ۶۷)

حیدربابا مرد اۆغوللار دۆغ گینان

نامرد لرین بورانلارین اوۆگینان. (حیدربابا ۴۰)

هر بیرکسی که قلب پریشانی یاندیرار

بیلسین یقین که صفحهٔ قرآنی یاندیرار.

(موسوی ۳۳)

۱۰ـ قید تأسف: افسوس، حییف، حیف، وای، ای وای، آی آمان، هیهات، هیهات هیهات:

یارب! یتمه‌زم بیرده منی دنیاده مراده؟

هیهات وَ هیهات. (صابر ۱۷)

حیدربابا آغاجلارون اوجالدی

آمما حیف جوانلارون قوجالدی.

(حیدربابا ۳۰)

آی آمان! اقبال گئتدی

عشق تاجی باش سیز قالدی. (شهریار ۲۲۲)

۱۱ـ قید تعجّب: نه عجب! عجب! واه! اوه! واه واه! پَهْ، بَهْ!

واه واه بو زمان دا کیشی! اتولنمگ اۆلورمی!

گۆزدۆکده تۆیون خَرجینی دیللنمگ اۆلورمی؟

(بیریا ۱۳)

۱۲ـ قید تأیید: هَن، بَعله، بَلی، کاملاً، عیناً، دُرست:

بلی دنیا اۆرین ده هر نه آفات

گله‌گر با شووا، اۆلموش مکافات.

(محمدباقر خلخالی: زهتابی ۳۶)

سیز درست بویورورسوز. (شما درست می‌فرمایید.)

۱۳ـ قید تشبیه و تعبیر: سانکی، الله بیل، دییه سن، لاپ دییه سن، گویا، بعینه:

صبح اؤلدی، هر طرف دن اوجالدی آذان سسی
گــویا گــلیر مــلائکه لردن قــوران ســـی...
ســانکی اؤشــاقلیقیم کیمی ننتیم ده یاتمیشام
لای لای دیـــیرمنه آنــامون مـهربان ســـی.
(شهریار ۱۱۵)

هاراالسانی نؤغور، باش باشا «گاؤ کرنیک» اؤلموش،
بئل ده اسیر، الله بیل، بئل ده سلیمانیله گئتدی.
(همان ۱۳۳)

۱۴ـ قید نفی و انکار: هئچ واخت، هئچ، هئچ وجهی لن، اصلاً، ابداً، خییر، نه خییر:

مـــن عـــاشق، نـــامرد الی
هـــئچ تـــوتما نـامرد الی. (بـایاتیلار ۱۸۳)
حـــیدربابا یـــؤلوم ســـن دن کـــج اؤلدی...
هئچ بیلمه‌دیم گؤزللرین تئج اؤلدی. (حیدربابا ۱۷)

۱۵ـ قید پرسش: هانی، نئچه، نئجه، نه قَدَر (نخقده)، نه، نه ایچون، نیه، نه‌یه، هارا، هاردا، کیم، نه جور، ناواخت، یؤخسا، آیا:

اجـــنبی مـــلکی دؤلوب بـــی‌سروپا مـلّتیله
نـیه یـاربا بـیله خـوار اؤلدی عـزیزان وطـن؟
(معجز ۱۹۴)

شهریارا سن ده جوانلیق تازادان پؤهره وئریر
یؤخسا حیدربابانی بوردا سؤراغ ایله میـسن؟
(شهریار ۱۰۷)

آیـا اؤلارکـی بـیرجـه دعـام مستجاب اؤلا؟
دلرالقضایه نـازلی یـاریم انتخاب اؤلا؟ (وجـی ۲۰)

۱۶ـ قید آرزو: کئشگه، کاش، ای کـاش، اینشـاللا، آللاه ائـله ســین، آللاه قـؤیسـا، اؤلارکه، گؤروم:

مـــاه صـیام گـلدی، مـنی صـالدی زحـمته
ای کاش گلمییدی اؤروج بورولایته. (معجز ۳۱)

نـــــه دیـــــر آخـــر بـــوملّتین گـــناهی
دوتـــون ســیزی، گـــوروم مـــظلوملار آهـی.
(حیدربابا ۴۹)

۱۷- قید تردید: شاید، احتمالاً، اوْلابیلر، ممکن دی، بلکه:
بــــــئل گـــلنده ونـــر گـــتیرسین بـــوریانا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اوْیانا. (حیدربابا ۱۶)
بــــــلکه اوْنـــدا کـــا مـــاچاتام شـــهریار!
سؤن منزل ده راحات یاتام شهریار! (سلیمان رستم ۲۴۵)

۱۸- قید تکرار: هی، تازادان، تازاش دان، دوباره، دوباره دن، مجدداً، گینه، ینه، داها:
یـــئنه طـــبعیم جـــوْشدو، مـــنه ســاز وئــرین
قـــیش لا یــوْخدور ایشـــیم، مـــنه یـــاز وئـرین.
(محمد راحم ۲۴۲)

مـــن بـــیلمیرم کـــیم اشـلیب بـــونلاری ایـــجاد
هـــی قـــایتانایا، بـــالدیزا دوْن تـــیکدیره دامـادا
(بیریا ۱۴)

عـــنایت ایت مـــن نـــالانه تـــازه دن جـــان ونر
کـــرامـــتی دیـــله دوْشـــــون دوْبــاره عــیسانین.
(کاظمی ۲۰۵)

۱۹- قید علّت: بوناگؤره، بونوچون، اوْنوچون که، بوجهته، بی جهت، گؤرمک ایچون:
ای عـــموا چـک فـیلیْجون، ایـله مـرثّایه هـجوم
بی جهت ایله مه چوْخ مـعجز شـیدایـه هـجوم.
(معجز ۵۵)

ایـــــــاغی آلتـــــینا شـــــــهریار نـــــمین
ســـالماغ ایـــچون قـــالی، پـــای انداز وئرین.
(محمد راحم ۱۴۲)

۲۰- قید تدریج: بالا بالا، بیربیر، یاواش یاواش، آزآز، آزجا آزجا، تدریج ایلین:
هاوا بالا بالا سؤیور. (هوا اندک اندک سرد می‌شود.)
۲۱- قید تحذیر: مبادا، گؤزله، اوْهوْی! هی! یاواش:

نه قدَر معجزا آنان ساغدی، دوشمه برهوسه...

نـــه قـــدر وار اؤ، مـــبادا تکـذّبان آلاســان!

(معجز ۱۰۳)

یاواش! نه خبردی! (یاواش! چه خبر است!)

۲۲ـ قید نفرت و نفرین: جهنّمه کی، گؤراکی، خفه، اؤلؤم، آزار، بتزار، یامان:

صدّام اؤلؤب، جهنّمه کی اؤلوب! (صدام مرده، به جهنم که مرده!)

۲۳ـ قید مسرّت و شادی: آللا هاشکر، ماشاللا، جان، آی جان، آی جان آی جان:

دؤشدؤ بؤتؤن غاز تىلر، قیمت دن آی‌جان آی‌جان!

خلقین جانی قوتاردی، تهمت دن آی‌جان آی جان!

(صابر ۳۵)

۲۴ـ قید ناگاهانی: بیردن، بیردن بیره، غفلتاً، اؤندا گؤردون:

نـــاگـــهان کـــوچه ده اوجـــالدی صـــدا

وور ـ هارای دؤشدی، قوپدی بیرغوغا. (صابر ۲۱۸)

مـــن بـــاخیرام جهـــای دا بـــؤغولموش آیـا

بیردن ایشیق دؤشدی اؤ تای جایلاغا. (حیدربابا ۲۹)

فصل هشتم ـ شبه جمله (صوت)

شبه جمله، کلمه‌ای است که مفهومی نزدیک به مفهوم جمله دارد و معمولاً برای بیان حالتهای عاطفی گوینده؛ از قبیل شادی، اندوه، حسرت، شگفتی، درد، تحسین و مانند آنها به‌کار می‌رود؛ و ساختارهای آن در زبان ترکی اغلب با فارسی مشترک است. یا برگرفته از فارسی یا تازی است. چون: کشگه (کاشکی)، کاش، آمین، ایشاللا، ماشاللا، حیف (حیف)، بَرَکاللا (بارک‌الله)، آفرین، به‌به، چوخ عالی، چوخ گؤزل (بسیار زیبا)، مرحبا، احسن، احسنت، عجب!، اوخ، آه، واویلا، بسم‌اللاه، بعله قربان، الحمدلله، بحمدالله، هلبّته (البته)، هل هلبت (البته البته)، افسوس، استغفراللاه، واللاه، آمان آللاه، یا آللاه، گؤز اوسته، باش اوسته، زهرمار، جهنّمه کی، گؤراکی، آللاها شُکُر و...:

به‌به! یعنی: چه قدر خوب و ستایش‌انگیز است!

حیف! یعنی: جای بسی دریغ و افسوس است!

واه واه! یعنی: چقدر شگفت‌آفرین است!

گؤز اوسته! یعنی: حرف شما را روی چشم می‌گذارم و انجام می‌دهم.

اقسام شبه جمله

بخش نخست ـ شبه جمله از حیث اصل و ریشه، در ترکی چهار دسته است:

۱ـ شبه جمله‌های ترکی، مانند آمان دور، خوش حالیوا، گؤز اوسته، باشیم اوسته، خیرین اؤلسون و...:

خوش اول کسه کیم ویل دؤلاییب داغدا چؤبان دیر

آســـــوده هـــــمان دیـــر. (صـــابر ۲۰)

خـــان دوســـتی آمـــان دی، قـوْیما گـلدی
دیداری یامان دی، قوْیما گـلدی. (همان ۲۰۹)

دئـنه بـوْلاخ، خـیرین اوْلســون، آخـارسان
اقلره خمار خمار باخارسان. (حیدربابا ۲۰)

۲ـ شبه جمله‌های فارسی‌تبار: کاش، ای کاش، آفرین، به‌به، آه، وای، چه عجب، مبادا، خفه، چشم، به چشم، نه خیر، بله، کوفت، زهرمار، آی آمان، وای وای و...:

وای وای دیـــبه ســن بشــر دگــیل بـــو
بـــیرشکله اویـــان طَـــهَر دگــیل بـــو...

قــورخــدوم آی آمــان یــار یَـلدی بـاغریم
بیر نازک ایپه سـاریلدی باغریم. (صابر ۲۱۰)

ای وای دئدیک قورت دی، قییتدیک، قاشدیخ
هئچ بیلمه دیک نـه واخ کـوْل‌لوْک دن آشـدیخ.
(حیدربابا ۲۹)

لای لای بـــالا، لای لای!
یـــات قـــال دالا، لای لای! (شـــهریار ۲۴)

۳ـ شبه جمله‌های عربی‌تبار:
انشاالله، ماشاللاه، بسم‌اللاه، احسنت، الحمدلله، ای واللاه، استغفرللاه، بَرَک‌اللا، هیهات، واویلا، عجب، یاللعجب، حیف (حییف)، واللاه، حتماً و...:

نـــویـــنده؛ ســـرگذشت جـــهان
قلم دیر، قلم، بارک اللاه قلم! (معجز ۱۰۴)

گـر وصـالین اوْلا قـسمت بـویاتان موسویه
دیه‌رم من بئله بیر قسمته ماشااللاه. (موسوی ۱۰۳)

۴ـ شبه جمله‌های فرنگی‌تبار: مرسی، اوْکی، تنگ‌یو، تنک‌یو وئری‌ماچ، وئل‌کام، قودبای، قود موْرنینگ، بای‌بای، بای و...:

مرثی اوْزوُم گؤتورزم. (متشکر، خودم برمی‌دارم.)

بخش دوم ـ اقسام شبه جمله از حیث پیام و مفهوم، اقسام شبه جمله از حیث پیام و مفهوم بیشتر، همان اقسام قید از حیث پیام و مفهوم است که اصل و معنای شبه جمله دارند؛ مانند قید تأسف، قید تعجب، قید تحسین، قید تحذیر، قید آرزو، قید نفرت و نفرین و... ← فصل قید (اقسام قید از حیث پیام و مفهوم)

فصل نهم ـ حرف

حرف در زبان ترکی، مانند زبان فارسی، سه دسته است: حرف ربط، حرف اضافه، حرف نشانه؛ با این تفاوت که در زبان فارسی، بجز حرف نشانهٔ مفعول «را» و حرف ندای «ـ ا» همهٔ حرفها اعم از حرف ربط، حرف اضافه و حرف نشانه، بر سر کلمه افزوده می‌شوند؛ امّا در زبان ترکی، همهٔ حرفها مانند پسوند و پس‌واژه به آخر کلمه می‌پیوندند:

مدرسه ده (در مدرسه)، باغا (به باغ)، کنده (به دِه)، محمدیلن (با محمد)، تهراناجان (تا تهران)، دانشگاه دان (از دانشگاه)، ای آللاه! (خدایا، ای خدا)، قلمی (قلم را)

بخش نخست ـ حرف ربط

حرف ربط که در زبان ترکی، آن را «باغلاییجی» نامیده‌اند[1]، دو کلمهٔ همگون، مانند دو اسم، دو صفت، دو فعل، یا دو جمله یا دو عبارت را به هم پیوند می‌دهد و آنها را هم‌پایه و هم‌نقش می‌کند و یا در آغاز یا میان جملهٔ مرکب می‌آید و جملهٔ پیرو را به جملهٔ پایه وابسته می‌سازد؛ مانند دو حرف ربط «ایلن» و «کی» در دو جملهٔ زیر:

نوید ایلن و فرید مدرسه یه گئدیرلر. (نوید و فرید به مدرسه می‌روند.)

بازارا گئتدیم کی چای آلام. (به بازار رفتم که چای بخرم.)

در جملهٔ نخست، حرف ربط «ایلن» (و)، دو اسم (نوید و فرید) را به هم پیوند داده است.

و در مثال دوم، حرف ربط «کی» (که)، جملهٔ پیرو «چای آلام» را به جملهٔ پایهٔ «بازارا گئتدیم» وابسته ساخته است.

حرف ربط همپایه‌ساز ـ حرف ربط وابسته‌ساز

۱ـ حرف ربط همپایه‌ساز:

حرف ربطی را که در میان دو یا چند کلمه یا عبارت و یا جمله می‌آید و آنها را به هم پیوند می‌دهد و با هم همپایه می‌سازد، حرف ربط همپایه‌ساز می‌نامند؛ حرف ربطهای

۱ـ زهتابی ۳۳۵

آمما، ایستر، بس، پس، نه، وانگهی، ولکن، ولی، هم، نه، یا، یا که، حرف ربط همپایه‌ساز هستند:

سعید ایلن مسعود گلدیلر. (سعید و مسعود آمدند: دو اسم همپایه)

سعید چوخ ادبلی و دوشونن دیر. (سعید خیلی با ادب و فهمیده است: دو صفت همپایه)

سعید گلدی و یاتدی. (سعید آمد و خوابید: دو فعل همپایه)

مسعود نه درس اوخور. نه ایشه گئدیر. (مسعود نه درس می‌خواند و نه کار می‌کند: دو جملهٔ همپایه)

آنلایان ایلان یولداش اولماق و آنلامازدان قاچماق، آنتاق نشانه سی‌دیر. (دوستی با دانا و دوری از نادان، نشانهٔ دانایی است: دو عبارت همپایه)

در مثالهای بالا، حروف ربط همپایه‌ساز (ایلن، و، و، نه، نه، و، ایلان) به ترتیب، دو اسم، دو صفت، دو فعل، دو جمله و دو عبارت را به هم پیوند داده و همپایه ساخته‌اند.

حروف ربط همپایه‌ساز همانگونه که در بالا می‌بینیم، بیشتر، حرف‌های ربط ساده هستند.

۲ـ حرف ربط وابسته‌ساز:

حرف ربطی که در آغاز یا میان جملهٔ مرکب می‌آید و جمله یا جمله‌های پیرو را وابستهٔ جملهٔ پایه می‌سازد، حرف ربط وابسته‌ساز نامیده می‌شود. حرف ربط وابسته‌ساز را بیشتر، حرفهای ربط مرکب تشکیل می‌دهند که اغلب، فارسی‌تبار هستند؛ چون:

از بس، از بس که، اگر (آیه)، اگر چه، بدون اینکه، برای اینکه، بس که، بونتان بئله، بونتان علاوه، بلکه، بو شرطی‌لن که، به شرطی که، تا، جا، جان، جن، جه، چنانکه، چونکه، دا، دَه، سا، سه، کن، که = کی، مع‌هذا، مگر اینکه، والّا، وانگهی، وقتی که، وگرنه، هر چند، هرواخت که، همان که، همین که، یا که...

حروف ربط متداول و مهم در ترکی

بیشتر حرفهای ربط رایج در زبان ترکی، یا فارسی‌تبار (برگرفته از فارسی) و یا مشترک با فارسی است.

اینک حرفهای ربط متداول در فارسی را اعم از ترکی، فارسی‌تبار یا مشترک، به ترتیب حروف تهجّی در زیر می‌آوریم:

۱ـ آمما (امّا):

دئدی انسانیمیز آز دیر، هامی، انسان گرگ اولسون

آمما انسان لیغیمز دا، اوُ، آز انسانیله گئتدی.

(شهریار ۱۲۳)

خـجّه سـلطان عـمّه گـندیب تـبریزه
آمما نه تبریز که گلممیر بیزه. (حیدربابا ۳۱)

۲ـ اگر

حرف ربط وابسته‌ساز اگر در ترکی بیشتر به صورت «آیَه» و مانند زبان فارسی در اول جملهٔ شرطی (پیرو) می‌آید و آن را به جملهٔ جزای شرط (پایه) وابسته می‌سازد؛ ولی مانند حرف ربط «و» در ترکی بسیار کم به کار می‌رود و مفهوم شرط با آهنگ صدا و نیز با فعلهای شرطی که با میانوندهای (سا ـ سه) همراهند، ادا می‌شود:

دئسَن، گلّلَم. (= آیَه دئسَن گلّلَم = اگر بگویی می‌آیم.)

گاهی هم بدون تغییر حروف با همان صورت فارسی (اگر) می‌آید:

اگر آلساز، ساتارام. (اگر بخرید، می‌فروشم.)

فـقیه مـدرسه هـرگز یـمزدی مـال حـرام
اگر میسّر اوْلیدی حلاليلن یاشاماق. (معجز ۹)

بـیزدن ده بـیر مـمکن اوْلـسا، یـاد ائـله
آچیلمیان اورک لری شاد ائله. (حیدربابا ۱۵)

سـن‌دن سـوْرا حـیاته مـن
شیرین دی‌سه، زای دئمیشم. (شهریار ۱۴۹)

آستارلیقادا چیت آغاجی اکمگ اوْلورمی؟
* خلعت ده آلیزسا بوریزکی چکمگ اوْلورمی؟
(پیریا ۱۴)

۳ـ اگرچه، این حرف ربط نیز وابسته‌ساز است و مانند «اگر» بر سر جملهٔ پیرو می‌آید و آن را به جملهٔ پایه، وابسته می‌سازد:

اگـرچـه جـان داسـان، جـان دان نـهان سـان
دگـیلسن جـان دان آیـری، بـلکه جـان سـان.
(نسیمی ۱۸۹)

۴ـ برای اینکه، حرف ربط فارسی برای اینکه، گاهی در زبان ترکی عیناً مانند فارسی بر سر جملهٔ پیرو می‌آید و آن را به جملهٔ پایه وابسته می‌سازد:

چؤرک آلا بیلمه‌دیم، برای اینکه گئج گئتمشدیم. (نتوانستم نان بخرم، برای اینکه دیر رفته بودم.)

۵- بَس (= پس):

سلیمانام، سؤز اوردوم‌لا اؤردایام

بس سن اؤزوُن، ای شهریار: هارداسان؟

(سلیمان رستم ۲۶۵)

و ← پس (بند ۸)

۶- بس که، نیز درست مانند برای اینکه است:

بس که یؤباندیز، قوُناقلار چای ایچمه میش گئتدیلر. (بس که دیر کردید، مهمانها چایی نخورده رفتند.)

۷- بلکه، دو جملهٔ هم‌پایه را به هم پیوند می‌دهد:

اگرچه جان داسان، جان دان نهان سان

دگیلسن جان دان آیری، بلکه جان سان.

(نسیمی ۱۸۹)

۸- پس، حرف ربط پس فارسی به همین صورت و گاهی با تبدیل حرف «پ» به «ب» در ترکی نیز در اول یا میان جملهٔ مرکب می‌آید:

دییرسن پس کیمم؟ = پس دیرسن من کیمم؟ (پس می‌گویی من که هستم؟)

۹- تا، حرف ربط تای فارسی‌تبار در ترکی بسیار کم به کار می‌رود و در این مقام، جمله بدون «تا» می‌آید. و وقتی که جمله با «تا» می‌آید، «تا» مانند «چون» بر سر جملهٔ پیرو افزوده می‌شود و آن را وابستهٔ جملهٔ پایه می‌کند:

ایشله مه سَن، دیشله مه سن. (کار نکنی، بهره‌ای نمی‌بری.)

درسیوی یاخشی اوْخو، تا امتحان دا قبول اوْلاسان. (درسهایت را خوب بخوان تا در امتحان قبول شوی.)

۱۰- چوْن (چون)، حرف ربط فارسی تبار «چون» با تغییر تلفظ به صورت «چوْن» در زبان ترکی مانند زبان فارسی در اول جملهٔ پیرو می‌آید:

سینما یا گئتمیرم، چوْن وقتیم یوْخدور. (به سینما نمی‌روم، چون وقت ندارم.)

چوْن اتدی ترک، ورزشی ایران اوشاقلاری

اؤلدی ضعیف، سام و نریمان اوشاقلاری.

(معجز ۱۰۳)

۱۱- «دَه» و «دا» (= هم)، افزون بر کاربرد خود حرف ربط «هم»، این دو حرف هم‌پایه‌ساز معادل «هم» نیز در زبان ترکی متداولند و مانند زبان فارسی، پس از کلمهٔ

معطوف می‌آیند:

گئتمه ترسا بالاسی! من ده سنه دایه گلیم
دامنین دن یاپیشیب، من ده کلیسایه گلیم.
(سید عظیم شیروانی: وارلیق ۲۱)

سهند ده گؤل آچسین، حیدربابا دا
اۆزرین ده چادیر قوروسون شهریار. (سهند ۲۴۱)

سلام اۆلسون شوکتیزه، ائلیزه
منیم ده بیر آدیم گلسین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

سن ده، من ده اۆله ریک
دنیانی ترک ائله ریک...

چوخ دا طاماح کار اولما
دینج اۆل، اۆزۆوی یورما. (روشن ضمیر ۲۶)

۱۲ـ سه و سا، این دو کلمه، پسوند شرطی هستند نه حرف ربط، امّا چون به آخر فعل افزوده شوند، جمله، اغلب بی‌نیاز از آوردن حرف ربط شرطی «اگر» و «ایه» می‌شود و این دو کلمه در عمل، نوعی جانشینی از حرف ربط شرطی «اگر» دارند:

قارنیشیق دیر هله لیک ملّتین استعدادی
اله نیرسه، صافی بیریان، توزی بیریا نلیق اۆلور.
(صابر ۱۰۲)

آستارلیقا دا چیت آغاجی اکمک اۆلورمی؟
خلعت ده آلینسا بوبوکی چکمک اۆلورمی؟
(بیریا ۱۴)

۱۳ـ کی (= که)، کی، حرف ربط وابسته‌ساز، و نیز صورت ترکی حرف ربط «که» فارسی است:

بو طفل کی نوربصر و شیرهٔ جان دیر...
گؤندرمه بونی مکتبه، رحم ایله، آمان دیر. (صابر ۲۳)

گؤندر بو شعریوی قوجا تبریزه
شهریار بیلیر کی، حکمی‌وار سؤزۆن.
(محمد راحم ۲۴۸)

من کی یوزنگوزل واری‌ام

اوزنان مگر دالی‌ام؟ (روشن ضمیر ۲۱)

۱۴ـ کیم، حرف ربط کیم، صورت دیگر «کي» ترکی و «که» ی فارسی است و مخصوص زبان شعر و ادب است:

گر چوخ ایسته‌رسن فضولی! عزّتین، آز ائت سؤزو

کیم چوخ اوْلماق دان قیلیب‌دیر جوخ عزیزی، خوار سؤز.

(فضولی ۱۶۱)

۱۵ـ گر، حرف ربط شرطی «گر» مخفف «اگر» فارسی است که بندرت در زبان شعر دیده می‌شود؛ مانند بیت بالا از فضولی

۱۶ـ لیک، حرف ربط فارسی‌تبار همپایه‌ساز «لیک» نیز ویژهٔ زبان شعر و ادب است:

بونجا که گندیب مکتبه، بیلدیک لری بس دیر

مکتب دیر آدی، لیک حقیقت ده قفس دیر.

(صابر ۲۳)

۱۷ـ نه، حرف ربط همپایه‌ساز فارسی‌تبار «نه» درست مانند زبان فارسی در زبان ترکی در آغاز دو جملهٔ همپایه تکرار می‌شود:

نه درس اوْلیدی، نه مکتب، نه علم و صنعت اوْلیدی

نه درسه، علمه، فلانه بوقدر حاجت اوْلیدی!

(صابر ۱۱۷)

اوْنون کی یوْخدی دوْشابی، یاغی، یومورتاسی

اوْنون نه آخرتی خوش اوْلار، نه دیناسی.

(معجز ۱۶۷)

من دن ده نه ظالم چیخار اوْغلوم، نه قصاص‌چی

بیر دفعه بونی قان کی ایپک دن قزیل اوْلماز.

(شهریار ۶۲)

۱۸ـ وْ (= ـُ)، حرف ربط همپایه‌ساز مشترک فارسی و ترکی «و» که در زبان فارسی، رایج‌ترین حرف ربط است، در زبان ترکی بسیار کم به کار می‌رود و دو کلمه یا دو جملهٔ معطوف به هم، بی‌واسطهٔ واو عطف با هم پیوند می‌یابند و همپایه می‌شوند؛ چون:

اوْغلان قیز (پسر و دختر)، یاخشی پیس (خوب و بد)، بؤیوک کیچیک (بزرگ و کوچک)، آر آرواد (زن و شوهر)، آتا آنا (پدر و مادر)

آشکان گلدی، قَیتدی. (اشکان آمد و برگشت)

مجید دؤلدی، بؤشالدی. (مسجد پر شد و خالی شد.)

حیدربابا کَندین توُیون توتان دا
قیز گلین‌لر، حنا پیلته ساتان دا. (حیدربابا ۲۳)

یامان یئرده گون دؤندی، آخشام اوُلدی
دنیا منه خرابهٔ شام اوُلدی. (همان ۳۱)

ای منیم منلیگیم! اسدادنمه یئت
بیرجه گل، منله قوُروش، دادیمه یئت.
(سؤنمز ۴۵)

مثال برای آوردن «و»، در جمله‌هایی که بیشتر به سیاق جمله‌های فارسی هستند، معمولاً واو عطف می‌آید:

علی و حسن ایکی سی ده گلیب‌لر. (علی و حسن هر دو آمده‌اند.)

علی، دوُشونَن و عاغیل‌لی اوشاق دیر. (علی بچهٔ فهمیده و عاقلی است.)

بئش گوُن دی جهان، دولتی تیلیرسَن عم اوُغلی!
علم و هنر و صنعتی نیلیرسَن عم اوُغلی!
(معجز ۱۱۶)

مجلس تمام، نقل و شراب ایسته‌ر، ایسته‌مز؟
وقت نهار، شیش و کباب ایسته‌ر، ایسته‌مز؟
(همان ۷۷)

یادآوری:

گاهی در مقام واو عطف فارسی، حرفهای (-یلن / -یْلان / -ینَن / -یْنان) را که معادل حرف اضافهٔ «با» ی فارسی هستند، می‌آورند؛ با این تفاوت که اگر به جای حرف عطف «و» بیایند، پیش از معطوف (در میان دو کلمه) می‌آیند و فعل جمله به صیغهٔ جمع است:

فرید یلن نوید گلدیلر. (فرید و نوید آمدند.) ساناز یْنان سؤلماز گئتدیلر. (ساناز و سؤلماز رفتند.) ولی اگر جانشین حرف اضافهٔ «با» ی فارسی باشند، پس از هر دو کلمه می‌آیند و فعل جمله، ساخت مفرد دارد:

فرید، نوید یلن گلدی. (فرید با نوید آمد.) ساناز، سؤلماز یْنان گئتدی. (ساناز با سؤلماز رفت)

۱۹ـ هم، معادل حرف ربط «هم» همپایه‌ساز فارسی، در ترکی بیشتر دو حرف ربط (دَ ـ دا) است که در بند ۱۱ آمد؛ امّا خود «هم» نیز گاهی در زبان ترکی می‌آید؛ بویژه در مقام حرف ربط تکراری:

اؤ هم جانێن جوٚخ ایستیر، هم مالێن. (او هم جان خودش را دوست دارد، هم مال خودش را.)

تحصیلِ علوم ائتمه که علم، آفت جان دێر
هم عقله زیان دێر. (صابر ۲۰)

سلام اوٚلسون شوکتوٚزه، ائلزه
منیم ده بیر آدێم گلسین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

من سنوٚن تک داغا سالدێم نفسی...
بایقوشون دا دار اوٚلماسێن قفسی. (همان ۳۹)

۲۰ـ همی، که گاهی به جای حرف ربط تکراری «هم» می‌آید:

فلان‌کس همی توٚربا دان یئیردی، همی آخوردان! (فلانی هم از کیسه می‌خورد، هم از آخور!)

بخش دوم ـ حرف اضافه

حرف اضافه که به ترکی، آن را «قوٚشما» نامیده‌اند(۱)، کلمه‌ای است که در زبان فارسی بر سر اسم و جانشین آن، و در زبان ترکی به آخر اسم و جانشین آن افزوده می‌شود و آن کلمه را متمم فعل و جمله می‌سازد؛ مانند دو حرف اضافهٔ «ـَ = ه» و «دان» در دو جملهٔ زیر:

بهمن مرنده گئتدی. (بهمن به مرند رفت.) بیژن دانشگاه دان گلدی. (بیژن از دانشگاه آمد.)

و نیز مانند حرفهای اضافهٔ (دَن / دان / دا / ـَ = ه / ئَن = لَن / نان (= لان) در جمله‌های زیر:

علی دَن حالێزی سوٚرو شدوم. (از علی حال‌تان را پرسیدم.)
باغ دان گلیرم. (از باغ می‌آیم.)
امید مدرسه ده دیر. (امید در مدرسه است.)
هاله قاباق دا دێر. (هاله در جلو است.)

۱ـ رهنمایی ۳۳۰

نسیم باغا گتدیب. (نسیم به باغ رفته است.)
مژده شادی ثَن اؤینور. (مژده با شادی بازی می‌کند.)
کسری بابک‌ایلن دانیشیر. (کسری با بابک حرف می‌زند.)
حروف اضافهٔ مرکب متداول مهم در زبان ترکی (اعم از ترکی و فارسی‌تبار) عبارتند از:

ـا + تک = تا، مانندِ / به اندازهٔ
ـا + تکین = تا، مانندِ / به اندازهٔ
/
ـا + جا = تا
ـا + جاق = تا / به اندازهٔ
ـا + جان = تا / به اندازهٔ
/ ـا + قَدَر = به اندازهٔ
/ ـا + کیمی = تا / مانندِ / به اندازهٔ
ـا + کیمین = تا / مانندِ / به اندازهٔ
/ ـا + گؤره = برای
ـا + لی = از وقتِ
/ ـانا = تا، تا وقتِ
ـانا + تک = تا، تا وقتِ / به جایِ
ـانا + تکی = تا، تا وقتِ / به جایِ
ـانا + تکین = تا، تا وقتِ / به جایِ
/
ـانا + جا = تا، تا وقتِ / به جایِ
ـانا + جاق = تا، تا وقتِ / به جایِ
ـانا + جان = تا، تا وقتِ / به جایِ
/
ـانا + قَدَر = تا وقتِ

ـانا + کیمی = تا، تا وقتِ / به جایِ
ـاناکیمین = تا، تا وقتِ / به جایِ
/
ـان + جا = تا، تا وقتِ / به جایِ
ـان + جاق = تا، تا وقتِ / به جایِ
ـان + جان = تا، تا وقتِ / به جایِ
/
اؤ + چؤن = برایِ
او + چون = برایِ
/
ایْ + کان = تا زمانِ بودن
ای + کَن = تا زمانِ بودن
/
ـَ + تک = تا / به جایِ
ـَ + تکی = تا / به جایِ
ـَ + تکین = تا / به جایِ
/
ـَ + جَک = تا / به جایِ
ـَ + جَن = تا / به جایِ
ـَ + جَه = تا / به جایِ
/
ـَ + ساری = به سویِ

ـَ + طرف = به طرفِ

ـَ + قارشی = در برابرِ

ـَ + قَدَر = تا

/

ـَ + کیمی = تا

ـَ + کیمین = تا

/

ـَ + گؤره = برای

ـَ + لی = از زمانِ

/

ـَن + جک = تا، تا وقتِ

ـَن + جن = تا، تا وقتِ

ـَن + جه = تا، تا وقتِ

/

ـَنه = تا، تا وقتِ / به اندازهٔ

ـَنه + تک = تا، تا وقتِ / به اندازهٔ

ـَنه + تکی = تا، تا وقتِ / به اندازهٔ

ـَنه + تکین = تا، تا وقتِ / به اندازهٔ

/

ـَنه + جک = تا، تا وقتِ / به اندازهٔ

ـَنه + جَن = تا، تا وقتِ / به اندازهٔ

ـَنه + جَه = تا، تا وقتِ / به اندازهٔ

/

باره + ده (باره سین ده)= دربارهٔ

بدونِ = بی

به غیر از = جز

/

دان (دَن = نان = نَن) اوتری = برای

/

دان (دَن = نان = نَن) + باشقا = غیر از

دان (دَن = نان = نَن) + سؤرا = غیر از

دان (دَن = نان = نَن) + سؤنرا = غیر از

دان (دَن = نان، نَن) + سووای = غیر از

/

دان (دَن = نان + نَن) + علاوه = افزون بر

دَن (دان) = از

دوق + جا = به موازاتِ، به همراهیِ

دوک + جک = به موازاتِ، به همراهیِ

دوک + جن = به موازاتِ، به همراهیِ

دوک + جه = به موازاتِ، به همراهیِ

دیق + جا = به موازاتِ، به همراهیِ

دیق + جاق = به موازاتِ، به همراهیِ

دیق + جان = به موازاتِ، به همراهیِ

دیق + جَن = به موازاتِ، به همراهیِ

دیق + جه = به موازاتِ، به همراهیِ

/

دَه (دا) = در

غیر از = بجز

/

ـوْن + اوْسته = به خاطرِ

ـون + اوْسته = به خاطرِ

/

ـون + جا = تا / به جایِ / به اندازهٔ

ـون + جاق = تا / به جایِ / به اندازهٔ

ـون + جان = تا / به جایِ / به اندازهٔ

ـون + جَک = تا / به جایِ / به اندازهٔ

ـون + جَن = تا / به جایِ / به اندازهٔ

ـون + جه = تا / به جایِ / به اندازهٔ

/

ـوْن + چوْن = برایِ

ـون + چون = برای

/

ـی + تک = مانندِ

ـیْ + چون = برایِ

ـی + چون = برایِ

ـین + تک = مانندِ

ـیْن جا = تا / به جایِ

ـیْن جاق = تا / به جایِ

ـیْن جان = تا / به جایِ

نمودار حروف اضافهٔ متداول مهم در زبان ترکی (اعم از ساده و مرکب و ترکی و فارسی‌تبار)

ترکی	فارسی	ترکی	فارسی	ترکی	فارسی	ترکی	فارسی
ـا	به / برای	ـاکیمی.	تا وقت / به‌جای	: قارشی	در برابر	باره‌ده (بارەسینده)	درباره
ـدک	تا / تا وقت	ـاکیمین.	تا وقت / به‌جای	: قدر	تا	ایله	با
ـدکن.	تا / تا وقت	ـان جا.	تا وقت / به‌جای	: کیمی	تا	اوچون	برای
ـا جا.	تا / تا وقت	ـان جاق.	تا وقت / به‌جای	: کیمین	تا	سیز	بی / بدون
ـجاق.	تا / تا وقت	ـان جان.	تا وقت / به‌جای	: گوره	برای	تک	مانند
ـاجان.	تا / تا وقت	ـان جاق.	تا وقت / به‌جای	: لی	از زمان	تکی	مانند
ـاران.	تا زمانی	ـوچون.	برای	: ن جک	تا / تا وقت	تکین	مانند
ـاَندَر.	تا	ـوچون.	برای	: ن جن	تا / تا وقت	جه	به اندازه / تا
ـا کیمی	تا / تا وقت	ـدیگین تک.	مانند	: ن جه	تا / تا وقت	جاق	به اندازه / تا
ـا کیمین.	تا / تا وقت	ـین تک.	مانند	: کیمی	تا / تا وقت	جان	به اندازه / تا
ـگوره.	برای	ـلی کلی.	تا زمان بودن	: کیمین	تا / تا وقت	جز	جز
ـلی.	از وقت	ـلی کلی.	تا زمان بودن	: نه	تا / تا وقت	جک	تا / به اندازه
ـدا.	تا وقت / به‌جای	: تک	تا / به‌جای	: نه تک	تا / تا وقت	جن	تا / به اندازه
ـدقجه.	تا وقت / به‌جای	: تکی	تا / به‌جای	: نه تکی	تا / تا وقت	جه	تا / به اندازه
ـدکجه.	تا وقت / به‌جای	: تکین	تا / به‌جای	: نه تکین	تا / تا وقت	جهت	جهت
ـدکجن.	تا وقت / به‌جای	: جک	تا / به‌جای	: نه جک	تا / تا وقت	دا (ده)	در
ـانماز.	تا وقت / به‌جای	: جن	تا / به‌جای	: نه جن	تا / تا وقت	دن (دان)	از
ـانجان.	تا وقت / به‌جای	: جه	تا / به‌جای	: نه جه	تا / تا وقت	دن اوتری	برای
ـدقدر.	تا وقت / به‌جای	: دک	تا زمان	دن باشقا	بجز		
		: ساری	به سوی	دن سوا	بجز		
		: طرف	به سوی				

نمودار حروف اضافهٔ متداول مهم ترکی

ترکی	فارسی	ترکی	فارسی	ترکی	فارسی
دان سونرا	بعد	۲	با	.یلان	با
دان سووای	بجز	لان	با	.یلن	با
دان علاوه	افزون بر	لن	با	.یله	با
دن (دان)	* جای ترکیبات زیر از	ه	با		
			دان *	لان	
دول جا	به موازات به همراهی	ان *	از		
دوک مک	به موازات به همراهی	.ین اوسته	به خاطر		
		.ین اوسته	به خاطر		
دوک جن	به موازات به همراهی	.ین جا	تا / به جای		
دوک جه	به موازات به همراهی	.ین جان	تا / به جای		
له (ه)	هر	.ین جان	تا / به جای		
دول جا	به موازات به همراهی	.ین مک	تا / به جای		
دول جان	به موازات به همراهی	.ین جن	تا / به جای		
دول جان	به موازات به همراهی	.ین جه	تا / به جای		
دیک جن	به موازات به همراهی	.ین چون	برای		
دیک جه	بی بدون	.یل چون	برای		
سیز	بی بدون	هلان	همان		
سیز	بی بدون	همین	همین		
سیز	بی بدون	.ی لک	مانند		
سیز	بی بدون	.ی لکین	مانند		
قدر	به اندازهٔ	.ان چون	برای		
کن	باوجود	.ی چون	برای		
کیمه	مانند / تا	.یلا	با		
کیمی	مانند / تا				
کیمین	مانند / تا				

اقسام حرف اضافه

حرف اضافه به اعتبار ساختار، دو گونه است:

یک ـ حرف اضافهٔ ساده، مانند ـَ (به)، دَ (در)، دان (از):

ائوه گلدیم. (به خانه آمدم.) ائوده یاتمیْشدیْم. (در خانه خوابیده بودم.) باغ دان گلدیم. (از باغ آمدم.)

حروف اضافهٔ سادهٔ متداول در زبان ترکی (اعم از ترکی و فارسی‌تبار) عبارتند از:

ـا = به	چۆن (برایِ)	لا = با
ـَ = به		لَه = با
ایلن = با	دا = در	لان = با
ایله = با	دَه = در	لن = با
برایِ		نان = با
بی	دان = از	نَن = با
	دَن = از	
تک = تا / مانندِ		هامان = همان
تکی = تا / مانندِ	سوز = بی، بدون	همین
تکین = تا / مانندِ	سوز = بی، بدونِ	
	سیْز = بی، بدونِ	ـیْلا = با
جا = تا / به	سیز = بی، بدونِ	ـیْلان = با
جاق = تا / به	قَدَر = به اندازهٔ	ـیلن = با
جان = تا / به	کن = با وجودِ	ـیله = با
جک = تا / به		
چَن = تا / به	کیم = مانندِ	
جه = تا / به	کیمی = مانندِ / تا	
	کیمین = مانند / تا	
جُز = غیر از		

دو ـ حرف اضافهٔ مرکب

اجزای حرف اضافهٔ مرکب در زبان فارسی همراه یکدیگر و پیش از متمم می‌آیند:

از برای مصلحت، سخنی چند بگفتم.

من دربارهٔ این موضوع هیچ اطّلاع ندارم.

امّا در زبان ترکی، حرف اضافهٔ ساده که عنصر اصلی سازندهٔ حرف اضافهٔ مرکب است، به آخر متمم می‌پیوندد و عنصر دیگر که معمولاً اسم یا قید اسمی است، پس از حرف اضافهٔ ساده به صورت مستقل می‌آید:

یاشار ائوه طرف گئدیر. (یاشار به سوی خانه می‌رود)

آیلار دان باشقا ائوه بیری گلمییب دیر. (جز آیلار کسی به خانه نیامده است.)

در دو جملهٔ بالا ائو و آیلار متمم فعلند و «ـَ = ه»، حرف اضافهٔ سازندهٔ حرف اضافهٔ مرکب؛ و دوکلمهٔ طرف و باشقا عنصر غیر حرفیِ سازندهٔ حرف اضافهٔ مرکب هستند که پس از حرف اضافهٔ ساده آمده‌اند و در جایگاه و تلفظ، مستقل می‌نمایند.

حرف اضافهٔ ترکی و فارسی

همان‌گونه که در نمودارها دیدیم، چون بیشتر حرفهای اضافهٔ فارسی در زبان ترکی، معمولاً چند و گاهی چندین مترادف دارند، برای اینکه خوانندگان گرامی، همهٔ معادلهای ترکی هر یک از حروف اضافهٔ فارسی را در یک جا و به دنبال هم ببینند، در زیر، حرفهای اضافه را به ترتیب الفبایی حروف اضافهٔ فارسی آوردیم و معادلهای ترکی هر یک را نیز به ترتیب حروف تهجی با شماره، زیر هر یک قرار دادیم. اینک حرفهای اضافهٔ فارسی و ترکی مهم و متداول در زبان ترکی:

یک ـ از (دان، دن)

معادل حرف اضافهٔ «از» در زبان ترکی، دو حرف اضافهٔ «دَن» و «دان» هستند که به حکم ساختار آوایی متمم، به آخر آن افزوده می‌شوند:

۱ـ دن: ائودن (از خانه)، ایشیک دن (از بیرون)، کوچه دن (از کوچه)، مدرسه دن (از مدرسه) و...

دوْشدی بوْتوْن غازنتلر، قیمت دن آی‌جان آی جان!
خلقین جانی قوْناردی، تهمت دَن آی‌جان آی‌جان!
(صابر ۳۵)

بیرسؤروشون بوقار قینمیش فلک دن
نه ایستیر بوقور دوغی کلک دن؟
دنه گنچیرت اولدوز لاری الک دن. (حیدربابا ۳۸)

گئتنز یتیرون مشدی فلانه بونی من دن
شاعر دیْدی کی بیرداها گنچمم اوْ چمن دَن.
(بیریا ۱۵)

۲ـ دان: باغ دان (از باغ)، داغ دان (از کوه)، بازار دان (از بازار)، اوتاق دان (از اتاق) و...:
تیر شهاب ایلن وورون ای قوم! معجزی
قوْرخوم بودور که آزدیْرا یوْل دان اوْشاقلاری.
(معجز ۱۰۴)

حیدربابا دنیا یالان دنیادی
سلیمان دان (نان)، نوح دان قالان دنیادی.
(حیدربابا ۳۱)

بو رسمه مخالف دانیْشیب، دینمگ اوْلورمی؟
سونرا بو گناه دان داها سیلکینمک اوْلورمی؟
(بیریا ۱۳)

یادآوری:
اگر حرف پایانی متمم، «ن» باشد، بویژه در زبان گفتاری، حرف دالِ (دن ـ دان) به «ن» بدل می‌شود:

اگرچه جان دا سان، جان نان نهان سان
دگیلسن جان نان آیری، بلکه جان سان. (نسیمی ۱۸۹)

حیدربابا یوْلوم سن نن کج اوْلدی
عمریم گنجدی، گلممدیم، گنج اوْلدی.

(حیدربابا ۱۷)

اون نان سورا باغ گؤر بوایشی ائتمک اؤلورمی؟

خلقین ائوینه ایلچی لیگه گئتمک اؤلورمی؟

(بیربا ۱۳)

دو ـ از برایِ ← برایِ

سه ـ از بهرِ ← برایِ

چهار ـ از هنگامِ = از زمانِ (ـالی / ـلی): آیریلالی (از هنگام جدایی)، گئده‌لی (از هنگام رفتن):

اؤلدوم قره گوزن، آیریلالی از ساری تئل دن

بونجا قره گوزلردی الدن رنگیمی ساری.

(شهریار ۶۴)

سن یاتالی، من گوززمه

اولدوز لاری سای دئمیشم. (همان ۱۴۹)

پنج ـ با (ـیلن) و معادلها (ـنلان / ـیلا / ـیله / لا / لان / لن / له / نان / ئن / ایلا / ایلن / ایله):

احمد یلن (با احمد)، با قریلان (با باقر)، الهام ایلان (با الهام)، ائلناز یلا (با ائلناز)، نیلوفر یله (با نیلوفر)، مَن له (با من)، سن له (با تو)، ساناز لا (با ساناز)، سؤلماز لان (با سؤلماز)، منیژه ایلن (با منیژه)، هاله ایله (با هاله)، آیناز ایلا (با آیناز):

عمر ائده‌رک نشئهٔ دمازیله

هفته ده بیر دلبر طنازیله ... (صابر ۲۴۲)

نه خوش دی بیر صنم مه جمالیلن یاشاماق!

همیشه عزّت و جاه و جلالیلن یاشاماق!

(معجز ۹)

داشلی بولاخ داش قوم ایلان دؤلماسین

باخچالاری سارا لماسین، سؤلماسین.

(حیدربابا ۲۰)

میرزا تاغی لَن گنجه گتدیک باغا
من باخیرام سئل ده بوغولموش آیا.
(همان ۲۹)

حیف شهریار لا، چیخیب بیرانا
آیلی گنجه‌لره، دالما میشام من.
(محمد راحم ۲۴۴)

اوز جانوبلن اوینا‌ما بوعرصه ده شیدا
لیلاج دغلبازیله تیز دیرما قوماری. (شیدا)
توز پاغی حرمت لی بیل
اودلا سویی مقدّس. (ساوالان ۴۵)

ایلناز، سؤلماز یلا گلدی. (ائلناز با سولماز آمد.)
محمود، احمد یله سفره گتدی. (محمود با احمد به مسافرت رفت.)

شش ـ با وجودِ = در حالِ (ـ رکن = ایکن):
عصر یمیز خواهش ائده رکن اتفاق و اتحاد
جمله میز امنیّت ایچره، آلماق ایسته رکن مراد
بینیمیز ده یوق ایکن بیرگونه اسباب تضاد
بر وطن اؤلادینه عارض اؤلوب بغض و فساد.
(صابر ۲۹۲)

حیدربابا غیرت قاناتین قایناركن
قره قوشلار سن دن قوپوب قالخاركن
اؤسیلدیرنیم داش لاریلان اوینارکن. (حیدربابا ۴۹)

سانکی دوستاق ایکن من آزاد یدیم
ائله عشقین منی یا هانمیشیدی. (شهریار ۱۸۰)

یادآوری:

اگر حرف پایانی متمم، نون باشد (وگاهی نیز در غیر حرف نون)، حرف لامِ لان و لن و...

به نون تبدیل می‌شود:
اؤن نان گئده‌رم. (با او می‌روم.) سن ئن گلمرم. (با تو می‌آیم.)
محمد یئن دانیشدیم. (با محمد صحبت کردم.)

هفت - بدونِ

حرف اضافهٔ تازی - فارسی‌تبار «بدونِ» عیناً مانند فارسی، در ترکی بر سر متمم افزوده می‌شود: بدونِ تعارف بویورون. (بدون تعارف بفرمایید.)
معادل ترکی این کلمه در زبان ترکی، واژهٔ «سیز» و مترادفهای آن، یعنی: سیْز، سوْز، سوز است که در زبان ترکی، بیشتر، نقش پسوند دارد (معادل «بی» فارسی): پوْل‌سوز (بی‌پول)، ائوسیز (بی‌خانه)، ایش‌سیز (بیکار)؛ امّا به ندرت در نقش حرف اضافه نیز به‌کار می‌رود:
من سیز سیز بیرایش گؤره بیلمه‌رم. (من بدون شما کاری نمی‌توانم بکنم: حرف اضافه.)
فعلةا اؤزوْوی سن‌ده بیر انسان می‌سانیرسان
پول‌سوز کیشی! انسانلیقی آسان می‌سانیرسان!
(صابر ۱۷: پسوند)

هشت - بَر

حرف اضافهٔ «برِ» فارسی در ترکی، معادل ندارد و در حکم «به» است که معادل ترکی‌اش دو حرف اضافهٔ (ا / ئ) هستند. ← «به»

نه - برایِ

معادل حرف اضافهٔ فارسی «برایِ» و مترادفهای آن، یعنی: از برایِ / بهرِ / ازبهرِ / به‌خاطرِ و...، در زبان ترکی، حرف اضافهٔ مرکب «دَن اؤتری» (دان اؤتری) (دن اؤتوری = دان اؤتوری) و مترادفهای آنها (ا گؤره / ئ گؤره / - یچوْن / - یْچون / - وْ چوْن / - و چون / اوْچوْن / اوچون / دان ساری / دَن ساری و...) کاربرد دارد: سعید دن اؤتری (برای سعید) مسعود دان اؤتری، مسعودا گؤره (برای سعید)، سعید یچوْن (برای سعید)، باقر یْچوْن (برای باقر) گوْل اوْچوْن (برای گل)، مسعود و چون (برای مسعود)،

سعید دن ساری (برای سعید)، مسعود دان ساری (برای مسعود)، مینواوچون (برای مینو)، گؤزوْچوْن (برای چشم) و...:

۱ـ دَن اؤتری / دان اؤتری / دن اؤتوْری / دان اؤتوْری:

بیرسؤ گـؤش دن اؤتـوری، انتمه اذیّت بـالاما
گوبه‌ریب، جؤشما، اوتان، قونشولاری ییغما داما.
(صابر ۵۳)

۲ـ ـَگؤره / ـاگؤره:

باغا گؤره (برای باغ)، داوودا گؤره (برای داورد)، ائوه گؤره (برای خانه)، مچیده گؤره (برای مسجد)

۳ـ نچوْن / یچوْن / وْچوْن / ـ وچون / ایْچون / ایچون / اوْچوْن / اوچون:

مهسای ایْچون، کامیارنچون، سؤنازنچون / سعیدیچون، حمیدیچون، دبیریچون / اززوموْچوْن، سؤزوْچوْن، گـؤزوْچوْن / مسعودوچون، محمودوچون، غفور وچون / کاظیم ایْچون، قاسیم ایْچون، هاشیم ایْچون /گلین ایچوْن، کیین ایچوْن، سیمین ایچوْن / گؤل اوْچون، کؤل اوچوْن، گؤن اوْچوْن / طاغوت اوچون، میمون اوچون، گاموش اوچون و...:

داغـلار حسـرت چکـیر، بـاپاض قـارنچون
بـاغلار بسؤیون بـورور، شـیرین نـارنچون.
(محمد راحم ۲۴۳)

۴ـ دن ساری / دان ساری:

علی دن ساری، مژده دن ساری، نسیم دن ساری / شادیْ دان ساری، مهسا دان ساری، کامیار دان ساری و...

یادآوری:

بیش از همهٔ مترادفهای «برایِ» که در بالا آمد، در زبان ترکی حرف اضافهٔ (ـَ / ـا) معادل حرف اضافهٔ «به» فارسی به معنی برایِ به کار می‌رود:

من دانیشیقا گلمیشم. (من برای گفتگو آمده‌ام.)
اؤ کؤ مگه گلمیشدی. (او برای کمک آمده بود.)
بیز گؤ روشه گلمیشیک. (ما برای دیدار آمده‌ایم.)
باغین، اکینین، خیرینی بگلر گؤزه چکمیش
تخم اکمگه دهقانلاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۸)
دئـدیم آنـا! منه بیر یـار گـؤزل دهـان آلاسـان
که یعنی اؤغـلووا بیرخـوش تکـذّبان آلاسـان!
(معجز ۱۰۱)
سـن یـارنمون قـاصدی سـن
اگـلش سـنه چای دئـمیشم. (شهریار ۱۴۹)

ده ـ به (ـَ / ـا)

مترادف حرف اضافهٔ فارسی «به» در زبان ترکی، حروف اضافهٔ (ـَ / ـا) هستند که به حکم آیین هماهنگی آواها، یکی از آن دو، به آخر متمم می‌پیوندد:
بیزه (به ما)، ائوه (به خانه)، احمده (به احمد)، فَرشه (به فرش)، قلمه (به قلم)
باغا (به باغ)، داغا (به کوه)، دانشگاها (به دانشگاه)، هریانا (به هر طرف) و...:
نـااهـل اؤلانـا مـطلبی آنـدیرماق اؤلورمی؟
سـؤز قـانمیانا زوریـله قـاندیرماق اؤلورمی؟
(صابر ۶۹)
خشکـنابی یـامان گـؤنه کـیم سـالدی؟
سیّد لردن کیم قیرئلدی؟ کیم قالدی؟ (حیدربابا ۳۲)
اصـلان الـدین شـعارنما خـائن جـیخان لارا
مـن اؤنـلارین زوالیـنه فـرمان یـارا نمیشام.
(یپریا ۱۲)
عشقین منی عالمده عجب مشکله سالدی!
رسوای جهان ایله‌دی، دیـل دن دیـله سـالدی!
(سؤنمز ۹۵)

یادآوری ۱:

اگر حرف پایانی متمم، مصوّت «و» باشد، گاهی میان متمّم و حرف اضافه، نون وقایه افزوده می‌شود:

اؤنا (اؤ + ن + ا: به او)، بونا (بو + ن + ا: به این)

و گاهی هم نون وقایه افزوده نمی‌شود: مینوآ (به مینو)، یاروآ (به یارو)

و اگر حرف پایانی متمم، مصوت «ا» (الف) یا های بیان حرکت باشد، میان آن و حرف اضافه، یای وقایه افزوده می‌گردد:

سینمایا (به سینما)، اؤرایا (به آنجا)، میوه‌یه (به میوه)، دره‌یه (به دره)

هـــر کـــیمسه‌یه هـــرنه وئـریب، آلویـدی

افلاطون دان بیر قوری‌آد قالوبدی. (حیدربابا ۳۱)

مـن بـیلمه‌یـیرم کیم ائلییب بـونلاری ایجاد

معنی قـایناتایا، بـالدوزا دؤن تیکدیره داماد.

(بیریا ۱۴)

یادآوری ۲:

این حرف اضافه (ـه / ـا) همانگونه که دیدیم، در بسیاری از جمله‌ها به جای و معنی برای به کار می‌رود. ← حرف اضافهٔ «برای»

یادآوری ۳:

گاهی در زبان ترکی به جای حرف اضافهٔ «به» فارسی که در معنی «به زبان» می‌آید، حرف اضافهٔ «جه» و «جا» به‌کار می‌رود: تؤرک‌جه (به زبان ترکی)، عرب‌جه (به زبان عرب)، فارس‌جا (به زبان فارسی)، طالش‌جا (به زبان طالشی):

اؤ خـودوم عـرب‌جه، فـارس‌جا چؤخ غـزل

هامی بیریرین دن معنالی، گؤزل. (فضولی ۶)

یادآوری ۴:

حروف اضافهٔ «جا» و «جان» و «جه» و «جک» و «جاق» به جای و معنی «به» به آخر اسم زمان و مکان می‌پیوندند:

دالیم‌جا (به دنبال من)، قاباقیم‌جا (پیشاپیش من)، یـانیمیزجـان (بـه هـمراهـی‌مان)، دیلم‌جه (به زبان من، از زبان من)

اوّل بـــاشی مــــن دن اســـتقبال ائـــدیز...
اوز قنّوزجه استادی افـفال ائـدیز. (حیدربابا ۵۵)

یازده ـ به اندازهٔ (به قدرِ، تا حدِّ، تا سر حدِ)

معادل این حرف اضافهٔ مرکب فارسی، در زبان ترکی، «جه» و معادلهای آن است: جا = ـ ونجا = ـ‌نجه /ـ ونجاق = ـ ونجک /ـ ونجان = ـ ونجن / اینجا = ایجه / اینجان = ایجن / اناتک = اناتکی = اناتکین = ـ نه تک = ـ‌نه تکی = ـ‌نه تکین / تاجاق = اناجان = نه جک، ـ‌نه جن = ـ‌نه جه /ـ اناکیمی = آناکیمین = ـ‌نه کیمی = ـ‌نه کیمین /ـ ناقَدَر = ـ‌نه قَدَر / لا = له و...:

مین جه (به اندازهٔ هزار)، دؤیونجا = دؤیونجاق، دؤیرنجان (تا حدّ سیری)، میلیون جا (به اندازهٔ یک میلیون) اؤلؤنجک = اؤلؤنجن = اؤلؤنجه = اؤلنه تک = اؤلنه تکی = اؤلنه تکین = اؤلنه کیمی = اؤلنه کیمین = اؤلنه قَدَر (تا سر حدّ مرگ) / یؤرولانا قَدَر (تا حدّ خستگی)، یوزلرله (صدها)، میلیونلا (میلیونها) / مهسا اینجا (به اندازهٔ مهسا)، کامیار اینجا (به اندازهٔ کامیار)، عبّاس اینجان (به اندازهٔ عباس):

منیم عباس اینجان گوجوم یوخدور. (من به اندازهٔ عباس زور ندارم.)
علی نین مژده ایجن کتابی یوخدور. (علی به اندازهٔ مژده کتاب ندارد.)

مـــین جـــه بـوایشـلر بـوزتون، شـیرهٔ کـفّار دوز
دینه ضرر دیر ضرر، اوْ خـوتموروام، ال چکـین.
(صابر ۱۸۹)

راحـــیمین، رســـتمین، الیـــنی ســـیخماق
منه دنیا بـویون جـا عـزّتی‌وار. (شـهریار ۱۷۷)

کیم دن چـاتیب ارثاً بیزه عـالم ده بـو بـدعت؟
میلون لا قـیز اؤغـلان قـالیب آمـالینه حسـرت.
(پیریا ۱۵)

سن دن ده هله، خسته سی، بیچاره سی‌وار دیـر
یؤخ ذرّه جه آسایشی، یؤخ ذرّه قراری. (شیدا)

دوازده ـ به جای (به عوض، عوض)

معادل حرف اضافهٔ «به جای» و مترادفات آن در زبان ترکی، حرف اضافهٔ مرکب «ـاناجان» و مترادفات آن، یعنی: ـانا جاق / ـنه جک، ـنه جن، ـنه جه / ـان جا، ـان جاق، ان جان / ـن جک، ـن جن، ـن جه / ـانا تکین / ـاناکیمی، ـاناکیمین / ـنه کیمی، ـنه کیمین / ـونجا، ـونجاق، ـونجاق / ـونجک، ـونجن، ـونجه و... هستند که به آخر متمم افزوده می‌شوند: دوراناجاق = دوراناجان = دوران‌جا = دوران جاق = دوران جان = دوراناتکین = دوراناکیمی = دوراناکیمین = دورونجا = دورونجاق = دورونجان (به جاي ایستادن، عوض ایستادن)

گندنه‌جک = گندنه‌جن = گندن‌جک = گندن‌جن = گندن‌جه = گندنه‌تک = گندنه‌تکین، گندنه‌کیمی = گیدنه‌کیمین (به جای رفتن) / دورون‌جا = دورون جاق = دورون جان (به‌جای ایستادن) / گزلون جک = گزلون جن = گزلون‌جه (به جای خندیدن):

بوردا اوزاناناجان گئت آتاوا کؤمک ائله. (به جای اینکه در اینجا دراز بکشی، برو به پدرت کمک کن.)

بیکار دوراناجاق، ایش گؤر. (به جای بیکار واایستادن، کار کن.)

بوردا یاتان‌جا، دور مشقیوی یاز. (به جای اینکه اینجا بخوابی، پا شو مشقت را بنویس.)

فوتبالا گئدنه‌جن، درسیوی اوْخو. (به جای رفتن به فوتبال، درست را بخوان.)

سیزده ـ به سوي (به طرف، به سمت)

مترادف حرف اضافهٔ مرکب «به سوي» فارسی، در زبان ترکی حرف اضافهٔ «ه» و «ـا» (= ه) است که به آخر متمم می‌پیوندد، و با افزودن واژهٔ «ساری» و «طرف» تشکیل حرف اضافهٔ مرکب می‌دهند

ائوه ساری گئدیرم. (به سوی خانه می‌روم.) دانشگاها طرف گئدیریک. (به طرف دانشگاه می‌رویم.):

محراب شفق‌ده اوْزونی سجده‌ده گؤردوم
قان ایچره ضمیم یوخ، اوْزوم اوْلسا سنه ساری.
(شهریار ۴۶)

چهارده ـ به غیر از (به جز، جز، غیر از)

حرف اضافهٔ مرکّب «به غیراز» عیناً در زبان ترکی، مانند فارسی متداول است و پیش از متمم می‌آید:

منیم به غیر از مزاحمت، سنزه خیریم چاتمیر. (من به غیر از مزاحمت خیری به شما نمی‌رسانم.)

امّا معادلهای ترکی آن، حروف اضافهٔ مرکب از «دَن» و «دان» (در آخر متمم) + واژه‌های استثنا (سوا، سوای، سؤرا، سؤنرا، باشقا و...) هستند:

مینا دان سوا (به غیر از مینا)، نیما دان سووای (جز نیما)، امید دن سؤرا (غیر از امید)، شادی دن باشقا. (جز شادی) و...

ظَـن ایـده‌ردیـم مـن بـؤتؤن عـالم ده ایران دان سـوا
بیر فرح آباد یئر یؤخدور بو سامان دان سوا. (صابر ۱۸۰)

دیـل ونـرمه مـوسوی! سـن او مـه پـاره دن سـوای
بـیر دلبـره، غـلامی اؤنـون قنبر اؤلمـاسا. (موسوی ۷)

پانزده ـ به محض

معادل این حرف اضافهٔ مرکب فارسی، در ترکی، واژهٔ «هامان» (همان) و گاهی «همین» است که به آخر مصدر فعل افزوده می‌شود:

گؤرمک همان (به محض دیدن)، آلماق هامان (به محض گرفتن)، گلمک همین (به محض آمدن) مژده مدرسه دن گلمک همان مشقلرین یازیر. (مژده به محض آمدن از مدرسه، مشقهایش را می‌نویسد.) من گؤرمک همین اؤنی تا نیدیم. (من به محض دیدن، او را شناختم.)

شانزده ـ به موازاتِ (به همراهیِ، هم زمان با، با):

معادل به موازاتِ در ترکی، حرف اضافهٔ «دیقجا» و «دیکجه» است که به آخر بن فعل افزوده می‌شود:

گئتدیک‌جه، ماشین باها لانیر. (به موازات گذشت زمان، اتومبیل گران می‌شود.)

قالدیق‌جا آغیر لاشیرام. (هر چه می‌مانم سنگین‌تر می‌شوم.)

سـانما از دیکـجه فـلک بـیزلری ویـرانلیق اؤلور
اون تـمنّاسی ایـله بـوغدا دگـیرمانلیق اؤلور.

چـالخالا نـدیقجا، بـولاندیقجا زمـان، نـهره کـیمی
یاغی یاغ اوسته چیخیر، آیرانی آیرانلیق اولور. (صابر ۱۰۲)
آرتـدیقجا حـیا سـیز لیـق، اولور الـل مـتحمّل
هـر ظـلمه دوزن جـانلاری نـیلردین الهـی! (همان ۱۶)
گـلمه‌ز تـانیرام بـختیمی، ایـندی آغـارار صـبح
قاش بیله آغـار دیقجا، داهـا باش‌دا آغاری. (شهریار ۳)

هفده ـ بی

حرف اضافهٔ «بی» به معنی «بدونِ» به سبک زبان فارسی در ترکی نیز پیش از متمم می‌آید:

بی‌تعارف، شاما قالین. (بی‌تعارف، شام بمانید.) و ← بدونِ (بند هفت)

هیجده ـ تا (تا هنگامی که، تا وقتی که، تا زمانی که)

«تا» در زبان فارسی، هنگامی حرف اضافه است که پایان زمان یا مکان را برساند؛ اگر پایان مکان را برساند «تا» به تنهایی می‌آید: تا تهران، تا کرج؛ ولی اگر پایان زمان را برساند، گاهی با واژه‌های وقتِ، هنگامِ، زمانِ همراه است: تا وقتِ، تا هنگامِ، تا زمانِ، تا صبح، تا هنگام صبح، تا کرج، تا تبریز، و در زبان ترکی، معادل آن، «کیمین» و معادلهای فراوان آن، یعنی حروف اضافهٔ سادهٔ تک، تکی، تکین، جا، جاق، جان، جَک، جَن، جَه، کیمی، کیمین؛ و حرف‌های اضافهٔ مرکبِ ـ اتک = اتکین / ـ اجا = ـ جاق = ـ جان / ـ اکیمی = ـ اکیمین / ـ انا = اناتک = ـ اناتکی = اناتکین / ـ اناجا = ـ اناجاق = ـ انا جان / ـ انا قَدَر / ـ اناکیمی = اناکیمین / ـ انجا = ـ ان جاق = ان جان / ـَ تک = ـَ تکی = ـَ تکین / ـَ جَک = ـَ جَن = ـَ جه / ـَ قَدَر / ـَ کیمی = ـَ کیمین / ـَ ن جک = ـَ ن جَن = ـَ ن جه / ـَ نه = ـَ نه تک = ـ نه تکی = ـ نه تکین / ـَ نه جک = ـَ نه جن = ـ نه جه / ـ نه کیم = نه کیمی = ـ نه کیمین / ون جا = ـ ون جاق = ـ ون جان = ـ وَن جک = ـ وَن جَن = ـ وَن جه / ایکن = کَن و... هستند که به آخر بن فعل یا اسم زمان و اسم مکان افزوده می‌شوند:

سن گلنه من کاغاذی یازارام. (تا آمدن تو من نامه را می‌نویسم.)
سن دو رون‌جا من گله‌رم. (تا تو بلند شوی من برمی‌گردم.)
ناهارا کیمین گلین. (تا وقت ناهار برگردید.)

وقت ایکن دورگئت چؤرک آل. (به موقع برو نان بخر.)
فرید دانشگاها جان تاچدی. (فرید تا دانشگاه دوید.)
سعید صبحه تک یاتمادی. (سعید تا صبح نخوابید.)
حمید گلن‌جه صبر ائدین. (تا آمدن حمید صبر کنید.)

لیک مـــن بـــونجا فـــلاکت‌له گـــینه
وارام اوّل کـــسی صـــداقت‌له گـــینه. (صـابر ۸۶)

مـــن ده بـــوردان، تـــئز مـــطلبه چـــاتمارام
ایـــوز گـــلیب، چـــاتمیون جـــان یـــاتمارام. (حـیدربابا ۳۹)

حـــیدربابا غـــیرت قـــانین قـــاینار کـــن
قـــره قـــوشلار ســـن‌دن قـــوپوب قـــالخار کـــن. (هـمان ۳۹)

حـــیدربابا ســـنین گـــؤیلون شـــاد اولسون
دنـــیا وارکـــن آغـــزین دؤلی داد اولسون. (هـمان ۴۰)

مـــن قـــایدین جـــان هـــله
کـــیم ســـاغ قـــالا، کـــیم اؤله. (روشـــن ضـمیر ۲۶)

بـــیر دایـــان، گـــئتمه، ایـــاق ســـاخلا، گـــؤزون قـــربانی
تا دؤیون جان، باخیام اول قامت رعنایه گلیم. (کاظمی ۲۰۶)

نوزده ـ چون (مانندِ، مثلِ):

معادل چون و مانندِ و مثلِ در زبان ترکی، حرف اضافهٔ «کیمی» و مترادفهای آن، یعنی: کیم = کیمین = اکیمی = اکیمین / تک = تکی = تکین = اتک = اتکی = اتکین و... هستند که به آخر متمم می‌پیوندند:

دؤدکش کـــیمی بـــیر بـــاپاق بـــاشین‌دا
آغ تـــؤکـــلری بـــللی دیـــر قـــاشین‌دا. (صـابر ۲۱۰)

مـــن ســـنین تک دافـــا ســـالدیم نـــفسی
ســـن ده قـــیتر، گـــؤیلره ســـال بـــوسسی. (حـیدربابا ۳۹)

مـــظلوملارین حـــقّی اوســـته اســـه‌ردی
ظـــالم‌لری قـــیلینج تکـــین کـــســه‌ردی. (هـمان ۴۳)

تـــورکون دیـــلی تک دنـــیادا ایـــستکلی دیـــل اولماز
اؤزگه دیله قاتسان، بو اصیل دیل، اصیل اولماز. (شهریار ۶۱)

مسجد السّادات گوزلردی باغلار کیمی
گوزرولدردی بولوتلی داغلار کیمی. (همان ۳۳)
حقّین یوزلون دا ناطق قرآن، هلی کیمی
اوزقایمه زمانه ده غلطان یارانمیشام. (بیریا ۱۲)
آتک دولی دریا کیمی
گوزیاشیما چای دئمیشم. (شهریار ۱۴۹)

گاهی در جمله‌هایی که به سبک فارسی است، کلمهٔ «مثل» و ترکیب «مثل اینکه» هم به کار می‌رود:

مثل این که من دن اینجیمیسّن. (مثل اینکه از من رنجیده‌اید.)
اوْ، شهری، مثلِ بیر دسته گوزل ایلیوب. (او شهر را مثل یک دسته گل کرده است.)
شب نورروز، خضاب ایلیه جک مؤمن خاص
سققلی مثلِ بادمجان اوْلاجاق انشاللاه! (معجز ۲۰۷)

بیست ـ دَر (ده ـ دا)

معادل حرف اضافهٔ «در» در زبان ترکی، ده و دا هستند که به آخر متمم می‌پیوندند: ائوده (در خانه)، مدرسه ده (در مدرسه)، دانشگاه دا (در دانشگاه)، داغ دا (در کوه):

دوْدکش کیمی بیر پاپاخ باشین دا
آغ توکلری بللی دیر قاشین دا
لاپ چوخ قوْجا دور بابام یاشین دا. (صابر ۲۱۰)

حیدربابا سولی یئرین دوْزوْن ده
برلاغ قینر چای چمنین گوْزوْن ده. (حیدربابا ۲۰)
توْرکوْن دیلی تک دنیا دا، ایستکلی دیل اوْلماز
اوْزگه دیله قانسان، بر اصیل دیل، اصیل اوْلماز. (شهریار ۶۱)

بیست و یک ـ دربارهٔ (در خصوص، در موردِ، راجع به)

معادل این حرف اضافهٔ فارسی در زبان ترکی، حرف اضافهٔ «ـگوْره» و «اگوْره» است که به آخر متمم افزوده می‌شود (متمم +ـَ +گوْره: احمده گوره = درباره احمد)، (متمم +ـا +گوْره: باغا گوْره = دربارهٔ باغ):

من کتابا گؤره دانشیرام. (من دربارهٔ کتاب صحبت می‌کنم.)
سیز ائوه گؤره دانشیر سیز. (شما در مورد خانه صحبت می‌کنید.)

بیست و دو ـ در هنگامِ (در وقتِ، در زمانِ، در)

معادل این حرف اضافه در زبان ترکی، دو حرف اضافهٔ «دا» و «ده» هستند: گئدن ده (وقت رفتن)، ناهار دا (هنگام ظهر):

آیـــــریلیقا داش آغـــــلار
گـــــؤزلریم قـــــان یـــــاش آغـــــلار

یار، یاردان آیریلان دا
آغلاسا، یاواش آغلار. (بایاتیلار ۴۵)

گؤیرچین لر دسته قالخیب، اوچاللار
گؤن ساچان دا قیزیل پرده آچاللار. (حیدربابا ۳۶)

حیدربابا گئجه دورنا گئچین ده
کؤر اؤغلونون گؤزی قارا سئچن ده. (همان ۳۹)

آمما بختین یاتان دا
قوهوم قارداش، یاد اؤلی. (شهریار ۱۲۷)

بخش سوم ـ حرف نشانه

۱ـ را، حرف نشانه، نقش کلمه‌ها را در جمله نشان می‌دهد و مشهورترین آن در زبان ترکی، یای مصوّت (ـی = ـیٔ) و نیز گاهی واو مصوّت (ـو) است که معادل حرف نشانهٔ «را» ی فارسی هستند: سؤلمازی گؤردوم. (سولماز را دیدم.) کاغاذی یازدیم. (کاغذ را نوشتم.)

داش قـــلب‌لی انســـانلاری نیلیردین الهـــی!
یئزده بوسوروق قانلاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۷)

ســــــن اونـــــودسان دا ســـلیمان! مـــنی
اونود میاجاق شهریار سنی. (شهریار ۲۰۹)

شکـــسته گـــؤیلومو، درد نـــهانه بـــاغلامیشام
اؤنون لا ایلقاریمی جاودانه باغلامیشام. (سؤنمز ۱۰۴)

یادآوری:

اگر مفعول به حرف صدادار ختم شده باشد، میان مفعول و حرف نشانه، نون وقایه می‌آورند: به عبارت دیگر مفعول به جای «ـ ی»، «نی»، «نو» می‌گیرد:

شادیٔ نی چاغیر. (شادی را صدا کن.) علی نی اوْیات. (علی را بیدار کن.) هاله نی گؤردوم. (هاله را دیدم). اوْنو گؤتور (آنرا بردار.)

خانم عمّه، میر عبدوْلوْن سؤزوْنی
ایشیدن ده آیر آغزی، گؤزوْنی. (حیدربابا ۳۵)

۲ـ حرف نشانهٔ اضافه، حرف نشانهٔ اضافه، «ـ ین» و معادلها، یعنی: ـ ین / ـ وْن / ـ ون است که بین مضاف‌الیه و مضاف می‌آید به اضافهٔ مصوت «ـ ی» که به آخر مضاف افزوده می‌شود:

امیدین کتابی (کتاب امید)، امینین درسی (درس امین)، الههنین قلمی (قلم الهه: مضاف‌الیه + نون وقایه + مضاف + ـ ی):

حیدربابا قوری گؤلوْن قازلاوی
گدیک لرین سازاغ چالان سازلاری. (حیدربابا ۱۸)

گون اوجالیب، آرتار داغین جمالی
طبیعتین جوانلانار جمالی. (همان ۳۶)

پیکان ظلمه، سینه‌سی من اثمیشم هدف
زحمت کشین نجاتینا قلخان یارانمیشام. (یریا ۱۲)

یادآوری:

اگر حرف پایانی مضاف‌الیه، صدادار یا های بیان حرکت باشد، میان مضاف‌الیه و «ـ ین»، نون وقایه می‌آید: سارانین کتابی (کتاب سارا)، علی نین قلمی (قلم علی)، مژده نین مدادی (مداد مژده)

و ← حروف وقایه (نون وقایه)

۳ـ حروف نشانهٔ ندا

از انواع دیگر حروف نشانه، حرفهای ندا را می‌توان نام برد که مانند فارسی بر سر منادا می‌آیند. مشهورترین حرفهای ندا عبارتند از:

آهای! آی! اؤهوی! اؤی! ای!:

آی آلنین آی، یوزون گؤزنش، ای قاشلارین کمان!

جیران، گؤزون، قارینشقا خطین، کاکؤلؤن ایلان.

(صابر ۱۴۶)

آهای مریم! آشا باخ. (آهای مریم! به آش نگاه کن.)

اؤهوی قاسم! نه خبر دیر! (اوهوی قاسم! چه خبر است!)

اؤی فرانک! سَن لَن آم. (ای فرانک! با تو هستم.)

ای اللاه! اؤزون کومک اؤل. (ای خدا! خودت کمک کن.)

و ← فصل اسم (نقشهای اسم، نقش منادایی)

فصل دهم ـ وندها (پیشوندها، میانوندها، پسوندها)

وندها واژکهایی هستند بی‌معنی مستقل، که بر سر یا میان و یا پایان واژه یا واژک می‌پیوندند و مفهوم نوینی به آنها می‌بخشند و گاهی مقولهٔ دستوری آنها را عوض می‌کنند:

آد (اسم) + ـ اش ← آداش (همنام: صفت)

کؤینک (اسم) + چک ← کؤینک‌چک (بی‌پیراهن: صفت)

گؤی (صفت) + چک ← گؤیچک (زیبا: صفت)

باغ (اسم، مفرد) + لار ← باغلار (باغها: اسم، جمع)

بخش نخست ـ پیشوندها

چون در زبان ترکی، عنصر غیرفعلی به آخر بن فعل می‌چسبد و به اوّل بن فعل و هیچ‌یک از انواع فعلها، پیشوند و پیش‌واژک و پیش‌واژه‌ای افزوده نمی‌شود، از این‌رو در زبان ترکی اصولاً پیشوند، وجود ندارد و اگر هم گاهی دیده شود معمولاً از فارسی گرفته شده‌اند و فارسی‌تبارند؛ چون:

۱ـ با: با هنر، با ادب، با هوش، با سواد، با تجربه و...

۲ـ باز: بازرس، بازپرس، بازجو، بازرس لیّق و...

۳ـ بر: برچسب، برآورد، برکنار، برگذار، برهم و...

۴ـ به (= بی‌نفی فارسی): به مصرف (بی‌مصرف)، به غیرت (بی‌غیرت)، به دامار (بی‌رگ)، به کُندم (بی‌ذوق و سلیقه)، به واخ (بی‌وقت)، به سواد (بی‌سواد) و...

۵ـ «بی» فارسی بدون دگرگونی: بی‌انصاف، بیجا، بیخود، بیهنر، بیگناه، بیچاره و...

۶ـ در: درآمد، درهم، دریافت و...

۷ـ فرا: فراهم، فراگیر، فراموش و...

۸ـ لا (پیشوند نفی تازی‌تبار فارسی): لامصّب (لامذهب)، لاابالی، لاکردار و...:

۹ـ نا: ناروا، نازیبا، نابجا، ناهنجار، نادرست، ناانصاف، نامرد، ناساز، ناکیشی و...

۱۰ـ وا: واخواست، وادار، واگیر، واریز، وامانده

۱۱ـ وَر: وَرانداز، وربریده، ورشکست، وردست و...

۱۲ـ هم: همکار، همدست، همراه، همان، همین، همسایا (همسایه)، هم کؤشَن (هم مرز)، هم یورد (هم وطن) و...

حیدربابا مرد اوْغوللار دوْغ گینان

نامردلرین بورونلارین اوْوْگینان. (حیدربابا ۴۰)

بیچاره نی گؤردوْکده، سلام وئرمک اوْلورمی؟

شاد بیرده اوْنون هیکلینی گؤرمک اوْلورمی؟

(بیریا ۱۴)

اسْولنمگی آت، دوْشمه بو بَدنیّه قارداش!

تاحق یئره سالما اوْزوْوی زحمته قارداش!

(همان ۱۲)

بخش دوم ـ میانوندها و اقسام آن

میانوندها از جهات گوناگون، اقسام گوناگونی دارند؛ چنانکه:

نخست ـ اقسام میانوند از حیث سازندگی و نقش‌آفرینی

بیشتر میانوندها فعل‌ساز هستند؛ یعنی فعل گذرا را ناگذر، فعل ناگذر راگذرا، فعل گذرا را سببی می‌سازند... و ساختها و گونه‌های مختلف فعل را پدید می‌آورند. افزون بر فعل‌سازی، پاره‌ای از میانوندها، از انواع گوناگون کلمه، کلمه‌های گوناگونی می‌سازند؛ چون:

یک ـ میانوندهای فعل‌ساز، مانند میانوند «دوْر» و «ـَجک» در دو فعل «گوْلدوْروْم» و «گله جگم»، که اولی از فعل ناگذر، فعل گذرا ساخته، و دوّمی از بن فعل، فعل مستقبل پدید آورده است:

گوْل + دوْر + ـوْم ← گوْلدوْروْم (بخندانم)

گل + ـَجگ + ـَم ← گله جگم (خواهم آمد)

از این دست است میانوندهای فعل‌ساز زیر:

۱ـ میش = میش = موش = موش (میانوندهای ماضی‌ساز): گل میش‌دیم (آمده بودم)، ییغمیش دیم (جمع کرده بودم)، گولموش دوم (خندیده بودم)، دورموش دوم (ایستاده بودم)

۲ـ یب = یب = ـوب = ـوب (میانوندهای نقلی‌ساز): گئدیب دیر (رفته است)، قیریب دور (پاره کرده است)، گولوب دور (خندیده است.)، دوروب دور. (ایستاده است.)

۳ـ ـَر = ـار + ـور = ـور (میانوندهای مضارع‌ساز): گله‌رم (می‌آیم)، یازارام (می‌نویسم) گوروزم (می‌بینم)، دوروروام (برمی‌خیزم)

۴ـ ـَجک = ـاجاق (میانوندهای مستقبل‌ساز): گله جک (خواهد آمد.) قالاجاق (خواهد ماند.)

۵ـ مه = ما = ـمْ = می (میانوندهای نفی‌ساز): گلمه‌دی (نیامد)، قالمادی (نماند)، گل میه‌جک (نخواهد آمد)، قیرمیر (پاره نمی‌کند).

۶ـ سا = سه (میانوندهای شرطی‌ساز): گل سَم (اگر بیایم)، آلسان (اگر بگیری)

۷ـ دیر = دیر = دور = دور (میانوندهای گذراساز): گزدیریم (بگردانم)، گولدوروم (بخندانم)، دون دوروم (متجمد کنم)

۸ـ یل = ـیل = ـول = ـول (میانوندهای مجهول و ناگذرساز): یئیلدی (خورده شد) یازیلدی (نوشته شد)، دوزولدی (چیده شد)، قورولدی (برپا شد)

۹ـ دیرت = دیرت = دورت = دورت (میانوندهای سببی‌ساز): یه‌دیرت‌مک (خوراندن)، ییغ دیرت‌ماق (دستور دادن که فروریزند)، کوس دورت‌مک (به‌توسط کسی، وسیلهٔ قهر کردن کسی را فراهم کردن)، یون دورت‌ماق (به توسط کسی، دستور تراشیدن دادن)

۱۰ـ دیرت دیر = دیرت دیر = دورت دور = دورت دور (میانوندهای گذرای سه درجه‌ساز): بیچ دیرت دیرمک (دستور دادن به کسی که به دیگری دستور دهد که درو کنند.)

دو ـ میانوندهای اسم‌ساز (در میان دو اسم تکراری):

اوز به اوز (روبرو)، ال به ال (دست به دست)، گوز به گوز (چشم به چشم)، دار ها

دار (با فریاد بلند):

اؤ دارها دار یلان دیردی... (او با صدای بلند می‌گفت...)

سه ـ میانوندهای اسم مصدرساز (در میان دو بن تکراری یا دو صفت تکراری):

گل هه گل = گل‌ها گل (بـه شـدّت آمـدن)، وورهـاوور (کـتک‌کاری)، تـوتاتوت (بگیربگیر)، خوشاخوش (در حالت خوشی)، بَدَه بد (در حالت بدی و سـختی) و...: اؤشاقلار گل‌ها گل دیدیلر. (بچه‌ها در حال آمدن بودند.)

چهار ـ میانوندهای صفت‌ساز

گؤرباگؤر (گور به‌گور: فارسی‌تبار): دئدیگیم (گفتهٔ من)، آلدیقون (خرید شما)، گؤردوگوز (مشاهده کردهٔ شما)، بویوردوقوز (فرمودهٔ شما)، اؤلمـه دیـریل (بـخور و نـمیر)، قـانلی پیـچاق (سـخت مـخالف و دشـمن) و...: نـاصرین بـیر أولمـه دیـریل چورگی‌وار. (ناصر، نان بخور و نمیری دارد.)

پنج ـ میانوندهای قیدساز (میان دو اسم یا دو اسم صوت تکراری):

أل به أل (دست بـه دست)، چیین به چـیین (دوش بـدوش)، دال بـا دال (پشت سرهم)، آی با آی (ماه به‌ماه)، ایل به ایل (سال به سال): میوه ایل به ایل بـاهالاشیر. (میوه سال به سال گرانتر می‌شود.) شاپ با شاب، تـاققاتاق: شاپ بـا شـاپ اؤشـاقی دؤیورلر. (بچه را به شدّت می‌زنند.)

دوم ـ اقسام میانوند از حیث ساختار

۱ـ مصوّت بلند «ا» (الف)

۱/۱ـ در میان بن فعل مکرّر یا دو اسم صـوت مکـرر (مـیانوند اسـم مـصدری و شدت) قاچاقاچ، توتاتوت، باساباس، چاپاچاپ، چیخاچیخ، تاب باتاپ، شارتا شارت، شارپاشارپ:

اؤلار چاپاچاپ دا دیرلار. (آنها سخت مشغول چپاول‌گری هستند.)

وور وور کـــــه گـــتیرمیینب دیـــر آریـــا

انـــان دؤزمـــه‌ز بـــو شـــارپاشارپا. (صـــابر)

نـاگـه گـتیردی هـوشه اؤلـی تـاققاتاق سـســی
آچدی گؤزؤن یا واشجا، مـنی سـالدی حـیرته.
(معجز ۳۵)

۱/۲ـ میانوند مصـدری (در میان اسم یا صـفت و پـسوند مصـدری):
بؤش (صفت: خالی) + ـا + ماق ← بوشاماق (طلاق دادن)
یاش (اسم: سنّ) + ـا + ماق ← یاشاماق (سنّ کردن، عمر کردن)

۲ـ «ـ ات» در میان بن فعل و پسوند مصدری (میانوند گذراساز در تقابل با «ـ ان»):
ایسلاتماق، اوزاتماق، آلّلاتماق، فیرراتماق و...:
یاغیش منی ایسلات‌دی. (باران مرا خیس کرد.)

۳ـ «ـ اجاق» در میان بن و شناسهٔ فعل مستقبل (میانوند مستقبل‌ساز):
آلاجاقام، دوراجاق‌سان، ووراجاق، آساجاق:
صاباح آسما آساجاقام. (فردا میوه آویزان می‌کنم).

۴ـ «ـ ار»
۱/۴ـ میانوند مصـدری:
آغ + ار + ماق ← آغارماق، بؤزارماق، سوآرماق
۲/۴ـ میانوند مضـارع ساز (میان بن و شناسهٔ فعل):
آلارام، آچارام، قاچارلار، اوچار، تاپارسیز، یاپاروق:
من ایکیندی چاغی باغ‌دا قاچارام. (من عصری در باغ می‌دَوم.)

۵ـ «ـ ارت» میانوند گذراساز:
قؤپ + ارت + ماق ← قؤپارت‌ماق (جدا ساختن)، چیخارت‌ماق، بؤزارت‌ماق، آغارت‌ماق

۶ـ «ـ اش» میانوند فعلی (میان بن فعل یا جانشین آن و پسوند مصدری):
ساتاش‌ماق، یاناش‌ماق، داراش‌ماق، ساواش‌ماق، دؤلاش‌ماق
اؤ هامویا ساتاشاردی. (او سر به سر همه می‌گذاشت.)

۷- «-ال» میانوند ناگذرساز و خود گذرساز (میان بن فعل یا صفت و پسوند مصدری):
آجال‌ماق، آزال‌ماق، قارتال‌ماق، توْخال‌ماق، سوْزال‌ماق، بوْشال‌ماق: آجالمیْشام. (گرسنه‌ام است.)

۸- «-الت» میانوند گذراساز در میان بن فعل و پسوند مصدری:
صاف + -الت + ماق ← صافالت‌ماق، آزالت‌ماق، اوجالت‌ماق، قوْجالت ماق، قیصصالت‌ماق، دارالت‌ماق:
تلویزیونون سسین آزالت. (صدای تلویزیون را کم کن.)

۹- «-ان» میانوند ناگذرساز پیش از پسوند مصدری در تقابل با «-ات»:
یوبان‌ماق، یوبات‌ماق / ایسلان‌ماق، ایسلات‌ماق / آللان‌ماق، آللات‌ماق / فیرلان‌ماق، فیرلات‌ماق:
یاغیشین آلتیندا ایسلاندیم. (زیر باران، خیس شدم.)

۱۰- «ـَه»
۱۰/۱- میانوند شدت در میان دو بن فعل مکرر:
گل + ـَ گل ← گله‌گل، گند + ـَ + گند (گنت) ← گنده گنت (رفت و گریز)
کسه‌کس (شدّت رشوت‌گیری از افراد) و...
۱۰/۲- «ـَه» میانوند اسم مصدری در میان دو صفت مکرر:
بَد + ـَ + بَد ← بده بد (حالت بدی و گرفتاری)
۱۰/۳- «ـَه» میانوند شدت و صفت در میان دو صفت:
گن + ـَ (ـه) بوْل ← گنه بوْل (کافی و بس آیند)
۱۰/۴- «ـَه» میانوند شدت در میان دو اسم صوت تکراری:
تَق + ـَ + تَق ← تقه‌تق، گورْگور، گوروبه گوروب:
تقه‌تق سسی قوْیمادی یاتاق. (صدای تند تق‌تق نگذاشت بخوابیم.)
۱۰/۵- میانوند مصدری:
ال + ـَ + مک ← اله مک (الک کردن)

۱۱- «جَر» میانوند مصدری:

جز + جر + مک ← جزجَرمک (سبز شدن سر پیاز و سیر چیده شده)

۱۲ـ «ـَ ت» میانوند گذراساز در تقابل با «ـَ ن» در میان بن فعل و پسوند مصدری:
تـــــریت‌مک، تسرپن‌مک / ایش‌لت‌مک، ایش‌لن‌مک / گـیزلت‌مک، گـیزلن‌مک / حرص‌لت‌مک، حرص‌لن‌مک، / جین‌لت‌مک، جین‌لن‌مک و...

۱۳ـ «ـَ جک» میانوند مستقبل:
گل + ـَ جک + ـَ م (شناسه) ← گله جگم (خواهم آمد.)، گئده جکلر، وئره جگم، گؤره جکسیز، گؤتؤره جگم. ← فعل مستقبل

۱۴ـ «ـَ ر»
۱/۱۳ـ میانوند مضارع:
گل + ـَ ر + ـَ م ← گله‌رم، گئده‌رم، گؤره‌رسن، کؤسه‌رلر ← مضارع اخباری
۲/۱۳ـ میانوند مصدری:
گؤی + ـَ ر + مک ← گؤیَرمک (سبز شدن) ← مصدر

۱۵ـ «ـَ رت» میانوند گذراساز:
کؤز + ـَ رت + مک ← کؤزَرت مک (سرخ کردن آتش)، گؤیه‌رت مک (سبز کردن)

۱۶ـ «ـَ ش»
۱/۱۶ـ میانوند مصدری خود گذرساز:
بَلَش‌مک، تَرَپش‌مک
۲/۱۶ـ «ـَ ش» میانوند مصدری گذراساز برابر «ـَ ن» در تقابل با «ـَ ت» سببی‌ساز:
اؤرگ + ـَ ش + مک ← اؤرگش‌مک = اؤرگن‌مک (مقابل اؤرگت‌مک)
۳/۱۶ـ «ـَ ش» میانوند مصدری ناگذرساز:
گزلَش‌مک + گؤل؟ + ـَ ش + مک
اؤجشمک ← اؤج؟ + ـَ ش + مک

۱۷ـ «ـِل» میانوند مصدری:
دوز + ـِل + مک ← دوزِل‌مک (درست شدن)، بَزِل‌مک

۱۸ـ «ـِلت» میانوند گذراساز:
دوز + ـِلت + مک ← دوزلت‌مک (درست کردن)، گنه‌لت‌مک

۱۹ـ «ـِلت دیر» میانوند سببی‌ساز
دوز + ـِلت دیر + مک ← دوزلت دیرمک ← دستور درست کردن دادن. بَزِه‌لت دیرمک و...

۲۰ـ «ـِلت‌له» میانوند مصدری:
گؤز + ـِلت‌له + مک ← گؤزِه لت‌له‌مک (مواظب بودن، انتظار داشتن)

۲۱ـ «ـِن» میانوند خود گذرساز در میان اسم و پسوند مصدری:
گؤج + ـِن + مک ← گؤجنمک (زور زدن)، دیلنمک (التماس و گدایی کردن)

۲۲ـ «با» میانوند قیدساز (برگرفته از «به» فارسی) در میان دو اسم مکرر:
دال با دال، یان بایان، آی با آی، قول با قول، توش با توش

۲۳ـ «به» میانوند فارسی‌تبار
۲۳/۱ـ میانوند قیدساز در میان دو اسم مکرّر
گؤن به‌گؤن، ایل به‌ایل، دَیقه به‌دَیقه، هفته به‌هفته، اوز به‌اوز، گؤز به‌گؤز، ال به‌ال
۲۳/۲ـ میانوند اسم صوتی:
گؤروپ به کورروپ، گوپ به‌گوپ

۲۴ـ ت
۲۴/۱ـ میانوند گذراساز و خود گذرساز:
اوجـال‌ماق (بلند شـدن) ← اوجـال + ت + مـاق ← اوجـالت‌ماق (بلند کـردن)، قـزجالت‌ماق، آغـلات‌ماق، آزالت‌مـاق، آجـالت‌ماق، گـیجه‌لت‌مک، کـیجیلت‌مک،

کزتلت‌مک، گزدلت‌مک، دَبرت‌مک، ایشلَت‌مک، اڑتورت‌ماق، دَبرت‌مک، اڑینات‌ماق، چوزوت‌مک، قورروت‌ماق، اوشوت‌مک (تب و لرز کردن)، اینجیت‌مک، اینیت‌مک، کیریت‌مک

۲/۲۴ـ میانوند سببی‌ساز:

اڑخـوماق (گذرا) ← اڑخو + ت + ماق ← اڑخوت‌ماق (سببی)، ایستت‌مک، توخوت‌ماق: کاغاذی اڑخوتدو (نامه را داد که بخوانند.)

۲۵ـ «ـ تدوز» میانوند سببی‌ساز:

گؤتوزمک (برداشتن: گذرا) ← گؤتوز + تدوز + مک ← گؤتوز تدوزمک (دستور دادن که بردارند: سببی)، چؤووزمک (برگرانیدن: گذرا) ← چؤووز تدوزمک (دستور دادن که برگردانند: سببی)، بؤیؤتمک و بؤیؤتدوزمک و...

۲۶ـ «ـ تدور» میانوند سببی‌ساز:

قورروماق (خشک شدن) ← قورروت‌ماق (خشک کردن) ← قورروت دورماق (دستور خشک کردن دادن: سببی)، اؤتورماق (نشستن) ← اؤتورت‌ماق (نشاندن) ← اؤتورت دورماق (دستور نشاندن کسی را به کسی دیگر دادن: سببی)

۲۷ـ «جاق» میانوند قیدساز در میان بن فعل و ضمیر فارسی‌تبار «هامان» (همان):

آل‌جاق‌هامان، سات‌جاق‌هامان، وورجاق‌هامان، توت‌جاق‌هامان

۲۸ـ «جک» صورت دیگر «جاق»:

گل‌جک همان، ونرجک همان، گؤرجک همین، دنجک همان و...

۲۹ـ «چؤن» میانوند مصدری:

چؤپ + چؤن + مک ← چؤپ چؤن مک (تفننی علف خوردن چهارپا)

۳۰ـ «دار» میانوند گذراساز:

قؤن + دار + ماق ← قؤن دارماق (درست کردن)

۳۱ـ «دَر» میانوند گذراساز:
دؤن + دَر + مک ← دؤن‌درمک (برگرداندن)، چؤن‌درمک

۳۲ـ «دوْر» در میان بن فعل و پسوند مصدری:
۱/۳۲ـ میانوند گذراساز
گؤل‌مک (خندیدن) ← گؤل + دوْر + مک ← گؤل دوْرمک (خندانیدن) کوْس دوْرمک، اؤل دوْرمک، اوزدوْرمک
۲/۳۲ـ میانوند خود گذرساز:
سوْز + دوْر + مک ← سوْزدوْرمک (خود را رقصاندن، به رقص درآمدن)
۳/۳۲ـ میانوند گذرای با حالت:
بوْزمک ← بوْز + دوْر + مک ← بوْزدوْرمک. (لب را به حالت خاص درآوردن)
۴/۳۲ـ میانوند سببی‌ساز:
دوْزمک (چیدن: گذرا) ← دوْزدوْرمک (دستور چیدن دادن)، گوْرمک (انجام دان کار را) ← گوْردوْرمک (دستور انجام کار دادن)، سوْزدوْرمک (دستور از صافی گذراندن دادن)، سوْردوْرمک

۳۳ـ «دور» در میان بن فعل و پسوند مصدری:
۱/۳۳ـ میانوند سببی‌ساز:
اوْت‌ماق (بلعیدن) ← اوت + دور + ماق ← اوت‌دورماق (امر بلعیدن چیزی به کسی دادن)، توت دورماخ، یوْل‌دورماق، وورددورماق و...
۲/۳۳ـ میانوند گذراساز:
قوس ماخ (قی کردن) ← قوس‌دورماق (به قی کردن واداشتن، به‌زور بازپس گرفتن)، قوْن‌دورماق
۳/۳۳ـ میانوند خنثی
اوتوزماق = اوتوزدورماق (اوتوز + دور + ماق: باختن)

۳۴ـ «دورت دور» میانوند سببی‌ساز:
دوْلدی (پر شد: ناگذر) ← دوْلدوردی (پر کرد: گذرا) ← دوْلدورت دوردی (دستور داد پر کنند: سببی)

۳۵ـ «دۆرت» میانوند سببی‌ساز:
اۆلچدی (اۆلچدی) ← اۆلچدۆرت‌دی (دستور کیل کردن داد.)

۳۶ـ «دۆرت دۆر»
۱/۳۶ـ میانوند گذرای سه درجه‌ساز:
کۆچ + دۆرت دۆر + دۆم ← کۆچدۆرت دۆردۆم (دستور دادم بکوچانند)
۲/۳۶ـ میانوند گذرای چهار درجه‌ساز:
اۆلچدۆرت دۆردۆم (دستور دادم که امر به کیل‌کردن یا متر کردن دهند.)

۳۷ـ «دوق» (دوغ) میانوند ملکی در میان بن فعل و ضمیر پیوستهٔ اضافی ملکی:
توت + دوغ + ـ وم ← توت‌دوغوم (گرفتهٔ من)، سۆروش دوغوز (پرسیدهٔ شما)، اۆل‌دوغو (داشته‌اش)، بۆل‌دوغوموز (چیده‌مان)

۳۸ـ «دۆگ» میانوند ملکی معادل «دوق»:
گۆردۆگۆم (آنچه من دیده‌ام)، بۆلدۆگۆز (قسمت کرده‌تان)، دۆشۆن‌دۆگۆم (دریافت و برداشت من)

۳۹ـ «دیر»
۱/۳۹ـ میانوند گذراساز:
چاش‌ماق (اشتباه کردن) ← چاش + دیر + ماق ← چاش‌دیرماق (به اشتباه انداختن)، یاغ‌دیرماق، قیس‌دیرماق، آزدیرماق، سین‌دیرماق، آیین‌دیرماق و...
۲/۳۹ـ میانوند سببی‌ساز از گذرا:
اینان‌ماق (باور کردن) ← اینان‌دیرماق (باوراندن)، ییخ‌دیرماق، سات‌دیرماق، چات‌دیرماق، باس‌دیرماق، قازدیرماق، یازدیرماق، آس‌دیرماق و...
۳/۳۹ـ میانوند خنثی: قالخیزماق = قالخیزدیرماق (بلند کردن از سرجای)

۴۰ـ «دیر»
۱/۴۰ـ میانوند گذراساز:
مین‌مک (سوار شدن) ← مین + دیر + مک ← مین‌دیرمک (سوار کردن)،

آندیرمک، یئن‌دیرمک، سین‌دیرمک، چیم‌دیرمک، گزدیرمک و...

۴۰/۲ـ میانوند سببی‌ساز از گذرا:

کس‌مک (بُریدن: گذرا) ← کس + دیر + مک ← کس‌دیرمک (دستور بُرش دادن: سببی)، اک‌دیرمک، بیچ‌دیرمک، بیل‌دیرمک، ایچ‌دیرمک

۴۰/۳ـ میانوند ناگذرساز با حالت (از ناگذر):

اس‌مک (لرزیدن) ← اس + دیر + مک ← اس‌دیرمک = اسمک (با حالت)

۴۱ـ «دیْرت» میانوند سببی‌ساز از گذرا:

آل‌ماق (خریدن به گذرا) ← آل + دیْرت + ماق ← آل‌دیْرت‌ماق (دستور خرید به کسی دادن: سببی)، باس‌دیْرت‌ماق

۴۲ـ «دیرت» میانوند سببی‌ساز از گذرا:

کس‌مک (بُریدن: گذرا) ← کسّ + دیرت + مک ← کس‌دیرت‌مک (دستور بردن به کسی دادن)، ازدیرت‌مک

۴۳ـ «دیْرت‌دیْر» میانوند گذرای سه درجه و چهار درجه‌ساز:

ییخ‌ماق (افکندن) ← ییخ‌دیْرماق (دستور افکندن دادن: سببی) ← ییخ‌دیْرت‌دیْر + ماق ← ییخ‌دیْرت دیْرماق (امر کردن به کسی که به دیگری بگوید بیفکَند: گذرای سه‌درجه‌ی)، آچدیْرت دیْرماق، آسدیْرت دیْرماق، آلدیْرت دیْرماق، تاپ‌دیْرت دیْرماق، یاپ‌دیْرت دیْرماق، چاپ‌دیْرت دیْرماق، یازدیْرت دیْرماق، وورماق (زدن: گذرا) ← ووردورماق (سببی) ← ووردیْرت‌ماق (گذرای سه درجه‌ای) ← ووردیْرت‌دیْرماق (گذرای چهار درجه‌ای)

۴۴ـ «دیرت‌دیر»

۴۴/۱ـ میانوند سببی‌ساز از ناگذر:

مین‌مک (سوار شدن) ← مین + دیرت‌دیر + مک ← دستور دادن به کسی که کسی را سوار کند) اندیرت دیرمک، گزدیرت دیرمک

۴۴/۲ـ میانوند گذرای سه درجه‌ساز از گذرا:

کس‌مک (بریدن: گذرا) ← کس + دیرت‌دیر + مک ← کس‌دیرت دیرمک، ازدیرت

دیرمک، بیچ‌دیرت دیرمک، اکدیرت دیرمک (امر دادن به کسی که به دیگری بگوید که او بکارد.) ایچ‌دیرت دیرمک، پندیرت دیرمک

۳/۴۴ـ گذرای چهار درجه‌ساز:

وئردی (گذرا) ← وئردیردی (سببی) ← وئردیرت‌دی (گذرای سه درجه) وئردیرت دیردی (گذرای چهار درجه)

۴۵ـ «ـ دیغ» میانوند ملکی در میان بن فعل و ضمیر پیوستهٔ اضافی ملکی:

ساتدیغیم، آلدیغیز، یاتدیغیز، آچدیغیز ← میانوند «دوق»

۴۶ـ «دیگ» میانوند ملکی معادل «دیغ» ↑

۴۷ـ «ر» میانوند وقایه‌گونه، میان سه ضمیر (او، بو، ها) و حرف اضافهٔ «دان» و «دا»:

اؤردا، بوردا، هاردا؟ اؤردان، بوردان، هاردان؟

۴۸ـ «س» (سین وقایه)، بین واژه‌های مختوم به مصوّت‌های بیان حرکت و ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد «ـی»:

آتاسی، آناسی، لیموسی، بی‌بی‌سی، عمّه‌سی، میوه‌سی و ← حرفهای وقایه

۴۹ـ «سَ» میانوند شرطی (صورت دیگر «سا»):

گل‌سم، گلسه‌لر، گورسه‌یدیلر، یشسه‌لر، دئسه‌لر، گؤرسه‌ز و...

۵۰ـ «سا» میانوند شرطی (صورت دیگر «سه»):

آل‌سام، آل‌ساز، قال‌ساز، یازساق، توت‌ساق، آلسایدیم، دورسایدیز و...

۵۱ـ «ست» میانوند گذراساز در تقابل با «سَن»:

گؤر + ست + مک ← گورستمک (نشان دادن) ↓

۵۲ـ «سَن» میانوند ناگذرساز در تقابل با «ست»:

گؤر + سَن + مک ← گؤرسن‌مک (دیده شدن) ؟

۵۳ـ «ش»

۱/۵۳ـ میانوند دوسویه:

باغلاش‌ماق (مسابقه دادن)، آزالاش‌ماق.

۲/۵۳ـ میانوند گروهی:

آغلاش‌ماق (دسته جمعی گریه کردن)

۵۴ـ «قوز» میانوند گذراساز:

دورماق (برخاستن: ناگذر) ← دور + قوزماق = دورقوزدورماق (برخیزانیدن)

۵۵ـ «قوزدور» میانوند تأکید:

دورماق (برخاستن) ← دورقوزماق (برخیزانیدن) ← دورقوزدورماق (برخیزانیدن با مفهوم تأکید):

بیچارانی یئرین‌دن دورقوزدوردی (بیچاره را [به زور] از سرجایش برخیزانید.)

۵۶ـ «ل» میانوند ناگذرساز:

در واژه‌های مختوم به مصوت در میان صفت و پسوند مصدری: قوجا + ل + ماق ← قوجال‌ماق (پیر شدن)، اوجال‌ماق (قد کشیدن)، قیصصال‌ماق (کوتاه شدن)، دوررول‌ماق دیری + ل + مک ← دیریل‌مک

۵۷ـ «لا»

۱/۵۷ـ میانوند گذراساز، در میان اسم یا صفت و پسوند مصدری:

باش + لا + ماق ← باش‌لاماق (سر کردن)، داش‌لاماق، پاش‌لاماق، داراق‌لاماق، ایاق‌لاماق و...

۲/۵۷ـ میانوند گذراساز از گذرا با مقداری تغییر معنی:

آس‌ماق (آویختن: گذرا) ← آس‌لاماق (آویزان کردن)، دان‌ماق (انکار کردن) ← دان‌لاماق (نکوهیدن)

۵۸ـ «لات» میانوند گذراساز در تقابل با «لان»:
فیرلات‌ماق (چرخاندن)، فیرلان‌ماق (چرخیدن) / آللات‌ماق، آلّلان‌ماق / سالّلات‌ماق، سالّلان‌ماق / باشلات‌ماق، باشلان‌ماق / خاراب لات‌ماق، خاراب لان‌ماق و...

۵۹ـ «لات‌دیر» میانوند سببی‌ساز: در میان اسم و پسوند مصدری
ایاق + لات‌دیرماق ← ایاق‌لات دیرماق (دستور لگدکوب کردن دادن)، باش‌لات دیرماق، پاس‌لات دیرماق

۶۰ـ «لاش» میانوند مصدری:
بوژی‌لاش‌ماق (قدسنجی کردن)، پای‌لاش‌ماق (تقسیم شدن)، کال‌لاش‌ماق، چال‌لاش‌ماق

۶۱ـ «لاش‌دیر» میانوند گذراساز:
های‌لاماق (هی زدن) ← های + لاش‌دیر + ماق ← های‌لاشدیرماق (هی زدن با شدّت) آجی‌لاش دیرماق، حاضرلاش دیرماق، آرالاش دیرماق

۶۲ـ «لان» در تقابل با «لات»
۱/۶۲ـ میانوند ناگذر مجهول‌ساز، در میان بن فعل و پسوند مصدری:
آس‌ماق (آویختن: گذرا) ← آس + لان + ماق ← آس‌لان‌ماق (آویزان شدن: ناگذر) فیرلان‌ماق، ایس‌لان‌ماق، هوژلان‌ماق، اوژلان‌ماق، توژلان‌ماق (گول خوردن) آجیغ‌لان‌ماق
۲/۶۲ـ میانوند خودگذرساز، در میان بن فعل یا اسم و یا صفت و پسوند مصدری:
توژلان‌ماق (آویزان شدن)، خیرلان‌ماق، آت‌لان‌ماق، داش‌لان‌ماق، یول‌لان‌ماق، قازی‌لان‌ماق، قوچی‌لان‌ماق، بوی‌لان‌ماق، حال‌لان‌ماق

۶۳ـ «لان‌دیر» میانوند گذراساز، در میان اسم یا صفت و پسوند مصدری:
آد + لان‌دیر + ماق ← آدلان‌دیرماق (نامور کردن)، هوش‌لان‌دیرماق، تازالان‌دیرماق، ایشیق‌لان دیرماق و...

۶۴ـ «لَت» میانوند گذراساز معادل «ـ الت» در تقابل با «لَن»:
گیز + لَت + مک ← گزلت‌مک (پنهان کردن) گؤزلت‌مک

۶۵ـ «لَت‌دیر» میانوند سببی‌ساز:
یئل + لت‌دیر + مک ← یئل‌لت‌دیرمک (دستور بیل زدن دادن)، ایش‌لت‌دیرمک، لحیم‌لت‌دیرمک، پیچ‌لت‌دیرمک

۶۶ـ «لَش»
۱/۶۶ـ میانوند مصدری در میان اسم یا صفت و پسوند مصدری:
آل + لَش + مک ← آل‌لَش‌مک (تکاپو کردن)، پیس‌لش‌مک، اوزلش‌مک، جوت‌لش‌مک
۲/۶۶ـ میانوند دوسویه ساز:
بیر + لش + مک ← بیرلش‌مک (دست یکی شدن، همدست شدن)، دیل‌لش‌مک (همزبان شدن)، کمک‌لش‌مک (همیاری کردن)

۶۷ـ «لش‌دیر» میانوند گذراساز:
بیر + لش‌دیر + مک: بیرلش‌دیرمک، یئرلش‌دیرمک

۶۸ـ «لَن» میانوند ناگذرساز:
ائو + لن + مک ← ائولن‌مک (زن گرفتن)، حَل‌لن‌مک (حال‌لان‌ماق) ال‌لن‌مک، کـزل‌لن‌مک، حـرص‌لن‌مک، دیـل‌لن‌مک، کیشی‌لن‌مک، کـئف‌لن‌مک، کیفـلن‌مک، گیجیک‌لن‌مک

۶۹ـ «لن‌دیر» میانوند گذراساز:
کئف + لن‌دیر + مک ← کئف‌لن‌دیرمک (مست کردن کسی را)

۷۰ـ «له» میانوند مصدری:
ال + لَه + مک ← آل‌له‌مک (دستمالی کردن)، یئل‌له‌مک، ویل‌له‌مک، گؤزله‌مک

۷۱ـ «ما»

۱/۷۱ـ میانوند صفت‌ساز:

آل + ما + لی ← آل‌مالی (خریدنی)، قال‌مالی (ماندنی)، سات‌مالی (فروختنی)

۲/۷۱ـ میانوند نفی و نهی:

آل + ما + دیم ← آلمادیم (نگرفتم)، آل‌مارام، آلماییَن

۷۲ـ «مَ» (مه)

۱/۷۲ـ میانوند صفت‌ساز (= ما):

گزل + مَه + لی ← گزل‌ملی، گَزملی، گؤزملی و...

۲/۷۲ـ میانوند نفی و نهی (= ما): گل + مَ + دي ← گلمه‌دي (نیامد)، گلمه‌یین، گلیمه‌جک

۷۳ـ «مؤر» میانوند نفی:

گؤر + مؤر + دوم ← گؤرمؤردؤم (نمی‌دیدم)، گؤرمؤرم

۷۴ـ «مور» میانوند نفی (= مؤر):

دور + مور + ام ← دورمورام، اوچ‌موردی، توت‌مورام، قؤیمورلار

۷۵ـ «مؤش» میانوند ماضی:

گؤر + مؤش + دؤم ← گؤرمؤش‌دؤم (دیده بودم)، گؤرمؤش‌دؤلر

۷۶ـ «موش» میانوند ماضی «= مؤش»:

دور + موش + دوم ← دورموش‌دوم (ایستاده بودم.)، توت‌موشام، وورموش‌دوق

۷۷ـ «مؤش اؤموش» میانوند ماضی:

گؤرمؤش اؤمؤشم (دیده بوده‌ام)، گؤلموش اؤمؤشلر

۷۸ـ «موش اوموش» میانوند ماضی (= مؤش اؤموش):

دورموش اوموشام (ایستاده بوده‌ام)، یؤرموش اوموشلار

۷۹ـ «مَه» میانوند نفی «= مْ = ما»
← میانوند «مَ» و ← میانوند «ما»

۸۰ـ «میش» میانوند ماضی (= مۆش = موش = میش):
ییخ + میش + دیلار ← ییخمیش دیلار = انداخته بودند.) ییخمیش‌دوق

۸۱ـ «میش» میانوند ماضی (= مۆش، موش، میش):
گل‌میش دیلر (آمده بودند)، کس میش‌دیز، گتمیش‌دی

۸۲ـ «نَ» (نه) میانوند مصدری:
اَس + نَ (نه) + مک ← اسنه‌مک (خمیازه کشیدن)

۸۳ـ «نْ» نون ساکن:
۱/۸۳ـ میانوند ناگذرساز در تقابل با «ت»:
ترپَن‌مک (جنبیدن)، ترپَت‌مک (جنبانیدن) / گیزلن‌مک، گیزلت‌مک / اۆیان‌ماق، اۆیات‌ماق

۲/۸۳ـ میانوند خود گذرساز:
آللان‌ماق، ساللان‌ماق، تروْلان‌ماق، دابان‌ماق، فوْزان‌ماق، بۆیان‌ماق، یویان‌ماق و...

۸۴ـ «ن» نون وقایه:
اۆنی، اۆنا ← حروف وقایه (نون وقایه: ص ۲۱)

۸۵ـ «ن» نون وقایه واره:
اۆ + ن + لار ← اۆنلار (آنها)، بو + ن + لار ← بونلار (اینها):
اورازخــلاردان، گــۆزۆم ســیْچیر اۆنــلاری
خــیال گــلیب، آشــیب، گــنچیر، اۆنلاری.
(حیدربابا ۳۷)

۸۶ـ «نیل» میانوند ناگذر مجهول:
اۆخلانیل‌ماق (تیر خوردن)، سووانیل‌ماق (اندود کرده شدن بام و...)

۸۷ـ «نیل» (= نیل) میانوند ناگذر مجهول:
گۆزله نیل‌مک (مراقب شدن و پاییده شدن)

۸۸ـ «ـ و» میانوند مصدری:
تورش + ـو + ماق ← تورشوماق (تُرشیدن)

۸۹ـ «ـ وْپ» میانوند نقلی‌ساز:
گۆروْپ‌سوز (دیده‌اید)، کۆچوْپلر، گۆدوْپ‌دوْرلر

۹۰ـ «ـ وپ» میانوند نقلی‌ساز (= ـ وْپ):
اوتوپ‌سوز (بعلیده‌اید)، توتوپ‌لار

۹۱ـ «ـ وْت» میانوند گذراساز:
هوْرک + ـ وْت + مک ← هوْرکوْت‌مک (رمانیدن)

۹۲ـ «ـ وت» میانوند گذراساز (= ـ وْت):
قوْرخ + وت + ماق ← قوْرخوت‌ماق (ترسانیدن)، پوْرسوت‌ماق

۹۳ـ «ـ وْر»
۱/۹۳ـ میانوند گذراساز:
اۆت + ـ وْر + مک ← اۆتوْرمک (داخل کردن)
۲/۹۳ـ میانوند مضارع حال و ماضی استمراری:
گۆر + ـ وْر + ـَم ← گۆروْرَم (می‌بینم: حالا)، گـۆتوروْرلر، دۆیـوْروْک، اوزوْرم، گۆروْردوْم (می‌دیدم)، اۆپوْردوْک، سۆکوْردوْلر، اۆتوْردوْز

۹۴ـ «ـ ور» میانوند مضارع حال و ماضی استمراری (= ـ ؤر):

دور + ـ ور + ام ← دورورام (بـرمی‌خیزم)، یـؤرورلار، اؤتـورورروق، دورورردوم (برمی‌خاستم)، یورولوردوق، اؤخوردولار، توتوردوز

۹۵ـ «ـ ؤرت» میانوند گذراساز و سببی‌ساز:

کؤچ + ـ ؤرت + مک ← کؤچؤرت‌مک (کوچانیدن)، گؤتؤرت‌مک

۹۶ـ «ـ ورت» میانوند گذراساز (= ـ ؤرت) و سببی‌ساز:

اوچ + ـ ورت + ماق ← اؤچورت‌ماق (پرانیدن، خراب کردن)، قـوردورت‌ماق، اؤتورت‌ماق، یودورت‌ماق

۹۷ـ «ـ ورت‌دور» میانوند سببی‌ساز:

اوچ + ـ ورت‌دور + ماق ← اوچؤرت‌دورماق (دستور پراندن یا ویران کردن دادن) توروت‌دورماق (دستور خشکانیدن دادن)

۹۸ـ «ـ وز» میانوند تضاد:

اوت‌ماق (بردن در بازی) ← اوت +ـ وز + ماق ← اوتوزماق (باختن در بازی)

۹۹ـ «وزدور» میانوند تضاد:

اوت‌ماق (بردن در بازی و قمار) ← اوت + ـ وزدور + ماق ← اوتوزدورماق (باختن در بازی و قمار)

۱۰۰ـ «ؤش»

۱۰۰/۱ـ میانوند دوسویه‌ساز:

گؤر + ؤش + مک ← گؤروش‌مک (همدیگر را دیدن)، اؤپوش‌مک، بؤلؤش‌مک، دؤیوش‌مک

۱۰۰/۲ـ میانوند گروهی‌ساز:

گؤل + ـ ؤش + مک ← گؤلؤش‌مک (دسته‌جمعی خندیدن)

۱۰۰/۳ـ میانوند خود گذرساز:

سۆزر + ـ وْش + مک ← سوزروْش‌مک (لیز خوردن، سُر خوردن)، بوزوْش‌مک

۱۰۱ـ «ـ وش» (= وْش)

۱/۱۰۱ـ میانوند دوسویه‌ساز:

توت + ـ وش + ماق ← توتوش‌ماق (درگیر شدن)، دوروش‌ماق (با هم ستیزیدن)، وورروش‌ماق، بۆغوش‌ماق

۲/۱۰۱ـ میانوند گروهی ساز:

اولوش‌ماق (عوعو کردن گروهی سگ و گرگ، با اندک تراش‌خوردگی)

۳/۱۰۱ـ میانوند ختثی (سببی):

سۆرماق (پرسیدن) = سۆرروش‌ماق (سۆر + ـ وش + ماق)

۱۰۲ـ «ـ وْش‌دوْر» میانوند دو سویه و ناگذرساز:

گـۆرۆش‌دۆرمک (دیـدار دو یـا چـند تـن را فـراهـم کـردن)، اؤپوْش‌دۆرمک، اؤتوْش‌دۆرمک، دؤیوْش‌دوْرمک

۱۰۳ـ «ـ وش‌دور» (= ـ وْش‌دوْر) میانوند دۆ سویه و ناگذرساز:

توتوش دورماق، وورروش دورماق، بۆغوش دورماق، سۆخوش دورماق (بد و بیراه گفتن)

۱۰۴ـ «وْل»

۱/۱۰۴ـ میانوند ناگذر مجهول:

گـۆزر + ـ وْل + مک ← گـۆزروْل‌مک (دیـده شـدن)، اوزوْل‌مک (جدا شـدن)، گۆتۆروْل‌مک، (برداشته شدن)، چۆروْل‌مک، دۆزوْل‌مک (چیده شدن)

۲/۱۰۴ـ میانوند خود گذرساز:

تۆک‌مک (ریختن: گذرا) ← تۆکۆل‌مک (ریخته شدن چیزی به جایی)، سۆکۆل‌مک، بۆکۆل‌مک (تدّی: بۆکولۆب)، اۆزوْل‌مک (جدا شدن، در رفتن و فرار کردن)، دۆزوْل‌مک (صف بستن)، گۆتۆروْل‌مک (ناگهانی و به سرعت دویدن)

۱۰۵ـ «ـ ول» (= ؤل):

۱/۱۰۵ـ میانوند ناگذر مجهول:

توت + ـ ول + ماق ← توتول‌ماق (دستگیر شدن، بسته شدن)، وورول‌ماق، بورول‌ماق، یؤرول‌ماق، پؤزول‌ماق

۲/۱۰۵ـ میانوند خود گذرساز:

توت + ـ ول + ماق ← توتول‌ماق (گرفتن زبان)، اوچول‌ماق، دورول‌ماق، سؤخول‌ماق

۱۰۶ـ «ـ ولدا» میانوند خود گذرساز:

خؤر + ولدا + ماق ← خؤرولداماق (خُرناسه کشیدن)، زوققولداماق

۱۰۷ـ «ؤلده» میانوند خود گذرساز (= ـ ولدا):

گؤر + ؤلده + مک ← گؤرولده‌مک (صدای رعد)، هؤکگؤلده‌مک، گؤپ‌بزلده‌مک

۱۰۸ـ «ـ ؤن»:

۱/۱۰۸ـ میانوند مصدری گذرا:

دؤش + ؤن + مک ← دؤشؤن‌مک (فهمیدن)

۲/۱۰۸ـ میانوند ناگذر مجهول:

گؤرمک (دیدن) ← گؤر + ؤن + مک ← گؤرؤن‌مک (دیده شدن)، بؤلؤن‌مک، چؤرؤن‌مک

۳/۱۰۸ـ میانوند خود گذرساز:

سؤرؤن‌مک (خاموش شدن)، سؤرؤن‌مک (خود را به زمین کشیدن)

۱۰۹ـ «ـ ون»:

۱/۱۰۹ـ میانوند ناگذر مجهول:

اؤخون‌ماق

۲/۱۰۹ـ میانوند خود گذرساز:

سؤیون‌ماق (لباس خود در آوردن)

۱۱۰ـ «ها» میانوند شدّت و اسم مصدر (در میان دو بن فعل مکرر):
گَل‌هاگَل، وورهاوور، گَنت‌هاگَنت

۱۱۱ـ «هه» (= ها) میانوند شدّت و اسم مصدر:
گل هَه گَل، سؤک هَه سؤک

۱۱۲ـ «ـ ی» میانوند مصدری:
بَرک + ـ ی + مک ← بَرکی‌مک (سفت شدن)

۱۱۳ـ «ی» یای وقایه (صامت):
دریا + ی + ـَ(ه) ← دریایه، باخچایا، اؤخویوم و...

۱۱۴ـ «ی» یای مصوّت صفت‌ساز (میان اسم و صفت):
ال + ی + بؤش ← الی‌بؤش (تهیدست)، جیبی‌دؤلی، بؤزی‌عالی

۱۱۵ـ «ـ یپ» میانوند نقلی‌ساز:
ییغ + یپ + سان ← ییغیپ‌سان (جمع کرده‌ای)، قییپ‌دی، ییخیپ‌لار

۱۱۶ـ «ـ یپ» (= ـ یپ) میانوند نقلی‌ساز:
گیریپ‌سن، گَلدیپ‌لر، یئییب‌سیز

۱۱۷ـ «یت» میانوند گذرساز:
آخ + ـ یت + ماق ← جاری ساختن، آجیت‌ماق، داغیت‌ماق

۱۱۸ـ «ـ یت» مخفف «ـ یلت» میانوند گذراساز (با تراش‌خوردگی):
کیچیت‌مک ← کیچیلت‌مک، (بند ۱۳۸)

۱۱۹ـ «ـ یت‌دیر» میانوند سببی‌ساز:
آجیت‌دیرماق، آخیت‌دیرماق، داغیت‌دیرماق (با اندک تراش‌خوردگی)

۱۲۰- «- یت‌دیر» میانوند سببی‌ساز (با تراش‌خوردگی):
کیچیت‌دیرمک

۱۲۱- «یخ» میانوند مصدری ناگذر:
آج + یخ + ماق ← آجیخ‌ماق (گرسنه شدن)

۱۲۲- «یخ‌دیر» میانوند مصدری گذراساز:
آج + یخ‌دیر + ماق ← آجیخ‌دیرماق (گرسنه کردن)

۱۲۳- «- یر»:
۱۲۳/۱- میانوند گذراساز:
بات + - یر + ماق ← باتیرماق (فروبردن، غرق کردن)
۱۲۳/۲- میانوند مضارع حال و ماضی استمراری‌ساز:
آل + - یر + ام (می‌خرم: حالا)، قالیرام، سالیرسان، آسیرسیز آلیردیم (می‌خریدم) قالیردیز، یازیردیلار

۱۲۴- «- یر» میانوند گذراساز:
پیش + - یر + مک ← پیشیرمک (پزانیدن)، یئتیرمک (رساندن)، ایتیرمک، بیتیرمک

۱۲۵- «- یرت»:
۱۲۵/۱- میانوند گذراساز:
گئچ + - یرت + مک ← گئچیرت‌مک (گذراندن)
۱۲۵/۲- میانوند سببی‌ساز:
ایچ + - یرت + مک ← ایچیرت‌مک (نوشانیدن)، یندیرت‌مک

۱۲۶- «- یرت» میانوند گذراساز:
قاچ + - یرت + ماق ← قاچیرت‌ماق (فراری دادن، دوانیدن)، یاتیرت‌ماق (خواباندن)

۱۲۷ـ «ـ یز» میانوند گذراساز:

قالخ + ـ یز + ماق ← قالخیزماق (بلند کردن)

۱۲۸ـ «ـ یز دیر» میانوند گذراساز = (ـ دیر: خنثی):

قالخ + یز دیر + ماق ← قالخیزدیرماق (= قالخیزماق = بلند کردن)

۱۲۹ـ «ـ یزدیر» میانوند گذراساز:

اَم + یزدیر + مک ← امیزدیرمک (شیر دادن به بچه از پستان)

۱۳۰ـ «یش»:

۱/۱۳۰ـ میانوند دوسویه:

قاچ + یش + ماق ← قاچیش‌ماق (مسابقهٔ دو دادن)، تاپیش‌ماق، یاپیش‌ماق، دانیش‌ماق، باریش‌ماق، باتیش‌ماق

۲/۱۳۰ـ میانوند گروهی:

ییغیش‌ماق (دور هم جمع شدن)،

۳/۱۳۰ـ میانوند خودگذر:

سیغیش‌ماق (گنجیدن، جا گرفتن)، چالیش‌ماق، آلیش‌ماق، چاتیش‌ماق، آچیلیش‌ماق

۱۳۱ـ «ـ یش»:

۱/۱۳۱ـ میانوند دوسویه:

بیر + ـ یش + مک ← بیریش‌مک (دست به یکی شدن)، چکیش‌مک (چناغ شکستن)، دئییش‌مک (بگو مگو کردن)، یئییش‌مک (مسابقهٔ خوردن دادن)، گیدیش‌مک (درگیر شدن)

۲/۱۳۱ـ میانوند خودگذر:

ایلیش‌مک (درگیر شدن)، گیریش‌مک (پرداختن، خود را وارد کردن)، سپیش‌مک، گیجیش‌مک

۱۳۲- «- یش دیر» میانوند گذراساز و خنثی:

یاپیش دیرماق، یاتیش دیرماق، قاتیش دیرماق (= قات ماق = مخلوط کردن: خنثی)

۱۳۳- «- یش دیر» میانوند گذراساز (= - یزدیر):

اَم + - یش دیر + مک ← امیش دیرمک (= اَمیزدیرمک = شیر دادن به بچه از پستان)

۱۳۴- «یق» میانوند مصدری:

آج + یق + ماق ← آجیق ماق (گرسنه شدن)

۱۳۵- «- یک» (= یق) میانوند مصدری:

گنج + - یک + مک ← گنجیک مک = دیر کردن

۱۳۶- «- یل»:

۱۳۶/۱- میانوند ناگذر مجهول:

جیریل ماق (پاره شدن)، جیزیل ماق (خط خطّی شدن)، تاپیل ماق (پیدا شدن)، یازیل ماق (نوشته شدن) قازیل ماق، ساتیل ماق

۱۳۶/۲- میانوند خودگذر:

قیزریل ماق (جمع شدن، کز کردن)، داریل ماق (داریلدی باغریم) سیخیل ماق، قیسیل ماق، آچیل ماق، آییل ماق، داغیل ماق، آتیل ماق، سیرتیل ماق، پیرتیل ماق

۱۳۶/۳- میانوند دوسویه:

آیریل ماق (از هم جدا شدن)

۱۳۷- «- یل» (= - یل)

۱۳۷/۱- میانوند ناگذر مجهول:

کسیل مک (بریده شدن)، چکیل مک (کشیده شدن، توزین)، بیچیل مک، اکیل مک، ایچیل مک، بشیل مک

۱۳۷/۲- میانوند خودگذر:

ازیل مک (لوس بازی درآوردن)، اکیل مک (در رفتن)، چکیل مک (خود را کشیدن به

سوبی) کیچیل‌مک (با تراش خوردگی)، تیپل‌مک

۱۳۸ـ «ـ یلت» میانوند گذراساز (با تراش خوردگی):

کیچیلت‌مک (کیچیت‌مک = کوچک کردن)

۱۳۹ـ «ـ یلدا» میانوند مصدری:

زیر + یلدا + ماق ← زیرلداماق (زِرّ و زر کردن)، جیرلداماق، فیرلداماق، فیسلداماق

۱۴۰ـ «ـ ین»:

۱/۱۴۰ـ میانوند ناگذر مجهول ساز:

سال + ـ ین + ماق ← سالین‌ماق (انداخته شدن)، آلین‌ماق، قیلین‌ماق، یغین‌ماق، چالین‌ماق

۲/۱۴۰ـ میانوند خود گذرساز:

سیخ + ـ ین + ماق ← سیخین‌ماق (خود را با فشار جا دادن)، قیزین‌ماق

۳/۱۴۰ـ میانوند صفت‌ساز:

قیز + ین + میش ← قیزین‌میش (خود را گرم کرده)

۱۴۱ـ «ـ ین» (= ـ ین):

۱/۱۴۱ـ میانوند ناگذر مجهول‌ساز:

دلین‌مک (سوراخ شدن)، آرین‌مک، سرین‌مک (پهن کرده شدن لباس و فرش و...)، بیلین‌مک

۲/۱۴۱ـ میانوند خود گذرساز:

گئیین‌مک (لباس پوشیدن و آماده شدن)، دئیین‌مک (قورقور کردن)، گنجین‌مک، تپین‌مک، سرین‌مک (خود را نقش زمین کردن)، چکین‌مک (ترسیدن)

۳/۱۴۱ـ میانوند صفت‌ساز:

گئیین میش (لباس پوشیده و آماده)، سرین میش (پهن شده)، دلین میش (سوراخ شده)

۱۴۲ـ «یین» میانوند صفت‌ساز:

دِه + یین + گَن ← دِیین‌گن (قوُرقوُرو):

دردلی دیـــــــین‌گن اوُلار

قورساغی جوُخ گَن اوُلار. (روشـن ضـمیر ۱۷)

۱۴۳ـ میانوندهای فارسی‌تبار (ـا، تا، در، نا، نَ):

خداشناس، گرماگرم، خواه‌ناخواه، خواهی نخواهی، سراپا، پاپاپای، پی‌درپی، حق ناشناس، نمک‌نشناس

بخش سوم ـ پسوندها

پسوند برخلاف پیشوند در زبان ترکی، بسیار پُر کاربُرد و کارساز و پویاست و اصولاً زایش و گسترش و گنجایش زبان ترکی، بیشتر با پسوند و پس‌واژک و پس‌واژه است که به آخر بن فعل، اسم، صفت، قید، شبه جمله، اسم صوت و... افزوده می‌شوند.

پسوند «ـ اق»

سازنده‌ترین، زایاترین و بالنده‌ترین پسوند در زبان ترکی، پسوند دو حرفی «اق» (= اخ) است.

حرف «ق» عموماً، و پسوند (اق) و پسوندهای مختوم به آن، خصوصاً در زبان ترکی، سازندگی و کارسازی و شأن خاصّی دارند و واژه‌های مرکّبی با ساختارها و مفهومها و پیامهای گوناگونی می‌سازند؛ چنانکه «اق» که یکی از پسوندهای چند پیامه، است به آخر بن فعل و اسم می‌پیوندد و صفت مفعولی، صفت فاعلی، صفت فاعلی گذشته، صیغهٔ مبالغه، صفت مشبّهه، صفت لیاقت، صفت ساده، اسم مصدر، اسم آلت، اسم مکان، و اسم می‌سازد.

و یا پسوند «ماق» که از همان پسوند «اق» ساخته شده و یکی از دو پسوند مصدری است که نیمی از مصدرها از آن، شکل می‌گیرند. اینک برای نشان دادن نقش و ارزش «اق» (اخ) در زبان ترکی، پاره‌ای از واژه‌های مختوم به آن ـ اعم از «اق» تنها یا پسوندهای مختوم به «اق» را به ترتیب حروف تهجّی در زیر می‌آوریم:

آپاق (آغ آپاخ)
آنداق (نامنظم)
آسلاق (آویزان)
آلاق (علف)
آلچاق (کوتاه)
آنجاق (فقط، همان)
آنناق (فهم و شعور)
اوْتاق (اتاق)
اوتانجاق (کمرو)
اوْتداق (چراگاه)
اوْتداناق (چراگاه)
اوْتراق (اُتراق = اقامت)
اوْتوراق (اُتراق)
اوْجاق (اجاق)
اوچاراق (پروازکنان)
اوزاق (دور)
اوشاق (کودک)
اولاق (الاغ)
اوْیاق (بیدار)
اوْیناق (بازیگاه)
اوْیونجاق (بازیچه)
آیاق (پا)
ایرماق = نهر
باتداق (باتلاق)
باجاق
باجاناق (باجناغ)
بارداق (ظرف)
بارماق (انگشت)
باشاق (خوید، خوشهٔ باقی‌مانده از کِشته)
باشماق (کفش)
بالاق (بچهٔ گاومیش)

بایداق (بیرق)
بوْغاناق (گیاهی خاردار)
بوْنجاق (بنچاق)
بوْیاق (رنگ)
بوْیونباق (بویونباغ)
بولاق (چشمه)
پاپاق (کلاه)
پارتداق (ترکیده)
پارلاق (درخشان)
پتراق (خاری چسبنده)
پتچاق (چاقو)
تاتاناق (اسم صوت)
تاتاراق (اسم صوت)
تاراق (اسم صوت)
تاراق تاراق (اسم صوت)
تاققاتاق (تقّ و تق)
تاق تاق (تاخ تاخ)
تاققاناق (سفت: صفت نان).
تاقّ ولاق (تقّ و لق)
توْ آراق (به تندی)
تـوْیالاق (دیـلی تـوْیالاق وورور: زبـانش می‌گیرد.)
توپراق (توریاق)
توتاجاق (گیرش)
توتوراق (در حال گرفتن)
توخداق (آرام)
توخماق (تخماق)
توریاق (توپراق)
توزاراخ (به تندی)
توْلاق (آویزان)
جاناق (جناغ)

جیْرماخ (چنگ)
چاپاق (ساطور)
چاتاق (توده‌ای از پهن)
چاتداق (سوراخ)
چاخماق (چخماق)
چاخناق (آشفته، درهم برهم)
چارداق (چارتاق)
چاق چاق (چاخ‌چاخ: اسباب‌بازی)
چالخاق (به هم‌زده شده)
چاناق (ظرفی گلین)
چایلاق (چمنزار کنار رود)
چولاق (چلاغ)
چیپلاق (چیراق: لُخت)
چیرپاق ؟
دابالاق (از فنون کشتی)
داراق (شانه)
دالاق (سپرز، طحال)
داماق (بیماری مخصوص چهارپا)
داناق (سرزنش)
دایاق (تکیه‌گاه)
دایلاق (کرّهٔ اسب)
دوراجاق (امکان بلند شدن)
دوسداق (دوستاق: زندان)
دۆغاناق (حلقهٔ باربند ستور)
دۆغراق (قطعه قطعه شده)
دیرناق (ناخن)
دیزقیراق (دیزقیراق‌چی)
زانباق (زنبق)
زۆلداق (ورم کرده)
ساچاق (گیسو)
سارساق (سرسام)
سازاق (نسیم سوزناک)
ساللاق (آویزان)
ساللاق (سلّاخ)
ساناق ← (ساناخلاماق)
سانجاق (سنجاق)
سایاق (از سای؟)
سوْراق (سراغ)
سوْزاق (ضعیف)
سوماق (سُماغ)
شاپالاق (سیلی)
شاراق (اسم صوت)
شاراق شاراق (اسم صوت)
شاراق شورروق (اسم صوت)
شاق (اسم صوت)
شاق شاق (اسم صوت)
شاققاشاق (اسم صوت)
شالاق (خربزه رسیدهٔ شُل)
شالاق (شلاق)
شالتاق (درهم و آویزان)
شیلتاق (شلتاق)
قاباق (زود، جلو)
قابالاق (ریواسی نامرغوب)
قاپاق (سرپوش)
قاچاجاق (گریزگاه)
قاچاق (قاچاق)
قارماق (گیره)
قازاق (قزاق)
قازماق (ته دیگ)
قاسناق (دامن پالتو)
قالاجاق (مانده)
قالاق (توده‌ای از پهن)

قالّاق (شیشکی، تمسخر)
قالپاق (قلپاق)
قالتاق (قلتاق)
قالخاق (برجسته)
قاناجاق (فهم و شعور)
قایقاناق (قیقناق) خاکینه
قایماخ (قیماخ = سرشیر)
قوآراق (در حال راندن)
قوآق (پرز)
قوْیالاق (قوْیالاغا گؤتوردی (او را تعقیب کرد. دنبالش کرد.)
قورتوراجاق (رهایی)
قورتولاجاق (رهایی)
قوجاق (آغوش)
قوْچچاق (جوانمرد)
قورتاراجاق (رهایی)
قورداخ (کرم)
قورساق (سعهٔ صدر)
قورشاق (شال کمر)
قوروماق (قرمساق)
قوساق (قیّ)
قوشّاق ← قورشاق
قولاق (گوش)
قوْل‌چاق (بازیچه)
قوْناق (مهمان)
قونداق (قُنداق)
قوْزاق (برجسته)
قیبراق (چلد)
قیسناق (بغل، عهده)
قیشلاق (قشلاق)
قیقاناق (قایقاناق)
قیماق (قایماخ)
قیناق (جوشش)
کرّاق (کرخت)
لاقّ (لقّ)
لاق لاق (اسم صوت)
لؤپاق (مالیدن پشت دست به چهرهٔ کسی)
ماراق (نشاط)
مازالاق (جست‌وخیز)
مایماق (گیج، هالو)
مّياللاق (معلّق)
ناساق (نسق)
واقّ (واخ)
واقّا واقّ (اسم صوت)
واق واق (واخ واخ!) (اسم صوت)
یاپالاق = شل و ول
یاپراق (پارپاخ = برگ)
یاتاجاق (رختخواب)
یاتاق (خواب، خوابگاه)
یاراق (یَراق)
یارپاق ← یاپراق
یالاق (لیسیده، ساییده)
یاماق (وصله)
یاناجاق (همیه)
یاناق (گونه، لُپ)
یانچاق (باسن، ران)
یاهاق ← یاناق
یایلاق (ییلاق)
یوْلاق (سبزه‌زاری که سبزه‌اش چیده یا لگدکوب شده باشد)
ینغیناق (هم آیش‌گاه)

واژه‌های مختوم به پسوند «اق» که ترکیب و پسوندشان کاملاً روشن نیست

پسوندهای ترکی، بیشتر به آخر بن فعل می‌چسبند و برخی نیز به آخر اسم، صفت و جز آن دو؛ مانند گئدن (رونده)، داشقاچی (گاری‌ران)، گؤیچک (زیبا) و یومورتا (تخم‌مرغ)؛ امّا ترکیب همهٔ واژه‌های مرکب پسوندی به روشنی معلوم نیست؛ در چهار واژهٔ مرکّب بالا می‌دانیم که:

اوّلی از بن فعلِ «گئد» و پسوند فاعلی «ن»، دوّمی از اسم (داشقا = گاری) و پسوند «چی»، سومی از صفت «گؤی» و پسوند «چک» و چهارمی از صفت «یومور = یوموری» (گِرد) و پسوند «تا» ترکیب یافته‌اند. ولی در واژه‌های مرکّبی چون «قالاق» (مسخره)، «قاباق» (جلو، پیش)، پنچاق (چاقو)، «قابورقا» (دنده)، دَبیرقه (کلاه‌خود)، کهلیک (کبک) و دهها و صدها ترکیب دیگر، پسوند و عنصر اصلی واژه‌ها یا اجزای تشکیل‌دهندهٔ آنها را به درستی و آسانی نمی‌توان مشخّص کرد. اینک به عنوان نمونه، پاره‌ای از واژه‌های مرکّب از پسوند «اق» (اخ) را که اجزای ساختاری آنها مشخّص و روشن نیست در زیر می‌آوریم:

آلچاق (کوتاه)، آلاق (علف)، آنجاق (همین قدر)، اُجاق (اجاق)، اؤراق (داس)، اوزاق (دور مقابل نزدیک)، اوشاق (بچّه)، اولاق (الاغ، خر)، اؤیاق (بیدار)، ایرماق (نهر، رودخانه)، باجاناق (هم زلف)، بارداق (ظرف، ظرف غذاپزی)، باشاق (خوشهٔ گندم و جز آن)، باشماق (کفش)، باغیرساق (روده)، بولاق (چشمه)، بؤنجاق (بُنجاق)، پاپاق (کلاه)، پیتراق (خار چسبندهٔ نوعی علف)، پیچاق (چاقو)، بوداق (شاخه)، تورآراق (به سرعت)، توپالاق (تعقیب) ← توپالاغا گؤتوردی (دنبالش کرد)، جاناق (جَناغ)، چاناق (ظرف گلین و سفالین بزرگ)، چیراق (چراغ)، چیرپاق (چیپلاق = برهنه، لخت)، چولاق (چلاق، شَل)، چوماق (چُماق)، دابالاق (نوعی لگد و گیر دادن پا و زمین زدن حریف)، دالاق (طحال)، داماق (نوعی بیماری دامی + دَماغ)، دوزاق (دام مخصوص شکار پرندگان) (دوزخ فارسی؟) دوسداق (دوستاخ = زندان)، دؤغاناق (حلقهٔ باربند ستور)، دیرناق (ناخن)، زانباق (زنبق)، سارساق (ترکی شدهٔ سرسام؟)، ساپاق (خوابیدهٔ نیمه هوشیار)، سوماق (سُماق)، شالاق (شلّاق) شالاق (خربزهٔ رسیده و شُل شده)، شالتاق (بار قاطر و الاغ که شُل و نامیزان باشد.) شیلتاق (بچهٔ بهانه‌گیر و شلوغ)، طمطراق (طمطراق)، قاباق (جلو، پیش، کدو)، قابالاق (نوعی ریواس سفت و نامرغوب)، قاپاق (درِ ظرف و شیشه)، قارماق (چنگک)، قازاق (قزّاق)، قاسناق (دامن پالتو و لباس: قاسناغین توزلور: خودنمایی می‌کند)، قالاق (ریشخند)، قالپاق (قلپاق) قالتاق (حیله‌گر

و حقّه‌باز)، قوآخ (پَرز)، قوجاق (آغوش)، قورساق (احشاء + سعهٔ صدر)، قوروساق (قرمساق)، قولاق (گوش)، قونداق (قُنداق)، قویماق (کاجی) قیراق (قیرواق: جلد و چالاک)، قیراق (لبه، کنار)، قیقاناق (خاکینه)، لاق (لَق)، ماراق (نشاط) ← ماراخلانماق (به نشاط آمدن)، مازالاق (دویدن و جست‌وخیز کردن کرّهٔ خر و اسب)، یاشماق (گوشهٔ روسری که لب و دهان زن را می‌پوشاند) یایماق (پخمه، گیج)

نمودار پسوندهای معروف زبان ترکی

۱ـ ـا (صف) ـ: چاتما (قاش)

۲ـ ـا (امص) در آخر اسم تکراری: باش‌باشا، آغیز آغیزا، دال دالا

۳ـ ـا (الف ندای پارسی‌تبار): خدایا، خداوندا (اززوَن رحم الله)، بارالاها

۴ـ ـات پسوند تازی‌تبار: اطلّاعات، انتخابات، تحصیلات، تعطیلات

۵ـ ـاجاخ = ـ اجاق ↓

۶ـ ـاجاق ـ پسوند مستقبل با پیام‌هایی چون: ۱ـ مستقبل: یازاجاق ۲ـ (امص): قاناجاق، دولاناجاق، باشاراجاق ۳ـ امکان و توان (امص): قورتاراجاق، قاچاجاق، چیخاجاق ۴ـ (اسم جنس): یاناجاق ۵ـ (صف): اژلاجاق (باشنده، پیش‌آمد) ۶ـ (نوعی صم ـ صل): آلاجاق، ساتاجاق، قالاجاق ۷ـ (اسم آلت): توتاجاق (هیمه)، افروزینه)، چاپاجاق (ساطور)

۷ـ ـار (امص): چیخار، آخار، توتار ۲ـ (صف): یاشار ۳ـ (اسم آلت): آچار

۸ـ ـاراق (ق): قاچاراق)، اوچاراق، قوآراق، ساپاراق ۲ـ قید تشبیه: تزولراق، تززاراق

۹ـ ـارتی (صف ـ صن): آخارتی

۱۰ـ ـارکَن (ص ـ ق): اولارکن، آخارکن، باخارکن

۱۱ـ ـاش پسوند هم‌خوانی: آداش

۱۲ـ ـاش دان (ق): تازاش‌دان

۱۳ـ ـاش دان نان (ق): تازاش‌دان نان

۱۴ـ ـاش‌ماق ← میانوند «اش»

۱۵ـ ـاغ ← اق

۱۶ـ ـاغان (صف): آغلاغان، اوٌیناغان، قاچاغان، یاتاغان، ووراغان

۱۷ـ ـاق: ۱ـ اسم مکان: اژتوراق، یاتاق، اژتاق (با تراش‌خوردگی) ۲ـ (ا ـ صم): ساچاق، چاتاق، آتداق ۳ـ (صف): اوتوراق (زمین‌گیر)، ساپاق ۴ـ (ا ـ صف): قوناق، قاچاق

(شخص)، یاناق ۵ـ(امص): اوْتوراق (اُطراق)، سوآق، ساناق (ساناق لاماق: بد و بیراه گفتن) ۶ـ(ا ـ ص تشبیهی): سازاق (نسیم سوزناک)، ۷ـ(امص، از لُپ): لوْپاق ۸ـاسم مصغر: قورداق ۹ـاسم آلت: سانجاق

۱۸ـ اکی (ق): یاناکی

۱۹ـ ا + کی (شج): گوْراکی ا

۲۰ـ الاق ← میانوند (ال)

۲۱ـ الاق (ا، امص، از اسم صوت): شاپالاق، قوْپالاق ۲ـصم: یاپالاق (یاسدی ـ یاپالاق)

۲۲ـ ـ الت ماغ (= ـَلت مک) ← میانوند «ت»

۲۳ـ ـ ان : ۱ (صف): یاتان، قاچان، اوچان، دوران ۲ (صم): ایلان چالان، آری وران

۲۴ـ ان پسوند فارسی تبار (صف): پریشان، نالان

۲۵ـ اناق (ا): بوغاناق، دوغاناق

۲۶ـ ان ماق (مص): اوزان‌ماق ← میانوند «ان»

۲۷ـ انه پسوند فارسی (ص ـ ق): دیوانه، صبحانه، عصرانه، مردانه، زنانه

۲۸ـ انی پسوند فارسی ـ عربی (صن): اشکانی، روحانی، طولانی

۲۹ـ اوْستی (ق): آخشام اوْستی

۳۰ـ ـهٔ (= ه) ← پسوند «ه»

۳۱ـ ـَ ثمکَ ← میانوند «ـَث»

۳۲ـ ـَ جَک: ۱ پسوند مستقبل: گله‌جَک، ایچه‌جک، دوْنه‌جک، بیله‌جک ۲ (نوعی صم و صل): ویٔره‌جک، گیه‌جک، گوْره‌جک ۳ (امص): گنچینه‌جک، دوْشوْنه‌جک، ترْپنه‌جک ۴ اسم آلت: تپّه‌جک (سرِ کاغذین یا مقوّایی و پارچه‌ای شیشه و ظرف) ۵ (ص): سئوینه‌جک

۳۳ـ «ـَر» (امص): کَسه‌ر، دَیه‌ر، بنْزه‌ر (شباهت)

۳۴ـ ـَرتی: ۱ (ا، امص): گوْیه‌رتی (رُستنی، سبزه) ۲ (صف): گویه‌رتی (سبز شونده)

۳۵ـ ـَز ری پسوند جایگزین «ـَرلی»

۳۶ـ ـَزک (ق): گنچه‌زک، گوْچه‌رَک

۳۷ـ ـَزکَن (ص ـ ق): گلّه‌رکَن، گوْزَه‌رکن، دیه‌رکن

۳۸ـ ـَزلی (صف): کَسه‌رلی، دَیه‌رلی

۳۹ـ ـَری (صف): گوْچه‌ری

۴۰ـ ـَسَن (ق): گوْره‌سن، دیه‌سن

۴۱ـ ـَشمک ← میانوند «ـَش»

۴۲ـ «ـَک» ۱ (صف، از اسم): هَوَسک ۲ (اسم آلت) با حذف حرف پایانی بن فعل: کوزَک

۴۳ـ «ـَک» (پسوند فارسی‌تبار): مرغک، طفلک، زردک

۴۴ـ «ـَ + کی» (شج): جهنّمه‌کی، قَبیره‌کی

۴۵ـ ـَلَت‌مک ← میانوند «ـَت»

۴۶ـ «ـَن» ۱ (صف): گلَه‌ن، گؤله‌ن، دیبه‌ن، گییه‌ن، ایچه‌ن ۲ (صم مر): سیچان‌یه‌ن، پنجاق‌کَسه‌ن، قوردیه‌ن ۳ (ا آ): قورود آزَن، دمیرکسه‌ن، بورداق آیه‌ن

۴۷ـ ـَنده (ص ـ ق): گؤرنده، گئدنده، گَلَنده، اَزیلنده

۴۸ـ ـَنده پسوند فارسی‌تبار: شرمنده، راننده، خواننده

۴۹ـ ـَنَک: (ا آ): ۱ دَیه‌نک ۲ (ا + صم): دؤیه‌نک

۵۰ـ ـَین (صف): گؤله‌یَن، گَزه‌یَن، هوره‌یَن، کؤسه‌یَن

۵۱ـ ـَین‌ته = ـَین‌تی: گَزَین‌ته، گَزَین‌تی

۵۲ـ ـِ (ئ) ستان پسوند فارسی‌تبار (ام): تورکستان، دبیرستان، گؤلستان

۵۳ـ ـِش پسوند فارسی‌تبار (امص): نمایش، خواهش، سازش، سفارش

۵۴ـ ـِی: اِمکان: گؤیِی

۵۵ـ باز پسوند فارسی‌تبار (صف): ۱ با اسم ترکی: اؤیون‌باز، قوش‌باز، آروادباز ۲ با اسم فارسی: کلک‌باز، کفترباز، سفته‌باز

۵۶ـ باشی (ق، با اسم): آخشام‌باشی، سحرباشی

۵۷ـ بالی پسوند جای‌گزین «مالی»: تاپ‌بالی ← مالی

۵۸ـ بان پسوند فارسی‌تبار (ا): دربان، باسبان، نگهبان

۵۹ـ بلی پسوند جای‌گزین «ملی»: اؤپ‌بلی ← ملی

۶۰ـ تا (ا، تراش‌خورده): یومورتا (از «یوموری»)

۶۱ـ تاش (هم نسبتی = همِ فارسی): خواجه‌تاش، تیمورتاش

۶۲ـ تر پسوند فارسی‌تبار (ص تفضیلی): بهتر، بدتر، یاخچی‌تر، پس‌تر

۶۳ـ تؤ (امص از اِصو): گؤروُلتؤ، هؤک‌لؤلتؤ، (با اندک تغییر)

۶۴ـ تی ۱ (امص از اِصو): جیغیرتی، باغیرتی، فیشقیرتی، آنقیرتی

۶۵ـ تی ۲ (ا از ص): قیزارتی، بؤزارتی

۶۶ـ جا ۱ (ص): خیردا‌جا، بالاجا، آزجا ۲ (قِ کیفیت و زمان): یاواش‌جا، قاباغ‌جا ۳

(حامص در آخر صفت): مهربان‌جا قونوشاق

۶۷ـ جاق (صف): اوتان‌جاق

۶۸ـ جانا ۱ (ص): بالاجانا، خیرداجانا ۲ (ق): آزجانا

۶۹ـ جَک ۱ (ا آ) ۱ (در آخر بن فعل): اَمجَک ۲ (در آخر اسم): اَل‌جک ۳ (ص): سئوین‌جک ۴ (ا): توپوزجک

۷۰ـ جوْل (ص): اؤلزم‌جوْل

۷۱ـ جول: قوهوم‌جول ۱

۷۲ـ جه ۱ (امص): دؤشوْن‌جه ۲ (ق، ص) در آخر صفت: بیرجه، تک‌جه ۳ (تصغیر و طنز): گؤزل‌جه

۷۳ـ جیْق (ا آ): بارماق‌جیْق، داغارجیْق؟

۷۴ـ جیْل (صف) ۱ در آخر اسم مصدر: و ورم‌جیْل، ییغیم‌جیْل ۲ در آخر اسم: میْرت‌جیْل (۱)

۷۵ـ جیل (صف): ۱ در آخر اسم مصدر: ییم‌جیل ۲ در آخر اسم: ایش‌جیل

۷۶ـ چا پسوند فارسی‌تبار (اتص = چه): طاخچا، طاباخ‌چا، باغچا، کتابچا

۷۷ـ چاغی (ق در آخر اسم قیدی): آخشام‌چاغی، ایکیندی‌چاغی، گوْن‌اوْرتاچاغی

۷۸ـ چاق ۱ (اتص): اویون‌چاق، قول‌چاق، قیْویْرچاق ۲ (ا) یان‌چاق ۳ (ص منفی = بی): تومان‌چاق

۷۹ـ چَک: ا (ص در آخر ص): گؤی‌چک ۲ (ص منفی = بی در آخر اسم): کؤینک‌چک ۳ (اتص): دیل‌چک

۸۰ـ چوْ (صف در آخر اسم): دؤیوش‌چوْ، کؤمؤرچوْ

۸۱ـ چو (صف در آخر اسم): اووچو، هوروچو، دؤغروچو، گؤپ‌چو

۸۲ـ چه (اتص) پسوند فارسی‌تبار: ۱ با اسم ترکی: گؤل‌چه، خَل‌چه، کلف‌چه ۲ با اسم فارسی: تیمچه، دفترچه ۳ (ا) یتیم‌چه

۸۳ـ چیْ (صش): قالی‌چیْ، قاپی‌چیْ

۸۴ـ چی: ۱ (صن): انزلی‌چی، گیلان‌چی ۲ (صف): یالان‌چی، هایچی، ایش‌چی، گؤزَتْ‌چی ۳ (صش ـ دارندگی): قهوه‌چی، کارخاناچی، قاپان‌چی

۸۶ـ چیْ‌لیْق (حامص): مأموریّت چیْ‌لیْق، قاپان‌چیْ‌لیْق، کان‌کان‌چیْ‌لیْق

۸۷ـ چی‌لیک (حامص) ۱ در آخر اسم: قهوه‌چی‌لیک، اَرَبه‌چی‌لیک، کشیک‌چی‌لیک ۲

۱ـ این دو پسوند از مرحوم دکتر زهتابی است.

در آخر صفت: خسیس‌چی‌لیک ۳ با اسم مصدر عربی: طرفیت‌چی‌لیک، مخالفت‌چی‌لیک

۸۹ـ خام (پسوند اندازه): چالخام

۹۰ـ خیم (ا): سالخیم

۹۱ـ دار پسوند جای‌گزین «لار»: آت‌دار ← لار

۹۲ـ دار پسوند فارسی‌تبار (صف): سرایدار، پاسدار، کاروان سارادار

۹۳ـ داش (هم نسبتی = هم فارسی): امک‌داش، وطن‌داش، یول‌داش، قارین‌داش

۹۴ـ داق پسوند جای‌گزین «لاق»: اوتداق ← پسوند «لاق»

۹۵ـ دان (حر، ق): چورخ‌دان

۹۶ـ دان پسوند فارسی‌تبار (ام): قلمدان، گزلدان، نمکدان

۹۷ـ داناجاق (ام): اوت‌داناجاق

۹۷ـ دَر پسوند جای‌گزین «لَر»: ایت‌دَر ← «لر»

۹۸ـ دان‌نان (ق): چورخ‌دان نان، سوْرادان نان، تازادان نان

۹۹ـ دَن (ق): دوباره‌دن

۱۰۰ـ دَن‌نَن (ق): تزه دَن‌نَن

۱۰۱ـ دورماق ← میانوند «دور»

۱۰۲ـ دوْرمک ← میانوند «دوْر»

۱۰۳ـ دوق پسوند جای‌گزین «لوق» ← اوْت‌دوق

۱۰۴ـ دوق‌جا (ق): دوردوق‌جا، وروردوق‌جا، دولدوق‌جا

۱۰۵ـ دوق‌دا (ق): اوچ‌دوق‌دا، ارتوردوق‌دا

۱۰۶ـ دوْک‌جه (ق): گوْردوْک‌جه، سوْی‌دوْک‌جه، اوزدوْک‌جه

۱۰۷ـ دوْک‌ده (ق): گوْردوْک‌ده، لوْلچ‌دوْک‌ده، اوزدوْک‌ده

۱۰۸ـ دی (امص، مراسم): حنایاخدی، کبین‌کسدی، یاخاباغلادی، ایاق‌آچدی

۱۰۹ـ دی پسوند جای‌گزین «لی»: مَرت‌دی ← پسوند «لی»

۱۱۰ـ دیت‌دیْرماق ← میانوند «دیت‌دیْر»

۱۱۱ـ دیت‌دیرمک ← میانوند «دیت‌دیر»

۱۱۲ـ دیْرماق ← میانوند «دیْر»

۱۱۳ـ دیرمک ← میانوند «دیر»

۱۱۴ـ دیْق پسوند حامص جای‌گزین «لیْق»: آزاددیْق ← پسوند «لیْق»

۱۱۵ـ دیٔق ـ جا (ق): آل‌دیٔق‌جا، یات‌دیٔق‌جا، قال‌دیٔق‌جا
۱۱۶ـ دیٔق ـ دا (ق): آل‌دیٔق‌دا، سات‌دیٔق‌دا، یات‌دیٔق‌دا
۱۱۷ـ دیک ـ جه (ق): گل‌دیک‌جه، گئت‌دیک‌جه، بیل‌دیک‌جه
۱۱۸ـ دیک ـ ده (ق): گل‌دیک‌ده، گئت‌دیک‌ده، ونردیک‌ده
۱۱۹ـ دیٔن (ص): آی‌دیٔن
۱۲۰ـ راخ ۱ پسوند جای‌گزین «راق» ←
۱۲۱ـ رار پسوند جای‌گزین «لار»: بازاررار ← لار
۱۲۲ـ راق ۱ (ا، ص) ۱ با بن فعل: یاپ‌راق ۲ با اسم: توپ‌راق
۱۲۳ـ رَر پسوند جای‌گزین «لَر» هنررر ← لَر
۱۲۴ـ روق پسوند جای‌گزین «لوق»: کؤرروق ← لوق
۱۲۵ـ رؤک پسوند جای‌گزین «لؤک»: کؤمزرروک ← رؤک
۱۲۶ـ ریٔق پسوند جای‌گزین «لیٔق»: همکارریٔق، چنارریٔق ← ریٔق
۱۲۷ـ ریک پسوند جای‌گزین «لیک»: ضنغیرریک ... ← لیک
۱۲۸ـ زار پسوند فارسی‌تبار (ام): چمن‌زار، علف‌زار، گول‌زار
۱۲۹ـ سا (ق): یوخ‌سا، اول‌سا
۱۳۰ـ سار پسوند فارسی‌تبار (ص، ام): شرمسار، گرمسار
۱۳۱ـ ساز پسوند فارسی‌تبار (صف): باطری‌ساز، حلبی‌ساز، کارساز
۱۳۲ـ سنه (صن ـا): کیم‌سنه
۱۳۳ـ سوز (ص منفی): اوزسوز، دؤزوٚم‌سوز، گوٚل‌سوز
۱۳۴ـ سوز (ص منفی): پول‌سوز، یوٚل‌سوز، سوٚن‌سوز
۱۳۵ـ سول (ص): یوٚخ‌سول
۱۳۶ـ سوٚ (صن): دلی‌سوٚ، اوزون‌سوٚ
۱۳۷ـ سه (صن ـا): کیم‌سه
۱۳۸ـ سی (مرکب از سین وقایه و ضمیر مالکیت): آقاسی، آتاسی، نه‌نه‌سی
۱۳۹ـ سیر پسوند فارسی‌تبار (ام): گرمسیر، سردسیر
۱۴۰ـ سیٔز (ص منفی): حال سیٔز، مال سیٔز، کار سیٔز، آغاج سیٔز، سان‌سیٔز
۱۴۱ـ سیز (ص منفی): کثف سیز، یئرسیز، دیل سیز، سن‌سیز، من‌سیز، میوه‌سیز
۱۴۲ـ شین (صن): قاراشین، آغ‌شین
۱۴۳ـ «ق» ۱ (ا آ): دایاق، بویاق ۲ (صف): پارلاق، توخداق، تروٚلاق، قوروٚزاق، قیٔریلداق

(قیرنلاق) ۳ (ا): بۆیاق (رنگ) ۴ (امص): بۆیاق (رنگرزی)، آنتاق (آنلاق) ۵ (صم ـ صل گذشته): آنداق، تورۆزاق، تالتاق، پارنداق، چاتداق ۶ (ام) پسوند جای‌گزین «لاق»: اونداق ← لاق ۷ (ا ـ صم): قالاق، یاماق، چاتداق (سوراخ) ۸ (ا آ): داراق: بۆیاق، دایاق، سانجاق

۱۴۴ـ قا (ا، صم): تۆرقا (تۆزاورقا)

۱۴۵ـ قار (ا، صم): بۆن‌قار

۱۴۶ـ قان (صف): اوتورقان، چالیش‌قان، ووروش‌قان، ساواش‌قان

۱۴۷ـ قو ۱ (امص): قورقو، توت‌قو ۲ (ا آ): چال‌قو

۱۴۸ـ قوزدورماق ← میانوند «قوزدور»

۱۴۹ـ قوزماق ← میانوند «قوز»

۱۵۰ـ قون ۱ صفت: وورقون، جوْش‌قون ۲ صفِ گذشته: یۆرقون، آزقون ۳ صم: بۆزقون، توت‌قون

۱۵۱ـ قون‌چا (ص): وورقون‌چا

۱۵۲ـ قیٖ (ا ـ صف): قیرقیٖ

۱۵۳ـ قی: (امص): آلقی، سانقی ۲ (صف): یانقی (تشنه)

۱۵۴ـ قیٖر (صف): های‌قیٖر

۱۵۵ـ قیٖن: ۱ (امص): قیرقیٖن، باسقیٖن (شکست) ۲ (ص): قیزقیٖن

۱۵۶ـ «کْ»: ۱ (صفِ گذشته): اینجیک ۲ (صم): دَلیک

۱۵۷ـ کْ ـ لی (صل): ایستک‌لی

۱۵۸ـ کَم (امص): گۆرکم

۱۵۹ـ کَم ـ لی (صل): گۆرکم‌لی

۱۶۰ـ کو (پسوند ضمیر تخصیصی): نۆبونکو (کی)

۱۶۱ـ کی[۱] ۱ (ص): ایل‌کی ۲ (پسوند ضمیر تخصیصی): بوگون‌کی، دونَن‌کی، صاباح‌کی، هاجان‌کی؟

۱۶۲ـ کی[۲] (شج): هَلَه کی!

۱۶۳ـ گار پسوند فارسی‌تبار (صف، ا): یادگار، پروردگار، آموزگار، روزگار

۱۶۴ـ گاه پسوند فارسی‌تبار (ام): دانشگاه، باشگاه، تعمیرگاه، ایستگاه

۱۶۵ـ گَج (ا آ): سۆزگج

۱۶۶ـ گر پسوند فارسی‌تبار (صش): مسگر، بزرگر، آهنگر، زرگر، حیله گر

۱۶۷ـ گَن (صف) دؤیوشگَن، سؤیوشگَن
۱۶۸ـ گؤ (ا آ): گؤزگؤ (= گوزگی = آیینه)
۱۶۹ـ گؤن (با ص): دوزگؤن
۱۷۰ـ گؤن ۱ (صفِ گذشته با بن فعل): دؤشگؤن ۲ (صف) ۱/۲: سوزگؤن ۳ (امص): اوزگؤن (اوزگؤنچی)
۱۷۱ـ گه (با مضارع اخباری) (ام): دؤشرگه
۱۷۲ـ گه (با شجه) (شجه): کئشگه (= کاشکی)
۱۷۳ـ گه (باإ) (ا آ): سؤیوزگه
۱۷۴ـ گین[۱] ۱ (صف): کسگین، آسگین ۲ (صف گذشته): ایتگین ۳ (صم): سئشگین، ارگین
۱۷۵ـ گین[۲] (ص) پسوند فارسی‌تبار: غمگین، شرمگین، سهمگین
۱۷۶ـ لات‌ماق ← پسوند «لات»
۱۷۷ـ لاخ ← لاق
۱۷۸ـ لار (پسوند جمع اسم): باغ‌لار، داغ‌لار، سولار، آرخ‌لار، کاغاذلار، کتاب‌لار
۱۷۹ـ لاری (ق): صاباح‌لاری
۱۸۰ـ لاق ۱ (صم): آس‌لاق، ایس‌لاق ۲ (صف): توزلاق، سال‌لاق ۳ (ام) ۱/۳ (با بن فعل): باتلاق ۲/۳ (با اسم): چای‌لاق، بای‌لاق، قیش‌لاق، اوت‌لاق ۴ (اتص): دای‌لاق
۱۸۱ـ لاماق ← میانوند «لا»
۱۸۲ـ لان‌ماق ← میانوند «لان»
۱۸۳ـ ـ لْتی (إ): قارالتی، سارالتی (به تبع قارالتی با حذف حرف ی)
۱۸۴ـ لر (پسوند جمع اسم): قلم‌لر، آل‌لر، گَبّه‌لر، درس‌لر
۱۸۵ـ لری (ق): بوگون‌لری، سحرلری، دونَن‌لری، بیرگون‌لری
۱۸۶ـ لکَ ۱ (صف): ایش‌لکَ ۲ (اتص): جیبه‌لک
۱۸۷ـ لْ‌ماق ← میانوند «لْ»
۱۸۸ـ لَن‌مک ← میانوند «لن»
۱۸۹ـ لؤ (صفت دارندگی): اؤزوم‌لؤ، گؤل‌لؤ، سؤزلؤ، دؤزوم‌لؤ، اؤزلؤ، گؤج‌لؤ
۱۹۰ـ لو ۱ (صف): یوخولو، قؤیون‌لو، قوم‌لو، آلوؤلو، قیرووؤلو ۲ (ص‌ن): هیروولو، احمدخانلو، حاجی علی‌لو، ساسان‌لو ۳ (ق): چوخ‌لو، بؤل‌لو
۱۹۱ـ لوخ ↓

۱۹۲ـ لوق ۱ (ام): بوزلوق، دوزلوق، یارپوزلوق، قوزولوق ۲ (ا ـ ام) سولوق ۳ (حامص): انگورلوق، تئزتوزلوق، پُررولوق، کوزلوق ۴ (ارزش و اندازه): دوقفوزلوق، اوْنلوق ۵ (نانتیها): اوْغول‌لوق ۶ (ویژگی و برازندگی): پالتوزلوق، اوْخ‌لوق، پیلوْلوق

۱۹۳ـ لوْک ۱ (ام): کوْل‌لوْک، گوْل‌لوْک، اوزوْم‌لوْک، دوْزلوْک (راه یا زمین هموار) ۲ (حامص): بوْیوْک‌لوْک، دوْزلوْک ۳ (ا آ): دوْش‌لوْک، گوْن‌لوْک ۴ (ارزش و اندازه): یوزلوْک، اوْچ‌لوک، دوْرت‌لوْک ۵ (قِ زمان): گوْن‌لوْک، اوْچ‌گوْن‌لوْک ۶ (ویژگی و برازندگی): کوْروش‌لوْک، هوْروک‌لوْک

۱۹۴ـ لیْ (ص دارندگی): باجاریْق‌لیْ، آجیْق‌لیْ

۱۹۵ـ لی[1] (ص دارندگی = «با»ی فارسی): میوه‌لی، باغ‌لی، منظره‌لی، چیچک‌لی، توْره‌لی

۱۹۶ـ لی[2] (صن = «یِ» فارسی): شیرازلی، تبریزلی، اهرلی، میانالی، ماراغالی

۱۹۷ـ لیْغ ↓

۱۹۸ـ لیْق ۱ (حامص = «یِ» فارسی) ۱/۱ـ با صفت: یاخچی‌لیْق، آق‌لیْق، وارلیْق، آزلیْق ۲/۱ با اسم: آقالیْق، آروادلیْق ۲ (ام): گیلاس‌لیْق، آلچالیْق، دال‌لیْق، قاباق‌لیْق ۳ (ارزش و اندازه)، آلتی‌لیْق، ۴ (ویژگی و برازندگی): بالیْش‌لیْق، چوخالیْق، آسمالیْق، قبالیْق، پالازلیْق ۵ (ربطی): کاظم‌لیْق، صادق‌لیْق، اوْلیْق: اولیْق‌دگیل ۶ (ا، صن) آرخالیْق، آی‌لیْق (حقوق)، یای‌لیْق (روسری)، باش‌لیْق (شیربها) ۷ (قِ زمان): اوْچ آی‌لیْق، یای ـ یازلیْق، پاییزلیْق ۸ (ا ـ حامص): قیزلیْق (بکارت) ۹ (پسوند دوم مصدری): اوچماق‌لیْق، آچماق‌لیْق، ساتماق‌لیْق، آتماق‌لیْق ۱۰ (خویشاوندان ناهم‌خون): قیزلیْق، داین‌لیْق (دایی خوانده)

۱۹۹ـ لیک ۱ (حامص) ۱/۱ـ با صفت: تمیزلیک، ایتی‌لیک، گوْزل‌لیک، پیس‌لیک ۲/۱ـ با اسم: کیشی‌لیک، افسرلیک، دده‌لیک، محصل‌لیک، ۲ـ (امکان): میوه‌لیک، گوْجه‌لیک، دَوه‌لیک، تره‌لیک، اَنیش‌لیک، ۳ـ (صن با بن فعل): اَم‌لیک ۴ـ (ارزش و اندازه): بشش‌لیک، ییرمی‌لیک، یئندی‌لیک، ایکی‌لیک، ۵ـ (ا ـ صن): دیش‌لیک، ایچ‌لیک ۶ـ (ربطی): بیزلیک، سیزلیک، هاله‌لیک، نسیم‌لیک، علی‌لیک: علی‌لیک دگیل ۷ـ ویژگی و براندازگی: دوْشک‌لیک، کوْینک‌لیک، ایپ‌لیک، گبه‌لیک، ۸ـ (نیاز و نسبت): عمل‌لیک ۹ـ (قِ زمان): بشش‌دَیقه‌لیک، بورگنجه‌لیک، هَلّه‌لیک، بیرایل‌لیک، ۱۰ (ص): ایل‌لیک (یک ساله) ۱۱ـ (ا): ایپ‌لیک (ریسمان)، پیس‌لیک (جذام) ۱۲ـ (اآ ـ صن): دیزلیک ۱۳ـ (صل ـ اندازه): ییم‌لیک (به قدر یک‌بار خوردن)، ایچیم‌لیک ۱۴ـ (پسوند دوم مصدری): ایچمک‌لیک، یه‌مک‌لیک، گئتمک‌لیک، گلمک‌لیک ۱۵ـ

(خویشاوندان ناهمخون): دده‌لیک، نه‌نه‌لیک (نامادری)

۲۰۰ـ لین (صن ـ ق): گیزلین

۲۰۱ـ ما ۱ـ (امص): دورما، وورما، اؤیناما، چال‌ما ۲ـ (ا ـ امص): بؤخما، دؤغراما ۳ـ (ا آ) تورلاما ۴ـ (ام): دؤخما (یورد) ۵ـ (صم): دؤل‌ما (دیش) ۶ـ (ا): دؤل‌ما (دُلمه)

۲۰۲ـ ماج (صن ـ صف): دیل‌ماج

۲۰۳ـ ماجا ۱ـ (ا): تاپ‌ماجا (تاپباجا = چیستان) ۲ـ (ص): جاللی‌جا، زوْرباجا، یؤسماجا

۲۰۴ـ ماخ ← ماق

۲۰۵ـ ماز (صفِ منفی): آنلاماز، قان‌ماز، اینان‌ماز، سؤل‌ماز، سین‌ماز

۲۰۶ـ ماق ۱ـ (مص): آت‌ماق، سات‌ماق، یات‌ماق ۲ـ (ا آ): چاخ‌ماق (چخماق)

۲۰۷ـ مالو (صل): اوت‌مالو، اوچ‌مالو، اوخومالو

۲۰۸ـ مالیٛ (صل): داهی‌مالیٛ

۲۰۹ـ مالی (صل): آل‌مالی، سات‌مالی، یازمالی، قازمالی، پوزمالی

۲۱۰ـ مان (ا) = «بان»: باغ‌مان ← بان -

۲۱۱ـ مان پسوند فارسی‌تبار: ساختمان، سازمان، دودمان

۲۱۲ـ مَز (صفِ منفی): بیل‌مَز، دؤشونْ‌مَز، گؤرمَز، دؤن‌مز، سؤن‌مز، کؤتَل‌مز

۲۱۳ـ مَلی (مه‌لی) (صل): گؤرمَلی، دئمه‌لی، یئمه‌لی، گؤل‌ملی

۲۱۴ـ مؤش ۱ـ (صم): دؤش مؤش، دؤزمؤش، سؤکؤل‌مؤش ۲ـ (صف گذشته): گؤرمؤش، گؤتورمؤش، اؤل‌مؤش، دؤزمؤش

۲۱۵ـ موش ۱ـ (صم): اوت‌موش (بلعیده)، سؤی‌موش، قؤی‌موش ۲ـ (صف گذشته): دورموش، اؤتورموش، سؤل‌موش، دؤی‌موش، اوت‌موش، اوتوزموش

۲۱۶ـ مه: ۱ـ (امص): گل‌مه، گئت‌مه، دؤزمه، گؤرمه، گؤل‌مه، کؤس‌مه ۲ـ (صم): قییرمه، دؤزلت‌مه، ایپرمه ۳ـ (ا): دیش‌له‌مه ۴ـ (ا آ) سوزرؤت‌مه

۲۱۷ـ میریق (ص): پیس میریق

۲۱۸ـ میش ۱ـ (صم): سین‌میش، سات‌میش، آل‌میش، ۲ـ (صف گذشته): یات‌میش، چات‌میش، بات‌میش، آجیخ‌میش، آجی‌میش

۲۱۹ـ میش ۱ـ (صم): یه‌میش، دِمیش، گئی‌میش، ایچ‌میش ۲ـ (صف گذشته): گئچ‌میش، گئت‌میش، گل‌میش ۳ـ (صف): بیل‌میش (چوخ بیل‌میش) ۴ـ (ا، صل)، یه‌میش (کشمش، میوه)

۲۲۰ـ ناخ پسوند جای‌گزین لاق ←

۲۲۱- نار پسوند جای‌گزین لار: جاران‌نار ← لار
۲۲۲- ناق[1] پسوند جای‌گزین لاق: آن‌ناق، دان‌ناق ← لاق
۲۲۳- ناق[2] (امص): قیناق (قایناق)
۲۲۴- ناک پسوند فارسی‌تبار (ص): غمناک، نمناک
۲۲۵- نر پسوند جای‌گزین لر: چمن‌نر ← لر
۲۲۶- نقولوق (ص): قارانقولوق
۲۲۷- نلیق (ص): قارانلیق
۲۲۸- نْماق ← میانوند «نْ»
۲۲۹- نْمک ← میانوند «نْ»
۲۳۰- نْموش ۱- (صم): کوزرونْموش ۲- (صف) سؤرونْموش، بوزرونْموش
۲۳۱- نْمیش ۱- (صم): اوْخ‌لان‌میش، اوؤلان‌میش، یؤللان‌میش (فرستاده شده) ۲- (صف گذشته): قیزینْمیش، یؤللان‌میش (راه افتاده)
۲۳۲- نْمیش ۱- (صم): اَلَه‌نْمیش، بَلَه‌نمیش، تل‌لن‌میش
۲۳۳- نوق پسوند جای‌گزین لوق ←
۲۳۴- نؤک پسوند جای‌گزین لؤک ←
۲۳۵- نیق پسوند جای‌گزین لیق ←
۲۳۶- نیک پسوند جای‌گزین لیک ←
۲۳۷- «- و» (امص): اؤلچو
۲۳۸- «- و» (صن) پسوند فارسی‌تبار: یارو، هالو، خواجو
۲۳۹- وار (ص): پسوند فارسی‌تبار: امیدوار، عیال‌وار، بزرگوار
۲۴۰- واری (ق): قارداش‌واری، یولداش‌واری
۲۴۱- وت دورماغ ← میانوند «وت‌دور»
۲۴۲- وج (ا آ): اوروج
۲۴۳- وجو (صف): قوروجو، ووروجو (وِیرنجی)
۲۴۴- وخ پسوند جای‌گزین - وق ←
۲۴۵- وَر (ص) پسوند فارسی‌تبار: دانشور، سخنور، کینه‌ور
۲۴۶- -ور (ص) پسوند فارسی‌تبار: مُزدور، دستور، رنجور
۲۴۷- ورت‌ماق ← میانوند «- ورت»
۲۴۸- -وری (ص): یومورو (ی)

۲۴۹ـ وزدورماق ← میانوند «ـ وزدور»
۲۵۰ـ وزماق ← میانوند «ـ وز»
۲۵۱ـ ـ ؤش (امص): گؤرؤش، دؤیؤش، سؤیؤش
۲۵۲ـ ـ وش (امص): دوروش، قوروش، توتوش
۲۵۳ـ ـ ؤش‌گن (ا، صف): دؤیؤش‌گن، سؤیؤش‌گن ۲ (صف): سؤرؤش‌گن (لغزنده)
۲۵۴ـ ـ وش‌دورماق ← میانوند «ـ وش»
۲۵۵ـ ـ ؤش‌دؤرمک ← میانوند «ـ ؤش»
۲۵۶ـ وش‌ماق ← میانوند «ـ وش»
۲۵۷ـ ؤش‌مک ← میانوند «ـ ؤش»
۲۵۸ـ ـ وغ ← وق
۲۵۹ـ ـ وغان: بورروغان (بورروغان)
۲۶۰ـ وق ۱ـ (صم): توتوق، یؤنوق، یؤلوق، اوچوق (ویران کرده شده) ۲ـ (صف گذشته): یوموخ، اوچوخ، دورروخ ۳ـ (ا): اوچوق (تبخال) ۴ـ (ام ـ صم): قؤروق
۲۶۱ـ ـ وقان ← ـ وغان
۲۶۲ـ ؤک ۱ـ (صم): سؤکؤک، تؤکؤک، بؤکؤک ۲ـ (ا آ): اؤرتؤک ۳ـ (ا ـ صم): کؤیؤک، هؤرؤک (گیسوی بافته) ۴ـ (صف گذشته): دؤشؤک، چؤرؤک ۵ـ (اندازه): بؤکؤک (بیربؤکؤک چؤرک)
۲۶۳ـ ـ ؤلتی (امص): گؤرؤلتی، گؤپ‌بؤلتی، هؤک‌گؤلتی، جؤک‌گؤلتی
۲۶۴ـ ـ ول‌ماق ← میانوند «ـ ول»
۲۶۵ـ ؤل‌مک ← میانوند «ـ ؤل»
۲۶۶ـ ؤل‌مؤش ۱ـ (صم): چؤرؤل‌مؤش، کؤرؤل‌مؤش، دؤیؤل‌مؤش ۲ـ (صف گذشته): تؤکؤل‌مؤش (میوه از درخت ـ لشکر به شهر)، اؤزؤل‌مؤش
۲۶۷ـ ـ ول‌موش ۱ـ (صم): وورول‌موش، اوچول‌موش، بویرول‌موش ۲ـ (صف گذشته): یؤرول‌موش، سؤخول‌موش، یومول‌موش
۲۶۸ـ ـ ؤلؤ ۱ـ (صم): هؤرؤلؤ، کؤرؤلؤ ۲ـ (صف گذشته)، کؤسولؤ
۲۶۹ـ ـ ولو (صم): قورولو، توتولو (گرفته: شخص)، اوچولو (خراب شده)، یومولو
۲۷۰ـ ـ ؤم ۱ـ (امص): اؤلؤم، دؤنؤم (برگشت) ۲ـ (ام): دؤنؤم (پیچ) ۳ـ (اندازه): بؤلؤم
۲۷۱ـ ـ وم ۱ـ (امص): دوروم ۲ـ (اندازه): اوتوم، توتوم (اوچ‌توتوم‌ساچ)
۲۷۲ـ ـ وم‌لوق (ا اندازه): قؤیوم‌لوق، دؤیوم‌لوق

۲۷۳ـ وْنتوْ ۱ـ(ص): چوْروْنتوْ ۲ـ(امص)، سوْروْنتوْ، گوْروْلتوْ

۲۷۴ـ ـ ونتو (ص): اوْغونتو (اوْاونتی)

۲۷۵ـ ـ وْنجوْ (وْنجی) (ص ترتیبی): اوْچوْنجوْ، دوْردونجو، یوْزوْنجوْ

۲۷۶ـ ـ ونجی (ص ترتیبی): اوْتوزونجی، دوْققوزونجی

۲۷۷ـ وَند: پسوند اسمی فارسی‌تبار: خداوند، پیشوند، پسوند، میانوند

۲۷۸ـ ـ وْنْکوْ (اضافهٔ تخصیصی): قوْیونونْکو، توْیونْکو

۲۷۹ـ ـ ونما (امص): سوْیونْما

۲۸۰ـ ـ وْنموْش (صم)، گوْروْنموْش

۲۸۱ـ ـ ونموش ۱ـ(صم): اوْخونموش، توْخونموش ۲ـ(صف گذشته): قوْرونموش، سوْیونموش

۲۸۲ـ ـ ونماق ← میانوند «ـ ون»

۲۸۳ـ ـ وْنْمه (امص): گوْروْنْمه، سوْروْنْمه، دوْیوْنْمه

۲۸۴ـ ونوخ ← ـ ونوق

۲۸۵ـ ـ ونوغ ↓

۲۸۶ـ ـ ونوق ۱ـ(صم): بوْغونوق (خفه شده)، اوْغونوق (اوْاونوق) ۲ـ(صف گذشته): بوغونوق (صدای گرفته)

۲۸۷ـ ـ ه (ه) ۱ـ(پسوند تشبیه): گوْزه ۲ـ(صن): کَلّه

۲۸۸ـ ـ ه (ه) پسوند فارسی‌تبار: چشمه، پَره، ریزه، بیکاره، گیره، هفته

۲۸۹ـ «ـ ه» (ه) (ق در آخر اسم مکرر): گوْز ـ گوْزه، دیز ـ دیزه، آل ـ آلّه، اوز ـ اوْزه

۲۹۰ـ «ـ ی» (امص): یازی، پوْزی

۲۹۱ـ «ـ ی» (اضافهٔ تخصیصی): بولاق‌اوتی، دمیریولی، داغ‌باشی

۲۹۲ـ «ـ ی» (صن) پسوند فارسی‌تبار: خاقانی، نظامی، خشکنابی، تبریزی، تهرانی، دم‌پایی

۲۹۳ـ «ـ ی» (حامص و ا) پسوند فارسی‌تبار: پایداری، فرمانداری، استانداری

۲۹۴ـ ـ یّات (ا) پسوند تازی‌تبار: ادبیّات، ریاضیّات، کشفیّات، شکیّات، هزلیات

۲۹۵ـ ـ یّت (حامص) پسوند تازی‌تبار: مسؤلیّت، مشغولیّت، اسلامیّت، مسیحیّت، طرفیّت

۲۹۶ـ ـ یْت دیْرماق ← میانوند «ـ یت‌دیْر»

۲۹۷ـ ـ یت دیرمک ← میانوند «ـ یت‌دیر»

۲۹۸ـ ـ یْت‌ماق ← میانوند «ـ یْت»

۲۹۹ـ ـ یت‌مک ← میانوند «ـ یت»

۳۰۰- ـیجی (صف): آلیجی، سائیجی
۳۰۱- ـیجی (صف): بیلیجی
۳۰۲- ـیغ ← ـیق
۳۰۳- ـیر (ا): گلیر (درآمد)
۳۰۴- ـیزتْ‌ماق ← میانوند «ـیرت»
۳۰۵- ـیرت‌مک ← میانوند «ـیرت»
۳۰۶- ـیرمک ← میانوند «ـیر»
۳۰۷- ـیزم پسوند فرنگی‌تبار (امص): فاشیزم، سوسیالیزم ← پسوند «ـیسم»
۳۰۸- ـیست پسوند فرنگی‌تبار (ص): فاشیست، سوسیالیست، امپریالیست، ژورنالیست
۳۰۹- ـیسم پسوند فرنگی‌تبار (امص) سوسیالیسم، مارکسیسم، ناسیونالیسم
۳۱۰- ـیسی (صن، ا): بیری‌سی (درهم آهنگی با «ایکی‌سی»)
۳۱۱- ـیش ۱-(امص): آلیش، سائیش، قاچیش، چیخش ۲-(ا): یاغیش ۳-(ص) تانیش
۳۱۲- ـیش ۱-(امص): یئریش، گلیش، گئدیش، چکیش -برکیش
۳۱۳- ـیش‌ماق ← میانوند «ـیش»
۳۱۴- ـیش‌مک ← میانوند «ـیش»
۳۱۵- ـیق ۱- (امص): یاراشیق، باشاریق، دانشیق، باریشیق ۲-(صف گذشته): آچیق، سینیق، یانیق، باتیق ۳-(صم): یاریق، یئرتیق، سینیق ۴-(ا -صم): قائیق، جیزیق
۳۱۶- ـیک ۱-(صم): کسیک، دئشیک، أزیک ۲-(ص): تلسیک ۳-(ا): دیشیک، دلیک (هر دو به معنی سوراخ) ۳-(امص) بیلیک، دییشیک (معاوضه) ۴-(ص - ق): دییشیک (عوضی، اشتباهی)
۳۱۷- ـیک‌لی (ص -ق): تلسیک‌لی
۳۱۸- ـیلتی (امص): جیزیلتی، فیسیلتی، شاققیلتی، شیریلتی
۳۱۹- ـیلتی (امص): گیزیلتی، جیک‌گیل‌تی، کیریل‌تی
۳۲۰- ـیلماق ← میانوند «ـیل»
۳۲۱- ـیلمک ← میانوند «ـیل»
۳۲۲- ـیل‌میش ۱-(صم): قیریل‌میش، سائیل‌میش، قائیل‌میش، چاتیل‌میش ۲-(صف): ییغیل‌میش (گرد آمده)، جیریل‌میش (خربزه)
۳۲۳- ـیل‌میش ۱-(صم): یئییل‌میش، دئییل‌میش، اکیل‌میش (کاشته شده) ۲-(صف) آییل‌میش، چکیل‌میش (کناراچکیل‌میش)، اکیل‌میش (در رفته)

۳۲۴-- یلی ۱-(صم): آسیلی (آویخته شده)، قازیلی ۲-(صف): آسیلی (نگران)
۳۲۵-- یلی (صم): چکیلی، کسیلی، ییچیلی
۳۲۶-- یم ۱-(ا): سیخیم، قیسیم (هر دو: مشت) ۲-(ا اندازه): سیخیم، قیسیم، آتیم
۳۲۷-- یم‌لی (ص، صل): سئویم‌لی
۳۲۸-- یم‌لیق (ا اندازه): آتیم‌لیق (تریاک و قرص)
۳۲۹-- یم‌لیک (ا اندازه): ایچیم‌لیک، ییچیم‌لیک، ییئیم‌لیک، چکیم‌لیک
۳۳۰-- ین[1] (امص): اکین، ییچین (کشت و درو) ۲-(ام): اکین (کشتزار) ۳-(ص): چتین ۴-(ا، صف): گلین
۳۳۱-- ین[2] (صن) پسوند فارسی‌تبار: شیرین، سنگین، ننگین
۳۳۲-- ین‌تی (امص): سیخین‌تی (فشار)
۳۳۳-- ین‌جه (امص): سئوین‌جه
۳۳۴-- ین‌جی (ص ترتیبی): بیرینجی، سکّیزین‌جی، بشین‌جی
۳۳۵-- یناخ ↓
۳۳۶-- یناق (ام): ییغیناق (مجلس جشن عروسی) ۲-(امص): ییغیناق (گردهم‌آیی)
۳۳۷-- ین‌ما (امص): آلین‌ما، سالین‌ما
۳۳۸-- ین‌ماق ← میانوند «-ین»
۳۳۹-- ین‌مک ← میانوند «-ین»
۳۴۰-- ین‌مه ← میانوند «-ین»
۳۴۱-- ین‌میش ← میانوند «-ین»
۳۴۲-- ین‌میش ← میانوند «-ین»
۳۴۳-- یّه پسوند عربی - فارسی: فرضیّه، نظریّه، زندیّه، خیریّه، بلدیّه، نظمیّه
۳۴۴-- یین‌گن: دیین‌گن

اقسام پسوندها از حیث اصالت و ساختار

پسوندهای ترکی را به اعتبار اصالت ساختار و کاربرد می‌توان دو دسته کرد:

پسوندهای اصلی، پسوندهای بدلی یا جای‌گزین

۱- پسوندهای اصلی، پسوندهایی هستند که اهل زبان، آن‌ها را برای کاربردهای ویژه‌ای ساخته و برگزیده است و به کار می‌بَرد، مانند ماق (ماخ) و مک که پسوند مصدری هستند و چی که پسوند فاعلی و نسبت است.

۲ـ پسوندهای بدلی یا جای‌گزین، پسوندهایی را می‌گوییم که از روی قانون هماهنگی آواها، حرف یا حرف‌هایی از آن‌ها بدل از حرف دیگر است؛ مانند دو پسوند «بالی» و «بَلی» در دو صفت لیاقت «تاپ‌بالی» و «اؤپ‌بلی» که در اصل، «تاپ‌مالی» و «اؤپ‌مَلی» هستند و از روی قانون هماهنگی، حرف «م» در پسوند لیاقت «بالی» و «بَلی» به «ب» تبدیل شده است.

یا دو پسوند «نار» و «نَر» در «جاوان‌نار» و «همین‌نَر» (جوان‌ها ـ همین‌ها = جوان‌لار ـ همین‌لر) که حرف «ن» در آنها جای‌گزین حرف لام در پسوندهای «لار» و «لر» جمع گشته‌اند.

اینک هر یک از انواع دوگانهٔ پسوندهای ترکی را بدون ذکر گونه‌ها و تقسیم‌ها و پیام‌ها به ترتیب الفبا می‌آوریم:

۱ـ پسوندهای اصلی ترکی

پسوندهای اصلی که در این کتاب آمده‌اند، به ترتیب الفبا عبارتند از:

ـا / ـا / ـا / ـات / ـجاغ / ـجاق / ـار / ـارتی / ـاش / ـاش داش / ـاش دان نان / ـاش‌ماق / ـاغ / ـغان / ـاق / ـاکی / ـالاق / ـالت‌ماق / ـان / ـان / ـاناق / ـان‌ماق / ـانه / ـانی / اؤستی / ه / ـَتک / ـَتمک / ـَچک / ـَر / ـَرتی / ـَرک / ـَرکن / ـَرلی / ـَری / ـَسَن / ـَـَشمک / ـَک / ـَ + کی / ـَلت‌مک / ـَن / ـَنده / ـَنده / ـَیَن / ـَیَن‌ده (= یَن‌تی / ـِـا / ـِش / ـَی / باز / باشی / بان / تا / تاش / تَر / تؤ / تی / تی / جا / جاق / جانا / جَک / جؤل / جه / جیق / جیل / جیل / چا / چاغی / چاق / چَک / چو / چو / چه / چی / چی‌لیق / چی‌لیک / خام / دار / دار / داش / داق / دان / دان / داناجاق / دان‌نان / دَن / دن‌تَن / دورماق / دؤرمک / دوق‌جا / دوق‌دا / دؤک‌جه / دؤک‌دَه / دی / دی / دیت‌دیرماق / دیت‌دیرمک / دیرماق / دیرمک / دِق / دِق‌جا / دیق‌دا / دیک‌جه / دیک‌دَ / دین / راخ / راق / روق / رؤک / ریق / ریک / زار / سا / سار / ساز / سوز / سه / سی / سیر / سیز / سیز / شین / ق / قا / قار / قان / قو ـ قوزدورماق / قوزماق / قون / قون‌چا / قین / قی / قیر / قین / ک / کلی / کَم / کو / کی / کی / کار / کاه / کج / کَر / کَن / گزن / گه / کین / کین / لات‌ماق / لاخ / لار / لاری / لاق / لاماق / لان‌ماق / ـلتی / لَر / لَری / لَک / لْماق / لَن‌مک / لز / لو / لوخ / لوق / لؤک / لن / لی / لی / لیخ / لیق / لیک / لین / ما / ماج / ماجا / ماخ / ماز / ماق / مالو / مالی / مالی / مان / مان / مَز / مؤش / موش / می / میزیق / میش / میش / ناک / نقولون / نلیق / نْمیش / ـ ؤ / ـ و / وار / واری / ـ وت دورماق / ـ وج / ـوجو / ـوخ / ؤر / ـور / ـ ورت‌ماق / ـ وزدورماق / ـوزی / ـ وزماق / ـ ؤش / ـوش / ـ وش‌دورماق /

ـوَش دوزمک / ـوَش‌گَن / ـوش ماق / ـوَش مک / ـوغ / ـوغان / ـوقان / ـوَک / ـوَلتی / ـول ماق / ـوَل مک / ـوَل موش / ـوَلموش / ـوَلَو / ـولو / ـوَم / ـوم / ـوم لوق / ـوَنتو / ـونتو / ـونجی / وَند / ـوَنکَو / ـونما / ـونماق / ـوَنموش / ـونموش / ـوَنمَه / ـونوخ / ـونوغ / ـونوق / ـه = ه / ـی / ـی / ـی / ـی / ـیّات / یِّت / یَت دیرماق / ـیت دیرمک / ـیَت ماق / ـیت مک / ـیَنجی / ـیجی / ـیخ / ـیر / یَرت ماق / ـیرت مک / ـیرمک / ـیزم / ـیست / یسم / ـیَش / ـیش / یَش ماق / ـیش مک / ـیَق / ـیک / ـیک لی / ـیَلتی / ـیلتی / ـیَلماق / ـیلمک / یَل میَش / ـیل میش / ـیَلیَ / ـیلی / ـیَم / یم لی / یَم لیَق / ـیم لیک / ـین / ـین / ـیناخ / ـیناق / یَن تی / ـین جه / ـین جی / ـیَن ما / ـیَن ماق / ـین مک / ـین مه / ـیَن میَش / ـین میش / ـینه جک / ـیین گن

۲ـ پسوندهای جای‌گزین یا بدلی ترکی

پسوندهای جای گزین یا بدلی که در این کتاب آمده‌اند عبارتند از:

ـزری / بالی / بَلی / دار / دَر / دوق / راز / زَر / روَک / ریک / ناخ / نار / ناق / نَر / نوق / نوَک / نوَن / نون / نیَق / نیک و...

که به ترتیب به جای پسوندهای اصلی زیر آمده‌اند:

ـرلری / مالی / ملی / لار / لار / لوق / لار / لَر / لوَک / لیک / لاق / لار / لاق / لَر / لوق / لوَک / لوَن / لون / لیَق / لیک.

اقسام گوناگون پسوند از جهات مختلف

پسوندها از حیث پیام و مفهوم و منشأ و جهات دیگر، انواع گوناگونی دارند. از آن جمله است:

۱ـ پسوند اختصاص: کی: بوَیون‌کی (مال امروز) کو: توَیون کو (مال عروسی)

۲ـ پسوند ارزش و اندازه: لوَق: دو قئورزلوق، لیک: بئش‌لیک، لوَک: اوَچ‌لوَک

۳ـ پسوند اسم آلت: ـار: آچار، ـاق: داراق، ـوَک: اوَرتوَک، گه: سوَپوَرگه، ما: تورووَلاما

۴ـ پسوند اسم جنس: جاق: یالاباجاق، جَک، گیه‌جک

۵ـ پسوند اسم زمانی: باشی: آخشام‌باشی، چاغی: سحرچاغی

۶ـ پسوند اسم صوتی: ـ لاق: شاپالاق، ـ یَلتی: قاققیَلتی، ـ ولتی: شوَرولتی

۷ـ پسوند اسم مصدر ـ مراسم: ما: آیاق آچما، دی: حنایاخدی

۸ـ پسوند اسم مصدری: ـ وَش: گوَروَش، ـ وش: دورروش، ـ یَش: باخیَش، ـ یش،

گندیش، ـ ار: آخار، ـَ ز، کَسَه‌ر ـ یک: بیلیک، جاق: قاناجاق، جَک: دؤشؤنه‌جک

۹ـ پسوند اسم مکانی: ـ اق: اتاق: یاتاق، ـَ (ه): گؤزه، لاق: چایلاق، لوک: گوْی‌لوک، لیک: قیسی‌لیک، ـ وم: اوچوروم ـ وْم: دؤنؤم

۱۰ـ پسوند اصلی: لار، لَر، لوق (میوه‌لر، کتاب‌لار، اوْخ‌لوق)، مق پسوندهای جای‌گزین ←

۱۱ـ پسوند اضافی: داغ‌باشی، گؤل‌کولی، چای‌قیراغی

۱۲ـ پسوند اضافی مالکیت: سی: آقاسی، ـ ی: کتابی

۱۳ـ پسوند اندازه: ـ وْم: بؤکوم، ـ یم: ایچیم، ـ یْم: سیْخیْم

۱۴ـ پسوند برگرفته (دخیل = غیرترکی): گاه: خوابگاه ـ یّت: انسانیّت

۱۵ـ پسوند تازی‌تبار: ـ ات: انتخابات، تحصیلات، یّت: مظلومیّت

۱۶ـ پسوند ترتیبی: ـ وْنجی: اوْچونجی، ـ ینجی: بیرینجی، بشّین‌جی

۱۷ـ پسوند ترکی: چی: گؤزَت‌چی، لیْق: یاخچی‌لیْق، ماق: یازماق

۱۸ـ پسوند تشبیهی: ـَ (ه): گؤزه

۱۹ـ پسوند تصغیر: چا: کتابچا، چه: تَل‌چه، اق: قورداق

۲۰ـ پسوند تفضیلی: راق: بؤیوک‌راق، گؤزل‌راق

۲۱ـ پسوند جای‌گزین: نَر: چَمَن‌نر (چمن‌لَر)، نار: جاوان‌نار (جاوان‌لار)، دوق: اوْت‌دوق (اوت‌لوق). مق پسوند اصلی ←

۲۲ـ پسوند جمع اسم: لار: اوشاق‌لار، لَر: بؤیوک‌لر

۲۳ـ پسوند حاصل مصدری: لیْق: یاخچی‌لیْق، لیک: پیس‌لیک

۲۴ـ پسوند دارندگی: لو: پول‌لو، لی: میوه‌لی (مترادف «با» ی فارسی)

۲۵ـ پسوند دوّم مصدر: لیْق: یازماق‌لیْق، لیک: گَلمک‌لیک

۲۶ـ پسوند شبه جمله‌ای: کی: گؤرا ـ کی: ، هَلَه‌کی!

۲۷ـ پسوند صفت منفی: ماز: قانماز، مَز: دؤشؤن‌مز، سیْز: ایاق‌سیْز. سیز: اتْوسیز

۲۸ـ پسوند عربی ـ ترکی: چی: تماشاچی، عباچی

۲۹ـ پسوند عربی ـ فارسی‌تبار: ـ یّه: عدلیّه، قاجاریّه، زندیّه، وار: عیالوار، ـَ ک: طفلک

۳۰ـ پسوند فارسی‌تبار: ـ انه: مردانه، ـ ار: پرستار، و اک، ان، گاه، گانه، بان، دان، بار، دار، زار، تر، ستان، گاه، کده، سار، سیر، ش، ـَ ک، گار، گر، مان، مند، ناک، ـ و (یارو)، وار، وَر، ـ ور، وَند، ـ ه، ـ ی

۳۱ـ پسوند فارسی ـ ترکی: چی: درشکه‌چی، گاریچی

۳۲ـ پسوند فاعلی (صفتهای فاعلی): ـ ان: قاچان، ـَ ن: گلنده‌ن، ـَ ز: بَنزر، ـ ا غان:

قاچاغان، ـَ یَن: گَزَه‌یَن، یَن ته: گزه‌ین‌ته، جی: بیلیجی، گَن: دیین‌گَن، جاق: اوتان‌جاق، ییم‌جیل: به‌ییم‌جیل، گین: کَس‌گین، موش: دورموش، میش: گنت‌میش، مؤش: اؤلمؤش، یلیَن = آسیلیَن (نگران)

۳۳- پسوند فرنگی‌تبار: - یزم: فاشیزم، - یست: ناسیونالیست، - یسم: مارکسیسم

۳۴- پسوند فعلی ← پسوند مصدری

۳۵- پسوند قیدی: جا: یاواش‌جا، باشی: سحرباشی، چاغی: آخشام‌چاغی، لاری صاباح‌لاری، لری: بزیونلری، یه‌سن: دییه‌سن، کی: سان‌کی، دیق‌دا: قیردیق‌دا، دیک‌ده: گنج‌دیک‌ده، سا: یورخسا، دان‌نان: سورادان‌نان، کی: هَلَبَت‌کی

۳۶- پسوند قیدی - فعلی: - اق: اوچاراق، ـَک: گشچه‌رک

۳۷- پسوند لیاقت (صفت لیاقت): مالو: اؤخومالو، مَه‌لی: گؤلمه‌لی، - یم‌لی: سئویم‌لی، ـَ کَلی: ایستک‌لی

۳۸- پسوند مصدری: ماق: یازماق، مک: گَزمک

۳۹- پسوند مفعولی (صفت مفعولی): - وق: اوچوق، - وُک: اؤزتوک، - یَق: جیزیَق (خط خطی شده)، - یک: کسیک، مؤش: دؤش‌مؤش، موش: دؤل‌موش، میش: ونریل‌میش، میش: کسیل‌میش، قون: پزقون، - وُلو: هؤرولو، - یلی: قازیلی، - یلی: کسیلی، مَه: قییرمه (مصنوعی)

۴۰- پسوند نسبت (صفت نسبی): لو: صادق‌لو، لی: تبریزلی، ی: محمّدی

۴۱- پسوند نیاز و نسبت: لیک: عمل‌لیک

۴۲- پسوند وصفی (صفت‌ساز): - ین: چتین، کی: ایل‌کی، قین: قیزقین جور: مریض جور، ـَ ری: کؤچه‌ری

فصل یازدهم ـ رهنمود ترکی آموزان

این فصل، ویژهٔ فارسی‌زبانان گرامی است که نیازمند یا دوستدار یادگیری زبان ترکی هستند؛ مانند دختران فارسی‌زبانی که عروس خانوادهٔ ترک‌زبان می‌شوند؛ پسران فارسی زبانی که داماد ترک‌زبانان گردیده‌اند؛ کارمندان فارسی‌زبانی که محل خدمت‌شان آذربایجان یا یکی دیگر از نقاط ترکی‌زبان است؛ پزشکان و دندانپزشکان و دامپزشکان و داروسازانی که خدمت خارج از مرکز خود را در آذربایجان و زنجان و جز آنها می‌گذارنند؛ دانشجویان فارسی‌زبانی که در دانشگاه‌های تبریز، ارومیه، اردبیل، مراغه و مانند آنها مشغول تحصیلند.

این فصل، شامل ۱۸ بخش است. در ۱۵ بخش نخست، کلیّاتی را در قلمرو خطّ و زبان و آواهای زبان ترکی، آیین هم آهنگی آواها در زبان ترکی، انواع هفتگانهٔ کلمه، به زبان ساده و به‌صورت فشرده به‌ترتیب آورده‌ایم و در بخش شانزدهم، پاره‌ای از واژه‌ها، اصطلاح‌ها، تکیه کلام‌ها، ترکیب‌ها و عبارت‌های ترکی را که در زندگی روزمرّه و در تعارفات به کار می‌روند، قرار داده‌ایم. و سرانجام، کتاب را به سه نمودار: یک نمودار از واژه‌های مشترک در دو زبان ترکی و فارسی، و دو نمودار مصدری پایان بخشیده‌ایم.

در نمودار واژه‌های مشترک، هزارها واژه آمده‌اند که امروزه در هر دو زبان ترکی و فارسی به‌کار می‌روند ـ اعم از این که در اصل، ترکی یا فارسی یا تازی و یا فرنگی و... بوده‌اند ـ این نمودار در یادگیری زبان ترکی به عزیزان فارسی‌زبان، کمک شایانی می‌کند. و امّا در دو نمودار مصدری، نخست نمودار مصدری «فارسی به ترکی» آمده است به‌ترتیب الفبایی مصدرهای فارسی، با قرار دادن معادل ترکی هر یک در ردیف دوّم، به اضافهٔ ساخت ماضی ساده، ماضی نقلی، مضارع ساده، مستقبل و امر در ردیف‌های بعدی در جلو هر یک از مصدرها.

دوم، نمودار مصدری «ترکی به فارسی» به‌ترتیب الفبایی مصدرهای ترکی؛ که در ردیف نخست جدول، مصدر ترکی، در ردیف دوم، آوانوشت لاتین هر یک، و در ردیف سوم، معادل فارسی آنها آمده است. بدین‌ترتیب هر کس بخواهد مثلاً ببیند که معادل ترکی مصدر «آمدن» فارسی چیست؟ به نمودار مصدری نخست مراجعه می‌کند و هر کس بخواهد بداند مصدر «گَل‌مک» ترکی در زبان فارسی، چه معنایی دارد، نمودار دوّم را می‌بیند.

در بخش شانزدهم، واژه‌ها و اصطلاح‌های ترکی، برحسب طبقات گوناگون زندگی فردی و اجتماعی به ۳۹ بند تقسیم شده است و برای بهتر یادگرفتن خوانندگان گرامی، پس از پایان هر دسته از واژه‌ها و اصطلاحها، جمله‌هایی که حاوی پاره‌ای از آن واژه‌ها و اصطلاح‌هاست، آورده شده است.

بخش نخست ـ خطّ و الفبای زبان ترکی

نخست ـ خطّ و الفبای زبان ترکی آذربایجانی، همان خطّ و الفبای سی و دوگانهٔ متداول در فارسی است به‌اضافهٔ سه مصوّت زیر که ویژهٔ زبان ترکی است و در زبان فارسی و عربی وجود ندارد:

۱ـ ؤ (ö): اؤز (خود)، گؤز (چشم)، سؤز (حرف)، دؤز (صبر کن)

۲ـ ۆ (ü): اۆز (چهره)، يۆز (صد)، گۆل (گُل)، دۆز (بچین)

۳ـ یٕ(ı): دیٕرناق (ناخن)، بیٕجاق (گوشه)، خیٕردا (کوچک)، ییٕغ (جمع کن). این سه صدادار به اضافهٔ صدادار مرکبِ «ـوز» (OO)، چنانکه در فردوسی و «اوزلاماق» (شکار کردن) «تورلاماق» (چرخاندن، فریفتن)، «هورلاماق» (هو کردن) هست، به‌اضافهٔ شش صدادار کوتاه و بلند (ـَ، ـِ، ـُ، ا، و، ی) ـ اگر در شمار حرف بیاوریم ـ جمعاً، ۴۲ حرف متداول در زبان ترکی را تشکیل می‌دهند.

از این ۴۲ حرف، ده حرف، صدادار (مصوّت) است: ـَ(ə)، ـِ، ـُ، ا، و، ی، ؤ، ۆ، یٕ وز؛ و سی و دو حرف، بیصدا (صامت) است؛ مانند ب، ت، ج، د، س، ل و...

دوم ـ اقسام حرف‌های صدادار (مصوّت) ترکی

حرف‌های صدادار ترکی دو دسته‌اند:

۱ـ صدادار کوتاه، که پنج تا هستند: ـَ (= ə)، ـِ(= e)، ؤ (= ö) ۆ (= اۆ = ü)، ـیٕ(= ایٕ = ı):

آل (دست)، گل (بیا)، گنت (برو)، یئل (باد)، اوپ (ببوس)، سوز (سخن)، یوز (صد)، دوز (راست)

۲- صدادار بلند، که آنها نیز پنج تا هستند: آ (= ا = ā)، او (= و = ū)، ای (= یِ = ē)، و (= او = o)، وؤ (= اوؤ = ȯȯ) (صدادار مرکّب): آغ (سفید)، باغ، اوزاق (دور)، دوز (نمک)، ایشیق (روشن)، ییلاق (چشمه)، اوجوق (تبخال)، توتوق (گرفته)، اوؤ (شکار)، دوؤشان (خرگوش)

و ← بخش دوم فصل اول (ص ۱۰)

سوّم - کشش تلفّظ آواها (مصوّتهای بلند) در زبان ترکی

مصوّتهای بلند در زبان ترکی، کشش کوتاه‌تر از زبان پارسی و تازی دارند؛ چنانکه الف در کلمهٔ «باغ» فارسی، و کلمهٔ «صاف» عربی در تلفّظ ترکی، صدایی نزدیک به صدای فتحه دارد و یای مصوّت کلمهٔ «شیر» فارسی و «حیله» عربی، صدایی نزدیک کسره، و واو مصوّت در واژهٔ «توپ» فارسی و «صور» عربی، صدایی نزدیک ضمّه دارد؛ به‌طوری‌که کلمه‌هایی مانند باغ، شیر، توپ، که مصوّت بلند دارند، در تقطیع عروض ترکی، درست هموزن (بَد، دِل، پُل) هستند که دارای مصوّت کوتاهند.

بخش دوم - آیین هم‌آهنگی آواها (قانون هم‌آهنگی صداها)

زبان ترکی از حیث تلفّظ و هم‌آهنگی آواها، از قانون دقیق و روشن و نظام‌یافته‌ای پیروی می‌کند و هر یک از مصوّت‌های کوتاه و بلند، جایگاه ویژه‌ای در ساختار فعلها، مصدرها و دیگر واژه‌ها و ترکیب‌ها دارند؛ بدین معنی که مصوّت نخستین هر واژه و ترکیب، در آن واژه‌ها و ترکیب‌ها حرف اوّل را می‌زند و همهٔ مصوّت‌های بعدی واژه و ترکیب، از روی آیین هم‌آهنگی آواها از مصوّت آغازین پیروی می‌کنند و از بخش‌ها و گروه‌های همخوان ویژه‌ای تشکیل می‌شوند؛ چنانکه در مصدر «گل‌مک» (آمدن) که با مصوّت کوتاه «ه» آغاز شده، همهٔ فعل‌ها و ترکیب‌های مربوط به آن با مصوّت کوتاه می‌آیند:

گل‌دی (آمد)، گلیب‌دی (آمده است)، گلیردی (می‌آمد)، گله‌ر (می‌آید)، گله‌جک (خواهد آمد)، گلن (آینده)، گل‌میش (آمده)

امّا در مصدر «آل‌ماق» (گرفتن، خریدن) که با مصوت بلند «ا» آغاز شده، همهٔ فعلها و ترکیب‌های آن با مصوّت بلند می‌آیند:

آلمیشدی (گرفته بود)، آلیب‌دیر (گرفته است)، آلیردی (می‌گرفت)، آلار (می‌گیرد)، آلاجاق (خواهد گرفت)، آلان (گیرنده)، آلمیش (گرفته) و... و ← بخش چهارم فصل اول (ص ۱۴)

این است که هر کس بخواهد زبان ترکی را فرا بگیرد، باید نخست، قانون هم‌آهنگی آواها را بخواند و دریابد و در نظر داشته باشد؛ آنگاه به یادگیری این زبان همّت گمارد. به‌عنوان مثال، در همهٔ فعل‌های ماضی، مضارع، مستقبل، امر، آیین هم‌آهنگی آواها حاکم است و هر یک از شناسه‌ها که در فارسی شش لفظ تغییرناپذیر (م، ی، د، یم، ید، ند) هستند، در زبان ترکی به پیروی از آیین هم‌آهنگی آواها و مصوّت آغازین بن فعل چند دسته می‌شوند و اگر کسی، آن چهار یا چند صدادار را یاد نگیرد، نمی‌تواند فعلها را به‌خوبی و آسانی صرف کند. و ← بخش چهارم فصل اول (ص ۱۴)

یا در اسم‌ها که در فارسی، دو نشانهٔ جمع (ها ـ ان) دارند و در زبان ترکی نیز دارای دو پسوند (لر ـ لار) هستند، هر اسمی که با مصوّت کوتاه آغاز می‌شود، به پیروی از قانون هم‌آهنگی آواها با پسوند «لر» جمع بسته می‌شود و هر اسمی که مصوّت آغازینش بلند باشد، نشانهٔ جمع «لار» می‌گیرد:

اَل‌لر (دست‌ها)، قلم‌لر (قلم‌ها)، دیل‌لر (زبان‌ها)

آقالار (آقایان)، قوزولار (برّه‌ها)، چۆلالار (چاله‌ها)

و ← بخش نخست فصل چهارم کتاب (ص ۱۷۶)

بخش سوّم ـ تشدید در زبان ترکی

در واژه‌های زبان ترکی، به جای تشدید معمولاً خود حرف را تکرار می‌کنند؛ یعنی به جای چاقّال (شغال) و ساقّال (ریش)، چاققال و باققال می‌نویسند؛ ولی در واژه‌های تازی و پارسی مانند محمّد، تقدّم، درّه تشدید می‌گذارند.

بخش چهارم ـ حروف وقایه در ترکی

حروف وقایه، حرفهایی هستند که معمولاً برای سهولت تلفظ واژه‌ها و به هم نیامیختن صداها در میان دو صدادار می‌آیند و در زبان‌های پارسی و تازی نیز وجود دارند؛ در زبان ترکی نیز چهار حرف وقایه هست؛ به عنوان مثال، حرف نشانه که در زبان ترکی، یای مصوّت است و به آخر اسم و ضمیر می‌پیوندد: کتابی (کتاب را)، سَنی (تو را)؛ امّا اگر حرف پایانی کلمه، صدادار باشد، در میان کلمه و حرف نشانهٔ «ی»، حرف

وقایهٔ «ن» می‌افزایند:

بابا + ن + ی ← بابانی (بابا را)، مینونی (مینو را)، هاله‌نی (هاله را)

اقسام حروف وقایه در ترکی:

۱ـ نون وقایه (ن): آقا + ن + ی ← آقانی (آقا را) سارانی (سارا را)، دارانی (دارا را)، هوْلوْنی (هلو را)، قیرنی‌نی (فرنی را)، میوه‌نی (میوه را)، مژده‌نی (مژده را)

۲ـ سین وقایه (س): آقا + س + ی ← آقاسی (آقایش)، دوْلو + س + ی ← دوْلوسی (پُرش)، بی‌بی + س + ی ← بی‌بی‌سی (عمّه‌اش)

۳ـ یای وقایه (ی): شادی + ی + ه (ـَ) ← شادی‌یه (به شادی)، مژده + ی + ه ← مژده‌یه (به مژده)

۴ـ رای وقایه (ر): اوْ + ر + ا ← اوْرا (به‌آنجا)، بو + ر + ا ← بورا (به‌اینجا)

و ← بخش چهارم فصل اول (ص ۲۰)

بخش پنجم ـ دگرگونی‌های ویژه در حروف واژه‌های ترکی و برگرفته

در برخی موارد، دگرگونی‌هایی در واژه‌ها در ترکی پدید می‌آید؛ چنانکه واژه‌های مختوم به «ت» را اگر به واژه‌ای اضافه کنیم که با صدادار آغاز می‌شود، حرف «ت» به «د» بدل می‌شود:

ایگیت (جوانمرد) + ـَ (ه) ← ایگیده (به جوانمرد)

اشیت (بن فعل) + شناسهٔ «ـ یم» ← اشیدیم (بشنوم)

و ← بند نهم بخش چهارم فصل اول (ص ۲۴)

بخش ششم ـ متحرک ساختن حرف‌های ساکن واژه‌های برگرفته

واژه‌های پارسی‌تبار و تازی‌تبار که در آنها دو حرف ساکن به‌دنبال هم قرار گرفته‌اند، در زبان ترکی معمولاً به حرف نخست، مصوّت کوتاه یا بلند می‌افزایند:

قبر ← قبیر، صبر ← صبیر، فکر ← فیکیر، عطر ← عطیر، عُمر ← عؤمور، سبز ← سبیز (دهی در شهرستان میانه)

بخش هفتم ـ های بیان حرکت در زبان ترکی

در واژه‌های مختوم به‌های بیان حرکت در فارسی که با مصوّت بلند آغاز می‌شوند و

در تهران و بیشتر شهرستانها تلفظ کسره، و در قزوین و برخی جاها تلفّظ فتحه دارند، در زبان ترکی معمولاً* حرف «ه» را به الف بدل می‌کنند:

مسافرخانا، مهمان‌خانا، کالا (کاله)، چوْلا (چوله)، آینا (آینه)، خالا (خاله)، میانا (میانه)، کارخانا (کارخانه)، طاخچا (طاقچه)، باغچا (باغچه)

بخش هشتم ـ فعل

گفتار نخست ـ بن فعل ـ شناسهٔ فعل

بن فعل، آن بخش از فعل است که پیام و مفهوم فعل را در بردارد؛ مانند «گَل» و «قاچ» در فعل‌های گل‌دیم (آمدم) و قاچ‌دی (گریخت) شناسه، آن بخش از فعل است که شخص و مفرد و جمع را با آن می‌شناسیم، مانند «ـم» و «ـی» در همان فعل‌های گل‌دیم، قاچ‌دی.

یک ـ بن فعل ـ می‌دانیم که در زبان فارسی دو بن داریم: بن ماضی، بن مضارع (رفت، دید: بن ماضی ـ رو، بین: بن مضارع) و گاهی بر سر بُن، اجزایی افزوده می‌شود: می‌رفتیم، برویم.

امّا در زبان ترکی، تنها یک بن فعل هست و بر سر آن نیز هیچ چیزی افزوده نمی‌شود و همهٔ اجزای دیگر فعل‌ها و کلمه‌های مشتق را به آخر بن فعل می‌افزایند؛ چنانکه بن فعل «یازماق»، «یاز» است و همهٔ بخش‌های دیگر فعل‌ها و صفت‌ها و اسم‌ها را به آخر آن می‌آورند.

یاز ← یازدیم (نوشتم)، یازمیشام (نوشته‌ام)، یازمیش‌دیم (نوشته بودم)، یازیردیم (می‌نوشتم)، یازمیش اوْلام (نوشته باشم)، یازارام (می‌نویسم) یازاجاغام (خواهم نوشت)، یازین (بنویسید) یازان (نویسنده)، یازیجی (نویسنده)، یازی (نوشته)، یازیلی (نوشته شده)

دو ـ شناسه ـ در فارسی شش شناسه هست که ثابت و تغییرناپذیرند (م، ی، د، یم، ید، ند)؛ امّا در زبان ترکی هر یک از شش شناسه از روی آیین هم‌آهنگی آواها به چند دسته تقسیم می‌شوند:

در اول شخص مفرد، هستهٔ شناسه، «م» است، ولی ۶ دسته است (ـَم، ـ یم، ئم، ـ ام، ـ وْم، ـ وم):

۱ـ َم: گَلَم (بیایم)، گِئدَم (بروم)، گِئدَرَم (می‌روم)، گِئده جگَم (خواهم رفت)

۲ـ ـیم: گلیم (بیایم)، گئدیم (بروم)، گئدیردیم (می‌رفتم)، گئت‌دیم (رفتم)
۳ـ یم: ییغیم (جمع کنم)، ییغدیم (جمع کردم)، ییغیردیم (جمع می‌کردم)
۴ـ ـام: ییغام (جمع کنم)، ییغارام (جمع می‌کنم)، ییغاجاغام (جمع خواهم کرد)
۵ـ ـؤم: گۆلۆم (بخندم)، گۆل‌دۆم (خندیدم)، گۆلۆردۆم (می‌خندیدم)
۶ـ ـوم: دوروم (برخیزم)، دوردوم (برمی‌خاستم)

در دوّم شخص مفرد، هستهٔ شناسه، «ن» است، و آن، ۸ دسته می‌شود (ین، ین، ؤن، ون، ـَن، ان، ؤن، ؤن):

۱ـ ـین: ییدین (خوردی)، ایچ‌دین (نوشیدی)، دئدین (گفتی)
۲ـ ـین: ییغ‌دین (جمع کردی)، سیخ‌دین (فشردی)، ییخ‌دین (انداختی)
۳ـ ـؤن: گۆل‌دۆن (خندیدی)، گۆردۆن (دیدی)، اؤزدۆن (شنا کردی)
۴ـ ـون: دوردون (برخاستی)، قوردون (تحریک کردی)، اؤل‌دون (شدی)
۵ـ ـَن: گَل‌سَن (بیایی)، گیرسَن (داخل شوی)، بیل‌سن (بدانی)
۶ـان: آل‌سان (بگیری)، تاپ‌سان (بیابی)، سات‌سان (بفروشی)
۷ـ ؤن: آل‌سؤن (بگیری)، تاپ‌سؤن (بیابی)، سات‌سؤن (بفروشی)
۸ـ ؤن: یه‌سؤن (بخوری)، گیرسؤن (وارد شوی)، بیل‌سؤن (بدانی)
در مثال‌های بالا دو حرف «س» و «د» میانوند هستند.

سوّم شخص مفرد (ـی، ـؤ، ـو):

۱ـ ـی: وئردی (داد)، گَل‌دی (آمد)، باخ‌دی (نگاه کرد)، گۆرسَک (اگر ببینم)
۲ـ ـؤ: اؤزدۆلر (شنا کردند)، گۆل‌دۆ (خندید)، دۆزدۆ (چید)
۳ـ ـو: دوردو (بلند شد)، اؤلدو (شد)، یؤردو (خسته کرد)

اول شخص جمع (ـَک، اق، وق، یق، ـؤق، ـؤک):

۱ـ ـَک: گلَک (بیاییم)، وئرَک (بدهیم)، بیلَک (بدانیم) گۆرسک (اگر ببینیم)
۲ـ ـاق: یازاق (بنویسم)، تاپاق (بیابیم)، ساتاق (بفروشیم)
۳ـ ـوق: دوردوق (برخاستیم)، اؤلدوق (شدیم)، یؤردوق (خسته کردیم)
۴ـ ـیق: آل‌دیق (گرفتیم)، سات دیق (فروختیم)، یازدیق (نوشتیم)
۵ـ ـؤق: آل‌سؤق (بگیریم)، سات‌سؤق (بفروشیم)، یازسؤق (بنویسیم)

۶ـ ؤک: گؤرسؤک (ببینیم)، سؤی‌سؤک (دوست داشته‌باشم)، گؤل‌سؤک (بخندیم)

دوم شخص جمع (-یز، یْز، وْز، وز):

۱--یز (ین): ایچیز (بنوشید)، بیلین (بدانید)، گئت‌دیز (رفتید)

۲--یْز (یْن): ییغیْز (جمع کنید)، چیخیْز (بیرون بروید)، سیْخیْن (بفشارید)

۳ـ وْز: گؤلؤز (بخندید)، گؤروْز (ببینید)، گؤل‌دوْز (خندید)

۴--وز: دورروز (برخیزید)، یوْلوز (بتراشید)، یوْن‌دوز (تراشیدید)

چنانکه می‌بینیم، دوم شخص جمع امر، دو شناسه دارد: یکی «ز» و دیگر ی «ن»:
دورون = دورروز

سوم شخص جمع (لر، لار):

۱ـ لر: گل‌دی‌لر (آمدند)، وئردی‌لر (دادند)، گئت دی‌لر (رفتند)

۲ـ لار: باخدیْ‌لار (نگاه کردند)، یازدیْ‌لار (نوشتند)، باخیْرلار (نگاه می‌کنند)، یازیْرلار (می‌نویسند)

گفتار دوم ـ شخص ـ مفرد و جمع

یک ـ شخص، شخص، مانند فارسی در ترکی ۶ گونه است:

اول شخص مفرد: گلَم (بیایم)، گئتدیم (رفتم)

دوم شخص مفرد: گَله‌سن (بیایی)، گئت‌دین (رفتی)

سوم شخص مفرد: گَله (بیاید)، گئت‌دی (رفت)

اول شخص جمع: گَلکَ (بیاییم)، گئت‌دیک (رفتیم)

دوم شخص جمع: گله‌سیز (بیایید)، گئت‌دیز (رفتید)

سوم شخص جمع: گله‌لر (بیایند)، گئت‌دی‌لر (رفتند)

دو ـ مفرد و جمع: مفرد، مانند گلدی (آمد)، گئدیرم (می‌روم)، جمع، مانند گلدی‌لر (آمدند)، گئدیریک (می‌رویم)

گفتار سوم ـ مصدر

مصدر که در زبان فارسی دو پسوند دارد (تن ـ دن)، در زبان ترکی نیز دو پسوند دارد

(مک ـ ماق)، که از روی قانون هم‌آهنگی آواها به آخر بن فعل افزوده می‌شوند: گل‌مک (آمدن)، کس‌مک (بریدن)، یازماق (نوشتن)، دورماق (برخاستن)

← بخش چهارم فصل سوّم (ص ۷۲) و دو نمودار مصدری در آخر کتاب (ص ۵۲۴ تا ۵۹۳)

گفتار چهارم ـ فعل‌های ماضی در زبان ترکی

اول ـ ماضی ساده (مطلق)

این فعل که در زبان فارسی از بن فعل و شناسه ساخته می‌شود: رفتم، آمدید؛ در زبان ترکی از بن فعل + میانوند + شناسه پدید می‌آید: گل + د + یم ← گل‌دیم، آل + د + یم ← آلدیم (گرفتم)

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
آمدن	گل‌مک	گل‌دیم	گل‌دین	گل‌دی	گل‌دیک	گل‌دیز	گل‌دی‌لر
رفتن	گئتمک	گئتدیم	گئتدین	گئتدی	گئتدیک	گئتدیز	گئتدی‌لر
نوشیدن	ایچمک	ایچدیم	ایچدین	ایچدی	ایچدیک	ایچدیز	ایچدی‌لر
گذشتن	کئچمک	کئچدیم	کئچدین	کئچدی	کئچدیک	کئچدیز	کئچدی‌لر
گرفتن	آلماق	آلدیم	آلدین	آلدی	آلدیق	آلدیز	آلدی‌لار
فروختن	ساتماق	ساتدیم	ساتدین	ساتدی	ساتدیق	ساتدیز	ساتدی‌لار
نوشتن	یازماق	یازدیم	یازدین	یازدی	یازدیق	یازدیز	یازدی‌لار
کندن	قازماق	قازدیم	قازدین	قازدی	قازدیق	قازدیز	قازدی‌لار
دیدن	گؤرمک	گؤردوم	گؤردون	گؤردی	گؤردوک	گؤردوز	گؤردولر
برخاستن	دورماق	دوردوم	دوردون	دوردی	دوردوق	دوردوز	دوردولار

دوم ـ ماضی استمراری

ماضی استمراری که در زبان فارسی با افزودن «می» بر سر ماضی ساده پدید می‌آید: می + رفتم ← می‌رفتم، در زبان ترکی از لحاظ ساختار و پیام چهارگونه است:

یک ـ ماضی استمراری اخباری، (تداومی) که از بن فعل + میانوند «ـیر» و معادل‌های آن (ـیر، ـَر، ار، ور، ور) + ساخت ماضی سادهٔ فعل معین کهن متروک «ایمک» درست می‌شود:

گل‌مک (آمدن): گل + ـیر + دیم ← گلیردیم، آل + یر + دیم ← آلیردیم (می‌گرفتم)

دوم ـ ماضی استمراری عادتی، که از بن فعل به‌اضافهٔ میانوند «تِر» یا «ار» + ساخت ماضی سادهٔ فعل معین کهن متروک «ایمک» پدید می‌آید: گل + تِر ـ دیم ← گلَردیم، آل + ار + دیم (می‌گرفتم)

سوم ـ ماضی استمراری شرطی (سلبی)، که از بن فعل + میانوند شرطی «سه» و یا «سا» + ساخت ماضی سادهٔ «ایمک» ساخته می‌شود: گل + سه + ایدیم ← گل‌سه‌ایدیم (اگر می‌آمدم)، آل + سا + ایدیم ← آل‌سایدیم (اگر می‌گرفتم)

چهارم ـ ماضی استمراری التزامی، که از بن فعل + میانوند «اِیْ» یا «آی» + ساخت ماضی سادهٔ «ایمک» به‌دست می‌آید: گل + اِیْ + دیم ← گَلِیْدیم (می‌آمدم)، آل + آی + دیم ← آلایْدیم (می‌گرفتم) و ← فصل سوم، بخش سوم، ماضی استمراری (ص ۷۵)

جدول ماضی استمراری

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
اخباری							
آمدن	گل‌مک	گلیردیم	گلیردین	گلیردی	گلیردیک	گلیردیز	گلیردی‌لر
نوشتن	یازماق	یازیردیم	یازیردین	یازیردی	یازیردیق	یازیردیز	یازیردی‌لار
برخاستن	دورماق	دوروردوم	دوروردون	دوروردی	دوروردوق	دوروردوز	دوروردولار
خندیدن	گۆلمک	گۆلوردوم	گۆلوردون	گۆلوردی	گۆلوردوک	گۆلوردوز	گۆلوردولر
ماضی							
آمدن	گل‌مک	گلردیم	گلردین	گلردی	گلردیک	گلردیز	گلردی‌لر
رفتن	گئتمک	گئدردیم	گئدردین	گئدردی	گئدردیک	گئدردیز	گئدردی‌لر
نوشتن	یازماق	یازاردیم	یازاردین	یازاردی	یازاردیق	یازاردیز	یازاردی‌لار
گرفتن	توتماق	توتاردیم	توتاردین	توتاردی	توتاردیق	توتاردیز	توتاردی‌لار
شرطی							
آمدن	گل‌مک	گله‌یدیم	گله‌یدین	گله‌یدی	گله‌یدیک	گله‌یدیز	گله‌یدی‌لر
رفتن	گئتمک	گئتسه‌یدیم	گئتسه‌یدین	گئتسه‌یدی	گئتسه‌یدیک	گئتسه‌یدیز	گئتسه‌یدی‌لر
نوشتن	یازماق	یازسایدیم	یازسایدین	یازسایدی	یازسایدیق	یازسایدیز	یازسایدی‌لار
گرفتن	توتماق	توتسایدیم	توتسایدین	توتسایدی	توتسایدیق	توتسایدیز	توتسایدی‌لار
التزامی							
آمدن	گل‌مک	گله‌یدیم	گله‌یدین	گله‌یدی	گله‌یدیک	گله‌یدیز	گله‌یدی‌لر
رفتن	گئتمک	گئده‌یدیم	گئده‌یدین	گئده‌یدی	گئده‌یدیک	گئده‌یدیز	گئده‌یدی‌لر
نوشتن	یازماق	یازایدیم	یازایدین	یازایدی	یازایدیق	یازایدیز	یازایدی‌لار
گرفتن	توتماق	توتایدیم	توتایدین	توتایدی	توتایدیق	توتایدیز	توتایدی‌لار

و ← فصل سوم، بخش دوّم، ماضی استمراری، ص ۷۵

سوم ـ ماضی نقلی

ماضی نقلی که در فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی + ام، ای، است... ساخته می‌شود: رفته‌ام، رفته‌ای، رفته‌است... در زبان ترکی، ساختار زنده و پویای آن دو گونه است:

یک ـ ماضی نقلی اصلی، که از صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع التزامی سادهٔ

فعل معین «ایمک» پدید می‌آید: گل ـ میشم ← گل‌میشم (آمده‌ام)، یاز + میشام ← یازمیشام (نوشته‌ام)

دو ـ ماضی نقلی گویش تبریز، که در تبریز و توابع آن، دو ساخت دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع را به جای میانوند «ب» و معادلهایش، با میانوند «می» و مترادفها (مین، موٚ، مو) می‌آورند: گل + می + سن ← گل‌می‌سن (= گلیب‌سن: آمده‌ای)، گل + می + سیز ← گل‌می‌سیز (= گلیب‌سیز: آمده‌اید) یاز + مین + سان ← یازمین‌سان (= یازیب‌سان: نوشته‌ای)، یاز + می + سیز ← یازمی‌سیز (= یازیب‌سیز: نوشته‌اید)

نمودار ماضی نقلی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ساخت اصلی							
آمدن	گل‌مک	گل‌میشم	گلیب‌سن	گلیب‌دیر	گل‌میشیک	گلیب‌سیز	گلیب‌لر
جمع کردن	ییغ‌ماق	ییغ‌میشام	ییغیب‌سان	ییغیب‌دیر	ییغ‌میشیق	ییغیب‌سیز	ییغیب‌لار
دیدن	گؤرمک	گؤرموشم	گؤروب‌سن	گؤروب‌دور	گؤرموشوک	گؤروب‌سوز	گؤروب‌لر
برخاستن	دورماق	دورموشام	دوروب‌سان	دوروب‌دور	دورموشوق	دوروب‌سوز	دوروب‌لار
گویش تبریز:							
آمدن	گل‌مک	گل‌میشم	گل‌می‌سن	گلیب‌دیر	گل‌میشیک	گل‌می‌سیز	گلیب‌لر
جمع کردن	ییغ‌ماق	ییغ‌میشام	ییغ‌می‌سان	ییغیب‌دیر	ییغ‌میشیق	ییغ‌می‌سیز	ییغیب‌لار
دیدن	گؤرمک	گؤرموشم	گؤرموسن	گؤروب‌دور	گؤرموشوک	گؤرموسوز	گؤروب‌لر
برخاستن	دورماق	دورموشام	دورموسان	دوروب‌دور	دورموشوق	دوموسوز	دوروب‌لار

و ← فصل سوم، بخش سوم، ماضی نقلی (ص ۷۹)

چهارم ـ ماضی نقلی مستمر، که در فارسی با افزودن «می» بر سر ماضی نقلی ساخته می‌شود: می + رفتم ← می‌رفتم، در زبان ترکی با افزودن میانوند «ـیر» و همتاها به ماضی نقلی، پدید می‌آید و ساخت سوم شخص مفرد آن، شناسه نمی‌گیرد: گل‌میشم (ماضی نقلی) ← گلیرمی‌شم (ماضی نقلی مستمر)، آل‌میشام (ماضی نقلی) ← آلیرمی‌شام (ماضی نقلی مستمر)

نمودار ماضی نقلی مستمر

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
آمدن	گل‌مک	گلیرمیشم	گلیرمیش‌سن	گلیرمیش•	گلیرمیشیک	گلیرمیش‌سیز	گلیرمیش‌لر
جمع‌کردن	ییغ‌ماق	ییغیرمیشام	ییغیرمیش‌سان	ییغیرمیش•	ییغیرمیشیق	ییغیرمیش‌سیز	ییغیرمیش‌لار
دیدن	گؤرمک	گؤرورموشم	گؤرورموش‌سن	گؤرورموش•	گؤرورموشوک	گؤرورموش‌سوز	گؤرورموش‌لر
برخاستن	دورماق	دورورموشام	دورورموش‌سان	دورورورموش•	دورورموشوق	دوروروموش‌سوز	دورورموش‌لار

و ← فعل سوم، بخش سوم، ماضی نقلی مستمر (ص ۸۳)

پنجم ـ ماضی بعید، که در فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی + ماضی سادهٔ «بودن» می‌آید: رفته بودم، رفته بودی... در زبان ترکی نیز از صفت مفعولی فعل اصلی + ساخت ماضی سادهٔ فعل معین «ایمک» (= بودن) درست می‌شود:

گل‌میش + دیم ← گل‌میش‌دیم (آمده بودم)، آل‌میش + دیم ← آل‌میش‌دیم (گرفته بودم)

نمودار ماضی بعید

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
آمدن	گل‌مک	گلمیش‌دیم	گلمیش‌دین	گلمیش‌دی	گلمیش‌دیک	گلمیش‌دیز	گلمیش‌دی‌لر
جمع‌کردن	ییغ‌ماق	ییغمیش‌دیم	ییغمیش‌دین	ییغمیش‌دی	ییغمیش‌دیق	ییغمیش‌دیز	ییغمیش‌دی‌لار
دیدن	گؤرمک	گؤرموش‌دوم	گؤرموش‌دون	گؤرموش‌دی	گؤرموش‌دوک	گؤرموش‌دوز	گؤرموش‌دولر
برخاستن	دورماق	دورموش‌دوم	دورموش‌دون	دورموش‌دی	دورموش‌دوق	دورموش‌دوز	دوموش‌دولار

و ← فصل سوم، بخش دوم، ماضی بعید (ص ۸۴)

ششم ـ ماضی التزامی، که در فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع سادهٔ باشیدن درست می‌شود: رفته‌باشم، رفته‌باشی، رفته‌باشد...، در زبان ترکی امروزی دارای دو گونه ساختار است:

یک ـ ماضی التزامی شرطی، که از صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع التزامی شرطی فعل معین «اؤل‌ماق» (باشیدن) پدید می‌آید: گل‌میش + اؤلسام ← گل‌میش اؤلسام (آمده باشم) آلمیش + اؤلسام ← آل میش‌اؤلسام (گرفته باشم)

دوم ـ ماضی التزامی غیرشرطی، که از صفت مفعولی فعل اصلی + ساخت مضارع التزامی سادهٔ «اؤل‌ماق» (باشیدن) درست می‌شود: گل‌میش + اؤلام ← گل‌میش اؤلام (اگر آمده باشم)، آل میش + اؤلام ← آل‌میش اؤلام (اگرگرفته باشم)

نمودار ماضی التزامی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
۱ـ شرطی							
آوردن	گتیرمک	گتیرمیش اولسام	گتیرمیش اولسان	گتیرمیش اولسا	گتیرمیش اولساق	گتیرمیش اولسانیز	گتیرمیش اولسالار
درآمدن	چیخماق	چیخمیش اولسام	چیخمیش اولسان	چیخمیش اولسا	چیخمیش اولساق	چیخمیش اولسانیز	چیخمیش اولسالار
شناکردن	اوزمک	اوزموش اولسام	اوزموش اولسان	اوزموش اولسا	اوزموش اولساق	اوزموش اولسانیز	اوزموش اولسالار
گرفتن	توتماق	توتموش اولسام	توتموش اولسان	توتموش اولسا	توتموش اولساق	توتموش اولسانیز	توتموش اولسالار
۲ـ غیرشرطی							
آوردن	گتیرمک	گتیرمیش اولام	گتیرمیش اولاسان	گتیرمیش اولا	گتیرمیش اولاق	گتیرمیش اولاسینیز	گتیرمیش اولالار
درآمدن	چیخماق	چیخمیش اولام	چیخمیش اولاسان	چیخمیش اولا	چیخمیش اولاق	چیخمیش اولاسینیز	چیخمیش اولالار
شناکردن	اوزمک	اوزموش اولام	اوزموش اولاسان	اوزموش اولا	اوزموش اولاق	اوزموش اولاسینیز	اوزموش اولالار
گرفتن	توتماق	توتموش اولام	توتموش اولاسان	توتموش اولا	توتموش اولاق	توتموش اولاسینیز	توتموش اولالار

و ← فصل سوم، بخش دوم، ماضی التزامی (ص ۸۸)

گفتار پنجم ـ فعل‌های مضارع در زبان ترکی

اول ـ مضارع اخباری، که در زبان فارسی با افزودن «می» بر سر، و شناسه به آخر بن مضارع پدید می‌آید: می‌روم، می‌روی... در زبان ترکی دوگونه است؛ یعنی برای هر یک از زمانهای حال و آینده، ساختار ویژه‌ای هست:

یک ـ مضارع اخباری حال، که بر زمان حال دلالت دارد و با افزودن میانوند «ـیر» و مترادفها (یر، ـوز، ور) در میان بن و شناسه به دست می‌آید: گل + یر + ـَم ← گلیرم (می‌آیم: حالا) آل + یر + ام ← آلیرام (می‌گیرم: حالا)

دو ـ مضارع اخباری آینده، که زمان انجام کار، آینده است و آن با یکی از دو میانوند «ـَر» و «ـار» ساخته می‌شود: گل + ـَر + ـَم ← گله‌رم (می‌آیم: در آینده)، آل + ار + ام ← آلارام (می‌گیرم: در آینده)

یادآوری:

ساخت سوم شخص مفرد هر دو ساختار، بدون شناسه می‌آید.

نمودار مضارع اخباری

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول‌شخص مفرد	دوم‌شخص مفرد	سوم‌شخص مفرد	اول‌شخص جمع	دوم‌شخص جمع	سوم‌شخص جمع
۱ـ حال:							
آمدن	گل‌مک	گلیرم	گلیرسن	گلیر•	گلیریک	گلیرسیز	گلیرلر
درآمدن	چیخ‌ماق	چیخیرام	چیخیرسان	چیخیر•	چیخیریق	چیخیرسیز	چیخیرلار
شناکردن	اوزمک	اوزورم	اوزورسن	اوزور•	اوزوروک	اوزورسوز	اوزورلر
گرفتن	آل‌ماق	آلیرام	آلیرسان	آلیر•	آلیریق	آلیرسیز	آلیرلار
۲ـ آینده:							
آمدن	گل‌مک	گلرم	گلرسن	گلر•	گلریک	گلرسیز	گلرلر
درآمدن	چیخ‌ماق	چیخارام	چیخارسان	چیخار•	چیخاریق	چیخارسیز	چیخارلار
شناکردن	اوزمک	اوزرم	اوزرسن	اوزر•	اوزریک	اوزرسیز	اوزرلر
گرفتن	آل‌ماق	آلارام	آلارسان	آلار•	آلاریق	آلارسیز	آلارلار

و ← فصل سوم، بخش دوم، مضارع اخباری (ص ۹۰)

دوم ـ مضارع التزامی، که در فارسی با افزودنِ «بِ» بر سر، و شناسه به آخر بن مضارع ساخته می‌شود: بروم؛ بروی ... در زبان ترکی دو گونه است:

یک ـ مضارع التزامی غیرشرطی، که از بن فعل + میانوندهای (ـَ ا، یِ ز، ز، و) + شناسه به‌دست می‌آید: گل + یِ + م ← گلیم (بیایم)، آل + یْ + م ← آلیم (بگیرم)

دو ـ مضارع التزامی شرطی، که از بن فعل + میانوند شرطی «سه» یا «سا» + شناسه ساخته می‌شود: گَل + سه + م ← گلسم (اگر بیایم)، آل + سا + م ← آلسام (اگر بگیرم)

نمودار مضارع التزامی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
۱ـ غیرشرطی:							
آمدن	گل‌مک	گلم	گله‌سن	گله	گلک	گله‌سیز	گله‌لر
گرفتن	آل‌ماق	آلام	آلاسان	آلا	آلاق	آلاسیز	آلالار
گرفتن	آل‌ماق	آلیم	آلاسان	آلا	آلاق	آلاسیز	آلالار
خندیدن	گول‌مک	گولوم	گوله‌سن	گوله	گولک	گوله‌سوز	گوله‌لر
برخاستن	دورماق	دوروم	دوراسان	دورا	دوراق	دوراسوز	دورالار
۲ـ شرطی							
آمدن	گل‌مک	گل‌سم	گل‌سن	گل‌سه	گل‌سک	گل‌سز	گل‌سه‌لر
برخاستن	دورماق	دورسام	دورسان	دورسا	دورساق	دورساز	دورسالار

یادآوری:

در مضارع التزامی نیز مانند مضارع اخباری، ساخت سوم شخص مفرد، دارای شناسهٔ صفر است؛ یعنی شناسه ندارد.

گفتار ششم ـ مستقبل، مستقبل که در فارسی از مضارع سادهٔ فعل معین خواستن + بن ماضی فعل اصلی ساخته می‌شود: خواهم‌رفت، خواهی‌رفت...، در زبان ترکی از ساخت مضارع التزامی غیرشرطی فعل اصلی + مضارع اخباری حال فعل معین «ایمک» (جگم، جک‌سن، جک...) پدید می‌آید: گله + جگم ← گله‌جگم (خواهم آمد)، آلا + جاغام ← آلاجاغام (خواهم گرفت)

نمودار فعل مستقبل

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
آمدن	گل‌مک	گله‌جگم	گله‌جکسن	گله‌جک	گله‌جگیک	گله‌جکسیز	گله‌جکلر
چیدن	دوزمک	دوزه‌جگم	دوزه‌جکسن	دوزه‌جک	دوزه‌جگیک	دوزه‌جکسیز	دوزه‌جکلر
گرفتن	آل‌ماق	آلاجاغام	آلاجاق‌سان	آلاجاق	آلاجاغیق	آلاجاق‌سیز	آلاجاق‌لار
کوک‌کردن	قورماق	قوراجاغام	قوراجاق‌سان	قوراجاق	قوراجاغیق	قوراجیق‌سیز	قوراجاق‌لار

گفتار هفتم ـ امر، امر در زبان ترکی نیز مانند زبان فارسی از بن فعل و شناسه ساخته

می‌شود و دوّم شخص مفرد آن، شناسه نمی‌گیرد و نیز بیشتر، دو ساخت دوم شخص مفرد و جمع آن، کاربرد دارد: گلّ (بیا) ← گل + ین ← گلین (گلیز: بیایید). شناسهٔ دوم شخص جمع امر در ترکی دو ساختار دارد: «ـیز» و معادل‌ها، «ین» و معادل‌ها: گلدین + گیدیز (بروید). دورروز + دورون (برخیزید)

نمودار فعل امر

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع: با «یز»	با «ین»	سوم شخص جمع
آمدن	گل‌مک	گلیم	گل•	گل‌سین	گلک	گلیز	گلین	گل‌سین‌لر
جمع کردن	ییغ‌ماق	ییغیم	ییغ•	ییغ‌سین	ییغاق	ییغیز	ییغین	ییغ‌سین‌لار
خندیدن	گول‌مک	گولوم	گول•	گول‌سون	گولک	گولوز	گولون	گول‌سون‌لر
برخاستن	دورماق	دوروم	دور•	دورسون	دورلق	دورروز	دورون	دورسون‌لار

گفتار هشتم ـ فعل نفی ـ فعل نهی

فعل نفی و نهی که در فارسی با پیش‌واژک «نَ» می‌آید: نرفت، نمی‌رود، نخواهدرفت، نرو، نروید؛ در زبان ترکی با میانوندهای (مَ، ما، می، مِی، مو، مۆ) همراه است: گلدی (آمد) ← گل + مَ + دی ← گل‌مه‌دی (نیامد)، قالدی (ماند) ← قال + ما + دی ← قال‌مادی (نماند)، قالین (بمانید) ← قال + ما + یون ← قالمایون (نمانید)

نمودار فعل نفی ـ فعل نهی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع: با «یز»	با «ین»	سوم شخص جمع
آمدن	گل‌مک	گلمه‌یم	گل‌مه•	گل‌مه‌سین	گلمه‌یک	گلمه‌یز	گلمه‌یین	گلمه‌سین‌لر
ماندن	قال‌ماق	قالمایم	قالما•	قالماسین	قالمایاق	قالمایز	قالماین	قالماسین‌لار
آمدن	گل‌مک	گل‌می‌ده‌م	گل‌می‌دین	گل‌مزدی	گل‌می‌دیک	گل‌می‌دیز	-	گل‌می‌دیلر
درآمدن	چیخ‌ماق	چیخ‌میرام	چیخ‌میرسان	چیخ‌میر	چیخ‌میریق	چیخ‌میرسیز	—	چیخ‌میرلار
خندیدن	گول‌مک	گول‌موروم	گول‌مورسن	گول‌مور	گول‌مورووک	گول‌مورسوز	—	گول‌مورلر
برخاستن	دورماق	دورمورام	دورمورسان	دورمور	دورموروق	دورمورسوز	—	دورمورلار

گفتار نهم ـ فعل وصفی، فعل وصفی که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی تشکیل می‌شود: امید به‌دانشگاه رفته درس می‌خواند. (= امید به دانشگاه می‌رود و درس می‌خواند.) در زبان ترکی از بن فعل + ساختار ماضی نقلی فعل معین «ایمک»، یعنی (یب، یْب، وْب، وب) به‌دست می‌آید و جانشین همهٔ انواع فعل‌ها می‌شود:

امید دانشگاها گئدیب قئییدی. (امید به دانشگاه رفته برگشت: ماضی ساده)

امید دانشگاها گئدیب، گلیب‌دی. (امید به دانشگاه رفته و آمده است: ماضی نقلی)

امید دانشگاها گئدیب درس اوخوردی. (امید به دانشگاه رفته درس می‌خوانْد: (ماضی استمراری)

امید بیرکیف تاپیْب گیترمیش‌دی (امید، کیفی پیدا کرده آورده بود: ماضی بعید)

امید یوخودان دوروب، درس اوْخور. (امید از خواب برخاسته، درس می‌خواند: (مضارع اخباری)

امید کتاب لارتن گوْتوروْب، دانشگاه‌ها گئده‌جک (امید کتاب‌هایش را برداشته به دانشگاه خواهد رفت: مستقبل)

گفتار دهم ـ اقسام فعل به اعتبار مفعول

فعل از لحاظ مفعول، در زبان ترکی ۶ گونه است: ناگذر (لازم)، گذرا (متعدّی)، دو وجهی، سببی (گذرای دو درجه‌ای = دو مفعولی)، گذرای سه درجه‌ای، گذرای چهار درجه‌ای

اول ـ فعل ناگذر (لازم)، فعلی است که مفعول نمی‌خواهد: علی گل‌دی. (علی آمد). اوْشاق یات‌دی. (بچّه خوابید). در زبان فارسی همهٔ فعل‌های ناگذر، نادستورمند (بی‌قاعده) هستند. یعنی از اصل، ناگذرند؛ امّا در زبان ترکی، فعل ناگذر دو دسته است:

۱ـ فعل ناگذر نادستورمند (فعل لازم بی‌قاعده)، که از اصل، ناگذر است ؛ مانند یات‌ماق (خوابیدن)، گئت‌مک (رفتن)، گوْل‌مک (خندیدن): سوْلماز گوْل‌دی. (سوْلماز خندید.)

۲ـ فعل ناگذر دستورمند (فعل لازم باقاعده)، که در اصل گذراست؛ ولی با افزودن میانوندهایی به‌صورت ناگذر درمی‌آید و اغلب، مجهول هم هست:

گوْرمک (دیدن: گذرا) ← گوْرسن‌مک (دیده شدن: ناگذر)، آچ‌ماق (بازکردن: گذرا) آچیل‌ماق (بازشدن: ناگذر): اوْیون پوْزولدی (بازی به‌هم خورد.)

معروف‌ترین ساختارهای فعل ناگذر:

۱ـ با میانوند «ـیل» و همتاها (ـلْ، ـوْل، ـول) در میان بن و مصدر فعل:

۱/۱ ـ ـیل: کَس‌مَک (بریدن: گذرا) ← کَس + یل + مک (بریده شدن: ناگذر)

۱/۲ـ ـیْل: قیرماق (پاره‌کردن: گذرا) ← قیر + یْل + اق ← قیریْل‌ماق (پاره شدن: ناگذر)

۱/۳ ـ وْل: اوزمک (جداکردن: گذرا) ← اوز ـ وْل + مک ← اوزوْل‌مک (جداشدن: ناگذر)

۱/۴ ـ ول: پوزماق (به‌هم‌زدن: گذرا) ← پوز + ول + ماق ← پوزول‌ماق (به‌هم‌خوردن: ناگذر)

۲ـ با میانوند «ـین» و معادل‌ها (ـیْن، ـوْن، ـون):

۲/۱ـ ـین: دَل‌مک (سوراخ کردن) ← دل + ـین + مک ← دلین‌مک (سوراخ شدن: ناگذر)

۲/۲ـ ـیْن: آل‌ماق (خریدن) ← آل + ـیْن + ماق ← آلیْن‌ماق (خریده‌شدن: ناگذر)

۲/۳ـ ـوْن: بؤل‌مک (تقسیم کردن) ← بؤل + وْن + مک ← بؤلوْن‌مک (تقسیم شدن)

۲/۴ـ ـون: یؤل‌ماق (چیدن گیاه) ← یؤل + ـون + ماق ← یؤلون‌ماق (چیده شدن)

۳ـ با تبدیل میانوند گذرای «ت» به میانوند ناگذرای «ن»:

اوزات‌ماق (دراز کردن: گذرا) ← اوزان‌ماق (دراز شدن: ناگذر)

گیزلت‌مک (پنهان کردن: گذرا) ← گیزلَن‌مک (پنهان شدن: ناگذر)

کیف‌لَت‌مک (تاب‌دادن: گذرا) ← کیف‌لَن‌مک (تاب‌بازی کردن: ناگذر)

دوم ـ فعل گذرا (متعدّی)، فعلی است که به مفعول نیاز دارد وبدان می‌گذرد: مژده کتابی گتیردی. (مژده کتاب را آورد.)

فعل گذرا نیز دو گونه است: ۱ـ گذرای نادستورمند (متعدّی بی‌قاعده) که از اصل، گذرا هستند؛ مانند یازماق (نوشتن)، اوْخوماق (خواندن)، یِه‌مک (خوردن)، کس‌مک (بریدن) و...

۲ـ گذرای دستورمند (متعدّی باقاعده)، که در اصل، ناگذر است و با افزودن میانوند، گذرا می‌شود: یات‌ماق (خوابیدن: ناگذر) ← یا تیرت‌ماق (خوابانیدن: گذرا)

معروف‌ترین ساختارهای فعل‌های گذرای دستورمند:

۱ـ با میانوند «دیر» و همتاها (دیر، دۆر، دور)

۱/۱ـ دیر: آس‌مک (وزیدن: ناگذر) ← اس‌دیرمک (وزانیدن، به‌وزش درآوردن: گذرا)

۱/۲ـ دیٖر: دایان‌ماق (ایستادن: ناگذر) ← دایان دیرماق (ایستانیدن، متوقّف ساختن: گذرا)

۱/۳ـ دۆر: گۆل‌مک (خندیدن: لازم) ← گۆل‌دۆرمک (خندانیدن: گذرا)

۱/۴ـ دور: دۏل‌ماق (پُرشدن: ناگذر) ← دۏل‌دورماق (پرکردن: گذرا)

۲ـ با میانوند «ـ یرت» و همتاها (یٖرت، ۆرت، ورت)

۲/۱ـ یرت: گئچ‌مک (گذشتن: ناگذر) ← گئچیرت‌مک (عبور دادن: گذرا)

۲/۲ـ یٖرت: قاچ‌ماق (دویدن: ناگذر) ← قاچیٖرت‌ماق (دوانیدن: گذرا)

۲/۳ـ ۆرت: کۆچ‌مک (کوچیدن: ناگذر) ← کۆچۆرت‌مک (کوچاندن: گذرا)

۲/۴ـ ورت: اوچ‌ماق (پرواز کردن: ناگذر) ← اۏچورت‌ماق (پرواز دادن: گذرا)

۳ـ با میانوند «ـ یر» و همتاها (یٖر، ـۆر، ـور):

۳/۱ـ ـیر: پیش‌مک (پختن: لازم) ← پیشیرمک (پزاندن: متعدی)

۳/۲ـ ـیٖر: آش‌ماق (گذشتن: لازم) ← آشیٖرماق (گذراندن: متعدی)

۳/۳ـ ـۆر: چۆن‌مک (برگشتن: ناگذر) ← چۆوۆرمک (برگرداندن: گذرا)

۳/۴ـ ـور: دۏی‌ماق (سیر شدن: ناگذر) ← دۏیورماق (سیر کردن: گذرا)

۴ـ با میانوند «ت»:

آغلاماق (گریستن: ناگذر) ← آغلات‌ماق (گریاندن: گذرا)

چۆرۆمک (پوسیدن: ناگذر) ← چۆرۆت‌مک (پوساندن: گذرا)

قیزارماق (سرخ شدن: ناگذر) ← قیزارت‌ماق (سرخ کردن: گذرا)

اری‌مک (ذوب شدن: ناگذر) ← اریت‌مک (ذوب کردن: گذرا)

سوم ـ فعل دو وجهی، که گاه گذرا و گاه ناگذر است: گۆزله! ماشین‌گلیر (بپا! ماشین می‌آید: ناگذر) منی یاریم ساعات گۆزله (نیم‌ساعت منتظر من باش: گذرا)

چهارم - سببی (گذرای دو درجه‌ای = دو مفعولی) که هم به مفعول نیاز دارد و هم به متمم فعل:

اثلناز / قلمی / سؤلمازدان / آلدی (اثلناز، قلم را از سؤلماز گرفت)
فاعل / مفعول / متمم / فعل

پنجم - گذرای سه درجه‌ای، فعلی است که به یک مفعول و دو متمم نیاز دارد. این فعل برخلاف فعل‌های ناگذر و گذرا، ساختار نادستورمند ندارد و همهٔ فعل‌های سه درجه‌ای دستورمندند، یعنی با افزودن یک یا دو میانوند به‌دست می‌آیند و بر دو دستهٔ کلّی تقسیم می‌شوند:

۱- از فعل گذرا با افزودن یک میانوند:

توت‌ماق (گرفتن: گذرا) ← توت دورماق (دستگیر کردن: به کسی گفتن که او را بگیرد، سه درجه‌ای) سات‌ماق (فروختن: گذرا) ← سات‌دیرماق (فرمودن به کس یا کسانی که بفروشند، سه درجه‌ای)

۲- از فعل ناگذر با افزودن دومیانوند:

اؤتورماق (نشستن: ناگذر) ← اؤتورت‌ماق (نشاندن: گذرا) ← اؤتورت‌دورماق (دستور دادن به کسی که دیگری را بنشاند: سه درجه‌ای)

یات‌ماق (خوابیدن: ناگذر) ← یاتیرت‌ماق (خوابانیدن: گذرا) ← یاتیرت دیرماق (دستور دادن به کسی که بچّه یا دیگری را بخواباند: سه درجه‌ای)

ششم - گذرای چهار درجه‌ای، که به یک مفعول و سه متمم نیاز دارد و مانند گذرای سه درجه‌ای تنها ساختار دستورمند دارد؛ بدین‌ترتیب که نخست با افزودن یک میانوند بر گذرای دو درجه‌ای، آن‌را سه درجه‌ای می‌کنند. سپس با افزودن میانوند دیگر، چهار درجه‌ای می‌شود: حسین کتابی علی‌دن‌آلدی (حسین کتاب را از علی گرفت: گذرای دو درجه‌ای = سببی)

حسین کتابی آلدیردی (حسین به کسی دستور داد که کتاب را بگیرد: گذرای سه درجه‌ای)

حسین کتابی آلدیرت دیردی (حسین به کسی دستور داد به کسی دیگر بگوید که کتاب را بگیرد: گذرای چهار درجه‌ای).

در جملهٔ آخر: کتاب، مفعول است و علی، کس، کس دیگر هر سه متمم هستند؛ پس فعل «آلدیرت دیردی» که در اصل «آلدی» یعنی گذرای دو درجه‌ای بود، با گرفتن میانوند (یر)، گذرای سه درجه‌ای شد، و با گرفتن میانوند دوم «ـیت‌دیر» گذرای چهار درجه‌ای گردید.

و ← فصل سوم، بخش چهارم (ص ۱۳۲ و ۱۳۳)

گفتار یازدهم ـ اقسام فعل به اعتبار فاعل

۱ـ فعل معلوم، که فاعلش معلوم است: بابک گلدی (بابک آمد). سیامک گئتدی. (سیامک رفت.)

۲ـ فعل مجهول، که فاعلش مجهول است: آی گؤرسن‌دی (ماه دیده شد.). زنگ ویریل‌دی (زنگ زده شد.)

ساختارهای مهم فعل مجهول:

۱ـ با میانوند «ـیل» و همتاها (یْل، وْل، ول):

۱ـ ـیل: کس‌مک (بریدن) ← کسیل‌مک (بریده شدن: مجهول)

۱/۲ـ یْل: سات‌ماق (فروختن: معلوم) ← ساتیْل‌ماق (فروخته شدن: مجهول)

۱/۳ـ ـوْل: اوْزمک (جدا کردن: معلوم) ← اوْزوْل‌مک (جدا شدن، جدا کرده شدن: مجهول)

۱/۴ـ ـول: توت‌ماق (گرفتن: معلوم) ← توتول‌ماق (گرفته شدن: مجهول)

۲ـ با میانوند «ـین» و همتاها (یْن، ـوْن، ـون):

۲/۱ـ ـین: سیل‌مک (زدودن: معلوم) ← سیلین‌مک (زدوده شدن: مجهول)

۲/۲ـ یْن: آل‌ماق (خریدن: معلوم) ← آلیْن‌ماخ (خریده شدن: مجهول)

۲/۳ـ ـوْن: گؤرمک (دیدن: معلوم) ← گؤروْن‌مک (دیده شدن: مجهول)

۲/۴ـ ـون: اؤل‌ماق (انجام شدن: معلوم) ← اؤلون‌ماق (انجام داده شدن، کرده شدن: مجهول)

گفتار دوازدهم ـ اقسام فعل به اعتبار ساختار

فعل به اعتبار ساختار در ترکی چهار گروه اصلی دارد:

۱ـ ساده: گل + مک ← گل‌مک (آمدن). قال ـ ماق ← قال‌ماق (ماندن)

۲ـ میانوندی: که از اسم یا کلمهٔ غیرفعل دیگر + میانوند + پسوند مصدری ساخته می‌شود: گؤز (چشم) + له + مک ← گؤزله‌مک (چشم به‌راه بودن). دیش (دندان) + له + مک ← دیش‌له‌مک (گاز زدن، دندان زدن).

۳ـ فعل مرکب: اسم یا کلمهٔ دیگر + مصدر: اَل (دست) + وئرمک ← ال‌وئرمک (دست دادن)، کؤر (کور) + ائله‌مک ← کؤرائله‌مک (کور کردن)

۴ـ فعل‌های دو سویه (بین‌الاثنین)، فعل‌های دو سویه، فعل‌هایی هستند که انجام کاری را در میان دو فرد یا دو گروه می‌رسانند. این‌گونه فعل‌ها در فارسی، ساختار ویژه‌ای ندارند و در عربی، باب‌های تفاعل و مفاعله، این پیام را ابلاغ می‌کنند.

نشانهٔ فعل‌های دو سویه در ترکی، میانوند «ـیش» و همتاها (یْش، ـؤش، ـوش) هستند که بین بن فعل و پسوند مصدری می‌آیند:

۱ـ ـیش: دئمک (گفتن) ← دئییش‌مک (بگو مگو داشتن دو تن)

۲ـ ـیْش: چاپ‌ماق (دواندن اسب) ← چاپیْش‌ماق (مسابقهٔ اسب‌دوانی دادن)

۳ـ ـؤش: دؤیمک (کتک‌زدن به کسی) ← دؤیؤش‌مک (کتک‌کاری کردن با هم)

۴ـ ـوش: توت‌ماق (گرفتن) ← توتوش‌ماق (باهم درگیر شدن)

گفتار سیزدهم ـ فعل معین (کمکی)

فعل معین یا کمکی، فعلی است که در ساختمان برخی از فعل‌ها به عنوان کمکی به‌کار می‌رود و در ترکیب فعل، معنای خود را ندارد؛ مانند فعل کمکی «اؤلالار» (باشند) در ترکیب فعل ماضی التزامی «گلمیش‌اؤلالار» (آمده باشند)، یا فعل معین «دی» (بود) در ترکیب فعل ماضی بعید «گلمیش‌دی» (آمده بود)

گفتار چهاردهم ـ گروه‌های فعلی دوگانه

گروه اول ـ فعل‌هایی که مصوّت آغازین آنها مصوّت‌های کوتاه و یا مصوت بلند «ی» است و مصدر آن‌ها پسوند «مک» می‌گیرد: گل + مک ← گل‌مک (آمدن). وئرمک (دادن). گؤل‌مک (خندیدن). بیل‌مک (دانستن)

گروه دوم ـ فعل‌هایی که مصوّت اوّل آنها، مصوّت بلند است و مصدر آنها با پسوند «ماق» می‌آید:

آچ‌ماق (گشودن). توت‌ماق (گرفتن). دوْل‌ماق (پر شدن). چیخ‌ماق (بالا رفتن)

گفتار پانزدهم ـ فعل کلیدی ترکی

همان‌گونه که در آغاز کتاب گفته شد، همهٔ فعل‌های ترکی، با قاعده (دستورمند)اند، بجز فعل کهن متروک «ایمک» که در کهن‌ترین متن‌های ترکی نیز از مصدر و ساختارهای مستقل و معنی دار آن، نشانی نیست؛ ولی درست مانند آچار فرانسه، با ساخت‌ها و ساختارهای گوناگون خود، در ساختارهای بسیاری از فعل‌ها به عنوان فعل معین، و نیز گاهی در جمله، در نقش فعل ربطی به کار می‌رود؛ مانند اوب‌دور، ایدی، دی، ار، میش‌دی، ایمیش در فعل‌های زیر:

۱ـ در نقش فعل معین:

دوروب‌دور (ایستاده است: ماضی نقلی). گَل‌ایدی (می‌آمد: ماضی استمراری)
گئت‌دی (رفت: ماضی ساده). آلار (می‌گیرد: مضارع اخباری)
گل‌میش‌دی (آمده بود: ماضی بعید) گَل‌ایمیش (کاش می‌آمده بود: ماضی ابعد مستمر)

۲ـ در نقش فعل ربطی:

مانند «ایدی» و «دیر» و «دور» در جمله‌های زیر:

محمود تک ایدی. (محمود تنها بود). محمود تک دیر. (محمود تنهاست.)
محمود اوُشاق‌دور. (محمود بچّه است.)

بخش نهم ـ اسم

اول ـ مفرد ـ جمع ـ اسم جمع:

۱ـ مفرد: کتاب، قلم، کیشی (مرد)

۲ـ جمع: که در زبان ترکی دو پسوند دارد: ۱) لَر برای واژه‌هایی که با مصوّت کوتاه آغاز می‌شوند: قلم‌لر، درس‌لر، دفترلر ۲) لار، مخصوص واژه‌هایی که با صدادار بلند آغاز می‌شوند: کتاب‌لار، دانشگاه‌لار، باغ‌لار

۳ـ اسم جمع: ائل (ایل)، سوُری (گلّهٔ گوسفند)، ناخیر (گلّهٔ خر)

دوم ـ اسم ساده ـ اسم مرکب:

۱ـ ساده: اَل (دست)، باش (سر). ۲ـ مرکب: اَل‌جکْ (دست‌کش)، باش لیـق (شیربها)

سوم ـ اسم صوت، اسم صوت در ترکی، ظرافت و انواع و نقش‌ها و کاربردهای دقیق و گسترده‌ای دارد: تاقّ (صدای تقّ) + تاققیلتی (اسم مصدر)، تاققیل دادی (صدای تق آمد: فعل)، تاققاتاق (صدای تق و تق شدید: اسم مصدر)، تاققاناق (صفت نان خشک که هنگام خرد کردن صدا می‌دهد.)

چهارم ـ نقش‌های اسم

مهم‌ترین نقش‌های اسم عبارتند از:

۱ـ نقش نهادی (مسندالیهی، فاعلی): یاشار گل‌دی (یاشار آمد.) ایاز غایب‌دیر. (ایاز غایب است).

۲ـ نقش مسندی: بورا تبریز دیر. (اینجا تبریز است.)

۳ـ نقش مفعولی: کتابی گتیردیم. (کتاب را آوردم.)

۴ـ نقش متممی: تبریزه گئدیرم. (به تبریز می‌روم.)

۵ـ مضاف‌الیهی (اضافی): تبریزین یوْلی (راه تبریز)، نیلوفرین کتابی (کتاب نیلوفر)

۶ـ قیدی: گونوز ایشلیریک. گئجه یاتیریق. (روز کار می‌کنیم. شب می‌خوابیم)

۷ـ منادایی (ندا): آی‌اوشاق‌ا! (آی بچه‌ها!) سوْلمازا! چای‌گتیر. (سولماز، چایی بیار.)

بخش دهم ـ صفت

صفت، کلمه‌ای است که حالت و چگونگی اسم را بیان می‌کند. در زبان فارسی، صفت اصلی (بیانی) پس از اسم می‌آید: پسر خوب، دختر باهوش، ولی در زبان ترکی، نه تنها صفت بیانی، بلکه همهٔ صفت‌ها پیش از اسم می‌آیند:

یاخچی اوغلان (پسر خوب)، عاغیلی‌لی قیْز (دختر عاقل)، بؤیوک باغ (باغ بزرگ)، بوباغ (این باغ)، اؤ کتاب (آن کتاب)، هانسی کتاب؟ (کدام کتاب)، اوْچونجی کتاب (کتاب سوم)

اقسام صفت:

۱ـ صفت بیانی: آغ‌پالتار (جامهٔ سفید)، یازیْجی کیشی (مرد نویسنده)، مراغه‌لی اوْغلان (پسر مراغه‌ای)

۲ـ صفت اشاره: بو کتاب (این کتاب)، اؤ دفتر (آن دفتر)
۳ـ صفت پرسشی: نه ایل؟ (کدام سال؟)، هانسی گؤن (کدام روز؟)
۴ـ صفت مبهم: چوخ پول (پول زیاد)، هر گؤن (هر روز)
۵ـ صفت شمارشی: اوْچونجوگون (روز سوم)، دؤرد ایل (چهار سال)

* صفت یارها، صفت یار، لفظی را می‌گوییم که در زبان ترکی معمولاً پیش از صفت می‌آید و شدّت و تأکید را می‌رساند:
آق‌آپ‌باق (سفید سفید)، قَپ‌قره (قاپ قارا: سیاه سیاه)، ساپ‌ساری (زرد زرد)، قوپ‌قوری (خشک خشک)

بخش یازدهم ـ ضمیر:

ضمیر، کلمه‌ای است که در جمله به‌جای اسم می‌نشیند و پنج گونه است:

اول ـ ضمیر شخصی

یک ـ ضمیر شخصی جدا: من، سَن، اؤ، بیز، سیز، اؤلار (من، تو، او، ما، شما، ایشان)

دو ـ ضمیر شخصی پیوسته، که در زبان فارسی شش شخص و لفظ ثابت و تغییرناپذیر دارد (م، ت، ش، مان، تان، شان) و در زبان ترکی نیز شش دسته‌اند که هستهٔ اصلی آنها (م، ن، ی، میز، لاری = لری) است؛ امّا هر یک از آنها از روی قانون هم‌آهنگی آواها و به پیروی از مصوّت آغازین کلمه، صداهای متفاوتی می‌گیرند؛ در نتیجه، پنج ضمیر نخستین، هر یک به چهار یا سه دسته، و ضمیر آخر (سوم شخص جمع) به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اول شخص مفرد (یم، یِم، وُم، وم): کیفیم (کیفم)، کتابیم (کتابم)، گؤزوم (چشمم)، یؤلوم (راهم)

دوم شخص مفرد (ین، یِن، وُن، ون): کیفین (کیفت)، کتابین (کتابت)، گوزون (چشمت)، یؤلون (راهت)

سوم شخص مفرد (ی، ؤ، و): کیفی (کیفش)، گؤلؤ (گلش)، یؤلو (راهش)

اول شخص جمع (یمیز، یِمیز، وُموز، وموز): کیفیمیز (کیف‌مان)، کتابیمیز (کتاب‌تان)، گؤزؤموز (چشم‌مان)، یؤلوموز (راه‌مان)

دوم شخص جمع: (یز، یْز، ـوز، ـوز): کیفیز (کیف‌تان)، کتابیْز (کتاب‌تان)، گؤزوز (چشمان)، یؤلوز (راه‌تان)

سوم شخص جمع (لری، لاری): کیف‌لری (کیف‌شان)، درس‌لری (درس‌شان)، کتاب‌لاری (کتاب‌شان)، یول‌لاری (راه‌شان)

دوم ـ ضمیر مشترک

ضمیر مشترک که در فارسی، سه لفظ خود، خویش، خویشتن است، در ترکی تنها لفظ «اؤزه» (خود) است که هیچ‌گاه تنها نمی‌آید و همیشه همراه ضمیرهای شخصی پیوسته است: اؤزی (خودش)، اؤزوْم (خودم)، اؤزکتابیْن (کتاب خودت)

سوم ـ ضمیر اشاره

در اصل، دو کلمهٔ «بو» (این) و «اؤ» (آن) است که گاهی با کلمهٔ دیگر ترکیب می‌یابد: بوکتاب (این کتاب)، اؤ قلم (آن قلم)، بوجوْر کتاب (چنین کتاب)

چهارم ـ ضمیر پرسشی:

هارا (کجا؟)، هاواقت؟ (کی)، هانسی؟ (کدام)

پنجم ـ ضمیر مبهم:

هامی‌گلدی (همه آمدند)، اوبیریسی گئتدی (دیگری رفت)

یادآوری:

ضمیرهای اشاره، پرسشی، مبهم، همان صفت‌های اشاره، پرسشی، مبهم هستند که اگر همراه اسم بیایند، صفت اشاره و صفت... نامیده می‌شوند: بوکتابی‌آل (این کتاب را بگیر.) و اگر تنها بیایند، ضمیر اشاره و... نامیده می‌شوند: بونی‌آل (این را بگیر: در اشاره به کتاب)

نقش‌های ضمیرها

مجموع ضمیرها، همهٔ نقش‌های ده‌گانهٔ اسم را دارند: اؤگلدی (او آمد: نهادی)، حسین اؤدور (حسین اوست: مسندی) و...

بخش دوازدهم ـ قید

مانند گِئج، چوخ، البته در جمله‌های زیر:

او گِئج گلدی. (او دیر آمد). حسین چوخ چالیشیر (حسین خیلی تکاپو می‌کند.) البته گله‌رم (البته می‌آیم.)

بخش سیزدهم ـ شبه‌جمله:

آفرین! به‌به! وای! افسوس! ماشالله! (ماشاءاللّه) و...

بخش چهاردهم ـ حرف

حرف در ترکی مانند فارسی سه‌تاست:

۱ـ حرف ربط، که مانند فارسی به اول جمله می‌آید: اگر گلمه‌سن، دئمه‌زم (تا نیایی نمی‌گویم.)

۲ـ حرف اضافه، که برخلاف فارسی به آخر متمم می‌آید: محمده دئدیم (به محمد گفتم.). باغ‌دان گلیرم. (از باغ می‌آید.)

۳ـ حرف نشانه، حرف نشانهٔ اصلی «ـی» (= را) است که به آخر مفعول می‌آید: کتابی اوْخودوم. (کتاب را خواندم)

بخش پانزدهم ـ وندها:

وندها سه دسته‌اند: پیشوند، میانوند، پسوند.

۱ـ پیشوند، در زبان ترکی نیست؛ چون همهٔ افزودنی‌ها به آخر بن فعل می‌آیند.

۲ـ میانوند، میانوند که در زبان فارسی بسیار کم است؛ مانند (ا ـ و ـ) در «بناگوش»، «تنومند»، «روبرو»؛ در زبان ترکی، بسیار رایج و فراوان و سازنده است؛ بویژه در فعل‌های گوناگون؛ چون (ـجگ، دوْر، یل) در گله‌جگم، گؤرۆر دوْم (می‌دیدم)، کسیل‌دی (قطع شد) و برای این کتاب، ۱۴۳ میانوند پیدا شده است که برخی از آنها چند یا چندین دسته‌اند.

۳ـ پسوند، در زبان فارسی هم متداول است ؛ امّا در زبان ترکی، بسیار رایج‌تر و فراوان‌تر از زبان فارسی است؛ به‌طوری که در این کتاب، ۳۴۴ پسوند آمده است که پاره‌ای از آنها چند یا چندین دسته‌اند و با احتساب آنها شمار پسوندها شاید از مرز هزار بگذرد. و در این میان دو پسوند مصدری (مک ـ ماق) و نیز پسوندهای منتهی به «اق»،

شأن دیگری دارند؛ مانند گل‌مک (آمدن)، آپارماق (بردن)، و اتاق، یاتاق، قیشلاق، یاییلاق، شاللاق (شلاّق) و...

بخش شانزدهم ـ نمودار پاره‌ای از واژه‌ها، اصطلاح‌ها، تکیه کلام‌ها، تعارف‌ها، عبارت‌ها و جمله‌های پر کاربرد و روزمرّهٔ ترکی به فارسی

۱ـ خانواده ـ بستگان ـ وابستگان
۲ـ خانه و مسکن
۳ـ اثاث خانه
۴ـ اندام‌های بدن
۵ـ لباس و پوشاک
۶ـ خوراکی‌ها و غذاها
۷ـ میوه‌ها
۸ـ سبزی‌ها
۹ـ گل‌ها
۱۰ـ جانوران
۱۱ـ پرندگان
۱۲ـ حشره‌ها
۱۳ـ واژه‌های روزمرّه و ضرور
۱۴ـ تعارف‌ها و احوال‌پرسی‌ها
۱۵ـ پاره‌ای از واژه‌های مشترک
۱۶ـ برخی از کلمه‌های مترادف
۱۷ـ برخی از کلمه‌های متشابه
۱۸ـ برخی از اسم‌ها و صفت‌های متضاد
۱۹ـ پاره‌ای از صفت‌ها
۲۰ـ پاره‌ای از ضمیرها
۲۱ـ پاره‌ای از قیدها
۲۲ـ پاره‌ای از شبه‌جمله‌ها (صوت‌ها = آواها)
۲۳ـ پاره‌ای از عددها
۲۴ـ پاره‌ای از اندازه‌ها
۲۵ـ اصطلاحات ورزشی
۲۶ـ اصطلاحات هنری
۲۷ـ اصطلاحات آموزشی
۲۸ـ کتاب‌ها و نوشت‌افزارها
۲۹ـ اصطلاحات پزشکی و درمانی
۳۰ـ اصطلاحات مربوط به بیماری‌ها و دردها
۳۱ـ اصطلاحات قضایی و حقوقی
۳۲ـ واژه‌های مربوط به گردش شهر
۳۳ـ واژه‌های مربوط به مسافرت
۳۴ـ اصطلاحات حرفه‌ها و پیشه‌ها
۳۵ـ برخی از فلزّات و کانیها
۳۶ـ مکان‌ها
۳۷ـ زمان‌ها
۳۸ـ اصطلاحات مربوط به هواشناسی
۳۹ـ نام‌های پاره‌ای از رنگ‌ها

اول ـ خانواده ـ بستگان ـ وابستگان:

آبا = لقب مادربزرگ

آبجی = لقب خواهر

آتا (دَدَه) = پدر (محترمانه)
آداخلی (نشان‌لی) = نامزد
آرواد = زن
آغا = آقا
آغابابا = لقب پدربزرگ
آغ بیرجَک = گیس سفید
آغ سَققَل = ریش سفید
آنا = مادر (محترمانه)
اَر = شوهر
اوشاق = ۱ فرزند ۲ کودک
اوْغلان = پسر (جنس پسر)
اوْغول = پسر (فرزند)
اوْغول لوق = پسرخوانده، ناپسری
اوْگِی = ناتنی، اندر
اوْگِی‌باجی = خواهر ناتنی
اوگِی نمنه = نامادری
انژاوْغلو = داماد سرخانه
بابا = ۱ پدربزرگ ۲ پدر
باجی = خواهر
باجی اوغلی = پسر خواهر
بالدوز = خواهرزن
بَک = داماد
بؤیوک بابا = پدربزرگ
بؤیوک ننه = مادربزرگ
بی‌بی = عمّه
بی‌بی‌اوغلو (بیب‌اوْغلی) = پسر عمّه
تایا = دایه

تانیش = آشنا
خالا = خاله
خالا اوْغلو (خال اوْغلی) = پسرخاله
خالا قیزی = دخترخاله
خالا نوه‌سی = نوه خاله
خانیم = خانم
خانیم باجی = لقب خواهر بزرگ
خانیم‌ننه (خان‌ننه) = لقب مادربزرگ
داماد (بَک) = داماد
داداش (قارداش) = برادر (محترمانه)
دایی = دایی
دایی‌اوْغلو (دای اوْغلی) = پسردایی
دایی قیزی = دختر دایی
دَدَه (آتا) = پدر (عامیانه)
دوست (دوْس) = دوست
عم‌اوْغلو (عمی اوغلی) = پسرعمو هست
عمی قیزی (عم قیزی) = دختر عمو
عمّه (بی‌بی) = عمّه
عَمی (عمو) = عمو
قارداش (قَردَش) = برادر
قارداش آروادی = زن‌داداش
قارداش اوغلو = برادرزاده
قارداش قیزی = دختر برادر
قارداش لیق = ۱ برادر خوانده ۲ برادر صیغه‌ای
قاری‌ننه = مادر پیر، پیرزن فرتوت
قاین‌آتا (قین‌آتا) = ۱ پدرزن ۲ پدرشوهر

قایین (قیین = قیّن) = ۱ برادر زن ۲ برادر شوهر
قونشو (قونشی) = همسایه
قوهوم = خویشاوند
قیز = دختر
قیش‌ننه = (قای‌نانا) = ۱ مادرزن ۲ مادرشوهر
قیین‌خاتینی = جاری، زن برادر شوهر
کوره‌کن = داماد، شوهر خواهر
کیشی = مرد
گلین = عروس
گلین‌باجی = لقب زن‌داداش، زن‌عمو، زن‌دایی
گونی = هَوو
لله = لله
ماما = ماما (لقب مادر)
ماماں = مامان (لقب مادر)
مامانی = لقب مادربزرگ (وگاهی مادر)
نشانلی (آداخلی) = نامزد
نفشره = نبیره
نتیجه = نتیجه (بچهٔ نوه)
ننه (آنا) = مادر (عامیانه)
ننه‌لیک = نامادری
نوه = نوه
نوه‌لیک = نوهٔ ناتنی
همسایا (قونشو) = همسایه
همشهری = همشهری

هم‌کَت‌لی (هم‌کت‌دی) = هم‌روستا
هم‌کوزشن = هم‌مرز (دارای مرز مشترک با آبادی دیگر)
یاد = بیگانه
یار = معشوقه، یار
یولداش = دوست، رفیق
یئزنه = داماد، شوهر دختر
آنام گلدی = مادرم آمد.
آتاوا سلام یتیر = به پدرت سلام برسان.
قارداشیزین حالی نئجه‌دیر؟ = حال برادرتان چطور است؟
عمّه جان دان نه خبر؟ = از عمّه‌جان چه خبر؟
بابا مسافرت دن قیئیندی؟ = بابا از مسافرت برگشت؟
عم‌اوغلون‌هاردا ایشلیر؟ = پسرعمویت کجا کار می‌کند؟
دایی قیزی درسین قورتاردی؟ = دختردایی درسش را تمام کرد؟
بیزیم قونشولار چوخ یاخشی آدام دیرلار. = همسایه‌های ما آدمهای بسیار خوبی هستند.
بؤیوک ننه نه قیریر؟ = مادربزرگ چه کار می‌کند؟

دوم ـ خانه و مسکن
آپارتمان = آپارتمان

آسانسور = آسانسور
آشبازخانا = آشپزخانه
آوادان لیق = عمارت، خانه
اداره = اداره
آل اؤتاغی = اتاق دم‌دست
ائو = خانه، منزل
ائواؤغلو = داماد سرخانه
ائو ـ ائشیک = خانه و زندگی
ایوان = ایوان، بالکن
باجا = باجه
بالکون (ایوان) = ایوان
پنجره = پنجره
پیلله = پلّه
توکان = دکان
حاصار = حصار
حامام = حمّام، گرمابه
حوؤض = حوض
حَیط = حیاط
دالان = دالان
دام = بام
دام ـ باجا = بام و در
دام ـ دئش = خانه
دام ـ دووار = در و دیوار، بام و دیوار
دووار = دیوار
ساختمان = ساختمان
شرکت = شرکت
طبقه = طبقه
طؤله = طویله
قاپو (قاپی) = در
قوزولوق = برّه‌گاه، طویلهٔ برّه‌ها، آغل
قوْناغ اؤتاغی = اتاق پذیرایی، مهمان‌خانه
قویو (قویی) = چاه
کارخانا = کارخانه
کارگاه = کارگاه
کافَه = کافَه
گؤل خانا = گلخانه
ماغازا = مغازه
مجتمع = مجتمع
نوْدان = ناودان
ائویزی پیلّه‌دیز؟ (خانه‌تان را چه کردید؟)
پنجره‌نی باغلا. توز تـوْرپاق گـلمه‌سین = پنجره را ببند. گردوخاک نیاید.
قوْناق اوتاغیْن سیپیرین = اتاق‌پذیرایی را جارو کنید.
بیزیم آپارتمانون آسانسوری یوخدور. = آپارتمان ما آسانسور ندارد.
حَیَطین قاریْن کوْروْ = برف حیاط را پارو کن.
آشبازخانیه‌ده بیرباخ = به آشپزخانه هم نگاهی بکن.
قوزونی سال قوزولوغا = برّه را به آغلش بینداز.

سوم ـ اثاث خانه

آینا = آینه (گوزگی)

اوتی = اتو

ایستکان = استکان

بارداق = ۱ دیزی ۲ ظرف آذوقه و خوراکی

بالیش = بالش

بایدا = بادیه، قابلمه

بوشقاب = بشقاب

بولوت = دیس

پالتارآسان = رخت‌آویز

پالتارآغاجی = جا رختی = رخت‌آویز

پیالا = پیاله

تخت = تخت

تختخواب = تختخواب

تلفون = تلفن

تلویزیون = تلویزیون

جام = جام

جئجیم = جاجیم

خلچه = قالیچه

دوشک = تشک

دیس = دیس

رادیو = رادیو

رختخواب = رختخواب

زنگ = زنگ

صندلی = صندلی

طاس = طاس

فرش = فرش

فینجان = فنجان

قاب = ظرف

قاب ـ قاشیق = ظروف

قابلاما = قابلمه

قاپاق = دَر، سر (دیگ و دیس و...)

قازان = دیگ

قازانچا = دیگ کوچک

قالی = قالی، فرش

کاسا = کاسه

کیلیم = گلیم

کناره = کناره

گبه = گبه، کناره

گوزگو (گوزگی = آینا) = آیینه

موبایل = تلفن همراه

موبل = مبل

موتکّه = متکّا

میز = میز

نَلبکی = نعلبکی

یاسدیق = متکّا

یخچال = یخچال

یورقان = لحاف

یئل‌پی = بادبزن

فرش‌لری تمیزله‌دیم = فرش‌ها را پاک کردم.

خَلچه نی ساتدیق = قالیچه را فروختیم.

لطفاً تلویزیونی آچین = لطفاً تلویزیون را باز کنید.

پیشیک، پوشقابی سیندیردی = گربه بشقاب را شکاند.

کاسالاری یورون = کاسه‌ها را بشویید.

میز صندلی نی دوز = میز و صندلی را بچین.

یورقان دوشگی ییغین = رختخواب را جمع کنید.

قابلامالاری‌هارا قویدوز؟ = قابلمه‌ها را کجا گذاشتید؟

چهارم ـ اندام‌های بدن

آغ‌جییر (جیگر) = شُش، ریه، جگر سفید

آغیز (آغز) = دهان

آلین (آلن) = پیشانی

آت = گوشت

آل = دست

انگ = فک

اوزک = دل، قلب

اوز = چهره، رو

اوووج (اوبوج) = مشت، کف دست

آیاق = پا

بارماق = انگشت

باش = سر

باش‌بارماق = انگشت سبّابه

باغیر (باغر) = ۱ آغوش ۲ زهره

باغیرساق = روده

بیک = مردمک چشم

بؤرک = قلوه، کلیه

بود = ران

بورون (بورن) = بینی، دماغ

بوغ = سبیل

بوغاز = گلو

بؤنر ↓

بؤبور (بؤنر = بؤاور) = پهلو، تهی‌گاه

بیرچک = گیسو (گیسوی زن)

بئل = کمر

توپوق = قوزک پا

توک = مو

تئل = گیسو

جیگر (جیر) = جگر

چیین (چین) = شانه، دوش

خاطر = دل

دابان = پاشنه

دالاق = سپرز، طحال

دامار = رگ

دری = پوست

دوداق = لب

دوش = سینه

دیرسک = آرنج

دیرناق = ناخن

دیز = زانو

دیش = دندان

دیل = زبان

دیلچک = زبان کوچک

ساچ = گیسو، زلف
ساققال = ریش
سۆمۆک = استخوان
شابَبک = مردمک
قابیرقا = پهلو
قاراجییَر = کبد، جگر سیاه
قارین = شکم
قاش = ابرو
قۆل = بازو
قولاق = گوش
قۆلتوق = بغل
کۆرَک = پشت
کـۆگۆل (گـۆنۆل = کـۆنۆل = گـۆیۆل) = خاطر، دل
کیپریک = مژگان
گۆبک = ناف
گۆز = چشم
گۆیۆل (کۆگۆل) خاطر
یارا = زخم
یاش = ۱ اشک، ۲ سنّ و سال
یاناق (یاهاق) = گونه، لُپ، عذار
یاهاق ↑
آلیوی سرآچیک = دستت را آب بکش.
ایـاقلاریوی ارزاتـما = پـاهایت را دراز مکن.
باشیوی سال آشاغا، ایشیوی گۆر = سرت را پایین بینداز و کارت را بکن.
ساققالیوی قیرخ، چوخ اوزانوب = ریشت را بزن، خیلی بلند شده.
دیشیوی‌یو = دندانهایت را بشوی.
قولاق‌آس = گوش کن.
دیرناقیمی توتورام = ناخنم را می‌گیرم.

پنجم ـ لباس و پوشاک

آرخالیق = نوعی کت بلند (اغلب، شال)
آلت کۆینَک = زیر پیراهن
اَتک = دامن
اَل‌جَک = دست‌کش
اۆدقولون = اُدکُلن
اۆرتۆک = روپوش
اۆزۆک = انگشتری
اۆسکۆک = انگشتانه
ایاق‌قابی (باشماق): کفش
ایش پالتاری = لباس‌کار
باش سانجاغی = سنجاق سر
باشماق = کفش
بۆرک (پاپاق) = کلاه
بۆرۆس = بروس = ماهوت پاک‌کن
بۆزۆشمۆش = مچاله شده، جرکیده
بۆیون باغ = گردن‌بند
بۆیون‌شالی = شال‌گردن
بئل‌شالی = شال کمر
پاپاق (بۆرک) = کلاه
پالتو = پالتو

پامبوق جۆراب = جوراب پنبه‌ای
پَتاوا = پاتابه = پاپیچ
پرده = پرده
پۆتون = پوتین، کفش
پیلوپالتاری = لباس مهمانی
پنجک = کُت
تۆخونما = بافتنی
تومان = تنبان، پیژامه، شلوار
تۆنۆکه = شورت
جۆراب = جوراب
جیلیتقا = جلیقه
چادیرا = چادر سر
چاریق = چارق
چَرقَت (چارقد) = روسری
چکمه = چکمه
خیّاط (درزی) = خیّاط
داراق = شانه
دَرزی = خیّاط
دۆش‌لۆک = سینه‌بند
دۆن = پیراهن بلند زنانه
سیرْقا = گوشواره
شالوار = شلوار
شالوار جوراْبی = جوراب شلواری
فۆکول = فکل = کراوات
قالۆش = قالش
قۆل‌باغ = دست آورنجن
قیزیل ساعات = ساعت طلا

قیـش = کمربند، کمر
کاپشین = کاپشن
کۆت (پنجک) = کُت
کۆرک = کرک
کۆینک = پیراهن
کیراوات = کراوات
گۆل‌لی (گۆل‌لو) = گل‌دار
گۆمۆش اوزوک = انگشتری نقره
مانتو = مانتو
میشین = مشین
یای باشماغی = کفش تابستانی
یای‌لیق = روسری
یَل = کت زنانه
یون‌جۆراب = جوراب پشم
باشماق‌لاری جوت‌له‌یون = کفشها را جفت کنید.
جۆرابیمی یودوم = جورابم را شستم
دۆش لوگـووی بـاغلا، قـابلاری‌یو = سینه‌بندت را ببند و ظرفها را بشور.
ایش پالتارنم کـارخانادا قـالیب = لباس کارم در کارخانه مانده.
یای لیقیوی گۆتور = روسری‌ات را بردار.
بوروسی وئر، کوتومی‌سیلیم = بروس را بده، کتم را تمیز کنم.
داراقیمی ایتیردیم = شانه‌ام را گم کردم.
جۆرابی بیرده یویون = جوراب را دوباره بشورید.

اؤتی‌ده وورون = اتو هم بزنید.
سریوق سویوئان یویون = با آب سرد بشویید.
بیرجوْت باشماق وئرین = یک جفت کفش بدهید.

ششم ـ خوراکی‌ها و غذاها

آجی چای = چایی تلخ
آرپا آشی = آش جو، سوپ جو
آرپا اونی = آرد جو
آرپا چورَیی (چؤرَگی) = نان جو
آغ‌اَت = گوشت سفید
آغ جیگَر = جگر سفید
آیران = اِیْران ← آیران آشی (= آش دوغ)
اَت = گوشت
اریشته = رشته
اریشته آشی = آش رشته
اریشته پیلو = رشته پلو
استیک = استیک
اَملیک = برّهٔ شیر مست
اؤاَتی = گوشت شکار
اؤ باشدان لیق = سحری
اؤردَک = مرغابی، اردک
اؤردگ اَتی = گوشت مرغابی
اوْرَک = دل
اوْرَک ـ بؤئرَک = دل و قلوه
اوْرَک کبابی = کباب دل
اؤکوْزاَتی = گوشت گاو (گاو نر)
اوْماج = اماج
اوْماج آشی = آش اماج
اوْملِت = املت
اون = آرد
اِیران (آیران) = دوغ
ایستی اوْت = فلفل
اینَک‌اَتی = گوشت گاو (گاو ماده)
بادیمجان = بادمجان
بادیمجان دوْلماسی = دلمه بادمجان
باغیرساق = روده
بال = عسل
بال کره = عسل و کره
بالیق = ماهی
بالیقَ اتی = گوشت ماهی
بالیق پیلو = چلوماهی
بایات چؤرَک = نان بایت
بلله = ساندویچ
بوغدا = گندم
بوغدا اونی = آرد گندم
بؤرانی = کدو، کدو تنبل
بؤرانی حالواسی = حلوا کدو
بؤئرک = قلوه
بؤیون = گردن
بی‌بَر = فلفل
بیزوْ اَتی = گوشت گوساله
بئیین (مغز): مغز

پاچا = پاچه
پاخلا (پخله) = باقلی، باقالی
پپسی (کولا) = پپسی
پنیر = پنیر
پیتزا = پیتزا
پیشمیش = خوراکیِ پخته
پیلو = پلو، پلاو
تازاچؤرک = نان تازه
تاواکابابی = کباب تابه
تبریز کیفته‌سی = کوفته تبریزی
تَندیر چؤرگی = نان تنوری
تورپ = تُرب
تورشی = ترشی
تورشی آشی = آش سرکه
تورکی کاباب = کباب ترکی
توروبچا = تربچه.
تؤیوق = مرغ
تؤیوق‌آتی = گوشت مرغ
تؤیوق پیلو = چلومرغ
تویوق فسنجانی = فسنجان مرغ
تویوق کابابی = کباب مرغ
جوجه = جوجه
جوجه کاباب = جوجه کباب
جیران‌آتی = گوشت آهو
جیز بیز = جاغل باغل
جیزلیق = دنبهٔ ریزهٔ تافته
جیغیرتما = جغرتمه
جیئر (جیگر) = جگر
جیئر بؤبرک = جگر و قلوه
چای = چای، چایی
چای چؤرک = صبحانه
چای چؤرگی = نان شیرمال
چَپیش‌آتی = گوشت بزغاله
چَپیش کابابی = کباب بزغاله
چیلؤ = چلو
چیلؤ خورروش = چلو خورشت
چیلؤکاباب = چلوکباب
چَمنه = چانه
چؤرَک = نان
حالوا = حلوا
خاما = خامه
خورَک = خوراک، خوراکی
دارچین = دارچین
دارچین چایی = چایی دارچین
دنده = دنده
دورمَج (بلله) = ساندویچ، بلّه
دوز = نمک
دوزسوز = بی‌نمک
دؤش = سینه
دؤشان آتی = گوشت خرگوش
دؤش‌اتی = گوشت سینه
دووْغا = آش دوغ = آیران آشی
دووْغاآشی = ؟
دؤلما = دلمه

دؤلما پیلؤ = دلمه پلو
دؤیمه کاباب = کباب کوبیده
دویی (دوگی) = برنج
دویی اونی = آرد برنج
دیل = زبان
دیل خوروشی = خورشت زبان
زعفران = زعفران
زعفران پیلو = زعفران پلو
زنجبیل = زنجبیل
ساج‌چؤریی (چؤرگی) = نان ساج
ساری کؤک = زردچوبه
سارنمساق = سیر
سارنمساق تورشوسی = سیر سرکه
ساری یاغ = روغن زرد، روغن حیوانی
سالات = سالاد
ساندویچ = ساندویچ
سبزه = سبزه
سبزی (سوزی) = سبزی
سبزی کوکوسی = کوکو سبزی
سوپ = سوپ
سوت = شیر
سوت آشی = شیربرنج
سوت اوزی = سرشیر
سوتدی چؤرک = نان شیرمال
سوت دوغراما = تلیت شیر
سوت قیماغی = خامهٔ شیر
سؤزی (سبزی) = سبزی
سؤزی کؤکؤسی = کوکو سبزی
سؤس = سس
سؤغان = پیاز
سؤغان چورک = نان و پیاز
سؤغان سو = شوربای پیاز، تلیت پیاز
سوماخ = سماق
شام = شام
شاما دایاغ = عصرانه
شام کاباب = شام کباب
شامی = شام کباب
شش انداز = شش‌انداز
شلغم = شلغم
شؤر = شور
شؤربا = آب گوشت، تلیت
شؤر تورشی = ترشی شور
شؤر یومورتا = تخم‌مرغ شور
شیرنی (شیرینی) = شیرینی
شیرین پیلو = شیرین پلو
شیرین چای = چایی شیرین
شیرینی (شیرنی) = شیرینی
شیشک آتی = گوشت شیشک
شیش لیک = ششلیک
طاس کاباب = طاس‌کباب
فسنجان = فسنجان
فسنجان پیلو = فسنجان پلو
فسنجان خوروشی = خورشت فسنجان
فطیر = فطیر

فطیر چورک = نان فطیر، شیرمال
فیرنی = فرنی
قاتیق = بوغورت
قاراجییَر (جیگر) = جگر سیاه
قارین = سیرابی
قازآتی = مرغ غاز
قَلْیَن آلتی (زیر قلیان) = صبحانه
قوُرقا = گندم بریان
قوروت = کشک
قورود آشی = آش کشک
قوری چوُرک = نان خشک
قوزی اَتی = گوشت برّه
قوزی کابابی = کباب برّه
قوش اَتی = گوشت پرنده
قوش یومورتاسی = تخم پرنده
قوُل = سردست
قوُل اَتی = گوشت سردست
قوُروت = قاورد
قوُوورما = قرمه
قوُوورما سیزی = قرمه‌سبزی
قوُیون اَتی = گوشت گوسفند
قیرماکاباب = ششلیک
قیرمیزی‌اَت = گوشت قرمز
قیقاناق (قایقاناق) = خاگینه
قیمه = قیمه
قیمه پیلو = قیمه‌پلو
قیمه خورروشی = خورشت قیمه

کاباب = کباب
کاباب‌چی = کبابی = کباب‌پز
کاباب لیق = کبابی (گوشت)
کالباس = کالباس
کانادا = کانادا
کوُتلت = کتلت
کته = کته
کدو خورروشی = خورشت کدو
کرفس خورروشی = خورشت کرفس
کره = کره
کره مربا = کره مربّا
کلم = کلم
کلم آشی = آش کلم
کلم دولماسی = دلمه کلم
کلّه = کلّه
کلّه‌پاچا = کلّه‌پاچه
کله‌جوُش = کله‌جوش
کوُت = نان سوخته (به تنور افتاده)
کوکا (کولا)
کوُکه = نان شیرمال
کوُکی = کوکو
کهلیک اَتی = گوشت کبک
کهلیک اوتی = کاکوتی
کیفته = کوفته
گوُبه‌لک = قارچ
گوُی = سبزی
گوُیرچین = کبوتر

گؤیرچین آتی = گوشت کبوتر
کئچی‌آتی = گوشت بز
لوبیاپیلو = لوبیاپلو
ماشین‌چؤرگی = نان ماشینی
مورابیا = مربّا
معدن سویی = آب معدنی
یارپاق دولماسی = دلمهٔ برگ‌مو
یارماآشی = آش بلغور
یارماپیلو = پلوِ بلغار
یاغ = روغن، چربی
یاغلی چؤرک = نان روغنی
یاغلی کؤکه = نان چربی‌دار
یانیق چؤرک = نان سوخته
یاوان چؤرک = نان خالی
یوخا = لواش نازک
یوغورت (قاتیق) = ماست
یومورتا = تخم‌مرغ
یومورتا کؤکؤسی = کوکو تخم‌مرغ
یئرآلما = سیب‌زمینی
یئرآلماپیلو = پلو سیب‌زمینی
یئرآلماسی = یئرآلما ـ
یئرآلماکابابی = کباب سیب‌زمینی
یئرکؤکی = هویج، زردک
یئرکؤکی خوروشی = خورشت هویج
بیردانا آجی چای گتیرین = یک چایی تلخ بیاورید.
ناهارا اریشته پیلو یئدیک = ناهار رشته‌پلو خوردیم.
بوغدانی دارتدیم = گندم را آرد کردم.
شاما بالیق پیلو وارنمیز دیر = شام ماهی‌پلو داریم.
بیرکیلو اینک‌اتی آلدیم = یک کیلو گوشت گاو خریدم.
تازاچورک پنیرلن یاپیشیر = نان داغ با پنیر می‌چسبد.
جیران اتی چوخ لطیف اؤلور = گوشت آهو خیلی لطیف است.
سارینمساق تورشوسی لذتلی‌دیر = سیر سرکه لذیذ است.
ایفطارا فیرنی یئدیک = افطار فرنی خوردیم.
بیردانا یومورتا بیشیرین = یک تخم‌مرغ بپزید.
من قلیان آلتی یئمه‌میشم = من صبحانه نخورده‌ام.
نازنین قاراجییَری یئمیر = نازنین جگرسیاه نمی‌خورد.
گئت ایکی دَنه بربری آل = برو. دو تا بربری بخر.

هفتم ـ میوه‌ها

آرمود (اَمرود) = گلابی
آلبالی = آلبالو
آلچا = آلوچه

آلما = سیب
آلی = آلو
آلی قیسی = میوه‌ای به طعم آلو و زردآلو
آناناس = آناناس
آریک = زردآلو
ازگیل = ازگیل
امرود ← آرمود
انجیل = انجیر
اوزوم = انگور
پامادور = گوجه‌فرنگی
پورتاغال = پرتغال
توت = توت
توت‌فرنگی = توت‌فرنگی
خورما = خرما
خیار = خیار
خیرچا = کمبوزه
زوغال = زغال اخته
شافتالی = شفتالو
شاه‌توت = شاه‌توت
طالبی = طالبی
قارپوز = هندوانه
قوهون (قواون) = خربزه
قیسی (اریک) = زردآلو
کیوی (گیوی) = گیوی، کیوی
گرمک = گرمک ←
گؤجه = گوجه
گؤجه‌فرنگی = گوجه‌فرنگی
گیلاس = گیلاس
گیلانار = آلبالو
لومو (می) = لیمو
موْوز = موز
نار = انار
هوْلی = هلو

هشتم ـ سبزی‌ها و رستنی‌ها (گؤیَرتی‌لر)

بوْرانی = کدو
بولاغ اوْتی = سبزی چشمه
پاخلا (پخله) = باقالی
تلخون = ترخون
تره = سبزی و گیاه خوردنی
تورروپ = ترب
تورروپچا = تربچه
جعفری = جعفری
دوْلما یارپاغی = برگ‌مو
ریحان = ریحان
سارئمساق = سیر
سبزی = سبزی
سوْزی = سبزی، تره
سوْغان = پیاز
شلغم = شلغم
شنبلیله = شنبلیله
شوید = شیوید، تره
قیرمیزی بی‌بر = فلفل سرخ
کاوار = شیوید، تره

کاهی = کاهو
کرفس = کرفس
کلم = کلم
گشنیج = گشنیز
کَهلیک اوْتی = کاکوتی
گؤبه‌لک = قارچ
گؤی = سبزی
گؤی بی‌بر = فلفل سبز
گؤیَرتی = سبزی، رشتی
مرزه = مرزه
نانه (نعنا) = نعناع
یارپیز (یارپوز) = پونه
یئرآلما = سیب‌زمینی
یئرکؤکی = هویج، زردک
اوچ‌کیلو گشنیج، جعفری، تلخون آلدیم = سه کیلو گشنیز و جعفری و ترخون خریدم.
کرفس خوروشی یئمه‌لی اوْلور = خورشت کرفس خوشمزه است.
من کاهی سالادین چوخ ایستیرم = من سالاد کاهو را دوست دارم.
مرزه، نانه باهادیر = مرزه و نعناع گران هستند.
آنام، کلم دوْلماسی پیشیرمیش دی = مادرم دلمه کلم پخته بود.

نهم ـ گل‌ها (گوْل‌لر)
آی چیچَیی (چیچکی) = گل آفتاب‌گردان
ارغوان = ارغوان
اینجی‌گوْلی = گل مروارید
بَنؤشه = بنفشه
بوزچیچَیی (چیچَکی) = گل یخ
چیچَک = شکوفه
خانیم‌گوْلی = نیلوفر آبی
خیارگوْلی = گل خیار
دوْلاشقان = نیلوفر، پیچک
زانباخ = زنبق
ساری‌گوْل = گل زرد
سوسن = سوسن
شقایق = شقایق
قارچیچَیی (چیچکی) = گل یخ (گل برف)
قونچا = غنچه
قیزیل گوْل = گل سرخ
گوْنه باخان = آفتاب گردان
لاله = لاله
نارگوْلی = گلنار = گل انار
نوروز گوْلی = گل نوروزو = پامچال
یومورتاگوْلی = گل تخم‌مرغ
نرگیز = نرگس
آغاج لارین چیچگی غونچا لاشیب = شکوفه‌های درختان به‌صورت غنچه درآمده‌اند.
داغ‌داش، لاله ایلن بَزه‌نیب = کوه و صحرا

بالاله آذین بسته است.

شقایق گؤزل گول دور. = شقایق گل زیبایی است.

قیزیل گولون عطری، هریئری گؤتوروب. = عطر گل سرخ در همه‌جا پیچیده است.

بَنؤشه‌نین نه گؤزل رنگ‌لری وار! = بنفشه چه رنگهای قشنگی دارد!

دهم ـ جانوران:

آت = اسب

آهو = آهو

اسلان (شیر) = شیر

اتر = اتر

اؤردک = مرغابی

اولاغ = الاغ، خر

ایت = سگ

انشک = خر

ایلان = مار

ایلان آغ‌ریرن = مارمولک

اینک = گاو ماده

بیر = ببر

پلنگ = پلنگ

پیشیک = گربه

توسباغا = لاک‌پشت

تؤلکی = روباه

تؤیوق = مرغ خانگی

جوجه = جوجه

جیران = گوزن

چاققال = شغال

چَپیش = بزغاله

چـؤل‌پیشیی = (پیشیگی) = گربهٔ صحرایی (وحشی)

چؤل سیچانی = موش صحرایی

خوروز = خروس

دوشان = خرگوش

دونقوز (دؤاوز) = خوک

دَوَه = شتر

دَوَه قوشی = شترمرغ

سیچان (سیچقان) = موش

سؤمسر = سنجاب

شیر (اسلان) = شیر

قابان = خوک نر، گراز

قاطیر = قاطر، استر

قاز = غاز

قورباغا = قورباغه

قورد = گرگ

قوزو (قوزی) = برّه

قؤیون = گوسفند

کؤسا = کوسه

کَرتَن کله = سوسمار

کئچی = کئچی

گامیش (گاموش) = گارمیش

گئچی (کئچی) = بز

مارال = مرال، گاو کوهی

میمون = میمون، بوزینه
نهنگ = نهنگ
آت، نجیب حیوان دیر = اسب، حیوان نجیبی است.
ایت، وفالی حیوان‌دیر = سگ جانور وفاداری است.
سیچان، چوخ آذیّت‌جیل‌دیر = موش بسیار مرذی است.
سؤسَرین دری‌سی چوخ باهادیر = پوست سنجاب بسیار گران است.
قویون حمیل حیوان دیر = گوسفند، جانور آرام و بی‌آزاری است.
قورد احمدین قوزوسون آپاریب = گرگ، برّهٔ احمد را برده.
کرتن‌کله، چوخ‌چیرکین حیوان دیر = سوسمار، جانور زشتی است.
ایلان گئتدی یوواسینا = مار به سوراخش خزید.

یازدهم ـ پرندگان (قوش‌لار)
آغاج دَلَن = دارکوب، فاخته
بایقوش = جغد
بؤبیو (بوبیی) = شانه‌به‌سر، هُدهُد
بؤلبؤل = بلبل
چالاغان (قوزقون) = کرکس.
دورنا = دُرنا
ساری‌کؤینک = بلبل
سؤگی‌قوشی = مرغ‌عشق
سئرچه = گنجشک
طوطی = طوطی
قاران قوش = پرستو، چلچله
قارتال = عقاب، شاهین
قارقا = کلاغ
قَجَله = زَغَن
قوزقون = کرکس
قوش = ۱ مرغ، پرنده، ۲ گنجشک
قرقی = کرکس، مرغ شکاری
قیرقی = قرقی
کهلیک = کبک
گؤیَرچین = کبوتر
لک‌لک (حاجی لک‌لک) = لک‌لک
سئرچه‌لر جیک‌گیل‌دیرلر = گنجشک‌ها جیک‌جیک می‌کنند.
قارقا، قارقار ائلیر = کلاغ، غارغار می‌کند.
کهلیک چؤل ده سَکیر = کبک در دشت می‌خرامد.
چالاغان لار، لاشخور دیلار = کرکس‌ها لاشخوارند.
بؤلبؤل برداغ‌دا اؤخور = بلبل در شاخسار می‌خواند.
قجله، خیر سؤله‌ر = زغن مژده می‌آورد.

دوازدهم ـ حشره‌ها:
آری = زنبور

باشماق تیکَن = کفش‌دوز
بیت = شپش
بیره = کیک
تُورتوُخویان = عنکبوت
چایان = کژدم
چِکیرنگه = ملخ
سه‌سر = سوسک
شیطان = عنکبوت
شیطان تورو (توری) = تار عنکبوت
عنکبوت = عنکبوت
قارینشقا = مور، مورچه
قورداق = کِرم، کرمک
کَپَه‌نَک = پروانه
کَنه (گنه) = ساس
گَنه ؟
میَغ میَغا (کوُر میلچک = پشهٔ کور) = پشه، پشهٔ ریز گزنده
میلچک = ۱ مگس ۲ پشه
سه‌سر، پیس حیوان‌دیر = سوسک، حیوان بدی است.
آری اوشاغی چالدی = زنبور، بچه را نیش زد.
بیره، گنجه قویمادی یاتام = کیک نگذاشت شب بخوابم.
عنکبوت، شیطان توُری توُخور = عنکبوت تار می‌تند.
کَپَه‌نَک، گزلوُن بوداغینا قوُنوب = پروانه شاخهٔ گل نشسته.
قارینشقالار بوغدالاری یووالار یناداشیرلار = مورچه‌ها گندم‌ها را به لانه‌هاشان می‌برند.

سیزدهم ـ واژه‌ها و ترکیب‌های روزمرّه و ضرور

آتا = پدر
آتاسی = پدرش
آتام = پدرم
آتان = پدرت
آتاوی = پدرت را
آد = نام، اسم
آداخلی = نامزد
آداش = همنام
آدرس = آدرس
آرایشگاه = آرایشگاه
آردیم = قدم، گام
آشنا = آشنا
آغاج = ۱ درخت ۲ چوبدستی ۳ فرسخ
آلاجاق = بستانکاری
آلیش ـ وئریش = خرید و فروش
آنا = مادر
آناسی = مادرش
آنام = مادرت
آنجاق = همین‌قدر، بالاخره
آی = ۱ ماه (قمر) ۲ یک دوازدهم سال

آت = گوشت
آتک = دامن
آل = دست
آلان = الآن، اکنون
الک = الک
اَمک = زحمت
اَن = پهنا، عرض
اُز = او، وی
اُوت = ۱ گیاه، سبزه ۲ آتش
اُوتاق = اتاق
اُوتی‌شوری = اتوشویی
اوجا = بلند
اُوجاق = اجاق
اوجالیق = بلندا، بلندی
اُوجور = آن‌طور
اُوخ = تیر، پیکان
اُودکولون = ادکلن
اُودور = آن است
اُز را = آنجا
اُوراق = داس
اُورتا = وسط، میان
اُوردان = از آنجا
اُورَک = دل، قلب
اُوز = چهره
اُوز = خود
اُوزوُن = خودت
اوزون = بلند
اُوزی = خودش
اوشاق = ۱ بچّه، کودک ۲ فرزند
اُوغرو (اُوغری) = دزد
اُولار = آن‌ها، آنان
اُولکَن = باربند ستور
اُولکَه = زادگاه، وطن، سرزمین
اُولوم = مرگ
اُولی (اُولو) = مرده
اُون = ده
اُونلار ← اُولار
اُونا = به آن، به او
اُون‌گون = ده روز
اُون‌دان = از آن، از او
اُونون = مال او
اُونی = آن‌را، او را
اُویناق = بازی گاه
اُویونچاق = بازیچه
آیاق = پا
ایاق آلتی = زیرپا
ایاق قابی = کفش
ایت = سگ
ایتگین = مفقودالاثر
ایچ = تو، درون
ایچ‌گین = مَحرَم
ایچه‌ری = تو، داخل
ایش = کار
اَششک = خر

ایش‌لَک = کارکن
اُئشیک = بیرون
ایکی = دو
ائل = ایل، تبار
ایل = سال
ایلان = مار
ائله = چنان
ائله‌بیل = مثل اینکه، گویی
ایندی (ایمدی) = اکنون
ایندی جه = هم‌اکنون
اِینه = سوزن
اِینه‌ساپ = سوزن و نخ
ائو = خانه
ائولی = متأهل
بابا = ۱ پدربزرگ ۲ پدر
باتیق = ۱ فرورفته ۲ وصول ناشدنی (طلب)
باجا = باجه
باجاریق (باشاریق) = توانایی، توان
باجاناق = باجناق، هم‌زلف
باخچا = باغچه
باخار = مُشرف، روبرو
بارات = برات
بارداق = ۱ دیزی ۲ ظرف خوراکی و آذوقه
بارماق = انگشت
بارماق جیق = انگشتانه

باسدیق = نوعی شیرینی
باش = سر
باشاریق ← باجاریق
باشماق = کفش
باشماق‌چی = کفّاش
باغ = ۱ باغ ۲ بند، دسته
باغلی = بسته
بال = عسل
بالا = بچّه، فرزند
بالاجا = کوچک
بالاخانا = بالاخانه، اتاق طبقهٔ دوم
بالدوز (بالدیز) = خواهرزن
بان = بانگ، آواز (خروس)
بانگ = بانک
بخیه = بخیه
بَگ = ۱ بیگ ۲ داماد
بو = این
بوجور = این‌طور
بوخچا = بقچه
بوداق = شاخهٔ درخت
بورا = اینجا
بورج = بدهی
بورج‌لی = بدهکار
بوردان = از اینجا
بورک = کلاه
بوز = خاکی (رنگ)
بوز = یخ

بوزلوق = یخچال، یخ‌بندان
بوْش = خالی
بوْش‌لی ← بوْزجلی
بوغ = سبیل
بوغدا = گندم
بوگۆن = امروز
بوْل = فراوان
بوْلگو (بوْلگی) = سهم، قسمت
بوْلوْم = قسمت
بوْن = بُن
بوْنچاق = بنچاق
بوْیوْش = فخرفروشی
بیچین = درو، درو کردن
بیچین‌چی = دروگر
بیر = یک
بیرآز = کمی
بیرزاد = چیزی
بیز = ۱ درفش ۲ نوک تیز ۳ ما (ضمیر)
بیزوْ = گوسالهٔ ماده
بئش = پنج
بئغیرت = بی‌غیرت
بئکار = بیکار
بئکارا = بیکاره
بئل = ۱ کمر ۲ بیل
بئلَنچی = این‌طور، همین‌طور
بیلوْ = سنگ چاقو تیزکن
بئله = این‌طور

بینوْره = بنیاد، بنیان، پایه
پاپاق (بوْرک) = کلاه
پاخیر = ۱ زنگ، ۲ زنگ‌زده
پالان = پالان
پالان‌دوز = پالان‌دوز
پالتار = جامه
پالتوْ = پالتو
پتو = پتو
پخمه = پخمه
پوْشت = پُست
پوْست‌چی = مأمور پست
پوْست‌خانا = پست‌خانه
پوْسته = پُسته
پول = پول
پولاکی = پول‌پرست
پوْلتیک = پلتیک
پول‌لو = پولدار
پول‌سوز = بی‌پول
پی = پیه
پیس = بد
پیلته = فتیله
پیلوْ = پلو، پلاو
پیلوپز = پیلوپز
پیلوپزخانا = چلوکبابی
پینَکی = چُرت
پینه = پینه
پینه‌چی = پینه‌دوز

تاتولا = گیاهی سمّی
تاج = تاج
تاجیر = تاجر
تاخیل = غلّه
تار = تار
تارچی = تارزن
تارچیق = برخورداری، به آرزو رسیدن
تالار = تالار
تامارزی = حسرت‌زده، آرزومند
تای = ۱ لنگه ۲ مانند ۳ طرف، سو
تَر = لطیف، تر
تَرَک = تَرَک، ترحلوا
تُرک = تُرک
ترکی = ترکی
ترَه = تره، گیاه خوراکی
تَزَه (تازا) = تازه
تنبکی = تنباکو
توپراق = توریاق ←
توتون = ۱ دود ۲ توتون سیگار و...
توخ = سیر
توخلو (توخلی) = برّهٔ یک ساله
توخوم = تخم
تورپا = توبره
توریاق = خاک
تـوزتوکوزتی = ۱ شـلـخته ۲ ریـخته‌ها و ریزه‌ها
توز = گرد، غبار
توزاراق = بسیار تند، دوان
توستو (توستی) = دود
توکان = دکّان
تولا = توله
تومان = تنبان
تومَن = تومان (ده ریال)
تووله = طویله
توی = عروسی
توی بَگی = سرپرست و مجری عروسی
جوجه = جوجه
جوجه کاباب = جوجه کباب
جنجیم = جاجیم
جیریق = پاره
جیزیق = خط (که می‌کشند)
چاتاق = ۱ محلّ تلاقی ۲ تودهٔ سرگین و جز آن
چاخیر = شراب
چادیر = چادر
چارشاب = چادرشب
چاریق = چارُق
چالاغان = کرکس
چای = چای، چایی
چای‌چی = قهوه‌چی
چای‌چی خانا = قهوه‌خانه
چَرچی = دست‌فروش
چَرَک = چارک
چَرَکه = چرکه

چک = چک
چومرق = ۱ چپق ۲ چوب تر
چومرق آلتی = زیرسیگاری
چوْخ = زیاد
چوخور = گود، گودال
چؤرک = نان
چؤرک‌چی = نانوا
چؤلاق = چُلاق
چیچک = ۱ شکوفه ۲ آبله
چینخیق = دررفته (استخوان دست و پا)
چیرک = چرک
حله = هنوز
حوققا = حقّه، وافور
حوققاباز = حقّه‌باز
حوْله (حولی) = حوله
خاراب = خراب
خارابا = خرابه
خبر = خبر
خبردار = خبردار
خط = خط
خط‌باشی = سرخط
خوْرا = خوره، جذام
خوْل = خُل
خوْنچا = خوانچه
خیابان = خیابان
خیار = خیار
خیْردا = ۱ کوچک ۲ پول خرد

خیْرداپول = پول خرد
خیْرداجا = بسیار کوچک
خیْریم خیْردا = خرده‌ریز
دار = تنگ
داراق = شانه
دال = پشت، عقب
دالاق = سپرز
دانا = ۱ گوساله ۲ دانه
داها = دیگر (دای)
داهی ↑
دای = ۱ کرّهٔ دو سالهٔ اسب ۲ دیگر، دیگرباره
دایاق = تکیه‌گاه
دایچا = کرهٔ اسب
دَللک = دلاک، سلمانی
دَن = ۱ دون، دانه ۲ آز
دَنه = دانه، عدد
دؤس (دوست) = دوست
دوست ↑
دوْشَرگه = منزل (در سفرهای قدیم)
دوْغرو (دوْغری) = راست
دؤکجه = دوکچه
دؤگو (دؤگی) = برنج
دوْلو (دوْلی) = ۱ پُر ۲ تگرگ
دوْل = دولو
دؤنوم = پیچ (در راه و کوچه و...)
دؤیمه = کوبیده

دؤیمه کاباب = کباب کوبیده
دؤیوش = کتک، گلاویزی
دیل = زبان
دیل‌لی باش‌لی = سر زبان‌دار
دیل‌ماج = مترجم
راحات = راحت
راضی = راضی
زاد = چیز
زَمی = زمین، کشتزار
ساپ = ۱ نخ ۲ دستهٔ چاقو و بیل...
ساتاشقان = مسخره کن، شوخ طبع
ساتیش = فروش
ساققال = ریش، لحیه
سالخیم = خوشه
سالؤن = سالن
سانجاق = سنجاق
سانجی = درد
سَرَکه = سرزنش
سلمانی = سلمانی
سن = تو
سَنین = مال تو
سنین‌کی = از آنِ تو
سوزمه = سرمه
سیرکه = سرکه
سیفته = سفته
سیگار = سیگار
سینیق = شکسته
سینه (دؤش) = سینه
سینی = سینی
شال = شال
شاللاتان = شارلاتان
شاللاق = شلاّق، تازیانه
شام کاباب = شام کباب
شامی = شامی ۱
شالتاق = آویزان، درهم
شؤتکه = شوتکه
شؤخوم = شخم
شیلتاق = بچهٔ شلوغ و بهانه‌جو
شیللاق = لگد، جفتک
شنهٔ = رطوبت
شئی = شیء، چیز
صابون = صابون
صاف = صاف
طاباق = طَبَق
عینک = عینک
فَتَر = فنر
فتر = فِر
قاباق = جلو
قابورقا (قابیرقا) = پهلو (در بدن)
قاپاخ = دَر، سر (ظرف)
قاپی (قاپو) = دَر
قادین = خانم (اَدَبی)
قارا (قره) = سیاه
قاراقاباق = اخمو

قارالتی = سیاهی
قارداش (قَرْدَش) = برادر
قازان = دیگ
قازانچا = دیگ‌چه
قالاق = ۱ توده، انباشته ۲ تودهٔ سرگین
قالوؤش = قالوش
قالین (قلین) = کُلُفت، ضخیم
قایدا = قاعده
قبیض (قبض) = قبض
قوْجا = پیر
قوجاق = آغوش، بغل
قوْچچاق = جوانمرد، پهلوان
قوْرخو (قورخی) = ترس
قورشاق = شال کمر
قوْرقا = گندم بریان
قوْشا = دو تا، دو لا
قول = غلام، برده
قوْل = بازو
قولاق = گوش
قولام = غلام
قوْل‌چاق = عروسک
قوْل‌چوماق = چماق‌دار
قوللوق = خدمت
قوللوق‌چی (چو) = خدمتگزار
قووْل = قول، وعده
قیبراق = قبراق، زرنگ
قیچ = پا، ساق پا

قیر = قیر
قیراق = کنار، لبه
قیسسا (گوْده) = کوتاه
قیش = زمستان
قیل = موی بز، موی زیر مرد
قیل‌لی = پُرمو
قیّ = قیّ
قیچی = قیچی
قئین آتا = ۱ پدرزن ۲ پدرشوهر
قئینه = ۱ مادرزن ۲ مادرشوهر
قیین = ۱ برادرزن ۲ برادرشوهر
کاغاذ = کاغذ
کاغاذ پول = پول کاغذی، اسکناس
کانال = کانال
کَرْمَه = سرگین فشردهٔ ستور
کوْپ = بستو، ظرف سفالین برای مایعات
کوْج = کوچ
کوْچه = کوچه
کوْچه‌ری = کوچنده
کوْر = کور
کوْرروق = مشقّت
کوْل = بوته، بوتهٔ خار
کوْل = خاکستر
کوْل‌لوق = خارستان
کوْله = کُله، کوتاه قد
کوْموْر = زغال
کوْموْرلوْک = زغال‌دان

کی = که (حرف ربط)
کئچی (گئچی) = بُز
کیچیک = کوچک
کیله = کیل، پیمانه
کیم = که؟
کیمسه = ۱ کس، فامیل ۲ هرکس
گاموش = گاومیش
گَبه = گبه، فرش
گله‌جک = آینده
گلین = عروس
گِن = فراخ، گشاد
گؤبَک = ناف
گؤبه‌لک = قارچ
گؤدوَل = کوزهٔ شکسته
گؤده = کوتاه (قیصصا)
گؤز = چشم
گؤزَله = گؤزله ←
گؤزگؤ (گؤزگی) = آینه
گؤزَل = زیبا
گؤزله = ۱ بپا ۲ منتظر باش
گؤن = ۱ آفتاب ۲ روز
گؤن اؤرتا = نیمروز، ظهر
گؤنده‌رن = فرستنده
گؤنؤز = هنگام روز
گؤنی = هَوو
گؤنتی = آفتاب‌گیر
گوزدوش = گاودوش

گئچمیش = گذشته
گئچَن = ۱ گذشته ۲ گذرنده
گئچی (کئچی) = بُز
گیره = گیره
گیزلین = پنهانی
لات = لات
لامپ = لامپ
لاواش = لواش
لگّه = لکّه
ماش = ماش
ماشا = انبر
ماشالله = ماشاءالله
ماغیل = عجب! کاش
مانقال = منقل
مَن = من (ضمیر)
مَتَم = مَتَم
منیم = مال من
منیم‌کی = از آنِ من
موج = مُج
مؤلچؤ (مؤلچی) = سرمه‌کش
میرت‌جیل = شوخ‌طبع
میل = میل
میلاب = میلاب
میوه = میوه
مئیل = مَیل
ناچار = ناچار
ناکؤندم = دست‌وپا چلفتی، بی‌سر رشته

ناماز = نماز
ناهار = نهار
نذری = نذر، نذری
نَرْ‌ز = نارو، حقّه‌باز
نکژندم ← ناکژندم
نئجه = چه‌طور
نئچه = چند
نیمچه = بشقاب
واخ = وقت
وار = ۱ ثروت ۲ هست
وارلی = ثروتمند
وارلیق = هستی
واقت (واخت) = وقت
واکس = واکس
واکس‌چی = واکس‌زن
والای = تلو
واللا = واللّه
واللاه ↑
واللاهی = واللّه
واها = واه!
واه واها = واه واه!
وَرَم = درد
وسمه = وسمه
ووروشقان = ماجراجو، دعواکار
وورولموش = عاشق
هاچان؟ = کی؟ چه‌وقت
هارا؟ = کجا
هارالی = اهل کجا؟
هاواخ (هاواقت) = کی؟
هرگۆن = هر روز
هم‌میشه (همیشه) = همیشه
هَن = بلی، آری
هوندول = تمشک
یاپراق = یارپاق ←
یاتمالی = لایق خواب
یاخچی ↓
یاخشی (یاخچی) = خوب
یاخین (یوخون) = نزدیک
یاد = ۱ بیگانه ۲ یاد، حافظه
یار = معشوقه
یاراق = یراق، زینت
یارپاق = برگ
یارپوز = پونک، پونه
یارما = بلغور
یاز = بهار
یازلیق = بهاره (کِشته)
یازمالی = نوشتنی
یازی = نوشته
یازی‌چی = نویسنده
یازیق = بیچاره
یازیلی = نوشته، نوشته شده
یاش = ۱ تر، خیس ۲ سنّ و سال
یاشیل = سبز
یالان = دروغ

یالان‌چی = دروغگو
یاماق = وصله
یامان = ۱ زشت، بد ۲ دشنام
یان = ۱ نزد، نزدیک، ۲ باسن، کفل ۳ پهلو، کنار
یاناق = گونه، عذار، لُپ
یان قیلیجی = کجکی، یک‌پهلو
یاناجاق = سوختنی (هیزم، زغال و...)
یانیق = سوخته
یاهاق = یاناق ←
یای = ۱ تابستان ۲ فنر
یای‌لیق = روسری
یوخ = ۱ نه ۲ نیستی، نداری
یوخسا = وگرنه
یوخسول = بی‌بضاعت، ندار
یوخون (یاخین) = نزدیک
یورقون = خسته
یوغون = کلفت، حجیم
یول = راه
یول‌چی (چو) = گدا
یول‌داش = رفیق، دوست
یون = پشم
یونگول = سَبُک
یئر = زمین
ییرتیجی = درنده
ییرتیق = پاره، دریده شده
یئرکوکی (ییرکوکی) = هویج

یئزنه = داماد، شوهر دختر
یه‌مه‌لی = خوردنی، خوراکی
تئزاولون = زود باشید
دوورون ایاغا = بلند شوید، برخیزید.
چیخین اشیگه = بروید بیرون
گئچین ماشینا = بروید توی ماشین
چکیل کنارا = برو کنار
نه اولوب؟ = چه شده
نه ایچون دایانیب سیز؟ = برای چه وایستاده‌اید؟
دیل بیلمیرم = زبان نمی‌دانم
هئچ بیلمیرسیز؟ = اصلاً نمی‌دانید؟
بیرآز دوشونورم = کمی می‌فهمم
اونه دیر؟ = آن چیه؟
بونی نئچه‌یه آلدیز؟ = این‌را چند خریدید؟
اوتوز تومنه = به سی تومان
دوورون، ایندی گلیرم = وایستید، الآن می‌آیم
اوجا دانیشین = بلند حرف بزنید
یاواش دانیشین = آهسته حرف بزنید
یاواش! نه خبرا = یواش! چه خبره!
سیز کیم سیز؟ شما که هستید؟
کیم ایله‌نایشیزوار؟ = با که کار دارید؟
من سیزی تانیمیرام. = من شما را نمی‌شناسم.
نه خییر. قاپولی آچاییل‌مه‌رم. = نه‌خیر.

نمی‌توانم در را بازکنم
منیم باشیمی اصلاح ایله‌یین = سرِ مرا اصلاح کنید.
باشیمی‌دیب‌دن وورون = سرم را از ته بزنید.
ساچ لاریمی دوزه‌لدین = گیسوهایم را مرتّب کنید.
منه بیردنه رنگ‌لی عکس سالین = یک عکس رنگی از من بگیرید.
بو باشماغا واکس وورون = به این کفش واکس بزنید
لطفاً بوکوتا اوتی‌چکین = لطفاً به این کت اتو بکشید.
لطفاً خط باشیمی دوزلدون = لطفاً سرخط مرا مرتّب کنید.
شوغلون نه دیر؟ = شغلت چیست؟
کارمندم = کارمندم
حقوقون نئچه دیر؟ = حقوقت چقدر است؟
اَتین کیلوسی نئچه‌دیر؟ = گوشت، کیلویی چند است؟
کیلوسی اوچ مین تومن = کیلویی سه‌هزار تومان.
هولونون کیلوسی نئچه دیر؟ سکّیز یوزتومن = هلو کیلویی چند است؟ هشتصد تومان
آشاغا اولماز؟ = کمتر نمی‌شود؟

اولسون. وئرین = باشد. بدهید.
بیلیرم. دوزدور = می‌دانم. درست است.
سس گلمیر. بیرآز اوجادانیشین = صدا نمی‌آید. قدری بلند صحبت کنید.
سیزی ایستیرلر = شما را می‌خواهند.
قولاغ آسین = گوش کنید.
یوخ. اولماز = نه. نمی‌شود.
نییه؟ نه ایچون = چرا؟ برای چه؟
اولسون. گلیز = باشد. بیایید.
ایاق ساخلا = وا ایست.
بوردا دورون = اینجا وایستید.
دایانین. گلیم. گنده‌ک = وایستید. بیایم. برویم.
گئج اولدی. تئزاولون = دیر شد. زود باشید.
سیزه کومک ایلیه بیله‌رم؟ = می‌توانم کمک‌تان کنم؟
اونا نه دئییم؟ = به او چه بگویم؟
هارا گنده‌جک سیز؟ = به کجا خواهید رفت؟
اوشاق لار نئچه دیرلر؟ = بچّه‌ها چطورند؟
هامی یاخشی دیر = همه خوبند.
سیزین آدیز نه‌دیر؟ اسم شما چیست؟
مینم آدیم کسریٰ دیر = اسم من کسری است.
فامیلیز نه دیر؟ نام خانوادگی‌تان چیست؟

قامیلیم محسن‌زاده دیر = نام خانوادگی‌ام محسن‌زاده است.
گلین قاباق‌لیق = بیایید جلوتر.
گئچین دال لیق = عقب‌تر بروید.
چیخین اوسته = بروید بالا.
اَنین آشاغیه = بیایید پایین.
هارا گندیرسیز؟ = کجا می‌روید؟
خیابانا گندیرم، میوه آلام = به خیابان می‌روم. میوه بخرم.
پورتغال نئچه دیر؟ = پرتغال چند است؟
کیلوسی بئش یوز تومن = کیلویی پانصد تومان
نه اوْلوب؟ = چه شده؟
بیرزاد اوْلمییوب = چیزی نشده.
ایندی گله‌بیلمه‌رم = حالا نمی‌توانم بیایم.
صاباح گله‌رم = فردا می‌آیم.
قارداشیمین قاباغینا گئتدیم = به استقبال برادرم رفتم.
قهوه‌خانا باغلی‌دیر = قهوه‌خانه بسته است.
هوتل آچیخ دیر = هتل باز است.
منیم یوکوم‌وار = من بار دارم.
ساعات قاباغینا نئچه‌یه آپاریرسان = جلوی ساعت چند می‌بری؟
تاکسی‌دان اَندیم = از تاکسی پیاده شدم.
اوتوبوسا میندیم = سوار اتوبوس شدم.
لطفاً بوچکی منه خیردالایین = لطفاً این چک را برای من خرد کنید.
آقا! من اون مین تومن پول ایستیرم = آقا! من ده‌هزار تومان پول می‌خواهم.
سفره گئدیرم. لطفاً مین‌لیک وئرین = مسافرت می‌روم. لطفاً هزاری بدهید.
اونون سیفته‌سی واخواست اوْلوب = سفتهٔ او واخواست شده.

چهاردهم ـ تعارف‌ها و احوال‌پرسی‌ها

آخشاموز خییر = شب به‌خیر
آللاهاتاپشیردیم = به خدا سپردم.
آللاه عومور وئرسین = خدا عمرت بدهد.
آللاه قووات وئرسین = خدا قوّت (بدهد)
اختیاریز وار! = اختیار دارید.
اطاعت قبول = اطاعت قبول
اَل‌لریز آغریماسین = دست شما درد نکند.
اوز ائویزدیر = خانهٔ خودتان است
ایاخلاریز آغریماسین = پاهاتان درد نکند.
ایکیندیز خییر = عصر شما به‌خیر
این‌شاللا؟ = انشاءالله (کجا می‌روید؟)
سلام! = سلام!
صوب به‌خیر = صبح به‌خیر!
گئجه زخییر = شب به‌خیر!
گون اورتاز خییر = ظهر به‌خیر!
ساغ اوْل (زنده و سالم باش) = متشکرم
چوخ ساغ‌اوْل = خیلی متشکر

سحریز خییر = صبح‌تان به‌خیر باد.
خداحافظ (خودافیظ) = خداحافظ!
آللاه یاراؤلسون! = خدا یار و یاورتان باد!
خوش گلیب‌سیز = خوش آمده‌اید (آمدید) (در وقت ورود مهمان)
صفا گتیریب سیز = صفا آورده‌اید.
لطف ایله‌میسیز = لطف کرده‌اید.
سرافراز ائله‌میسیز = سرافراز فرموده‌اید.
چوْخ چوْخ خوش گلمیسیز = خیلی خیلی خوش آمده‌اید.
اؤز ائویزدی. گینه‌ده تشریف گتیرین = خانهٔ خودتان است. باز هم تشریف بیاورید.
خوش گلدیز. لطف ائله‌دیز = خوش آمدید. لطف فرمودید (وقت خداحافظی مهمان).
گؤزلریمیز آیدین = چشمهامان روشن
گؤزلریز آیدین = چشمهاتان روشن
آیدین لیق ایچینده اؤلاسوز = غرق شادی و روشنایی باشید.
گؤزوم اوسته = به‌چشم، روی چشمم
گؤز اوسته = به‌چشم
گؤزوز آغریماسون = چشم‌تان درد نکند.
حالیز نئجه‌دیر؟ = حال‌تان چطور است؟
کئفیز؟ = حال شما؟
کئفیز کؤک‌دور؟ = حال‌تان خوب است؟
کئفیز یاخشی اؤلسون = حال شما خوش باد.
یاخشی سیز = خوبید؟
چوْخ ممنون. یاخشی‌ام = خیلی ممنون. خوبم
سیز نئجه‌سیز؟ = شما چطورید؟
من ده‌پیس دَییلم (دَگیلم) = من هم بد نیستم.
حالیز یاخشی دیر؟ = حال‌تان خوب است؟
اوشاخلار نئجه‌دیر = بچه‌ها چطورند؟
خانیم نئجه دیرلر = خانم چطورند؟
چوْخ ساغ اوْل. هامی یاخشی دیر = خیلی ممنون. همه خوبند.
باش اوسته (رویِ سر) = به‌چشم
باشیم اوسته = روی چشمم
باشوز آغریماسون = سرتان درد نکند.
بویوروون = بفرمایید
بویوروون گؤرَک = بفرمایید ببینیم.
بویوروون. میوه‌یئیین = بفرمایید. میوه بخورید.
بویوروون. قابیلی یوْخ‌دور = بفرمایید. قابل شما را ندارد.
بویوروون چایوزی ائچین = بفرمایید چایی‌تان را بخورید.
بویوروون ایچه‌ری = بفرمایید تو.
بویوروون یوخاری = بفرمایید بالا.
بویوروون ائوه = بفرمایید خانه.

بویورون آگله‌شۆن = بفرمایید بنشینید.
چوْخ ممنون. گئدیرم. = خیلی ممنون می‌روم.
نیه گئدیرسیز؟ = چرا می‌روید؟
واجب ایشیم‌وار = کار واجبی دارم.
سلام یئتیرین = سلام برسانید.
نه عجب! = چه عجب!
نه عجب بوطرف لَردن! = چه عجب از این طرفها!
تشریف گتیرین بیزه = به خانهٔ ما تشریف بیاورید.
باش اوْسته. گؤرک ایشالله = به‌چشم. ببینیم، انشاءالله
گؤزۆموز اوْسته یئریزوار = روی چشم ما جا دارید.
گؤزلۆروک. حتماً تشریف گتیرین = چشم به‌راهیم. حتماً تشریف بیاورید.
بیزی خوشحال ایله‌رسیز = ما را خوشحال می‌کنید.
بیزی شاد ائله‌دیز = ما را شاد کردید.
هامی، سیزی سئویر = همه، شما را دوست دارند.
باشوز اوجا اوْلسون = سرافراز باشید.
باشیمیزی اوجالت دیز = سرافرازمان فرمودید.
بنده‌نواز لیق ائله‌دیز = بنده‌نوازی فرمودید.
غریب نوازلیق بویوردوز = غریب‌نوازی فرمودید.
سفره‌ز آچیق اوْلسون = سفره‌تان باز باد.
چوْخ شرمنده لیک ونردئز = خیلی شرمنده‌مان کردید.
بایراموز مُبارک = عیدتان مبارک
تازا ایلیز مُبارک = سال نو مبارک
سفر به‌خیر = سفر به‌خیر
سلامت قئیده‌سیز = به سلامت برگردید.
یوْرولمیه‌سیز = خسته نباشید.
عمروْز آرتیق = عمرتان زیاد
عزّتیز آرتیق = عزّت‌تان زیاد
لوْطفوز آرتیق = لطف‌تان زیاد
مرحمتوْز آرتیق = مرحمت‌تان زیاد
عزیز اوْلاسوز = عزیز باشید.
وار اوْلاسوز = زنده باشید.
گۆله‌گۆله! (خندان خندان!) = خداحافظ
خواهش ایلیرم = خواهش می‌کنم
حالیز، احوالیز؟ = حال و احوال‌تان چطور است؟
لاپ یاخشی = بسیار بسیار خوب
ائویزآوردان = خانه‌تان آباد (در خداحافظی)
ساغ لیقیلان = به‌سلامت (هنگام خداحافظی)
باغیشلایین = ببخشید
چوْخ لطف‌ائله‌دیز = خیلی لطف فرموید.

دۆغــروسی چــۆخ یـاخشی گـئجه‌دیر = راستی، شب بسیار خوبی است.
سیزده بیزه گَلین = شما هـم بـه خـانهٔ مـا بیایید.
حتماً قوللوغوزا چاتارام = حتماً به خدمت می‌آیم.
تشـریفیز اۆلسـون. هـله‌تئزدیر = تشـریف داشته باشید. حالا زود است.
ممنون! ایشیم‌وار. گرگ گئدەم = ممنون! کار دارم. باید بروم.
اوشـاقلاری‌ده گـتیرین = بـچّه‌ها را هـم بیاورید.
باش اوسته. گتیره‌رم = به چشم! می‌آورم.
چۆخ متشکّرم = خیلی متشکّرم.
منَه چوخ کۆمک ائله‌دیز = خیلی بـه مـن کمک کردید.
نه عجب! یۆل آزیب سیزا = چـه عـجب! راه گم کرده‌اید!
چۆخ عجب! چۆخ یاخشی! = خیلی عالی! خیلی خوب!
لطفاً بیردَنه چای وئرین = لطفاً یک چایی بدهید!
گۆزاۆسته. الان = روی چشم. همین الآن
داداشیٖن حالی نئجه دیر = حال برادرتـان چطور است؟
سـاغ‌اۆلاسـوز. یـاخشی‌دیٖر = مـتشکرم. خوب است.

پانزدهم ـ برخـی از واژه‌هـای بسـیار ضرور مشترک فارسی و ترکی

با این که در اواخر همین فصل، نمونه‌های رسا و فراوانی از واژه‌هـا و اصـطلاح‌های مشترک را آورده‌ایم (ص ۴۶۵ تا ۵۲۲) در اینجا نیز پاره‌ای از آنها را کـه ضـروری‌تر هستند، به‌ترتیب حروف تهجّی می‌آوریم.

آتش‌نشانی
آژانس
آش
آمفی‌تئاتر
آمپول
اُتاق (اۆتاق)
اتوبوس
اقامت
اورژانس
ایستادیوم
باری
بازار
باغ
بلکه
بلیط
بیابان
بیمارستان
پارک
پاسمان
پذیرش

پرتغال
پرده
پرستار
پلو (پیلو)
پنجره
پنیر
پینک‌پونک
تاکسی
تاکسی تلفونی (تتلونی)
تخت
تختخواب
ترن (تترن)
تئاتر
جنگل
چمدان
خودکار
خودنویس
خوش
خوشحال
خوشوقت
خیابان
خیار
دارو
داداش
دربان
درمان
درمانگاه

دریا
دست‌انداز
دیس
رختخواب
ساک
سالاد (سالات)
سالن (سالؤن)
سواری
سوپ
سینما
صاف
صافکاری
صندلی
غذا
غذاخوری
فامیل
فرش
فرودگاه
فروشگاه
قالی
قطار
قلم
کلینیک
کیف
گاراژ
گیلاس
مأمور

مداد
مسافر
مسافرت
مسافرکش
معلّم
منزل
میز
مینی‌بوس
میوه
نارنج
نارنگی
واگون
ویزا
هم‌سفر
هم‌صحبت
هم‌منزل
هنرمند
هواپیما
یادداشت

جنگل گؤزل‌دیر = جنگل زیباست.
سینما شولوغ ایدی = سینما شلوغ بود.
معلّم، درسی یاخشی باشاسالیر = معلّم، درس را خوب می‌فهماند.
لطفاً مدادیزی وئرین منه = لطفاً مدادتان را به من بدهید.
من فوتبالی چوخ سئویرم = من فوتبال را خیلی دوست دارم.
پرستار آمپولی یاخشی وورور = پرستار، آمپول را خوب می‌زند.
ساناز، موسیقی نین ردیف‌لرین تانیر = ساناز، ردیفهای موسیقی را می‌شناسد.
بابام گلدی = پدرم آمد
آژانس، گئجه گوندوز آچیق دیر = آژانس، شب و روز باز است.
گئدیرم بازارا = به بازار می‌روم
قطاریلان گئتدیم مشده = با قطار به مشهد رفتم.
کتاب، باهادور = کتاب، گران است.
کلاس، سویوق‌دور = کلاس سرد است.
پنجره‌نی آچ = پنجره را بازکن.
تختخوابی دوزلتدیم = تختخواب را مرتب کردم.
رختخوابی ییغ = رختخواب را جمع کن.
درمانگاها گئدیرم = به درمانگاه می‌روم.
صندلی‌نی گتیرین = صندلی را بیاورید.
کرایه‌لر باهالانیب = کرایه‌ها گران شده‌اند.
مسافریمیز گلدی = مسافرمان آمد.
هونرمندین ارزشی‌وار = هنرمند ارزش دارد.

شانزدهم برخی از کلمه‌های مترادف

مترادف، دو یا چند کلمه را می‌گویند که در لفظ، مختلف؛ ولی در معنی، یکی باشند، مانند «گؤزل» و «گؤیچک» که با وجود اختلاف لفظ، هر دو به‌معنی زیبا هستند.

اینک برای کمک به آموزش نیازمندان و یا دوستداران زبان ترکی، شماری از کلمه‌های مترادف ترکی را به‌ترتیب حروف تهجّی مترادف‌های فارسی‌شان در زیر می‌آوریم:

آشنا: آشنا = تانیش

آلبالو: آلبالی = گیله‌نار

آمپول: آمپول = اینه

آن‌طرف: اۋطرف = اۋیان

آهو: آهو = جیران

اکنون: ألان = ایندی

این‌طرف: بوطرف = بویان

بادبزن: بادزن = یئل‌پی

بالا: اۋست = یوخاری

بامزه: مزه‌لی، دادلی

بانمک: دوزلی = ملیح

بدگل: بدگیل = چیرکین = کیفیر

برادر: قارداش = داداش (احترام‌آمیز)

بسته: باغلو (باغلی) = تو‌توق

بلی: بعله = هَن

بهار: باهار = یاز

بی‌بضاعت: یۋخسول = فقیر = کاسیب

بیمار: مریض = کئف‌سیز

بیمارستان: بیمارستان = مریضخانا

بی‌نمک: دوزسوز = شیت

پدر: آتا، دده (عامیانه)

پلو: پیلو، چیلو

پیاز: پیاز = سوغان

پیر: قوجا (مرد) = قاری (زن)

جارختی: رخت‌آویز = پالتار آغاجی = پالتارآسان

جداکردن: آییرماق = آرالاش دیرماق (در درگیری)

جنگل: جنگل = مئشه (= بیشه)

چشمه: چشمه = گۆزه = بولاق

خانه: منزل = ائو

خدمت: خدمت = قول‌لوق

خدمتگزار: خدمتکار = قول لوقچی

خواهر: باجی = آبجی (احترام‌آمیز)

خوراکی: خورک = یه‌مه‌لی

خوش‌مزه: خوش‌مزه = دادلی

خیّاط: خیّاط = درزی

درخشان: پارلاق = ایشیق‌لی

درد: درد = آغری = سانجی

دل: قلب = اۆرک = کۆگۆل (خاطر) = کۆنۆل

دو به‌هم‌زن: آرا ووران = آراقاتیش دیران

دوست: دۆست = دۆس = یۆلداش = رفیق

دوست داشتنی: سۆیمه‌لی = ایسته‌مه‌لی

دیر: گئج، یئراقت (یئواخ)

دیروز: دۆنن = دونن‌لری، گئچن گۆن

دیشب: دۆنن گئجه = گئچن گئجه

رنجیده: اینجیک = رنجیده

رو (چهره): اۆز = صۆرات

رودخانه: چای = رودخانا
روسری: روسری = چرقت
روشن: ایشیق = آیدین
زردآلو: اریک = قیسی
زلف: ساچ = تئل = زلف
زور: زوْر = گوج
زیاد: چوْخ = آرتیق
زیبا: گؤزل = گؤیچک
زیر: آلت = آشاغا (آشاغی)
سبزه: سبزه = گؤی = گؤیرتی
سخن‌چین: سؤزگز دیرن = آراووران
سرشیر: سوْت اوزی = قیماق
سرمایه‌دار: پول‌لی = وارلی = کئفی‌ساز
سهم: سهم = حصّه = پای = بُولگو
سیب‌زمینی: یئرآلما = کَرتوْب
شاد: شاد = خوشحال
شب‌به‌خیر: آخشامیزخیر = گئجه زخیر
شورت: شوْرت = توْنوْکه
صبح‌به‌خیر = صاباحیزخیر = صبح‌به‌خیر = سَحَریز خیر
عاقل: عاقیل‌لی = دوْشوْنن
عزیز: عزیز = سئویملی، ایستکلی
عصر: عصر = ایکین‌دی
قدّ: قد = بوْی
قرص: قورص = حَب
قهوه‌خانه: قهوه‌خانا = چایچی خانا
کارگر: کارگر = ایش‌چی = فعله = عمله
(عامیانه)
کُت: کوْت = پئن‌جَک
کدو: کدو = بورانی
کدام؟ = هانسی؟ = هانکی؟
کفش: باشماق = ایاخ‌قابی
کم: آز = اسکیک
کوتاه: گوْده = قیصصا
کوچک: کیچیک = بالاجا = خیرْدا = خیرْداجا = جیققلی
کی؟ (چه وقت؟): هاواخ (هاواقت)؟ = هاچان
گردش: گردش = گزمک = دوْلان‌ماق
لُپ: یاناق = یاهاق
مادر: آنا = ننه
متأهّل: متأهل = اتولی
مجرّد: مجرّد = سووای
مراقب: مراقب = گوزَت‌چی = گوْدوک‌چی
مسافرخانه: مسافرخانا = مهمانخانا
نادان: آنلاماز = بیل‌مز = قان‌ماز
نامزّد: آداخلو (آداخلی) = نشان‌لی
وسط: آرا = اوْرتا = وسط
وطن: وطن = یورد
هرکس: هرکس = هرکیم
همسایه: همسایا = قوْنشو
هیچ‌کس: هئچ کس، هئچ کیم

هفدهم ـ برخی از کلمه‌های متشابه: متشابه، دو کلمه است که برعکس مترادف، لفظشان یکی است؛ ولی معنی و گاهی گروه دستوری‌شان متفاوت است؛ مانند «خویش» و «خیش» در فارسی و «چاپاچاق» در ترکی، که هم‌معنی فعلی (می‌چاپد) دارد و هم‌معنی اسم آلت (ساطور). کلمه‌های متشابه در زبان ترکی، بسیار بیشتر از زبان فارسی است؛ بویژه فعل‌ها که بسیاری از ساختارهای آنها در معنی اسم، مصدر، اسم مصدر، اسم آلت و جز آن به‌کار می‌روند؛ مانند فعل مستقبل «گئچه‌جک» (خواهد گذشت) که به معنی صفت فاعلی گذشته (زمان گذشته) نیز به‌کار می‌رود و «گئچینه‌جک» (خواهد گذراند) که به معنی اسم مصدری (گذران) نیز کاربرد دارد. اینک برخی از کلمه‌های متشابه را که می‌تواند به یادگیری نوآموزان زبان ترکی کمک کند، به‌ترتیب حروف تهجّی واژه‌های ترکی در زیر می‌آوریم:

آتا: پدر / بینداز
آتمیش: شصت / انداخته
آچار: کلید / می‌گشاید
آسلان: شیر / آویزان‌شو
آلاجاق: طلب، بستانکاری / خواهد گرفت
آی: ماه / اسم صوت
آللَر: دستها / دست‌مالی می‌کند
آن: پهنا / پیاده شو
اوْتوراق: اقامت / بنشینیم
اوْخ: تیر، پیکان / اسم صوت
اوز: چهره، رویهٔ لباس / شناکن، جدا کن
اوزلر: چهره‌ها / بِهْگزینی می‌کند
اوْلوم: مرگ / بمیرم
ایاق‌لار: پاها / لگدمال می‌کند
باش‌لار: سرها / آغاز می‌کند
باغ‌لار: باغها / می‌بندد
پوْز: بُز / برهم بزن، پاک‌کن (امر)
تاخیل: غلّه / خودت را جا بزن
توت: توت (میوه) / بگیر
چاپاچاق: ساطور / می‌چاپد
چای‌دان: قوری / از رودخانه / از چای
داغ: داغ و گرم (صفت) / کوه (اسم)
داغ‌لار: کوهها / داغ می‌کند، داغ می‌نهد.
دانا: گوساله / دانه، عدد
دای: کرّه اسب (اسم) / دیگر، دیگرباره (قید)
دوْز: راست، درست / بچین
دؤزوْم: صبر و شکیبایی / صبر کنم
دؤش‌لر: سینه‌ها / با حرص و ولع می‌خورد (مجاز)
دوْشونه‌جک: فهم / خواهد فهمید
دوْلانـاجاق: گذران، معاش / خواهد

چرخید
دۆلی: پُر (صفت) / تگرگ (اسم)
دۆنگه: پیچ، گردنه / برگرد و بیا
دۆنۆم: پیچ / برگردم
سای: شمار، تعداد / بشمار
سس‌لر: صداها / صدا می‌زند
سولار: آبها / آب می‌پاشد.
قاچاجاق: گریزگاه / خواهد درید / خواهد گریخت
قازما: کلنگ یک سر / نکَن، مکن
قازماق: ته دیگ (اسم) / کندن (مصدر)
قال: سر و صدا / بمان
قاناجاق: فهم، دریافت / خواهد فهمید
قان‌ماز: نفهم، بی‌شعور / نمی‌فهمد
قورتولاجاق: رهایی، امکان رهایی / خواهد رهید / تمام خواهد شد.
قوُناق: مهمان / بنشینیم، فرود بیاییم
قیرخ: چهل / بتراش (موی را)
قیل: موی زبر، موی بُز / آدا کن، انجام بده (نماز و... را)
کوُرلار: کورها، نابینایان / گم و گور می‌کند. حیف و میل می‌کند.
گَلین: عروس / بیایید
گۆل: گُل / بخند
گنچه‌جک: گذشته، ماضی / خواهد گذشت
گنچینه‌جک: گذران، معاش / گذران خواهد کرد، کنار خواهد آمد
گیر: گیر، گرفتاری / داخل شو
مین: هزار / سوار شو
ولره‌جک: بدهی، قرض / خواهد داد
یاتاق: یتاق، خوابگاه ستور / بخوابیم
یاز: بهار / بنویس
یاغلار: روغنها / روغن می‌زند، چرب می‌کند.
یان: کنار، ران / بسوز
یاناجاق: سوخت، هیمه، هیزم / خواهد سوخت
یانار: سوزان، شعله‌ور / می‌سوزد.
یوُل: راه / دفعه / بچین، درو کن.

هجدهم - برخی از اسمها و صفتهای متضاد و متقابل

آباد، اوچوق = آباد، ویران
آچیق، باغلی = باز، بسته (راه)
آچیق، توتوق = باز، گرفته (هوا)
آرواد، کیشی = زن، مرد
آرتیق، اسگیک = زیاد، کم
آریق، کؤک + لاغر، چاق
آز، چوُخ = کم، زیاد
آشاغی، یوخاری = بالا، پایین
آغ، قره (قارا) = سفید، سیاه
آغیر، یونگول = سنگین، سبک
آلاجاق، ولره‌جک = طلب، بدهی

آلت، اوست = رو، زیر
آیدین، توتقون = روشن، گرفته (کدر)
آیری، بیر = جدا، با هم
آییخ، پخمه = باهوش، پخمه
اَرکک، دیشی = نر، ماده
آشکار، گیزلین = آشکار، پنهان
اَنلی، اَنسیز = عریض، کم‌عرض
اوتانقاش، اوزلو (اوزلی) = کم‌رو، پررو
اوجا، آلچاق = بلند، پست
اوَرک‌لی، قورخاق = پُردل، ترسو
اوزاق، یاخین = دور، نزدیک
اوزون، گوده (قیصصا) = بلند، کوتاه
اوشاق، بؤیوک = خردسال و بزرگ‌سال
اویاق، یاتمیش = بیدار، خفته
ایچ، اوز = تو، رو
ایچه‌ری، انشیک = تو، بیرون
اَیری، دوز = کج، راست
ایری، خیردا = درشت، ریز
ایستی، سویوق = گرم، سرد
ایستی‌قان لی، قانی‌سؤیوق = خون‌گرم، نامهربان
ایشیق، قارانلیق = روشن، تاریک
ایشیق‌لی، توتقون = درخشان، کدر
انو، ایشیک = خانه، بیرون
انولی، انوسیز = متأهل، مجرّد
باها، اوجوز = گران، ارزان
بَرک، بوش = سفت، شل (آش و...)

بَرک، ییمیشاق = سفت، نرم (نان و...)
بؤیوک، کیچیک = بزرگ، کوچک
تانیش، یاد = آشنا، بیگانه
تَر، قوری =تر، خشک (چوب و درخت)
تمیز، چیرک = تمیز، چرک
توخ، آج = سیر، گرسنه
جاوان، قوجا = جوان، پیر
چوخ، آز = بسیار، اندک
چوخ بیلمیش، آزبیلمیش = دانا، نادان
حله‌لیک، همیشه لیک = موقتی، دایمی
خاراب، آباد = خراب، آباد
خَرره، دوری = گل‌آلود، زلال
دادلی، دادسیز = خوش‌مزه، بیمزه
دَرین، دایاز = عمیق، کم‌عمق
دَلی، عاغیل‌لی = دیوانه، عاقل
دوزلو (لی)، دوزسوز = بانمک، بی‌نمک
دوس (دوست)، دشمن = دوست، دشمن
دوشونَن، دوشونمه‌ز = فهمیده، نفهم
دوغرو، یالان = راست، دروغ
دوغروچی، یالانچی = راستگو، دروغگو
دیل‌لی باش‌لی، دیل‌سیزباش سیز = سر زبان‌دار، بی‌زبان
دَیه‌رلی، دَیه‌رسیز = بهادار، بی‌بها
راحات، چتین = آسان، دشوار
ساغلام، کئف‌سیز = تندرست، بیمار
ساغمال، قیسیر = شیرده، ناآبستن، نازا
شور، دوزسوز = شور، بی‌نمک

شیرین، آجی = شیرین، تلخ
صاف، ییرتیق = درسته، پاره
عاغیل‌لی، عاغیل‌سیز = خردمند، بیخرد
فیکیرلی، فیکیرسیز = اندیشمند، بی‌خیال
قارین‌لی، عشوه قارین = شکمو، کم‌خوار
قازانج، ضرر = سود، زیان
قاناجاق‌لی، قاناجاق‌سیز = فهمیده، نفهم
قوهوم، یاد = خویش، بیگانه
قیز، اوْغلان، دختر، پسر
کال، یتیش‌میش = کال، رسیده
کؤک، آریخ = چاق، لاغر
گلن، گئدن = آینده، رونده
گلین، بگ = عروس، داماد
گن، دار = گشاد، تنگ
گؤزل، چیرکین = زیبا، زشت (خوشگل، بدگل)
گؤزلی، کوْر = بینا، نابینا
گولَش، قاش قاباغ‌لی = خنده‌رو، اخمو
گؤیچک، کیفیر = خوشگل، بدگل
گیروه‌لی، به‌گیروه = کاردان، دست و پا چلفتی
وارلی، یوْخسول = دارا، ندار
ولریجی، آلیجی = بدهکار، بستانکار
هاسات، چتین = آسان، دشوار
هوش لی، هوش‌سیز = هوشیار، کم‌هوش
یاخشی، پیس = خوب، بد
یاخین، اوزاق = نزدیک، دور
یازی، پوْزی = نوشتن و پاک کردن (= سواد)
یوخون (یاخین = یوْزوق)، اوزاق = نزدیک، دور
یوْووق، اوْزاق = نزدیک، دور
یوْغون، نازیک = کلفت، نازک
یئر، گؤی = زمین، آسمان
یومشاق، برک = نرم، سفت

نوزدهم ـ پاره‌ای از صفتهای پرکاربرد

آباد = آباد
آبی = آبی
آغ = سفید
آغیر = سنگین
آلا = دورنگ
آلابولا = رنگارنگ
آلچاق = کوتاه، پست
آلمالی = گرفتنی، خریدنی
آیدین = روشن
اَرکک = نر
اللی ایاق‌لی = زبر و زرنگ
الی اوزون = دست‌دراز
اوتمالی = ۱ بلعیدنی ۲ بردنی (در قمار و مسابقه)
اوجا = بلند
اوجوز = ارزان
اوْخوجو (جی) = خواننده

اؤخومالی = خواندنی
اوزون = دراز
اوزون سؤز = دراز گونه، دراز قد
اؤکؤز اؤنباسی = نتراشیده و نخراشیده!
ایچمه‌لی = آشامیدنی
ایستکلی = محبوب، معشوق، دوست‌داشتنی
ایسته‌مه‌لی = دوست داشتنی
ایشیق = ۱ روشن ۲ روشنایی
ائشیقلی = درخشان
ایلیق = نیم‌گرم، ولرم
باشاریق لی = توانا
باش‌سیز = بی‌سرپرست، خودسر
باشی‌آشاغا = سربه‌زیر / شرمنده
باشی اوجا = سربلند
باها = گران
بؤیوک = بزرگ
پارلاق = درخشان
پیس = بد
تازا (تزه) = تازه
توتارلی = اثرگذار، مؤثر
جاوان = جوان
چالیش‌قان = پرتلاش
چیرکین = چرکین، زشت
خاراب = خراب
خَره = گل‌آلود
داعواکار = ماجراجو
دارقاشاییرد (= داروغه شاگرد) = لات و هرزه
دؤیبه = یذله‌گو
دوری = زلال
دوزسوز = شیت، بی‌نمک
دوزلو (لی) = بانمک، باملاحت
دیزقیراق جی = پست و هرزه و بی‌شخصیّت
دیشی = ماده (مقابل نر)
دیلی اوزون = زبان‌دراز
دیل‌لی‌باشلی = زبر و زرنگ
ساری = زرد
ساواشقان = اهل بزن‌بزن
سایاق = هشیار، بیدار
سس‌سیز = بی‌صدا، بی‌سر و صدا
سؤزگؤلی = محبوب، معشوق، یار
سؤیگؤلی = دوست داشتنی
سؤیمه‌لی = دوست داشتنی
سینیق = شکسته، پاره
سینیق سالخاق = پاره پوره
سئویملی = سؤزگؤلی
شیت (دوزسوز) = بی‌نمک
قارا (قره) = سیاه
قاراقاباق = اخمو
قاراگؤز = سیاه‌چشم
قارانلیق = تاریک
قاری = پیرزن

قاقاسی قالین = نفهم، کم‌فهم!
قالین = ضخیم
قوجا = پیر
قوری = خشک
قهوه‌ای = قهوه‌ای
قیرمیزی = قرمز، سرخ
کؤنه (کهنه) = کهنه
کیچیک = کوچک
کیفیر = زشت، بدگل
گؤرمه‌لی = دیدنی
گؤزل = خوشگل، زیبا
گؤلش = خنده‌رو
گؤلمه‌لی = خنده‌دار
گؤی = سبز
گؤی‌چک = زیبا
گیره‌وَه‌لی = کاردان
مایماق = پخمه، هالو، گیج
میزی = موذی
ناطاراز = ماجراجو، شیطان، شلوغ
یامان = بد
یورقون = خسته
او، ترک بوشادوشمیب = او گرم و سرد نچشیده است.
دوست یامان گون ده درده دَیه‌ر = دوست در روز مبادا به درد می‌خورد.
چمن نه گؤزل‌دیرا = چمن چه زیباست!
محبّت اوزاق یاخین بیلمه‌ز = محبّت، دور و نزدیک نمی‌شناسد.
اوجا سس، یئرگؤیی گؤ توروب = صدای بلند در زمین و آسمان پیچیده است.
هاوا قارانلیق‌دیر = هوا تاریک است.
اَر آرواد، گؤل دوزلر = زن و شوهر، گُل (دوست داشتنی) هستند.
علی منیم سئویملی دوستوم دور = علی دوست بسیار عزیز من است.

بیستم ـ پاره‌ای از ضمیرها

من = من
سَن = تو
او = او، وی، آن
بیز = ما
سیز = شما
اولار = ایشان، آنها
کیم؟ = که؟
هارا؟ = کجا
هامی = همه
هانسی؟ (هانکی) = کدام؟
هانی؟ = کو؟
هاواخ؟ (هاواقت) = چه‌وقت، کی؟
هرزاد = هر چیز
هر کس = هر کس
هرکیم = هر کس
هَره = هر یک
هئچ = هیچ

هئچ کس = هیچ کس

اؤگئدیر = او می‌رود.

سیز بویوروون = شما بفرمایید.

بیز سؤرا گَلەرؤک = ما بعد می‌آییم

اؤلار گَلمیه‌جک‌لر = ایشان نخواهند آمد.

سن تک گَل‌دؤن؟ = تو تنها آمدی؟

کیم گَلّه جک؟ = که خواهد آمد؟

هارا گئدیرسیز؟ = کجا می‌روید؟

کتاب هانی؟ = کتاب کو؟

هئچ‌کس گَلمییب = هیچ کس نیامده است.

بیست و یکم ـ پاره‌ای از قیدها

آخیر = آخر

آخشام باشی (اوستی) = سرِشب

الان = الآن، اکنون

اؤرا = آنجا

اؤرتا = وسط

اوزاق = دور

اوّل = اوّل

اؤلاییلەر = ممکن است، شاید

اؤیان = آن‌طرف

ایندی = اکنون، حالا

بورا = اینجا

بوگون (بؤیون) = امروز

بویان = این‌طرف

بیردَن = ناگهان، یک‌هو

بیرگون = روزی

بیری‌گون = پس‌فردا

تؤند = تند

تئز = زود

دال = عقب

دونن = دیروز

دونن‌لری = ؟

دؤیون‌جان = سیر، تا حدّ سیری

سحر = فردا

سحر چاغی = بامداد، وقت صبح

سؤرا = بعد

سؤنان ؟

صابا (صاباح) = فردا

صاباح لاری ؟

قاباخ‌جا = پیشاپیش، پیشتر

قاچاراق = تند، دوان

گاه‌دان = گاهی، هرازگاه

گاه گاه = گاه گاه

گون اؤرتا = ظُهر

گون اؤرتاچاغی = وقت ظهر

لاپ = عیناً، درست

لاپ دان = ناگاه، ناگهان، یک‌هو

هارا؟ = کجا؟

هامی دان سؤرا = بعد از همه

هامی‌سی = همه‌اش

هایان؟ = کجا؟

هَردَم (هردن): گاه گاه

هردن (هردم) ؟

هردن بیر = هرازگاه، گاهی
یاخشی = خوب
یاواش = یواش
یاواش جانا = یواشکی
اوّل اؤ گلدی = اوّل او آمد.
ایندی یئتیش‌دیم = الآن رسیدم
دوْنن گل‌میشم = دیروز آمده‌ام.
صاباح گئده‌جک سن؟ = فردا خواهی رفت؟
آت بیردن هوْرک‌دی = اسب ناگهان رمید.
تئزگل = زود بیا
هر دم بیزه باش وورون = گاهی به ما سری بزنید.
یاواش دانیش = یواش صحبت کن

بیست و دوّم ـ برخی از شبه‌جمله‌ها (صوت‌ها)

آفرین! = آفرین
آللاه قوْیسا = اگر خدا بخواهد.
احسن = احسن
الحمدللّه = الحمدللّه
اَل‌لروار = دستهایت درد نکند.
ای وای! = ای وای
بارک آللاه! = بارک‌اللّه
بعله = بلی
به‌به! = بهبه
جهنّمه کی! = به جهنّم

گؤزاؤسته = به‌چشم
ماشااللا = ماشاءالله
نه عجب! = چه عجب
هَن = بلی
یوزآفرین! = صد آفرین
آفرین! یاخشی دئدین = آفرین! خوب گفتی
الحمدللاه یاخشی‌ام = بحمداللّه خوبم.
بعله، گلیرم = بلی می‌آیم
گؤزاؤسته گتیره‌رَم = روی چشم! می‌آورم.
نه عجب! گوْن‌هاردان چیخیب؟ = چه عجب! آفتاب از کجا سرزده!
به‌به! نه یاخشی سلّیم‌گلیر! = به‌به! چه نسیم خوبی می‌آید.
هَن! دییره‌م سنه = هان! به تو می‌گویم.

بیست و سوم ـ برخی از عددها (شمارها = سای‌لار)

بیر = یک
ایکی = دو
اوچ = سه
دؤرت = چهار
بئش = پنج
آلتی = شش
یئدّی = هفت
سکّیز = هشت
دوقّوز = نه

اوْن = ده
اوْن بیر = یازده
اوْن ایکی = دوازده...
ییرمی (ایگیرمی) = بیست
اوْتوز = سی
قیرخ = چهل
آللی = پنجاه
آتمیْش = شصت
یئتمیش = هفتاد
هشتاد = هشتاد
دوْخسان = نود
یوْز = صد
مین = هزار
میلیون = میلیون...
بیردَفه = یک دفعه
ایکی دفَه = دوبار
یوْزیوْل = صدبار
مین ایل = هزار سال
یئدّی گوْن = هفت روز
آلتی هفته = شش هفته
دوخسان توْمن = نود تومان
بئش قیران = پنج ریال
اوْچ مین توْمن = سه هزار تومان
آتمیْش میلیون جمعیّت = شصت میلیون جمعیّت
اوْن توْمن لیک = ده تومانی
مین توْمن لیک = هزار تومانی، هزاری
یوْزمین توْمن لیک چک = چک صد هزار تومانی

پسوندهای ترتیبی اعداد در ترکی

۱ـ اینجی (ـینجی): ایکینجی، بیراینجی، بئش‌اینجی، یوزاینجی
۲ـ ایْنجی (ـیْنجی): قیْرخ ایْنجی، دوْققوزیْنجی
۳ـ اوْنجی (ـوْنجی): اوْچوْنجی، دوْردوْنجی
۴ـ اونجی (ـونجی): اوْتوزونجی، اوْتوزونجی: اوْنونجی گون = روز دهم.
یوْزوْنجی ایل = صدمین سال
ایکینجی دفه = دومیّن بار
قیرخینجی نفر = نفر چهلم
بیرگوْن ده بئش دفه بازاراگئتدیم = در یک روز پنج بار به بازار رفتم.
بئش آلتی نفر گلیر = پنج شش نفر می‌آیند.
قیرخ اللی مین توْمن بوْرجوم وار = چهل و پنجاه هزار تومان بدهی دارم.
نیلوفر ایکی‌نجی شاگرداوْلوب = نیلوفر، شاگرد دوم شده.
اوْن گوْن مرخصی آلدیْم = ده روز مرخصی گرفتم.
دوْخسان ایل دی بوکندی دوْزلْ دیبلر. = نود سال است این ده را بنا کرده‌اند.

یوز نفر کنکور دا قبول اؤلوب = صد نفر در کنکور پذیرفته شده‌اند.

بیست و چهارم ـ پاره‌ای از اندازه‌ها (اؤلچۆلر)

آردیم = قدم، پا

آرشین = ذرع، متر

آلچاق = کوتاه، کوتاه‌قد

اوجا = بلند

اؤرتا = وسط، متوسط

اوزون = دراز، بلند

اَن‌لی (انن‌لی) = پهن، عریض

باتمان = مَن

بارماق = انگشت

بوی = قد، اندازه

بؤیوک = بزرگ

بۆنزا = ۲۵۰ گرم

چوْخ = زیاد، خیلی

چوْخ بؤیوک = خیلی بزرگ

دایاز = کم‌عمق

درین = عمیق

قیسـا (گۆده) = کوتاه

کیچیک = کوچک

گَن (گئن) = گشاد، فراخ

گۆده = کوتاه

گیروانکه = ۲۵۰ گرم

یاریم = نصف، نیمه

دیوار، آلچاق‌دیر = دیوار، کوتاه است

اۆچ آرشین بئز وئرین = سه متر کرباس بدهید.

بو پارچا اَن‌لی (انن‌لی) دیر = این پارچه عریض است.

ایکی آردیم گل قاباغا. = دو قدم بیا جلو

گونلر اوزون دور. = روزها بلند است

بو باشماق بؤیوک دور. = این کفش بزرگ است.

کیچیگین وئرین = کوچکش را بدهید.

اؤتوز باتمان بوغدا آلدیم = سی من گندم خریدم.

بیست و پنجم ـ اصطلاحات ورزشی

اسکیَ = اسکی

اوتماق = بردن

اوتوزماق = باختن

اوتوز دورماق ؟

اوزگو = شنا

اوزگونچی = شناگر

ایستادیوم = استادیوم

باسکتبال = بسکتبال

بوکس = بکس

پینک‌پونک = پینگ‌پونگ

تنیس = تنیس

توپ = توپ

داغ = کوه

داغ‌چی = کوه‌نورد
دروازه (دروازا) = دروازه
دروازه‌بان = دروازه‌بان
دوچرخه = دوچرخه
دوچرخه‌سواری = دوچرخه‌سواری
ژیمناستیک = ژیمناستیک
شطرنج = شطرنج
طؤر = طور
فوتبال = فوتبال
فوتبالیست = فوتبالیست
قاچیشماق = مسابقهٔ دو
کاراتا = کاراته
کؤشتی = کشتی
گؤلَشمک (کؤشتی) = کشتی
مسابقه = مسابقه
والیبال = والیبال
والیبالیست = والیبالیست
ورزش = ورزش
ورزشکار = ورزشکار
من والیبالی چوخ سئویرم = من والیبال را خیلی دوست دارم.
فوتبالی باشئرمیرام = فوتبال بلد نیستم.
کسریٰ داغچی‌دیر = کسریٰ کوه‌نورد است.
گؤلشمک هامونون ایشی دگیل = کشتی کار هر کسی نیست.
شطرنج فیکیرایستیر = شطرنج به تفکّر نیازمند است.
دؤنن تنیس مسابقه سی‌ایدی = دیروز مسابقهٔ تنیس بود.
بوکس، خطرلی ورزش دیر = بکس، ورزش خطرناکی است.
علی دایی یاخشی فوتبالیست دیر = علی دایی فوتبالیست خوبی است.

بیست و ششم ـ اصطلاحات هنری

آرتیست = هنرپیشه
آکاردئون = آکاردئون
آمفی‌تئاتر = آمفی‌تئاتر
آهنگ = آهنگ
آهنگ‌ساز = آهنگ‌ساز
اسلاید = اسلاید
اؤپئرا = اپرا
اؤخوجی (خواننده): خواننده
اؤرکستر = ارکستر
اؤرگ = اُرگ
بالابان = بالابان
پرده = پرده
پیانۆ = پیانو
تابلوۆ = تابلو
تار = تار
تارچی (تارچالان) = تارزن
تاماشا = تماشا
تاماشاچی = تماشاگر، تماشاچی

تاماشاخانا = تماشاخانه
تئاتر = تئاتر، تماشاخانه
چاپ = چاپ
خط = خط
خطّاط = خطّاط
خطّاطی = خطّاطی
خواننده (اوْخوجی) = خواننده
خوش‌نویس = خوش‌نویس
خوش‌نویسلیق = خوش‌نویسی
دایرا = دایره، قَوال
دِکور = دکور
رامکا (رَمکه) = رامکا = قاب عکس
رنگی عکس = عکس رنگی
رونوش = روتوش
زورنا = سورنا
سه‌تار = سه‌تار
سینما = سینما
شاعر = شاعر
شعر = شعر
ضرب = ضرب
عکّاس = عکاس
عکّاس‌خانا = عکّاسی
عکس = عکس
غزل = غزل
فیلم = فیلم
فیلم‌ساز = فیلم‌ساز
قاوال = قوال، دایره

گیتار = گیتار
گیشه = گیشه
موزه = موزه
موزیسیَن = موزیسین
موزیک = موزیک
موزیکال = موزیکال
موسیقی = موسیقی
موسیقی‌دان = موسیقی‌دان
نثر = نثر
نثرنویس = نثرنویس
نقاش = نقّاش
نقّاش‌لیق = نقّاشی
نقشه = نقشه
نمایش = نمایش
نمایشگاه = نمایشگاه
نمایشناما = نمایشنامه
نوْت = نُت
نویسنده (یازیجی) = نویسنده
نویسنده‌لیق = نویسندگی
ویالوْن = ویولون
هاوا = آهنگ، نغمه
هونَر = هنر
هونرآموز = هنرآموز
هونرپیشه = هنرپیشه
هونرجو = هنرجو
هونرستان = هنرستان
هونرسرا = هنرسرا

هونرکده = هنرکده

هونرمند = هنرمند

باجیم سینما فیلمین چوخ سئویر = خواهرم فیلم سینمایی را خیلی دوست دارد.

قارداشیم موسیقی‌دن خوشی‌گلیر = برادرم از موسیقی خوشش می‌آید.

دایيم یاخشی تار چالار = دایی‌ام خوب تار می‌نوازد.

بیزیم خانواده میز هونرمند دیرلر و هونری سئوَرلر = خانوادهٔ ما هنرمندند و هنر را سخت دوست دارند.

ائللناز یاخشی نقّاش دیر = ائلناز نقّاش خوبی است.

شهریارین غزل لری گؤزل‌دیر = غزلهای شهریار زیباست.

سؤلماز نمایشناما یازیر = سؤلماز نمایشنامه می‌نویسد.

بیست و هفتم ـ اصطلاحات آموزشی (تقریباً همه، مشترک)

آمادگی = آمادگی

آزمایش = آزمایش

آزمایشگاه = آزمایشگاه

آمفی‌تئاتر = آمفی‌تئاتر

آموزش = آموزش

آموزش از راه دور = آموزش از راه دور

آموزش اجباری = آموزش اجباری

آموزشگاه = آموزشگاه

آموزش و پرورش = آموزش و پرورش

آموزشی = آموزشی

آموزگار = آموزگار

آموزگاری = آموزگاری

آیین نگارش = آیین نگارش

ادامهٔ تحصیل = ادامهٔ تحصیل

ادب = ادب

ادبی = ادبی

ادبیّات = ادبیات

ارزش تحصیلی = ارزش تحصیلی

استاد = استاد

استاد راهنما = استاد راهنما

استاد سرا = استاد سرا

استاد ممتاز = استاد ممتاز

استادی (استادلیق) = استادی

استادیار = استادیار

استادیاری = استادیاری

امتحان = امتحان

برنامه = برنامه

پاره‌وقت = پاره‌وقت

پیش‌دانشگاهی = پیش‌دانشگاهی

تابلوژ = تابلو

تاریخ = تاریخ

تاریخچه = تاریخچه

تحصیل = تحصیل

تحقیق = تحقیق

تخته = تخته

تخته سیاه = تخته سیاه

تخصّص = تخصّص

تخصّصی = تخصّصی

تدریس = تدریس

تربیت = تربیت

تربیتی = تربیتی

ترک تحصیل = ترک تحصیل

تعطیل = تعطیل

تعلیم = تعلیم

تعلیم و تربیت = تعلیم و تربیت

تفریح = تفریح

تمر = تمبر

تنبیه = تنبیه

تنفّس = تنفّس

جامعه‌شناسی = جامعه‌شناسی

جانورشناسی = جانورشناسی

جبر = جبر

جزوه = جزوه

جغرافی = جغرافی

جغرافیا ↑

جمله = جمله

حاضر غایب = حضور و غیاب

حاضر غایب دفتری = دفتر حضور و غیاب

حساب = حساب

حق‌التّحقیق = حق‌التحقیق

حق‌التّدریس = حق التّدریس

حق‌التّدریسی = حق التّدریسی

حقوق = حقوق

دانش = دانش

دانش‌آموز = دانش‌آموز

دانشجو = دانشجو

دانشسرا = دانشسرا

دانشکده = دانشکده

دانشگاه = دانشگاه

دانشنامه = دانشنامه

دانشیار = دانشیار

دانشیاری = دانشیاری

دایرةالمعارف = دایرةالمعارف

دبستان = دبستان

دبیر = دبیر

دبیرستان = دبیرستان

دبیری = دبیری

درس = درس

درس‌خوان = درس‌خوان

دستور = دستور

دفتر = دفتر

دفترچه = دفترچه

دفتردار = دفتردار

دکتری = دکتری

دیکته = دیکته

راهنمایی = راهنمایی

راهنمایی تحصیلی = راهنمایی تحصیلی
رسم = رسم
رسم‌الخط = رسم‌الخط
رشتهٔ تحصیلی = رشتهٔ تحصیلی
روانشناس = روانشناس
روان‌شناسی = روان‌شناسی
روزنامه = روزنامه
ریاضی = ریاضی
ریاضیات = ریاضیات
ریاضی‌دان = ریاضی‌دان
زبان‌شناس = زبان‌شناس
زبان‌شناسی = زبان‌شناسی
زمین‌شناس = زمین‌شناس
زمین‌شناسی = زمین‌شناسی
زیست‌شناس = زیست‌شناس
زیست‌شناسی = زیست‌شناسی
سالنامه = سالنامه
سالن سخنرانی = سالن سخنرانی
سالن مطالعه = سالن مطالعه
شاعر = شاعر
شطرنج = شطرنج
شعر = شعر
شیمی = شیمی
شیمی‌دان = شیمی‌دان
شهریّه = شهریّه
طرح = طرح
طرح کاد = طرح کاد

عالِم = عالم
عبارت = عبارت
عربی = عربی
عرفان = عرفان
عروض = عروض
علم = علوم
عملی درس‌لر = درس‌های عملی
فارسی = فارسی
فتوکپی = فتوکپی
فرهنگ = فرهنگ
فرهنگی = فرهنگی
فلسفه = فلسفه
فوق برنامه = فوق برنامه
فوق‌تخصّص = فوق تخصص
فیزیک = فیزیک
فیزیک‌دان = فیزیک‌دان
قافیه = قافیه
قلم = قلم
کارآموز = کارآموز
کارآموزی = کارآموزی
کاردانی = کاردانی
کارشناسی = کارشناسی
کارشناسی ارشد = کارشناسی ارشد
کارگاه = کارگاه
کارنامه = کارنامه
کتاب = کتاب
کتابخانه (کتابخانا) = کتابخانه

کتاب‌خوان = کتاب‌خوان
کتاب‌فروش = کتاب‌فروش
کتاب‌فروشی = کتاب‌فروشی
کلاس = کلاس
کلاس حضوری = کلاس حضوری
کلاس غیر حضوری = کلاس غیرحضوری
کلام = کلام
کلمه = کلمه
کۆمک آموزگار = کمک آموزگار
کۆمک هزینهٔ تحصیلی = کمک هزینهٔ تحصیلی
گچ = گچ
گزارش نویسی = گزارش نویسی
گیاه‌شناس = گیاه‌شناس
گیاه‌شناسی = گیاه‌شناسی
لغت = لغت
لغت‌نامه = لغت‌نامه
مبادلهٔ استاد = مبادلهٔ استاد
مبادلهٔ دانشجو = مبادلهٔ دانشجو
مجتمع آموزشی = مجتمع آموزشی
مجتمع دانشگاهی = مجتمع دانشگاهی
مُجلّد = مُجلّد
مَجلّه = مجلّه
محقّق = محقق
محقّقانه = محققانه
مدارس = مدارس
مدرّس = مدرّس
مدرسه = مدرسه
مدرسهٔ راهنمایی = مدرسهٔ راهنمایی
مدرسهٔ عالی = مدرسهٔ عالی
مدرک تحصیلی = مدرک تحصیلی
مربّی = مربّی
مربّی‌گری = مربّی‌گری
مسأله = مسأله
مشق = مشق
مطالعه = مطالعه
معلّم = معلّم
منطق = منطق
میکانیک = مکانیک
ناشر = ناشر
نامه‌نگاری = نامه‌نگاری
نشر = نشر
نشریّه = نشریّه
نظری درس = درس نظری
واژه = واژه
واژه‌نامه = واژه‌نامه
هندسه = هندسه
هندسی = هندسی
هونر = هنر
و ← بندیپشین (بیست و ششم: هنر) و بند بعدی (بیست‌و هشتم: کتاب و...)

بیست و هشتم ـ اصطلاحات مربوط به کتاب ـ کتابخانه ـ نوشت‌افزار

ادبی کتاب = کتاب ادبی
انتشار = انتشار
انتشارات = انتشارات
انتشاراتی = انتشاراتی
اندیکس = اندیکس
پاکت (پاکات) = پاکت
تاریخ = تاریخ
تألیف = تألیف
تدوین = تدوین
تصنیف = تصنیف
تمبر = تمبر
تؤپلایان = گرد آورنده
چاپ = چاپ
چاپخانا = چاپخانه
چاپخاناچی = چاپخانه‌دار
خودکار = خودکار
خودنویس = خودنویس
دفتر = دفتر
دفترچه = دفترچه
ریاضیات = ریاضیات
سفرنامه = سفرنامه
ضمیمه = ضمیمه
فهرست = فهرست
فهرست مطالب = فهرست مطالب
فهرست موضوعی = فهرست موضوعی

(اندیکس)
طب کتابی = کتاب پزشکی
علمی کتاب = کتاب علمی
قلم = قلم
کاغاذ = کاغذ
کتاب = کتاب
کتابخانا = کتابخانه
گچ = گچ
گردآورنده (تؤپلایان) = گردآورنده
لغت کتابی = کتاب لغت
لغت‌نامه = لغت‌نامه
مازیک = مازیک
مداد = مداد
مداد پاک‌کن = مداد سیله‌ن ←
مدادتراش = مدادتراش
مداد سیلّه‌ن = مداد پاک‌کن
مُصحِّح = مصحَّح
مصحَّح = مصحُّح
مقدّمه = مقدّمه
مؤلف = مؤلف
ناشر = ناشر
نشر = نشر
نشریّات = نشریّات
نشریّه = نشریّه
ویراستار = ویراستار
ویراستارلیق = ویراستاری
ویرایش = ویرایش

ویرایشگر = ویرایشگر
کتاب‌لاری ییغیش دیر = کتابها را جمع کن
نیه دفتریوی جیزیب‌سان؟ = چرا دفترت را خط خطی کرده‌ای؟
لطفاً بو مدادی قدذه = لطفاً این مداد را بتراش
خودکاریمی ایتیرمیشم = خودکارم را گم کرده‌ام.
خودنویس‌ایلن یازیرام = با خودنویس می‌نویسم.
چاپخانادان کتابخانیه گنده‌جیگم = از چاپخانه به کتابخانه می‌روم.
هر کتابین مقدّمه‌سین اوْخو = مقدّمهٔ هر کتاب را بخوان.
قیزیم دانشگاه‌دا فلسفه اوْخور = دخترم در دانشگاه فلسفه می‌خواند.
حاضر غایب دفترین گتیرین = دفتر حضور و غیاب را بیاورید.
مدرسه‌لر، دانشگاه‌لار صاباح تعطیل‌دیر = مدرسه‌ها و دانشگاهها فردا تعطیل است.
عملی درس‌لر راحات‌دیر = درسهای عملی آسان است.
استادیمیز چوخ درین دیر = استادمان خیلی باسواد است.

بیست و نهم ـ اصطلاحات و واژه‌های پزشکی و درمانی

آتمالی = انداختنی، خوردنی (قرص)
آرام‌بخش = آرام‌بخش
آزی دیشی = دندان آسیا
آسقیرما = عطسه
آغری = درد
آمپول (اینه) = آمپول
اعصاب = اعصاب
اگلشین = بنشینید
اترن = اترن
اورژانس = اورژانس
اوزانون = دراز بکشید
اوْسگوْرمه = سرفه
اوْسگوْروْنْ = سرفه کنید.
ایچمه‌لی = نوشیدنی، خوردنی (شربت و...)
اینه = آمپول
باش‌آغری = سردرد
باش‌آغری قورصی = قرص سردرد، مسکّن
باند = باند
باندپیچ لیق = باندپیچی
بیمار = بیمار
بیمارستان = بیمارستان
بیمارلیق = بیماری
پانبوق = پنبه
پانسمان = پانسمان
پذیرش = پذیرش

پزشک = پزشک
پزشکی = پزشکی
پزشکیار = پزشکیار
پیچاق = چاقو
تزریق = تزریق
تزریقات = تزریقات
تزریقاتی = تزریقاتی
تۆختاماق = بهبودی
تۆز = گرد
تیغ = تیغ
جرّاح = جرّاح
جرّاحلیق = جرّاحی
چیرک = چرک
چیرک ائله‌مک = چرک کردن
حَبّ = حبّ
حساب = حساب
حسابداری = حسابداری
داروخانا = داروخانه
داوا = دوا، دارو
داواخانا = داروخانه
داوا درمان = معالجه
درد (آغری) = درد
درمان = درمان
دکتر (دوقتور) = دکتر، پزشک
دوربین = دوربین (چشم)
دورون = بلند شوید
دوقتور = دکتر
دوقتورلوق = دکتری
رادیولوژی = رادیولوژی
رِژِلدِئنت = رزدنت
سانجی = درد
سانجی لانما = شکم درد
سمعک = سمعک
سۆرت‌مه‌لی = مالیدنی
سۆرنگ = سرنگ
سۆنۆگیرافی = سونوگرافی
سی‌تی ایسکن = سی‌تی اسکن
سئرۆم = سرم
شربت = شربت
صابون = صابون
صاندیق = صندوق
عصب = عصب
عمل = عمل
عینک = عینک
قارین آغریسی = سانجی لانما +
قطره = قطره
قورص = قرص
کپسول = کپسول
کشیک = کشیک
کشیک دوقتوری = دکتر کشیک
لثه = لثه
مداوا = مداوا
مرخّص = مرخص
مرخّصی = مرخصی

مریض = مریض، بیمار
مریضخانا = بیمارستان
مۆسَکُن = مُسکّن
مطب = مطب
معالجه = معالجه
معاینه = معاینه
ناخۆش = بیمار
ناخۆش‌لیق = بیماری
ناوار = نوار
نزدیک‌بین = نزدیک‌بین (چشم)
نسخه = نسخه
نَفَس = نَفَس
نَفَس چکین = نفس بکشید
نۆبه = نوبت
واقت (واخت) = رفت
ویزیت = ویزیت
یات = بخواب
یاتین = بخوابید
یاغ = روغن
یمه‌لی = خوردنی (قرص، کپسول)
أیاخلارروزی اوزادون = پاهاتان را دراز کنید.
آغزیزی آچین = دهان‌تان را باز کنید.
دیلیزی چیخاردین = زبان‌تان را دربیاورید.
باشیم آغریر = سرم درد می‌کند.
سانجی لانمیشام = شکم درد گرفته‌ام.
قارنیم آغریر = شکمم درد می‌کند.
لطفاً بوردیشیمی چکین = لطفاً این دندانم را بکشید.
لطفاً دیشیمین جیرمین‌آلین = لطفاً جرم دندانم را بگیرید.
گـؤزوم نـزدیک‌بین‌دیر = چشم نزدیک‌بین است.
نئچه‌گۆن دۆر بئله‌سیز؟ = چند روز است این‌جوری هستید؟
اوچ‌گۆن دۆر = سه روز است.
تخت‌دن آئین = از تخت بیایید پایین
بوداوالاری اوچ گۆن یئین = این داروها را سه روز بخورید.
تـوختاماساز سۆراگـلین = اگر خوب نشدید، بعد بیایید.
بو شربت‌دن گۆن ده دۆرت قاشیق ایچین = از ایـن شـربت، روزی چـهار قـاشق بخورید.
باشوزی یوخاری قـوزایـون = سـرتان را بلند کنید.
کؤینگیزی چیرماین = پیراهن‌تان را بالا بزنید
جۆرابـوزی چیخاردین = جوراب‌تان را دربیاورید
عـینکیزی گـؤتورون = عـینک‌تان را بردارید.
هـئچ زادا ایشـتاهیم یـۆخدور = اصلاً

اشتهای خوردن چیزی ندارم.

بئلیم‌دن بیرسانجی توتور = از کمرم دردی می‌گیرد.

آزی دیشیم آغریر = دندان آسیابم درد می‌کند.

کؤتوزی چیخاردین. اوزانین = کُت‌تان را درباورید. دراز بکشید.

اؤ خطلری اؤخویون = آن خطها را بخوانید.

سؤل‌گؤزوزی یومون = چشم چپ‌تان را ببندید.

ساغ‌گؤزوزی آچین = چشم راست‌تان را بازکنید.

اؤزوزی گؤزله‌یین = مواظب خودتان باشید.

چئیتیم یامان آغریر = شانه‌ام سخت درد می‌کند.

سی‌ام ـ اصطلاحات و واژه‌های مربوط به بیماری‌ها و دردها

آسقیرما = عطسه

آغری = درد

آنفلوآنزا = آنفلوآنزا

اؤسکؤرمه = سرفه

اؤشوتمه = لب و لرز

ائشیک‌یولی = اسهال

ایناق = چرک گلو و لوزه

باش‌آغری = سردرد

باش گئنجلت مه = سرگیجه

بؤغاز گلمه = گلودرد

بیمار = بیمار

بیمارلیق = بیماری

پیسلیک = جذام

چیچک = آبله

حصبه = حصبه

خؤرا = خوره

دَلی‌لیک = دیوانگی

دؤش آغریسی = سینه‌درد

دیش آغریسی = دنداندرد

زؤکام = زکام

ساری‌لیق = یَرَقان، زردی

سانجی = درد

سرطان = سرطان

سویوق دگمه = سرماخوردگی

سیلّ = سلّ

طاعون = طاعون

فَلَج = فلج

قؤتور = گر، جرب

قولونج = قولنج

قیزدیرما = تب

قیزیلجا = سرخک

گؤی اؤسکؤرمه = ذات‌الرّیه

مریض‌لیق = مریضی

نؤخوش‌لوق = بیماری

وبا = وبا

اوشـاق قـیزیلجا چـیخاردیب = بـچّه سرخک درآورده.

بالامون قیزماسی‌وار = بچّه‌ام تب دارد.

سانجی‌لان میشام = شکم درد گرفته‌ام.

منه باش‌آغری قورصی وئرین = به من قرص سردرد بدهید.

اوّل اوشودوُرم، سورا قیزدیریرام = اول لرز، بعد تب می‌کنم.

باش گـیجلَت مه تـرنموشام = سرگیجه گرفته‌ام.

سن زوُکام اوُلوبسان = تو زکام گرفته‌ای.

اوُسگورمه منی بَرک اینجیدیر = سرفه مرا سخت آزار می‌دهد.

سی‌و یکـم ـ اصـطلاحات قـضایی و حقوقی (همه، مشترک)

آیین‌نامه = آیین‌نامه

اتّهام = اتّهام

احضار = احضار

احضاریّه = احضاریّه

احکام = احکام

اخطار = اخطار

اخطاریّه = اخطاریّه

ادّعانامه = ادّعانامه

اظهارنامه = اظهارنامه

بازپرس = بازپرس

بازپرسی = بازپرسی

بازجو = بازجو

بازجویی (بازجولیق) = بازجویی

بازخواست = بازخواست

بازرس = بازرس

بازرسی (بازرس‌لیق) = بازرسی

بایگان = بایگان

بایگانی = بایگانی

پرونده = پرونده

پـرونده‌سازی (پـرونده سـازلیق) = پرونده‌سازی

تبرئه = تبرئه

تجدیدنظر = تجدیدنظر

تعقیب = تعقیب

تقاضانامه = تقاضانامه

توقیف = توقیف

جرایم = جرایم

جرم = جرم

جریمه = جریمه

جزا = جزا

جزایی = جزایی

جلب = جلب

جنایت = جنایت

جنایی = جنایی

جنحه = جنحه

حاکم = حاکم

حقوق = حقوق

حقوق‌دان = حقوق‌دان
حقوقی = حقوقی
حَکم = حَکم
حُکم = حُکم
خواهان = خواهان
خوانده = خوانده
دادخواست = دادخواست
دادخواهی = دادخواهی
دادرس = دادرس
دادرسی = دادرسی
دادستان = دادستان
دادستانی = دادستانی
دادسرا = دادسرا
دادگاه = دادگاه
دادگاه بدوی = دادگاه بدوی
دادگاه تجدیدنظر = دادگاه تجدیدنظر
دادگاه جنایی = دادگاه جنایی
دادگاه جنجه = دادگاه جنجه
دادگاهی = دادگاهی
دادگستری = دادگستری
دادیار = دادیار
دادیار تحقیق = دادیار تحقیق
داور = داور
درخواست = درخواست
دعوی = دعوی
دیوان عالی‌کشور = دیوان عالی کشور
دیوان عدالت اداری = دیوان عدالت اداری
دیوان محاسبات = دیوان محاسبات
رأی = رأی
رئیس دادگاه = رئیس دادگاه
رئیس دادگستری = رئیس دادگستری
رئیس دفتر دادگاه = رئیس دفتر دادگاه
رئیس قوّه قضاییه = رئیس قوّهٔ قضاییه
رئیس محکمه = رئیس محکمه
رسیدگی (رسیده‌لیق) = رسیدگی
رشوت = رشوت
رشوه = رشوه
رشوه‌خور = رشوه‌خوار
شاکی (شکایت‌چی) = شاکی
شکایت = شکایت
ضامن = ضامن
ضمانت = ضمانت
ضمانت‌نامه = ضمانت‌نامه
قاضی = قاضی
قاتل = قاتل
قانون = قانون
قانونگذار = قانونگذار
قانونی = قانونی
قتل = قتل
قضا = قضا
قضاوت = قضاوت
قضایی = قضایی
قوهٔ قضاییّه = قوهٔ قضاییّه

قیّم = قیّم
قیّم‌نامه = قیّم‌نامه
کفالت = کفالت
کفیل = کفیل
کیفر = کیفر
کیفرخواست = کیفرخواست
کیفری = کیفری
مأمور = مأمور
مأمور اجرا = مأمور اجرا
متّهم = متّهم
مُجرم = مجرم
مَحاکم = محاکم
محاکمه = محاکمه
محکمه = محکمه
محکوم = محکوم
مقصّر = مقصّر
منشی دادگاه = منشی دادگاه
واخواست = واخواست
آقای محمودی پاک قاضی دیر = آقای محمودی، قاضی پاکی است.
او حقوق جزا نی‌یاخشی تانیر = او حقوق جزا را خوب می‌شناسد.
متّهم تبرئه اؤلدی = متهم تبرئه شد.
شاکی دادخواستین دادگاها وئردی = شاکی دادخواست خود را به دادگاه داد.
دادستان قاتلین علیهینه ادّعانامه صادراتله‌دی = دادستان برعلیه قاتل، ادّعانامه صادر کرد.
بازپرس، پرونده‌نی ایسته‌دی = بازپرس، پرونده را خواست.
مجرم، جریمه اؤلدی = مجرم جریمه شد.
دونن دادسرا چوخ شولوغیدی = دیروز دادسرا خیلی شلوغ بود.

سی و دوم ـ واژه‌های مربوط به گردش در شهر

آژانس = آژانس
اؤتوبوس = اتوبوس
اؤتومبیل = اتومبیل
استراحت = استراحت
ایستگاه = ایستگاه
بازار = بازار
باستانی اثرلر = آثار باستانی
پارک = پارک
پارک‌شهر = پارک‌شهر
پؤست خانا = پست‌خانه
تاکسی = تاکسی
تاکسی تلفونی = تاکسی تلفنی
تعمیرگاه = تعمیرگاه
تلفون = تلفن
تلفون‌چی = تلفون‌چی
تلفون همراه = تلفن همراه
تلگرافخانا = تلگرافخانه
دؤکان = دکان

تئاتر = تئاتر
چهارراه = چهارراه
خیابان = خیابان
راننده = راننده
سوپر = سوپر
سوپرمارکت = سوپرمارکت
سواری = سواری
سینما = سینما
شخصی مسافرکش = مسافرکش شخصی
فروشگاه = فروشگاه
کرایه = کرایه
کزچه = کوچه
گزمک = گردش
ماغازا = مغازه
مخابرات = مخابرات
مسافر = مسافر
مسافرکش = مسافرکش
موزه = موزه
میدان = میدان
اؤتـوبوسون ایستگاهی هارادیر؟ = ایستگاه اتوبوس کجاست؟
پارک‌شهره هاردان گئده‌ر؟ = به پارک‌شهر از کجا می‌رود؟
بازارا هانسی خط آپاریر؟ = کدام خط به بازار می‌رود؟
سوپرمارکت هایان‌دادیر؟ = سوپرمارکت کجاست؟
آژانس، هاردا وار؟ = آژانس کجا هست؟
مخابرات هایان دادیر = مخابرات. کجاست؟
هانکی سینما بورا یاخین‌دیر = کدام سینما به اینجا نزدیک‌تر است؟
تاکسی بازارا نئچه‌یه آپاریر؟ تاکسی به بازار چند می‌برد؟
عمومی تلفون هاردا وار؟ = تلفن عمومی کجاهست؟
و ← بند ۱۳ و نیز بند بعدی

سی و سوّم ـ واژه‌های لازم در مسافرت

آنبار = انبار
آینا (گؤزگو) = آینه
اتاق انتظار = اتاق انتظار
اؤتوبوس = اتوبوس
اؤتومبیل = اتومبیل
ایشیکان = استکان
ایستگاه = ایستگاه
باجا = باجه
بازرسی (بازرس‌لیق) = بازرسی
باند = باند
بیلیط = بلیط
بیلیط ساتان = بلیط فروش
پارک = پارک
پارکینک = پارکینک
پاسپورت = پاسپورت

پتو = پتو
تاکسی = تاکسی
تخت = تخت
تختخواب = تختخواب
تلفون = تلفن
تئرن = ترن
چای = چایی
چایچی‌خانا = قهوه‌خانه
چؤرَک = نان
حامّال = حمّال
حامام = حمّام
خلبان = خلبان
خؤرَک = خوراک
درجه بیر بیلیط = بلیط درجه یک
دم‌پایی = دم‌پایی
دؤشک = تشک
راننده = راننده
راستوران = رستوران
راهَن = راه‌آهن
رختخواب = رختخواب
سالون = سالن
سفر = سفر
سواری = سواری
سینی = سینی
شام = شام
شامپو = شامپو
شناسنامه = شناسنامه

شوفر = شوفر (راننده)
شوفر شاگرد = کمک راننده
صابون = صابون
صاندیق = صندوق
صاندیق‌دار = صندوق‌دار
صندلی = صندلی
فرودگاه = فرودگاه
قند = قند
قت‌دان = قندان
قُلیَن آلتی = صبحانه
قوری = قوری
قهوه = قهوه
قهوه‌خانا = قهوه‌خانه
قهوه‌چی = قهوه‌چی
کاروان‌سارا = کاروان‌سرا
کرایه = کرایه
کوپه = کوپه
کؤنتورؤل = کنترل‌چی
کؤمک خلبان = کمک خلبان
کؤمک راننده = کمک راننده
گاراژ = گاراژ
گؤزگو = آینه
گؤمرؤک = گمرک
مسافیر = مسافر
مسافیرت = مسافرت
مسافیرخانا = مسافرخانه
مله‌فه = ملافه

مهمان‌خانا = مهمان‌خانه

مهمان‌دار = مهمان‌دار

میز = میز

ناهار = ناهار

نلبکی = نعلبکی

وساییل = وسایل

هواپیما = هواپیما

هؤتل = هوتل

هؤتل‌چی = هوتل‌دار

یؤرقان = لحاف

یوک = بار

اؤتـوبوس، سـاعات نـنچه‌ده چیخیر = اتوبوس ساعت چند حرکت می‌کند.

اؤلار منی راهنمالیق الده‌سیز؟ = می‌شود مرا راهنمایی کنید؟

ایکـی دانـاچای گـتیرین = دو تـا چـایی بیاورید.

ننچه‌نجی صَندلی‌ده یئریزوار؟ = صندلی چندم جا دارید؟

بیلیط لریزی چیخاردون = بـلیط‌هاتان را دربیاورید.

بوملفه‌نی عوض الله‌یون = این مـلافه را عوض کنید.

منیم ناهاریمی گتیرین = ناهار مرا بیاورید.

هواپیمانین تأخیری‌وار؟ = هواپیما تأخیر دارد؟

مَشد قطاری ننچه ده‌حرکت ایدیر؟ = قطار مشهد ساعت چند حرکت می‌کند؟

تبریز بیلیطی ننچه دیر؟ = بلیط تبریز چند است؟

بیردانا تـمیز قـاشیق ونـرین = یک قـاشق تمیز بدهید.

گئدیش قئییدیش بیلیطی = بلیط رفت و برگشت

گئدیش باش = وقت رفت

گلیش باش = وقت برگشت

چیلوپزخانا هـاردا وار = چلوکبابی کـجا هـست؟

قـهوه‌خانا هـاردا وار = قـهوه‌خانه کـجا هـست؟

راستوران هاردا دیر = رستوران کجاست؟

بویوروون اؤتاغوزون آچارین = بـفرمایید کلید اتاق‌تان را

بیرزاد لازیـمیز دیـر، بـویوروون. = چـیزی لازم دارید، بفرمایید.

یوخ. ساغ‌اؤلاسوز. = نه، متشکرم.

سی‌و چهار ـ اصطلاحات حـرفه‌ها و پیشه‌ها

آلیجی = خریدار

آهنگر = آهنگر (دمیرچی)

اعصاب درقتوری = دکتر اعصاب

باشماق‌چی = کفّاش

بزّاز = بزّاز

بنّا = بنّا
بقّال (باققال) = بقّال
پرستار = پرستار
پزشک = پزشک
پیش‌خدمت = خدمتگزار
پینه‌چی = پینه‌دوز
توکان‌چی = دکاندار، مغازه‌دار
تحویل‌دار = تحویل‌دار
جرّاح = جرّاح
جوشکار = جوشکار
چؤرَک‌چی = نانوا
حامّال = حمّال
خدمتکار (قوللوق‌چی) = خدمتکار
خیّاط (درزی) = خیّاط
دالان‌دار = دالان‌دار
دبیر = دبیر
دَرزی = خیّاط
دست‌یار = دست‌یار
دلاّل = دلاّل
دوقتور = دکتر
دیش‌دقتوری = دندان‌پزشک
راننده = راننده
رئیس = رئیس
رئیس‌کل = رئیس‌کل
زیردست = زیردست
ساتیجی (فروشنده) = فروشنده
سرایدار = سرایدار

سرعمله = سرعمله
صندوقدار = صندوقدار
عطّار = عطّار
عمله = عمله
عوارض‌چی = مأمور عوارض
فعله = فعله
قاضی = قاضی
قایم‌مقام = قایم‌مقام
قلب دوقتوری = دکتر قلب
قولاق دوقتوری = دکتر گوش
کارآموز = کارآموز
کارشناس = کارشناس
کارگر = کارگر
کارمند = کارمند
کمک پرستار = کمک پرستار
گؤز دوقتوری = چشم پزشک
مافوق = مافوق
مالیّت‌چی = مأمور مالیات
مأمور = مأمور
متخصّص = متخصّص
مدیر (مؤدور) = مدیر
مدیرکل = مدیرکل
مستخدم = مستخدم
مستشار = مستشار
مشاور = مشاور
معاون = معاون
معلّم = معلّم

معمار = معمار

میکانیک = مکانیک

نجّار = نجّار

نقّاش = نقّاش

وزیر = وزیر

وکیل = وکیل

آقای سعیدی بیزیم همکاریمیزدیر. = آقای سعیدی همکار ماست.

آقای جم سیزین رئیسوزایدی = آقای جم رئیس شما بود.

بیزیم مدیرکلّی دَگیشیلدی = مدیرکل ما عوض شد.

نجّار قاپونی دوزلتدی = نجّار در را درست کرد.

بقّال‌دان قند آلدیم = از بقّال قند خریدم.

گؤز دوقتوری گؤززومی عمل ایله‌دی = چشم‌پزشک چشمم را عمل کرد.

پرستار لار چوخ زحمت چکیرلر = پرستارها خیلی زحمت می‌کشند.

معلّم‌لیق مقدّس شغل‌دور = معلّمی شغل مقدّسی است.

رئیس دادگاه گلدی = رئیس دادگاه آمد.

میکانیک ماشینیمی دوزلتدی = مکانیک، ماشینم را درست کرد.

بیزیم درزی یاخشی پالتارتیکیر = خیاط ما لباس خوبی می‌دوزد.

توکان‌چی باغلادی گتدی = مغازه‌دار بست و رفت.

سی و پنجم - برخی از فلزّات و کانیها

آغ‌دمیر = آلمینیوم

آلیاژ = آلیاژ

پولاد = فولاد

پتروفیل = پروفیل

تنیکه (حلبی) = حلبی

چوغون (چوزون) = چُدَن

حلبی (تنیکه) = حلبی

دمیر = آهن

دمیر آریتمه = ذوب آهن

دمیر بؤرک = خود، کلاه آهنی

دمیرچی = آهنگر

دمیر داشی = سنگ آهن

دمیردن = آهنین

دمیر یاتاغی = معدن آهن

دمیریؤلی = راه‌آهن

سینکه = سینکا

قَلیِ = قلع

قورقوشوم = سرب

قیزیل = طلا

گوموش = نقره

میس = مس

پولاد دمیردن بَرک‌دور = فولاد از آهن، سفت‌تر است.

قیزیل، باها دور = طلا گران است.

پروفیل، قاپوپنجره یه چورخ یاخشی‌دیر = پروفیل برای در و پنجره، بسیار مناسب است.
گۆموش پول ییغئنیشیلیب = سکّهٔ نقره، متروک شده است.
بابا اؤن دانا میس قازان آلدی = بابا ده تا دیگ مسی خرید.

سی و ششم ـ مکان‌ها
آرخ = جو، نهر
آشاغا (آشاغی) = بالا
آشپازخانا = آشپزخانه
آغاجلیق = درختستان، جای پردرخت
آی = ماه
آل اؤتاغی = اتاق‌نشیمن
اؤتاق = اتاق
اوچورروم = پرتگاه
اؤرا = آنجا
اوزاق = دور
اؤستان = استان
اوشاق اؤتاغی = اتاق بچّه
اولدوز = ستاره
اؤلکه = زادگاه، وطن، کشور
ایاق یئری = توالت
ایرماق = نهر، رودخانه
ایستی‌سو = آب گرم
باغ = باغ
بورا = اینجا
بوزلوق = ۱ یخچال ۲ جای یخ‌بندان
بوفه = بوفه
بولاق = چشمه
بولود = ابر
بیابان = بیابان (چؤل)
پنجره = پنجره
پیچ (دؤنوم) = پیچ
پیلله = پلّه
تاماشاخانا = تماشاخانه
تپّه = تپّه
تؤپراق (توریاق) = خاک
تیاتیر = تئاتر
جزیره = جزیره
چاتی = سقف
چای = رودخانه
چؤل = صحرا، بیابان
چؤلا = چاله، چوله
حامام = حمام
حؤوض = حوض
حَیَط = حیاط
خلیج = خلیج
خیابان = خیابان
داش = سنگ
داش‌لیق = سنگستان، سنگلاخ
داغ = کوه
داغلیق = کوهسار، کوهستانی
داغ‌سویی = آب گرم

دام = بام

دره = درّه

دریا = دریا

دریاچه = دریاچه

دنیز (دَهَنز = دریا) = دریا

دووار = دیوار

دؤنوم = پیچ

سامان‌یؤلی = راه‌شیری، کهکشان

سو = آب

سینما = سینما

شبه‌جزیره = شبه‌جزیره

شؤرسو = آب شور

شؤر شؤر (شیرشیرا) = آبشار

شهر (شَهَر) = شهرستان

شیرشیرا = آبشار

شیرین‌سو = آب شیرین

قاپو (قاپی) = در

قـوزی = مقابل‌گؤنِی ← منطقه یا نقطهٔ شمالی (آفتاب‌نگیر)

قویروقلو اولدوز = ستارهٔ دنباله‌دار

قویو (قویی) = چاه

قیراق = کنار، ساحل، دریابار

قَیَه (قایا) = صخره

کافَه = کافه

کافَه‌تریا = کافه تریا

کانال = کانال

کَردی = کَرت

کَند = ده، روستا

کؤرپو (کؤرپی) = پل

گالئری = گالری

گَدیک = گردنه، تپّه

گؤزه = چشمه

گؤل = استخر

گؤل‌خانا = گلخانه

گؤل‌ؤستان = گلستان

گؤل‌لؤک = گلستان

گؤن = خورشید

گؤی = آسمان

گؤنِی = آفتاب‌گیر، نقطهٔ جنوبی، مقابل قوزی

لؤز = لُز

مچید = مسجد

مملکت = مملکت، کشور

موزه = موزه

مشه = بیشه، جنگل

وطن (یورد) = وطن

هارا = کجا؟

هاردان = از کجا؟

یاخین (یؤخون = یؤوروق) = نزدیک

یارغان (یار ریغان) = پرتگاه، آب‌رُفت‌گاه

یوخاری = بالا، طرف بالا

یورد (یورت) = وطن، کشور

یؤل = راه

یؤووق = (یاخین) = نزدیک

بوردا دایان. گلیرم = اینجا وا ایست. می‌آیم

بیز موزه‌یه گندیریک = ما به موزه می‌رویم.

یوری گاگارین آیا گتدی = یاری گاگارین به کرهٔ ماه رفت.

اوشاق‌لار کنده گندیب‌لر = بچه‌ها به ده رفته‌اند.

اوزاغا گتمه. ایته‌رسن = دورتر نرو، گم می‌شوی.

خیابان، کوچه چوخ شولوق دور = خیابان و کوچه، خیلی شلوغ است.

جمعه‌لر داغا گندیریک = جمعه‌ها به کوه می‌رویم.

علی باغ دادیر = علی در باغ است.

هارا گندیرسن؟ = کجا می‌روی؟

سی و هفتم ـ زمان‌ها

۱ـ روزهای هفته:

شنبه = شنبه

یکشنبه (سوت گونی) = یکشنبه

دوشنبه = دوشنبه

چرشنبه آخشامی (سه‌شنبه) = سه‌شنبه

چرشنبه گونی (چهارشنبه) = چهارشنبه

جومه آخشامی (پنجشنبه) = پنجشنبه

جومه (جمعه) = جمعه

۲ـ فصل‌های سال:

یاز = بهار

یای = تابستان

پاییز = پاییز

قیش = زمستان

۳ـ ماههای سال (مشترک است):

فروردین

اردیبهشت ...

خرداد و...

۴ـ زمان‌های عمومی:

آخشام = وقت غروب

آخشام باشی = وقت غروب

آخشام چاغی = وقت غروب

آذان چاغی = هنگام اذان —

آلت داکی بیری گون = پسین فردا

آی = ماه

آی باشی = اول ماه، سر ماه

اوباش‌دان = سحری

اوباش دان چاغی = هنگام سحری

اوچ‌گون سورا = سه روز بعد

ایسراغاگون = پریروز

ایکی ایل قاباق = دو سال پیش

ایکیندی = عصر

ایکیندی چاغی = هنگام عصر

بایرام = عید

بایرام آخشامی = شب عید
بوگۆن (بوْیوْن) = امروز
بوگئجه = امشب
بیر آز سوْرا = کمی بعد
بیرآز قاباق = کمی قبل
بیرآی = یک ماه
بئش گۆن = پنج ماه
بئواقت (بئواخ) = دیر
تئز = زود
ثانیه = ثانیه
داها بیریْ گون = پس‌پسین فردا
دۆنَن = دیروز
دۆنن‌لری = دیروز
زمان = زمان
ساعات = ساعت
ساعات با ساعات = ساعت به ساعت
ساعات بیرده = در ساعت یک
شام واقتی = وقت شام
شنبه = شنبه
صابا (صاباح) = فردا
صاباگئجه = فردا شب
صوْب (صوْبح) = صبح
صوْب چاغی = وقت صبح
قَلْین آلتی‌چاغی = وقت صبحانه
گَلَن هفته = هفتهٔ آینده
گۆن = روز
گۆن اوْرتا = ظهر، نیمروز
گۆن باتان‌چاغی = وقت غروب
گۆن چیْخان واختی = وقت طلوع
گۆن‌دۆز (گۆنوْز) = وقت روز
گۆنوْز ؟
گۆن ده = هر روز
گۆنوْزلر = روزها
گئجه = شب
گئجه‌چاغی = وقت شب
گئجه‌لر = شبها
گئجه یاریْ‌سی = نصف‌شب
گئچه‌ن‌آی = ماه پیش
گئچه‌ن‌ایل = سال پیش
نـاواقت (نـاواخت = نـاواخ) = کـی؟، چه‌وقت؟
ناهار = وقت نهار
ناهار چاغی = ظهر
نئچه‌آی؟ = چند ماه
نئچه‌گۆن؟ = چند روز
واقت (واخت) = وقت
هاچان؟ (هاواقت) = کی
هاواخ؟ = چه‌وقت؟، کی؟
هرآی = هر ماه
هرایل = هر سال
هر واقت = هر وقت
هئچ گۆن = هیچ‌روز
هئچ‌واقت = هیچ‌گاه
یاریْم ساعات = نیم‌ساعت

آی دا دؤرت گۆن تعطیل دیر = در هر ماه، چهار روز تعطیل است
ایل‌ده بیر هفته گزمگه گئدیریک = سالی یک هفته برای گردش به سفر می‌رویم.
گۆن‌ده بیرساعات ورزش ائلیره‌م = روزی یک ساعت ورزش می‌کنم.
گۆندوز ایشلیریک = روزها کار می‌کنم.
گئجه‌لر، یاتیریق = شبها می‌خوابیم.
صـوب‌لر چؤرک آلیـرام = صبح‌ها نـان می‌خرم.
آخشام‌لار کۆچه‌یه چیخیرام = وقت غروب به کوچه می‌روم.
بوگۆن شنبه دؤر = امروز شنبه است.
صـاباح‌سؤت گـونئزدور = فـردا یکشـنبه است.
هاچان گئده‌جک سیز؟ = کی می‌روید؟
گله‌ن هفته گئده‌جگم = هفتهٔ آینده خواهم رفت
سـاعات نـئچه‌ده مـطبی آچیـر سیـز؟ = ساعت چند مطب را بازمی‌کنید؟
نیه گئج گلدیز؟ = چرا دیر آمدید؟
ناواخت قئیده‌جک سیز = کی برمی‌گردد؟

سی‌و هشتم = اصطلاحات و واژه‌های هواشناسی

آی = ماه
آی ایشیغی = مهتاب
اؤشۆمک = یخ کردن
اولدوز = ستاره
ایستی (ایسـسی) = ۱ گرم ۲ گرما
ایستی‌سو = آب گرم
ایستی‌لیک = گرمی
ایشیق = ۱ روشن ۲ روشنایی
ایلدیریم = برق، آذرخش
بوز = یخ
بولود = ابر
بولودلوق = هوای ابری
تورپاق (توریاق) = خاک
توفان = توفان
دریا = دریا
دنیز ؟
دؤلو (دؤلی) = تگرگ
دومان = مه
دؤن = یخ‌بندان
دؤنماق = یخ بستن
سازاق = سوز، باد سوزناک و خنک
سَرین = خنک
سو = آب
سؤیوق = ۱ سرد ۲ سرما
سؤیوق‌لوق = سردی
سئل = سیل
صوب (صوبح) = صبح
قار = برف
قارانلیق = ۱ تاریک ۲ تاریکی

قارلیق = جای برفی، هوای برفی
قوزی = مقابل گزنی (آفتاب نگیر)
قیرو = شبنم، برفک بامدادی
کزلک = کولاک
کهکشان (سامان‌یۆلی) = کهکشان
گۆن = ۱ خورشید ۲ روز
گۆنش = آفتاب، هوای آفتابی
گۆنوز = روز، وقت روز
گۆنی = آفتاب‌گیر، نقطهٔ جنوبی
گئجه = شب
گئجه قارانلیقی = تاریکی شب
ماهواره = ماهواره
مِه = مه
یاش = تر، خیس
یاغیش = باران
یاغیش‌لیق = هوای بارانی
یاغین = بارندگی، بوران
یئر = زمین
یئل = باد
یاغیش یاغیر. گل ایچه‌ری = باران می‌آید. بیا تو.
ییلدیر قار یاغمادی. = پارسال برف نیامد.
هاواچوخ سؤیوخ‌دور = هوا خیلی سرد است.
بولود، گؤیی توتوب = ابر آسمان را فراگرفته است.
دونن دۆلی یاغدی = دیروز تگرگ بارید.

هاوا دومانلیق دیر = هوا مه‌آلود است.
اهوازین هاواسی ایستی‌دیر = هوای اهواز گرم است.
میلیارد لارجا کهکشان‌وار = میلیاردها کهکشان هست.
قارانلیق هریئره چؤکوب = تاریکی همه جا را فراگرفته است.
یئل اسدی. هاوانی دوزلتدی = باد وزید. هوا را خنک کرد.

سی‌و نهم ـ نام‌های پاره‌ای از رنگ‌ها

آبی = آبی
آسمانی = آسمانی
آغ = سفید
آغ‌آپپاغ = سفیدِ سفید
آلا = دو رنگ
آلابولا = رنگارنگ، دورنگ
بَنؤوُش = بنفش
بوز = خاکی
بویاق = رنگ
بویاقچی = رنگرز
توتقون = گرفته، سیر
ساپ ساری = زردِ زرد
ساری = زرد
سورمه‌ای = سورمه‌ای
قاپ قارا = سیاهِ سیاه
قارا = سیاه
قیپ قیرمزی = سرخ سرخ

قیرمزی = قرمز، سرخ
گؤم گؤی = سبزِ سبز
گؤی = سبز
نقّاش = نقّاش
یاشیل = سبز، یشمی
من سؤرمه‌یی پالتاری سئوه‌رم = من لباس
سرمه‌ای را دوست دارم.
قاراداشیم آغ پالتاری سئوه‌ر = برادرم
لباس سفید را دوست دارد.
قارا، واکسیزوار؟ = واکس سیاه دارید؟
اوشاغون رنگی ساپ‌ساری اۆلوب. =
بچّه، رنگش زرد زرد شده است.
قوزون آلابولا قوزی دۆغوب = گوسفند،
برّهٔ دورنگ زاییده است.
یاشیل چمَن‌لَر نه گؤزل دیرلرا = چمنهای
سبز چه زیبا هستند!

بخش هفدهم - برخی ازواژه‌های مشترک در دو زبان فارسی و ترکی

منظور از واژه‌های مشترک، اعم است از واژه‌های ترکی مانند آقا، خانم، سراغ، قاب، قاشق، قابلمه (قابلاما)، دُلمه (دولما)، بیرق، سنجاق، قشلاق، یایلاق (ییلاق) و جز آنها؛ و واژه‌های فارسی مانند چمن، نویسنده، دریا، هواپیما، ایستگاه، فرودگاه و جز آنها؛ و واژه‌های تازی تبار مانند قلم، کتاب، درس، منزل، غذا، لباس و...؛ و نیز واژه‌های فرنگی تبار مانند رادیو، تلویزیون، اتوبوس، سینما، تئاتر و... که هر چهار گروه واژگان در هر دو زبان فارسی و ترکی به‌کار می‌روند (گاهی با اندک تفاوت آوایی و حرفی)

واژه‌های مشترک در فارسی و ترکی، یکی از بهترین و سازنده‌ترین وسیله‌های پیوند دو زبان، و تفاهم و یادگیری زبان یکدیگر بوسیلهٔ فارسی زبانان و ترکی‌زبانان ایران و جهان است. هزارها واژه و اصطلاح عمومی، علمی، اجتماعی، صنعتی، فنی و... در هر دو زبان، یکسان تلفّظ می‌شوند؛ بویژه فارسی‌زبانان علاقه‌مند و نیازمند می‌توانند در یادگیری زبان ترکی از آنها بهره جویند.

البته بسیاری از واژه‌های مشترک، در ترکی، مترادف دیگر (ترکی) نیز دارند؛ ولی وجود مترادف‌های ترکی، مانع کمک به فراگیری زبان ترکی نمی‌شود.

اینک پاره‌ای از واژه‌های مشترک را در زیر می‌آوریم:

نمودار برخی از واژه‌های مشترک

آ
آباد
آبادان
آبادانی
آبادی
آبان
آب‌پاش
آب پرتقال
آب‌پز
آبجو
آبجی
آب غوره
آب‌گرم کن
آب‌لیمو
آب‌مروارید
آب‌میوه
آب‌میوه‌گیری
آب نارنج
آب‌نبات
آبونمان
آبونه
آب هویج
آبی
آبیاری
آپارات
آپاراتی
آپارتاید
آپارتمان
آپارتمان‌نشین
آپاندیس
آپاندیسیت
آتش
آتش‌بار
آتش‌بازی
آتش‌پاره
آتش‌دان
آتش‌فشان
آتش‌کده
آتش‌گاه
آتش‌نشانی
آتی
آتیه
آثار
آثار باستانی
آثار تاریخی
آثار هنری
آجر
آجری
آجودان
آچار
آچارفرانسه
آچار چرخ
آچار چهارسو
آخر
آخور
آخوند
آداب‌دان
آداب و رسوم
آدامس
آدرس
آذر
آذری
آرام
آرام‌بخش
آرامش
آرایش
آرایشگاه
آرتروز
آرتیست
آرتیست‌بازی
آرشیو
آرمان
آزمایش
آزمایشگاه
آزمایشگاهی
آزمایشی
آزموده
آزمون
آزمون‌شناسی
آژانس
آژیر
آسان
آماتور
آسایش
آسایشگاه
آسایشگاهی
آستر (آستارا)
آسفالت
آسفالت‌کار
آسفالتی
آسم
آسمان‌خراش
آسمانی
آسوده
آسوده خاطر
آش
آش‌پز (آش‌باز)
آش‌پزخانه (خانا)
آشتی
آش‌رشته
آشغال
آشغالی
آشنا
آشوری
آش و لاش
آغا = آقا
آفات
آفت
آفتاب‌گیر
آفتابه (آفتابا = آفتافا)
آفتابه‌لگن
آفتابی
آف‌توف
آقا (آغا)
آقازاده
آقا طبیب
آقا معلّم
آک
آلات
آلاچیق (آلاچیق)

آلبالو (آلبالی)
آلمانی
آلمانی‌دان
آلو (آلی)
آلو بخارا
آلوچه (آلچا)
آلوده
آمادگی
آماده
آماده‌باش
آمار
آماری
آمپر
آمپرسنج
آمپول
آمپول‌زن
آمد نیامد
آموزش
آموزشگاه
آموزشگاهی
آموزش و پرورش
آموزشی
آن (لحظه)
آنا
آنتن
آنتی‌بیوتیک
آنژوگرافی
آنژین
آنی
آوار
آواره (آوارا)
آه

آهار
آهاردار
آهاری
آهای!
آهک
آهنگ
آهنگ‌ساز
آهنگین
آه و زار
آه و ناله
آینه (آینا)

ا
ابا
ابا و امتناع
ابتدا
ابتدایی
ابتذال
ابتکار
ابتلا
ابتیاع
ابداع
ابدال
ابریشم (ایپک)
ابریشمی
ابزار
ابزارفروش
ابزارفروشی
ابطال
ابلاغ
ابله
ابن‌الوقت

ابری
ابهام
اتاق
اتاق‌دار
اتباع
اتحاد
اتراق (اوتوراق)
اتصال
اتصالی
اتفاق
اتفاقاً
اتفاقی
اتکا
ائتلاف
اتم (آتوم)
اتمام
اتمسفر
اتمی
اتو (اوتی)
اتوبوس
اتوبوس‌رانی
اتومبیل
اثاث
اثاثیه
اثبات
اجاره
اجاره‌ای
اجاره‌خانه
اجاره‌دار
اجاره‌نشین
اجاری
اجازه

اجاق (اوجاق)
اجاق‌برقی
اجاق‌گاز
اجامر ـ اوباش
اجبار
اجباراً
اجباری
اجتماع
اجتماعی
اجتناب
اجتهاد
اجر
اجرت
اجل
اجلاس
اجیر
احادیث
احاطه
احترام
احتراماً
احتمال
احتمالاً
احتمالی
احتیاج
احتیاط
احتیاطاً
احداث
احراز
احرام
احساس
احساسات
احساساتی

احساسی
احسان
احضار
احضاریه
احمق
احوال
احوال‌پرس
احوال‌پرسی
اُخت
اختراع
اختصار
اختصاص
اختصاصی
اختفا
اختلاط
اختلاف
اختلال
اختناق
اختیار
اختیاری
اخراج
اخراجی
اخطار
اخطاریّه
اخلاق
اخلاقاً
اخلاقی
اُخروی
ادا
اداباز
ادابازی
ادارات

اداره
اداری
ادامه
ادا و اطوار
ادب
ادبی
ادبیات
ادرار
ادّعا
ادّعا کار
ادّعانامه
اَدوات
ادیب
اذیّت
اَرّابه (اَرّبه)
اَرّابه‌چی
اراجیف
اراذل
اراذل و اوباش
اراده
ارادی
اراضی
ارائه
ارباب
ارباب ـ رعیّتی
ارتباط
ارتباطی
ارتحال
ارتش
ارتشبد
ارتشی
ارتفاع

ارتقا
ارث
ارثی
اُردو (اُوردی)
اردیبهشت
ارز
ارزاق
ارزش
ارزی
ارشد
ارشدیّت
ارک
ارکان
اُرگ
اُرگان
اُرگانیک
اره
اره‌چی
ازاله
ازبر
اُزبک
اَزَت
ازدواج
اژدر افکن
اژدها
اسارت
اساس
اساسی
اسباب
اسباب‌بازی
اسباب‌کشی
اسپناخ (اسفناج)

اسپورت
استاد
استادانه
استادکار
استادی
استادیار
استادیاری
استارت
استان
استاندار
استانداری
استبداد
استبدادی
استیماد
استثمار
استثمارگر
استثنا
استثنایی
استحاله
استحضار
استحکام
استحکامات
استحمار
استحمام
استخاره
استخدام
استخدامی
استخراج
استخراجی
استراتژی
استراتژیک
استراحت

استشهاد
استطاعت
استعاره
استعانت
استعداد
استعفا
استعفانامه
استعلام
استعمار
استعمارگر
استعماری
استعمال
استغفار
استغنا
استفاده
استقرا
استفهام
استقامت
استقبال
استقرار
استقراض
استقلال
استکان
استکبار
استماع
استمالت
استمداد
استمرار
استمراری
استمزاج
استمهال
استنشاق

استنکاف
استوار
استوارنامه
استهزا
استهلاک
استیجار
استیجاری
استیصال
استیضاح
استیفا
استیلا
استیناف
اُسرا
اَسرار
اِسراف
اِسفناج
اِسفنج
اسفند
اِسقاط
اِسقاطی
اُسقُف
اُسقف اعظم
اسکان
اسکناس
اسکی
اسکی باز
اسلام
اسلام شناس
اسلام شناسی
اسلامی
اسلامیت
اسلحه

اسم
اسماً
اسم نویسی
اسم و رسم
اسمی
اَسناد
اِسناد
اِسنادی
اسهال
اسهالی
اسیر
اِشاره
اَشباح
اِشباع
اشتباه
اشتباهاً
اشتباهی
اشتغال
اشتقاق
اشتهار
اشتیاق
اَشرار
اَشراف
اِشراف
اَشرافی
اشرف
اشرفی
اَشعار
اِشعار
اِشغال
اِشکاف
اَشکال

اِشکال
اصابت
اصالت
اصالتاً
اصرار
اصل
اصلاً
اصلاح
اصلاحات
اصلاحی
اصلی
اصلیّت
اصول
اصولی
اصیل
اضافات
اضافه
اضافه بار
اضافه حقوق
اضافه کار
اضافی
اطاعت
اطّلاع
اطّلاعات
اطّلاعاتی
اطّلاع رسانی
اطّلاعیه
اطلاق
اطمینان
اطمینان‌بخش
اظهار
اظهارنامه

اعاده
اعانت
اعانه
اعتبار
اعتبارنامه
اعتباری
اعتراض
اعتراضی
اعتصاب
اعتقاد
اعتقادی
اعتماد
اعتنا
اعتیاد
أعصاب
إعطا
اعظم
أعلا (اعلیٰ)
أعلام
إعلام
إعلان
أعمال
إعمال
أعیان
اعیانی
اغتشاش
اغذیه
أغراض
إغراض
إغفال
اغلب
افاده

اُفت
اُفتاده
إفتتاح
افتتاحیّه
افتخار
إفتخاری
إفترا
إفتضاح
اُفت و خیز
أفراد
افزایش
افسار
افسانه
افست
افشُد
افسر
افسردگی
افسرده
افسر وظیفه
افسری
افطار
افطاری
افغان
افغانی
افکار
افیون
افیونی
اقامت
اقامتگاه
اقبال
اقتباس
اقتدا

اقتدار
اقتصاد
اقتصاددان
اقتصادی
اقتضا
اقدام
اقرار
اقرارنامه
أقساط
اقساطی
اقلّ
اقلیّت
أقوال
أقوام
اقیانوس
اکابر
اکاذیب
اکبر
اکتشاف
اکتشافی
اکتفا
اکثر
اکثراً
اکثریّت
اکسپرس
اکسید
اکسیداسیون
اکسیر
اکسیژن
اَلآن (الان)
البتّه
البسه

التجا
التزام
التفات
التهاب
التیام
إلحاد
إلحاق
الحاقی
إلصاق
الصاقی
الف
الفاظ
الفبا
الفت
اَلک
الکتریک
الکتریکی
اَلَکی
الگو (اُلگو)
اللّه
الماس (اَلماس)
النگو
الوا
الوار
الواط
الواطی
إلیٰ آخر
امارت
أماکن
إماله
امام
امامت

امام جماعت
امام جمعه
امام زاده (امام زادا)
امام زمان
اماس
امانت
امانت‌فروش
امانت‌فروشی
امانی
امپریالیست
امپریالیسم
امتحان
امتحان داده
امتحانی
امتداد
امتزاج
امتناع
امتنان
امتیاز
اِمداد
امدادی
امر
اُمرا
اِمرار
امرارمعاش
اَمراض
امر به معروف
امریّه
امساک
امسال
امضا
املا

اَملاح
اَملاک
املایی
اموات
اموال
امور
امورات
امید
امیدبخش
امیدوار
امیدوارکننده
امیر
انار
انبار (اَنبار)
انباردار
انبارداری
انباری
انبر
انبردستی
انبساط
انتحار
انتحاری
انتخاب
انتخابات
انتخابی
انتزاع
انتزاعی
انتساب
انتشار
انتشارات
انتشاراتی
انتصاب

انتصابی
انتظار
انتظام
انتظامات
انتظامی
انتفاع
انتفاعی
انتقاد
انتقادی
انتقال
انتقالی
انتقام
انجام
انجیر
انجیل
انحراف
انحصار
انحصارطلب
انحصارگر
انحصارگری
انحصاری
انحلال
انحنا
اندازه
اندازه‌گیری
اندام
اندرون
اندرون - بیرون
اندرونی
انرژی
انرژی‌زا
انزجار

انس
انسان
انسانی
انسجام
انسداد
انشا
انشایی
انشعاب
اِنشعابی
انصار
انصاف
انصراف
انصرافی
انضمام
انطباق
انعام
انعقاد
انعکاس
انفاس
انفاق
انفجار
انفرادی
انفصال
انفصالی
انقباض
انقراض
انقضا
انقطاع
انقلاب
انقلابی
انکار
انگ

انگار
انگار نیگار
اَنگل
انگل‌شناسی
انگلی
انگلیس
انگور
انواع
انهدام
انهزام
انیس
انیستیتو
انیستیتو تکنولوژی
اواخر
اواسط
اوامر
اوان
اوایل
اوباش
اوتاد
اوج
اودکلن (اُدکولون)
اوراق
اوزان
اوزون بورون
اوضاع
اولاد
اولویّت
اونیفرم
اوهوی‌ا
اوی‌ا
اهالی

اهانت
اهدا
اهداف
اهدایی
اهل
اهلی
اهلیّت
اهم
اهمال
اهمّیت
ایاب و ذهاب
ایادی
ایاز
ایالات
ایالت
ایالتی
ایّام
ائتلاف
ایثار
ایثارگر
ایجاب
ایجاد
ایجاز
ایده
ایده‌آل
ایده‌آلیست
ایده‌آلیسم
ایذا
ایذایی
ایراد
ایست
ایستگاه

ایفا
ایفاد
ایما
ایمان
اینچ
ایوان
ای‌وای‌ا

ب
باء
باادب
باانصاف
بابا
بابابزرگ
بابا جان
بابا کرم
بابایی
باتربیت
باتلاق (باتداق)
باجناق (باجاناق)
باحال
باخت
بادآورده
بادام
بادامی
بادبادک
بادبزن (یلپیک)
بادزن
بادِ فتق
بادکش
بادکنک (قولوخ)
بادمجان (بادنجان)

بادوام
بادی
بادیانت
بار
بارانی
بارالها
بارکش
باری
بازار
بازارچه (چا)
بازاری
بازبین
بازبینی
بازپرس
بازپرسی
بازجو
بازخرید
بازدید
بازرس
بازرسی
بازسازی
بازنده
بازی
بازیگر
بازی‌گوش
باسخاوت
باسواد
باشجاعت
باشخصیت
باشرافت
باشرف
باشعور

باشکوه
باشهامت
باصفا
باطراوت
باطری
باطری‌ساز
باطری‌سازی
باطل
باطلاق (باتلاق)
باطله
باطن
باطنی
باعاطفه
باغ
باغات
باغبان (باغمان)
باغچه (باغچا)
بافت
بافندگی
بافنده
باقاعده
باقالی (بَخلا)
باقالی‌پلو
باقلاوا
باقی
باقی‌مانده
باکرامت
باکره
باکفایت
باکمال
بالا
بالابلند

بالانس
بالانشین
بالش
بالشتک
بالکن
بالن
بالون
با محبّت
بامروّت
بامعرفت
بامیه
بانک
بانکدار
بانکداری
بانگ
باوفا
باوقار
باهم
باهنر
باهیبت
بُت
بت‌پرست
بتخانه
بجا
بحران
بحران‌زده
بحرانی
بخار
بخاری
بخالت
بخت
بخت‌آزمایی

بختور
بخش
بخشایش
بخشش
بخشنامه
بخصوص
بُخل
بخوربخور
بخور و نمیر (اؤلمه‌دیریل)
بخیل
بخیه
بَد
بدآموز
بدآموزی
بدآواز
بدآهنگ
بداخلاق
بدادا
بد استقبال
بد اندیش
بدبخت
بدبختانه
بد بدوله
بدجنس
بدخلق
بدخو
بدسیرت
بد سیما
بدشانس
بدعادت
بدقلق
بدقواره

بدقول
بدکار
بدکاره
بدگمان
بدگو
بدگویی
بدل
بدلی
بدمذهب (بد مذهب)
بدمنصب
بدمیز
بدن
بدنی
بدهکار
بدهی
برآیند
برات (بارات)
برازندگی
برازنده
برّاق
بربری
بربری‌جی
برج
برج‌ساز
برج‌سازی
برچسب
بُرد
برداشت
برد و باخت
برزن
برزنت
برش

برش‌دار
برعکس
برفرض
برق
برق‌کار
برقی
برکات
برکت
برکه
برنامه
برنامه‌ریزی
برنامه‌نویس
برنامه‌نویسی
برنده
برو (ماشین)
بروز
برون‌مرزی
برّه
بری
بزّاز
بزّازی
بزرگ‌منش
بزرگوار
بزن برو
بزن‌بزن
بزن‌بکوب
بزن‌بهادر
بزنگاه
بس
بسا
بساز‌بفروش
بسامد

بست
بستر
بستری
بستنی
بستنی‌ساز
بستنی‌فروش
بستنی‌فروشی
بستو (بستنی)
بسته
بسته‌بندی
بشّاش
بشّاشیت
بشقاب
بشقاب‌پرنده
بشکه
بشکه‌چی
بطالت
بطری
بعد
بعداً
بعدازظهر
بعدی
بقا
بقّال
بقّالی
بکارت
بکر
بکس (بوکس)
بکس‌باز
بُکسیل
بگوبخند
بگومگو

بلا
بلا اراده
بلااستفاده
بلاجهت
بلاشک
بلاغت
بلافاصله
بلبل
بلع
بلند
بلندآوازه
بلندپایه
بلندپرواز
بلندگو
بلندهمت
بلوار (بولوار)
بلوز
بلوک
بلیط
بلیط‌فروش
بلیط‌فروشی
بلیغ
بم
بمب
بمباران
بمب‌افکن
بمب‌انداز
بُن
بنا
بنّا
بنابراین
بنادر

بنّاساز
بنّاعمله
بنّاکاری
بندر
بندرگاه
بندری
بندکشی
بنزین
بنزین‌فروش
بنزینی
بنفش (بنوْبوش)
بنفشه
بنگ
بنگی
بنیاد
بنیه
بورس
بورسیه
بوستان
بوسه
بوفه
بوق
بوقلمون
بوقلمون صفت
به!
بها
بهانه
بهانه‌جو
بهانه‌گیر
به‌اضافه
به‌به!
بُهت

بهت‌آور
بهتان
بهت‌انگیز
بهدار
بهداری
بهداشت
بهداشتی
بهره
بهره‌برداری
بهره‌کش
بهره‌مند
به‌علاوه
بهمان
بهمن
به‌منزلهٔ
بی‌آبرو
بی‌آزار
بی‌آلایش
بیان
بی‌ادب
بی‌ارتباط
بی‌اعتقاد
بی‌اعتنا
بی‌اندازه
بی‌بضاعت
بی‌بی
بی‌پرده
بی‌پروا
بی‌پناه
بی‌پول
بی‌تأخیر
بی‌تأمّل
بی‌تربیت
بی‌تردید
بی‌ترس
بی‌تعارف
بی‌تقصیر
بی‌تکلّف
بی‌توجّه
بیجا
بی‌جهت
بی‌چاره
بی‌چشم‌ و رو
بی‌حال
بی‌حوصله
بی‌خاصیّت
بی‌خانمان
بی‌خود
بی‌خیال
بی‌دست و پا
بی‌ربط
بی‌رحم
بی‌روح
بیزار
بیژامه
بی‌سبب
بیسکویت
بی‌سلیقه
بی‌سؤال‌جواب
بی‌شایبه
بی‌شرم
بی‌شعور
بی‌شک
بی‌صاحب
بی‌صبر
بی‌صدا
بی‌ضرر
بیع
بی‌عاطفه
بی‌عرضه
بی‌غرض
بی‌فاصله
بی‌فایده
بی‌قاعده
بیکار
بیکاره
بیمار
بیماردار
بیمارستان
بیمارستانی
بی‌مانند
بی‌مروّت
بی‌مصرف
بی‌مطالعه
بی‌معرفت
بی‌معنی
بی‌مقدمه
بی‌ملاحظه
بی‌مورد
بی‌ناموس
بی‌نظم
بی‌وارث
بی‌واسطه
بی‌واهمه
بی‌وطن
بی‌وفا
بیوگرافی
بیولوژی
بیولوژیست
بی‌هنر
بیهوده
بی‌هوش
بی‌هوشی

پ

پاپ
پاپوش
پاپی
پاپیچ
پاپیون
پاتختی
پادار
پاداش
پا در هوا
پادشاه
پادشاهی
پادگان
پادو
پارتی
پارتی‌بازی
پارچه (پارچا)
پارچه فروش
پارکینگ
پارلمان
پاره (پاراا)
پاره‌پاره
پاس
پاسپورت

پاستوریزه
پاسدار
پاسدارخانه (خانا)
پاسگاه
پاسور
پاسورباز
پاک
پاکت
پاک‌کن
پاکیزه
پاگون
پالتو
پالوده
پامال
پاورچین
پاپاپای
پایانه
پایتخت
پایتخت‌نشین
پایدار
پایکوب
پایمال
پایه (پایا)
پایه‌دار
پپسی (کولا)
پتو
پُخت
پُختنی
پخت‌وپز
پُخته
پخش
پخش و پلا

پخمه
پدال
پذیرایی
پذیرش
پراکنده
پرانتز (پارانتز)
پرپر
پرت
پرتاب
پرتغال
پرتغالی
پرت‌وپلا
پرچ
پرداخت
پرداختی
پرده
پرده‌ای
پرده‌برداری
پرده‌دار
پرده‌در
پرستار
پرستاری
پرستش
پرستش‌گاه
پرستو
پرسش
پرسش‌نامه
پرسنل
پرسنلی
پرس‌وجو
پرکنده
پرنسیب

پرواز
پرورش
پرورشی
پروستاه
پروفسور
پروفسوری
پریشان
پریشان‌حال
پریموس
پس
پساب
پس‌انداز
پساوند
پَست
پُست
پستاه
پست‌خانه (پُست‌خانا)
پستو
پست و تلگراف
پسته
پسته‌ای
پُستی
پسرانه
پسند
پسندیده
پشت
پشتو
پشتوانه
پشته
پشتی
پشتیبان
پشتیبانی

پشمک
پشیمان
پکر
پلمب
پلی‌تکنیک
پلیس
پلیس راه
پلیسی
پلی‌کپی
پلی‌کلینیک
پمپ
پمپ‌آب
پمپاژ
پمپ بنزین
پناه
پناهگاه
پناهندگی
پناهنده
پنبه
پنبه‌ای
پنبه‌چی
پنبه‌زن
پنج
پنجره
پنج‌تن (آل عبا)
پنجشنبه
پنجه
پنچر
پنچرگیر
پنچرگیری
پنس
پنیر

پوت
پودر
پوسیدگی
پوسیده
پوشاک
پوشش
پوشک
پوشیده
پوک
پوکر
پوکرباز
پوکه
پول
پولاد
پول‌دار
پول‌دوست
پول‌ساز
پولکی
پول و پله
پولی
پهلوان
پهلوان پنبه
پهلوانی
پی
پیاپی
پیاده
پیاده‌رو
پیاز
پیازچه (پیازچا)
پیپ
پیپی
پیت

پیچ
پیچاپیچ
پیچ در پیچ
پیچ‌گُشتی
پیچ و پیچ
پیچ و مهره
پیچیده
پی در پی
پیر
پیراشکی
پیراهن
پیراهن‌دوز
پیراهن‌دوزی
پیرایش
پیرایه
پیرزن
پیرمرد
پیزامه (بیژامه)
پیش
پیشاب
پیشامد
پیشانی
پیشاهنگ
پیشاهنگی
پیش‌دانشگاهی
پیش درآمد
پیشرفت
پیشرفته
پیشرو
پیشروی
پیش فروش
پیش قسط

پیش‌کش
پیش‌کشی
پیش‌نماز
پیش‌نویس
پیش‌نهاد
پیک
پیکان
پیکر
پیله
پیله‌ور
پیمان
پیمان‌شکن
پیمان‌کار
پیمان‌کاری
پیمانه
پیمانه‌کش
پیمانی
پینه
پینه‌چی
پینه‌دوز
پیه (پی)
پیه‌سوز

ت

تا
تا آخر
تاب
تابستانی
تابع
تابعه
تابعیّت
تابلو

تابلوساز
تابلوسازی
تابه (تاوا)
تات
تاتی
تاج
تاج‌دار
تاراق
تاراق توروق
تار
تارو مار
تاریک
تازگی
تازه (تزه = تازا)
تازه‌بهار
تازه به دوران رسیده
تازه‌کار
تازه‌وارد
تاسوعا
تاشو
تافتون
تافتونی
تاکتیک
تاکتیکی
تاکستان
تاکسی
تاکسی تلفنی
تاکسی‌متر
تالار
تالان
تام
تام‌الاختیار

تاراج
تاپ
تاپیست
تأثیر
تأخیر
تأدب
تأدیبی
تأدیه
تأسّف
تأسّی
تأکید
تأکیداً
تألیف
تألیفی
تألّم
تأمّل
تأمین
تأیید
تأییدیه
تب
تبادل
تبانی
تباه
تباین
تبحر
تبخّر
تبدّل
تبدیل
تبدیلی
تبرّک
تبریزی
تبریک

تبسّم
تبعید
تبعیض
تبلور
تبلیغ
تبلیغات
تبلیغاتی
تب و لرز
تب و نوبه
تپانچه (توپانچا)
تپش
تپش قلب
تپه
تثنیه
تجّار
تجارت
تجارت‌خانه (تجارت خانا)
تجارتی
تجانس
تجاوز
تجاهل
تجدد
تجدید
تجدیدی
تجربه
تجربی
تجربیات
تجزّی
تجزیه
تجسّس
تجنّس
تجلّی

تجلیل
تجسّم
تجسّسی
تجمّع
تجمّل
تجهیز
تجهیزات
تحاشی
تحبیب
تحرّک
تحریر
تحریک
تحصّن
تحصیل
تحصیلی
تحقّق
تحقیق
تحقیقی
تحکّم
تحکیم
تحلیل
تحلیلی
تحمّل
تحمیل
تحمیلی
تحوّل
تحویل
تحویل و تحوّل
تحویلی
تحیّر
تخت
تخت‌خواب

تخت‌نشین
تخت و پخت
تخته
تخته‌باز
تخته‌نرد
تخصّص
تخصّصی
تخصیص
تخلّف
تخلیه
تخمین
تخمینی
تخیّل
تدابیر
تدارک
تدارکات
تداعی
تداوم
تداول
تدبّر
تدبیر
تدریج
تدریجاً
تدریجی
تدریس
تدریسی
تدوین
تدیّن
تذکّر
تذکره
تر
تراخم

تراخمی
ترازو (ترزی)
ترازودار
تراش
تراشکار
تراشکاری
تراکم
ترانس
ترانسفورماتور
تراوش
ترب
تربچه (توروبچا)
تربیت
تربیتی
ترحلوا
ترحم
ترحماً
ترحیم
ترخون
ترخیص
تردّد
تردست
تردید
ترس
ترس‌آور
ترسناک
ترسو
ترسیم
ترسیمی
ترشّح
ترغیب
ترقّه
ترقّی
تُرک
تَرک
تُرک
ترک‌زبان
ترکش
ترک‌نشین
ترکی
ترکیب
ترکیبی
ترم
ترمز
ترمستاد
ترمی
ترمیم
ترمیمی
ترنّم
تروتازه
ترویج
تره
تره‌بار
تریاک
تریاکی
تریبون
تریلی
تز
تزریق
تزریقاتی
تزکیه
تزویج
تزویر
تزیین
تزییناتی
تزیینی
تسامح
تساوی
تساهل
تسبیح
تسرّی
تسریع
تسطیح
تسلیحات
تسلیحاتی
تسکین
تسلسل
تسلّی
تسلی‌بخش
تسلیم
تسمیه (وجه تسمیه)
تسنّن
تسویه
تشابه
تشبّث
تشبّه
تشبیه
تشتّت
تشجیع
تشدّد
تشدید
تشرّف
تشریف
تشکّر
تشکّل
تشکیل
تشکیلات
تشویش
تشیّع
تصاحب
تصادف
تصادفاً
تصادفی
تصاعد
تصاعدی
تصاویر
تصدّق
تصدّی
تصدیع
تصدیق
تصرّف
تصریح
تصریف
تصغیر
تصمیم
تصنّع
تصوّف
تضرّع
تطابق
تطاول
تطبیق
تطبیقی
تطمیع
تطهیر
تظاهر
تظاهرات
تظلّم
تعابیر

تعادل
تعادلی
تعارض
تعارف
تعارفی
تعالیٰ
تعالی
تعاون
تعاونی
تعبّد
تعبیر
تعجّب
تعجیل
تعطیل
تعطیلی
تعلّق
تعلّقات
تعلّل
تعلّم
تعلیق
تعلیقی
تعلیم
تعلیمی
تعمیر
تعهّد
تعیّش
تعیّن
تعیین
تغابن
تغافل
تغیّر
تغییر

تفاخر
تفاسیر
تفاصیل
تفاضل
تفاوت
تفاهم
تفأّل
تفتین
تفحّص
تفرّج
تفریح
تفریحی
تفریق
تفضّل
تفکّر
تفنّن
تفنّنی
تفوّق
تفهیم
تقابل
تقارن
تقاضا
تقاضامند
تقاطع
تقاعد
تقبّل
تقبیح
تقدّم
تقدیم
تقدیمی
تقرّب
تقریب

تقریباً
تقریبی
تقطیر
تقطیع
تقلاّ
تقلّب
تقلّبی
تقلیل
تقوا (تقویٰ)
تقّ و لق
تقویت
تقویتی
تقویم
تک
تکاثر
تکالیف
تکامل
تکان
تکثّر
تکبیر
تکثیر
تکدّر
تکدّی
تکذیب
تکرار
تکراری
تک‌رو
تکریم
تکفیر
تکلّف
تکلّم
تکلیف

تکلیف شاق
تکمیل
تکمیلی
تکنیسین
تکنیک
تکنیکی
تکوین
تکوینی
تکه
تکّه
تِکه
تِکه پارچه
تکیه
تکیه‌گاه
تلاطم
تلافی
تلاقی
تلألؤ
تلسکوب
تلطّف
تلطیف
تلکس
تلگراف
تلگرافی
تلگرام
تلمّذ
تلویح
تلویحاً
تلویحی
تلویزیون
تمارض
تماس

تماشا
تماشاچی
تماشاخانه (خانا)
تمام
تماماً
تمامی
تمامیّت‌خواه
تمایل
تمتّع
تمثال
تمجید
تمدّن
تمرّد
تمرین
تمساح
تمسخر
تمشک
تملّق
تمنّا
تنازع
تناسب
تناسخ
تناقض
تناور
تباهی
تنبان
تنبّه
تنبیه
تن‌ترانی
تند
تندرو
تند و تیز

تندیس
تنزّل
تنزیل
تنظیف
تنظیم
تنظیمی
تنفّر
تنقّل
تنور
تنوری
تنومند
تنویر
تنها
تنیس
تنیس‌باز
توابع
تواریخ
توارث
توارد
توازن
تواضع
توالد
توالی
توبه
توبه‌کار
توپ
توپ‌بازی
توپ‌زن
توت
توت‌فرنگی
توجّه
توجیه

توحّش
توحید
توخالی
تودار
توده
توده‌ای
تور
تورّم
توری
توزیع
توزین
توسّط
توسعه
توسّل
توصیه
توضیح
توطئه
توفان
توفیر
توفیق
توقّع
توکّل
تولّا
تولّد
توله (تولا)
تولیت
تولید
تولیدی
تون
ته
تهاجم
تهدید

تهذیب
ته‌نشین
تهوّر
تهوّع
تهی‌دست
تهیّه
تیاتر (تآتر)
تیپ
تیر
تیرآهن
تیراژ
تیره
تیز
تیزاب
تیشه
تیغ
تیغه
تیک‌تاک
تیکه
تیکه‌پاره
تیله
تیم
تیمار
تیمسار
تیول

ث
ثالث
ثالثاً
ثانی
ثانیاً
ثانیه

ثانیه‌شمار
ثبات
ثبت
ثبتی
ثبوت
ثبوتی
ثروت
ثروتمند
ثنا
ثناگو

ج

جاجیم (جیجیم)
جاخالی
جادو
جادوگر
جاده
جاده‌سازی
جاذبه
جارختی
جارو
جاری
جاسوس
جاسوسی
جالب
جامدادی
جامع
جامعه
جامعه‌شناس
جامعه‌شناسی
جامه‌دان
جان
جانان
جانباز
جان‌پناه
جاندار
جانشین
جانشینی
جان‌نثار
جانور
جانورشناس
جانورشناسی
جانوری
جایز
جایزه
جبر
جبران
جبرانی
جبری
جدا
جداگانه
جذّاب
جذّابیّت
جذام
جذامی
جذب
جذبه
جرّ
جراحات
جراحت
جرّاحی
جرایم
جرّثقیل
جرم
جرّ و بحث
جرعه
جرینگ جرینگ
جزا
جزایر
جزایی
جزء
جزء به جزء
جزئی
جزئیات
جزیره
جسارت
جسته گریخته
جسم
جسمانی
جسمی
جسور
جعبه
جعبه‌ای
جعل
جُعَل
جعلی
جعلیات
جفا
جفاکار
جک
جگر
جگرکی
جلا
جلّاد
جلادت
جلال
جلد
جلد
جلگه
جلو
جلوبندی
جلودار
جلوگیری
جلیقه
جماد
جماع
جماعت
جمال
جمع
جمع‌آوری
جمع‌بندی
جمع و جور
جمعه
جمعی
جمعیّت
جناب
جنابت
جناب‌عالی
جناب مستطاب‌عالی
جناغ (جاناغ)
جنایات
جنایت
جنایی
جنب
جُنُب
جنگ
جُنگ
جنگاور

جنگجو
جنگل
جنگل‌دار
جنگل‌داری
جنگل‌شناسی
جنگل‌کاری
جنگل مولا
جنگ و جدل
جنگ و گریز
جنوب
جنوباً
جنوبی
جُوز
جواز
جواب
جواهر
جواهرات
جواهرفروش
جوایز
جوجه
جوجه‌تیغی
جوجه‌کباب
جوخه
جوْر
جور
جوراب
جوراب‌چی
جوراجور
جوش
جوشان
جوشکار
جوشکاری
جوشنده
جوشی
جهان‌دیده
جهانگرد
جهانگردی
جیب
جیب‌بُر
جیپ
جیره
جیره‌ای
جیره‌بندی
جیره‌خوار
جیره‌خور
جیم
جیوه
جیوه‌ای

چ

چاپ
چاپار
چاپارخانه (چاپارخانا)
چاپخانه (چاپخانا)
چاپخانه‌چی
چاپلوس
چاپی
چاخان
چاخان‌باز
چادر
چادرنشین
چادری
چارپایه
چارداق (چهارطاق)
چارُق
چاروادار
چاق
چاق‌سلامتی
چاق و چلّه
چاله (چالا)
چاله‌چوله
چانه (چَنَه)
چاه‌کن
چای
چایدان (قوری)
چایی
چایی‌خور
چپ
چپ اندر چپ
چپ دست
چپ‌دستی
چپکی
چتر
چتری
چخماق (چاخماق)
چراغ
چراغان
چراغانی
چراغ‌دان
چرخ
چرخ‌خیاطی
چرخ‌سوار
چرخ گوشت
چرخی
چرک
چرکاب
چرکین
چروک
چسب
چسبان
چسبناک
چسبنده
چسبیده
چشم
چشم‌انداز
چشم به‌راه
چشم‌داشت
چشمک
چشمک‌زن
چشم‌گیر
چشمه
چشمه‌سار
چغاله (چاغالا)
چغاله‌بادام
چغاله گوجه
چَک
چِک
چکاب
چکش
چکشی
چکمه
چکیده
چلاق (چولاق)
چلچله
چلو
چلوپز
چلوپزخانه (خانا)
چلوپزی

چلوخورش
چلوقیمه
چلوکباب
چلوکبابی
چلومرغ
چلویی
چله
چلیک
چماق (چوماق)
چماق‌چی
چماق‌دار
چمچه
چم‌خم
چمدان
چمن
چمنزار
چنار
چنگ
چنگال
چنگک
چنگل
چنگل قاشق
چوب
چوب‌بری
چوب‌پرده
چوب‌پنبه
چوب‌دستی
چوب‌برخشی
چوب سیگار
چوپان (چوبان)
چوگان
چوگان‌باز

چوله (چولا)
چون و چرا
چهارپایه
چهار جهت
چهار چرخ
چهارچوب
چهارده معصوم
چهار دیوار
چهار دیواری
چهارراه
چهارشنبه
چهار عنصر
چهار کنج
چهار گوشه
چهار موتوره
چه‌چه
چهره
چهره‌ای
چین
چین و چروک
چینه
چینه‌دان (چینه‌کدان)
چینی
چینی‌آلات
چینی‌چی
چینی‌فروش
چینی‌فروشی

ح

حاج‌آقا
حاجی
حاجی آقا
حاجی بابا
حاجی بازاری
حاجی‌زاده
حاشیه
حاشیه‌ای
حاشیه‌دار
حاشیه‌نشین
حاضر
حاضری
حاکی
حال
حالا
حالات
حالا حالاها
حالت
حامل
حامله
حامی
حَب
حُب
حباب
حبوب
حبوبات
حتی
حتی‌الامکان
حتی‌المقدور
حج
حجّاج
حجّار
حجامت (حجمت)
حجم
حدّ

حدّاقل
حدّاکثر
حدوث
حدود
حدوداً
حدیث
حرّاج
حرّاجی
حرارت
حرارتی
حراست
حرّاف
حرام
حرام‌خور
حرام‌زاده
حرامی
حرص
حرص و جوش
حَرف
حرفه
حرکات
حرکت
حرکه
حرمت
حریر
حریرچی
حریرفروش
حریص
حریف
حزن
حزین
حساب

حسابدار
حسابداری
حسابرس
حسابرسی
حسابی
حُسن
حسنی (برنج)
حشر
حشر و نشر
حصار
حصبه
حصر
حصر و راثت
حصیر
حصیرباف
حصیری
حضّار
حضور
حضوراً
حضوری
حفاظ
حفاظت
حفظ
حفظی
حق
حقّ‌آبه
حقّ‌التّحریر
حقّ‌التحقیق
حقّ‌التّدریس
حقّ‌التّرجمه
حقّ‌الزّحمه
حقّ‌العمل
حقّ‌العمل کاری
حقوق
حقوق‌بگیر
حقوق‌دان
حقوق‌دانی
حقوقی
حقیقت
حقیقی
حکایت
حَکَم
حُکم
حُکَما
حُکماً
حکمت
حکومت
حکومتی
حکیم
حلّ
حلّاج
حلال
حلال‌زاده
حلّال مشکلات
حلاوت
حلقوم
حلوا
حلوایی
حلّ و فصل
حلیم
حماسه
حماسی
حماقت
حمّال
حمّام
حمایت
حمایل
حُمق
حمل
حمل و نقل
حمله
حمله‌دار
حمله‌ور
حمیّت
حنا
حوادث
حواشی
حواله
حوالی
حوصله
حوله
حومه
حیات
حیاتی
حیاط
حیث
حیثیّت
حیران
حیرت
حیرت‌آور
حیرت‌زده
حیف
حیف و میل
حیله
حیله‌باز
حیله کار
حیله‌گر
حیوان
حیوانات
حیوانی

خ

خادم
خادم‌باشی
خار
خارپشت
خارج
خارجه
خارجی
خاص
خاصیّت
خاک
خاک‌انداز
خاک‌ریز
خاکستری
خاکه (خاکا)
خاکی
خال
خال‌باز
خال‌دار
خالق
خال‌کوب
خاله (خالا)
خاله‌زاده
خالی
خالی از سکنه
خالی خالی
خام

خام‌خوار
خاموش
خامه (خاما)
خان‌خانی
خاندان
خان‌زاده
خانگی
خانوادگی
خانواده
خانه به‌دوش
خانه‌خراب
خانه‌زاد
خاین
خاینانه
خبر
خبرچی
خبرچین
خبردار
خبرنگار
ختنه
خجالت
خجل
خجلت
خجول
خدا
خداشناس
خُدام
خداوند
خداوندگار
خداوندی
خدایی
خدمت

خدمتکار
خدمتگزار
خفمه
خر
خراب
خرابات
خراباتی
خرابه
خرابه‌نشین
خَراج
خرّاج
خراش
خرّاط
خرپول
خرت و پرت
خرج
خُرداد
خردل
خرزهره
خر فهم
خرکار
خرگاه
خرمن
خرمهره
خروار
خروج
خروجی
خرید
خرید و فروش
خس
خسارت
خسارت‌دیده

خسته
خسته‌دل
خسته و کوفته
خسوف
خشک
خشکسال
خشکبار
خشک‌شویی
خشک و خالی
خشکه
خشکمبار
خشکی
خط
خطا
خطاب
خطابه
خطأط
خطّاطی
خطاکار
خطبه
خط کش
خط کشی
خطیب
خفّاش
خفقان
خفقان‌قور
خُل
خلاف
خلافت
خلافکار
خلافی
خلاّق

خلاّقیت
خُل‌بازی
خلبان
خلبانی
خلع
خلعت
خلف وعده
خلق
خُلق
خلقت
خُل وضع
خلیفه
خلیق
خَم
خُم
خُمار
خمپاره
خمپاره‌انداز
خمر
خُمره
خمیر
خمیردندان
خمیرگیر
خنثی
خنجر
خندان
خندق
خنده‌رو
خُنک
خنگ
خواب‌قو
خواب‌قور

خوابگاه
خواستگار
خواستگاری
خواص
خواهان
خواهش
خواه ناخواه
خواهی نخواهی
خوب
خودآموز
خود بزرگ‌انگار
خود بزرگ‌بین
خودبین
خودپسند
خودتراش
خودخواه
خودرو
خودکار
خودکام
خودکامه
خودمانی
خود محور
خودنویس
خوراک
خوراک‌پز
خوراک‌پزی
خوراکی
خورجین (خرجین)
خوش
خوش‌آمد
خوش‌آواز
خوش‌آهنگ
خوش‌آیند
خوش‌اخلاق
خوش‌استقبال
خوش‌اشتها
خوش‌اقبال
خوش‌انصاف
خوش‌باف
خوش‌بافت
خوش‌بخت
خوش‌بختانه
خوش‌بدرقه
خوش‌برخورد
خوش‌بش
خوش‌حال
خوش‌خلق
خوش‌خو(ی)
خوش‌خواب
خوش‌خوراک
خوش خوش
خوش‌خوشک
خوش‌دل
خوش‌رو
خوش‌سیما
خوش‌شانس
خوش‌صحبت
خوش‌طبع
خوش‌طعم
خوش‌طینت
خوش‌قلب
خوش‌قدم
خوش‌محضر
خوش‌مزه
خوش‌مشرب
خوش‌میمنت
خوش‌نویس
خوش‌نیت
خوش‌هیکل
خوش‌یمن
خیابان
خیابان‌کشی
خیابانی
خیار
خیارچنبر
خیار نوبر
خیاط
خیاط‌خانه (خیاط خانا)
خیالی
خیالاتی
خیال‌باف
خیانت
خیانت‌کار
خیر
خیّر
خیرات
خیراتی
خیره
خیریت
خیریه
خیز
خیمه

د ـ ذ

داخل
داخله
داخلی
داداش
داداشی
دادرس
دادرسی
دادستان
دادسرا
دادگاه
دادگاهی
دادگستری
داد و ستد
دادیار
دار
دارا
دارایی
دارجلینگ
دارچین
دارندگی
دارنده
دارو
داروخانه
داروساز
داروسازی
داستان
داستان‌پرداز
داستان‌پردازی
داش‌برد
دالان
دام
دام‌پزشک
دام‌پزشکی
دامن

دانا
دانش
دانش‌آموز
دانش‌آموزی
دانشجو
دانشجویی
دانش‌سرا
دانش‌سرایی
دانشکده
دانشگاه
دانشگاهی
دانشمند
دانشور
دانشیار
دانشیاری
دانستنی
دایی
دایی‌زاده
دبستان
دبستانی
ذبلنا
دبیر
دبیرخانه (دبیرخانا)
دبیرستان
دبیرستانی
دبیری
دجّال
دچار
دخانیات
دخترانه
دخمه
دخل
دخول
دخیل
درآمد
دراماتیک
دربان
دربانی
درج
درجه
درجه‌دار
درجه‌داری
درخت‌کاری
درختی
درخواست
درخواستی
درد
دردآشنا
دردآگاه
دردآور
دردمند
درس
درست
درستکار
درستکاری
درسته
درستی
درس‌خوان
درسی
درشت
درشت هیکل
درشکه
درشکه‌چی
درصد
درگوشی
دَرگذشت
دروازه
دروازه‌بان
درون‌مرزی
درویش
درّه
دریا
دریابان
دریاچه
دریادار
دریادل
دریاسالار
دریاکنار
دریانورد
دریانوردی
دست (یک دست لباس)
دست‌آموز
دست‌آویز
دست‌انداز
دست‌اندرکار
دست‌برد
دست‌بردار
دست‌بسته
دست‌بند
دست‌بوس
دست‌پاچه
دست‌پخت
دست‌خط
دست‌خوش
دست‌دوخت
دست‌دوز
دسترس
دسترسی
دست‌شویی
دستک
دست‌کاری
دست‌کش
دستگاه
دستگیره
دستگیری
دستمال
دستمزد
دستمزدی
دستنماز (دَستَماز)
دست و دل باز
دستور
دستورالعمل
دستوردان
دستوری
دسته
دسته‌بندی
دسته‌جمعی
دستیار
دشت
دشمن
دعا
دعاگو
دعانویس
دعوت
دعوت‌نامه
دعوی
دغل (داغال)
دفاتر

دفاع
دفاعیه
دفتر
دفترخانه (دفترخانا)
دفتردار
دفترداری
دفتری
دفعات
دفعه
دفینه
دقیق
دقیقه (دَیقه)
دقیقه‌ای
دقیقه‌شمار
دکان
دکان‌دار
دکان‌داری
دکتر
دکترا
دکتری
دِکلمه
دکور
دگمه
دل
دل‌آرا
دل‌آرام
دلار
دلاّک
دلاّل
دلالت
دلاّلی
دلایل
دل‌انگیز
دلبر
دل‌خوش
دل‌خوش کنک
دل‌خوشی
دل‌داده
دل‌دار
دل‌درد
دل‌سرد
دل‌شکسته
دل‌گرم
دل‌گرمی
دل‌گشا
دل‌گیر
دُلمه (دولما)
دلمه‌بادمجان
دلمه کلم
دل‌نازک
دل‌و دماغ
دله
دله‌دزد
دلهره
دلیر
دلیل
دم
دمادم
دم به‌دم
دم‌پایی
دم‌دستی
دمکش
دندان‌پزشک
دندان‌پزشکی
دندان‌ساز
دندان‌سازی
دنده
دنائت
دنی
دنی‌طبع
دوْ
دوات
دوام
دوام‌دار
دوایر
دوباره
دوباره‌کاری
دوترکه
دوجین
دوجینی
دوچرخه
دوچرخه‌چی
دوچرخه‌ساز
دوچرخه‌سوار
دوچرخه‌فروش
دوخت
دوختنی
دوخت و دوز
دود
دودر
دودکش
دوده
دودی
دور
دورادور
دوربین
دور تا دور
دورنما
دورو
دو روزه
دو رویه
دوره
دوره دیده
دوره‌گرد
دوست
دوستار
دوست‌باز
دوست‌نولر
دوسر
دوسره
دوسو
دوسویه
دوش
دوشاب
دوشاخ
دوشاخه
دوشک
دوشک‌دوز
دوشیزگی
دوشیزه
دو شیفته
دوطرفه
دوغ
دوغاب
دوقبضه
دوقلو
دوگانه
دولا

دولاب
دولت
دولت‌خانه
دولت‌سرا
دولت‌منزل
دولتی
دوّم
دوّمی
دوندگی
دونده
دوومیدانی
ده
دهات
دهاتی
دهکده
دی
دیباچه
دیپلم
دیپلمات
دیپلماسی
دیپلمه
دید
دیدار
دیدبازدید
دیدبان
دیررس
دیرفهم
دیر زود
دیسک
دیسیپلین
دیفتری
دیکته

دیم
دیمی
دیو
دیوار
دیوانه
دیوانه‌بازی
دیوانه‌وار
ذخایر
ذخیره
ذرّات
ذرّت
ذرّه
ذرّبین
ذرّه‌بینی
ذلّت
ذلّت‌بار
ذلیل

ر

راکتور
رابع
رابعاً
راجع
راحت(راحات)
راحت‌طلب
راحتی
رادمرد
رادیات
رادیاتور
رادیو
رادیوساز
رادیوسازی

رادیوگرافی
رادیوگرام
راست
راستگو
راسته (راستا)
راستی
راضی
راکت
راکد
رام
رامی(بازی)
رانت
رانت‌خوار
رانندگی
راننده
راه
راه‌آهن
راه‌راه
راهرو
راهنما
راهنمایی
راهنمایی‌رانندگی
رئیس
رُتیل
رجال
رَجُل
رجوع
رحم
رحمت
رحم‌دل
رخت
رخت‌آویز

رختخواب
رخت‌کن
رخت‌وپخت
رخوت
ردّ
ردّی
ردیف
رذالت
رذل
رذیلت
رزرو
رزه
رسا
رسالت
رسانه
رسانه‌های‌گروهی
رسایل
رستوران
رسم
رسمی
رسمیّت
رسوب
رسوخ
رسول
رسول‌اللّه
رسوم
رسومات
رسید
رسیدگی
رشادت
رشته
رشته‌فرنگی

رشد
رشدونمو
رشوت
رشوت‌خور
رشوه
رشوه‌خور
رشید
رضا
رضایت
رضایت‌نامه
رغبت
رفاقت
رفاه
رفتار
رفت‌وآمد
رفت‌وبرگشت
رفیق
رفیق‌باز
رقّاص
رقّاص‌خانه(خانا)
رقص
رقیب
رُک
رکاب
رکابدار
رکعت
رکن
رکود
رکورد
رکوع
رکیک
رُل

رنجش
رنجیده
رند
رنده
رنگ
رنگارنگ
رنگ‌به‌رنگ
رنگین
روا
روابط
رواج
روادید
رواق
روال
روان
روانشناس
روانشناسی
روانی
روبه‌راه
روبه‌رو
روپوش
روتختی
روح
روحانی
روحانیت
روحی
روحیه
رودخانه(رودخانا)
روزانه
روزبه‌روز
روزگار
روزنامه

روزنامه‌چی
روزنامه‌نگار
روزنامه‌نگاری
روزنامه‌نویس
روزنه
روس
روسری
روسفید
روسی
روسیاه
روشن
روشنایی
روشن‌دل
روشن‌فکر
روغن
روغن‌ریزی
روغن‌سوزی
روغن‌کشی
روغن‌لبانی
روغنی
روفرشی
روکار
روکش
رومیزی
رونق
رهبر
رهرو
رهنما
رهنمایی
رهنمود
رهنمون
ریاست

ریاضت
ریاضی
ریاضی‌دان
ریال
ریالی
ریحان
ریحان‌مرزه
ریخت
ریخت‌وپاش
ریخته‌گری
ریز
ریزش
ریزومیز
ریزه
ریزه‌خوار
ریزه‌میزه
ریسک
ریش
ریش‌تراش
ریشو
ریشه
ریشه‌ای
ریشه‌دار

ز - ژ

زاپاس
زادگاه
زار
زارع
زانو
زاویه
زاهد

زائو(زائی)
زایشگاه
زایشگاهی
زجر
زجردیده
زحمت
زحمت‌کش
زخم
زخم‌معده
زخمی
زراعت
زرداب
زردله
زرنگ
زعفران
زکام
زلبیا (زلبیه)
زلزله
زلزله‌خیز
زمان
زمانه
زمزم
زمزمه
زمین‌خوار
زمین‌شناس
زمین‌شناسی
زن
زنا
زناکار
زنانه
زن‌بابا
زنبیل

زنجبیل
زنجیر
زنجیره
زنجیره‌ای
زنجیری
زند
زن‌داداش
زندان
زندانبان
زندانی
زن‌دایی
زندگانی
زندگی
زنده
زنده‌به‌گور
زنده‌دل
زنده‌یاد
زن‌عمو
زوج
زوجه
زودپز
زودجوش
زودرس
زودرنج
زودگذر
زهّاد
زهد
زیان‌بخش
زیان‌کار
زیبا
زیباپسند
زیبنده

زیر
زیرانداز
زیرپوش
زیرپیراهن
زیرجامه
زیرزبانی
زیرزمین
زیرزمینی
زیرزیرکی
زیرسبیلی
زیرسیگار
زیرشلوار
زیرک
زیرکانه
زیررو
زیره
زیره‌پلو
زیست
زیست‌شناس
زیست‌شناسی
زیلو
زینت
زینتی
زیور
زیورآلات
ژاپنی
ژاکت
ژانویه
ژست
ژن
ژنراتور
ژنرال

ژورنال
ژورنالیست
ژورنالیسم
ژوئن
ژیان
ژیله
ژیله‌ای

س

سابق
سابقاً
ساچمه (سچمه)
ساحل
ساخت
ساختمان
ساختمان‌سازی
ساختمانی
ساخت‌وپاخت
ساخت‌وساز
سادگی
ساده
ساده‌دل
ساده‌لوح
ساربان
ساز
سازش
سازش کار
سازگار
سازمان
سازمانی
سازنده
سازوآواز

ساعات
ساعت
ساعت‌شمار
ساعت‌شماری
ساعتی
ساحر
ساطر
ساق
ساقه
ساقه‌دار
ساقی
ساقی‌گری
ساک
ساکت
ساکن
سالاد(سالات)
سالادالویه
سالار
سالانه
سالاً سالانه
سال‌به‌سال
سالم
سالن
سالنامه
سالیانه
سامان
سامعه
سانت
سانتی
سانتی‌متر
ساندویچ
ساندویچ‌فروش

ساندویچی
ساواک
ساواکی
سایر
سائل
سایه
سایه ـ روشن
سبد
سبز
سبزه
سبزی
سبزی‌فروش
سبیل
سبیل
سپاه
سپاهی
سپتامبر
سپهسالار
سپهبد
ستاد
ستادی
ستایش
ستایش‌گر
ستم
ستمکار
ستمگر
ستوان
ستوان‌دو
ستوان‌سه
ستوان‌یک
ستون
سجّاده

سجایا
سجده
سحاب
سحّار
سحَر
سِحر
سحرآمیز
سحرانگیز
سحرخیز
سحر و جادو
سحری
سخت
سخن
سخن‌ران
سخن‌رانی
سخن‌شناس
سخنور
سر
سراپا
سرازیر
سرازیری
سراسر
سرایت
سرباز
سربازخانه
سربازگیری
سربرگ
سربلند
سربلندی
سربه‌زیر
سر به هوا
سرپرست

سرپرستار
سرپرستی
سرتاپا
سرتاسر
سرتاسری
سرتیپ
سرتیم
سرجنگل‌دار
سرجنگل‌داری
سرجوخه
سُرخاب
سرخک
سرد
سرداب
سردابه(سردابا)
سردخانه(سردخانا)
سردسته
سردمدار
سردوشی
سررشته
سررشته‌داری
سرزده
سرسری
سرشکسته
سرشماری
سرشناس
سرعمله
سرفصل
سرفه
سرکار
سرکارگر
سرکرده

سرکشیک
سرکنگبین
سرکه
سرگذشت
سرگذشت‌نامه
سرگروه
سرلشکر
سرمایه
سرمایه‌دار
سرمایه‌داری
سرمشق
سرمقاله
سرمه
سرنگون
سرنوشت
سروان
سروانی
سرونه
سرود
سروش
سرویس
سرهنگ
سریع
سریع‌الانتقال
سریع‌السیر
سزا
سزاوار
سس
سست
سست‌رأی
سطح
سطحی

سطر
سطری
سطل
سطوح
سطور
سعایت
سعی
سفارت
سفارت‌خانه (خانا)
سفارش
سفارشی
سفاهت
سفت
سفت‌وسخت
سفته
سفته‌بازی
سفر
سفربه‌خیر
سفره
سفره‌خانه (خانا)
سفید
سفینه
سقا
سقف
سکرآور
سکنات
سکنه
سکنی
سکوت
سکون
سکونت
سل

سلّاخ
سلّاخ‌خانه (خانا)
سلام
سلامت
سلامتی
سلطه
سلطه‌جو
سلطه‌گر
سلمانی
سلّول
سلّولی
سلیم‌النفس
سماجت
سماک
سماور
سماورساز
سماورسازی
سُمبُل
سمع
سِنّ
سُنبل
سنت
سنتی
سنجاق
سند
سندیت
سنوات
سنواتی
سنین
سوا(ی)
سوابق
سوارکار

سواره
سواری
سوءاستفاده
سوءتفاهم
سوءتعبیر
سوپ
سوپاپ
سوپر
سوپرمارکت
سوت
سوت و کور
سوخت
سوخت‌وساز
سوخت و سوز
سوخته
سوخته‌دل
سودآور
سودا
سور
سوراخ
سوررئالیست
سوررئالیسم
سوره
سوری
سوزش
سوزناک
سوسیس
سوغات
سوغاتی
سوگوار
سوگواری
سهام

سهامی	سیلابیک	شادی	شاه
سه‌پایه	سیلان	شاراق شاراق	شاهانه
سه‌شاخه	سیم	شاراق شورروق	شاه‌توت
سه‌راه	سیمان	شارت‌شورت	شاهد
سه‌راهی	سیمانی	شارژ	شاه‌راه
سه‌شنبه	سیم‌پیچ	شارشار	شاهرگ
سه‌گوش	سیم‌پیچی	شارلاتان	شاهزاده (شازدا)
سه‌گوشه	سین	شازده (شازدا)	شاه‌کار
سهل	سین‌جیم	شانس	شاهنشاه
سه موتوره	سینما	شاسی	شاهنشاهی
سهو	سینه	شاطر	شاهی
سهولت	سینه‌بند	شاعر	شاهان
سیّار	سینه‌پهلو	شاعرانه	شاید
سیّاس	سینه‌ریز	شاغل	شایسته
سیاست	سینی	شاغول	شأن
سیاست‌مدار	سیویچ	شاف (شف)	شبانه‌روزی
سیاسی	سیویچی	شاکی	شباهت
سیّال		شاگرد	شب به‌خیر
سیاهه	ش	شاگرد اول	شب‌پره
سیب	شاپو	شاگرد شوفر	شبح
سیب‌زمینی	شاپور	شاگرد مدرسه	شب‌خوش
سیّد	شاپوبی	شال	شب‌چره
سیر	شاخ	شام	شب‌خور
سیراب	شاخ به‌شاخ	شامپو	شب‌کار
سیرابی	شاخسار	شام‌غریبان	شب‌کور
سیر سرکه	شاخ‌شاخ	شام‌کباب	شُبه
سیرک	شاخه	شامی	شِبْه
سیگار	شاخه‌شاخه	شان	شبیه
سیگاری	شاد	شانس	شبیه‌خوان
سیل (سئل)	شاداب	شانسی	شجره
سیل‌آسا	شادکام	شانه	شجره‌نامه
سیلاب	شادمان	شانی	شخص

شخصی
شخصیّت
شخصی‌ساز
شخم
شر
شراب
شراب‌خوار
شراب‌خواره
شراب‌خور
شرارت
شرافت
شراکت
شرب
شربت
شُربی
شُرشُر
شَرَف
شُرُف
شرق
شرقاً
شرقی
شرک
شرکا
شرکت
شرکتی
شرم
شرم‌آور
شرمندگی
شرمنده
شرور
شریف
شریک

شریکی
شُست
شُسته رُفته
شُستی
شش‌جهت
شش‌دانگ
شش‌گوشه
شعار
شعایر
شعر
شعردوست
شعله
شعله‌ور
شعور
شعیر
شغل
شفا
شفابخش
شفاعت
شفاهاً
شفاهی
شفق
شفقت
شفیع
شفیق
شق
شقایق
شق و رق
شُقی
شقیقه
شکّ
شکار

شکاری
شکاف
شکّاک
شکایت
شَکَر
شُکر
شکرانه
شکرپنیر
شکست
شکسته بسته
شکسته خاطر
شکسته‌نفس
شکلات (شوکولات)
شکلاتی
شکوه
شگون
شلاّق
شلاّقی
شلتاق
شلخته
شلنگ
شلوار (شالوار)
شلواردوز
شلواردوزی
شمّ
شماره
شماره‌دار
شماره‌گذاری
شمال
شمالاً
شمالی
شمامه (شاماما)

شمس
شمسی
شمشیر
شمشیرباز
شمشیربازی
شمع
شمع‌آجین
شمعی
شنا
شناخت
شناس
شناسایی
شناگر
شناور
شنبلیله
شنبه
شنوا
شنوایی
شنیع
شوت
شوخ
شوخ‌طبع
شوخی
شُور
شور
شورا
شوراب
شوربا
شورت
شوفر
شهادت
شهامت

شهر	شیشه	صادق	صرفه‌جو
شهردار	شیشه‌ای	صادقانه	صریح
شهرداری	شیشه‌بر	صاف	صف
شهرسازی	شیشه‌گر	صافکار	صف‌آرا
شهرک	شیلات	صافکاری	صفا
شهرک‌نشین	شیلنگ	صافی	صفابخش
شهرک‌نشینی	شیله‌پیله	صالح	صفت
شهری	شیمی	صالحه	صفحه
شهریور	شیمیایی	صبح	صفحه‌آرا
شهریّه	شیوا	صبحانه	صفحه‌آرایی
شهید	شیوه	صبح به‌خیر	صفحه‌بند
شهیر	شیهه	صبر	صفحه‌بندی
شیاف		صبور	صفحه‌پرداز
شیپور	**ص - ض**	صبیّه	صفحه‌پردازی
شیپورچی	صابر	صحابه	صفحه‌شمار
شیدا	صابون	صحاف	صفحه‌شماری
شیر	صاحب	صحافی	صَفَر
شیرازه	صاحب‌اختیار	صحنه	صِفر
شیرازی	صاحب‌امتیاز	صدارت	صفرا
شیربها	صاحب خانواده	صداقت	صلابت
شیرخط	صاحب‌خانه	صدر	صلاح
شیرخوار	صاحب‌سبک	صدق	صلاحیت
شیردان	صاحب‌سلیقه	صدمات	صناعات
شیردانی	صاحب‌عزا	صدمه	صنایع
شیره	صاحب‌کار	صدور	صندل
شیره‌کش	صاحب گاراژ	صدیق	صندلی
شیره‌کش‌خانه	صاحب منزل	صراحت	صندوق (ساندیق)
شیرنی	صاحب منصب	صرّاف	صندوقچه
شیرین	صادر	صرّافی	صندوق‌خانه (خانا)
شیرین‌پلو	صادرات	صرف	صندوقدار
شیرینی	صادرات و واردات	صرف	صندوقداری
شیشکی	صادراتی	صرفه	صنعت

صنعتکار
صنعتگر
صنعتی
صورت
صورت‌جلسه
صورت‌حساب
صورت‌مسأله
صورتی
صوفی
صوفیانه
صیّاد
صیحه
صید
صیغه
صیغه‌ای
صیقل
صیقلی
ضابط
ضابطه
ضامن
ضایع
ضایعه
ضبط
ضبط‌صوت
ضدّ
ضدّ و نقیض
ضرایب
ضرب
ضربت
ضربتی
ضرب در
ضربه
ضرر
ضروری
ضریب
ضلالت
ضمانت
ضمانت‌نامه
ضوابط

ط - ظ

طاس
طاس‌کباب
طاعات
طاعت
طاغوت
طاغوتی
طاق
طاقت
طاقچه
طالب
طالبی
طالش
طالشی
طاهر
طایفه
طبّ
طبابت
طبّق
طبقات
طبقه
طبقه‌بندی
طبیب
طبیعت
طبیعی
طپانچه (طوپانچا)
طرّاح
طرّاحی
طرّار
طراز
طرازنامه
طرب
طربناک
طرح
طرح و برنامه
طرز
طُرق
طرف‌حساب
طُرفه
طشت
طشتک
طفل
طفلک
طفولیت
طلاق
طلب
طلب‌کار
طلبه
طلسم
طلعت
طلوع
طلیعه
طناب
طناب‌باز
طوایف
طول
طولاً
طولانی
طول و تفصیل
طویله (طوله)
ظالم
ظاهر
ظاهراً
ظاهرساز
ظاهری
ظرافت
ظرافت‌کاری
ظرایف
ظرف
ظرفیّت
ظروف
ظریف
ظلم
ظلم‌ستیز
ظُلمه
ظهر
ظهر به خیر
ظهور

ع - غ

عاشق (عاشیق)
عاشقی
عاشورا
عاطفه
عاقل
عالَم
عالِم
عالی

عالی‌جناب
عالی‌قدر
عالی‌مقام
عام
عام‌المنفعه
عامّه
عامی
عاید
عایدات
عایدی
عبرت
عبرت‌انگیز
عترت
عتیقه
عتیقه‌چی
عتیقه‌فروش
عجالتاً
عجایب
عجز
عجز و لابه
عجله
عجوزه
عجول
عجیب
عجیبه
عجین
عدالت
عدالت‌خواه
عدس
عدس‌پلو
عدسی
عدلیّه

عدو
عدول
عذر
عذرخواه
عرایض
عرب
عربی
عربیّت
عربی‌دان
عرصه
عرض
عَرَض
عِرض
عَرضه
عُرضه
عرضی
عروس
عروسک
عروسی
عروض
عروضی
عریان
عریض
عزب
عزب‌اوغلو
عشا
عشایر
عشایری
عشرت
عشرت‌کده
عشق
عشوه

عشیره
عصا
عصاکش
عصب
عصبانی
عصبی
عصر
عصرانه
عصر بخیر
عصری
عصمت
عطا
عطّار
عطّاری
عطر
عظام
عظمت
عُظمیٰ
عظیم
عفّت
عفو
عفیف
عفیفه
عقاب
عَقَب
عَقَبه
عقد
عقده
عقرب
عقربک
عقربه
عقربه‌شمار

عقل
عقلا
عقیده
عقیده‌مند
عکّاس
عکّاسی
عکس
عکس‌بردار
عکس‌برداری
علاج
علی‌حده
علامات
علامت
علایم
علّت
علف
علف‌خوار
عَلَم
عِلم
علما
عَلَم‌دار
علمی
علوفه
علوم
علیا
علیاحضرت
علیامخدّره
عَمد
عمداً
عُمده
عُمدی
عمل

عمله
عملی
عمو (عمی)
عمود
عمودی
عموزاده
عُموم
عمومی
عمّه
عمّه‌زاده
عنایات
عنایت
عنکبوت
عوارض
عواقب
عوامل
عواید
عوض
عوضی
عهده
عهده‌دار
عیار
عیّار
عیار
عیال
عیال‌دار
عیال‌وار
عیان
عیب
عیب‌نما
عین
عینک

عینک‌ساز
عینک‌سازی
عینکی
عیوب
غارت
غارتگر
غافل
غالب
غالباً
غایب
غایت
غایط
غایله
غایی
غبار
غبطه
غبن
غدیر
غذا
غذاخوری
غذایی
غُرب
غُربا
غرباً
غربت
غربی
غرض
غرض‌آلود
غرض‌ورز
غرق
غرقه
غرور

غرّ و غرّ
غرّه
غریب
غریب‌نواز
غریبه
غریق
غزال
غزل
غزل‌سرا
غسّال
غسّال‌خانه
غصّه
غلاّت
غلبه
غَلَط
غلط‌انداز
غلطک
غلط‌کار
غلغل
غلغله
غلّه
غلّه‌خیز
غلیظ
غم
غم‌انگیز
غم‌خوار
غمزه
غمگین
غمناک
غنایم
غنچه (غونچا)
غنچه‌دهن

غنچه‌لب
غنیمت
غیاب
غیاباً
غیابی
غیبت
غیر
غیرارادی
غیرانتفاعی
غیرت
غیرعادی
غیرعملی
غیرمقدور
غیرممکن
غیرمنصفانه
غیره

ف

فاتح
فاتحه
فاتحه‌خوان
فاجعه
فاخر
فارس
فارسی
فارسی‌دان
فارسی‌زبان
فارسی‌شناس
فارغ
فارغ‌البال
فاستونی
فاسد

فاشیزم
فاشیست
فاشیسم
فاصله
فاضل
فاضلاب
فاعل
فاکتور
فال
فال‌چی
فال‌گیر
فالوده
فامیل
فامیل‌دوست
فامیلی
فانوس
فانی
فایده (فایدا)
فایق
فایقه
فتو
فتوح
فتوحات
فتوکپی
فجایع
فحّاش
فحش
فخار
فخامت
فخر
فخریه
فخیم

فرآیند
فراری
فراست
فرّاش
فراغت
فراکسیون
فراگیر
فرانسوی
فرانسه
فرانک
فربه
فَرَج
فَرَح
فرح‌انگیز
فرح‌ناک
فرد
فردی
فرسایش
فرستنده
فرسوده
فرش
فرش‌باف
فرش‌بافی
فرشته
فرش‌چی
فرش فروش
فرش فروشی
فرصت
فرصت‌طلب
فرض
فرضاً
فرضی

فرفره
فَرق
فِرَق
فرقان
فُرم
فُرمالیته
فرمان
فرمان‌بر
فرماندار
فرمانداری
فرمانده
فرماندهی
فرمان‌روا
فرمان‌فرما
فرمایش
فرنگ
فرنگستان
فرنگی
فرودگاه
فروردین
فروش
فروشگاه
فروشنامه
فروشنده
فروشی
فرهنگ
فرهنگ‌پرور
فرهنگستان
فرهنگستانی
فرهنگ‌دوست
فرهنگی
فرهیخته

فریب
فریب‌خورده
فریب‌کار
فریبنده
فریزر
فساد
فسادانگیز
فسقلی
فشار
فشارخون
فشاری
فشفشه
فشنگ
فشنگی
فصاحت
فضاحت
فَضل
فُضلا
فضول
فضیحت
فضیلت
فطر
فطرت
فطره
فطری
فطریه
فعّال
فعّالانه
فعّالیت
فعل
فعلاً
فعله

فعلی
فغان
فقاهت
فقر
فقرا
فقط
فقه
فقها
فقهی
فقیر
فقیرنواز
فقیه
فکاهی
فکر
فکری
فکس
فکل (فوکول)
فکلی (فوکولی)
فکور
فلاسفه
فلان
فلانکس
فلانی
فلج
فلسفه
فلفل
فلفلی
فن
فنا
فن‌آوری
فناپذیر
فنجان

فنجانی
فندق
فنر
فنرساز
فنرسازی
فوّاره
فواصل
فواید
فوتبال
فوتبال‌دوست
فوتبالیست
فوّت
فوت
فوتی
فوراً
فوران
فورمول
فوری
فوریّت
فوریه
فولاد
فهم
فهمیده
فهیم
فیروز
فیروزه
فیزیسین
فیزیک
فیزیک‌دان
فیزیولوژی
فیل
فیلتر

فیلسوف
فیلم
فیلم‌ساز
فیلم‌سازی
فیله
فیله‌کباب

ق

قاب
قابل
قابلمه (قابلاما)
قابله
قابلیّت
قاتل
قاتی
قاتی‌پاتی
قاچ
قاچاق
قاچاقچی
قاچاقی
قارچ
قارچ‌شناسی
قاشق
قاشق‌چنگال
قاصد
قاصر
قاضی
قاطر
قاطع
قاطعیّت
قاعده
قاعده‌دان

قافله
قافله‌سالار
قافیه
قافیه‌پرداز
قال
قالب
قالبی
قالپاق
قالی
قالی‌باف
قالی‌بافی
قالیچه
قالی‌فروش
قانع
قانون
قانون‌دان
قانونگذار
قانونی
قایل
قایم
قایم‌مقام
قباحت
قِبال
قباله
قبایل
قبر
قبراق
قبض
قبل
قبیل
قبلاً
قبله

قبله‌نما
قَبلی
قبور
قبوض
قبوضات
قبول
قبولی
قپان (آپان)
قپان‌دار
قتل
قتیل
قحط
قحط‌الرّجال
قحط‌سال
قحطی
قدّ
قدّاره
قدّاره‌بند
قدّاره‌بندی
قداست
قَدَح
قدر
قَدَر
قدس
قدسی
قَدَم
قِدَم
قدمت
قدّوقواره
قدو نیم‌قد
قدیم
قدیمی

قرار
قرار و مدار
قراضه
قربان
قُرص
قرض
قرض‌الحسنه
قرضه
قرطی
قرطی‌بازی
قرعه
قرعه‌کشی
قُرُق
قرقره
قرن
قروطی
قرون
قریحه
قزلباش
قساوت
قسط
قسطی
قَسَم
قِسم
قسمت
قسم‌نامه
قسیّ‌القلب
قشلاق
قشلاقی
قصّاب
قصّابی
قصد

قصداً
قصدی
قصر
قصور
قصّه
قضا
قضاوت
قضا و قدر
قضایا
قضایی
قطاب
قُطر
قطرات
قطره
قطره‌چکان
قطره‌قطره
قطع
قطعات
قطعه
قطعه‌قطعه
قطعی
قطعیّت
قطور
قفس
قفسه
قفسه‌بندی
قفل
قفل‌بند
قفلی
قلّاب
قلّابی
قلاده

قلب (دل)
قلع
قلع و قمع
قلم
قلم‌انداز
قلم‌تراش
قلمدان
قلمی
قلندر
قلیان
قمار
قمارباز
قمارخانه (خانا)
قمچی
قَمَر
قَمَری
قُمری
قنات
قنّاد
قنّادی
قناره
قناری
قناعت
قناعت‌کش
قند
قنداب
قندان (قنددان)
قو
قواره
قواره‌ای
قواعد
قوافی

قوانین	قیل و قال	کارتن	کاس
قوت	قیّم	کارخانه (کارخانا)	کاسب
قوّت	قیمت	کارخانه‌دار	کاسبکار
قور	قیمتی	کارد	کاس‌برگ
قورباغه	قیمومت	کاردار	کاسه
قورباغه‌ای	قیمه	کاردان	کاسه‌بشقاب
قورمه	قیمه‌پلو	کاردانی	کاسه‌لیس
قورمه‌ای	قیود	کارد و پنیر	کاش
قورمه‌سبزی	قیودات	کارزار	کاشف
قهر		کارشکن	کاشکی (کشن‌گه)
قهراً	ک	کارشناس	کاشی
قهرمان	کابل	کارشناسی	کاشی‌کاری
قهرمان ملّی	کابین	کارفرما	کاغذ (کاغاذ)
قهری	کابینت	کارکرد	کاغذپیچ
قهوه	کابینه	کارکشته	کاغذساز
قهوه‌ای	کاپشین	کارکن	کاغذسازی
قهوه‌چی	کاپیتالیست	کارگاه	کاف
قهوه‌خانه	کاپیتالیسم	کارگر	کافر
قهوه‌دان	کاپیتان	کارگری	کافور
قیّ	کاتولیک	کارمزد	کافوری
قیام	کادر	کارمند	کافه
قیامت	کاذب	کارمندی	کافه‌تریا
قیچی	کار	کارنامه	کافه‌چی
قید	کارآزموده	کارنامه‌ای	کافه‌رستوران
قید و بند	کارآموز	کاروان	کافی
قیدی	کارآموزی	کاروانسالار	کال
قیر	کاربورات	کاروانسرا	کالا
قیرات	کاربوراتور	کار و بار	کالابرگ
قیراتی	کارپرداز	کار و کسب	کالباس
قیصر	کارپردازی	کاره	کالسکه
قیرگونی	کارت	کاری	کالسکه‌ای
قیس	کارت‌پستال	کازینو	کالسکه‌چی

کام
کاما
کامل
کاملاً
کامله
کامیون
کامیون‌چی
کامیون‌دار
کامیونی
کان
کاناپه
کانادا (درای)
کانال
کانالیزه
کانی
کاهش
کاهل
کاهو
کالوچو
کبریت (کیبریت)
کپسول
کپسولی
کُپَل
کپی
کُپی
کپیه
کُت
کتاب
کتاب‌خانه (کتاب‌خانا)
کتاب‌دار
کتاب‌داری
کتاب‌دوست
کتاب‌شناس
کتاب‌شناسی
کتاب‌فروش
کتاب‌فروشی
کتابی
کتان
کتانی
کتباً
کَت‌بسته
کتبی
کُت‌تکی
کُت دامن
کتری
کتری‌ساز
کتک
کتک‌کاری
کته
کته‌پز
کته‌پزی
کتیبه
کتیرا
کثافت
کثافت‌کاری
کثرت
کثیر
کثیف
کج
کج‌اندیش
کج‌دار و مریز
کج‌سلیقه
کج‌مدار
کچل
کدبانو
کدخدا
کدخدامنش
کدو
کدو بادمجان
کدوتنبل
کدو خورش (خورشت)
کرا
کرامات
کرامت
کراوات
کراواتی
کراهت
کرایه
کرایه تاکسی
کرایه‌خانه
کرایه‌کش
کرایه‌کشی
کرایه‌ماشین
کرایه‌منزل
کرایه‌نشین
کربلایی
کرچک
کرسی
کرشمه
کرفس
کرگدن
کَرَم
کِرم
کِرِم
کرم‌زده
کرمی
کرور
کرّوفر
کروکی
کرولال
کروی
کرویّت
کَره
کُره
کریدور
کریسمس
کریه
کژ
کژبین
کژدم
کژذوق
کژفکر
کساد
کسالت
کسر
کسراعشار
کسرشأن
کسری
کَسِل
کشاکش
کشاورز
کشاورزی
کِشت
کُشت
کشتار
کشتزار
کشت و زرع
کشت‌وکار

کُشته
کِشته
کُشتی
کِشتی
کش‌دار
کشف
کشک
کشک آب
کشان‌کشان
کشک بادمجان
کشکول
کشکی
کشمش
کشمکش
کشو
کشور
کشوری
کش و قوس
کشویی
کشیده
کشیک
کشیک‌چی
کشیک‌خانه
کشیکی
کف
کف‌آلود
کفّار
کفّاش
کفال
کفالت
کفایت
کفایی
کف‌بین
کفش
کفش‌دار
کفش‌دوز
کفش‌دوزی
کفش‌فروش
کفش‌فروشی
کفش‌کن
کفشی
کف‌گیر
کفل
کفل‌پوش
کفه
کفه‌چسبان
کفه‌دوز
کفه‌دوزی
کفیل
کُل
کلاس
کلاس‌دار
کلاسه
کلاسی
کلاسیک
کلاّش
کلاغ
کلاف (کَلَف)
کلاف سردرگم
کلافه
کلام
کلان
کلاه
کلاه‌بردار
کلاهک
کلاه‌گذار
کلاهی
کلبلایی
کَلَف
کُلفت
کُلُفت
کُلفتی
کُلُفتی
کَلَم
کلمات
کلم‌دلمه
کلمه
کلوپ
کلوچه
کلوچه‌فروش
کلوچه‌فروشی
کلوخ
کلوخ‌انداز
کَلّه
کلّه‌پاچه
کلّه‌پاچه فروش
کلّه‌پاچه فروشی
کلّه‌پز
کلّه‌پزی
کلّه‌پوک
کلّه‌شق
کلّه‌فروش
کلّه‌فروشی
کلّه‌گنده
کلّی
کلّیات
کلید
کلید برق
کلیددار
کلیدساز
کلیدسازی
کلیدی
کُلیه
کلیّه
کم
کمال
کمان
کمانچه
کمان‌دار
کمان‌زنی
کم‌اشتها
کم‌انس
کمپرسی
کمپلت
کم‌جرئت
کُمُد
کُمدی
کم‌رنگ
کم‌رو
کمک (کؤمک)
کمک‌آموزگار
کمک‌فنر
کمکی
کمیاب
کمیته
کُمیک
کنار
کناره

کناره‌گیری
کَنده
کُنده
کنده‌کاری
کوبنده
کوبه
کوبیده
کوبیست
کوبیسم
کود
کودری
کودشیمیایی
کودک
کودکانه
کودکستان
کودکستانی
کور
کوران
کورچشم
کورس
کورسی
کوزه
کوزه‌فروش
کوزه‌فروشی
کوس
کوسه
کوسه‌لژه
کوشا
کوشش
کوفت
کوفت و زهرمار
کوفته

کوفته تبریزی
کوکا (کولا)
کومه (کؤمه)
کهربا
کهنه
کهنه‌خر
کهنه‌فروش
کهنه‌کار
کیپ
کید
کیس
کیسه
کیسه لوبزر
کَیف
کیف
کیف‌بغلی
کیف‌دستی
کیف‌دوزی
کیفیت
کیل
کیلو
کیلوگرم
کیلومتر
کیلووات
کیلویی
کیمیا
کیمیاگر
کین
کینه
کینه‌توز
کینه‌خواه
کینه‌ور

گ
گاپ
گاراژ
گاراژدار
گارانتی
گاری
گاری‌چی
گاز
گازانبر
گازدار
گازرسان
گازرسانی
گازکش
گازکشی
گازی
گالش
گاما
گار
گاوآهن
گاودانه
گاودوش
گاوصندوق
گاومیش (گامیش)
گاه
گاه‌گاه
گاه‌گاهی
گاه‌گدار
گاهی
گپ
گچ
گچاپ
گچ‌بری

گچ‌ریزی
گچ‌کار
گچ‌کاری
گچ‌کوب
گدا
گدامنش
گذار
گذر
گذران
گذرگاه
گذرنامه
گذری
گذشت
گرام
گرامی
گرانبها
گران‌فروش
گران‌قدر
گران‌مایه
گربه‌مرتضائی
گُرد
گِرد
گردآب
گردآلود
گردآوری
گرداگرد
گردالو
گَردان
گُردان
گردش
گردش‌گاه
گردش‌گر

گردش‌گری
گردشی
گردن
گردن‌شکسته
گردنکش
گردنکلفت
گردنگیر
گردنه
گُرده
گِرده
گرو
گروکشی
گروهان
گروهبان
گروهبانی
گریان
گریبان
گریبانگیر
گریپ‌فروت
گریز
گریزان
گریس
گریه
گریه‌زاری
گریه‌وزاری
گزارش
گزارش‌گر
گزاف
گزافه
گزافه‌گو
گستاخ
گستاخانه
گسترده
گسترش
گُسست
گُسسته
گُسل
گشاد
گشادباز
گشاده
گشاده‌رو
گشایش
گشت
گشت‌زنی
گشت‌وگذار
گشتی
گشنیز
گُل
گِل
گلاب
گلاب‌پاش
گلاب‌دان
گلابی
گلایه
گلایه‌مند
گِل‌اندود
گل‌بازی
گل‌بانگ
گل‌چین
گل‌خانه
گل‌خانه‌ای
گل‌دان
گل‌دانی
گل‌زار
گلستان
گلشن
گل‌فروش
گل‌فروشی
گل‌کار
گل‌کاری
گُل‌کلم
گُل‌گفتن
گلوله
گلوله‌ای
گَلّه
گِله
گَلّه‌دار
گِله‌مند
گماشته
گمان
گمانه
گمراه
گم‌وگور
گناه
گناه‌کار
گندیده
گُنگ
گوارا
گواه
گواهی
گواهی‌نامه
گوجه
گوجه‌ای
گوجه خشک
گوجه‌درختی
گوجه‌سبز
گوجه‌فرنگی
گود
گودال
گودی
گور
گوران
گورکن
گوشت
گوشتی
گوش‌مال
گوش‌مالی
گوشه
گوشه‌گیر
گوشه‌نشین
گول
گول‌خورده
گول‌زن
گونی
گه‌گاه
گهواره
گیاه
گیاه‌خوار
گیاه‌شناس
گیاه‌شناسی
گیاهی
گیر
گیرنده
گیرودار
گیره
گیلاس
گیلاسی
گیلک

گیلکی
گیومه
گیوه
گیوه‌ای
گیوه‌پوش
گیوه‌چی
گیوه‌ساز

ل

لا
لاابالی
لابد
لابه
لات
لات‌منش
لات و لوت
لاحق
لاری
لازم
لازمه
لاس
لاستیک
لاستیک‌ساز
لاستیک‌سازی
لاستیک‌فروش
لاستیک‌فروشی
لاستیکی
لاش
لاش‌خوار
لاشه
لاشه‌خور
لاک
لاک‌پشت
لاک‌دار
لاکن
لال
لاله
لاله‌زار
لام
لامپ
لامپا
لامصب
لانه
لایتناهی
لایحه
لایق
لباس
لباس‌دوز
لباس‌دوزی
لباس‌شو
لباس‌شور
لباس‌شویی
لبالب
لب‌دوز
لبریز
لب‌سوز
لب‌شکر
لب‌شکری
لب‌شیرین
لب‌غنچه
لبه
لبه‌دار
لثه
لجام
لجام‌گسیخته
لجن
لجن‌زار
لحن
لحیم
لحیم‌کاری
لخت
لخت و پخت
لختی
لختی پختی
لذّات
لذایذ
لذّت
لذّت‌بخش
لذیذ
لُر
لُرد
لُردی
لُری
لش
لش‌بازی
لشکر
لشکرکشی
لشکری
لطافت
لطایف
لطف
لطیف
لطیفه
لعاب
لعاب‌دار
لعابی
لعل
لغات
لغت
لغت‌معنی
لغت‌نامه
لغت‌نامه‌ای
لغزش
لغزنده
لفّاف
لفّافه
لِفت
لفت و لیس
لف و نشر
لقّ
لقا
لقّ و تق
لک
لک‌زده
لکن (لاکن)
لکّی
لگام
لگن
لله
لله‌باشی
لن‌ترانی
لوا
لواحق
لوازم
لوازمات
لوازم‌التّحریر
لواش (لاواش)
لواشک

لوانس
لوایح
لوبیا
لوبیاپلو
لوبیا چشم‌بلبلی
لوبیا چیتی
لوبیا سبز
لوبیا سفید
لوبیا قرمز
لوح
لوحه
لوزتین
لوزه
لوزی
لولا
لوله
لوله آهنی
لوله پلاستیکی
لوله‌کش
لوله‌کشی
لعله
له و لورده
لیاقت
لیالی
لیره
لیز
لیس
لیسانس
لیسانسیه
لیست
لیست‌نویس
لیکن
لیمو
لیموترش
لیموخشک
لیموشیرین
لیموفروش
لیموناد
لیمویی
لیوان
لیوانی

م
مأخذ
مابه‌التفاوت
مات
مات و مبهوت
ماتیک
ماچ
ماچ و بوسه
ماحضر
ماد
مادام (ما + دام)
مادام (خانم)
مادام‌العمر
مادام که
مادام موسیو
مادّه
ماده
مادّی
مارال
ماربیچ
مارپیچی
مارج و مورج
مارس
مارش
مارشال
مارک
مارک‌دار
ماست
ماست کیسه‌ای
ماست مال
ماست مالی (ماس‌مالی)
ماسک
ماسوره
ماش
ماشاءالله (ماشالاه)
ماشین (ماشّین)
ماشین‌تحریر
ماشین‌نویس
ماضی
مافیا
مافیایی
مافی‌الضمیر
ماکیاولی
مال
مالاریا
مالاً
مالاریاخیز
مالامال
مالاً و جاناً
مالایطاق
مال‌التجاره
مال‌دار
مال‌دوست
ماله (مالا)
ماله‌کش
ماله‌کشی
مالی
مالی و جانی
مالیات
مالیاتی
مائده
ملما
ماماان
مامانی
مانندگار
مانده
مانع
مانند
ماوَقَع
ماه
ماهانه
ماهر
ماهرانه
ماهرو
ماهواره
ماهی
ماهیانه
مایع
مایل
مایملک
مایه
مایه‌دار
مأکول
مأمور
مأموریت
مأنوس

مباحث
مُباحثه
مبادی‌آداب
مبادرت
مبارز
مبارزه
مبارک
مبالغ
مبالغه
مبانی
مُبتدا
مُبتدی
مبتلا
مبتلا به
مبتنی
مبصر
مبعوث
مُبل
مُبل‌ساز
مبل‌سازی
مَبلغ
مُبلّغ
مبل‌فروش
مبل‌فروشی
مبلمان
مبهوت
متابعت
متاع
متافیزیک
متانت
متجاوز
متحرّک

متحیّر
متداول
متدیّن
متر
مترادف
متراژ
متراکم
مترجم
متردّد
مترصّد
مترقّی
متری
متشابه
متصدّی
متصوّر
متضاد
متضرّر
متظاهر
متعادل
متعارف
متعارفی
متعال
متعالی
متعدّی
متعلّم
متعیّن
متقابل
متقارب
متقاضی
متقاطع
متکدّی
متکفّل

متکلّم
متلاشی
متلاطم
متمادی
متمایل
متمدّن
متملّق
متمّم
متنازع
متنازع‌فیه
متناسب
متناقض
متناهی
متنبّه
متنعّم
متواری
متوازی
متواضع
متوالی
متوحّش
متوسّط
متوسّل
متوقّع
متولّد
متولّی
متین
مثال
مثانه
مَثَل
مِثل
مثلاً
مثلّث

مثنوی
مُثنّی
مُجادله
مَجاز
مُجاز
مَجازاً
مَجازی
مجالس
مجالست
مَجامع
مُجانب
مجانبت
مجّانی
مجاور
مجاورت
مجاهد
مجاهدت
مجاهده
مجعول
مَجلس
مجلّل
مجهول
مچاله
محاذات
محاذی
محاربه
محارم
محاسبات
محاسبه
مَحاسن
محاصره
مَحاضر

محاط
محافظ
محافظت
محافل
محاکم
محاکمات
محاکمه
محاوره
محترم
محتسب
محتکر
محتمل
محتملاً
مُخنّث
محراب
محرز
محرم
مُحرّم
محسنات
محسوب
محصّل
محصور
محصول
محضر
محضری
محظور
محقق
محقّر
مُحکَم
محکمه
محکمه‌پسند
محکوم

محکومیّت
محلول
محموله
محوّل
محوّله
محیط
محیطی
مخاصمت
مخاصمه
مخالف
مخالفت
مُخبر
مُخبّط
مختار
مخترع
مختصر
مختلط
مختلف
مخدوش
مخفی
مخفیانه
مُخلص
مخلصانه
مخلوط
مخلوع
مخلوق
مخمّس
مخمل
مخملی
مَدّ
مُد
مدّاح

مدّاحی
مُداخل
مداخله
مداد
مداد پاک‌کن
مدادتراش
مدارج
مدارس
مدارک
مُدافع
مَدایح
مُدپرست
مُدپرستی
مُدرّس
مدرسه
مدرسهٔ راهنمایی
مدرسهٔ عالی
مدرک
مُدّعی
مُدوّر
مدیحه
مدیر
مدیرکل
مدیر مدرسه
مدیره
مدیریّت
مذاهب
مُذَبذَب
مذهب
مذهبی
مرابحه
مراتب

مراتع
مراجع
مراجعت
مراجعه
مراحل
مراحم
مراسله
مرافعه
مراقب
مراقبت
مراکز
مُراوده
مربّا
مربّع
مربع مستطیل
مربّی
مرتّب
مرتّباً
مرتبه
مرتفع
مرتفع
مرتکب
مرثی
مرحمت
مرحمتی
مُرد
مُرداب
مردانه
مُرَدّد
مردم
مردمی
مردود

مردودی	مزدی	مستحیل	مسکن
مرز	مُزیّن	مستخدم	مُسکّن
مرزه	مس	مستخرج	مسکون
مرزی	مسابقه	مستدام	مسکونی
مرسول	مساجد	مستراح	مسکین
مرسولات	مساحت	مُستزد	مسگر
مرسوم	مساعد	مستزاد	مسلسل
مرطوب	مساعدت	مستشرق	مُسلّم
مرکب	مسالت	مستضعف	مسلمان
مُرکّب	مسافر	مستعفی	مسلمین
مرکّبات	مسافربری	مستعمره	مسلول
مرکز	مسافرت	مستعمل	مسمار
مرکزی	مسافرکش	مستغرق	مسموم
مرکزیّت	مسافری	مستغلّات	مسمومیّت
مرگ	مساکن	مستغنی	مسند
مرگ‌و میر	مساکین	مستفیض	مُسنَد
مرمّت	مسالمت	مستقبل	مسندالیه
مرهم	مسامحه	مستقّر	مسواک
مزاج	مساوات	مستقّل	مسؤل
مزاجاً	مساوی	مستقلاً	مسؤلیت
مزاجی	مسائل	مستقیم	مسهل
مزاحم	مسأله	مستکبر	مسیحی
مزاحمت	مسبّب	مستمع	مسیحیت
مزار	مسبوق	مستمند	مسیر
مزارع	مست	مستند	مسیل
مزایا	مستانه	مستنکف	مُسیر
مزایده	مستأجر	مستی	مُشابه
مزبله	مستبد	مسجد	مشابهت
مزه	مستثنا (مستثنی)	مسجّل	مشاجره
مزدبگیر	مستحسن	مسحور	مشارکت
مُزدوج	مستحضر	مسخّر	مُشاع
مزدور	مستحکم	مسخره	مشاعر

مشاعره
مشاغل
مشاهده
مشاهیر
مشبّک
مُشبّه
مُشبّهٌ‌به
مشتاق
مشتاقی
مشتبه
مشتری
مشتری‌پسند
مشتق
مُشترک
مشحون
مشدّد
مشربه
مُشرّف
مُشرِف
مشروح
مشروط
مشروطه
مشروطیّت
مشروع
مُشرک
مشغول
مشغولیّت
مشق
مَشک
مُشک
مشکل
مشکل‌تراش
مشکل‌گشا
مشکوک
مشکی
مشمول
مشهدی
مشهود
مشهور
مصاحب
مصاحبت
مصاحبه
مصادر
مصادره
مصادف
مصارف
مصالح
مصالحه
مصایب
مصداق
مصدّع
مصدِّق
مصدَّق
مصدوم
مصراع
مِصرع
مصرف
مصروع
مصروف
مصمّم
مصنوع
مصنوعی
مصون
مصونیت
مصیبت
مضار
مضاربه
مضارع
مضارعت
مضاعف
مضاف
مضاف‌الیه
مضامین
مضرّات
مضمون
مضمون‌باز
مطابق
مطابقت
مُطاع
مطالب
مطالبه
مطالع
مطاوعت
مطایبه
مطب
مطبخ
مطبخی
مطبوخ
مطبعه
مطبوع
مطبوعات
مطبوعاتی
مطرب
مطرح
مطلّا
مطلب
مطلع
مُطّلع
مطیع
مَظنون
مظنّه
معابر
معادن
معارف
معارفه
معاریف
معاشر
معاشرت
معاصر
معاصی
معاضدت
معاف
معافی
معافیّت
معالج
معالجه
معاملات
معاملاتی
معامله
معانی
معاودت
معاون
معاونت
معاهدات
معاهده
معاینات
معاینه
مَعبر

مُعبِّر
معتاد
معتبر
معتدل
معترض
معترف
معتقد
مُعجَر
مُعجِز
معجزه
معجون
معدّل
معدن
معدنی
معده
معذرت
معذور
معلول
معراج
مُعرِّب
مُعرِض
مُعرِّف
معرفه
معرکه
معروض
معروضه
معروف
معزول
مُعظّم
مُعَظَّم
معلّق
معلول

معلوم
معلومات
معمول
معمولاً
معمولی
معنا
معنایی
معنوی
معنی
معنی‌دار
معوّق
معهود
معیار
مُعیل
مُعیّن
مُعین
معیوب
مغازه
مغازه‌دار
مغبون
مغرور
مغضوب
مغلوب
مغنّی
مفاخر
مفاخرت
مفاخره
مفاسد
مفاصل
مفاهیم
مفت
مفت‌خوار

مفت‌خور
مفتّش
مفتکی
مفتول
مفتی
مفسده
مفسده‌جو
مُفسِّر
مفصّل
مُفصَّل
مفقود
مفقودالاثر
مفقوده
مفعول
مفعولی
مفهوم
مقابل
مقابله
مقابله به‌مثل
مُقاتله
مقادیر
مقاصد
مقاطع
مقاطعه
مقاطعه‌کار
مقاطعه‌کاری
مقاله
مقام
مقامات
مقام‌پرست
مقاوم
مقاومت

مقایسه
مقبول
مقدار
مُقدَّر
مقدّرات
مُقدَّس
مقدّسات
مَقدَم
مقدّم
مقدّمات
مقدّمه
مقدور
مقوّا
مقواسازی
مقوّایی
مقوله
مُقوِّم
مقیاس
مقیم
مکاتبات
مکاتبه
مکارم
مکافات
مکالمات
مکالمه
مکان
مکانیک
مکانیکی
مکتب
مکمّل
مکیاولی
مگر

مگس
مگس‌کش
ملاّ
ملاّباجی
ملاحظات
ملاحظه
ملازمت
ملازمه
ملاطفت
ملامت
ملایم
ملایمت
مُلبّس
ملّت
ملل
ملّی
ملیّت
ملیّون
مُماس
مماشات
ممانعت
ممتد
ممتنع
من
منابر
منابع
مُنازع
منازعات
منازعه
منازل
مناسب
مناسبت
مناسک
مناطق
مناظر
مناظره
مُنافق
مَناقب
مُناقصه
منبر
منبری
منبع
منتظر
منتفی
منثور
منجّم
مُنجی
منحصر
منحصراً
منحنی
منحوس
منزوی
منسوب
منسوخ
مُنشی
منشأت
منشور
منشی
منصور
منطق
منطقه
منطقی
منظر
منظره
منظور
منظوم
منظومه
منفور
منقبت
منقول
مُنکَر
مُنکِر
منکوب
منی
منیّت
مَوات
مواجب
مؤاخذه
مَواد
مَوادخام
مَواد مخدّر
مَولود
مُوازنه
مُوازی
مَواشی
موالی
موانع
مواهب
موبایل
موتور
موتورسوار
موتورسواری
موتورسیکلت
موتوری
موثّق
موج
موجب
موج‌خیز
مؤدّب
مؤدّی
مؤذّن
موذی
موذی‌گری
مورچه (مورچا)
مورد
موردی
موریانه (موریانا)
موز
موزه
مؤسّس
مؤسّسات
مؤسّسه
موشک
موشک‌انداز
موشک‌باران
مُوشّح
موش‌مردگی
موصوف
موصول
موضع
موضوع
موقع
موقعیّت
مؤکّد
مؤکّداً
موهن
موهوم
مؤیّد

مه
مهار
مه‌پاره
مه‌جبین
مَهر
مِهر
مُهر
مهرآمیز
مهرانگیز
مهربان
مهرو
مُهره
مهره‌دار
مهره‌داران
مهریه
مهلت
مهلکه
مهمان
مهمان‌خانه
مهمان‌دار
مهمان‌نواز
مهمانی
مهندس
مهندس‌ساز
مهندسی
مهیّا
میادین
میخ
میخک
میخ‌چه
میخ‌کوب
میدان

میدان‌چه (میدان‌چا)
میدان‌دار
میر
میراب
میرزا
میرزاباشی
میرزابنویس
میز
میزبان
میزبانی
میزتحریر
میزصندلی
میز غذاخوری
میز ناهارخوری
میسیون
میکروب
میکروب‌شناس
میکروب‌شناسی
میکروبیولوژی
میکروسکوپ
میکروفن
میکروفیلم
میگرن
مَیل
میل
میلاب
میلاد
میلادی
میل‌گاردان
میل‌گرد
میله
میم

میمنت
میمون
مین
مین‌روبی
مین‌گذاری
میوه
میوه‌جی
میوه‌دار
میوه‌فروش
میوه‌فروشی
میهن
میهن‌پرست
میهن‌دوست
میهن‌فروش
میهنی

ن
ناباب
نابجا
نابرابر
نابغه
ناپدید
ناتنی
ناتو
ناتورالیست
ناتورالیسم
ناجنس
ناجوانمرد
ناجور
ناجی
ناچار
ناچاراً(ا)

ناحیه
ناخرسند
ناخلف
ناخنک
ناخنک‌چی
ناخواسته
ناخوش
ناخوش‌آیند
ناخشنود
نادان
نار
ناراحت
ناراحتی
ناراست
ناراضی
نارگیل
نارنج
نارنجک
نارنجی
نارس
نارسا
نارنگی
ناز
نازا
نازنازی
نازک
نازک‌نارنجی
نازل
نازنین
نازیبا
ناساز
ناشایست

ناشنا	نامعیّن	نجبا	نرده‌دار
ناشنوا	نامقدور	نجیب	نرماده
ناشی	ناممکن	نجیب‌زاده	نرّه
ناشیانه	نامناسب	نحس	نرّه‌خر
ناصبی	نام‌نویسی	نحوست	نرّه‌غول
ناطق	نامه	نخ	نزاع
ناظر	نامه‌بر	نخ‌باف	نزدیک
ناظم	نامهربان	نخ‌بافی	نزدیکبین
نافع	نامه‌رسان	نخبه	نزول
ناقص	نامه‌رسانی	نخ‌تابی	نزول‌خوار
ناقلا	نامه‌نگار	نخ‌ریسی	نزول‌خور
ناقه	نامه‌نویس	نخست	نزولی
ناکارآمد	نانجیب	نخست‌وزیر	نَسخ
ناکاسب	ناوارد	نخست‌وزیری	نُسخ
ناکافی	ناهار	نخ‌نما	نسخه
ناکام	ناهارخوری	نخود	نسخه‌بردار
ناکس	ناهم‌خوان	نخودچی	نسخه‌شناس
ناگاه	ناهموار	نخودی	نسیم
ناگهان	ناهنجار	نخی	نشاسته
ناگهانی	نایاب	ندا	نشاسته‌ای
ناگه	نایلون	ندایی	نشان
نالان	نایلونی	ندامت	نشان‌دار
نالایق	نبوّت	نذر	نشانه
ناله	نبی	نذورات	نشانه‌گیری
ناله و زاری	نُت	نذری	نشانی
نامادری	نثر	نَر	نشر
نامتناسب	نجابت	نژاد	نشریات
نامتناهی	نجات	نرخ	نشریه
نامربوط	نجات‌بخش	نرد	نشست
نامرد	نجّار	نردبان	نشست و برخاست
نامروّت	نجّارخانه (نجّارخانا)	نردتخته (نرتخته)	نشسته
نامعلوم	نجّاری	نرده	نشو و نما

نشیمن
نشیمن‌گاه
نصاب
نصف
نصفه
نصفه‌کار
نصفه‌کاری
نصیحت
نطق
نظافت
نظافت‌چی
نظام
نظامت
نظام‌وظیفه
نظامی
نظایر
نظر
نظری
نظریات
نظریه
نظم
نظمیه
نظیر
نظیره
نظیف
نعش
نعل (نال)
نعلبکی
نعل‌بند
نعلین
نفاق
نفت
نفت‌فروش
نفتی
نفس
نَفَس
نفسانی
نفس‌پرست
نفس‌کش
نفوذ
نفوذی
نفوس
نقاب
نقاب‌دار
نقّاد
نقار
نقّاره
نقّاش
نقّاش‌باشی
نقّاشی
نقّال
نقاهت
نقایص
نقب
نقش
نقشه
نقشه‌کش
نقص
نقصان
نقض
نقل
نُقل
نقل و نبات
نقلی
نقیصه
نقیض
نکات
نکاح
نکته
نکته‌پرداز
نکته‌دان
نکته‌گیر
نکول
نکوهش
نکیر و منکر
نگران
نگرش
نگه‌بان
نگهبانی
نم
نما
نماد
نمادین
نماز
نمازخانه
نمازخوان
نمایش
نمایش‌گر
نمایش‌نامه
نمایندگی
نماینده
نمره
نمره‌دار
نمره‌گذاری
نمک‌آب
نمک‌پاش
نمک‌دان
نمکی
نم‌ناک
نم‌نم
نمود
نمودار
نمونه
نو
نوآور
نواحی
نوادر
نواده
نوار (ناوار)
نوارچسب
نوازش
نوازشگر
نوازنده
نواقص
نواقصات
نوامیس
نوبت
نوبتی
نوبه
نوبه‌نو
نوپرداز
نوجوان
نوچه (نوچا)
نوخاسته
نودوست
نور
نورانی
نورافکن

نوروز
نوروزی
نوساخت
نوساز
نوسان
نوش
نوشابه
نوش‌دارو
نوشین
نوظهور
نوع
نوعاً
نوع‌پرست
نوع‌پرور
نوع‌دوست
نوغان
نوک
نوکار
نوکر
نوکیسه
نون
نوه
نه
نهاد
نهادی
نهادینه
نهار
نهارخوری
نهال
نهانی
نهایت
نهایی

نهنگ
نهی
نهی از منکر
نی
نیابت
نیابتاً
نیاز
نیازمند
نیتروژن
نیرو
نیروگاه
نیرومند
نیروی انسانی
نیروی دریایی
نیروی زمینی
نیروی هوایی
نی‌زن
نیزه
نیزه‌دار
نیسان
نیستان
نی‌شکر
نیکل
نیکوکار
نیل
نیلوفر
نیلی
نیم
نیم‌بند
نیم‌خواب
نیم‌خیز
نیم‌رو

نیم‌سوخته
نیم‌سوز
نیم‌قد
نیمکت
نیمه
نیمه‌تمام
نیمه‌جان
نیمه‌شب
نیمه‌کاره
نیمه‌وقت

و

وابستگی
وابسته
واپس‌گرا
واپسین
وات
واتق
واج
واجب
واجبی
واجد
واجه
واحد
واحه
واخواست
وادار
وارث
وارد
واردات
وارداتی
وارون

وارونه
واریز
وازلین
واژگان
واژه
واشر
واصل
واضح
واضع
وافور
وافوری
واقع
واقعاً
واقعه
واقعی
واقعیت
واقف
واق‌واق
واکس
واکسن
واکسی
واگیر
واگیردار
وال
والا
والاحضرت
والامقام
والانس
والده
واللّه
والهٔ
والی

وام
وامانده
وام‌دار
وان
وانگهی
واو
واوی
واویلا!
وا!
واولا!
واقعه
واهی
وای!
والذّاریات
وبا
وبال
وتر
وثوق
وثیقه
وجاهت
وجد
وجدان
وجدانی
وجوب
وجود
وجوه
وجه
وجهه
وجیه
وجیه‌الملّه
وحدانیّت
وحدت
وحشت
وحشی
وحشیانه
وحوش
وخامت
وخیم
وداع
ورا
ورّاث
وراثت
ورّاج
ورانداز
ورای
ورپریده
وردست
ورق
ورق آهن
ورق‌باز
ورقه
ورود
ورودی
ورودیّه
وزارت
وزارتی
وزر
وزرا
وزر و وبال
وزن
وزنه
وزنه‌بردار
وزنه‌برداری
وزیر
وزین
وساطت
وسایط
وسایط ارتباط جمعی
وسایل
وسایل نقلیه
وسمه
وسواس
وسواسی
وسوسه
وسیله
وسیلهٔ نقلیه
وصال
وصل
وصلت
وصله
وصول
وصولی
وضع
وضعی
وضعیّت
وطن
وطن‌پرست
وطن‌خواه
وطن‌دوست
وطن‌فروش
وطنی
وظایف
وظیفه
وظیفه‌بگیر
وظیفه‌شناس
وفا
وفات
وفادار
وفاق
وفق
وفور
وقاحت
وقار
وقایع
وقت
وقت‌شناس
وقت‌نشناس
وقیح
وکالت
وکلا
وکیل
ول
ولادت
ولایت
ولدالزّنا
ولع
ولو
ولو
ولوله
ولی
ولی!
وهم
ویران
ویلا
ویلاسازی
ویلان
ویولون

ه
هاج و واج
هار
هاله
های
های هوی
هجده
هَجز
هجوم
هجوم‌آور
هجویات
هدایا
هدایت
هدهد
هدیه
هراس
هرازگاه
هردم
هرز
هرزه
هرزه‌گرد
هرکس
هرگاه
هزینه
هست و نیست
هسته
هسته‌ای
هسته جدا
هسته سوا
هستی
هستی‌بخش
هشت

هشتاد
هشت‌بهشت
هشت گوشه
هشتی
هفت
هفت آسمان
هفتاد
هفتگی
هفته
هفته‌بیجار (هفته بیجار)
هفته‌نامه
هَل
هِل (هیل)
هلاک
هلاکت
هلال
هلال احمر
هلو
هلو انجیری
هلو سفید
هلو هسته سوا
هلهله
هلیله
هما
هم‌آرمان
هم‌آغوش
هم‌آواز
هم‌آهنگ
هم‌آیش
همان
همانند
هم‌اتاق

هم‌اندیش
هم‌بستگی
هم‌بسته
هم‌پیمان
همت
هم‌تا
هم‌تحصیل
هم‌جنس
هم‌جوار
هم‌خوابه
هم‌داستان
هم‌درس
هم‌دست
هم‌دل
هم‌دم
هم‌راه
هم‌رأی
هم‌زبان
هم‌زمان
هم‌سان
هم‌سایه
هم‌سفر
هم‌شاگردی
هم‌شأن
هم‌شیره
هم‌شیره‌زاده
هم‌صدا
هم‌صحبت
هم‌عقیده
هم‌عهد
هم‌فکر
هم‌قدم

هم‌کار
هم‌کلاس
هم‌گام
هم‌مدرسه
هم‌مکتب
همنوا
همنواز
هم‌نوع
هموار
هم‌یاری
همیشگی
همیشه
همیشه بهار
همین
همین‌که
هنجار
هندسه
هندسی
هندو
هندوانه
هندی
هنر
هنرآموز
هنرپیشه
هنردوست
هنرستان
هنرسرا
هنرکده
هنرمند
هنری
هنگ
هنگامه

هنوز
هوا
هواپیما
هواپیمایی
هواخواه
هوادار
هولر
هواشناس
هواشناسی
هواکش
هواگیر
هوایی
هوتل (هتل)
هوچی
هوچی‌گر
هودج
هوس
هوس‌باز
هوسک
هوس‌ناک
هویج
هویج‌فرنگی
هویدا
هیاهو
هیأت
هیبت
هیدروژن
هیدرولوژی
هیزم‌کش
هیکل
هیولا
هیهات

ی

یا
یاه
یاالله
یابو
یاتاقان
یاد
یادآوری
یادبود
یادداشت
یادگار
یادگاری
یادواره
یار
یارا
یاربا
یارغار
یار و دیار
یاس
یاسمن
یاسین
یاعلی
یاکریم
یال
یالقوز
یال و کوپال
یایلاق (ییلاق)
یاهو
یتیم
یتیم‌خانه (خانا)
یتیم‌نواز
یخ
یخ‌چال
یخ‌چال فریزر
یخ‌دان
یخ در بهشت
یخه (یاخا = یقه)
یراق (یاراق)
یر به یر (یئر به‌یئر)
یغما
یقین
یقیناً
یک به یک
یک‌تاپرست
یک‌تنه
یک درمیان
یک‌دفعه
یک‌دنده
یک‌راست
یک‌رویه
یک‌سره
یک‌شنبه
یک‌طرفه
یک‌کلام
یکی‌یک‌دانه
یلدا
ین
ینگه
ینگی‌دنیا
یواش (یاواش)
یواشکی
یورت (یورد)
یوز
یوزپلنگ
یونیفرم (اونیفرم)
یهود
یهودی
ییلاق (یایلاق)
ییلاقی

بخش هیجدهم ـ نمودار مصدرهای ترکی و فارسی

در این بخش، مصدرهای فارسی و ترکی در دو نمودار مستقل، به‌صورت زیر آمده است:

نخست ـ نمودار برخی از مصدرهای فارسی به ترکی، در هفت ردیف (مصدر فارسی ـ مصدر معادل ترکی ـ ماضی ساده ماضی نقلی ـ مضارع التزامی ـ مستقبل ـ امر) به‌ترتیب الفبا

دوم ـ نمودار پاره‌ای از مصدرهای ترکی به فارسی در سه ردیف (مصدر ترکی، آوانوشت لاتین ـ مصدر فارسی معادل)

اینک دو نمودار مصدری به‌ترتیب:

نمودار پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی با ساختارهای چند فعل اصلی ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
آ						
آب کردن	اریتمک	اریتدیم	اریت میشم	اریدم	اریده‌جیکم	اریت
آرام کردن	تکدیندیرمک	تک دیندیردیم	تکدیندیرمیشم	تکدیندیرم	تکدیندیره‌جیکم	تکدیندیر
	ساکت ائتمک	ساکت ائتدیم	ساکت ائتمیشم	ساکت ائدیم	ساکت ائیله‌جیکم	ساکت ائله
آرایش کردن	بزنمک	بزندیم	بزنمیشم	بزنه‌رم	بزنه‌جیکم	بزن
آرزو کردن	آرزی‌لاماق	آرزی‌لادیم	آرزی‌لامیشام	آرزی‌لیم	آرزی‌لیه‌جیکم	آرزی‌لا
آشامیدن	ایچمک	ایچدیم	ایچمیشم	ایچم	ایچه‌جیکم	ایچ
آلودن، آلوده کردن	بولاندیرماق	بولاندیردیم	بولاندیرمیشام	بولاندیرام	بولاندیراجاغام	بولاندیر
آمدن	گلمک	گلدیم	گلمیشم	گلم	گلجیکم	گل
آموختن	اؤیرنمک	—	یاد گرفتن			
آموختن	اؤیرتمک	—	یاد دادن			
آمیختن ۱ مخلوط کردن	۱ قاتماق	قاتدیم	قاتمیشام	قاتام	قاتاجاغام	قات
۲ (آمیخته شدن)	قاتیشماق	قاتیشدیم	قاتیشمیشام	قاتیشام	قاتیشاجاغام	قاتیش
آویختن	آسماق	آسدیم	آسمیشام	آسام	آساجاغام	آس
الف						
احوالپرسی کردن	بوغ‌لاماق	بوغ‌لادیم	بوغ‌لامیشام	بوغ‌لیم	بوغ‌لیه‌جیکم	بوغ‌لا
از بر کردن	ازبرلمک	ازبرلدیم	ازبرلمیشم	ازبرلیم	ازبرلیه‌جیکم	ازبرله
اضافه کردن	آرتیرماق	آرتیردیم	آرتیرمیشام	آرتیرام	آرتیراجاغام	آرتیر
اظهار کردن	اظهار ائتمک	اظهار ائتدیم	اظهار ائتمیشم	اظهار ائدیم	اظهار ائیله‌جیکم	اظهار ائله
اعتنا کردن	سای‌ماق	سای‌دیم	سای‌میشام	سایام	سایاجاغام	سای
افتادن	دوشمک	دوشدوم	دوشموشم	دوشم	دوشه‌جیکم	دوش
افزودن (اضافه کردن)	۱ آرتماق	آرتدیم	آرتمیشام	آرتام	آرتاجاغام	آرت
	۲ آرتیرماق	آرتیردیم	آرتیرمیشام	آرتیرام	آرتیراجاغام	آرتیر

نمودار پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع اخباری ساده	مستقبل	امر
افسردن	اۆزوشگه‌مک	اۆزوشگه‌دیم	اۆزوشگه‌میشم	اۆزوشگه‌رم	اۆزوشگه‌جه‌یم	اۆزوشگه
	سوْلماق	سوْلدوم	سوْلموشام	سوْلارام	سوْلاجاغام	سوْل
افکندن (انداختن)	۱ آتماق	آتدیم	آتمیشام	آتارام	آتاجاغام	آت
	۲ سالماق	سالدیم	سالمیشام	سالارام	سالاجاغام	سال
اندازه گرفتن	اؤلچمک	اؤلچدوم	اؤلچموشم	اؤلچرم	اؤلچجه‌یم	اؤلچ
انس گرفتن	اۆیرۆشماق	اۆیرۆشدوم	اۆیرۆشموشام	اۆیرۆشارام	اۆیرۆشاجاغام	اۆیرۆش
	یاوروشماق	؟				
انکار کردن	دانماق	داندیم	دانمیشام	دانارام	داناجاغام	دان
	دانانماق	دانانتیم	دانانمیشام	دانانارام	دانانجاغام	دانی (دانما)
ایستادن	دایانماق	دایاندیم	دایانمیشام	دایانارام	دایاناجاغام	دایان
	دورماق	دوردوم	دورموشام	دورارام	دوراجاغام	دور
ب						
باختن	اوتوزدورماق	اوتوزدوردوم	اوتوزدورموشام	اوتوزدورارام	اوتوزدوراجاغام	اوتوزدور
	اوتوزماق	اوتوزدوم	اوتوزموشام	اوتوزارام	اوتوزاجاغام	اوتوز
باد زدن (باد کردن)	یئل‌وورماق	یئل‌ووردوم	یئل‌وورموشام	یئل‌وورارام	یئل‌ووراجاغام	یئل‌وور
	یئل‌له‌مک	یئل‌له‌دیم	یئل‌له‌میشم	یئل‌له‌رم	یئل‌له‌یه‌جه‌یم	یئل‌له
باد کردن (ورم کردن)	شیشمک	شیشدیم	شیشمیشم	شیشه‌رم	شیشه‌جه‌یم	شیش
باریدن	یاغماق	یاغدیم	یاغمیشام	یاغارام	یاغاجاغام	یاغ
باز شدن	آچیلماق	آچیلدیم	آچیلمیشام	آچیلارام	آچیلاجاغام	آچیل
باز کردن (گشادن)	آچماق	آچدیم	آچمیشام	آچارام	آچاجاغام	آچ
بازی کردن	اوْیناماق	اوْینادیم	اوْینامیشام	اوْینارام	اوْیناجاغام	اوْینا

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
بافتن	توخوماق	توخودوم	توخوموشام	توخویوم	توخویاجاغام	توخو
باور کردن	اینانماق	اینان‌دیم	اینان‌میشام	اینانام	ایناناجاغام	اینان
بایستن	گرکمک	گرک‌دیم	گرک‌میشم	گرکم	گرکه‌جه‌یم	گرک
	لازم اولماق	لازم اولدوم	لازم اولموشام	لازم اولام	لازم اولاجاغام	لازم اول
بخشیدن	باغیشلاماق	باغیشلادیم	باغیشلامیشام	باغیشلایام	باغیشلایاجاغام	باغیشلا
برافروختن ۱ روشن کردن	یاندیرماق	یاندیردیم	یاندیرمیشام	یاندیرام	یاندیراجاغام	یاندیر
۲ سرخ شدن	قیزارماق	قیزاردیم	قیزارمیشام	قیزارام	قیزاراجاغام	قیزار
برخاستن	دورماق	دوردوم	دورموشام	دورام	دوراجاغام	دور
	قالخماق	قالخدیم	قالخمیشام	قالخام	قالخاجاغام	قالخ
بردن	آپارماق	آپاردیم	آپارمیشام	آپارام	آپاراجاغام	آپار
بریدن	۱ کسمک	کسدیم	کسمیشم	کسم	کسه‌جه‌یم	کس
	۲ دوغراماق	دوغرادیم	دوغرامیشام	دوغرایام	دوغرایاجاغام	دوغرا
بزرگ کردن	بؤیوتمک	بؤیوتدوم	بؤیوتموشم	بؤیودم	بؤیوده‌جه‌یم	بؤیوت
بزرگ شدن	بؤیومک	بؤیودوم	بؤیوموشم	بؤیویم	بؤیویه‌جه‌یم	بؤیو (اولماق)
بستن	باغلاماق	باغلادیم	باغلامیشام	باغلایام	باغلایاجاغام	باغلا
بس کردن	بس اله‌مک	بس اله‌دیم	بس اله‌میشم	بس اله‌یم	بس اله‌یه‌جه‌یم	بس اله
بغل کردن	قوجاقلاماق	قوجاقلادیم	قوجاقلامیشام	قوجاقلایام	قوجاقلایاجاغام	قوجاقلا
پخته کردن	۱ قوورماق	قووردوم	قوورموشام	قوورام	قووراجاغام	قوور
	۲ اوجالتماق	اوجالتدیم	اوجالتمیشام	اوجالدام	اوجالداجاغام	اوجالت
منحرفی کردن	منحرفلیق ائله‌مک	منحرفلیق ائله‌دیم	منحرفلیق ائله‌میشم	منحرفلیق ائله‌یم	منحرفلیق ائله‌یه‌جه‌یم	منحرفلیق ائله
بودن	اولماق	اولدوم	اولموشام	اولام	اولاجاغام	اول
بوسیدن	اؤپمک	اؤپدوم	اؤپموشم	اؤپم	اؤپه‌جه‌یم	اؤپ
بو گرفتن	ای لنمک	ای لندیم	ای لنمیشم	ای لنم	ای لنه‌جه‌یم	ای لن
بوییدن	ای له‌مک	ای له‌دیم	ای له‌میشم	ای له‌یم	ای له‌یه‌جه‌یم	ای له

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

امر	مستقبل	مضارع التزامی ساده	ماضی نقلی	ماضی ساده	مصدر ترکی	مصدر فارسی
اویان	اویاناجاغام	اویانام	اویانمیشام	اویاندیم	اویانماق	بیدار شدن
آییل	آییلاجاغام	آییلام	آییلمیشام	آییلدیم	آییلماق	
اویات	اویاداجاغام	اویادام	اویاتمیشام	اویاتدیم	اویاتماق	بیدار کردن
چیخ	چیخاجاغام	چیخام	چیخمیشام	چیخدیم	چیخماق	بیرون شدن
چیخارت	چیخارداجاغام	چیخاردام	چیخارتمیشام	چیخارتدیم	چیخارتماق	بیرون کردن
ناخوش‌لا	ناخوش‌لیه‌جگم	ناخوش‌لیم	ناخوش‌لامیشام	ناخوش‌لادیم	ناخوش‌لاماق	بیمار شدن
کئفسیزله	کئفسیزلیه‌جگم	کئفسیزلیم	کئفسیزلمیشم	کئفسیزلدیم	کئفسیزلمک	
بیهوش اول	بیهوش اولاجاغام	بیهوش اولام	بیهوش اولموشام	بیهوش اولدوم	بیهوش اولماق	بیهوش شدن
بیهوش ائله	بیهوش ائلیه‌جگم	بیهوش ائلیم	بیهوش ائله‌میشم	بیهوش ائله‌دیم	بیهوش ائله‌مک	بیهوش کردن
						پ
گؤری(ن)	گؤرونه‌جگم	گؤرونم	گؤرونموشم	گؤروندوم	گؤرونمک	باور کردن
پارالا	پارالیه‌جگم	پارالیم	پارالامیشام	پارالادیم	پارالاماق	پاره کردن
دور	دوراجاغام	دورام	دورموشام	دوردوم	دورماق	پا شدن
شپه	شپه‌جگم	شپهم	شپه‌میشم	شپه‌دیم	شپه‌مک	پاشیدن
سیل	سیله‌جگم	سیلم	سیل‌میشم	سیل‌دیم	۱ سیل‌مک	پاک کردن (چنانکه ظرف را)
آریت	آریداجاغام	آریدام	آریتمیشام	آریتدیم	۲ آریتماق	(چنانکه سبزی را)
گؤزله	گؤزلیه‌جگم	گؤزلیم	گؤزله‌میشم	گؤزله‌دیم	گؤزله‌مک	پاییدن
بیش	بیشه‌جگم	بیشم	بیشمیشم	بیشدیم	بیشمک	پختن (لازم)
بیشیر	بیشیره‌جگم	بیشیرم	بیشیرمیشم	بیشیردیم	بیشیرمک	پختن (متعدی)
پذیرایی ائله	پذیرایی ائلیه‌جگم	پذیرایی ائلیم	پذیرایی ائله‌میشم	پذیرایی ائله‌دیم	پذیرایی ائله‌مک	پذیرایی کردن
داغیت	داغیداجاغام	داغیدام	داغیتمیشام	داغیتدیم	داغیتماق	پراکنده کردن
آت	آتاجاغام	آتام	آتمیشام	آتدیم	آتماق	پرت کردن
وئر	وئره‌جگم	وئرم	وئرمیشم	وئردیم	وئرمک	پرداخت کردن (دادن)

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
پرستیدن	پرستش ائله‌مک	پرستش ائله‌دیم	پرستش ائله‌میشم	پرستش ائله‌یم	پرستش ائله‌یه‌جگم	پرستش ائله
پرسیدن	سوروشماق	سوروشدوم	سوروشموشام	سوروشام	سوروشاجاغام	سوروش
پر شدن	دولماق	دولدوم	دولموشام	دولام	دولاجاغام	دول
پر کردن	دولدورماق	دولدوردوم	دولدورموشام	دولدورام	دولدوراجاغام	دولدور
پریدن ۱ پرش کردن	آتیلماق	آتیلدیم	آتیلمیشام	آتیلام	آتیلاجاغام	آتیل
۲ پرواز کردن	اوچماق	اوچدوم	اوچموشام	اوچام	اوچاجاغام	اوچ
پروردن	بئجه‌رتمک	بئجه‌رتدیم	بئجه‌رتمیشم	بئجه‌رتم	بئجه‌رته‌جگم	بئجه‌رت
	بسله‌مک	بسله‌دیم	بسله‌میشم	بسله‌یم	بسله‌یه‌جگم	بسله
پسندیدن	بَیَن‌مک	بَیَن‌دیم	بَیَن‌میشم	بَیَنم	بَیَنه‌جگم	بَیَن
پنهان شدن	گیزلن‌مک	گیزلن‌دیم	گیزلن‌میشم	گیزلنم	گیزلنه‌جگم	گیزلن
پنهان کردن	گیزلتمک	گیزلتدیم	گیزلتمیشم	گیزلتم	گیزلده‌جگم	گیزلت
پوسیدن	چورومک	چورودوم	چوروموشم	چوریوم	چوریوه‌جگم	چوری(و)
پوشیدن	گئیمک	گئیدیم	گئیمیشم	گئیم	گئیه‌جگم	گئی
پهن کردن	دؤشه‌مک	دؤشه‌دیم	دؤشه‌میشم	دؤشه‌یم	دؤشه‌یه‌جگم	دؤشه
پیاده شدن	ائن‌مک	ائن‌دیم	ائن‌میشم	ائنم	ائنه‌جگم	ائن
	یئن‌مک	یئن‌دیم	یئن‌میشم	یئنم	یئنه‌جگم	یئن
پیاده کردن	ائن‌دیرمک	ائن‌دیردیم	ائن‌دیرمیشم	ائن‌دیرم	ائن‌دیره‌جگم	ائن‌دیر
	یئن‌دیرمک	یئن‌دیردیم	یئن‌دیرمیشم	یئن‌دیرم	یئن‌دیره‌جگم	یئن‌دیر
پیچیدن (چیزی را)	بۆکمک	بۆکدوم	بۆکموشم	بۆکم	بۆکه‌جگم	بۆک
پیچیدن (از جایی به جایی)	دؤنمک	دؤندوم	دؤنموشم	دؤنم	دؤنه‌جگم	دؤن
پیچیدن (سر به سر گذاشتن)	دولاشماق	دولاشدیم	دولاشمیشام	دولاشام	دولاشاجاغام	دولاش
پیدا شدن	تاپیلماق	تاپیلدیم	تاپیلمیشام	تاپیلام	تاپیلاجاغام	تاپیل
پیدا کردن	تاپماق	تاپدیم	تاپمیشام	تاپام	تاپاجاغام	تاپ
ت						
تابیدن (درخشیدن)	پاریلداماق (پارلاماق)	پاریلدادیم	پاریلدامیشام	پاریلدیَم	پاریلدیه‌جگم	پاریلدا
تاباندن (تاب دادن)	ائیمک	ائیدیم	ائیمیشم	ائیم	ائیه‌جگم	ائی

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
تبخال زدن	اوچوق‌لاماق	اوچوق‌لادیم	اوچوق‌لامیشام	اوچوق‌لایام	اوچوق‌لایاجاغام	اوچوق‌لا
تب کردن	قیزدیرماق	قیزدیردیم	قیزدیرمیشام	قیزدیرام	قیزدیراجاغام	قیزدیر
تراشیدن (صورت و...)	قیرخماق	قیرخدیم	قیرخمیشام	قیرخام	قیرخاجاغام	قیرخ
تراشیدن (چوب و...)	یونماق	یوندوم	یونموشام	یونام	یوناجاغام	یون
ترسیدن	قورخماق	قورخدوم	قورخموشام	قورخام	قورخاجاغام	قورخ
تر شدن	ایس‌لانماق *	خیس شدن	—			
تر کردن	یاش‌لاماق	یاش‌لادیم	یاش‌لامیشام	یاش‌لایام	یاش‌لایاجاغام	یاش‌لا
ترکیدن	پارت‌لاماق	پارت‌لادیم	پارت‌لامیشام	پارت‌لایام	پارت‌لایاجاغام	پارت‌لا
تسکین دادن	یاخچی‌لاشماق	یاخچی‌لاشدیم	یاخچی‌لاشمیشام	یاخچی‌لاشام	یاخچی‌لاشاجاغام	یاخچی‌لاش
تسکین یافتن	یاخچی‌لاشرماق	یاخچی‌لاشردیم	یاخچی‌لاشرمیشام	یاخچی‌لاشرام	یاخچی‌لاشراجاغام	یاخچی‌لاشر
تشریف آوردن	تشریف گتیرمک	تشریف گتیردیم	تشریف گتیرمیشم	تشریف گتیرم	تشریف گتیره‌جه‌یم	تشریف گتیر
تشریف بردن	تشریف آپارماق	تشریف آپاردیم	تشریف آپارمیشام	تشریف آپارام	تشریف آپاراجاغام	تشریف آپار
تشکر کردن	تشکور ائله‌مک	تشکور ائله‌دیم	تشکور ائله‌میشم	تشکور ائله‌یم	تشکور ائله‌یه‌جه‌یم	تشکور ائله
تشکیل دادن	قورماق	قوردوم	قورموشام	قورام	قوراجاغام	قور
تشکیل یافتن	قورولماق	قورولدوم	قورولموشام	قورولام	قورولاجاغام	قورول
تعارف کردن	تعارف ائله‌مک	تعارف ائله‌دیم	تعارف ائله‌میشم	تعارف ائله‌یم	تعارف ائله‌یه‌جه‌یم	تعارف ائله
تعریف کردن	تعریف ائله‌مک	تعریف ائله‌دیم	تعریف ائله‌میشم	تعریف ائله‌یم	تعریف ائله‌یه‌جه‌یم	تعریف ائله
تقاضا کردن	تقاضا ائله‌مک	تقاضا ائله‌دیم	تقاضا ائله‌میشم	تقاضا ائله‌یم	تقاضا ائله‌یه‌جه‌یم	تقاضا ائله
تقدیم کردن	تقدیم ائله‌مک	تقدیم ائله‌دیم	تقدیم ائله‌میشم	تقدیم ائله‌یم	تقدیم ائله‌یه‌جه‌یم	تقدیم ائله
تکاندن ۱ (سفره و...)	سیلکه‌له‌مک	سیلکه‌له‌دیم	سیلکه‌له‌میشم	سیلکه‌له‌یم	سیلکه‌له‌یه‌جه‌یم	سیلکه‌له
تکاندن ۲ (حرکت دادن)	ترپتمک	ترپتدیم	ترپتمیشم	ترپدیم	ترپده‌جه‌یم	ترپت
تکیه کردن (به چیزی)	دایانماق	دایاندیم	دایانمیشام	دایانام	دایاناجاغام	دایان
تکیه کردن (به کسی)	آرخالانماق	آرخالاندیم	آرخالانمیشام	آرخالانام	آرخالاناجاغام	آرخالان

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
تلقین کردن	تلقین ائتمک	تلقین ائتدیم	تلقین ائتمیشم	تلقین ائدیم	تلقین ائده‌جیکم	تلقین ائله
تمام شدن	قورتولماق	قورتولدوم	قورتولموشام	قورتولام	قورتولاجاغام	قورتول
تمام کردن	قورتارماق	قورتاردیم	قورتارمیشام	قورتاریم	قورتاراجاغام	قورتار
تمنا کردن	تمنا ائتمک	تمنا ائتدیم	تمنا ائتمیشم	تمنا ائلیم	تمنا ائلیه‌جیکم	تمنا ائله
تناول فرمودن	تناول بویورماق	تناول بویوردوم	تناول بویورموشام	تناول بویورام	تناول بویوراجاغام	تناول بویور
تناول کردن	یئمک	یئدیم	یئمیشم	یئیم	یئیه‌جگم	یه
توانستن	باشارماق (باجارماق)	باشاردیم	باشارمیشام	باشارام	باشاراجاغام	باشار
توجه فرمودن	توجه بویورماق	توجه بویوردوم	توجه بویورموشام	توجه بویورام	توجه بویوراجاغام	توجه بویور
توجه کردن	توجه ائتمک	توجه ائتدیم	توجه ائتمیشم	توجه ائلیم	توجه ائلیه‌جیکم	توجه ائله
توصیه کردن	تاپشیرماق	تاپشیردیم	تاپشیرمیشام	تاپشیرام	تاپشیراجاغام	تاپشیر
تیز کردن	ایتیلتمک	ایتیلتدیم	ایتیلتمیشم	ایتیلدیم	ایتیلده‌جکم	ایتیلت
ج						
جارو کردن	سوپورمک	سوپوردیم	سوپورموشم	سوپورم	سوپوره‌جکم	سوپور
جاری شدن	آخماق	آخدیم	آخمیشام	آخام	آخاجاغام	آخ
جاری کردن	آخیتماق	آخیتدیم	آخیتمیشام	آخیدام	آخیداجاغام	آخیت
جان دادن	جان وئرمک	جان وئردیم	جان وئرمیشم	جان وئرم	جان وئره‌جکم	جان وئر
جدا شدن	آیریلماق	آیریلدیم	آیریلمیشام	آیریلام	آیریلاجاغام	آیریل
جدا کردن	آییرماق	آییردیم	آییرمیشام	آییرام	آییراجاغام	آییر
جستن	آختارماق	آختاردیم	آختارمیشام	آختارام	آختاراجاغام	آختار
جستجو کردن	آختاریشماق	آختاریشدیم	آختاریشمیشام	آختاریشام	آختاریشاجاغام	آختاریش
جمع‌آوری کردن	ییغیشدیرماق	ییغیشدیردیم	ییغیشدیرمیشام	ییغیشدیرام	ییغیشدیراجاغام	ییغیشدیر

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
جمع شدن	ییغیلماق	ییغیلدیم	ییغیلمیشام	ییغیلام	ییغیلاجاغام	ییغیل
جمع کردن	ییغماق	ییغدیم	ییغمیشام	ییغام	ییغاجاغام	ییغ
جهیدن	ترپشمک	ترپشدیم	ترپشمیشم	ترپشم	ترپشه‌جه‌یم	ترپش
	ترپنمک	ترپندیم	ترپنمیشم	ترپنم	ترپنه‌جه‌یم	ترپن
جنگیدن	ووروشماق	ووروشدوم	ووروشموشام	ووروشام	ووروشاجاغام	ووروش
جوش آوردن	عصبانی اولماق	عصبانی اولدوم	عصبانی اولموشام	عصبانی اولام	عصبانی اولاجاغام	عصبانی اول
جوشاندن	قینتمک	قینتدیم	قینتمیشم	قینتم	قینته‌جه‌یم	قینت
جوشیدن	قینه‌مک	قینه‌دیم	قینه‌میشم	قینه‌یم	قینه‌یه‌جه‌یم	قینه
جویدن	چینه‌مک	چینه‌دیم	چینه‌میشم	چینه‌یم	چینه‌یه‌جه‌یم	چینه
چاق شدن	کوکلمک	کوکلدیم	کوکلمیشم	کوکلم	کوکله‌جه‌یم	کوکل
چاق کردن	کوکلتمک	کوکلتدیم	کوکلتمیشم	کوکلدم	کوکلده‌جه‌یم	کوکلت
چراندن	اوتارماق	اوتاردیم	اوتارمیشام	اوتارام	اوتاراجاغام	اوتار
چرخیدن	۱ دولانماق	دولاندیم	دولانمیشام	دولانام	دولاناجاغام	دولان
	۲ فیرلانماق	فیرلاندیم	فیرلانمیشام	فیرلانام	فیرلاناجاغام	فیرلان
چریدن	اوت لاماق (اوتلاماق)	اوت لادیم	اوت لامیشام	اوتلیم	اوتلیه‌جه‌یم	اوت لا
چسبیدن	یاپیشماق	یاپیشدیم	یاپیشمیشام	یاپیشام	یاپیشاجاغام	یاپیش
چشیدن	دادماق	دادیم	دادمیشام	دادام	داداجاغام	داد
چیدن	۱ درمک (میوه و...)	دردیم	درمیشم	درم	دره‌جه‌یم	در
	۲ دوزمک	دوزدوم	دوزموشم	دوزم	دوزه‌جه‌یم	دوز
ح						
حرف زدن	دانیشماق	دانیشدیم	دانیشمیشام	دانیشام	دانیشاجاغام	دانیش
حرکت کردن	ترپنمک (ترپشمک)	ترپندیم	ترپنمیشم	ترپنم	ترپنه‌جه‌یم	ترپن
حساب کردن	۱ حساب لاماق	حساب لادیم	حساب لامیشام	حساب لیم	حساب لیه‌جه‌یم	حساب لا
	۲ سایماق	سایدیم	سایمیشام	سایام	سایاجاغام	سای

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
حفظ کردن	۱ حفظ ائله‌مک	حفظ ائله‌دیم	حفظ ائله‌میشم	حفظ ائله‌یه‌م	حفظ ائله‌یه‌جه‌یم	حفظ ائله
	۲ ازبرله‌مک	ازبرله‌دیم	ازبرله‌میشم	ازبرله‌یه‌م	ازبرله‌یه‌جه‌یم	ازبرله
حمله کردن	حمله ائله‌مک	حمله ائله‌دیم	حمله ائله‌میشم	حمله ائله‌یه‌م	حمله ائله‌یه‌جه‌یم	حمله ائله
حواله کردن	حواله ائله‌مک	حواله ائله‌دیم	حواله ائله‌میشم	حواله ائله‌یه‌م	حواله ائله‌یه‌جه‌یم	حواله ائله
خاموش شدن	۱ سؤن‌مک	سؤن‌دوم	سؤن‌موشم	سؤنه‌م	سؤنه‌جه‌یم	سؤن
	۲ کئچمک	کئچدیم	کئچمیشم	کئچه‌م	کئچه‌جه‌یم	کئچ
خاموش کردن	۱ سؤندورمک	سؤندوردوم	سؤندورموشم	سؤندوره‌م	سؤندوره‌جه‌یم	سؤندور
	۲ کئچیرتمک	کئچیرتدیم	کئچیرتمیشم	کئچیرده‌م	کئچیرده‌جه‌یم	کئچیرت
خجالت دادن	اوتاندیرماق	اوتاندیردیم	اوتاندیرمیشام	اوتاندیرام	اوتاندیراجاغام	اوتاندیر
خجالت کشیدن	اوتانماق	اوتاندیم	اوتانمیشام	اوتانام	اوتاناجاغام	اوتان
خدمت کردن	خدمت ائله‌مک (قوللوق ائله‌مک)	خدمت ائله‌دیم	خدمت ائله‌میشم	خدمت ائله‌یه‌م	خدمت ائله‌یه‌جه‌یم	خدمت ائله
خراب شدن	خاراب لاشماق	خاراب لاشدیم	خاراب لاشمیشام	خاراب لاشام	خاراب لاشاجاغام	خاراب لاش
خراب کردن	خاراب لاماق	خاراب لادیم	خاراب لامیشام	خاراب لیه‌م	خاراب لیه‌جه‌یم	خاراب لا
خراشیدن	دیدمک	دیددیم	دیدمیشم	دیده‌م	دیده‌جه‌یم	دید
	جیرماق	جیردیم	جیرمیشام	جیرام	جیراجاغام	جیر
خرج کردن	خرج له‌مک	خرج له‌دیم	خرج له‌میشم	خرج له‌یه‌م	خرج له‌یه‌جه‌یم	خرج له
خریدن	آلماق	آلدیم	آلمیشام	آلام	آلاجاغام	آل
خسته شدن	یورولماق	یورولدوم	یورولموشام	یورولام	یورولاجاغام	یورول
خسته کردن	یورماق	یوردوم	یورموشام	یورام	یوراجاغام	یور
خشک شدن	قوروماق	قورودوم	قوروموشام	قورویه‌م	قورویه‌جه‌یم	قورو
خشک کردن	قوروتماق	قوروتدوم	قوروت موشام	قورودام	قوروداجاغام	قوروت
خندیدن	گولمک	گولدوم	گول موشم	گوله‌م	گوله‌جه‌یم	گول
خوابیدن	یاتماق	یاتدیم	یات میشام	یاتام	یاتاجاغام	یات

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع اخباری ساده	مستقبل	امر
خواستن	ایسته‌مک	ایسته‌دیم	ایسته‌میشم	ایسته‌یم	ایسته‌یه‌جه‌یم	ایسته
خوابیدن	اویوماق	اویودوم	اویوموشام	اویویورام	اویویاجاغام	اویو
خواهش کردن	خواهش ائله‌مک	خواهش ائله‌دیم	خواهش ائله‌میشم	خواهش ائله‌یرم	خواهش ائله‌یه‌جه‌یم	خواهش ائله
خوردن	۱ یئمک	یئدیم	یئمیشم	یئیرم	یئیه‌جه‌یم	یئ
	۲ ایچمک	ایچدیم	ایچمیشم	ایچیرم	ایچه‌جه‌یم	ایچ
خیس شدن	ایسلانماق	ایسلاندیم	ایسلانمیشام	ایسلانیرام	ایسلاناجاغام	ایسلان
خیس کردن	ایسلاتماق	ایسلاتدیم	ایسلاتمیشام	ایسلادیرام	ایسلاداجاغام	ایسلاد
د						
داد زدن	چیغیرماق	چیغیردیم	چیغیرمیشام	چیغیریرام	چیغیراجاغام	چیغیر
دادن	وئرمک	وئردیم	وئرمیشم	وئریرم	وئره‌جه‌یم	وئر
داشتن	واری اولماق	واریم ایدی	واریم ایمیش	واریم اولا	واریم اولاجاق	وارین اولسون
دانستن	بیلمک	بیلدیم	بیلمیشم	بیلیرم	بیله‌جک	بیل
درآمدن	چیخماق	چیخدیم	چیخمیشام	چیخیرام	چیخاجاغام	چیخ
درآوردن	چیخارت ماق	چیخارتدیم	چیخارتمیشام	چیخاریرام	چیخاراجاغام	چیخارت
دراز شدن	اوزان ماق	اوزاندیم	اوزانمیشام	اوزانیرام	اوزاناجاغام	اوزان
دراز کردن	اوزات ماق	اوزاتدیم	اوزاتمیشام	اوزادیرام	اوزاداجاغام	اوزاد
دراز کشیدن	اوزان ماق	اوزاندیم	اوزانمیشام	اوزانیرام	اوزاناجاغام	اوزان
درخشیدن	پارلاماق (ایشیلداماق)	پارلادیم	پارلامیشام	پارلاییرام	پارلایاجاغام	پارلا
درد کردن	آغری ماق	آغریدیم	آغریمیشام	آغرییرام	آغریاجاغام	آغری
درست شدن	دوزل مک	دوزلدیم	دوزلمیشم	دوزلیرم	دوزله‌جه‌یم	دوزل
درست کردن	دوزلت مک	دوزلتدیم	دوزلتمیشم	دوزلدیرم	دوزلده‌جه‌یم	دوزلت

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
درنگ کردن	یوبان ماق	یوبان دیم	یوبان میشام	یوبانام	یوباناجاغام	یوبان
دروغ گفتن	یالان دمک	یالان دئدیم	یالان دومیشم	یالان دیم	یالان دیه‌جه‌یم	یالان دم
درو کردن (درویدن)	بیچ مک	بیچدیم	بیچ میشم	بیچه‌م	بیچه جه‌یم	بیچ
دریدن	ییرتماغ	ییرت دیم	ییرت میشام	ییرتام	ییرتاجاغام	ییرت
لرزیدن	لاغیرلاماق	لاغیرلادیم	لاغیرلامیشام	لاغیرلایام	لاغیرلایاجاغام	لاغیرلا
دست انداختن	شری‌مک (اله سالماق)	شری دیم	شری میشم	شری‌یه‌م	شری‌یه جه‌یم	شری
دست برداشتن	ال گؤتورمک	ال گؤتوردوم	ال گؤتورموشم	ال گؤتوره‌م	ال گؤتوره‌جه‌یم	ال گؤتور
دست دادن	ال وئرمک	ال وئردیم	ال وئرمیشم	ال وئره‌م	ال وئره‌جه‌یم	ال وئر
دست زدن	ال وورماق	ال ووردوم	ال وورموشام	ال وورام	ال ووراجاغام	ال وور
دست کشیدن	ال چکمک	ال چکدیم..	ال چکمیشم	ال چکه‌م	ال چکه‌جه‌یم	ال چک
دستور دادن	دستور وئرمک	دستور وئردیم	دستور وئرمیشم	دستور وئره‌م	دستور وئره جه‌یم	دستور وئر
دشنام دادن	یامان لاماق	یامان لادیم	یامان لامیشام	یامان لایام	یامان لایاجاغام	یامان لا
دعا کردن	دعا اتمک	دعا اتدیم	دعا اتمیشم	دعا ایلیه‌م	دعا ائلیه جه‌یم	دعا ائله
دعوت کردن	دعوت اتمک	دعوت اتدیم	دعوت اتمیشم	دعوت ایلیه‌م	دعوت ائلیه جه‌یم	دعوت ائله
دلداری دادن	دیلدار لیق وئرمک	دیلدار لیق وئردیم	دیلدار لیق وئرمیشم	دیلدار لیق وئره‌م	دیلدار لیق وئره جه‌یم	دیلدار لیق وئر
دمیدن	پیله‌مک (اوفوله‌مک)	پیله‌دیم	پیله‌میشم	پیله‌یه‌م	پیله‌یه جه‌یم	پیله
دوست داشتن	سئومک (ایسته‌مک)	سئودیم	سئومیشم	سئوه‌م	سئوه جه‌یم	سئو
دوشیدن	ساغماق	ساغدیم	ساغ میشام	ساغام	ساغاجاغام	ساغ
دونگی کردن	اَلَشمک	اَلَش دیم	اَلَش میشم	اَلَشه‌م	اَلَشه جه‌یم	اَلَش
دویدن	قاچماق	قاچدیم	قاچ میشام	قاچام	قاچاجاغام	قاچ
دیدن	گؤرمک	گؤردوم	گؤرموشم	گؤره‌م	گؤره جه‌یم	گؤر
ر						
راحت شدن	راحت لانماق	راحت لاندیم	راحت لانمیشام	راحت لانام	راحت لاناجاغام	راحت لان
راحت کردن	راحت اتمک	راحت اتدیم	راحت اتمیشم	راحت ائلیه‌م	راحت ائلیه جه‌یم	راحت ائله

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
راضی شدن	راضی اولماق	راضی اولدوم	راضی اولموشام	راضی اولام	راضی اولاجاغام	راضی اول
راضی کردن	راضی ائتمک	راضی ائتدیم	راضی ائتمیشم	راضی ائلیه‌یم	راضی ائلیه‌جه‌یم	راضی ائله
راندن (چهارپا)	۱ سورمک	سوردوم	سورموشم	سوره‌م	سوره‌جه‌یم	سور
(دور کردن)	۲ قوواماق	قوودوم	قوواموشام	قووام	قوواجاغام	قوو
رد شدن	۱ رد اولماق	رد اولدوم	رد اولموشام	رد اولام	رد اولاجاغام	رد اول
	۲ کئچمک	کئچدیم	کئچمیشم	کئچه‌م	کئچه‌جه‌یم	کئچ
رد کردن	۱ رد ائتمک	رد ائتدیم	رد ائتمیشم	رد ائلیه‌یم	رد ائلیه‌جه‌یم	رد ائله
	۲ کئچیرتمک	کئچیرتدیم	کئچیرتمیشم	کئچیرده‌م	کئچیرده‌جه‌یم	کئچیرت
رساندن	یئتیرمک	یئتیردیم	یئتیرمیشم	یئتیره‌م	یئتیره‌جه‌یم	یئتیر
رسیدن	یئتیشمک (چاتماق)	یئتیشدیم	یئتیشمیشم	یئتیشه‌م	یئتیشه‌جه‌یم	یئتیش
رفتن	گئتمک	گئتدیم	گئتمیشم	گئده‌م	گئده‌جه‌یم	گئت
رُفتن	سوپورمک	سوپوردوم	سوپورموشم	سوپوره‌م	سوپوره‌جه‌یم	سوپور
رقصیدن	اویناماق	اوینادیم	اویناموشام	اوینایام	اوینایاجاغام	اوینا
رنجیدن	اینجیمک	اینجیدیم	اینجیمیشم	اینجی‌یه‌م	اینجی‌یه‌جه‌یم	اینجی
رنگ کردن	بویاماق (رنگ ائتمک)	بویادیم	بویاموشام	بویایام	بویایاجاغام	بویا
روشن شدن	ایشیقلانماق ایشیق آلماق	ایشیقلاندیم	ایشیقلانمیشام	ایشیقلانام	ایشیقلاناجاغام	ایشیقلان
روشن کردن	۱ یاندیرماق	یاندیردیم	یاندیرمیشام	یاندیرام	یاندیراجاغام	یاندیر
	۲ ایشیقلاندیرماق	ایشیقلاندیردیم	ایشیقلاندیرمیشام	ایشیقلاندیرام	ایشیقلاندیراجاغام	ایشیقلاندیر
روییدن (رُستن)	گؤیه‌رمک	گؤیه‌ردیم	گؤیه‌رمیشم	گؤیه‌ره‌م	گؤیه‌ره‌جه‌یم	گؤیه‌ر
	بیتمک	بیتدیم	بیتمیشم	بیته‌م	بیته‌جه‌یم	بیت
رها شدن	بوراخیلماق (آزاد اولماق)	بوراخیلدیم	بوراخیلمیشام	بوراخیلام	بوراخیلاجاغام	بوراخیل
رها کردن	بوراخماق (آزاد ائتمک)	بوراخدیم	بوراخمیشام	بوراخام	بوراخاجاغام	بوراخ
ریختن (لازم)	تؤکولمک	تؤکولدوم	تؤکولموشم	تؤکوله‌م	تؤکوله‌جه‌یم	تؤکول
(متعدی)	تؤکمک	تؤکدوم	تؤکموشم	تؤکه‌م	تؤکه‌جه‌یم	تؤک
ز						
زاریدن	زاریماق	زاریدیم	زاریمیشام	زاری‌یه‌م	زاری‌یه‌جه‌یم	زاری
زاییدن (زادن)	دوغماق	دوغدوم	دوغموشام	دوغام	دوغاجاغام	دوغ
زحمت دادن	زحمت وئرمک	زحمت وئردیم	زحمت وئرمیشم	زحمت وئره‌م	زحمت وئره‌جه‌یم	زحمت وئر

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
زحمت کشیدن	زحمت چکمک	زحمت چکدیم	زحمت چکمیشم	زحمت چکم	زحمت چکه جکم	زحمت چک
زدن	وورماق	ووردوم	وورموشام	وورام	وورا جاغام	وور
زن گرفتن	ائولنمک	ائولندیم	ائولنمیشم	ائولنم	ائولنه جکم	ائولن
س						
سبز شدن	گؤیرمک	گؤیردیم	گؤیرمیشم	گؤیرم	گؤیره جکم	گؤیر
سپردن	تاپشیرماق	تاپشیردیم	تاپشیرمیشام	تاپشیرام	تاپشیراجاغام	تاپشیر
ستودن (تعریف کردن)	تعریفلمک	تعریفلدیم	تعریفلمیشم	تعریفلیم	تعریفلیه جکم	تعریفله
سرازیر شدن (جاری شدن)	آخماق	آخدیم	آخمیشام	آخام	آخاجاغام	آخ
سرازیر کردن (جاری کردن)	آخیتماق	آخیتدیم	آخیتمیشام	آخیدام	آخیداجاغام	آخیت
سراغ گرفتن	سوراغ لاشماق	سوراغ لاشدیم	سوراغ لاشمیشام	سوراغ لاشام	سوراغ لاشاجاغام	سوراغ لاش
سرافراز شدن	باشی اوجا اولماق	باشی اوجا اولدوم	باشی اوجا اولموشام	باشی اوجا اولام	باشی اوجا اولاجاغام	باشی اوجا اول
سرافراز کردن	باشی اوجا ائله‌مک	باشی اوجا ائله‌دیم	باشی اوجا ائله‌میشم	باشی اوجا ائلیم	باشی اوجا ائلیه جکم	باشی اوجا ائله
سرد شدن	سویوماق	سویودوم	سویوموشام	سویویام	سویویاجاغام	سویو
سرد کردن	سویوتماق	سویوتدوم	سویوتموشام	سویودام	سویوداجاغام	سویوت
سرفه کردن	اؤسگورمک	اؤسگوردوم	اؤسگورموشم	اؤسگورم	اؤسگوره جکم	اؤسگور
سکوت کردن	سکوت ائله‌مک	سکوت ائله‌دیم	سکوت ائله میشم	سکوت ائلیم	سکوت ائلیه جکم	سکوت ائله
سلام دادن (سلام کردن)	سلام وئرمک	سلام وئردیم	سلام وئرمیشم	سلام وئرم	سلام وئره جکم	سلام وئر
سنجیدن	توتوشدورماق	توتوشدوردوم	توتوشدورموشام	توتوشدورام	توتوشدوراجاغام	توتوشدور
سوار شدن	مینمک	میندیم	مینمیشم	مینم	مینه جکم	مین
سوار کردن	میندیرمک	میندیردیم	میندیرمیشم	مین دیرم	مین دیره جکم	مین دیر
سوختن (لازم)	یانماق	یاندیم	یانمیشام	یانام	یاناجاغام	یان
سوختن (متعدی)	یاندیرماق	یاندیردیم	یاندیرمیشام	یاندیرام	یاندیراجاغام	یاندیر

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع اخباری ساده	مستقبل	امر
سودن (سابیدن)	سۆرتمک	سۆرت دوم	سۆرت مۆشم	سۆرتەرم	سۆرته جکم	سۆرت
سوراخ شدن	دلین‌مک	دلین‌دیم	دلین میشم	دلینەرم	دلینه جکم	دلین
سوراخ کردن	دل‌مک	دل‌دیم	دل میشم	دلەرم	دله جکم	دل
سیر شدن	دوی‌ماق	دوی دوم	دوی موشام	دویارام	دویاجاغام	دوی
سیر کردن	دویورماق	دویوردوم	دویورموشام	دویورام	دویوراجاغام	دویور
ش						
شاشیدن	ایشه‌مک	ایشه‌دیم	ایشه میشم	ایشه‌یه‌رم	ایشه‌یه جکم	ایشه
شانه کردن (شانه زدن)	داراماق	دارادیم	داراموشام	دارایارام	دارایاجاغام	دارا
شایستن	یاراماق (بیشه توتماق)	یارادیم	یاراموشام	یارایارام	یارایاجاغام	یارا
شتابانیدن	تلسدیرمک	تلسدیردیم	تلسدیر میشم	تلسدیررم	تلسدیره جکم	تلسدیر
شتافتن (شتابیدن)	تلس‌مک	تلس دیم	تلس میشم	تلسرم	تلسه جکم	تلس
شخم زدن	شوْخوم وورماق	شوخوم وورودوم	شوخوم وورموشام	شوخوم وورورام	شوخوم وورواجاغام	شوخوم وور
شخم کردن	شوخوم لاماق	شوخوم لادیم	شوخوم لاموشام	شوخوم لایارام	شوخوم لایاجاغام	شوخوم لا
شدن	اولماق	اول دوم	اول موشام	اولارام	اولاجاغام	اول
شرح دادن	شرح وئرمک	شرح وئردیم	شرح وئرمیشم	شرح وئررم	شرح وئره‌جکم	شرح وئر
شروع کردن	باشلاماق	باشلادیم	باشلاموشام	باشلایارام	باشلایاجاغام	باشلا
شریک شدن	شریک اولماق	شریک اولدوم	شریک اولموشام	شریک اولارام	شریک اولاجاغام	شریک اول
شستشو کردن	یویون‌ماق	یویون‌دوم	یویون موشام	یویونارام	یویوناجاغام	یویون
شستن	یوماق	یودوم	یوموشام	یویارام	یویاجاغام	یو
شفا دادن	ساغالتماق (شفا وئرمک)	ساغالتدیم	ساغالت موشام	ساغالدارام	ساغالداجاغام	ساغالت
شفا یافتن	ساغالماق (شفا تاپماق)	ساغال دیم	ساغال موشام	ساغالارام	ساغالاجاغام	ساغال
شکافتن	پارچالاماق (ییرتماق)	پارچالادیم	پارچالاموشام	پارچالارام	پارچالایاجاغام	پارچالا

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
شکاندن (شکانیدن)	سیندیرماق	سیندیردیم	سیندیرمیشام	سیندیرام	سیندیراجاغام	سیندیر
شکستن (شکسته شدن)	سینماق	سیندیم	سینمیشام	سینام	سیناجاغام	سین
شکستن	اوولماق	اوولدوم	اوولموشام	اوولام	اوولاجاغام	اوول
	اوماق (اووماق)	اوودوم	او موشام	اووام	اوواجاغام	او
	اوماق					
شل شدن	چولاق اولماق	چولاق اولدوم	چولاق اولموشام	چولاق اولام	چولاق اولاجاغام	چولاق اول
شل شدن	۱ بوشالماق	بوشالدیم	بوشالمیشام	بوشالام	بوشالاجاغام	بوشال
	۲ بوموشالماق	بوموشالدیم	بوموشالمیشام	بوموشالام	بوموشالاجاغام	بوموشال
شل کردن ۱ (بند و…)	بوشالتماق	بوشالتدیم	بوشالت میشام	بوشالدام	بوشالداجاغام	بوشالت
۲ (نرم کردن چیزی را)	بوموشالتماق	بوموشالتدیم	بوموشالت میشام	بوموشالدام	بوموشالداجاغام	بوموشالت
شمردن	سایماق	سایدیم	سایمیشام	سایام	سایاجاغام	سای
	ساناماق	سانادیم	سانامیشام	سانایام	سانایاجاغام	سانا
شناختن	تانیماق	تانیدیم	تانیمیشام	تانیام	تانیاجاغام	تانی
شنا کردن	اوزمک	اوزدوم	اوزموشم	اوزرم	اوزه جگم	اوز
شنیدن	ائشیتمک	ائشیتدیم	ائشیت میشم	ائشیدرم	ائشیده جگم	ائشیت
شیر دادن	سوت وئرمک	سوت وئردیم	سوت وئرمیشم	سوت وئررم	سوت وئره جگم	سوت وئر
حس						
صدا زدن	سس لمک	سسله دیم	سسله میشم	سس لرم	سس له جگم	سس له
صدا کردن	چاغیرماق	چاغیردیم	چاغیر میشام	چاغیرام	چاغیراجاغام	چاغیر
صرف شدن (خورده شدن)	صرف اولماق	صرف اولدوم	صرف اول موشام	صرف اولام	صرف اولاجاغام	صرف اول
صرف کردن (خوردن)	صرف ائله مک	صرف ائله دیم	صرف ائله میشم	صرف ائلیه رم	صرف ائلیه جگم	صرف ائله
صدا آوردن	صدا گتیرمک	صدا گتیردیم	صدا گتیرمیشم	صدا گتیررم	صدا گتیره جگم	صدا گتیر

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
ط						
طلبیدن (خواستن)	ایسته‌مک	ایسته‌دیم	ایسته‌میشم	ایسته‌یم	ایسته‌یه‌جگم	ایسته
ع						
عذر خواستن	عذر ایسته‌مک	عذر ایسته‌دیم	عذر ایسته‌میشم	عذر ایسته‌یم	عذر ایسته‌یه‌جگم	عذر ایسته
عرض کردن	عرض ائله‌مک	عرض ائله‌دیم	عرض ائله‌میشم	عرض ائله‌یم	عرض ائله‌یه‌جگم	عرض ائله
عصبانی شدن	عصبانی اولماق	عصبانی اولدوم	عصبانی اولموشام	عصبانی اولام	عصبانی اولاجاغام	عصبانی اول
حمله کردن	اَشیرماق	اَشیردیم	اَشیرمیشام	اَشیرام	اَشیراجاغام	اَشیر
عفو فرمودن	عفو بویورماق	عفو بویوردوم	عفو بویورموشام	عفو بویورام	عفو بویوراجاغام	عفو بویور
عفو کردن	باغیشلاماق	باغیشلادیم	باغیشلامیشام	باغیشلایام	باغیشلایاجاغام	باغیشلا
عنایت فرمودن	عنایت بویورماق	عنایت بویوردوم	عنایت بویورموشام	عنایت بویورام	عنایت بویوراجاغام	عنایت بویور
غ						
غرق شدن	غرق اولماق	غرق اولدوم	غرق اولموشام	غرق اولام	غرق اولاجاغام	غرق اول
غرق کردن	غرق ائله‌مک	غرق ائله‌دیم	غرق ائله‌میشم	غرق ائله‌یم	غرق ائله‌یه‌جگم	غرق ائله
غلتانیدن	دیگیرلت‌مک	دیگیرلت‌دیم	دیگیرلت‌میشم	دیگیرلتم	دیگیرلتجگم	دیگیرلت
غلتیدن	دیگیرلنمک	دیگیرلن‌دیم	دیگیرلن‌میشم	دیگیرلنم	دیگیرلنه‌جگم	دیگیرلن
غلط کردن	غلط ائله‌مک	غلط ائله‌دیم	غلط ائله‌میشم	غلط ائله‌یم	غلط ائله‌یه‌جگم	غلط ائله
ف						
فاسد شدن	فاسد اولماق (ضای اولماق)	فاسد اولدوم	فاسد اولموشام	فاسد اولام	فاسد اولاجاغام	فاسد اول

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع اخباری ساده	مستقبل	امر
فرستادن	گؤندرمک	گؤندردیم	گؤندرمیشم	گؤندررم	گؤندره‌جگم	گؤندر
	یوللاماق	یوللادیم	یوللامیشام	یوللایارام	یوللایاجاغام	یوللا
فرسودن (خسته کردن)	یورماق	→	خسته کردن			
فرمودن	بویورماق	بویوردوم	بویورموشام	بویورارام	بویوراجاغام	بویور
فرو بردن	باتیرماق	باتیردیم	باتیرمیشام	باتیرارام	باتیراجاغام	باتیر
فروختن	ساتماق	ساتدیم	ساتمیشام	ساتارام	ساتاجاغام	سات
فریب خوردن	آلدانماق	آلداندیم	آلدانمیشام	آلدانارام	آلداناجاغام	آلدان
	تووْلانماق	تووْلاندیم	تووْلانمیشام	تووْلانارام	تووْلاناجاغام	تووْلان
فریب دادن	آلداتماق	آلداتدیم	آلداتمیشام	آلداتارام	آلداداجاغام	آلدات
	تووْلاماق	تووْلادیم	تووْلامیشام	تووْلایارام	تووْلایاجاغام	تووْلا
فشردن (فشار دادن)	سیخماق	سیخدیم	سیخمیشام	سیخارام	سیخاجاغام	سیخ
	۱ آنلاماق	آنلادیم	آنلامیشام	آنلایارام	آنلایاجاغام	آنلا
فهمیدن	۲ دۆشۆنمک	دۆشۆندۆم	دۆشۆنمۆشم	دۆشۆنۆرم	دۆشۆنه‌جگم	دۆشۆن
	۳ قانماق	قاندیم	قانمیشام	قانارام	قاناجاغام	قان
ق						
قاپیدن	قاپماق	قاپدیم	قاپمیشام	قاپارام	قاپاجاغام	قاپ
قبولاندن	قبول لاندیرماق	قبول لاندیردیم	قبول لاندیرمیشام	قبول لاندیرارام	قبول لاندیراجاغام	قبول لاندیر
قبول شدن	قبول اوْلماق	قبول اوْلدوم	قبول اوْلموشام	قبول اوْلارام	قبول اوْلاجاغام	قبول اوْل
قبول کردن	قبول ائله‌مک	قبول ائله‌دیم	قبول ائله‌میشم	قبول ائله‌یرم	قبول ائله‌یه‌جگم	قبول ائله
قرار دادن (گذاشتن)	یئرلشدیرمک	یئرلشدیردیم	یئرلشدیرمیشم	یئرلشدیررم	یئرلشدیره‌جگم	یئرلشدیر
قرار گذاشتن	قرار قوْیماق	قرار قوْیدوم	قرار قوْیموشام	قرار قوْیارام	قرار قوْیاجاغام	قرار قوْی
قسم خوردن	آندایچمک	آندایچدیم	آندایچمیشم	آندایچرم	آندایچه‌جگم	آندایچ

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
قسم دادن	اند (آت) وئرمک	اندوئردیم	اندوئرمیشم	اندوئرم	اندوئره‌جگم	اندوئر
قل خوردن (غلتیدن)	دیگیرلنمک	–	غلتیدن			
قل دادن (غلتانیدن)	دیگیرلتمک	–	غلتانیدن			
قهر کردن	کوسمک	کوسدوم	کوسموشم	کوسه‌م	کوسه‌جگم	کوس
قی کردن	قوسماق	قوسدوم	قوسموشام	قوسام	قوساجاغام	قوس
ک						
کار کردن	ایشله‌مک	ایشله‌دیم	ایشله‌میشم	ایشله‌یم	ایشله‌یه‌جگم	ایشله
کاشتن	اکمک	اکدیم	اکمیشم	اکم	اکه‌جگم	اک
کتک خوردن	دؤیولمک (تاپتالانماق)	دؤیولدوم	دؤیولموشم	دؤیولم	دؤیوله‌جگم	دؤیول
کتک زدن	دؤیمک (تاپتالاماق)	دؤیدوم	دؤیموشم	دؤیم	دؤیه‌جگم	دؤی
کردن	ائله‌مک	ائله‌دیم	ائله‌میشم	ائله‌یم	ائله‌یه‌جگم	ائله
کُشتن	اؤلدورمک	اؤلدوردوم	اؤلدورموشم	اؤلدوره‌م	اؤلدوره‌جگم	اؤلدور
کمک کردن	کؤمک ائله‌مک	کؤمک ائله‌دیم	کؤمک ائله‌میشم	کؤمک ائله‌یم	کؤمک ائله‌یه‌جگم	کؤمک ائله
کندن	قازماق	قازدیم	قازمیشام	قازام	قازاجاغام	قاز
کوبیدن (کوفتن)	دؤیمک	دؤیدوم	دؤیموشم	دؤیم	دؤیه‌جگم	دؤی
کوتاه شدن	قیسالماق	قیسالدیم	قیسالمیشام	قیسالام	قیسالاجاغام	قیسال
	کؤدلمک	کؤدلدیم	کؤدلمیشم	کؤدلم	کؤدله‌جگم	کؤدل
کوتاه کردن	قیسالتماق	قیسالتدیم	قیسالتمیشام	قیسالدام	قیسالداجاغام	قیسالت
	کؤدلتمک	کؤدلتدیم	کؤدلتمیشم	کؤدلدم	کؤدلده‌جگم	کؤدلت
کوچیدن	کؤچمک	کؤچدوم	کؤچموشم	کؤچم	کؤچه‌جگم	کؤچ

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
کوشیدن	اللشمک	اللشدیم	اللشمیشم	اللشیم	اللشه جکم	اللش
	چالیشماق	چالیشدیم	چالیشمیشام	چالیشام	چالیشاجاغام	چالیش
گاز زدن (گاز گرفتن)	۱ دیشله‌مک	دیشله‌دیم	دیشله‌میشم	دیشلیم	دیشلیه‌جکم	دیشله
	۲ قاپماق	قاپدیم	قاپمیشام	قاپام	قاپاجاغام	قاپ
گداختن	۱ اریمک (لازم)	اریدیم	اریمیشم	اریم	اریه‌جکم	اری
	۲ اریتمک (متعدی)	اریتدیم	اریتمیشم	اریدم	اریده‌جکم	اریت
گذاشتن	قویماق	قویدوم	قویموشام	قویام	قویاجاغام	قوی
گذشت کردن (بخشیدن)	باغیشلاماق	باغیشلادیم	باغیشلاموشام	باغیشلارام	باغیشلایاجاغام	باغیشلا
گذشتن	کچمک	کچدیم	کچمیشم	کچیم	کچه‌جکم	کچ
گردیدن (چرخیدن)	دولانماق ←	چرخیدن				
گرفتن	۱ توتماق	توتدوم	توتموشام	توتام	توتاجاغام	توت
	۲ آلماق	آلدیم	آلمیشام	آلام	آلاجاغام	آل
گرم شدن	قیزیشماق	قیزیشدیم	قیزیشمیشام	قیزیشام	قیزیشاجاغام	قیزیش
گرم کردن	قیزدیرماق	قیزدیردیم	قیزدیرمیشام	قیزدیرام	قیزدیراجاغام	قیزدیر
گریختن (فرار کردن)	قاچماق	قاچدیم	قاچمیشام	قاچام	قاچاجاغام	قاچ
گریستن (گریه کردن)	آغلاماق	آغلادیم	آغلامیشام	آغلیم	آغلیه‌جکم	آغلا
گزارش کردن	گزارش اتمک	گزارش اتدیم	گزارش اتمیشم	گزارش اتیم	گزارش اته‌جکم	گزارش اته
گزیدن	سانجماق (ساشماق)	سانجدیم	سانجمیشام	سانجام	سانجاجاغام	سانج
گزیدن	سچمک	سچدیم	سچمیشم	سچیم	سچه‌جکم	سچ
گستردن	۱ دوشه‌مک	دوشه‌دیم	دوشه‌میشم	دوشه‌یم	دوشه‌یه‌جکم	دوشه
	۲ یایماق	یایدیم	یایمیشام	یایام	یایاجاغام	یای
گشادن (باز کردن) آچماق	←	باز کردن				

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
گشتن	۱ گزمک	گزدیم	گزمیشم	گزم	گزه‌جگم	گز
	۲ آختارماق	آختاردیم	آختارمیشام	آختارام	آختاراجاغام	آختار
گفتن	دئمک	دئدیم	دئمیشم	دییم	دییه‌جگم	دئی
گماشتن	قویماق	←	گماشتن			
گمان کردن	گومان ائله‌مک	گومان ائله‌دیم	گومان ائله‌میشم	گومان ائلیم	گومان ائلیه‌جگم	گومان ائله
گم شدن	ایتمک	ایت دیم	ایت میشم	ایتم	ایته‌جگم	ایت
گم کردن	ایتیرمک	ایتیردیم	ایتیرمیشم	ایتیره‌م	ایتیره‌جگم	ایتیر
گنجانیدن	←	قرار دادن				
گندیدن	قوخماق	قوخدوم	قوخموشام	قوخام	قوخاجاغام	قوخ
گواهی دادن	شهادت وئرمک	شهادت وئردیم	شهادت وئرمیشم	شهادت وئرم	شهادت وئره‌جگم	شهادت وئر
گوش دادن (کردن)	قولاق آسماق	قولاق آسدیم	قولاق آسمیشام	قولاق آسام	قولاق آساجاغام	قولاق آس
گول خوردن (فریب خوردن)	←	فریب خوردن	-			
گول دادن (فریب دادن)	←	فریب دادن				
گول زدن ؟						
گیر آمدن	گیره گلمک	گیره گلدیم	گیره گلمیشم	گیره گلم	گیره گله‌جگم	گیره گل
گیر آوردن	گیره سالماق	گیره سالدیم	گیره سالمیشام	گیره سالام	گیره سالاجاغام	گیره سال
گیر افتادن	گیره دوشمک	گیره دوشدوم	گیره دوشموشم	گیره دوشم	گیره دوشه‌جگم	گیره دوش
گیر کردن	گیر ائله‌مک	گیر ائله‌دیم	گیر ائله‌میشم	گیر ائلیم	گیر ائلیه‌جگم	گیر ائله
ل						
لخت شدن	سویونماق	سویوندوم	سویونموشام	سویونام	سویوناجاغام	سویون
	لوت اولماق	لوت اولدوم	لوت اولموشام	لوت اولام	لوت اولاجاغام	لوت اول
لخت کردن	سویوندورماق	سویوندوردوم	سویوندورموشام	سویوندورام	سویوندوراجاغام	سویوندور
	لوت ائله‌مک	لوت ائله‌دیم	لوت ائله‌میشم	لوت ائلیم	لوت ائلیه‌جگم	لوت ائله

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
لذت بردن	لذّت آپارماق	لذّت آپاردیم	لذت آپارمیشام	لذت آپاریم	لذت آپاراجاغام	لذّت آپار
لرزیدن	تیتره‌مک	تیتره‌دیم	تیتره‌میشم	تیتره‌یم	تیتره‌یه‌جگم	تیتره
	اسمک	اسدیم	اسمیشم	اسیم	اسه‌جگم	اس
لطف فرمودن	لُطف بویورماق	لطف بویوردوم	لطف بویورموشام	لطف بویوروم	لطف بویوراجاغام	لطف بویور
لطف کردن	لطف ائتمک	لطف ائتدیم	لطف ائتمیشم	لطف ائتیم	لطف ائده‌جگم	لطف ائت
لغزیدن	سوروشمک	سوروشدوم	سوروشموشم	سوروشوم	سوروشه‌جگم	سوروش
له کردن	ازمک	ازدیم	ازمیشم	ازیم	ازه‌جگم	از
لهیدن (له شدن)،	ازیلمک	ازیلدیم	ازیلمیشم	ازیلیم	ازیله‌جگم	ازیل
لیسیدن	یالاماق	یالادیم	یالامیشام	یالایام	یالایاجاغام	یالا
م						
مالیدن	سورتمک	سورتدوم	سورتموشم	سورتوم	سورته‌جگم	سورت
	یاخماق	یاخدیم	یاخمیشام	یاخام	یاخاجاغام	یاخ
ماندن	قالماق	قالدیم	قالمیشام	قالام	قالاجاغام	قال
مانستن (شبیه بودن)	اوخشاماق	اوخشادیم	اوخشامیشام	اوخشایام	اوخشایاجاغام	اوخشا
مجبور شدن	مجبور اولماق	مجبور اولدوم	مجبور اولموشام	مجبور اولام	مجبور اولاجاغام	مجبور اول
مجبور کردن	مجبور ائتمک	مجبور ائتدیم	مجبور ائتمیشم	مجبور ائدیم	مجبور ائده‌جگم	مجبور ائت
مجروح شدن	یارالان ماق	یارالان دیم	یارالان میشام	یارالانام	یارالاناجاغام	یارالان
مجروح کردن	یارالا ماق	یارالا دیم	یارالا میشام	یارالایام	یارالایاجاغام	یارالا
محبت فرمودن	لُطف بویورماق	←	لطف فرمودن			
محبت کردن	لُطف ائتمک	←	لطف کردن			

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
محروم شدن	محروم اولماق	محروم اولدوم	محروم اولموشام	محروم اولام	محروم اولاجاغام	محروم اول
محروم کردن	محروم ائتمک	محروم ائتدیم	محروم ائتمیشم	محروم ائلیم	محروم ائلیه‌جگم	محروم ائله
مراجعت کردن	قاییت ماق (قاییت مک)	قاییت دیم	قاییت میشام	قاییدام	قاییداجاغام	قاییت
مراجعه کردن	مراجعه ائتمک	مراجعه ائتدیم	مراجعه ائتمیشم	مراجعه ائلیم	مراجعه ائلیه‌جگم	مراجعه ائله
مراقبت کردن	گؤزله‌مک	گؤزله‌دیم	گؤزله‌میشم	گؤزلیم	گؤزلیه‌جگم	گؤزله
مرحمت فرمودن	مرحمت بویورماق	مرحمت بویوردوم	مرحمت بویورموشام	مرحمت بویورام	مرحمت بویوراجاغام	مرحمت بویور
مرحمت کردن	مرحمت ائتمک	مرحمت ائتدیم	مرحمت ائتمیشم	مرحمت ائلیم	مرحمت ائلیه‌جگم	مرحمت ائله
مردن	اؤلمک	اؤلدوم	اؤلموشم	اؤلم	اؤله‌جگم	اؤل
مرخصت کردن	رخصت وئرمک	←	رخصت آلین			
مزاحم شدن	مزاحم اولماق	مزاحم اولدوم	مزاحم اولموشام	مزاحم اولام	مزاحم اولاجاغام	مزاحم اول
مشرف شدن	مشرف اولماق	مشرف اولدوم	مشرف اولموشام	مشرف اولام	مشرف اولاجاغام	مشرف اول
مشرف فرمودن	مشرف بویورماق	مشرف بویوردوم	مشرف بویورموشام	مشرف بویورام	مشرف بویوراجاغام	مشرف بویور
مشرف کردن	مشرف ائتمک	مشرف ائتدیم	مشرف ائتمیشم	مشرف ائلیم	مشرف ائلیه‌جگم	مشرف ائله
مشغول شدن	مشغول اولماق	مشغول اولدوم	مشغول اولموشام	مشغول اولام	مشغول اولاجاغام	مشغول اول
مصرف کردن	مصرف ائتمک	مصرف ائتدیم	مصرف ائتمیشم	مصرف ائلیم	مصرف ائلیه‌جگم	مصرف ائله
مطالعه کردن	مطالعه ائتمک	مطالعه ائتدیم	مطالعه ائله‌میشم	مطالعه ائلیم	مطالعه ائلیه‌جگم	مطالعه ائله
مطرح کردن	مطرح ائتمک	مطرح ائتدیم	مطرح ائتمیشم	مطرح ائلیم	مطرح ائلیه‌جگم	مطرح ائله
معالجه کردن	معالجه ائتمک	معالجه ائتدیم	معالجه ائتمیشم	معالجه ائلیم	معالجه ائلیه‌جگم	معالجه ائله
معامله کردن	معامله ائتمک	معامله ائتدیم	معامله ائتمیشم	معامله ائلیم	معامله ائلیه‌جگم	معامله ائله
معاینه کردن	معاینه ائتمک	معاینه ائتدیم	معاینه ائتمیشم	معاینه ائلیم	معاینه ائلیه‌جگم	معاینه ائله
معذرت خواستن	عۆذر ایسته‌مک	عۆذر ایسته‌دیم	عۆذر ایسته‌میشم	عۆذر ایستیم	عۆذر ایستیه‌جگم	عۆذر ایسته
معطل شدن	معطل اولماق	معطل اولدوم	معطل اولموشام	معطل اولام	معطل اولاجاغام	معطل اول
معطل کردن	معطل ائتمک	معطل ائتدیم	معطل ائتمیشم	معطل ائلیم	معطل ائلیه‌جگم	معطل ائله

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
معین کردن	مؤعیّن ائتمک	مؤعیّن ائتدیم	مؤعیّن ائتمیشم	مؤعیّن ائلیم	مؤعیّن ائلیه‌جگم	مؤعیّن ائله
مکیدن	سوُرماق	سوُردوم	سوُرموشام	سوُرام	سوُراجاغام	سوُر
ملاحظه فرمودن	مؤلاحظه بویورماق	مؤلاحظه بویوردوم	مؤلاحظه بویورموشام	مؤلاحظه بویورام	مؤلاحظه بویوراجاغام	مؤلاحظه بویور
ملاحظه کردن	مؤلاحظه ائتمک	مؤلاحظه ائتدیم	مؤلاحظه ائتمیشم	مؤلاحظه ائلیم	مؤلاحظه ائلیه‌جگم	مؤلاحظه ائله
ملاقات کردن	گؤروشمک	گؤروشدوم	گؤروشموشم	گؤروشم	گؤروشه‌جیگم	گؤروش
مهمان شدن	قوناق اولماق	قوناق اولدوم	قوناق اولموشام	قوناق اولام	قوناق اولاجاغام	قوناق اول
مهمان کردن	قوناق ائتمک	قوناق ائتدیم	قوناق ائتمیشم	قوناق ائلیم	قوناق ائلیه‌جگم	قوناق ائله
مهمانی دادن	قوناق لیق وئرمک	قوناقلیق وئردیم	قوناقلیق وئرمیشم	قوناقلیق وئرم	قوناقلیق وئره‌جگم	قوناقلیق وئر
میل داشتن	مایل اولماق	مایل اولدوم	مایل اولموشام	مایل اولام	مایل اولاجاغام	مایل اول
میل فرمودن	میل بویورماق	میل بویوردوم	میل بویورموشام	میل بویورام	میل بویوراجاغام	میل بویور
میل کردن	میل ائتمک	میل ائتدیم	میل ائتمیشم	میل ائلیم	میل ائلیه‌جگم	میل ائله
ن						
ناز کردن	نازلانماق (ناز ائتمک)	نازلاندیم	نازلانموشام	نازلانام	نازلاناجاغام	نازلان
ناله کردن	ناله ائتمک	ناله ائتدیم	ناله ائتمیشم	ناله ائلیم	ناله ائلیه‌جگم	ناله ائله
نجات دادن	نجات وئرمک	نجات وئردیم	نجات وئرمیشم	نجات وئرم	نجات وئره‌جگم	نجات وئر
نجات یافتن	نجات تاپماق	نجات تاپدیم	نجات تاپمیشام	نجات تاپام	نجات تاپاجاغام	نجات تاپ
نشان دادن	گؤرستمک	گؤرستدیم	گؤرستمیشم	گؤرستم	گؤرسته‌جگم	گؤرست
۱ نشاندن (نشاندن)	اوتورتماق	اوتورتدوم	اوتورتموشام	اوتورتام	اوتورتاجاغام	اوتورت
۲ کاشتن	اکمک	اکدیم	اکمیشم	اکم	اکه‌جگم	اک

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع اخباری ساده	مستقبل	امر
نشستن	اوتورماق	اوتوردوم	اوتورموشام	اوتورارام	اوتوراجاغام	اوتور
	اگلشمک	اگلشدیم	اگلشمیشم	اگلشرم	اگلشه‌جگم	اگلش
نفس کشیدن	نفس چکمک	نفس چکدیم	نفس چکمیشم	نفس چکرم	نفس چکه‌جگم	نفس چک
نکوهش کردن (نکوهیدن)	دانلاماق	دانلادیم	دانلامیشام	دانلارام	دانلایاجاغام	دانلا
نماز خواندن	نماز قیلماق	نماز قیلدیم	نماز قیلمیشام	نماز قیلارام	نماز قیلاجاغام	نماز قیل
نواختن	چالماق	چالدیم	چالمیشام	چالارام	چالاجاغام	چال
نوازش کردن	نوازش ائله‌مک	نوازش ائله‌دیم	نوازش ائله‌میشم	نوازش ائله‌رم	نوازش ائله‌یه‌جگم	نوازش ائله
نوشتن	یازماق	یازدیم	یازمیشام	یازارام	یازاجاغام	یاز
نوش جان کردن	نوش جان ائله‌مک	نوش جان ائله‌دیم	نوش جان ائله‌میشم	نوش جان ائله‌رم	نوش جان ائله‌یه‌جگم	نوش جان ائله
نوشانیدن (نوشاندن)	ایچیرتمک	ایچیرتدیم	ایچیرتمیشم	ایچیردم	ایچیرده‌جگم	ایچیرت
نوشیدن	ایچمک	ایچدیم	ایچمیشم	ایچرم	ایچه‌جگم	ایچ
نهادن (لازم)	گیزلنمک	گیزلندیم	گیزلنمیشم	گیزلنرم	گیزلنه‌جگم	گیزلن
(متعدی)	گیزلتمک	گیزلتدیم	گیزلتمیشم	گیزلدرم	گیزلده‌جگم	گیزلت
و						
وارد شدن	وارید اولماق (گیرمک)	وارید اولدوم	وارید اولموشام	وارید اولارام	وارید اولاجاغام	وارید اول
وارد کردن	وارید ائله‌مک (سالماق)	وارید ائله‌دیم	وارید ائله‌میشم	وارید ائله‌رم	وارید ائله‌یه‌جگم	وارید ائله
وزن کردن	چکمک	چکدیم	چکمیشم	چکرم	چکه‌جگم	چک
وزیدن	اسمک	اسدیم	اسمیشم	اسرم	اسه‌جگم	اس
ول شدن	ول‌لنمک	ول‌لن دیم	ول‌لن میشم	ول‌لنرم	ول‌لنه‌جگم	ول‌لن
	بوراخیلماق	بوراخیلدیم	بوراخیلمیشام	بوراخیلارام	بوراخیلاجاغام	بوراخیل

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
ول کردن	ویل‌له‌مک	ویل‌له دیم	ویل‌له میشم	ویل لیهم	ویل‌لیه جیکم	ویل‌له
	بوراخ ماق	بوراخ دیم	بوراخ میشام	بوراخام	بوراخاجاغام	بوراخ
ه						
هدیه دادن	هدیه ویرمک	هدیه ویردیم	هدیه ویرمیشم	هدیه ویرم	هدیه ویرمجیکم	هدیه ویر
هدیه کردن	هدیه ائتمک	هدیه ائتدیم	هدیه ائتمیشم	هدیه ائیهم	هدیه ائیه‌جیکم	هدیه ائت
هُل دادن	ایته‌له مک	ایته‌له دیم	ایته‌له میشم	ایته لیهم	ایته‌لیه جیکم	ایته‌له
ی						
یاد دادن (آموختن)	اویرت مک	اویرت دیم	اویرت میشم	اویرته‌م	اویرته جیکم	اویرت
یاد کردن	یاداسال ماق	یاداسال دیم	یاداسال میشام	یاداسالام	یاداسالاجاغام	یاداسال
یاد گرفتن (آموختن)	اویرن مک (اورگن مک)	اویرن دیم	اویرن میشم	اویرنه‌م	اویرنه جکم	اویرن
یافتن (پیدا کردن)	تاپ ماق	تاپ دیم	تاپ میشام	تاپام	تاپاجاغام	تاپ
یخ زدن	دون ماق	دون دوم	دون موشام	دونام	دوناجاغام	دونام
	دوز ماق	دوزدوم	دوزموشام	دوزام	دوزاجاغام	دوز
یخ کردن	سویوماق	سویودوم	سویوموشام	سویویام	سویویاجاغام	سویو
	اوشومک	اوشودوم	اوشوموشم	اوشوهم	اوشیه جکم	اوشو

نمودار پاره‌ای از مصدرهای پویا و فعّال و پُر بسامد ترکی با آوانوشت لاتین و مترادفهای فارسی هر یک

مصدر ترکی	آوانوشت لاتین	مترادف یا مترادفهای فارسی
آ = A		
آپارماق	Āpārmāg	بُردن
آتلان‌ماق	Ātlānmāg	← آتیل‌ماق
آت‌ماق	Ātmāg	۱ انداختن ۲ پرت‌کردن ۳ خوردن (قرص‌وکپسول)
آتیل‌ماق	Ātīlmāg	پریدن، پرش کردن
آجال‌ماق	Ājālmāg	← آجیخ‌ماق
آجیت‌ماق	Ājītmāg	ور آوردن (خمیر)
آجیق - اللمک	Ājīg-elamak	قهر کردن
آجیق لانماق	Ājīg lānmāg	پرخاش کردن، تندی نمودن
آجیق‌ماق	Ājīgmāg	گرسنه شدن
آجی‌ماق	Ājimāg	۱ ورَ آمدن (خمیر) ۲ خشمگین شدن
آچ‌ماق	Āčmāg	۱ باز کردن، گشودن ۲ شکفتن (گل و شکوفه)
آچیل‌ماق	Āčīlmāg	۱ گشوده شدن ۲ شکفته شدن
آختاریش‌ماق	Āxtārīšmāg	جستجو کردن، سراغ گرفتن
آخ‌ماق	Āxmāg	جاری شدن
آخیت‌ماق	Āxītmāg	جاری کردن، روان ساختن
آداخ‌لاماق	Ādāxlāmāg	نامزد کردن
آداخلان‌ماق	Ādāxlānmāg	نامزد شدن
آدلان‌ماق	Ādlānmāg	نام‌آور شدن
آرا - لاش‌دیرماق	Ārā -lāšdīrmāg	میانجی‌گری کردن و جدا کردن نزاع‌کنندگان
آرا - لاش‌ماق	Ārā -lāšmāg	ترک درگیری و نزاع کردن
آرا - وورماق	Ārā-vūrmāg	در به‌هم زدن
آرت‌ماق	Ārtmāg	افزودن، افزوده شدن

آرتیرماق	Ārtirmāg	۱ افزودن، اضافه کردن، ۲ پُرورشدن، فضول شدن
آرخالانماق	Ārxālānmāg	۱ تکیه کردن ۲ اتکا داشتن به کس یا مقامی
آرزیلاماق	Ārzilāmāg	آرزو کردن
آرواد ـ آل‌ماق	Ārvād-ālmāg	زن گرفتن، ازدواج کردن
آریت‌ماق	Āritmāg	پاک کردن
آزاد ـ اول‌ماق	Āzād-olmāg	آزاد شدن، رهایی یافتن
آزاد ـ ائله‌مک	Āzād-elamak	آزاد کردن
آزالت‌ماق	Āzāltmāg	کم کردن
آزال‌ماق	Āzālmāg	کم شدن
آزدیرماق	Āzdirmāg	گمراه کردن
آزماق	Āzmāg	گمراه شدن، راه گم کردن
آس‌دیرماق	Āsdirmāg	دستورآویزان‌کردن یا دار زدن‌کسی را دادن
آس‌قیرماق	Āsgirmāg	عطسه کردن
آس‌لاماق	Āslāmāg	آویزان کردن
آس‌لان‌ماق	Āslānmāg	۱ آویزان شدن ۲ خود را به کسی سنجاق کردن
آس‌ماق	Āsmāg	۱ آویزان کردن ۲ دار زدن
آسیل‌ماق	Āsilmāg	آویخته شدن
آش‌ماق	Āšmāg	گذشتن از تپه و گردنه و دیوار
آشیرماق	Āširmāg	برگرداندن، عبوردادن (چنانکه‌بار را از پشت ستور)
آغارت‌ماق	Āgārtmāg	سفید کردن
آغارماق	Āgārmāg	سفید شدن
آغریت‌ماق	Āgritmāg	۱ به درد آوردن ۲ بدگویی کردن از کسی
آغری‌ماق	Āgrimāg	درد کردن
آغلات‌ماق	Āglātmāg	گریانیدن
آغلاماق	Āglāmāg	گریه کردن
آغناماق	Āgnāmāg	خر غلط کردن
آغیر ـ لاش‌ماق	Āgir -lāšmāg	سنگین و کاهل شدن (برای انجام کاری)

آلات‌ماق	Āllātmāg	گول زدن
آلان‌ماق	Āllānmāg	گول خوردن
آل‌ماق	Ālmāg	۱ گرفتن ۲ خریدن
آندا ـ وئرمک	Āndā-vermak	قسم دادن
آند ـ ایچمک	Ānd-ičmak	قسم خوردن
آندیرماق	Āndirmāg	فهماندن
آنقیرماق	Āngirmāg	عرعر کردن
آنلاماق	Ānlāmāg	فهمیدن
آیریل‌ماق	Āyrilmāg	جدا شدن
آییرماق	Āyiramāg	جدا کردن
آییل‌ماق	Āyilmāg	بیدار شدن

ا = الف همزه

اَپری‌مک	Aprimak	سخت پوسیده شدن
احترام ـ ائله‌مک	Ehterām-elamak	احترام کردن
اذیت ـ ائله‌مک	Azyat-elamak	اذیت کردن
اَریت‌مک	Aritmak	ذوب کردن، گداختن
اَری‌مک	Arimak	ذوب شدن
اَرین‌مک	Arinmak	۱ ذوب شدن ۲ کاهل شدن برای کاری
اَزبرله‌مک	Azbar-lamak	از بر کردن
اَزدیرمک	Azdirmak	لوس کردن بچه
اَزمک	Azmak	۱ کوبیدن ۲ سخت کتک زدن
اَزیل‌مک	Azilmak	۱ خود را لوس کردن، ناز فروختن ۲ کوفته شدن ۳ کتک‌خوردن
اَس‌دیرمک	Asdirmak	لرزیدن، لرزیدن از سرما
اسگیلت‌مک	Asgiltmak	کم کردن
اسگیل‌مک	Asgilmak	کم شدن

آس‌مک	Asmak	۱ وزیدن ۲ لرزیدن
آسنه‌مک	Asnamak	خمیازه کشیدن
اِشقیرمک	Ešgirmak	هاروق زدن
اطاعت ائله‌مک	Etäat-elamak	اطاعت کردن
اظهار ـ ائله‌مک	Ezhār-elamak	اظهار کردن
اعتنا ـ ائله‌مک	E'tenā-elamak	اعتنا کردن
افتخار ـ ائله‌مک	Eftexār-elamak	افتخار کردن
افتخار ـ وئرمک	Eftexār-vermak	افتخار دادن
آک‌مک	Akmak	کاشتن
اکیل‌مک	Akilmak	۱ کاشته شدن ۲ در رفتن، جیم شدن
اگلش‌مک	Aglašmak	← آیله‌ش‌مک
اگ‌مک (آی‌مک)	Agmak	۱ خم کردن ۲ کج کردن ۳ کژ تابی کردن با کسی
اَگیل‌مک (اییل‌مک)	Agilmak	۱ خم شدن ۲ کج شدن
اَل ـ آپارماق	Al-āpārmāg	دست بردن، دستکاری کردن
اَل ـ آت‌ماق	Al-ātmāg	۱ دستدرازی کردن ۲ دست‌اندازی کردن به‌زنی
اَل ـ چک‌مک	Al-čakmak	۱ دست کشیدن از کاری یا کسی ۲ دست‌مالی کردن
اللش دیرمک	Allaš dirmak	دست‌کاری کردن، دست زدن به چیزی
اللش‌مک	Allašmak	کوشیدن و تلاش کردن
اللمک	Allamak	دست مالی کردن
اَل ـ وورماق	Al-vūrmāg	۱ کف زدن ۲ اقدام کردن
اَل ـ وئرمک	Al-vermak	۱ دست دادن (با کسی) ۲ فراهم شدن
اله ـ دوش‌مک	Ala-dušmak	۱ به دست کسی افتادن ۲ پیدا شدن، گیر آمدن
اله ـ گتیرمک	Ala-gatirmak	به دست آوردن
اله ـ گل‌مک	Ala-galmak	به دست آمدن
اله‌مک	Alamak	سرند کردن، الک کردن
اَم‌مک	Ammak	۱ مکیدن ۲ شیر خوردن (از پستان مادر)
امیزدیرمک	Amizdirmak	شیر دادن به بچه از پستان

امیش‌دیرمک	Amišdirmak	بره و بزغاله را به خوردن شیر مادر گماشتن
آندرمک	Andarmak	بر زمین ریختن مایع از ظرف
آندیرمک	Andirmak	۱ پایین آوردن ۲ پیاده کردن
آن‌مک	Anmak	۱ پایین آمدن ۲ پیاده شدن
اؤپ‌مک	Ėpmak	بوسیدن
اؤپؤش‌مک	Ėpušmak	همدیگر را بوسیدن، دیده بوسی کردن
اؤتارماق	Otármāg	چرانیدن
اوتاندیرماق	Ūtāndirmāg	تو رودربایستی قرار دادن
اوتان‌ماق	Ūtānmāg	خجالت کشیدن
اؤت‌لاماق	Ot-lāmāg	۱ آتش زدن ۲ چریدن
اؤت لان‌ماق	Ot-lānmāg	آتش گرفتن
اوت‌ماق	Ūtmāg	۱ بلعیدن ۲ بردن در قمار و ورزش
اؤت‌مک	Ētmak	گذشتن، منقضی شدن
اوت‌مک	Utmak	پر کندن و بریان کردن (پرنده)
اؤتورت‌ماق	Otūrtmāg	نشاندن، به نشستن واداشتن
اؤتورماق	Otūrmāg	نشستن
اؤتؤرمک	Ėturmak	۱ داخل کردن ۲ رها کردن، ول کردن
اوتوزدورماق	Ūtūzdūrmāg	باختن
اوتوزماق	Ūtūzmāg	«
اوجالت‌ماق	Ūjāltmāg	بلند کردن، ارتفاع دادن
اوجال‌ماق	Ūjālmāg	بلند شدن
اوجوزلات‌ماق	Ūjūzlātmāg	لرزان کردن
اوجوزلاش‌ماق	Ūjūzlāšmāg	«
اوجوزلان‌ماق	Ūjūzlānmāg	لرزان شدن
اوچ‌ماق	Ūčmāg	۱ پرواز کردن ۲ ویران شدن، فرو ریختن
اوچوخ‌لاماق	Ūčūxlāmāg	تبخال زدن
اوچورت‌ماق	Ūčūrtmāg	۱ پرواز دادن ۲ ویران ساختن

اوچول‌ماق	Ūčülmāg	ویران شدن
اؤخشاماق	Oxšāmāg	۱ شبیه بودن ۲ سوکنامه خواندن
اؤخ ـ لاماق	Ox-Lāmāg	با تیر زدن. با تیر کشتن
اؤخ ـ لان‌ماق	Ox-Lānmāg	تیر خوردن
اؤخوت‌ماق	Oxūtmāg	به خواندن واداشتن
اؤخوماق	Oxūmāg	خواندن
اؤخون‌ماق	Oxūnmāg	خوانده شدن
اؤرت‌مک	Ėrtmak	۱ پوشیدن، بر سر کردن ۲ بستن (در و پنجره و...)
اؤرتول‌مک	Ėrtulmak	بسته شدن
اؤرگت‌مک	Ėrgatmak	یاد دادن
اؤرگش‌مک	Ėrgašmak	↓
اؤرگن‌مک	Ėrganmāk	یاد گرفتن
اوزات‌ماق	Ūzātmāg	دراز کردن
اوزان‌ماق	Ūzānmāg	۱ دراز شدن ۲ دراز کشیدن
اؤز ـ وورماق	Uz-vūrmāg	اصرار کردن با پررویی یا التماس
اؤسته‌له‌مک	Ustalamak	غالب شدن و چیزی هم طلبکار شدن
اؤسگؤرمک	Ėsgurmak	سرفه کردن
اؤشوت‌مک	Ušutmak	تب و لرز کردن
اؤشومک	Ušumak	یخ کردن، چاییدن
اؤغورلاماق	Ogūrlāmāg	دزدیدن
اولاش‌ماق	Ūlāšmāg	باهم زوزه‌کشیدن سگها و گرگها
اولاماق	Ūlāmāg	عوعو کردن، زوزه کشیدن
اؤلچ‌مک	Ėlčmak	اندازه گرفتن، متر کردن، کیل کردن
اؤلدؤرمک	Ėldurmak	کُشتن
اؤل‌ماق	Olmāg	۱ شدن، بودن ۲ زاده شدن ۳ انجام گرفتن
اؤل‌مک	Ėlmak	مُردن
اؤلؤشگه‌مک	Ėlušgamak	پژمردن، پلاسیدن

اۆیات‌ماق	Oyātmāg	بیدار کردن
اۆیان‌ماق	Oyānmāg	بیدار شدن
اۆینات‌ماق	Oynātmāg	۱ رقصانیدن ۲ در بازی شرکت دادن
اۆیناماق	Oynāmāg	۱ رقصیدن ۲ بازی کردن
ایاق ـ لاماق	Ayāg-lāmāg	لگد کردن
ائت‌مک	Etmak	کردن ← ائلمک
ایت‌مک	Itmak	گم شدن
ایتمله‌مک	Italamak	هول دادن
ایتیت‌مک	Ititmak	تیز کردن
ایتیرمک	Itirmak	گم کردن
ایتین‌مک	Itinmak	تیز شدن
ایچ‌مک	Ičmak	نوشیدن
ایچیرت‌مک	Ičirtmak	نوشانیدن
ایرگن‌مک	Irganmak	چندش آوردن، مشمئز شدن
ایسته‌ت‌مک	Istatmak	خود را محبوب‌کردن، در دل کسان جا باز کردن
ایسته‌مک	Istamak	۱ خواستن ۲ دوست داشتن
ایسلات‌ماق	Islātmāg	خیس کردن
ایسلان‌ماق	Islānmāg	خیس شدن
ایش ـ لَت‌مک	Iš-latmak	۱ استعمال کردن ۲ به کار واداشتن
ایش ـ لن‌مک	Iš-lanmak	استعمال شدن، به کار رفتن
ایش ـ له‌مک	Iš-lamak	کار کردن
ائش‌مک	Ešmak	۱ تاب دادن ۲ برای او زدن
ایشه‌ت‌مک	Išatmak	شاشانیدن (بچّه را)
ایشه‌مک	Išamak	شاشیدن
ائشیت‌مک	Ešitmak	شنیدن
ایشیق ـ لات‌ماق	Išig -lātmāg	روشن ساختن
ایشیق ـ لاش‌ماق	Išig -lāšmāg	روشن شدن (هوا، خانه و ...)

ایشیق ـ لان‌ماق	Išig -länmäg	روشن شدن
ایشیل‌لات‌ماق	Išillälmäg	نور دادن (کم‌سو)، روشن ساختن شمع و چراغ فتیله‌ای و...
ایشیل‌لاماق	Išillämäg	درخشیدن، روشن شدن (کم‌سو)
أیلش‌مک (اگلش‌مک)	Aylašmak	نشستن و ← اؤتورماق
أیلن‌مک	Aylanmak	؟
ای ـ لن‌مک	Iy-Lanmak	بو گرفتن، گندیدن
اللمک	Elamak	کردن، انجام دادن
ای‌له‌مک	Iy-lamak	بوییدن
ایلیش‌دیرمک	Illišdirmak	۱ وصل کردن، بستن ۲ کتک زدن ۳ گرفتار و درگیر ساختن
ایلیش‌مک	Illišmak	۱ گیر کردن ۲ گیر افتادن
أیٔ‌مک	Aymak	← اگی‌مک
ایناندیرماق	Inändirmäg	باوراندن
اینان‌ماق	Inänmäg	باور کردن
اینجیت‌مک	Injitmak	رنجاندن
اینجی‌مک	Injimak	رنجیدن
اؤ ـ لن دیرمک	Ev-landirmak	متأهل ساختن، زن دادن
اؤ ـ لن‌مک	Ev-lanmak	متأهل شدن، زن گرفتن
أییل‌مک	Ayilmak	← اگیل‌مک

B = ب

بات‌ماق	Bätmäg	۱ فرو رفتن ۲ وصول نشدن (طلب)
باتیرماق	Bätirmäg	فرو بردن
باتیش‌ماق	Bätišmäg	از عهده برآمدن، حریف بودن
باجارماق	Bäjärmäg	← باشارماق
بارشدیرماق	Bärišdirmäg	آشتی دادن

بارِیش‌ماق	Bārišmāg	آشتی کردن
باسدِیرماق	Bāsdirmāg	۱ پنهان کردن ۲ پوشانیدن روی کسی با لحاف و... ۳ گشن دادن اسب و...
باس‌ماق	Bāsmāg	فرو کردن، فرو بردن: اؤ منی باسدی سووا (او مرا توی آب فرو کرد)
باشا ـ دوْش‌مک	Bāšā-dušmak	فهمیدن
باشارماق	Bāšārmāg	توانستن (باجارماق)
باشا ـ سال‌ماق	Bāšā-sālmāg	فهمانیدن
باش ـ توت‌ماق	Bāš-tūtmāg	سر گرفتن، عملی شدن
باش ـ چک‌مک	Bāš-čakmak	← باش وورماق
باش ـ لات‌ماق	Bāš -lātmāg	به بازسازی و تیزسازی دادن داس و...
باش ـ لاماق	Bāš -lāmāg	سر کردن، آغازیدن
باش ـ لان‌ماق	Bāš -lānmāg	آغاز شدن
باش ـ وورماق	Bāš -vūrmāg	سر زدن، سرکشی کردن
باشی ـ اوجال‌ماق	Bāši-ūjālmāg	سرافراز شدن
باشین ـ اوجالت‌ماق	Bāšin-ūjāltmāg	سرافراز کردن
باغلاش‌ماق	Bāglāšmāg	مسابقه دادن
باغلاماق	Bāg-lāmāg	۱ بستن ۲ برنده شدن در مسابقه
باغلان‌ماق	Bāg-lānmāg	بسته شدن
باغیرماق	Bāgirmāg	← بعیرمک
باغیش‌لاماق	Bāgišlāmāg	۱ بخشیدن، دادن ۲ بخشودن، عفو کردن
باغیش‌لان‌ماق	Bāgišlānmāg	بخشوده شدن
بان‌لاماق	Bānlāmāg	خواندن خروس
بزه‌مک	Bazamak	آراستن، آرایش دادن
بزه‌ن‌مک	Bazanmak	آراسته شدن
بس ـ الله‌مک	Bas-elamak	بسنده کردن، کفایت کردن
بس‌له‌مک	Baslamak	پروردن و ← بشجمرت‌مک

بس‌لن‌مک	Baslanmak	پرورده شدن، پروار شدن
بعیرمک	Baırmak	بع‌بع کردن
بگندیرمک	Bagandırmak	← بَیندیرمک
بگنمک (بَینمک)	Baganmak	پسندیدن و ← بَینمک
بلشمک	Balašmak	آغشته شدن، آلودن
بلمک	Balamak	۱ آغشته کردن ۲ قنداق کردن (بچه)
بوراخ‌ماق	Būrāxmāg	رها کردن، ول کردن
بوراخیل‌ماق	Būrāxılmāg	رها شدن
بورماق	Būrmāg	۱ پیچیدن، پیچانیدن ۲ گوشمالی دادن
بورول‌ماق	Būrūlmāg	۱ پیچ خوردن ۲ گوشمالی دیدن
بورومک	Burumak	۱ فراگرفتن ۲ رو گرفتن (زن)
بورونمک	Burunmak	خود را پیچانیدن به چادر و جز آن
بوزارماق	Bozārmāg	۱ خاکی و کبود شدن ۲ خشم آوردن
بوزلاماق	Būzlāmāg	یخ کردن، چاییدن
بوزلانماق	Būzlānmāg	†
بوزمک	Buzmak	ورچیدن، جمع کردن (لب و...)
بوزوشدورمک	Buzušdurmak	†
بوزوشمک	Buzušmak	۱ ورچیده شدن ۲ چروکیدن (لباس)
بوشالت‌ماق	Bošāltmāg	۱ خالی کردن ۲ شُل کردن
بوشال‌ماق	Bošālmāg	۱ خالی شدن ۲ نرم و شل شدن
بوشاماق	Bošāmāg	طلاق دادن
بوشان‌ماق	Bošānmāg	طلاق گرفتن
بوشلاماق	Bošlāmāg	ول کردن، دست برداشتن
بوغ‌ماق	Boğmāg	خفه کردن
بوغول‌ماق	Bogūlmāg	خفه شدن
بوکمک	Bukmak	پیچیدن، تا کردن
بوکول‌مک	Bukulmak	۱ تا شدن ۲ دولا شدن، خمیدن

بولاشدیرماق	Būlāšdīrmāg	آغشته کردن
بولاماق	Būlāmāg	۱ آغشته کردن ۲ به هم زدن (شیر و مایع)
بولاندیرماق	Būlāndīrmāg	آلوده کردن، گل آلود کردن
بولان‌ماق	Būlānmāg	۱ آلوده‌شدن، گل‌آلود شدن ۳ به‌هم خوردن (دل)
بؤل‌مک	Bělmak	قسمت کردن
بؤل‌مک	Bulmak	← بیل‌مک
بؤلۆشدۆرمک	Bělušdurmak	قسمت کردن بین چند نفر
بؤلۆش‌مک	Bělūšmak	قسمت کردن مالی مشترک
بؤیاماق	Boyāmāg	رنگ کردن، رنگ زدن
بؤی ـ لاشماق	Boy-lāšmāg	قدسنجی کردن باهم
بؤیوت‌مک	Běyutmak	بزرگ کردن
بؤیوش وئرمک	Běyuš-vermak	خودستایی کردن، فخر فروختن
بؤیومک	Běyumak	بزرگ شدن
بئجه‌رت‌مک	Bejartmak	پروردن
بئجه‌رمک	Bejarmak	↑ " "
بئجه‌ریل‌مک	Bejarilmak	پرورده شدن
بیچ‌مک	Bičmak	درویدن
بیل‌مک	Bilmak	دانستن
بیلین‌دیرمک	Bilindirmak	معلوم ساختن، آشکار کردن
بیلین‌مک	Bilinmak	معلوم شدن، دانسته شدن
بیَندیرمک	Bayandirmak	موردپسند قراردادن، پسندانیدن (بگندیرمک)
بیَن‌مک	Bayanmak	پسندیدن (بگن‌مک)
بیهوش ـ اؤل‌ماق	Bihūš-olmāg	بیهوش شدن
بیهوش ـ ائله‌مک	Bihūš-elamak	بیهوش کردن

P = پ

پارا ـ لاماق	Pārā-lāmāg	پاره کردن
پارا ـ لان‌ماق	Pārā-lānmāg	پاره شدن

پارتدات‌ماق	Pārtdātmāg	ترکانیدن
پارتداماق	Pārtdāmāg	ترکیدن
پارچا ـ لاماق	Pārčā-lāmāg	دریدن، پاره کردن
پارچالان‌ماق	Pārčā-lānmāg	دریده شدن، پاره شدن
پارلات‌ماق	Pārlātmāg	درخشانیدن، درخشان ساختن
پارلاماق	Pārlāmāg	درخشیدن، تابیدن ۲ پیروزی‌وبرتری شگرف یافتن
پارێلدات‌ماق	Pārildātmāg	درخشانیدن، تابانیدن
پارێلداماق	Pārildāmāg	درخشیدن، تابیدن
پای ـ لاشدێرماق	Pāy-lāšdirmāg	قسمت کردن در میان چند کس
پای لاماق	Pāy-lāmāg	↑
پۆزماق	Pozmāg	۱ پاک کردن (نوشته و ...) ۲ برهم زدن
پۆزول‌ماق	Pozūlmāg	۱ پاک شدن ۲ برهم خوردن
پۆز ـ وئرمک	Poz-vermak	پُز دادن
پۆش‌له‌مک	Pöšlamak	۱ آب پز کردن ۲ داغ داغ بودن
پۆف ـ له‌مک	Puf-lamak	۱ دمیدن ۲ خاموش کردن (شمع و چراغ)
پێچاق ـ لاماق	Pičāg-lāmāg	چاقو زدن (به کسی)
پێچێل داش‌ماق	Pičil dāšmāg	پچ و پچ کردن، درگوشی حرف زدن با هم
پێچێل لاماق	Pičillāmāg	درگوشی چیزی گفتن به‌کسی
پیس له‌مک	Pis-lamak	بدگویی کردن
پیش‌مک	Pišmak	پختن، پخته شدن
پیشیرمک	Piširmak	پختن، پزانیدن
پیله‌مک	Pilamak	← پۆف له‌مک
پی لِه‌مک	Pey-lamak	پی کردن، قلم کردن پا
پی ـ له‌مک	Piy-lamak	پیه مالیدن

T = ت

تاب‌لاش‌ماق	Tāb-lāšmāg	تاب آوردن

تاپشیرماق	Tāpširmāg	سپردن
تاپ‌ماق	Tāpmāg	پیدا کردن
تاپیش‌ماق	Tāpišmāg	همدل و هم‌اندیش خود یافتن
تاپیل‌ماق	Tāpilmāg	پیدا شدن
تاخ‌ماق	Tāxmāg	آویختن، قرار دادن چنانکه گردن‌بند را
تاخیل‌ماق	Tāxilmāg	۱ آویخته شدن ۲ سر خر شدن، سربار شدن
تار ـ لاش‌ماق	Tār-lāšmāg	۱ تاریک شدن ۲ کم‌سو شدن (چشم و...)
تازا ـ لاماق	Tāzā-lāmāg	← تزه له‌مک
تازا ـ لان‌ماق	Tāzā-lānmāg	← تزه لن‌مک
تافداماق (تافتاماق)	Tāfdāmāg	۱ کوبیدن ۲ کتک جانانه زدن
تافدان‌ماق	Tāfdānmāg	کتک جانانه خوردن
تالاماق	Tālāmāg	غارت کردن
تامارزی ـ لاماق	Tāmārzi -lāmāg	آرزومند و حسرت‌زده شدن بر امری یا دیدار کسی و یا چیزی
تانیت‌دیرماق	Tānitdirmāg	شناساندن
تانیماق	Tānimāg	شناختن
تپ‌مک	Tapmak	فرو بردن، فرو کردن به زور
تپیل‌مک	Tapilmak	تو رفتن به زور یا کلک
ترپت‌مک	Tarpatmak	جنبانیدن، تکان دادن
ترپش‌مک	Tarpašmak	↓
ترپن‌مک	Tarpanmak	جنبیدن، حرکت کردن
تزه ـ لن‌مک	Taza-lanmak	تازه شدن
تزه ـ له‌مک	Taza-lamak	تازه کردن
تسلیم ـ اول‌ماق	Taslim-olmāg	تسلیم شدن
تسلیم ـ الله‌مک	Taslim-elamak	تسلیم کردن، دادن
تشریف ـ آپارماق	Tašrif-āpārmāg	تشریف بردن
تشریف ـ گتیرمک	Tašrif-gatirmak	تشریف آوردن

تشکّر ـ ائله‌مک	Tašakkur-elamak	تشکّر کردن
تشکیل ـ تاپ‌ماق	Taškil-tāpmāg	تشکیل یافتن
تشکیل وئرمک	Taškil-vermak	تشکیل دادن
تعارف ـ ائله‌مک	Taārof-elamak	تعارف کردن
تعریف ـ ائله‌مک	Ta'rif-elamak	↓
تعریف ـ له‌مک	Ta'rif-lamak	تعریف کردن
تقاضا ـ ائله‌مک	Tagāzā-elamak	تقاضا کردن
تقدیر ـ ائله‌مک	Tagdir-elamak	تقدیر کردن، قدر دانی نمودن
تقدیم ـ ائله‌مک	Tagdim-elamak	تقدیم کردن
تکدیندیرمک	Takdindirmak	ساکت کردن
تکدین‌مک	Takdinmak	ساکت شدن
تکیه ـ ائله‌مک	Takya-elamak	← آرخالان‌ماق
تکیه ـ وئرمک	Takya-vermak	← آرخالان‌ماق
تلاش ـ ائله‌مک	Talāš-elamak	تلاش کردن
تلسدیرمک	Talasdirmak	شتابانیدن، به تعجیل واداشتن
تلس‌مک	Talasmak	شتافتن، شتابیدن
تلفون ـ ائله‌مک	Telfūn-elamak	تلفن کردن
تلفون ـ لاش‌ماق	Telfūn-lāšmāg	با هم تلفنی صحبت کردن
تلفون ـ وورماق	Telfūn-vūrmāg	تلفن زدن
تلکس ـ وورماق	Teleks-vūrmāg	تلکس زدن
تلگراف ائله‌مک	Telgirāf-elamak	تلگراف کردن
تمام ـ اوْل‌ماق	Tamām-olmāg	تمام شدن و ← قورتول‌ماق
تمام ـ ائله‌مک	Tamām-elamak	تمام کردن ← قورتارماق
تمنّا ـ ائله‌مک	Tamannā-elamak	تمنّا کردن
تمیز ـ ائله‌مک	Tamiz-elamak	تمیز کردن و ← تمیز له‌مک
تمیز ـ لن‌مک	Tamiz-lanmak	تمیز شدن
تمیز ـ له‌مک	Tamiz-lamak	تمیز کردن

تناوُل ـ اللەمک	Tanāvul-elamak	تناول کردن، خوردن
تناوُل ـ بویورماق	Tanāvul-būyūrmāg	تناول فرمودن
توُپ ـ لاش‌ماق	Top-lāšmāg	گرد آمدن
توُپ ـ لاماق	Top-lāmāg	گرد آوردن
توت‌دورماق	Tūtdūrmāg	۱ دستور بستن دادن ۲ دستور دستگیری دادن ۳ گرم بازارشدن
توت‌ماق	Tūtmāg	۱ گرفتن (با دست) ۲ جاگرفتن ۳ دستگیر کردن
توتوشدورماق	Tūtūšdūrmāg	۱ سنجیدن با هم ۲ به درگیری واداشتن
توتوش‌ماق	Tūtūšmāg	درگیر شدن، گلاویز گشتن
توتول‌ماق	Tūtūlmāg	۱ بسته شدن، مسدود شدن ۲ دستگیر شدن ۳ گرفتن (زبان)
توجّه اللەمک	Tavajjoh-elamak	توجّه کردن
توجّه بویورماق	Tavajjoh-būyūrmāg	توجه فرمودن
توُخال‌ماق	Toxālmāg	سیر شدن
توُخوماق	Toxūmāg	بافتن- ـ
توُخون‌ماق	Toxūnmāg	۱ بافته شدن ۲ برخوردن (چیزی به‌چیزی) ۳ برخوردن حرف و حرکتی به‌کسی
توُز ـ سال‌ماق	Toz-sālmāg	۱ گردوخاک کردن ۲ خشم و هیاهو راه انداختن
توش لاماق	Tūš-lāmāg	نشانه گرفتن
توصیه ـ اللەمک	Toosiya-elamak	توصیه کردن
توصیه ـ بویورماق	Toosiya-būyūrmāg	توصیه فرمودن
توُکَت‌مک	Tukatmak	تمام کردن، به انتها رساندن
توُک‌مک	Tĕkmak	ریختن (متعدی)
توُکن مک	Tukanmak	تمام شدن، از میان رفتن
توُکۆل‌مک	Tĕkulmak	۱ ریخته شدن ۲ تاختن و برگرفتن
تولازلاماق	Tūlāzlāmāg	به‌خشم انداختن (چیزی را به کسی یا جایی)
تول‌لاماق	Tūllāmāg	؟

توز ـ لاماق	Toȯ -lāmāg	۱ چرخانیدن ۲ گول زدن
توز ـ لان‌ماق	Toȯ -lanmag	۱ آویزان شدن ۲ گول خوردن
تیترت‌مک	Titratmak	۱ لرزاندن ۲ تب و لرز کردن
تیتره‌مک	Titramak	لرزیدن و ← اسمک
تیکه ـ له‌مک	Tika-lamak	خرد کردن، تکه‌تکه کردن
تیکه ـ لن‌مک	Tika-lānmak	خرد شدن، تکه‌تکه شدن

ج = J

جار ـ چک‌مک	Jār-čakmak	جار زدن
جالاماق	Jālāmāg	بر زمین ریختن (مایعات)
جالان‌ماق	Jālānmāg	بر زمین ریخته شدن (مایعات)
جان ـ چک‌مک	Jān-čakmak	جان کندن
جان ـ لاش‌ماق	Jān-lāšmāg	جان گرفتن
جان ـ ورمک	Jān-vermak	جان دادن
جَم (جمع) اؤل‌ماق	Jam-olmāg	جمع شدن
جم(جمع) ـ الله‌مک	Jam-elamak	جمع کردن
جؤش‌ماق	Joȯšmāg	۱ جوش آمدن و سرزیر کردن ۲ به‌خشم آمدن و تندی نمودن
جیرماق	Jīrmāg	۱ پاره‌کردن ۲ سخت وحشت داشتن (از کسی)
جیریل‌ماق	Jīrīlmāg	۱ پاره شدن، دریده شدن ۲ عاشق شدن (به‌کسی)
جیزماق	Jīzmāg	۱ خط خطی کردن ۲ خراشیدن، خراش دادن
جیزیل‌ماق	Jīzīlmāg	۱ خط خطی شدن ۲ خراش برداشتن
جینگیل‌لت‌مک	Jingillatmak	به صدای جرینگ درآوردن
جینگیل‌له‌مک	Jingillmak	صدای جرینگ درآوردن

چ = Č

چاپالاماق	Čāpālāmāg	دست و پا زدن
چاپدیرماق	Čāpdīrmāg	۱ دوانیدن و تند راندن ۲ دویدن و تند رفتن ۳ دستور غارت دادن
چاپماق	Čāpmāg	۱ دوانیدن و تند راندن ۲ دویدن و تند رفتن ۳ غارت کردن
چاپیشماق	Čāpīšmāg	مسابقهٔ دو یا اسب‌دوانی دادن
چاپیلماق	Čāpīlmāg	غارت شدن
چاتدیرماق	Čātdīrmāg	رسانیدن (بسنده کردن)
چاتماق	Čātmāg	۱ رسیدن ۲ بار نهادن (بر ستور)
چاتیشماق	Čātīšmāg	۱ رسیدن و بسنده شدن ۲ رسیدگی و کمک کردن (به کسی)
چاشدیرماق	Čāšdīrmāg	به اشتباه انداختن
چاشماق	Čāšmāg	اشتباه کردن
چاغیرماق	Čāgīrmāg	صدا زدن، صدا کردن
چالخالاماق	Čālxālāmāg	تکانیدن و به‌هم‌زدن
چالخالانماق	Čālxālānmāg	تکان داده شدن و جنبیدن، تکان خوردن
چالخاماق	Čālxāmāg	تکان دادن و جنبانیدن (چنانکه مشک را)
چالماق	Čālmāg	۱ کوبیدن ۲ نواختن ۳ نیش زدن (زنبور و مار و...)
چالیشماق	Čālīšmāg	کوشیدن ← اللش‌مک
چرتمک	Čartmak	۱ به‌هم خوردن (چنانکه تله) ۲ خطا کردن
چکمک	Čakmak	کشیدن
چکیشمک	Čakīšmak	جناغ بستن
چکیلمک	Čakīlmak	۱ کشیده شدن ۲ خود را به سویی کشاندن ۳ لاغر و ضعیف شدن ستور و...
چکینمک	Čakinmak	ترسیدن و احتیاط کردن
چنه ـ وورماق	Čana-vūrmāg	چانه زدن

چژاوْرمک	Čcurmak	۱ برگرداندن (روی و...) ۲ ولرو کردن
چژخالت‌ماق	Čoxāltmāg	افزودن، زیاد کردن
چژخال‌ماق	Čoxālmāg	افزودن و زیاد شدن
چژروْت‌مک	Čurutmak	پوسانیدن
چژروْمک	Čurumak	پوسیدن
چژک‌مک	Čekmak	۱ فروافتادن ۲ فراگرفتن (ظلمت و...)
چژلاق ـ اژل‌ماق	Čolāg-olmāg	چلاق شدن
چژندەرمک	Čendarmak	← چژاوْرمک
چژن‌مک	Čenmak	۱ برگشتن، منحرف‌شدن ۲ دور زدن ۳ ولرو شدن
چیخارت‌ماق	Čixārtmāg	درآوردن، بیرون کردن
چیخ‌ماق	Čixmāg	۱ درآمدن ۲ بالا رفتن (از کوه، دیوار و...)
چیرپ‌ماق	Čirpmāg	زدن، کوبیدن (چیزی به کسی یا چیزی)
چیرپیش‌ماق	Čirpišmāg	زدوخورد کردن
چیرپین‌ماق	Čirpinmāg	تپیدن، زدن (قلب)
چیرت‌ماق	Čirtmāg	خراش دادن با تیغ
چیغیرماق	Čigirmāg	داد زدن
چیم‌خیرماق	Čimxirmāg	پرخاش و نافرمانی کردن ← قابارماق
چیم‌مک	Čimmak	آب‌تنی کردن
چئی‌نەمک	Ceynamak	جویدن

ح = H

حاشا ـ چک‌مک	Hāšā-Čakmak	← دانماق
حال ـ سؤروش‌ماق	Hāl-Sorušmāg	چاق سلامتی کردن
حال لان‌ماق	Hāl lānmāg	سرِ حال آمدن، کیف کردن
حساب ـ اللەمک	Hesāb-elamak	۱ حساب کردن ۲ شمردن
حساب لاش‌ماق	Hesāb-lāšmāg	تسویه حساب کردن، به حساب نشستن
حساب لاماق	Hesāb lāmāg	حساب کردن

حفظ ائله‌مک	Hefz-elamak	حفظ کردن
حلّ ـ ائلمک	Hall-elamak	حل کردن
حل لَن‌مک	Hallanmak	← حال لانماق
حمله ـ ائلمک	Hamla-elamak	حمله کردن
حواله ـ ائله‌مک	Havāla-elamak	حواله کردن
حیله ـ گَل‌مک	Hiyla-galmak	مکر ورزیدن

X = خ

خاراب ـ اوْل‌ماق	Xārāb-olmāg	خراب شدن
خاراب ـ ائلمک	Xārāb-elamak	خراب کردن
خاراب لاش‌ماق	Xārāb lāšmāg	خراب شدن و ← خاراب اوْل‌ماق
خاراب لاماق	Xārāb lāmāg	۱ خراب کردن ۲ دسته‌گل به آب دادن
خجالت ـ چک‌مک	Xejālat-čakmak	خجالت کشیدن
خجالت ـ وئرمک	Xejālat-vermak	خجالت دادن
خدمت ـ ائله‌مک	Xedmat-elamak	خدمت کردن
خرج ـ ائلمک	Xarj-elamak	خرج کردن
خرج ـ له‌مک	Xarj-lamak	↑
خرید ـ ائله‌مک	Xarid-elamak	خرید کردن
خواهش ـ ائلمک	Xāheš-elamak	خواهش کردن
خوْپ ـ بیچ‌مک	Xop-bičmak	تهدید کردن
خوْش ـ لاماق	Xoš-lāmāg	پسندیدن، خوش داشتن

D = د

دادماق	Dādmāg	چشیدن
دادیزدیرماق	Dādizdirmāg	چشانیدن
دار ـ التماق	Dār-āltmāg	تنگ کردن
دار ـ الماق	Dār-ālmāg	تنگ شدن

دلراماق	Dārāmāg	شانه کردن
دلرت‌ماق	Dārtmāg	۱ آردکردن، خردکردن ۲ خوردن (با مفهوم تمسخر)
دلرتیل‌ماق	Dārtilmāg	آرد شدن، خرد شدن
دلریخ‌ماق	Dārixmāg	دلتنگ شدن
داش ـ لاماق	Dāš-lāmāg	سنگسار کردن
داش ـ لان‌ماق	Dāš-lānmāg	۱ سنگسار شدن ۲ پریدن (از جای خود)
داش‌ماق	Dāšmāg	سرریز شدن
داشیرت‌ماق	Dāširtmāg	۱ سرریز کردن ۲ پختن (کته و پلو)
داشین‌ماق	Dāšinmāg	کوچیدن، نقل مکان کردن
داعوا ـ ائله‌مک	Dā'vā-elamak	↓
داعوا ـ لاش‌ماق	Dā'vā-lāšmāg	دعوا کردن و ← ساواش‌ماق
داغ ـ لاماق	Dāg -lāmāg	داغ نهادن، داغ کردن
داغیت‌ماق	Dāgitmāg	۱ ریختن ۲ غارت کردن ۳ پراکنده کردن
داغیل‌ماق	Dāgilmāg	۱ ریخته شدن ۲ پراکندن
دام ماق	Dām māg	چکه کردن، چکیدن
دامیزدیرماق	Dāmizdirmāg	چکانیدن
دان‌لاماق	Dānlāmāg	تکوهش کردن
دان‌ماق	Dānmāg	← داهاماق
دانیش‌دیرماق	Dānišdirmāg	به حرف درآوردن، به سخن واداشتن
دانیش‌ماق	Dānišmāg	حرف زدن
داهاماق	Dāhāmāg	انکار کردن = دان‌ماق
داهی‌ماق	Dāhimāg	↑
دایاماق	Dāyāmāg	چسباندن
دایان‌ماق	Dāyānmāg	۱ چسبیدن ۲ وا ایستادن ۳ تکیه دادن
دبرت‌مک	Dabartmak	حرکت دادن، تکان دادن
دبرمک	Dabarmak	تکان خوردن
دبریش‌مک	Dabarišmak	↑

دَبَریل‌مک	Dabarilmak	↑
دَرمک	Darmak	چیدن (میوه و گل و...)
دستور ـ وئرمک	Dastūr-vermak	دستور دادن
دعا ـ ائله‌مک	Doā-elamak	دعا کردن
دعوت ـ ائله‌مک	Da'vat-elamak	دعوت کردن
دفاع ـ ائله‌مک	Defa'-elamak	دفاع کردن
دفع ـ ائله‌مک	Dafe'-elamak	دفع کردن
دَل‌مک	Dalmak	سوراخ کردن
دَلین‌مک	Dalinmak	سوراخ شدن
دورماق	Dūrmāg	۱ برخاستن ۲ وایستادن
دورقوزدورماق	Dūrgūzdūrmāg	برخیزانیدن
دورولت‌ماق	Dūrūltmāg	۱ زلال کردن ۲ روشن و مشخّص کردن
دورول‌ماق	Dūrūlmāg	۱ زلال شدن ۲ روشن و مشخّص شدن
دوزَ ـ لت‌مک	Duza-ltmak	۱ درست کردن ۲ راست و مستقیم کردن
دوزَ ـ ل‌مک	Duza-lmak	۱ درست شدن ۲ راست و مستقیم شدن
دؤز ـ مک	Dĕz-mak	تحمل کردن
دوزمک	Duzmak	چیدن و مرتب کردن
دوشمک	Dušmak	۱ افتادن ۲ پیاده شدن ← ائنمک
دوشورت‌مک	Dušurtmak	پیاده کردن ← ائندیرمک
دوشون‌مک	Dušunmak	فهمیدن
دؤشه‌مک	Dĕšamak	گستردن، پهن کردن
دوغراماق	Dogrāmāg	۱ بریدن ۲ تیکه تیکه کردن
دوغران‌ماق	Dogrānmāg	بریده شدن، پاره پاره شدن
دوغرول‌ماق	Dogrūlmāg	راست درآمدن، به حقیقت پیوستن
دوغ‌ماق	Dogmāg	زادن، زاییدن
دوغول‌ماق	Dogūlmāg	زاده شدن
دؤگ‌مک	Dĕgmak	← دؤی‌مک

دۆلاش‌ماق	Dolāšmāg	۱ پیچیده شدن ۲ سر به‌سر گذاشتن
دۆلاماق	Dolāmāg	۱ پیچانیدن ۲ سر به‌سر گذاشتن
دۆلان‌ماق	Dolānmāg	۱ چرخیدن ۲ قدم زدن
دۆلدورماق	Doldūrmāg	پُر کردن
دۆل‌ماق	Dolmāg	پُر شدن
دۆندورماق	Dondūrmāg	۱ یخ‌بندان کردن (هوا) ۲ یخی کردن، یخ‌زده کردن
دۆندەرمک	Děndarmak	برگردانیدن
دۆن‌ماق	Donmāg	یخ زدن
دۆن‌مک	Děnmak	برگشتن، پیچیدن
دۆی‌ماق	Doymāg	سیر شدن
دۆی‌مک	Děymak	۱ کوبیدن ۲ کتک زدن ۳ تپیدن (قلب)
دۆیورماق	Doyūrmāg	سیر کردن
دۆیوش‌مک	Děyušmak	با هم زدوخورد کردن
دۆیول‌مک	Děyulmak	۱ کوبیده شدن ۲ کتک خوردن
دۆیون‌مک	Děyunmak	تپیدن قلب
دیدمک	Didmak	۱ خراشیدن ۲ حلاجی کردن، واکردن پشم و پنبه و...
دیش ـ لەمک	Diš-lamak	۱ گاز زدن ۲ گاز گرفتن (انسان)
دلش‌مک	Dešmak	سوراخ کردن ← دل‌مک
دلشیل‌مک	Dešilmak	سوراخ شدن
دیغیررات‌ماق	Digirrātmāg	← دیگیرلت‌مک
دیغیرران‌ماق	Digirrānmāg	← دیگیرلن‌مک
دیغ ـ لات‌ماق	Dig-lātmāg	دغ‌مرگ کردن
دیغ ـ لاماق	Dig-lāmāg	دغ‌مرگ شدن
دیگیرلت‌مک	Digirlatmak	قِل دادن، غلتانیدن
دیگیرلن‌مک	Digirlanmak	قِل خوردن، غلتیدن
دیل‌لن‌مک	Dillanmak	چیزی گفتن، کاری داشتن و اعتراض کردن

دیلَن‌مک	Dilanmak	گدایی کردن
دیله‌مک	Dilamak	تقاضا و التماس کردن
دَی‌مک (دَگ‌مک)	Daymak	۱ برخوردن ۲ ارزیدن
دِمک	Demak	گفتن
دَییش‌مک	Dayišmak	عوض کردن = دگیش‌مک
دَییشیل‌مک	Dayišilmak	عوض شدن = دگیشیل‌مک
دئیین‌مک	Deyinmak	غرولند کردن
دین‌جَلت‌مک	Dinjaltmak	راحت و آسوده کردن
دین‌جَل‌مک	Dinjalmak	راحت و آسوده شدن

R = ر

راحات ـ لاش‌ماق	Rāhāt-lāšmāg	راحت شدن
راحات ـ لاماق	Rāhāt-lāmāg	راحت کردن
راضی ـ اوُل‌ماق	Rāzi-olmāg	راضی شدن
راضی ـ ائله‌مک	Rāzi-elamak	راضی کردن
ردّ ـ اوُل‌ماق	Radd-olmāg	رد شدن
ردّ ـ ائله‌مک	Radd-elamak	رد کردن
رک (رنگ) له‌مک	Rak-lamak	رنگ کردن

Z = ز

زاریلداماق	Zārïldāmāg	زاریدن، ناله کردن
زحمت ـ اوُل‌ماق	Zahmat-olmāg	زحمت شدن
زحمت ـ وئرمک	Zahmat-vermak	زحمت دادن
زیریلداماق	Zirïldāmāg	زرّ و زرّ کردن

S = س

ساپ ـ لاماق	Sāp-lāmāg	۱ نخ کردن (سوزن) ۲ دسته انداختن (بیل و...)
ساتاش‌ماق	Sātašmāg	۱ سر بسر گذاشتن، شوخی کردن ۲ افتادن نگاه

ساتماق	Sātmāg	فروختن
ساتیل‌ماق	Sātĭlmāg	به فروش رفتن
ساچ‌ماق	Sāčmāg	افشاندن، پاشیدن
ساخلاماق	Sāxlāmāg	نگه داشتن
سارال‌ماق	Sārālmāg	زرد شدن
سازال‌ماق	Sāzālmāg	بهبود یافتن، حال آمدن
ساغالت‌ماق	Sāgāltmāg	بهبود بخشیدن
ساغال‌ماق	Sāgālmāg	بهبود یافتن
ساغ‌ماق	Sāgmāg	دوشیدن
ساغیل‌ماق	Sāgĭlmāg	دوشیده شدن
ساللاماق	Sāllāmāg	آویزان کردن، فروآویختن
ساللان‌ماق	Sāllānmāg	آویزان شدن
سال‌ماق	Sālmāg	۱ انداختن، جا انداختن ۲ فروافکندن
ساناماق	Sānāmāg	۱ شمردن ۲ بدوبیراه گفتن
سانجماق	Sānjmāg	۱ گزیدن، نیش زدن ۲ نصب کردن
سانجیل‌ماق	Sānjĭlmāg	نصب شدن، فرورفتن
ساوا‌شدیرماق	Sāvāšdĭrmāg	درگیر کردن، به دعوا واداشتن
ساواش‌ماق	Sāvāšmāg	دعوا کردن، درگیر شدن
سای‌ماق	Sāymāg	۱ شمردن ۲ اعتنا کردن ۳ بدوبیراه گفتن
سپمک	Sapmak	پاشیدن، افشاندن
سرمک	Sarmak	پهن کردن، گستردن
سریل‌مک	Sarilmak	۱ گسترده شدن ۲ درازکشیدن، فرش زمین شدن
سری‌مک	Sarimak	۱ پیچیدن ۲ دست انداختن، سربه‌سر گذاشتن
سرین ـ له‌مک	Sarin-lamak	خنک شدن
سس ـ لندیرمک	Sas-landirmak	به‌صدا درآوردن
سس ـ له‌مک	Sas-lamak	صدا کردن، صدا زدن
سکوت ـ ائله‌مک	Sokūt-elamak	سکوت کردن

سلام ـ وئرمک	Salām-vermak	سلام دادن
سو ـ آرماق	Su - ārmāg	آبیاری کردن، آب دادن
سوآش‌ماق	Sūāšmāg	سخت چسبیدن و فرو گرفتن
سوآماق	Sūāmāg	الدودن
سوآن‌ماق	Sūānmāg	۱ اندوده شدن ۲ سوآش‌ماق ←
سؤاوت‌ماق	Soūtmāg	سرد کردن
سؤلورماق	Soūrmāg	۱ برباد دادن (خرمن و... را) ۲ غارت کردن خوراکی و...
سؤلوش‌ماق	Soūšmāg	۱ عبور کردن، گذر کردن ۲ سپری شدن، تمام شدن
سؤلوماق	Soūmāg	سرد شدن
سؤاوْن‌دوْرمک	Sĕundurmak	۱ خاموش کردن ۲ شاد کردن
سؤاوْن‌مک	Sĕunmak	۱ خاموش شدن (چراغ و...) ۲ شاد شدن
سؤپوْرمک	Supurmak	← سپپیرمک
سؤخ‌ماق	Soxmāg	چپاندن (خود یا چیزی را در جایی)
سؤخول‌ماق	Soxūlmāg	خود را چپاندن و دخالت دادن با زرنگی
سؤراغ ـ لاش‌ماق	Sorāx-lāšmāg	سراغ گرفتن
سؤرت‌مک	Surtmak	۱ مالیدن ۲ سابیدن، ساییدن
سؤرتوْش‌مک	Surtušmak	۱ مالیده شدن ۲ سر بسر گذاشتن
سؤرماق	Sormāg	۱ مکیدن ۲ پرسیدن
سؤرمک	Surmak	راندن (ستور و خودرو)
سؤروْت‌دوْرمک	Surutdurmak	دستور بر روی زمین کشیدن کسی یا چیزی دادن
سؤروْت‌مک	Surutmak	بر روی زمین کشیدن
سؤروْتله‌مک	Surutlamak	!
سؤروْشدوْرمک	Surušdurmak	لغزانیدن، حرکت دادن
سؤروش‌ماق	Sorūšmāg	پرسیدن
سؤروْش‌مک	Surušmak	لیز خوردن، لغزیدن

سۆرۆمک	Surumak	بر روی زمین کشیدن
سۆروندۆرمک	Surundurmak	۱ ↑ ۲ امرز و فرداکردن
سۆرۆنمک	Surunmak	خود را بر روی زمین کشیدن
سۆزدۆرمک	Suzdurmak	به رقص درآمدن
سۆزمک	Suzmak	از صافی گذراندن
سۆزۆلمک	Suzulmak	۱ از صافی گذشتن ۲ یواشکی در رفتن
سۆکمک	Sěkmak	۱ خراب کردن ۲ دریدن ۳ با حرص و ولع خوردن
سۆکدۆرمک	Sěkdurmak	۱ امر به خراب کردن دادن ۲ امر به دریدن بخیه دادن
سۆکۆلمک	Sěkulmak	۱ کنده شدن بنا ۲ در رفتن نخ بخیه و دوخت
سو ـ لاماق	Sū-lāmāg	آب‌پاشی کردن
سو ـ لانماق ـ	Sū-lānmāg	۱ آب‌پاشی شدن ۲ آبدار شدن (میوه و...) ۳ آب افتادن (به دهان)
سۆلماق	Solmāg	پژمردن
سۆلەمک	Sělamak	۱ گفتن ۲ هذیان گفتن بیمار
سۆزرولماق	Soȯrûlmāg	برباد داده شدن
سۆیلەمک	Sěylamak	گفتن (ادبی)
سۆیماق	Soymāg	۱ پوست کندن ۲ ربودن و درآوردن لباس و رخت کسی به زور
سۆیمک	Sěymak	۱ دشنام دادن ۲ عشق ورزیدن ← سئومک
سۆیوتماق	Soyūtmāg	← سۆلوتماق
سۆیۆشمک	Sěyušmak	به هم دشنام دادن
سۆیولماق	Soyūlmāg	کنده شدن پوست
سۆیوماق	Soyūmāg	← سۆآماق
سۆیوندورماق	Soyūndūrmāg	درآوردن جامهٔ بچه و...
سۆیونماق	Soyûnmāg	لخت شدن، درآوردن لباس خود
سۆیۆندۆرمک	Sěyundurmak	۱ خاموش کردن ۲ شاد کردن
سۆیۆنمک	Sěyunmak	۱ خاموش شدن چراغ و... ۲ شاد شدن ← سئوینمک

سیپیرمک	Sipirmak	جارو کردن
سئچ‌مک	Sečmak	برگزیدن
سیچ‌مک	Sičmak	ریدن
سیٛخ‌ماق	Sïxmāg	۱ فشردن ۲ تحت فشار گذاشتن
سیٛخیٛل‌ماق	Sïxïlmāg	۱ فشرده شدن ۲ احساس شرم و خود کم‌بینی کردن
سیٛغ‌ماق	Sïgmāg	گنجیدن و ← سیٛغیٛش‌ماق
سیٛغیٛش‌دیٛرماق	Sïgïšdïrmāg	۱ گنجانیدن ۲ پذیرفتن و تحمل کردن
سیٛغیٛش‌ماق	Sïgïšmāg	گنجیدن، سیٛغ‌ماق
سیلک‌مک	Silkmak	۱ تکانیدن ۲ لرزانیدن
سیلکه‌لن‌مک	Silkalanmak	۱ تکان داده شدن ۲ پرخاش و اعتراض‌کردن
سیلکه‌له‌مک	Silkalamak	۱
سیل‌مک	Silmak	پاک کردن، زدودن
سیٛندیٛرماق	Sïndïrmāg	شکستن، خرد کردن (متعدی)
سیندیرمک	Sindirmak	هضم کردن، گواریدن
سیٛن‌ماق	Sïnmāg	شکستن، شکسته شدن (لازم)
سین‌مک	Sinmak	گوارا شدن، چسبیدن
سئۆمک	Sevmak	دوست داشتن، عشق ورزیدن ← سئویمک (م ۲)
سئوین‌مک	Sevinmak	۱ شاد شدن ۲ خاموش شدن و ← سئویۆن‌مک

ش = Š

شاپ‌بیٛلدات‌ماق	Šāpbïldātmāg	۱ صدای شاراپ شوروپ درآوردن ۲ به شدت زدن (بچه را) ۳ درخشانیدن چشم را
شاپ‌بیٛلداماق	Šāpbïldāmāg	۱ صدای شاراپ شورروپ درآمدن ۲ درخشیدن چشم (بچه)، بیدار بودن او
شاخ‌ماق	Šāxmāg	← چاخ‌ماق
شاد ـ اوٛل‌ماق	Šād-olmāg	شاد شدن

شاد ـ اللهمک	Šād-elamak	شاد کردن
شارِیلداماق	Šārīldāmāg	ریختن آب به پایین با صدا
شاقیلداتماق	Šāggīldātmāg	۱ به صدای تند درآوردن چیزی
شاقیلداماق	Šāggīldāmāg	۱ صدای تند درآوردن ۲ با صدا خندیدن، قهقهه
شرح ـ وئرمک	Šarh-věrmak	شرح دادن
شفا ـ تاپماق	Šafā-tāpmāg	شفا یافتن
شفا ـ وئرمک	Šafā-vermak	شفا دادن
شکسته‌نفس‌لیک ـ اللهمک	Šekasta-nafslik-elamak	شکسته نفسی کردن
شؤخوم ـ لاماق	Šoxūm-lāmāg	شخم کردن
شؤرول‌لات‌ماق	Šorūllātmāg	ریختن آب را با شرّ و شرّ ۲ شاشیدن
شؤرول‌لاماق	Šorūllāmāg	ریزش آب با شرّ و شرّ
شؤل ـ لات‌ماق	Šol-lātmāg	شُل کردن
شؤل ـ لاش‌ماق	Šol-lāšmāg	شُل شدن
شؤل ـ لان‌ماق	Šol-lānmāg	†
شهادت ـ وئرمک	Šahādat-vermak	شهادت دادن
شیشیرت‌مک	Šiširtmak	۱ پُر باد کردن ۲ خودستایی کردن
شیش‌مک	Šišmak	۱ باد کردن ۲ †
شیل ـ اؤل‌ماق	Šil-olmāg	شَل شدن
شیلّاق ـ آت‌ماق	Šillāg-ātmāg	جفتک پراندن

ص ـ ض Z-S

صافالت‌ماق	Sāfāltmāg	صاف کردن
صافال‌ماق	Sāfālmāg	صاف شدن
صرف ـ اؤل‌ماق	Sarf-olmāg	صرف شدن
صرف ـ اللهمک	Sarf-elamak	صرف کردن

صفا ـ گتیرمک	Safā-gatirmak	صفا آوردن
ضای اؤل‌ماق	Zāy-olmāg	فاسد شدن (میوه)

ع ـ غ

عجب ـ ائله‌مک	Ajal-elamak	عجب کردن
عذر ـ ایسته‌مک	Uzr-istamak	عذر خواستن
عذر ـ گتیرمک	Uzr-gatirmak	عذر آوردن
عرض ـ ائله‌مک	Arz-elamak	عرض کردن
عزیمت ـ ائله‌مک	Azimat-elamak	عزیمت کردن
عصبانی ـ اؤل‌ماق	Asabāni-olmāg	عصبانی شدن
عنایت ـ ائله‌مک	Enāyat-elamak	عنایت کردن
عنایت ـ بویورماق	Enāyat-būyūrmāg	عنایت فرمودن
غلط ـ ائله‌مک	Galat-elamak	غلط کردن
غئیظ ـ لن‌دیرمک	Geyiz-landirmak	خشمگین ساختن
غئیظ ـ لن‌مک	Geyiz-lanmak	خشمگین شدن

ف = F

فاسد ـ اؤل‌ماق	Fāsed-olmāg	فاسد شدن
فرح ـ لن‌مک	Farah-lanmak	به وجد آمدن
فرض ـ ائله‌مک	Farz-elamak	فرض کردن
فرق ـ ائله‌مک	Farg-elamak	فرق کردن
فیسیلدَماق	Fisildāmāg	فس‌فس کردن

ق = G

قاپ‌ماق	Gāpmāg	۱ گاز گرفتن ۲ قاپیدن، ربودن
قات‌ماق	Gātmāg	بهم آمیختن، مخلوط کردن
قاتیش‌دیرماق	Gātišdirmāg	؟

قاتیش‌ماق	Gātīšmāg	۱ به‌هم آمیختن ۲ داخل جمع شدن
قاچ‌ماق	Gāčmāg	۱ دریدن ۲ فرار کردن
قاچیرت‌ماق	Gāčīrtmāg	۱ دوانیدن ۲ فراری دادن عروس
قاچیش‌ماق	Gāčīšmāg	مسابقهٔ دو دادن
قارا ـ لت‌ماق	Gārā-ltmāg	سیاه کردن
قارا ـ ل‌ماق	Gārā-lmāg	سیاه شدن
قاریشدیرماق	Gārīšdīrmāg	۱ به‌هم زدن ۲ مخلوط کردن ۳ دو به‌همزنی کردن
قاریش‌ماق	Gārīšmāg	۱ درآمیخته شدن ۲ پیوستن به جمع ۳ درهم برهم شدن
قازان‌ماق	Gāzānmāg	۱ سود داشتن ۲ پول درآوردن
قازدیرماق	Gāzdīrmāg	دستور کندن دادن
قازماق	Gāzmāg	کندن
قازی ـ لان‌ماق	Gāzī-lānmāg	خود بزرگ‌نمایی کردن
قازیل‌ماق	Gāzīlmāg	کنده شدن
قاشی‌ماق	Gāšīmāg	خاریدن
قاشیندیرماق	Gāšīndīrmāg	خارانیدن، به خارش درآوردن
قاشین‌ماق	Gāšīnmāg	خارش گرفتن
قالاماق	Gālāmāg	۱ انباشتن ۲ برافروختن آتش
قالان‌ماق	Gālānmāg	انباشته شدن
قالخیزدیرماق	Gālxīzdīrmag	بلند کردن از سر جای
قالخیزماق	Gālxīzmāg	↑
قال‌ماق	Gālmāg	ماندن
قاناد ـ لاش‌ماق	Gānād-lāšmāg	۱ پروبال گشودن ۲ به وجد آمدن و امید بستن
قاناماق	Gānāmāg	خونی شدن اندام
قاندیرماق	Gāndīrmāg	فهمانیدن
قان ـ سال‌ماق	Gān-sālmāg	خون راه انداختن
قان‌ماق	Gānmāg	فهمیدن ← دوشون‌مک

قاینات‌ماق	Gāynātmāg	جوشاندن ← قئینت‌مک
قاینَاماق (قئینه‌مک)	Gāynāmāg	جوشیدن ← قئینه‌مک
قاییت‌ماق	Gāyītmāg	برگشتن ← قیئیت‌مک
قبول - اؤل‌ماق	Gabūl-olmāg	قبول شدن
قبول - اِلله‌مک	Gabūl-elamak	قبول کردن
قبول - لاندیرماق	Gabūl-lāndīrmāg	قبولانیدن
قرار - توت‌ماق	Garār-tūtmāg	قرار گرفتن
قرار - قؤی‌ماق	Garār-goymāg	قرار گذاشتن
قرار - وئرمک	Garār-vermak	قرار دادن
قؤاوش‌ماق	Goūšmāg	اُخت شدن، انس گرفتن
قؤپارت‌ماق	Gopārtmāg	جدا کردن (چنانکه شاخه و ساقه را)
قؤپ‌ماق	Gopmāg	۱ جدا شدن ۲ برپا شدن
قوتارماق	Gūtārmāg	← قورتارماق
قوتول‌ماق	Gūtūlmāg	← قورتول‌ماق
قوجاق - لاش‌ماق	Gūjāg-lāšmāg	هم‌آغوش شدن
قوجاق - لاماق	Gūjāg-lāmāg	در آغوش کشیدن
قؤجا - لت‌ماق	Gojā-ltmāg	پیر کردن
قؤجا - ل‌ماق	Gojā-lmāg	پیر شدن
قؤخ‌ماق	Goxmāg	گندیدن
قؤخوت‌ماق	Goxūtmāg	گندانیدن
قورتارماق	Gūrtārmāg	۱ تمام شدن ۲ تمام کردن
قورتول‌ماق	Gūrtūlmāg	تمام شدن
قؤرخ‌ماق	Gorxmāg	ترسیدن
قؤرخوت‌ماق	Gorxūtmāg	ترسانیدن
قورشاماق	Gūršāmāg	تحریک کردن
قورماق	Gūrmāg	۱ درست کردن ۲ کوک کردن (ساعت) ۳ تحریک کردن

قورو ـ ت‌ماق	Gürü-tmäg	خشک کردن
قورول‌ماق	Gürülmäg	درست شدن، فراهم شدن ۲ کوک شدن
قورو ـ ماق	Gürü-mäg	خشک شدن
قۆروماق	Gorümäg	پاییدن
قوس‌ماق	Güsmäg	قی کردن
قورشاماق	Güršämäg	تحریک کردن
قۆش‌ماق	Gošmäg	۱ درست کردن، وصل کردن ۲ـ سرودن ۳ داخل جمع کردن (برّه را در گلّه ...)
قۆشول‌ماق	Gošülmäg	به جمع پیوستن
قولاق ـ آسماق	Güläg-äsmäg	گوش کردن
قولاق وئرمک ـ	Güläg-vermak	گوش دادن
قوللوق ـ ائله‌مک	Güllüg-elamak	خدمت کردن
قۆناق ـ اۆل‌ماق	Gonäg-olmäg	مهمان شدن
قۆناق ـ ائله‌مک	Gomäg-elamak	مهمان کردن
قۆناقلیق ـ وئرمک	Gonäglǐg-vermak	مهمانی دادن
قۆندارماق	Gondärmäg	راست و ریست کردن، به‌هم چسباندن
قۆن‌ماق	Gonmäg	نشستن (پرنده)، فرود آمدن
قوۆدورماق	Goȯdürmäg	تاختن (اسب و... را)
قوۆزاماق	Goȯzämäg	بلند کردن و برخیزاندن
قوۆزان‌ماق	Goȯzänmäg	۱ بلند شدن ۲ برپا شدن، درگرفتن
قوۆماق	Goȯmäg	۱ راندن و دور کردن ۲ تاختن اسب و...
قۆوورماق	Govürmäg	بریان کردن، تافتن
قۆیدورماق	Goydürmäg	دستور گذاشتن دادن
قۆی‌ماق	Goymäg	گذاشتن
قیرپ‌ماق	Gǐrpmäg	۱ گرد کردن چشم ۲ تیغ‌زدن، کش‌رفتن
قیرخ‌دیرماق	Gǐrxdǐrmäg	تراشانیدن
قیرخ‌ماق	Gǐrxmäg	تراشیدن

قیریش‌ماق	Girišmāg	چروکیدن
قیرماق	Girmāg	۱ پاره کردن ۲ بریدن و کندن (شاخه و...) ۳ کشتار کردن
قیریل‌ماق	Girilmāg	۱ پاره شدن ۲ کشته شدن گروهی
قیزارت‌ماق	Gizārtmāg	سرخ کردن
قیزارماق	Gizārmāg	سرخ شدن
قیزدیرماق	Gizdirmāg	۱ گرم کردن ۲ تب کردن
قیزماق	Gizmāg	۱ گرم شدن، داغ شدن ۲ هار شدن
قیزیش‌دیرماق	Gizišdirmāg	گرم کردن
قیزیش‌ماق	Gizišmāg	۱ گرم شدن ۲ سرگرم شدن
قیسا ـ لت‌ماق	Gissā-ltmāg	کوتاه کردن ← گؤدلت‌مک
قیسا ـ ل‌ماق	Gissā-lmāg	کوتاه شدن ← گؤدل‌مک
قیس‌ماق	Gismāg	گرد کردن چشم
قیشقیرت‌ماق	Gišgirtmāg	به داد و فریاد درآوردن
قیشقیرماق	Gišgirmāg	داد و فریاد کردن
قیوریل‌ماق	Givrilmāg	تاب خوردن، فرفری شدن
قئیترمک	Geytarmak	۱ برگرداندن ۲ بازپس دادن
قئینت‌مک	Geynatmak	جوشاندن
قئینه‌مک (قاینماق)	Geynamak	جوشیدن
قئییتدیرمک	Geyitdirmak	دادن که بسازند
قئییت‌مک	Geyitmak	برگشتن
قئییرمک	Geyirmak	ساختن

K = ک

کارنخدیرماق	Kārixdirmāg	← کثرنخل یرماق
کارنخ‌ماق	Kārixmāg	← کیرندماق
کس‌دیرمک	Kasdirmak	۱ دستور بریدن دادن ۲ ختنه کردن

کس‌مک	Kasmak	۱ بریدن ۲ سر ستور بریدن ۳ طی کردن، مصالحه کردن ۴ به مکر و حیله گرفتن، رشوه گرفتن
کسیل‌مک	Kasilmak	۱ بریده شدن ۲ قطع شدن و از بین رفتن (صدا و...)
کؤپ‌مک	Kĕpmak	نفخ کردن، باد کردن
کؤپؤرت‌مک	Kĕpurtmak	نفخ آوردن
کؤتک ـ لش‌مک	Kĕtak-lašmak	کتک‌کاری کردن
کؤتک ـ ووروماق	Kĕtak-vūrmāg	کتک زدن
کؤتک یمک	Kĕtak-yemak	کتک خوردن
کؤچ‌مک	Kĕčmak	کوچیدن
کؤچؤرت‌مک	Kĕčurtmak	کوچانیدن
کؤرلاشدیرماق	Korlăšdīrmāg	کم و کور کردن
کؤروتدؤرمک	Kurutdurmak	امر به پارو کردن دادن
کؤروخدورماق	Korūxdūrmāg	اذیّت کردن، آزردن
کؤروخ‌ماق	Korūxmāg	اذیّت شدن، مجال رشد و راحتی نیافتن
کؤرؤمک	Kurumak	پارو کردن دادن
کؤزررت‌مک	Kĕzarratmak	گیراندن و برافروختن آتش
کؤزرن‌مک	Kĕzarranmak	برافروخته شدن آتش
کؤسدؤرمک	Kusdurmak	سبب قهر کردن کسی شدن
کؤس‌مک	Kusmak	قهر کردن
کؤگلت‌مک	Kĕk-altmak	۱ فربه کردن، پرواریدن ۲ خشمگین کردن
کؤگل‌مک	Kĕk-almak	۱ فربه شدن ۲ عصبانی شدن
کؤمک ـ ایسته‌مک	Kĕmak-istamak	کمک خواستن
کؤمک ـ الله‌مک	Kĕmak-elamak	کمک کردن
کؤمک ـ لش‌مک	Kĕmak-lašmak	همیاری کردن
کَه‌کَه لن‌مک	Kakalanmak	خودنمایی و اظهار وجود کردن

کیرنخدیرماق	Kirixdirmäg	به اشتباه انداختن
کیرنخ‌ماق	Kirixmäg	اشتباه کردن ← کارنخ‌ماق
کیری‌مک	Kirimak	کز کردن
کیش‌گیرت‌مک	Kišgirtmak	شوراندن سگ (به کسی)
کیش - له‌مک	Kiš-lamak	کیش کردن مرغ
کیشی - لن‌مک	Kiši-lanmak	مردنمایی کردن، خود بزرگنمایی کردن
کئف - اللەمک	Kef-elamak	کیف کردن
کئفسیز - له‌مک	Kefsizi-amak	بیمار شدن
کئف - لن‌دیرمک	Kef-landirmak	مست کردن کسی را
کیف - لن‌دیرمک	Kif-landirmak	تاب دادن (در تاب‌بازی)
کئف - لن‌مک	Kef-lanmak	مست شدن
کیف - لن‌مک	Kif-lanmak	تاب‌بازی کردن

گ = G

گتیرت‌مک	Gatirtmak	امر به آوردن دادن
گتیرمک	Gatirmak	آوردن
گرکمک	Garakmak	بایستن، شایستن
گزارش - ورمک	Gozäreš-vermak	گزارش دادن
گزدیرمک	Gazdirmak	به گردش بردن، گردانیدن
گزمک	Gazmak	۱ گردش کردن ۲ گشتن و جستجو کردن
گل‌مک	Galmak	آمدن
گمیرمک	Gamirmak	جویدن استخوان
گؤتۆرمک	Gėturmak	برداشتن
گؤتۆرۆل‌مک	Gėturulmak	۱ به تندی در رفتن ۲ خیز برداشتن و تازیدن اسب و... ۳ برداشته شدن
گؤجن‌مک	Gujanmak	زور زدن
گؤدازا - ورمک	Gudäzä - vermak	لو دادن

گزدلتمک	Gudaltmak	کوتاه کردن
گزدلمک	Gudalmak	کوتاه شدن
گزدمک	Gudmak	پاییدن، مراقب بودن
گزرستمک	Gĕrsatmak	نشان دادن
گزرسنمک	Gĕrsanmak	دیده شدن
گزرمک	Gĕrmak	دیدن
گزروشمک	Gĕrušmak	۱ دیدار کردن ۲ مسامحه کردن
گزز ـ تیکمک	Gĕz-tikmak	چشم دوختن
گزز ـ لهمک	Gĕz-lamak	۱ چشم به راه بودن ۲ پاییدن ۳ مراعات کردن
گزسترمک (گزرستمک)	Gĕstarmak	← گزرستمک
گزلدورمک	Guḷdurmak	خنداییدن
گرلشمک	Gulašmak	کُشتی گرفتن
گزلمک	Gulmak	خندیدن
گزلوشمک	Gulušmak	با هم خندیدن، خندیدن دسته جمعی
گزمان ـ اللهمک	Gumān-elamak	گمان کردن
گزندرمک	Gĕndarmak	فرستادن
گزیهرتمک	Gĕyartmak	۱ سبز کردن، رویاندن ۲ کبود کردن
گزیهرمک	Gĕyarmak	۱ سبز شدن، روییدن ۲ کبود شدن
گتمک	Getmak	رفتن
گیجللتمک	Gijallatmak	گیج کردن
گیجللنمک	Gijallanmak	۱ سرگیجه گرفتن ۲ گیج و ویج شدن
گیجلمک	Gijalmak	گیج شدن
گیجهلنمک	Gijalanmak	↑
گیجیک ـ لنمک	Gijik-lanmak	خشمگین شدن
گچیرتمک	Gečirtmak	گذراندن
گچمک	Gečmak	گذشتن

گئچین‌دیرمک	Gečindirmak	رعایت کردن کسی، کنار آمدن با او
گئچین‌مک	Gečinmak	۱ زندگی کردن، امرار معاش ۲ ↑
گیر ـ الله‌مک	Gir-elamak	گیر کردن
گیر ـ لن‌مک	Gir-lanmak	این دست و آن دست کردن، مردّد شدن
گیرمک	Girmak	داخل شدن، تو رفتن
گیره ـ دۆشمک	Gira-dušmak	گیرافتادن
گیره ـ گل‌مک	Gira-galmak	گیرآمدن ← تاپیل‌ماق
گیره ـ گئچ‌مک	Gira-gečmak	← گیره دۆش‌مک
گیره ـ وئرمک	Gira-vermak	لو دادن
گیزلت‌مک	Gizlatmak	پنهان کردن
گیزلن‌مک	Gizlanmak	پنهان شدن
گیزیلده‌مک	Gizildamak	مور مور شدن، درد با نوعی صدا داشتن عضو بدن
گیلئی‌لش‌مک	Gileylašmak	گله کردن از هم، مشاجرهٔ سبک داشتن
گئی‌دیرمک	Geydirmak	پوشاندن لباس و کفش
گئی‌مک	Geymak	پوشیدن
گئیین‌دیرمک	Geyindirmak	پوشاندن و آراسته کردن (بچه)
گئیین‌مک	Geyinmak	پوشیدن و آماده شدن

ل = L

لازم ـ اؤل‌ماق	Lāzem-olmāg	لازم شدن
لذت ـ آپارماق	Lazat-āpārmāg	لذّت بردن
لذت ـ وئرمک	Lazat-vermak	لذت دادن
لۆت ـ اؤل‌ماق	Lut-olmāg	لخت شدن
لۆت ـ الله‌مک	Lut-elamak	۱ لخت کردن، برهنه کردن ۲ رخت و پخت کسی را ربودن و به زور گرفتن
لۆطف ـ الله‌مک	Lotf-elamak	لطف کردن

لۆطف ـ بویورماق	Lotf-būyūrmāg	لطف فرمودن

م = M

مات ـ اۆلماق	Māt - olmāg	مات شدن
مات ـ ائله‌مک	Māt - elamak	مات کردن
مات ـ قالماق	Māt - gālmāg	ماتش بردن، مات و مبهوت شدن
مانع ـ اۆلماق	Mānc' - olmāg	مانع شدن
مایل ـ اۆلماق	Māyel - olmāg	مایل شدن
مأمور ـ اۆلماق	Ma'mūr - olmāg	مأمور شدن
مأمور ـ ائله‌مک	Ma'mūr - elamak	مأمور کردن
مجبور ـ اۆلماق	Majbūr - olmāg	مجبور شدن
مجبور ـ ائله‌مک	Majbūr - elamak	مجبور کردن
محبت ـ ائله‌مک	Mahabbat - elamak	محبّت کردن
محبّت ـ بویورماق	Mahabbat - būyūrmāg	محبّت فرمودن
محروم ـ اۆلماق	Mahrūm - olmāg	محروم شدن
محروم ـ ائله‌مک	Mahrūm - elamak	محروم کردن
محروم ـ بویورماق	Mahrūm-būyūrmāg	محروم فرمودن
مراجعت ـ ائله‌مک	Morājeat - elamak	مراجعت کردن
مراجعه ـ ائله‌مک	Morājea - elamak	مراجعه کردن
مرحمت ـ ائله‌مک	Marhamat- elamak	مرحمت کردن
مرحمت ـ بویورماق	Marhamat-būyūrmāg	مرحمت فرمودن
مزاحم ـ اۆلماق	Mozāhem - olmāg	مزاحم شدن
مشرّف ـ اۆلماق	Mošarraf - olmāg	مشرّف شدن، به خدمت رسیدن
مشرّف ـ ائله‌مک	Mošarraf - elamak	مشرّف شدن
مشرّف بویورماق	Mošarraf - būyūrmāg	مشرّف فرمودن
مشغول ـ اۆلماق	Mašgūl - olmāg	مشغول شدن
مشغول ـ ائله‌مک	Mašgūl - elamak	مشغول کردن

مطالعه ائله‌مک	Motālea - elamak	مطالعه کردن
مطالعه - بویورماق	Motālea -Būyūrmāg	مطالعه فرمودن
مطرح - اوْل‌ماق	Matrah - olmāg	مطرح شدن
مطرح - ائله‌مک	Matrah - elamak	مطرح کردن
معاشرت - ائله‌مک	Moāšerat - elamak	معاشرت کردن
معالجه - اوْل‌ماق	Moāleja - olmāg	معالجه شدن
معالجه - بویورماق	Moāleja - būyūrmāg	معالجه فرمودن
معامله - ائله‌مک	Moāmela - elamak	معامله کردن
معاینه - ائله‌مک	Moāyena - elamak	معاینه کردن
معاینه - بویورماق	Moāyena -būyūrmāg	معاینه فرمودن
معیّن - اوْل‌ماق	Moayyan - olmāg	معیّن شدن
معیّن - ائله‌مک	Moayyan - elamak	معیّن کردن
معیّن - بویورماق	Moyyan - būyūrmāg	معیّن فرمودن
ملاحظه - ائله‌مک	Molāheza-elamak	ملاحظه کردن
ملاحظه - بویورماق	Molāheza-būyūrmāg	ملاحظه فرمودن
ملاقات - ائله‌مک	Molāgāt - elamak	ملاقات کردن
مله‌مک	Malamak	بع‌بع کردن
مینس‌ماق	Mēsmāg	← کزس‌مک
میل - ائله‌مک	Meyl - elamak	میل کردن
میل - بویورماق	Meyl - būyūrmāg	میل فرمودن
میندیرمک	Mindirmak	سوار کردن
مین‌مک	Minmak	سوار شدن

N = ن

ناخوش - لاماق	Nāxoš-lāmāg	بیمار شدن ← کئف سیزله‌مک
ناز - ائله‌مک	Nāz - elamak	ناز کردن
نازلان‌ماق	Nāz - lānmāg	؟

نازیک ـ اگیرمک	Nāzik - ogirmak	ضعیف و لاغر شدن
ناماز ـ قیل‌ماق	Nāmāz - gĭlmāg	نماز خواندن
نجات ـ تاپ‌ماق	Najāt - tāpmāg	نجات یافتن
نجات ـ وئرمک	Najāt - vermak	نجات دادن
نشان لاماق	Nešān - lāmāg	نامزد کردن = آداخلاماق
نشان ـ وئرمک	Nešān - vermak	نشان دادن
نفس ـ آل‌ماق	Nafas - ālmāg	نفس کشیدن
نفس ـ چک‌مک	Nafas - čakmak	؟
نوازش ـ ائله‌مک	Navāzeš - elamak	نوازش کردن
نوش‌جان ـ ائله‌مک	Nūšejān-elamak	نوش‌جان کردن
نیریلداماق	Nĭrĭldāmāg	نعره کشیدن

V = و

وارد ـ اؤل‌ماق	Vāred - olmāg	وارد شدن
وارد ـ ائله‌مک	Vāred - elamak	وارد کردن
واری ـ اؤل‌ماق	Vāri - olmāg	داشتن، دارا بودن
ووروش‌ماق	Vūrūšmāg	زدوخورد کردن
وورماق	Vūrmāg	زدن
وورول‌ماق	Vūrūlmāg	۱ زده شدن، کتک خوردن ۲ عاشق شدن
وئرمک	Vermak	دادن
وئریل‌مک	Verilmak	داده شدن
ویل ـ له‌مک	Vill-amak	ول کردن، رها کردن
ویل ـ لن‌مک	Vill-anmak	رها شدن

H = ه

هاسات ـ لاماق	Hāsāt-lāmāg	آسان کردن
هدره ـ گئت‌مک	Hadara - getmak	هدر رفتن

هدره ـ وئرمک	Hadara - vermak	هدر دادن
هدیه ـ آل‌ماق	Hadya - ālmāg	هدیه گرفتن
هدیه ـ وئرمک	Hadya - vermak	هدیه دادن
هرزه‌لیک ـ الله‌مک	Harzalik-elamak	هرزگی کردن
هوپبان‌ماق	Hopbānmāg	← آت‌لان‌ماق
هۆرمک	Hurmak	عوعو کردن
هؤرمک	Hĕrmak	تابیدن (گیسو)

Y = ی

یاپدیرماق	Yāpdĭrmāg	پزانیدن (نان)
یاپ‌ماق	Yāpmāg	۱ پزیدن، پختن (نان در تنور) ۲ گستردن و چسباندن سرگین و...
یاپیشدیرماق	Yāpĭšdĭrmāg	چسباندن
یاپیش‌ماق	Yāpĭšmāg	چسبیدن
یاپیل‌ماق	Yāpĭlmāg	پخته شدن (نان)
یات‌ماق	Yātmāg	۱ خوابیدن ۲ فرو نشستن، آرام گرفتن
یاتیرت‌ماق	Yātĭrtmāg	۱ خواباندن ۲ فرونشاندن (فتنه و...)
یاتیش‌ماق	Yātĭ-šmāg	مسابقهٔ خواب دادن
یاخالاماق	Yāxālmāg	۱ بار آخر شستن ظرف را ۲ یخهٔ کسی را گرفتن
یاخچی ـ لات‌ماق	Yāxčĭ-lātmāg	۱ بهتر کردن ۲ بهبود بخشیدن
یاخچی ـ لاش‌ماق	Yāxčĭ-lāšmāg	۱ بهتر شدن، ۲ کمی بهبود یافتن
یاخ‌ماق	Yāxmāg	مالیدن
یارات‌ماق	Yārātmāg	آفریدن
یاراخ ـ لان‌ماق	Yārāx-lānmāg	آماده شدن
یاراشدیرماق	Yārāšdĭrmāg	برازنده کردن، راست و ریست کردن
یاراش‌ماق	Yārāšmāg	برازیدن، آمدن به کسی
یارا ـ لاماق	Yārā-lāmāg	زخمی کردن

یارا ـ لانماق	Yārā-lānmāg	زخمی شدن
یاراماق	Yārāmāg	۱ به درد خوردن، به کمک شتافتن ۲ زیبنده و برازنده بودن
یارماق	Yārmāg	۱ شکافتن ۲ شکستن (هیزم و...)
یازدیرماق	Yāzdǐrmāg	نویسانیدن
یازماق	Yāzmāg	نوشتن
یازیلماق	Yāzǐlmāg	نوشته شدن
یاشاماق	Yāšāmāg	زیستن
یاش ـ لاماق	Yāš-lāmāg	تر کردن، آب زدن
یاغدیرماق	Yāgdǐrmāg	بارانیدن
یاغماق	Yāgmāg	باریدن
یالاماق	Yạlāmāg	لیسیدن
یالان ـ دئمک	Yālān-demak	دروغ گفتن
یالوارماق	Yālvārmāg	التماس کردن
یامان ـ دئمک	Yāmān-demak	دشنام دادن ← سؤی‌مک
یامان ـ لاماق	Yāmān-lāmāg	↑
یانالماق	Yānālmāg	به کنار کسی رفتن
یاندیرماق	Yāndǐrmāg	سوزانیدن
یانسیلاماق	Yānsǐlāmāg	ادای کسی را درآوردن
یانماق	Yānmāg	۱ سوختن، سوخته شدن ۲ روشن شدن (چراغ و...)
یای‌ماق	Yāymāg	۱ گستردن ۲ شایع کردن، انتشار دادن
یؤاوش‌ماق	Yoūšmāg	نزدیک شدن و للـی گرفتن
یوایندورماق	Yūūndūrmāg	شستشو دادن
یوائونماق	Yūūnmāg	شستشو کردن
یوباتماق	Yūbātmāg	معطّل کردن، به تأخیر انداختن
یوبانماق	Yūbānmāg	درنگ کردن

یوْخ ـ لاماق	Yox-lāmāg	احوالپرسی و صلهٔ رحم کردن
یوخلاماق	Yūx-lamag	به خواب رفتن
یوْرماق	Yormāg	خسته کردن
یوْرولماق	Yorūlmāg	خسته شدن
یوْلا ـ سالماق	Yola-sālmāg	۱ فرستادن ۲ مشابهت کردن
یوْل ـ لاشماق	Yol-lāšmāg	راه آمدن، کنار آمدن
یوْل ـ لاماق	Yol - lālmāg	فرستادن
یوْل ـ کسمک	Yol - kasmak	راهزنی کردن
یوْل ـ لانماق	Yol - lānmāg	۱ فرستاده شدن ۲ راه افتادن
یوماق	Yūmāg	شستن
یومماق	Yūmmāg	بستن (چشم و مشت و...)
یومولماق	Yūmūlmāg	بسته شدن
یوْنماق	Yonmāg	تراشیدن، رندیدن
یوْنولماق	Yonūlmāg	تراشیده شدن، رندیده شدن
یمک	Yemak	۱ خوردن ۲ برازیدن، آمدن
یتمک	Yetmak	رسیدن (یتیشمک)
یتیرمک	Yetirmak	رسانیدن
یتیشمک	Yetišmak	رسیدن ← چاتماق (م !)
یدیرتمک	Yedirtmak	خورانیدن
یئر ـ آلماق	Yer - ālmāg	جا گرفتن، جا افتادن
ییرتماق	Yīrtmāg	دریدن، پاره کردن
ییرتیلماق	Yīrtīlmāg	دریده شدن، پاره شدن
یئرلشدیرمک	Yer - lašdirmak	جا دادن، گنجانیدن (به زحمت)
یئرلشمک	Yer - lašmak	جا گرفتن، گنجیدن
یئریتمک	Yeritmak	۱ راه بردن (بچه را) ۲ تجاوز کردن به مرز باغ و زمین ملک کسی
یئریمک	Yerimak	راه رفتن

ییغ‌ماق	Yǐgmāg	۱ گردآوری کردن ۲ چیدن ۳ برچیدن و جمع کردن
ییغیش‌دیرماق	Yǐgǐšdǐrmāg	۱ جمع کردن ۲ برچیدن
ییغیش‌ماق	Yǐgǐšmāg	۱ جمع‌آوری شدن ۲ گردهم آمدن ۳ چروکیدن و جمع شدن (فرش و...)
ییغیشیل‌ماق	Yǐgǐšǐlmāg	جمع کردن وسایل و آماده شدن برای کوچ و سفر
ییغیل‌ماق	Yǐgǐlmāg	۱ جمع‌آوری شدن ۲ گردهم آمدن
یئل ـ له‌مک	Yel - lamak	باد زدن
یئل ـ لن‌مک	Yel - lanmak	۱ بادناک شدن ۲ خودپسندی و کبر فروختن
یئندیرمک	Yendirmak	← اَندیرمک
یئن‌مک	Yenmak	← اَن‌مک
یئییل‌مک	Yeyilmak	۱ خورده شدن ۲ مغلوب شدن، کوتاه آمدن

کتابنامه

آنادیلی. دؤردونجی کتاب، انتشارات فرزانه، بی‌تا

احمدی گیوی، حسن. دستور تاریخی فعل، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۰

احمدی گیوی، حسن. ادب و نگارش، چ ۹، نشر قطره، ۱۳۷۹

انوری، دکتر حسن. احمدی گیوی، حسن. دستور زبان فارسی ۱ و ۲، انتشارات فاطمی، چ ۲۵و ۲۲، تهران، ۱۳۸۲

بهرنگی، صمد. گنجه‌دبر - باغ گنجه‌دیر، چ ۲، ترجمه از فارسی، تبریز، ۱۳۵۸

بهزادی، بهزاد. فرهنگ آذربایجانی - فارسی، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۶۹

جاوید، دکتر سلام‌الله، تاپماجالار، تهران، ۱۳۵۸، به همکاری عبدالکریم منظوری خامنه

ـــــــ آذربایجان فولکلوروندان نمونه‌لر، ۱۳۵۹

ـــــــ آذربایجان فولکلور صفحه لری، تهران، ۱۳۵۹

چاوش اکبری، دکتر کریم (یسنای تبریزی). دوماتلی داغ، کتابخانهٔ مستوفی، تهران، ۱۳۷۲

حسین‌زاده، علی (داشقین)، مکالمات روزمرّهٔ ترکی آذربایجانی، تبریز، انتشارات دنبال، ۱۳۷۹

خزری، نبی. ادبی یارپاقلار ← نورانلی

خلخالی، محمدباقر. ثعلبیه، فرهنگ خاکنژاد، ارشاد اسلامی خلخال، ۱۳۷۸

رمضانی گیوی، وجه‌الله، وجی‌نین غزل لری، تبریز، نشریات مهران، ۱۳۷۱

روشن ضمیر، دکتر مهدی. ایکی گؤیرچین، انتشارات دنیا، تهران ۱۳۷۹

زهتابی، دکتر محمدتقی. معاصیر ادبی آتوی دیلی، انتشارات اللدار - آشینا، تبریز، ۱۳۷۰

ساوالان، ح.م. (مجیدزاده)، ادبی یارپاقلار ← نورانلی

سلیمان رستم ← شهریار، سید محمدحسین و کلیات اشعار ترکی...

سهند. قره‌چورلو ← شهریار...

شهریار، سید محمدحسین. حیدربابا یه سلام، پیوند، تبریز، چ ۳، تهران، ۱۳۷۱

ـــــــ کلّیات اشعار ترکی شهریار، دکتر حمید محمدزاده، انتشارات نگاه - زرین، تهران،

۱۳۷۰

صابر طاهرزاده، علی‌اکبر، هوپ هوپ نامه، باکو، آذر نشر، تصحیح ع. صحّت، ۱۹۲۱ م.

صبّاغ ایرانی (یالقیز)، مجید. چیغیرباغیر، نشر مهمان، تبریز، ۱۳۸۰

فرزانه. م.ع. مبانی دستور زبان آذربایجانی، انتشارات فرزانه، چ ۲، تهران، ۱۳۵۷

ـــــــ بایاتیلار، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۵۸

فضولی، ملّا محمدبن سلیمان بغدادی. فضولی‌نین گنج لیگی (جوانی فضولی)، دکتر سلام‌الله جاوید، تهران، ۱۳۶۱

کاظمی، علی، دیوان اشعار.

محسنی، عزیز. دینله منی، دنیا، تهران، ۱۳۶۹

محمد راحم ← شهریار، سید محمّدحسین. کلیات اشعار ترکی...

مشروطه‌چی، کریم (سؤنمز). شنه مونجوغو، اندیشهٔ نو، تهران، چ ۲، ۱۳۸۱

ـــــــ آغیرایللر، اندیشهٔ نو، تهران، چ ۲، ۱۳۸۱

معجز شبستری، میرزا علی، کلّیات دیوان، بی‌مشخّصات

ممی‌زاده ینگجه، عباد ـ شیبانی اصل، صابر. ترکی آذربایجانی در سفر، استاندارد، چ ۲، تهران، ۱۳۷۹

موسوی، سید جعفر. آی ساوالان! تهران، ۱۳۶۵

ـــــــ دیوان ترکی موسوی، انتشارات پروا، ۱۳۷۱

نسیمی، ← هیأت، دکتر جواد، ادبیات شناسلیق ←

نورانلی .ا. و... ادبی یارپاقلار، هیأت تحریریه، تهران، ۱۳۵۸

واحد، علی (آقا). واحدین غزل لری ، تبریز

وزین‌پور، دکتر نادر. بررسی صرف افعال در زبان ترکی و مقایسه با افعال فارسی، تهران، ۱۳۴۵ (پایان‌نامهٔ دکتری)

وورغون. م. ادبی یارپاقلار ← نورانلی

هیأت، دکتر جواد. وارلیق، شمارهٔ ۳ـ۸۶، سال ۱۴، تهران، پاییز ۱۳۷۱

ـــــــ سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، چ ۲، تهران، ۱۳۶۶

ـــــــ ادبیات شناسلیق، ویژه‌نامهٔ وارلیق، تهران، ۱۳۷۴

ـــــــ مقایسهٔ اللغتین، ضمیمهٔ وارلیق، تهران، ۱۳۶۲

نمودارهای متن کتاب

۱ـ نمودار فعل‌های سادهٔ بی‌جانشین در زبان ترکی ۴۱ـ۵۵
۲ـ نمودار بن و شناسه ۷۰
۳ـ نمودار شخص‌های شش‌گانه ۷۲
۴ـ نمودار ساختارهای ماضی استمراری ۷۸ـ۷۹
۵ـ نمودار ساختارهای ماضی بعید ۸۶
۶ـ نمودار ماضی التزامی ۸۹
۷ـ نمودار صفت‌های بیانی ۲۲۴
۸ـ نمودار انواع صفت ۲۴۵
۹ـ نمودار حروف اضافهٔ مرکب ترکی ۲۸۷ـ۲۸۹
۱۰ـ نمودار حروف اضافهٔ متداول مهمّ ترکی ۲۸۷ـ۲۸۹
۱۱ـ نمودار حروف اضافهٔ سادهٔ متداول مهمّ ترکی ۲۹۰
۱۲ـ نمودار پسوند «ـاق» ۳۳۹ـ۳۴۱
۱۳ـ نمودار شناسه‌ها ۳۶۸ـ۳۷۰
۱۵ـ نمودار ساختار ماضی ساده ۳۷۱
۱۶ـ نمودار ساختار ماضی استمراری ۳۷۳
۱۷ـ نمودار ساختار ماضی نقلی ۳۷۴
۱۸ـ نمودار ساختار ماضی نقلی مستمر ۳۷۵
۱۹ـ نمودار ساختار ماضی بعید ۳۷۵
۲۰ـ نمودار ساختار ماضی التزامی ۳۷۶
۲۲ـ۲۱ـ نمودار مضارع اخباری ـ نمودار مضارع التزامی ۳۷۷ـ۳۷۸
۲۳ـ نمودار مستقبل ۳۷۸
۲۵ـ۲۴ـ نمودار امر ـ نمودار نفی و نهی ۳۷۹
۲۶ـ نمودار فعل‌های ناگذر (لازم) ۳۸۱

۲۷ـ نمودار فعل‌های گذرا (متعدی) ۳۸۲
۲۸ـ نمودار فعل‌های مجهول ۳۸۴
۲۹ـ نمودار پاره‌ای از واژه‌ها و اصطلاحها و تعارف‌ها و... ۲۶۳ـ۳۹۱
۳۰ـ نمودار پاره‌ای از واژه‌های مشترک ۴۶۵ـ۵۲۲
۳۱ـ نمودار پاره‌ای از مصدرهای فارسی ـ ترکی ۵۲۴ـ۵۴۸
۳۲ـ نمودار پاره‌ای از مصدرهای ترکی ـ فارسی ۵۵۰ـ۵۹۳

نشانه‌ها و نامهای اختصاری

الف ـ نشانه‌ها:

۱ـ إ = اسم

۲ـ إآ = اسم آلت

۳ـ إز = اسم زمان

۴ـ إص = اسم صوت

۵ـ إم = اسم مکان

۶ـ إمص = اسم مصدر

۷ـ پس = پسوند

۸ـ پی = پیشوند

۹ـ حامص = حاصل مصدر

۱۰ـ شج = شبه جمله

۱۱ـ ص = صفت

۱۲ـ ض = ضمیر

۱۳ـ ف = فعل

۱۴ـ ق = قید

۱۵ـ مق = مقابل

۱۶ـ ـــــ (خطّ تیرهٔ بلند) = جانشین نام مؤلف

ب ـ نامها:

۱ـ حیدربابا = شهریار، سید محمدحسین. حیدربابایه سلام...

۲ـ سؤنمز = مشروطه‌چی، کریم (سؤنمز). شبه مونجوغو...

۳ـ شهریار = شهریار، سید محمدحسین. کلیات اشعار ترکی...

۴ـ صابر = صابر طاهرزاده، علی‌اکبر. هُوپ هُوپ‌نامه...

۵ـ مقایسة اللغتین = هیأت، دکتر جواد. مقایسة اللغتین...

۶ـ وجی = رمضانی گبری، وجه‌الله. وجی‌نین غزل‌لری...

اصطلاح‌نما (اندیکس - فهرست موضوعی)

آ:

آراها - آیین هم‌نغمگی ← آیین هم‌آهنگی آواها

آینده ← مستقبل

آینده در گذشته ۱۰۰

آینده در گذشتهٔ دیداری ۱۰۱

آینده در گذشتهٔ شنیداری ۱۰۱

آینده در گذشتهٔ شهودی ← آینده در گذشتهٔ دیداری

آینده در گذشتهٔ مشهود ← آینده در گذشتهٔ شنیداری

آینده در گذشتهٔ نادیده ← آینده در گذشتهٔ شنیداری

ا:

ابدال ۲۴ تا ۳۱

اتباع ۱۹۶

اتباع ویژه ← صفت یار

اسم ۱۷۵، ۳۸۶

اسم آلت ۱۹۰

اسم آلت دستورمند ۱۹۰

اسم جمع ۱۷۷، ۳۸۶

اسم خاص ۱۷۹

اسم ساده ۱۷۹، ۳۸۶

اسم صوت ۱۹۱، ۳۸۷

اسم عام ۱۷۹

اسم مرکب ۱۸۰، ۳۸۶

اسم مصدر	۱۸۳ تا ۱۹۰
اسم مصدر آیینی	۱۸۷
اسم مصدر بن فعلی	۱۸۷
اسم مصدر تازی‌تبار	۱۹۰
اسم مصدر تایی	۱۸۵
اسم مصدر تکراری	۱۸۸
اسم مصدر ـ حاصل مصدر	۱۸۳ تا ۱۹۰
اسم مصدر رایی	۱۸۵
اسم مصدر شینی	۱۸۳
اسم مصدر شینی فارسی	۱۸۳
اسم مصدر شینی فارسی‌تبار	۱۸۹
اسم مصدر قافی ـ کافی	۱۸۵
اسم مصدر قاقی ـ گاقی	۱۸۵
اسم مصدر مایی	۱۸۴
اسم مصدر میمی	۱۸۵
اسم مصدر مستقبلی	۱۸۶
اسم مصدر و حاصل مصدر در زبان ترکی	۱۸۳ تا ۱۹۰
اسم مصدرهایی فارسی تبار	۱۸۹
اسم مصغر	۱۹۱
اسم مکان	۱۹۳
اسمها و صفتهای متضاد و متقابل	۴۲۹
اصطلاح صرفی	۳۵
اضافه	۲۰۲
إفراد و جمع (در فعل)	۷۱
امر	۹۸، ۳۷۸
امر تأکیدی	۹۹

ب:

بدل	۲۰۸
بدلی ـ تلیش ■	۲۰۸
بن ۶۸ و ← بن فعل	
بن فعل	۶۸، ۳۶۸
بن ماضی	۶۸
بن مضارع	۶۸

پ:

پس‌واژه	۳۴
پسوند	۳۲۸، ۳۹۰
پسوند «ـ اق»	۳۴۳، ۳۲۸
پسوند اختصاص	۳۵۹
پسوند ارزش و اندازه	۳۵۹
پسوند اسم آلت	۳۵۹
پسوند اسم جنس	۳۵۹
پسوند اسم زمانی	۳۵۹
پسوند اسم صوتی	۳۵۹
پسوند اسم مصدر ـ مراسم	۳۵۹
پسوند اسم مصدری	۳۵۹
پسوند اسم مکانی	۳۶۰
پسوند اصلی	۳۶۰
پسوند اضافی	۳۶۰
پسوند اضافی مالکیت	۳۶۰
پسوند اندازه	۳۶۰
پسوند بدلی ← پسوند جای‌گزین	
پسوند برگرفته	۳۶۰
پسوند تازی‌تبار	۳۶۰
پسوند ترتیبی	۳۶۰
پسوند ترکی	۳۶۰
پسوند تشبیهی	۳۶۰
پسوند تصغیر	۳۶۰
پسوند تفضیلی	۳۶۰
پسوند جمع اسم	۳۶۰
پسوند حاصل مصدری	۳۶۰
پسوند دارندگی	۳۶۰
پسوند دوم مصدر ← مصدر یار	
پسوند شبه جمله‌ای	۳۶۰
پسوند صفت منفی	۳۶۰
پسوند عربی ـ ترکی	۳۶۰
پسوند عربی ـ فارسی‌تبار	۳۶۰
پسوند فارسی‌تبار	۳۶۰
پسوند فارسی ـ ترکی	۳۶۰
پسوند فاعلی	۳۶۰

پسوند فرنگی‌تبار ۳۶۱
پسوند فعلی ← پسوند مصدری
پسوند قیدی ۳۶۱
پسوند قیدی ـ فعلی ۳۶۱
پسوند لیاقت ۳۶۲
پسوند «ماق» ۳۳۸
پسوند مصدری ۳۶۱
پسوند مفعولی ۳۶۱
پسوند نسبت ۳۶۱
پسوند نیاز و نسبت ۳۶۱
پسوند وصفی ۳۶۱
پسوندها ← پسوند
پسوندهای اصلی ۳۵۷ـ۳۵۹
پسوندهای اصلی ترکی ۳۵۷، ۳۵۹
پسوندهای بدلی ۳۵۷ ـ ۳۵۸
پسوندهای بدلی ترکی ↓
پسوندهای جای‌گزین ترکی ۳۵۷ و ۳۵۹
پسوندهای معروف زبان ترکی ـ نمودارِ ● ۳۴۳ تا ۳۵۷
پیش‌واژه ۳۴
پیشوند ۳۱۱ و ۳۱۲
پیشوندها ↑

ت:
تشدید در زبان ترکی ۲۰، ۳۶۶
تمیز ۱۳۶، ۲۰۸
تمیزی ـ نقش ● اسم ۲۰۸

ج:
جمع (اسم) ۱۷۶، ۲۸۶
جمع (فعل) ۷۱، ۳۷۰
جمله ۵۷ تا ۶۶
جمله ـ اجزای ● ۵۷
جمله ـ ارکانِ ● ۵۷
جملهٔ اسنادی ۵۹
جمله ـ اقسام ● ۵۸
جملهٔ امری ۵۹

جملهٔ بی‌فعل ۶۰
جملهٔ پایه ۶۲
جملهٔ پرسشی ۵۸
جملهٔ پیرو ۶۲
جملهٔ خبری ۵۸
جملهٔ ساده ۶۲
جملهٔ عاطفی ۵۸
جملهٔ فعلی ۵۹
جملهٔ مثبت ۶۱
جملهٔ مرکب ۶۲
جملهٔ مستقلّ ۶۴
جملهٔ منفی ۶۱
جملهٔ ناقص ۶۴
جمله‌های پایه - پیرو ۶۲
جمله‌های پیوسته ← جمله‌های هم‌پایه
جمله‌های تعارفی ۶۰
جمله‌های تعجّبی ۶۰
جمله‌های دعایی، نفرینی، آرزویی ۶۰
جمله‌های هم‌پایه ۶۱

ح - خ:

حاصل مصدر ۱۸۳ و ← اسم مصدر
حاصل مصدر یایی فارسی ۱۸۸
حذف ۳۰
حذف اجزای دیگر جمله ۶۵
حذف در اجزای جمله ۶۴
حذف فاعل ۶۴
حذف فعل ۶۴
حذف مسندالیه ← حذف فاعل
حذف نهاد ← حذف فاعل
حرف ۳۵، ۲۷۹، ۳۹۰
حرف اضافه ۲۸۶، ۳۹۰
حرف اضافهٔ ترکی و فارسی ۲۹۳
حرف اضافهٔ ساده ۲۹۲
حرف اضافهٔ مرکب ۲۹۳
حرف ربط ۲۷۹، ۳۹۰

حرف ربط وابسته‌ساز	۲۸۰
حرف ربط همپایه‌ساز	۲۷۹
حرف نشانه	۳۰۷، ۳۹۰
حرف نشانهٔ اضافه	۳۰۸
حرفها ـ آیین هم‌طرازی ○	۱۷
حرفهای الفبا	۳۶
حرفهای سه‌گانه	۳۶
حرفهای صدادار ترکی	۳۶۴
حرفهای صدادار ویژهٔ ترکی	۹
حروف اضافهٔ متداول مهم... ـ نمودار ○	۲۹۰ـ۲۹۱
حروف اضافهٔ مرکب متداول مهم...	۲۸۷ـ۲۸۹
حروف ربط متداول و مهم در ترکی	۲۸۰
حروف ـ قانون وحدت ○ ← آیین هم‌طرازی حروف	
حروف نشانهٔ ندا	۳۰۸
حروف وقایه در زبان ترکی	۲۰، ۳۶۶
خطّ و الفبای زبان ترکی	۳۶۶
خطّ و الفبای زبان ترکی آذربایجانی	۹

د ـ ذ ـ ر ـ ز:

دستور تطبیقی	۳۳
دستوری ـ واحدهای ○	۳۳
دعا ← فعل دعا	
دو مفعولی ← فعلهای سببی	
دوروجهی ← فعل دوروجهی	
ذوروجهین ← فعل دوروجهی	
زبان	۱
زبان ترکی	۱، ۲ و بسیاری از صفحه‌ها
زبان ترکی آذربایجانی	۲ و بسیاری از صفحه‌ها
زبانهای اشتقاقی	۱
زبانهای پیوندی	۱
زبانهای صرف‌پذیر ← زبانهای اشتقاقی	
زبانهای یک هجایی	۱
زمان	۷۲
زمان تقویمی ← زمان نجومی	
زمان دستوری	۷۲، ۷۳
زمان نجومی	۷۲

س - ش:

سـاده (فعل) ← فعل ساده
سببی ← فعلهای سببی
سیرِ وقایه ۲۲، ۳۶۷
شبه جمله ۲۷۷، ۳۹۰، ۴۳۵
شبه جمله‌های ترکی ۲۷۷
شبه جمله‌های عربی‌تبار ۲۷۸
شبه جمله‌های فارسی‌تبار ۲۷۸
شبه جمله‌های فرنگی‌تبار ۲۷۸
شبه معین ← فعل شبه معین
شخص ۷۱، ۳۷۰
شخص‌های شش‌گانه - جدول ● ۷۲
شمارپارها ۲۴۲
شناسه ۶۹، ۳۶۸
شناسهٔ فعل ۶۹، ۳۶۸

ص - ض - ع:

صدادار ۹
صدادار بلند ۱۰
صدادار غیرگرد ۱۱
صدادار کوتاه ۱۰
صدادار گرد ۱۱
صدادار مرکّب ۹، ۱۰
صفت ۲۱۱، ۳۸۷
صفت اشاره ۲۳۲، ۳۸۹
صفت - اقسام ● از حیث اشتقاق ۲۱۳
صفت - اقسام ● از حیث مفهوم و پیام ۲۱۴
صفت برتر ۲۳۲
صفت برترین ۲۳۲
صفت بیانی ۲۱۴، ۳۸۹
صفت بیانی ساده ۲۱۴
صفت پرسشی ۲۳۳، ۳۸۸
صفت تعجّبی ۲۳۴
صفت - تغیر مقولهٔ دستوری ● ۲۱۲
صفت تفضیلی ← صفت برتر
صفت جامد ۲۱۳

صفت ساختاری ۲۱۱

صفت ساده ۲۱۳

صفت صرفی ← صفت ساختاری

صفت شمارشی ۲۳۵، ۳۸۸

صفت شمارشی اصلی ۲۴۱

صفت شمارشی آکندنما ۲۳۶

صفت شمارشی انحصارنما ۲۳۶

صفت شمارشی اندازه‌نما ؟

صفت شمارشی ترتیبی ۲۴۲

صفت شمارشی توزیعی ۲۴۳

صفت شمارشی زمان‌نما ۲۴۶

صفت شمارشی کسری ۲۴۲

صفت عالی ← صفت برترین

صفت فاعلی ۲۱۲

صفت فاعلی فارسی‌تبار ۲۲۰

صفت فاعلی گذشته ۲۲۱

صفت فاعلی منفی ۲۲۰، ۲۱۹

صفت کاربردی ۲۱۱

صفت لیاقت ۲۲۹

صفت مبهم ۲۳۴، ۳۸۸

صفت مرکب ۲۱۳

صفت مشتق ۲۱۴

صفت مصغر ۲۳۱

صفت مطلق ۲۳۱

صفت مفعولی ۲۲۴

صفت نحوی ← صفت کاربردی

صفت نسبی ۲۲۷

صفت نسبی اصلی ۲۲۷

صفت نسبی ویژه ۲۲۸

صفتهای پرکاربرد ۴۳۱

صفتهای سنجشی ۲۳۱

صفت یار ۲۴۳، ۳۸۸

صوت ← شبه جمله

صیغهٔ مستقبل و ماضی ← آینده در گذشته

ضمیر ۲۲۹، ۳۸۸

ضمیر اشاره ۲۵۷، ۳۸۹

ضمیر اشتمالی ۲۵۹
ضمیر اشتمالی - ویژگیهای • ۲۶۰
ضمیر پرسشی ۲۵۷، ۳۸۹
ضمیر تعجّبی ۲۵۸
ضمیر شخصی ۲۴۹، ۳۸۸
ضمیر شخصی پیوسته ۲۵۰، ۳۸۸
ضمیر شخصی جدا ۲۵۰، ۳۸۸
ضمیر شخصی متصل ← ضمیر شخصی پیوسته
ضمیر شخصی منفصل ← ضمیر شخصی جدا
ضمیر مالکیت ۲۵۳
ضمیر مبهم ۲۵۸، ۳۸۹
ضمیر مشترک ۲۵۶، ۳۸۹
ضمیر مشترک اصلی ۲۵۶
ضمیر مشترک فرعی ۲۵۶
ضمیرها ۴۳۳
عبارت فعلی ۱۵۲
عددها (عدد) ۲۳۵، ۴۳۷

ف:
فاعل ۱۳۷، ۱۹۸
فاعل - فرق • با نهاد ۱۹۸
فاعل - مطابقت فعل و • ۱۹۹
فعل ۶۷، ۲۶۸
فعل - اقسام • به اعتبار زمان ۷۳
فعل امر ۹۸ و ← امر
فعل امر - نمودار • ۳۷۹
فعل تام ۱۰۹
فعل ترکی - تغییر مقولهٔ دستوری • ۱۷۰
فعل - تعریف • ۶۷
فعل خاص ← فعل تام
فعل در زبان ترکی ۶۸
فعل دعا ۹۹
فعل دو مفعولی ← فعل سببی
فعل دو مفعولی با قاعده ← فعل سببی دستورمند
فعل دو مفعولی بی‌قاعده ← فعل سببی نادستورمند
فعل دو وجهی ۱۲۶، ۳۸۲

فعل ذووجهین ↑
فعل ربطی ۱۱۰
فعل ساخته ← فعل میانوندی
فعل ساده ۱۲۰، ۳۸۵
فعل سببی ← فعلهای سببی
فعل سببی دستورمند ۱۲۸
فعل سببی سماعی ← فعل سببی نادستورمند
فعل سببی قیاسی ← فعل سببی دستورمند
فعل سببی نادستورمند ۱۲۸
فعل شبه معین ۱۳۹
فعل عام ← فعل ربطی
فعل کنیدی ترکی ۱۶۸ تا ۱۷۰، ۳۸۶
فعل گذرا ۱۱۵ تا ۱۲۰، ۳۸۱
فعل گذرای چهار الزامی ↓
فعل گذرای چهار درجه‌ای ← فعلهای گذرای چهار درجه‌ای
فعل گذرای دستورمند ۱۱۶
فعل گذرای دو درجه‌ای ← فعلهای سببی
فعل گذرای دو درجه‌ای با قاعده ← فعل سببی دستورمند
فعل گذرای دو درجه‌ای بی‌قاعده ← فعل گذرای نادستورمند
فعل گذرای سه الزامی ↓
فعل گذرای سه درجه‌ای ← فعلهای گذرای سه درجه‌ای
فعل لازم ← فعل ناگذر
فعل لازم با قاعده ← فعل ناگذر دستورمند
فعل لازم بی‌قاعده ← فعل ناگذر نادستورمند
فعل ماضی ۷۳
فعل متعدی ← فعل گذرا
فعل متعدی با قاعده ← فعل گذرای دستورمند
فعل متعدّی بی‌قاعده ← فعل گذرای نادستورمند
فعل متعدی چهار مفعولی ← فعلهای گذرای چهار درجه‌ای
فعل متعدی سماعی ← فعل گذرای نادستورمند
فعل متعدی سه مفعولی ← فعل گذرای سه درجه‌ای
فعل متعدی قیاسی ← فعل گذرای دستورمند
فعل مجهول ۱۳۷، ۳۸۴
فعل مرکب ۱۴۹ تا ۱۵۲، ۳۸۵
فعل مضارع ۹۰
فعل معلوم ۱۳۷، ۳۸۴

فعل معین ۱۳۹، ۱۳۸، ۳۸۵
فعل مقاربه ← آینده در گذشته
فعل میانوندی ← فعلهای میانوندی
فعل ناگذر ۱۱۳، ۳۸۰
فعل ناگذر دستورمند ۱۱۳، ۳۸۰
فعل ناگذر نادستورمند ۱۱۳، ۳۸۰
فعل نفی ۱۰۲، ۳۷۹
فعل نهی ۱۰۴، ۳۷۹
فعل ـ وابسته‌های ● ۶۸
فعل وصفی ۱۰۵، ۳۸۰
فعلهای برگشت ← فعلهای خودگذر
فعلهای بین الاثنین ← فعلهای دوسویه
فعلهای تمیزی ۱۳۶
فعلهای توانی ۱۶۴ تا ۱۶۶
فعلهای خود برگرد ↓
فعلهای خودگذر ۱۲۱ تا ۱۲۵
فعلهای دوسویه ۱۳۳ تا ۱۳۵، ۳۸۷
فعلهای دو مفعولی ← فعلهای سببی
فعلهای سادهٔ بی‌جانشین در زبان ترکی ۴۱ تا ۵۵
فعلهای سببی ۱۲۶ تا ۱۳۱
فعلهای شایانی ۱۶۶ تا ۱۶۸
فعلهای شبه معین ۱۳۸
فعلهای شرطی ۱۶۱
فعلهای غیرشخصی ۱۶۰
فعلهای قیدواره ۱۷۲
فعلهای گذرا ← فعل گذرا
فعلهای گذرا و ناگذر تقابلی ۱۲۵
فعلهای گذرای چهار درجه‌ای ۱۳۲ـ۱۳۴
فعلهای گذرای دو درجه‌ای ← فعلهای سببی
فعلهای گذرای سه الزامی ↓
فعلهای گذرای سه درجه‌ای ۱۳۱
فعلهای کمکی ← فعلهای معین
فعلهای گروهی ۱۳۵، ۱۳۶
فعلهای ماضی در زبان ترکی ۳۷۱
فعلهای ماضی روایتی ← فعلهای ماضی غیرشهودی
فعلهای ماضی غیرشهودی ۹۰

فعلهای ماضی - مهم‌ترین و مشهورترین ● ۷۴
فعلهای ماضی نادیده ← فعلهای ماضی غیرشهودی
فعلهای متعدی با قاعده ← فعلهای گذرای دستورمند
فعلهای متعدّی چهار مفعولی ← فعلهای گذرای چهار درجه‌ای
فعلهای متعدّی سه مفعولی ← فعلهای گذرای سه درجه‌ای
فعلهای متعدی قیاسی ← فعلهای گذرای نادستورمند
فعلهای مصدری ۱۶۲
فعلهای مضارع در زبان ترکی ۳۷۶
فعلهای معین ← فعل معین
فعلهای میانوندی ۳۶، ۱۴۱، ۳۸۵
فعلهای ناگذر ← فعل ناگذر
فعلهای وصفی ← فعل وصفی
فعلهای وصفی‌واره ۱۰۷
فعلهای وصفی - قیدی ۱۷۳
فعل همکرد ۱۴۹
فعلیار ۱۴۹

ق:

قانون توالی آراها ۱۵
قانون هم‌آهنگی صداها ← آیین هم‌آهنگی آواها
قید ۲۶۳ تا ۲۷۶، ۳۹۱
قید آرزو ۲۷۴
قید اندازه (اندک‌نما) ۲۷۱
قید اندک‌نما ↑
قید پرسش ۲۷۲
قید پسوندی ۲۶۵
قید تأسف ۲۷۳
قید تأکید ۲۷۳
قید تأیید ۲۷۳
قید تحذیر ۲۷۵
قید تحسین ۲۷۲
قید تدریج ۲۷۵
قید ترتیب ۲۷۲
قید تردید ۲۷۵
قید تشبیه و تمییز ۲۷۴
قید تعجب ۲۷۳

قید تکرار ۲۷۵
قید حالت ۲۷۲
قید زمان ۲۷۱
قید ساده ۲۶۳
قید علّت ۲۷۵
قید کمیت (چندی) ۲۷۱
قید کیفیت (چونی) ۲۷۲
قید مختص ۲۷۰
قید مرکب ۲۶۴
قید مسرّت و شادی ۲۷۶
قید مشترک ۲۷۰
قید مقدار ← قید کمیّت
قید مکان ۲۷۱
قید ناگاهانی ۲۷۶
قید نفرت و نفرین ۲۷۶
قید نفی و انکار ۲۷۴
قیدهای تازی‌تبار ۲۷۰
قیدهای فارسی‌تبار ۲۶۹

ک ـ گ ـ ل:

کلمه ۳۴-۳۵
کلمه ـ انواع هفت‌گانهٔ ٥ ۳۵
کلمهٔ صرفی ← اصطلاح صرفی و ← کلمه‌های صرفی
کلمهٔ صرفی ـ نحوی ← اصطلاح صرفی ـ نحوی و ← کلمه‌های صرفی ـ نحوی
کلمه‌های صرفی ۳۵، ۲۱۱
کلمه‌های صرفی ـ نحوی ۳۵، ۲۱۱، ۲۶۳
کلمه‌های مترادف ۴۲۵
کلمه‌های متشابه ۴۲۸
گذرا ۱۱۵ تا ۱۲۰
گذراسازی فعل ناگذر ۱۲۰
گذرای چهار درجه‌ای ← فعلهای گذرای چهار درجه‌ای ۳۸۳
گذرای درجه دوّم ← فعلهای سببی
گذرای دستورمند ۳۸۱ تا ۳۸۴
گذرای دو درجه‌ای ← فعلهای سببی
گذرای سه درجه‌ای ۳۸۳
گذرای نادستورمند ۳۸۱

گروه فعلی ۱۵۳ تا ۱۵۶
گروه فعلی کنایی ↑
گروههای فعلی دوگانه ۱۷، ۱۵۶ تا ۱۵۸
لازم ← فعل ناگذر

م:
ماضی ۷۳ تا ۹۰
ماضی ابعد ۸۷
ماضی ابعد مستمر ۸۷
ماضی استمراری ۷۵ تا ۷۹، ۳۷۱ تا ۳۷۳
ماضی استمراری اخباری ۷۵
ماضی استمراری التزامی ۷۷، ۳۷۲
ماضی استمراری انکاری ← ماضی استمراری شرطی
ماضی استمراری تداومی ← ماضی استمراری اخباری
ماضی استمراری توانی ۱۶۴
ماضی استمراری دیرپای ← ماضی استمراری اخباری
ماضی استمراری سلبی ← ماضی استمراری شرطی
ماضی استمراری شایانی ۱۶۶
ماضی استمراری شرطی ۷۷، ۳۷۲
ماضی استمراری عادتی ۷۶، ۷۷، ۳۷۲
ماضی استمراری مصدری ۱۶۲
ماضی التزامی ۸۸، ۳۷۵
ماضی التزامی ـ ساختارهای سه‌گانهٔ • ۸۹
ماضی التزامی شایانی ۱۶۷
ماضی التزامی شرطی ۸۸، ۳۷۵
ماضی التزامی غیرشرطی ۸۸، ۳۷۶
ماضی التزامی ـ نمودار • ۸۹، ۳۷۶
ماضی بعید ۸۴ تا ۸۶، ۳۷۵
ماضی بعید مستمر ۸۶
ماضی بعید مستمر شرطی ۸۶
ماضی بعید مستمر غیرشرطی ۸۶
ماضی ساده ۷۴، ۳۷۱
ماضی سادهٔ توانی ۱۶۴
ماضی ساده ـ فرق • با ماضی نقلی ۸۲
ماضی مطلق ← ماضی ساده
ماضی نقلی ۷۹، ۳۷۳

ماضی نقلی اصلی ۳۷۳
ماضی نقلی بریده ۸۰
ماضی نقلی ـ ساختار ادبی امروزی ● ۸۱
ماضی نقلی، گویش تبریز ۸۲، ۳۷۴
ماضی نقلی مرخم ← ماضی نقلی بریده
ماضی نقلی مستمر ۸۳، ۳۷۴
ماضی نقلی مستمر توالی ۱۶۵
ماضی نقلی مستمر شایانی ۱۶۷
ماضی نقلی مستمر شرطی ۸۴
ماضی نقلی مستمر مصدری ۱۶۳
ماضی‌های غیرشهودی ـ مهم‌ترین ● ۹۰
متعدّی ← گذرا
متعدی باقاعده ← گذرای دستورمند
متعدی قیاسی ← گذرای نادستورمند
متمّم ۲۰۱، ۱۲۶
متمّم الزامی ۱۳۱
متمم‌های صفتهای شمارشی ← شماریارها
متممی ـ نقش ● اسم ۲۰۱
مستقبل ۹۸، ۳۷۸
مستقبل ـ نمودار ● ۳۷۸
مسند ۲۰۰
مسندالیه ← نهاد
مسندالیهی ← نهادی
مسندی ـ نقش ● اسم ۲۰۰
مشتق ۱۷۸
مصدر ۷۲، ۱۸۱، ۳۷۰
مصدر ساده ← فعل ساده
مصدر مرکب ← فعل مرکب
مصدر میانوندی ← فعل میانوندی
مصدرهای ترکی و فارسی ـ نمودار ● ۵۵۰ تا ۵۹۳
مصدرهای فارسی به ترکی ـ نمودار ● ۵۲۴ تا ۵۲۸
مصدریار ۱۸۳
مصوّت ۹، ۱۴، ۱۵، ۳۰
مصوّت بلند ۱۰، ۱۲، ۱۷
مصوّت بلندآوا ۱۰
مصوّت پایانی ۱۲

مصوّت کوتاه ۱۰، ۱۳
مصوت مرکب ۱۲
مصوت نرم‌آوا ۱۰
مصوّت ـ سه ● ـ ویژهٔ ترکی ۹
مضارع ۹۰ تا ۹۷، ۳۷۶
مضارع اخباری ۹۰ تا ۹۴، ۳۷۶
مضارع اخباری آینده ۹۲، ۳۷۶
مضارع اخباری پرسشی ۹۳
مضارع اخباری توانی ۱۶۵
مضارع اخباری حال ۹۱، ۳۷۶
مضارع اخباری شایانی ۱۶۷
مضارع اخباری گویش تبریز ۹۴
مضارع اخباری مصدری ۱۶۳
مضارع التزامی ۹۵، ۳۷۹
مضارع التزامی تبعی غیرشرطی = مضارع التزامی غیرشرطی ۹۵ـ۳۷۷
مضارع التزامی توانی ۱۶۶
مضارع التزامی شایانی ۱۶۸
مضارع التزامی شرطی ۹۶، ۳۷۷
مضارع التزامی شرطی پویا ۹۶
مضارع التزامی شرطی کهن متروک ۹۷
مضارع التزامی مصدری ۱۶۳
مضاف ۲۰۲
مضاف‌الیه ۲۰۲
مضاف‌الیهی ـ نقش ● اسم ۲۰۲، ۳۸۹
مضاف و مضاف‌الیه ضمیری ۲۰۳
معرفه ۱۷۸
مفرد (اسم) ۱۷۵، ۳۸۶
مفرد (فعل) ۷۱
مفرد و جمع (فعل) ۳۷۰
مفعول ۱۱۵، ۲۰۰
مفعول بواسطه ← متمم
مفعول بی‌واسطه ← مفعول
مفعول صریح ← مفعول
مفعول غیرصریح ← متمم
مفعولی ـ نقش ● اسم ۲۰۰
مقوله‌های هفتگانهٔ دستوری ۳۵

منادا ۲۰۵
منادایی ـ نقش ● اسم ۲۰۵، ۳۸۷
موصوف ۲۱۱
میانوند ۳۱۲ تا ۳۳۸، ۳۹۰
میانوند ـ اقسام ● از حیث ساختار (میانوند مصدری، میانوند گذراساز، میانوند خودگذرساز و...)۳۱۲ تا ۳۳۸
میانوند سببی‌ساز ۱۲۸
میانوند ماضی ۳۲۸ و ۳۲۷
میانوند نفی و نهی ۳۲۷
میانوندها ← میانوند
میانوندها و اقسام آن ۳۱۲
میانوندهای اسم‌ساز ۳۱۳
میانوندهای اسم مصدرساز ۳۱۴
میانوندهای صفت‌ساز ۳۱۴
میانوندهای فعل‌ساز ۳۱۲
میانوندهای قیدساز ۳۱۴
میانوندی (فعل) ← فعلهای میانوندی

ن ـ و ـ ه ـ ی:
نام آوا ← اسم صوت
نفی ← فعل نفی
نفی ماضی استمراری عادتی ۷۷
نفی مضارع اخباری ۹۳
نقش ۱۹۷
نقش اضافی ← نقش مضاف‌الیهی
نقش بدلی اسم ۲۰۸
نقش تمیزی اسم ۲۰۸
نقش قیدی اسم ۲۰۷، ۳۸۷
نقش متممی اسم ۲۰۱، ۳۸۷
نقش مسندالیهی اسم ← نقش نهادی اسم
نقش مسندی ۲۰۰، ۳۸۷
نقش مضاف‌الیهی ۲۰۲، ۳۸۷
نقش مفعولی ۲۰۰، ۳۸۷
نقش منادایی ۲۰۵، ۳۸۷
نقش نهادی ۱۹۸، ۳۸۷
نقش وصفی ۲۰۷

نکره	۱۷۸
نمودار پاره‌ای از مصدرهای ترکی به فارسی	۵۲۳
نمودار برخی از مصدرهای فارسی به ترکی	۵۲۳
نمودار مصدرهای ترکی و فارسی	۵۲۳
نون وقایه	۲۰، ۳۶۷
نهاد	۱۹۸
نهاد شناسه	۱۹۹
نهادی ـ نقش ◆ اسم	۱۹۸، ۳۸۷
واج	۳۳
واجها ـ آیین همان‌سازی ◆	۱۶
واژه	۳۴
واژه‌ها ـ تراش‌خوردگی ◆	۱۸
واژه‌های آغازگر جمله	۶۵
واژه‌های مشترک	۴۲۳، ۴۶۵ تا ۵۲۲
وجه اخباری	۱۵۸
وجه التزامی	۱۵۹
وجه امری	۱۶۰
وندها	۳۱۱ تا ۳۶۱، ۳۹۰
های بیان حرکت	۳۰
همکردهای ترکی	۱۴۹
یای صامت	۲۲
یای مصوّت	۳۱
یای وقایه	۲۲، ۳۶۷